أبو عبد الرحمن الكردي

مؤلف:

مراد یوسفی



الحاد نوین



باتلاق رنگین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحاد نوین ۳

باتلاق رنگین



مؤلف: مراد یوسفی

یوسفی، مراد، ۱۳۶۹ - / الحاد نوین باتلاق رنگین(کتاب سوم) / مؤلف مراد یوسفی.
تهران: نشر احسان، ۱۳۹۹؛ ۷۶۸ص.
شابک: ۳-٦٣٢-٣٤٩-٦٠٠-٩٧٨
موضوع: اسلام -- عقاید -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها
Islam -- Doctrines --Apologetic works
موضوع: اسلام -- مطالب گونه‌گون -- پرسش‌ها و پاسخ‌ها
Islam --Miscellanea -- Questions and answers
موضوع: الحاد / Atheism
رده‌بندی کنگره: BP ۲۰۶/۸
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/٤١
شماره کتابشناسی ملی: ۵۹۸۲۳۵۰





تهران، خیابان انقلاب، روبه‌روی دانشگاه تهران، پاساژ فروزنده، شماره ۴۰۶.
تلفن: ۶۶۹۵۴۴۰۴ www.nashrehsan.com



الحاد نوین، باتلاق رنگین
(کتاب سوم)

مؤلف: مراد یوسفی
ناشر: نشر احسان
چاپخانه: چاپ مهارت
شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
نوبت چاپ: اول-۱۳۹۹
قیمت: ٦٠٠٠٠ تومان
شابک: ۳-٦٣٢-٣٤٩-٦٠٠-٩٧٨

فهرست

تقدیم به:

قلم‌ها و زبان هایی که دلسوزانه دغدغه‌ی

اسلام راستین دارند.

مقدمه

برادران و خواهران عزیزم، نمی‌دانم این وضعیت تا کی ادامه خواهد داشت و قلم این بنده‌ی خداوند تا کی در راه دفاع از دین مبین اسلام خواهد نوشت، ولی آنچه مسلّم است هر آغازی پایانی دارد و روزی فرا می‌رسد که دیگر نوشته‌ی جدیدی از بنده منتشر نخواهد شد؛ لذا یک نصیحت برادرانه خدمت شما عزیزان عرض می‌نمایم، امیدوارم برای همیشه آن را به خاطر بسپارید چون نتیجه‌ی سالها بحث و گفتگو و تجارب دعوتی در زمینه‌ی دفاع از آیینِ مبارک اسلام می‌باشد.

الف)

بزرگواران؛ دنیای امروز، دنیای ارتباطات است، تمام تاریخ بشر را مرور نمایید، هیچ وقت انسانها به اندازه‌ی امروز با یکدیگر در ارتباط نبوده‌اند، اکنون دیگر چیزی به نام مرز جغرافیایی وجود ندارد و فضای مجازی تمام فاصله‌ها را ناپدید کرده است، مردم به طرز عجیبی در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند و دنیا به یک ساختمان شیشه‌ای تبدیل شده است.

همین امر موجب شده بازار «تبادل افکار» در این بُرهه، از هر زمان دیگری گرم‌تر باشد، باور کنید فرقه‌ها و جریاناتی صاحب تریبون شده و برای هواداران‌شان صحبت می‌نمایند که چگونگی نفوذ و عضوگیری آنها (در جوامع ما) مایه‌ی حیرت و تعجب است...

ب)

جدای از تمام این مسائل خودتان می‌دانید اسلام مبارک، آخرین دین پروردگار متعال است و تا قیام قیامت برای خوشبختی انسانها معرفی شده است، خوشبختانه یا متاسفانه همین «جاودانگی» و «جامعیت» باعث شده تمام افکار و اندیشه‌های دیگر به عنوان یک دشمن بالقوه به آن نگاه کنند.

مسیحیان در اروپا آن را دشمن می‌دانند، برهمایی‌ها در هندوستان، بودایی‌ها در چین، زرتشتی‌ها در ایران و... افکار سیاسی و مکاتب بشری هم بر همین منوال، سکولاریسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم و... خلاصه همه و همه، اسلام را دشمن می‌دانند و در مقابل آن می‌ایستند!

ج)

با توجه به نکاتی که ذکر شد:

فضای مجازی تمام مردم جهان را در یک محوطه‌ی نامرئی جمع نموده است، مردمی که با اسلام مخالفند!

تصور کنید در همین مکانی که اکنون نشسته‌اید ۱۰ نفر دیگر هم با شما نشسته باشند و همه‌ی آنها به معرفی و دفاع از اندیشه‌ی خود بپردازند؛ عملی که در نهایت به تخریب اسلام ختم می‌شود!

طبق توضیحات فوق آنچه بنده از شما می‌خواهم و دوست دارم این نصیحت را از برادر کوچکتان بپذیرید این است که:

چون در این وضعیت، شرایط «امتناع از بحث کردن» به سر آمده و حتماً باید با مخالفانِ اسلام بحث و گفتگو داشته باشیم (حتی در صورت عدم تمایل)، بیایید تا می‌توانیم در زمینه «پاسخ به شبهات» خود را قوی کنیم...

باور کنید اگر در این زمینه موفق شویم با خیال راحت می‌توانیم به تبلیغ دین مبین اسلام بپردازیم...

رودخانه‌ی را در نظر بگیرید که بسیار شفاف و زیبا است و با سرعت و قدرت فراوان در حال حرکت است. حال اگر یک سنگ بزرگ در داخل رودخانه قرار بگیرد آب از روی آن عبور می کند و به موجی خروشان و آشفته تبدیل می‌شود.

عزیزان این رودخانه‌ی آرام و متین و قدرتمند، اسلام است و این سنگ‌ها شبهات مطرح شده می‌باشند، اگر ما بتوانیم شبهات را از بستر رودخانه برداریم... هیچ آشفتگی‌ای وجود نخواهد داشت و شخص ناظر، به زیبایی و متانت رودخانه پی می‌برد.

ناگفته نماند؛ اگر تمام رودخانه پر از سنگ‌های بزرگ شود باز هم این آب از بالای آنها عبور می کند و راه خود را می‌پیماید (اسلام راه خود را خواهد پیمود و متوقف نمی‌شود) ولی با وجود سنگ های متعدد در کفِ رودخانه ممکن است شخص ناظر فریب بخورد و اشتباهاً دچار این خطا شود که رودخانه‌ی موجود متین و دلربا نیست و بسیار خشن است. لذا وظیفه‌ی ما مسلمانان، شناسایی و برداشتن این سنگ‌ها از بستر رودخانه است...

د)

آری، چون اسلام مبارک دین جامع و کاملیست، تمام افکار و ادیان به مقابله با آن برخواسته‌اند، اما جالب این جاست که سخن همه‌ی آنها در مورد این دین مبارک یک چیز است و تنها تمایز موجود این است که «هر کدام از مخالفین از زاویه‌ی دید خود به آن می‌نگرند»، مثلا:

یک جریان فمنیستی که به جنگ با اسلام برخواسته، بحث حقوق کنیزها را مطرح می‌نماید و می گوید: در صدر اسلام برده‌داری وجود داشته

و اسلام حق زنان را خورده است، یک جریان سوسیالیستی همان بحث برده‌داری را نقد می‌نماید اما از منظر فکر خودش و می‌گوید: نظام اسلامی نظام ارباب و رعیتیَ است و شخص بورژوا (ثروتمند و سرمایه‌دار)، شخص پرولتار (فقیر و کارگر و زیردست) را به بردگی گرفته است، یک شخص سکولار بیانیه‌ی حقوق بشر را مطرح می‌نماید و می‌گوید: اسلام حقوق بشر را در نظر نگرفته و حقوق بردگان در اسلام نادیده گرفته شده است و...

توجه بفرمایید همه‌ی آنها در مورد برده‌داری صحبت می‌کنند و شبهه‌ای که مطرح می‌کنند یکیست ولی هر کدام از زاویه‌ی دید خود آن را بررسی کرده است.

حال اگر جوان مسلمانِ ما بحث برده‌داری را خوب متوجه شود و پاسخ به شبهاتِ مربوط به آن را یاد بگیرد به راحتی می‌تواند در مقابل مخالفین اسلام بایستد(هر تفکری که داشته باشند)، مثلا بگوید:

«اسلام به ناچار برده‌داری را قبول کرد و برای حذفِ این امرِ بزرگ اجتماعی به زمان نیاز داشت، اشکالاتی که شما مطرح می‌کنید بله وارد است اما اسلام قبل از اینکه شما چنین انتقاداتی را وارد نمایید خودش آنها را درک نموده بود و اتفاقا به این خاطر «برده‌داری» را حذف نمود، آنچه در قرآن در این زمینه مطرح شده فقط بحث جواز است (نه واجب بودن)، و زمانی که درهای ورودی بسیار محدود شده باشند عملا جواز فقط در شرایط استثنای مربوط به خود کارکرد خواهد داشت».

ر)

بارها پیش آمده که با هواداران افکار مختلف نشسته‌ام، ابتدا سخنان زیبای جامعه‌شناسانه، روان‌شناسانه و مصلحت‌جویانه مطرح کرده‌اند،

چیزهایی که بنده هم قبول داشته‌ام اما در نهایت به وسیله‌ی همان سخنان سعی کرده‌اند اسلام را نقد نمایند، که به آنها گفته‌ام صبر کنید، از اینجا دیگر قضاوت شما نادرست است، آن سخنان زیبایی که ذکر کردید بیشتر برای اسلام صدق می‌کند تا افکار خودتان، و باور کنید قضاوت شما در مورد اسلام نادرست است، مسائلی که مطرح می‌کنید ما شبهه می‌نامیم و همه را پاسخ داده‌ایم.

مخاطبان عزیز، وقتی با شخصی صحبت کردید که سخنان زیبا زد و با «کلی‌گویی» اسلام را نقد نمود از او سوال بپرسید تا صراحتاً منظور خود را بیان نماید، با او وارد «جزئیات» شوید تا ببینید دقیقاً از کدام کاه، کوه ساخته و به وسیله‌ی آن اسلام را نقد می‌نماید، بی‌شک اگر از همان ادعای اول به او ثابت کنیم در اشتباه است سایر مطالبش نیز بی‌اعتبار خواهد شد.

لطفا این پاراگراف را چند بار بخوانید:

«نان و نوای افکاری که ادعای روشنفکری و روشنگری دارند و به مقابله با اسلام مبارک برخواسته‌اند در این است که بگویند: چون در اسلام «فلان اشکالات» وجود دارد و در فکر جدیدی که ما پیرو آن شده‌ایم این اشکالات وجود ندارد پس ما بهتریم و بهترین گزینه را انتخاب کرده‌ایم، حال اگر ما به آن «اشکالات» مدعا شده پاسخ دهیم و به آنها ثابت کنیم در اشتباه هستند؛ شوکت و قدرت اسلام همچنان بر جای خود باقی می‌ماند و دلیلی ندارد این افراد یک آلترناتیو (گزینه‌ی دیگر، جایگزین) به ما مسلمانان معرفی نمایند!»

شبی در مجلسی نشسته بودم، یکی از حاضرین جوانی پرمدعا بود، از سخنانش مشخص بود معلومات خود را بالاتر از تمام افراد آن جمع

می‌دانست، در مورد سخن تمام افراد مجلس نظر می‌داد و کلا حرفهای خود را با آن طرز بیان هجومی‌اش در صدر قرار می‌داد، بنـده چیـزی نمـی‌گفتم و فقط نگاه می‌کردم، اتفاقا یکی دیگر از اعضای آن جمع یک شخص روحـانی بود، نمی‌دانم چگونه ولی بحث دین در جامعه مطرح شـد، طبـق معمـول آن جوان شروع کرد به نظـر دادن و حرف‌هـای خـود را بـه کرسـی نشـاندن، کـه دیگر طاقت نیاوردم و به سـخن آمـدم، او می‌گفـت نبایـد دیـن وارد سیاسـت شود، گفتم ببخشید «سیاست» به چه معناست؟ ندانست، گفـتم بـه معنـای «اداره کردن» می‌باشد و دین اسلام برای اداره‌ی تمام امور برنامه دارد، و بـاز هم حرف‌های خود را تکرار می‌کرد، گفتم اصلا حرف‌های شـما قبـول، شـما چه سیستمی را قبول دارید؟ گفت: لیبرالیسم، گفتم لیبرالیسم چه بهـره‌ای برای جامعه دارد؟ گفت عدالت، برابری و... به آن روحـانی رو کـردم و گفـتم: فلانـی در اسـلام چنـد آیـه و حـدیث در دفـاع از عـدالت و برابـری اجتمـاعی داریم؟ گفت: خیلی زیاد، و آن جوان ساکت شد، اگر ادامـه مـی‌داد و برخـی از امور را بی‌عدالتی می‌دانسـت و اصـطلاحاً شـبهه مطـرح می‌کـرد مـن هـم پاسخ می‌دادم. (اینجاست که می‌گوییم علم رد شبهات را یاد بگیرید).

ما باید بدانیم اگر در بین افکـار و اندیشـه‌های دیگـر امـورات زیبـا وجـود دارد در اسلام هم همین‌گونه است و حتـی بعـد از بررسـی متوجـه می‌شـویم همان مضامین زیبا در اسلام به‌صورت کاملتر و جامعتر مطرح شـده اسـت(و مسیر اسلام جهت تحقق آنها صـحیح تـر اسـت، مـثلاً عـدالت) امـا شـبهاتِ مطرح شده کاری کرده‌اند که خوبی‌های اسـلام بـه چشـم برخـی از جوانـان نیاید و فقط خوبی‌های دیگر اندیشه‌ها را ببینند.

لذا اگر ما بتوانیم «شبهات» را به خوبی «پاسخ دهیم»[1] و به «خوبی‌های» مطرح‌شده در اسلام مبارک، «جامه‌ی عمل بپوشانیم» بی‌شک درخشش نور اسلام برای افرادی که حق‌پذیر می‌باشند دوباره آشکار خواهد شد.

بزرگواران امیدوارم مطالعه در زمینه‌ی رد شبهات را فراموش نفرمایید، مثلا در زمینه‌ی حقوق زنان ده‌ها شبهه مطرح می‌کنند، یا در زمینه‌ی برده‌داری، خشونت در اسلام و... چه اشکالی دارد پاسخ آن ادعاهای نادرست را در ذهن خود داشته باشیم؟ بی‌شک این معلومات در زمان مناسب به دردمان خواهد خورد.

عزیزان، تقویت شما «در این زمینه» آن هم در «عصر ارتباطات»، یک ضرورت است، امیدوارم برای آن وقت بگذارید تا إن شاء الله توان همه‌ی ما با یکدیگر ترکیب شود و با ایجاد دژهای مستحکمِ فکری، هجمه‌های اسلام‌ستیزان را دفع نماییم. شایان ذکر است این امر مهم فقط با «مطالعه» در زمینه‌ی «رد شبهات» حاصل می‌گردد لذا امیدوارم در کنار مطالعات ارزشمند دیگر، این زمینه را فراموش نفرمایید...

نکته‌ی دومی که می‌خواهم در مقدمه عرض نمایم، بحث دستاوردهای کتاب «الحاد نوین، باتلاق رنگین» است، همانگونه که پیشتر نیز بیان نموده‌ایم، الحمدلله جوانانی به وسیله‌ی این کتاب بِه دایره‌ی ایمان

---

۱. دانستن رد شبهات؛ به شما قوه‌ی استدلال می‌آموزد؛ لذا علاوه بر اثبات پاکی اسلام می‌توانید خوب و بد اندیشه‌های دیگر را برای مدعیان تحلیل نمایید.

بازگشته‌اند، افرادی به وسیله‌ی آن از ادیان دیگر به اسلام مبارک مشرف شده‌اند و تعداد کثیری از جوانان، از شک و شبهه و دو دلی نجات یافته‌اند؛ اما فارغ از تمام اینَ موارد، به نظر بنده جا افتادن مفهومی بنام «الحادِ نوین»، «باتلاقِ رنگین» در جامعه‌ی اسلامیِ خودمان، دستاورد بسیار بزرگی است. یعنی اگر همین الان کتاب‌های بنده جمع شوند و هیچ کسی از آنها استفاده ننماید، همین که جوانان عزیزمان فهمیده باشند الحاد نوین، باتلاق خطرناکی است که به صورت زیبا آراسته شده است، برای بنده کافیست. و خداوند متعال را سپاسگزارم که هنگام نامگزاری کتاب، این عنوان ویژه را به ذهن بنده‌ی حقیر و فقیر القا فرمود.

نکته‌ی سوم، در باب موضوعات جلد سوم است؛ در این جلد علاوه بر شبهات اسلام ستیزان مطالبی را هم به اصلاح دردهایی که در جامعه دیده‌ام اختصاص داده‌ام. تا این پیام به خوانندگان عزیز القا شود که در کنار مسائل کلامی، توجه به معنویات و اصلاح کژی‌های اجتماعی نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. دردهای معنوی جامعه کم نیستند و باید به فکر آنها نیز باشیم، بی شک یک داعی زمانی موفق خواهد بود که در مقابل ناملایمات اجتماعی بی تفاوت و بی‌طرف نباشد.

از طرفی از جلد دوم به بعد تصمیم گرفته‌ام؛ نوشتارهای رد الحادی‌ام فقط پاسخ عقلانی به شبهات نباشد و شیوه‌ی مواجهه‌ی جوانان مسلمان با اسلام ستیزان را نیز پوشش داده باشم، لذا در این جلد هم به برخی از تجارب دعوتی‌ام اشاره نموده‌ام.

ناگفته نماند در کتابِ پیش رو برخی از شبهاتِ جریان هایی بنام «روشنفکری» نیز پاسخ داده شده است، این افراد اهل نماز و روزه نیز

هستند ولی متاسفانه دچار انحرافات عقیدتی شده‌اند، لذا هر شبهه‌ای که در این کتاب مطرح شده باشد؛ لزوماً به معنای ملحد خواندن گوینده یا نویسنده‌ی آن نیست، و خدای نکرده چنین استنباطی در مورد مطالب نداشته باشید.

نکته‌ی چهارم، در مورد لحن مطالب نوشته شده در این کتاب و جلدهای گذشته است، طبعاً این کتاب در پاسخ به کسانی نگاشته شده است که (غالباً) رکیک‌ترین فحش‌ها و بی احترامی‌ها را در مورد عقاید ما مطرح می‌نمایند، لذا اگر در جایی پاسخ بنده تند بوده، یقین بدانید واکنش و موضع گیری مخالفانِ هتّاک در نوشتارم موثر بوده است و هرگز تندی کلام بنده با مخالفان مودب و اهل تفکر نبوده و نخواهد بود، هر چند در یادداشت‌های بنده، اصل بر احترام و اخلاق مداری است، ولی این تذکر را جهت احتیاط عرض کردم، چه بسا شخصی از یکی از پاسخ هایم چنین استنباطی نماید.

نکته‌ی پنجم در خصوص انتقادات وارد شده بر کتاب است، برادران و خواهران عزیزم، طبعاً کتابی که در پی اثبات «حقانیت اسلام» باشد و اکثریتِ اندیشه‌های مخالف اسلام را نقد نموده باشد، مورد انتقاد قرار خواهد گرفت. بزرگواران این نزاع از ابتدای تاریخ بشر وجود داشته و همچنان وجود خواهد داشت...

بنده‌ی حقیر خواهشی که از شما مخاطبان کتاب (خصوصاً جوانان پر شور) دارم این است که با اعتماد به نفس و آرامش به منتقدان نگاه کنید. مطمئن باشید اگر کتاب بنده خط به خط نقد شود، طوری که صدها کتاب علیه آن نوشته شود (و اگر تمام کتاب‌های رد الحادی دیگر نقد شوند) باز

هم از عظمت اسلام کاسته نخواهد شد، لذا سعی کنیم در کمال آرامش و معقولیت، نقد مخالفان را با تکیه بر «استدلال‌های مستحکم» و «اخلاق زیبای اسلامی» پاسخ دهیم.

نکته‌ی پایانی:

در این کتاب نیز، برادران بزرگوارم، جناب آقای کیوان عثمانی و جناب آقای خداداد مطاعی پور، زحمت ویراستاری شرعی و ادبی کتاب را پذیرفتند و از همه‌ی شما عزیزان می‌خواهم برای سلامتی و توفیقِ روز افزون این دو برادر و استاد بزرگوار، دعای خیر بفرمایید.

خداوندا، به حق نام‌های زیبایت، این حرکت را از ما (نویسنده، ویراستاران، منتشر کنندگان، حامیان و...) بپذیر، و در روز قیامت ما را به عنوان «مدافعان قرآن» به خدمت رسول اکرم ﷺ برسان... اللهم آمین

مراد یوسفی

مهر ۱۳۹۸ هجری شمسی-پیرانشهر

اگر دین اسلام حق است چرا این همه انتقاد به آن وارد کرده‌اند؟

السلام علیکم و رحمت الله و برکاته، ببخشید یک موضوع برای بنده سوال است، اگر دین اسلام واقعا حق است چرا این همه انتقاد به آن وجود دارد؟ اگر از جانب الله متعال می‌باشد چرا کانال‌ها و سایت‌های الحادی هر روز ضد اسلام مطلب می‌نویسند؛ مطالبی که اصلا تمام‌شدنی نیست؟ اگر قرآن از طرف خدا باشد چرا این همه اشکال از قرآن کشف کرده‌اند؟

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

از آخر پاسخ می‌دهیم چون در نهایت، سوال شما برادر بزرگوار به یک پیش‌فرض نادرست ختم شده است!

الف)

چه کسی گفته که اسلام‌ستیزان در قرآن عظیم الشان اشکالی یافته‌اند؟ نکند شما ادعاهای واهی آنها را اشکال می‌پندارید؟! خیر برادر جان. در قرآن کریم -کلام الله متعال- هیچ اشکالی وجود ندارد، اگر می‌گویید «ادعای» وجود اشکال دارند! می‌گوییم ما مسلمانها هم به تمام آن ادعاها «پاسخ» داده‌ایم...

آری، اگر اسلام‌ستیزان در قرآن اشکالی می‌یافتند، «ما هم توانایی پاسخگویی منطقی نداشتیم! و صرفاً می‌گفتیم بله در قرآن این موارد وجود دارد اما در هر صورت به آن ایمان داریم!» شما حق خودتان بود چنین سوالی مطرح نمایید ولی آیا این گونه است؟ به هیچ عنوان...

ب)

قسمت دوم سوال شما در مورد کثرت شبهات می‌باشد، شما می‌فرمایید اگر اسلام حق است چرا این همه شبهه وجود دارد؟ که بنده پیشنهاد می‌کنم در سوالتان کلمه‌ی «شبهه» را به «دشمن» تغییر دهید و جمله‌ی خود را این گونه اصلاح نمایید: اگر اسلام حق است چرا این همه دشمن دارد؟ (چون وجود شبهات فراوان به دلیل دشمنان فراوان است) پاسخ این سوال را در بند «ج» مطالعه نمایید.

اما اگر کنجکاوید بدانید چرا این همه شبهه وجود دارد؟ می‌گوییم همان گونه که قبلا مطرح نموده‌ایم، شبهه درست کردن به هیچ هنری نیاز ندارد! فقط کمی لجبازی می‌خواهد! هر چه اسلام بگوید خوب است شخص شبهه‌افکن می‌گوید بد است! به همین راحتی! شما هر برنامه‌ای معرفی نمایید بنده در عرض چند ساعت صدها شبهه در مورد آن برایتان طراحی می‌نمایم ولی بحث بر سر این است که آیا واقعا آن برنامه برای شبهاتی که مطرح کرده‌ام پاسخ دارد یا خیر؟ و اگر پاسخ دارد پاسخ‌ها منطقی هستند یا خیر؟ آیا بنده به عنوان شخص شبهه‌افکن می‌توانم ادعاهای خود را اثبات نمایم یا خیر؟

پس طراحی شبهه و ادعای وجود اشکال در یک برنامه فقط «قسمت کوچکی» از کار می‌باشد، «قسمت اصلیِ» ماجرا «اثباتِ» آن شبهه و ادعا

است و بنده صراحتا به شما می‌گویم در این زمینه اسلام‌ستیزان کاملا با شکست مواجه شده‌اند، آنها فقط ادعا می‌کنند و مطالبی که مطرح نموده‌اند فقط برای خودشان و هوادارانشان، مصرف داخلی دارد و بس!

ج)

اما سوال اصلاح شده‌ی شما که «اسلام چرا این همه دشمن دارد؟» پاسخ آن هم خیلی راحت است چون با وجود اسلام، برنامه‌های دیگر نان و نوایی نخواهند داشت! خداوند متعال کاملترین برنامه را برای بشر ارائه داده است؛ برنامه‌ای که هر آنچه بشر برای هدایت و خوشبختی خود به آن نیاز دارد در آن وجود دارد، و بسیار طبیعی است که این برنامه‌ها «بقای خود» را در «زوال اسلام» ببینند!

ممکن است افرادی این متن را نپسندند و بلافاصله خرابکاری‌های مسلمین در ذهن‌شان تداعی شود که باز هم تکرار می‌کنم ما از اسلام دفاع می‌کنیم نه از مسلمان‌ها، مطمئن باشید اسلام مبارک خود از دست برخی از مسلمان‌نمایان شاکی است.

یا ممکن است شخص بهانه‌گیری اشکالات اسلام را گوشزد نماید که در سطور گذشته عنوان نمودیم، ما تمام آن اشکالات و ادعاها را پاسخ داده‌ایم.

افرادی که به صورت منصفانه و بی‌طرف هم شبهات اسلام‌ستیزان و هم پاسخ‌های ما (مسلمانان) را بخوانند متوجه خواهند شد که اسلام‌ستیزان فقط در «توهم» وارد نمودن اشکال بر اسلام مبارک هستند.

د)

یکی از اساتید می‌گوید زمانی به موفقیت خود پی ببرید که دشمنان زیاد شده باشند پس کثرت دشمنان بیانگر موفقیت است، مطمئناً اسلام به

عنوان سریع‌ترین دین در حال رشد جهان، آنقدر موفق بوده که همه و همه با آن دشمن شده‌اند! و جالب این جاست که همه‌ی آنها بر ضد اسلام متحد شده‌اند و بر علیه ما یک امت واحده را تشکیل داده‌اند!

مثلا مسیحیان و یهودیان امروزی را در نظر بگیرید! نفس وجود مسیحیت یعنی بعد از سیدنا موسی ﷺ پیامبر دیگری آمده و دین جدیدی ارائه داده است! و باید یهودیان آن را بپذیرند و مسیحی شوند ولی این کار را نکردند و یهودی باقی ماندند (وجود مسیحیت یعنی منسوخ شدن یهودیت) ولی ببینید که امروزه یهودیان و مسیحیان جهان چگونه بر علیه دنیای اسلام متحد شده‌اند در حالی که اصولا اینها باید بر ضد هم می‌بودند!

پس وجود دشمنان یک امر نگران‌کننده نیست، وجود آنها زمانی نگران‌کننده است که ما دلایل منطقی، عقلانی و محکمه‌پسند نداشته باشیم ولی وقتی عقل در بین همه‌ی ما معیار باشد و ما دلایل عقلانی داشته باشیم، دیگر وجود دشمن یعنی موفقیت و بر حق بودن ما.

ر)

از شبهات تمام‌نشدنی و ادامه‌دار ناباوران سخن گفته‌اید!

خوب معلوم است که تمام نمی‌شود! مثلا شبهه‌ای در مورد برده‌داری مطرح کرده‌اند، ما آن را به طور کامل پاسخ داده‌ایم اما آنها بدون توجه به پاسخ ما باز هم آن را تکرار می‌کنند! یک روز با فیلم، روز دیگر با عکس، روز دیگر با طنز، روز دیگر با مقاله و... ولی به هر حال مجموع همه‌ی آنها، شبهه‌ای است که قبلا پاسخ داده‌ایم و تکرار و پافشاری آنها بی‌مورد است.

ز)

در پایان ببینیم که خداوند متعال چه می‌فرماید:

﴿وَلَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَن يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾

(آل‌عمران: ۱۷۶)

«و کسانی که در کفر می‌کوشند تو را اندوهگین نسازند که آنان هرگز به خدا هیچ زیانی نمی‌رسانند خداوند می‌خواهد در آخرت برای آنان بهره‌ای قرار ندهد و برای ایشان عذابی بزرگ است.»



اسلام اگر قدرت داشته باشد، خودش جواب منکران را می‌دهد چرا شما از آن دفاع می‌کنید؟

سلام عرض می‌کنم، ببخشید سوالی دارم، شما مدت‌هاست که در کار رد شبهه هستید ولی اسلام اگر خودش قدرتمند باشد جواب همه را می‌دهد، چه نیازی است شما یا کسان دیگری بیایند از آن دفاع کنند؟ آیا اسلام آنقدر ضعیف است؟

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

یکی از اساسی‌ترین مشکلات ما عدم درک همان جمله‌ی مشهور است که می‌گوید «بین دو مفهوم اسلام و مسلمان تفاوت وجود دارد»، اسلام یک دین و برنامه‌ی ارسال‌شده از جانب خداوند متعال می‌باشد و مسلمان، شخصی است که تلاش می‌کند کلیات و جزئیات این برنامه را عملی نماید.

مطمـئن باشـید «اسـلام مبـارک» بـه عنـوان آخـرین و جـامع‌ترین دیـن ارسال‌شده تا قیـام قیامـت «زنـده» و «پابرجـا» خواهـد مانـد چـون پروردگـار مقتدر، خود «حافظ» و «نگهبان» آن است...

ولی آیـا «مسـلمان‌هـا» هـم از چنـین مصـونیتی برخـوردار هسـتند؟ آیـا «التزام ابدی» آنها تضمین شده اسـت؟ خیـر. ایـن بـر مـی‌گـردد بـه عملکـرد خودشان! اگر ایمان‌شان را حفظ کنند و اعمال صالح انجام دهنـد بـر مسـیر درست باقی می‌مانند در غیر این صورت، آنها هم دچار انحراف می‌شوند.

پس دفاعی که ما انجام مـی‌دهیم (بـه بیـان سـاده‌تر شـبهاتی کـه پاسـخ می‌دهیم) در یک وجه[1] برای حمایت و پشـتیبانی از «مانـدن اسـلام در قلـب مسلمانان» است نه ماندن «اسلام در پهنه‌ی جغرافیای بشر!»

«اسلام مبارک» از چنان قدرتی برخوردار است که ۱۴ قرنِ گذشته، تمام قدرت‌های شرق و غرب نتوانسـته‌اند جلـوی گسـترش آن را بگیرنـد! و هرگـز ایـن توانـایی را کسـب نکرده‌انـد کـه کـوچکترین خللـی در آموزه‌هـای زیبـا و مبـارکش ایجـاد نماینـد! حـال بـه نظـر شـما چنـد جـوان کپی‌پیسـت‌کننده می‌توانند آن را نابود کنند!؟ زهی خیال باطل!

اما وقتی بحث به «مسـلمانان» می‌رسـد موضـوع فـرق مـی‌کنـد! آنهـا در طول این ۱۴ قرن، افت و خیزهای فراوانی داشـته‌اند، گـاهی پـیش آمـده در برخـی از جوامـع مسلمان‌نشـین افـرادی بـه سـمت نابـاوری و اندیشـه‌های نادرست گرایش پیدا کرده‌اند.

لذا فریب دشمن در هیچ برهه‌ای از تاریخ نتوانسته اسلام را تضعیف نمایـد ولی بر روی مسلمانان بی‌تاثیر نبوده و گاهی آنها را منحرف کرده است...

---

۱. وجوه دیگر آن را در کتاب توضیح داده‌ایم، «ما رد الحاد را با چهار هدف دنبال می‌نماییم.»

ما اکنون در مقطعی از تاریخ قرار گرفته‌ایم که مسلمانها به شدت با این موضوع درگیر هستند، «عدم شناخت صحیحِ» اسلام مبارک باعث شده برخی از جوانانِ ما تصور کنند هر آنچه اسلام‌ستیزان می‌گویند صحت دارد! لذا «اسلام‌گریزی» را انتخاب می‌کنند و متاسفانه بسیاری از آنها در مرحله‌ی آخر به «اسلام‌ستیزی» هم روی می‌آورند!

حال خود بگویید چون «اسلام مبارک» از هر لحاظ قدرتمند است باید تصور کنیم «هر مسلمانی» هم از لحاظ «فکری» قدرتمند است؟ خیر عزیزان، ما باید برای مقابله با این پدیده‌ی خانمان‌سوز تلاش نماییم، باید زحمت‌های زیادی را به جان بخریم تا بیش از این، جوانان رعنای خود را در دام الحاد گرفتار نبینیم. در پایان هر آنچه در دلم مانده و می‌خواهم بگویم را با این مثال عنوان می‌نمایم:

قطار سریع‌السیر و قدرتمندی به نام اسلام قرن‌هاست که مسیر خود را در پیش گرفته است، ریل این قطار از دره‌ها، کوه‌ها، پل‌ها و تونل‌های فراوانی می‌گذرد، ما به هیچ عنوان نگران این قطار نیستیم چون می‌دانیم به حدی قدرتمند است که به مقصد نهایی خود خواهد رسید اما در این بین جوانانی هستند که فریب دشمنان را می‌خورند و از پنجره‌ی قطار خود را به بیرون پرت می‌نمایند، گاهی قطار در یک ایستگاه می‌ایستد، عده‌ای از مسافران بیرون می‌آیند و فریب سخن عابران را می‌خورند و دیگر سوار نمی‌شوند، و چقدر سخت است پدر و مادر دلسوزی ببینند فرزندشان در این مسیر طولانی از قطار پیاده شده است، چقدر سوزناک است وقتی خواهر و برادری ببینند برادر یا خواهرشان، فریب دوستانش را خورده و از قطار به

بیرون می‌پرد، چقدر ناامید کننده است، در این مسیر، عزیزانت، دوستانت و برادرانت با تو همراه نباشند...

واقعا چقدر سَخت است وقتی بدانی تنها راه عبور از این مسیر سنگلاخی و پرمخاطره همین قطار است و بس، و عزیزانت به قطارهای بدون سوخت و ریل دیگران اعتماد کرده‌اند (دین‌ها و برنامه‌های غیر از اسلام).

لذا به یاری الله متعال این راه ادامه دارد، و ما جوانانْ قلم به‌دست که خود را خادم اسلام مبارک می‌دانیم، قلم‌هایمان را هر روز بهتر از روزهای گذشته، به چرخش و تکاپو وا می‌داریم. إن شاء الله و ما توفیقی إلّا بالله.

ناباوران که قبول نمی‌کنند، آیا این همه اصرار بر پاسخگویی لازم است؟

روزی نزد یکی از دوستان بودم، گفتگوی زیادی با هم انجام دادیم، یکی از مباحثی که مطرح نمود بحث رد الحاد و شبهه‌پراکنی توسط ناباوران بود، ایشان می‌گفت هر چقدر هم دلیل بیاوریم بالاخره ناباوران قبول نمی‌کنند، آیا این همه اصرار بر فعالیت‌های رد الحادی لازم است؟[1]

پاسخ:

آری، باید بیشتر در این زمینه تلاش نماییم، رد الحاد ۴ هدف را دنبال می‌نماید:

---

۱. درآنجا پاسخ‌آن برادر بزرگوار را دادم ولی به دلیل اهمیت موضوع ترجیح می‌دهم در اینجا هم پاسخ مفصل‌تری تقدیم نمایم.

الف) حمایت از «افراد مؤمن» و «معتقد»:

قبلا در قالب یادداشت‌های دیگر اهمیت «رد الحاد» را برای شما عزیزان توضیح داده‌ایم، متاسفانه وضعیت موجود (تفرقه، عقب ماندن مسلمین از کاروان علم و دیگر دلایل) کاری کرده که افراد «ملتزم به دین» در جامعه و رسانه‌های اجتماعی بسیار مورد طعنه و کنایه قرار گیرند.

روزی یکی از دوستان با بنده تماس گرفت و گفت «دیشب همراه خانواده به پارک رفته بودیم، بنده نماز مغرب را همانجا خواندم اما مورد طعنه و متلک برخی از عابران قرار گرفتم!» و متاسفانه این وضعیت در بسیاری از مکان‌ها وجود دارد لذا جوانان مؤمن ما برای مقابله با کنایه‌های روشنفکرنمایان هم که شده باید به برهان‌ها و استدلال‌های رد الحادی مجهز باشند.

این وظیفه‌ی مهم باید توسط داعیانی انجام شود که در این زمینه کار می‌کنند، ارائه‌ی استدلال به جوانان مسلمان امر بسیار مهمی است...

گاهی مادرانِ معتقد نمی‌توانند جواب سوالات دختران‌شان را بدهند، پدرهای معتقد و دلسوز نمی‌توانند جواب شبهات پسران‌شان را بدهند، بسیاری از خواهران و برادران مؤمن نگران انحراف فکری اعضای خانواده‌شان هستند. خوب، شما بگویید:

چه کسی باید به این افراد کمک کند؟ آیا چون ملحدان نمی‌خواهند حقیقت را بپذیرند ما باید پشت این افراد را خالی کنیم؟ و اجازه دهیم مورد آزار فکری سوال‌کنندگان و شبهه‌افکنان قرار گیرند؟ هرگز. پس خواهران و برادران مؤمن ما به حمایت فکری نیاز دارند.

ب) جلوگیری از انحراف «افراد دو دل» و «مشکوک»:

ما افراد زیادی داریم که در محیط کار یا محیط تحصیل دچار شبهه و گمان شده‌اند و التزام سابق را نسبت به اسلام مبارک ندارند، برخی از آنها خود را به دره‌ی الحاد پرت می‌نمایند و به هیچ سخنی اعتنا نمی‌کنند! (افرادی که اهل پژوهش نیستند و فقط مشغول کپی پیست کردن هستند)

اما باور کنید افرادی هم وجود دارند که در تمام طول مسیر به اطراف خود نگاه می‌کنند و منتظر دست نجات‌بخشی هستند که دست آنها را بگیرد و اسلام را رها نکنند لذا به هر سخن و استدلالی بها می‌دهند، هر که را بشناسند به او اعتماد می‌کنند و از او سوال می‌پرسند و...

حال خود بگویید آیا رها کردن این افراد کار درستی است؟ تا کنون افراد بسیار زیادی بعد از پاسخگویی به سوالاتشان از بنده و دیگر دوستانی که در زمینه‌ی رد الحاد کار می‌کنند تشکر نموده‌اند و بیان داشته‌اند اگر شما نبودید معلوم نبود وضعیت ما به کجا ختم می‌شد...

از دید این بنده‌ی خداوند، رد الحاد برای این گروه (افراد دودل) از گروه اول (مؤمنان) و سوم و چهارم ارزشمندتر است زیرا غالبا افراد گروه اول نور ایمان به قلب‌هایشان جلا بخشیده و باطل نمی‌تواند روی آن تاثیر بگذارد، رد الحاد برای افراد متقی مایه‌ی آرامش می‌شود و ایمان‌شان قوی‌تر می‌گردد، گروه سوم و چهارم هم حساسیت کارشان مانند این افراد نیست اما گروه دوم (افراد دودل) در لبه‌ی پرتگاه قرار دارند و استدلال رساندن به آنها بسیار حیاتی است.

باور کنید اگر ما اقدام نکنیم، ناباوران دست‌هایشان را می‌گیرند و آنها را با خود به دنیای مادی‌گرایی و انحراف می‌کشانند لذا در پاسخگویی به این

افراد باید عجله هم داشته باشیم چرا که الحاد به صورت تدریجی در قلب ریشه می‌دواند و نباید دیر شود.

ج)پاسخی به ادعاهای «ناباوران»[1]

ما هنوز امید داریم در بین ناباوران افراد حق‌پذیری وجود داشته باشد و با اطلاع یافتن از این نکته که هر آنچه در زمینه‌ی آیین برگزیده‌ی پروردگار گفته می‌شود «سیاه‌نمایی» است، به دایره‌ی توحید و خداپرستی بازگردند. الحمد لله مواردی از این دست را نیز مشاهده نموده‌ام.

اما برخلاف آنها ناباورانی هم وجود دارند که قلب آنها پر از حقد و کینه است و باید در میدان اندیشه و استدلال پاسخ ادعاهایشان داده شود تا زیاد به سخنان و دلایل خود ننازند! و تصور نکنند میدان در اختیار آنهاست و می‌توانند به میل خود علیه خداپرستی حرف بزنند! باید به آنها ثابت شود که در اشتباه هستند حتی اگر قبول نکنند.

در دوران دانشجویی مطلع شدم یکی از دانشجویان چنین مقالاتی در بین دیگر دانشجویان منتشر نموده است (آن موقع استفاده از فضای مجازی به درجه‌ی امروز نرسیده بود و مطالب در فلاش مموری یا به صورت پرینت‌شده منتشر می‌گردید) روزی با او نشستم تا در این زمینه گفتگو نماییم، گفت من مسلمان باشم یا نه به کسی مربوط نیست، به او گفتم بله

---

۱. در عربی به ناباوران می‌گویند ملحد این کلمه اصطلاحی می‌باشد چراکه در گذشته ملحد به کسی گفته می‌شد که از دین منحرف شده یا دچار بدعت در عقاید شده است اما همچنان دین دار یا خداباور و حتی مسلمان بود اما امروزه این کلمه از معنای لغوی خود فراتر رفته و معنای خداناباوری به خود گرفته است و در زبان یونانی به‌آنها می‌گویند آتیست.

ولی من آمده‌ام به شما بگویم آنچه منتشر نموده‌اید و ادعا می‌کنید اشتباه است. و تصور نکنید مطالب درستی پخش می‌نمایید...

آیا منطقی است، چون ناباوران حرف‌های ما را قبول نمی‌کنند هرچه خواستند در مورد اسلام بگویند ما هم ساکت بمانیم؟ به هیچ عنوان. مطمئن باشید اگر پاسخ ندهیم فرداروز ادعا می‌کنند مسلمانان توانایی پاسخگویی نداشتند لذا باید تحت هر شرایطی به شبهات این افراد پاسخ داده شود.

البته نکته‌ی مهم دیگری هم در اینجا وجود دارد، اگر ما پاسخ ناباوران را بدهیم قوت قلب و خوشحالی فراوانی برای برادران و خواهران مسلمان‌مان ایجاد خواهد شد، آنها اینگونه بیشتر به اسلام‌شان افتخار می‌کنند.

د) کمک به افراد حق‌طلبی که در راستای تحقیق در بین ادیان مختلف به محوطه‌ی اسلام رسیده‌اند...

در جهانی که ما زندگی می‌کنیم کم نیستند افرادی که با تحقیق و تامل در مورد آیین‌شان به این نتیجه رسیده‌اند (و می‌رسند) که دین آنها دارای اشکالات اساسی است (مثلا افراد مسیحی، یهودی، بودایی، هندو و...) لذا تحقیق را شروع می‌کنند و در مورد ادیان بزرگ جهان به مطالعه می‌پردازند...

تصور کنید یکی از همین افراد از آیین بودا خارج شده باشد و سه دین بزرگ ابراهیمی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) را برای پژوهش انتخاب نموده باشد، وقتی که به اسلام می‌رسد همراه با مطالعه در مورد آن، اگر شبهات را ببیند و پاسخی برای آنها نیابد مطمئن باشید اسلام مبارک را نیز پشت سر

می‌گذارد و به دین بعدی می‌رود، او که نمی‌داند اشکالات مطرح‌شده سیاه‌نمایی و تلبیس ناباوران است! لذا همه‌ی ما وظیفه داریم بخاطر این افراد هم که شده گمان‌های مطرح شده را پاسخ دهیم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و علی آل سیدنا محمد

چرا شما مسلمانان عقاید خود را حق مطلق می‌دانید؟

پاسخ:

آیا شما کسی را در دنیا سراغ دارید که عقاید خود را مطلق نداند؟!

طبعاً هر کسی اندیشه و آیین خود را بهترین می‌داند، به کسانی که ادعا می‌کنند «حق» در بین مردم جهان تقسیم شده و هر کسی به سهم خود قسمتی از حقیقت را دریافت نموده است، «نسبیت‌گرا» می‌گویند.

جالب این جاست که افراد «نسبی‌گرا» هم «نسبی‌گرایی خود» را «مطلق» می‌دانند! (اگر می‌گویید خیر، آیا یک نسبی‌گرا راضی می‌شود عقیده‌ای را مطلق بداند؟ خیر! پس نسبی‌گرایی نزد ایشان مطلق است).

کسی که بداند اندیشه‌اش دارای اشکال است حتما آن را تغییر می‌دهد اما اگر آن را درست بداند به دید مطلق به آن می‌نگرد و دنباله‌روآن است. به نظر بنده آنچه باعث شده افرادی به «مطلق‌انگاری اسلام» توسط «مسلمانان» اشکال وارد کنند عدم توجه به دو نکته‌ی زیر است:

الف)

عده‌ای تصور می‌کنند چونکه ما اسلام را برحق می‌دانیم و می‌گوییم این آیین مبارک «حق مطلق» است پس در جاهای دیگر هیچ حقی وجود ندارد!

در حالی که این طور نیست، افکار دیگر هم به سهم خود حامل خوبی‌ها و نیکی‌ها هستند اما ما می‌گوییم: کاملترین نسخه‌ی حق نزد اسلام است.[۱]

ب)

همچنین تصور می‌شود که مطلق پنداشتن اسلام توسط ما مسلمین به منزله‌ی صدور مجوز برای کشتن و حمله بردن به دیگران است! در حالی که این هم نادرست است! کسی که با مسلمین سر جنگ نداشته باشد آنها هم با او کاری ندارند!

باور کنید در بین ادیان و افکار دیگر هم این گونه است، یعنی اگر کسی با آنها سر ستیز داشته باشد آنها هم مثل ما اعلام جنگ می‌کنند و این حق را برای خود محفوظ می‌دانند لذا باز هم سوال خود را تکرار می‌نمایم: چرا کسی به آنها اشکال وارد نمی‌کند؟!

پس بدانید که این سخنان بهانه‌ای برای نقد اسلام هستند که در رنگ‌ها و لعاب‌های مختلف مطرح می‌شوند، وگرنه هر کسی فکر خود را بهترین می‌داند.



حقیقت یا واقعیت!

بین این دو مولفه تفاوت وجود دارد، «حقیقت» از «حق» می‌آید و «واقعیت» از «وَقَعَ». حق به معنای «معیار» و «گزاره‌ی درست» است اما وَقَعَ به معنای «آنچه که روی می‌دهد» می‌باشد. وقتی ما از اسلام مبارک دفاع

---

۱. البته همانگونه که ذکر شد، دیگران هم چنین ادعایی دارند، ولی چرا کسی به‌آنها اشکال وارد نمی‌کند؟!

می‌کنیم از حقیقت سخن می‌گوییم اما شبهه‌افکنان مدام واقعیت (عملکرد نادرست برخی از مسلمان‌ها) را به روی ما می‌آورند!

و ریشه‌ی بسیاری از مشکلات فکری جامعه‌ی ما «عدم درک» این دو مفهوم است...

به یاد داشته باشیم که ما مدافع اسلام هستیم نه مسلمانان و جهت‌گیری‌هایی که انجام می‌دهند، و چقدر سخت است دوستان و عزیزان ما به خداپرستی (حقیقت) پشت کنند به خاطر کژی‌های موجود در جامعه (واقعیت). اگر می‌گویید اسلام چرا نمی‌تواند جلوی عملکرد نادرست مردم را بگیرد، به زبان علمی‌تر، حقیقت چرا واقعیت را اصلاح نمی‌کند در مطالب دیگر پاسخ داده‌ایم و گفتیم برنامه در هر جایی ارائه می‌شود و حامیان و هواداران خود باید آن را اجرا کنند، کاستی انسان‌ها در عدم اجرای صحیحِ یک برنامه‌ی کامل، متوجه خودشان است نه برنامه‌ی آنها.



آیا قرآن توسط مردم ۱۴۰۰ سال پیش به پیامبر آموزش داده شده است؟

در این زمینه سناریوهای مختلفی می‌شنویم، عده‌ای از مخالفان می‌گویند: قرآن از مطالب مسیحیان اقتباس شده است، عده‌ای دیگر می‌گویند: پیامبر ﷺ خودش جهانگردی کرده و این مطالب را از آموزه‌های مسیحیان یاد گرفته است! عده‌ای می‌گویند: جهانگردان (کاروان‌های تجاری) به مکه آمده‌اند و پیامبر این مطالب را از آنها آموخته است، عده‌ای هم می‌گویند: سلمان فارسی ؓ از ایران به عربستان رفته و این مطالب را به

عرب‌ها یاد داده است و سناریوهای عجیب دیگری که شنیده‌ایم و می‌شنویم!...

هر چند تک تک این سناریوهای عجیب را قبلا پاسخ داده‌ایم و به‌صورت بسیار گذرا در این یادداشت هم مورد بررسی قرار می‌دهیم ولی إن شاء الله یک «**پاسخ جامع**» تقدیم خواهیم نمود؛ پاسخی که همه‌ی این سناریوها را به صورت یک جا مردود نماید.

و آن هم وجود مطالب «**فراتاریخی**» در قرآن کریم می‌باشد، به بیان دیگر مطالبی در قرآن وجود دارد که خارج از محدوده‌ی تاریخی ۱۴ قرن پیش می‌باشد، یعنی در دنیای آن زمان کسی آن را نمی‌دانسته تا برود به پیامبر ﷺ آموزش دهد!

این موارد خارج از جهانِ اسباب بسیار زیادند ولی بنده به دو مورد اشاره خواهم نمود (قبلا این دو مورد را بررسی کرده‌ایم به این خاطر اشاره‌ای گذرا خواهیم داشت):

الف) بحث جنین‌شناسی در قرآن:

قرآن کریم بحث نطفه‌ی مختلط را ارائه داده است، نطفه‌ی مختلط یعنی ترکیبی از مایع مرد و مایع زن، خدای متعال در سوره‌ی مبارکه‌ی انسان، آیه‌ی ۲ می‌فرماید:

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾

«ما انسان را از **نطفه‌ی آمیخته** (از اسپرماتوزوئید و اوول) آفریده‌ایم و چون او را (با وظایف و تکالیفی، بعدها) می‌آزماییم وی را شنوا و بینا (به عبارت دیگر عاقل و دانا) کرده‌ایم.»

ولی بشریت تا قرن ۱۸ میلادی به این حقیقت نرسید! (فراموش نکنیم قرآن در قرن ۶ میلادی نزول پیدا کرده است)، در قرن ۱۷ میلادی دو دانشمند به نام‌های «هام» و «هوک» که کاشف میکروسکوپ و اسپرم بودند بر این باور بودند جنین فقط در مایع مرد قرار دارد و از خون مادر در رحم تغذیه می‌نماید و بزرگ می‌شود![1] و از آمیخته بودن اطلاعی نداشتند.

همچنین قرآن بحث «علقه» را مطرح کرده است،[2] علقه به معنای یک جسمِ زالو شکل، تغذیه کننده از خون، به صورت خون بسته و آویزان می‌باشد، به بازه‌ی زمانی ۱۱ تا ۲۱ روزگی جنین علقه می‌گویند، در این بازه جنین با چشم غیر مسلح دیده نمی‌شود و اگر هم دیده شود یک نقطه‌ی بسیار ریز است اما قرآن کریم جزئیات فوق را در آن زمان به صورت واضح برای علقه بیان نموده است و مشاهده می‌کنیم که دقیقاً با علم امروز منطبق است، این جزئیات در قرون اخیر به وسیله‌ی دستگاه‌های پیشرفته‌ی جنین‌شناسی شناسایی شد.

ب) بحث پست‌ترین منطقه‌ی کره‌ی زمین (پایین‌ترین ارتفاع به نسبت دریاهای آزاد جهان):

خدای متعال در سوره‌ی روم، بحث شکست روم در پست‌ترین منطقه‌ی کره‌ی زمین را مطرح می‌فرماید:

﴿غُلِبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُم مِّن بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ﴾

(روم:۲-۳)

1.De Felici, Massimo; Siracus, Gregorio (2000). "The rise of embryology in Italy: from the Renaissance to the early 20th Century" PDF). Int. J. Dev. Biol. 44: 515-521.

۲. (مومنون: ۱۴)

«رومیان (از ایرانیان) شکست خورده‌اند. (این شکست) در **پست‌ترین سرزمین** (رخ داده است) و ایشان پس از شکستشان پیروز خواهند شد.»

وقتی در منابع معتبر، وضعیت پستی و بلندی مناطق زمین را بررسی می‌کنیم متوجه می‌شویم که دقیقاً اورشلیم (مکانی که روم در آن شکست خورد) پست‌ترین منطقه‌ی کره‌ی زمین می‌باشد.[1]

لازم است بدانیم مقدار پستی و بلندی مناطق کره‌ی زمین در قرن گذشته به وسیله‌ی تکنولوژی سنجش از راه دور انجام شده و بدون این علم و ابزارهای مربوطه رسیدن به این آگاهی برای کسی مقدور نبوده است.

این دو مطلبی که عنوان نمودیم جزو مطالب **«فراتاریخی»** مطرح‌شده در قرآن می‌باشند یعنی ربطی به آموزش و کپی و... ندارند، تمام بشریت از آنها بی‌اطلاع بوده است، ما برای اینکه مخالفان قرآن کریم این ادعای خود را برای همیشه به پایان برسانند می‌گوییم:

اگر:

تمام عالمان مسیحی جهان، تمام بازرگانان جهان، تمام طبیب‌های جهان، تمام مردم ایران، تمام دانشمندان جهان و هر آن‌کس که باب میل شما است و دوست دارید آن را به عنوان معلم پیامبر معرفی کنید، فرض می‌کنیم این افراد به حجاز آمده‌اند و در مکه و مدینه به مدت ۲۳ سال برای پیامبر ﷺ کلاس خصوصی برگزار کرده‌اند، بازهم به لحاظ عقلی و منطقی **«امکان ندارد»** چنین مواردی در قرآن نگاشته شده باشد...

---

1 .http://geology.com/below-sea-level/

پس لطفا این «سناریوهای بی‌اساس» را تمام کنید، قرآن کلام الله متعال است و تمام. علم بشر در سالهای اخیر به این موارد دست یافته اما قرآن در قالب آموزه‌های هدایتی خود چنین مواردی را آن زمان مطرح کرده است لذا واقعا باید مخالفان قرآن سجده‌ای عمیق و خاشعانه برای پروردگار ببرند و بابت تمام اوقاتی که از خدای متعال غافل بوده و منکر عظمت این کلام شده‌اند توبه نمایند...

همچنین از جوان‌هایی که امروز فریب شعاری به نام «**تاریخمندی مطالب قرآن**» را خورده‌اند هم می‌خواهم به این موارد فکر کنند، آیا ذکر یک نمونه «**فراتاریخی**» برای بی‌اساس شدن این ادعای گزاف کافی نیست؟ چطور شما ادعا می‌کنید پیامبر این موارد را طبق علم زمان خود تدوین نموده است؟!!!

اما بعد از این پاسخ جامع، پاسخی کوتاه به ادعاهای مطرح شده:

ادعای اول، کپی شدن قرآن از مطالب مسیحیت:

پاسخ:

چرا مسیحیان صدر اسلام نگفتند که قرآنِ شما کپی مطالب ماست؟

آری، اشتراکات زیادی در بین آموزه‌های ادیان الهی وجود دارد، مثلا قصص انبیاء، ولی این نکته به معنای اینست که منبع ارسال کننده‌ی این مطالب یکی است (خدای متعال) نه کپی‌برداری از هم! و صِد البته با توجه به مطالب اضافه و جامعی که در قرآن وجود دارد و در انجیل و تورات یافت نمی‌شود به این نتیجه می‌رسیم که قرآن کامل کننده‌ی آنهاست نه کپی از آنها!

ادعای دوم، پیامبر از ۲۵ سالگی تا ۴۰ سالگی جهانگردی کرده و این مطالب را آموخته است:

پاسخ:

۱. پیامبرﷺ قبل از نبوت، صاحب چند فرزند از مادرمان خدیجهؓ می‌باشد، چرا در هیچ جای تاریخ نیامده فلان دختر پیامبر در فلان کشور متولد شده (در حین جهانگردی!)، ۲. پیامبر قبل از نبوت لقب امین را دریافت کرده بود، اگر ۱۵ سال در سفر بوده و مشرکان مکه با او زندگی نکرده بودند چگونه چنین لقبی را به او داده بودند؟

مخالفان ادعا می‌کنند تاریخ در مورد این بازه‌ی زمانی ساکت است و چیزی نگفته است! در پاسخ می‌گوییم این طور نیست، مگر در متون تاریخی نیامده: وقتی حجرالاسود افتاده بود و نزدیک بود بین قبائل عرب جنگ خونینی صورت گیرد پیامبرﷺ زمانی که هنوز مبعوث نشده بود و جوانی در مکه بود رفت و در بین آنها صلح برقرار کرد؟[1]

ادعای سوم، به دلیل موقعیت تجاری مکه، این مطالب را از بازرگانان یاد گرفته بود:

پاسخ:

نام این بازرگانان چیست؟ در کجای مکه این کلاس‌ها را برای پیامبرﷺ دایر کردند؟ بازرگانان این مطالب را از کجا یاد گرفته بودند؟ و مهمترین پرسش، خودتان می‌گویید «بازرگان»! آیا نمی‌دانید بازرگان با امور اقتصادی

---

۱. ر.ک: السیرة النبویة الصحیحة – أکرم ضیاء العمری، ج۱، ص۱۱٦؛ السیرة النبویة کما جاءت فی الأحادیث الصحیحة ـ الصویانی، ج۱، ص۵۱.

آشنا است و چیزی از کیهان‌شناسی، پزشکی، زمین‌شناسی، مسائل ادبی و... نمی‌داند؟ وجود این مسائل در قرآن چه دلیلی می‌تواند داشته باشد؟

ادعای چهارم، پیامبر این موارد را از سلمان فارسی که یک ایرانی باسواد بوده یاد گرفته است:

پاسخ:

سیدنا سلمان ﷺ در عهد مدنی ایمان آورد[1]، در حالی‌که رسول‌الله ﷺ ۱۳ سال در مکه به تبلیغ اسلام و نشر آموزه‌های قرآن پرداخته بود، اگر می‌گویید قرآن را سلمان به او یاد داده، آن آیات مکی را از کجا آورده بود! همچنین پاسخ دهید: سلمان فارسی این مطالب را از کجا یاد گرفته بود! در آیین زرتشت که چنین مواردی وجود ندارد، سبحان الله، ابوجهل و ابولهب که به خون مسلمانان تشنه بودند و با پیامبر ﷺ زندگی می‌کردند این موارد را ندانستند و هرگز چنین ادعایی نکردند اما ابوجهل‌های معاصر اینها را می‌دانند و می‌خواهند جوانان رعنای ما را فریب دهند...!!!

مطمئن باشید عزیزان، تمام مطالب ادعا شده توسط مخالفان قرآن کریم، این گونه سست و بی‌بنیاد است و با چند پرسش ساده فرو می‌ریزد لذا از تمام جوانانی که به دلیل بی‌اطلاعی خود، به قرآن کریم و اسلام مبارک پشت کرده‌اند می‌خواهم به دایره‌ی اسلام مبارک بازگردند و به خاطر چند روز تفریح و خوشی دنیا، زندگی ابدی خود را نابود ننمایند.

أشهد أن لا إله إلّا الله * و أشهد أن محمد رسول الله



---

۱. قبلاً به این شبهه مفصلاً پاسخ دادیم، بنگرید به کتاب نگارنده: (الحاد نوین باتلاق رنگین، ج۲، چاپ دوم، صص۲۱۷ - ۲۱۹)

قطره قطره جمع گردد ونگهی دریا شود... (توصیه به تحصیل و کسب آگاهی)

ادامه تحصیل و کسب تخصص‌های مختلف برای جوانان مسلمان یک امر ضروری می‌باشد. بله شاید در مواقعی تحصیل نتواند باعث ایجاد شغل و درآمد گردد اما مطمئن باشید این امر مبارک (مانند همیشه) توانایی افزایش «درک»، «شعور»، «فهم» و «منزلت» انسانها را دارد. عزیزان شکی در این وجود ندارد که «بی‌پولی سخت است» ولی گمان نداشته باشید «نادانی از بی‌پولی سخت‌تر است»...

حتما می‌دانید که معجزه‌ی قوم یهود «عصا» است اما با این حال یهودیان «علوم دنیای امروز» را تسخیر کرده‌اند.. سبحان الله با وجود اینکه بزرگترین معجزه‌ی اسلام ما «کتاب» است باز هم‌آن گونه که باید سراغ علم و تحصیل نرفته‌ایم و خود مشاهده می‌فرمایید که چگونه عقب‌افتاده‌ایم. لذا باید کار کنیم عزیزان، باید سختی‌های مختلف را به جان بخریم، تا وضعیت پیش‌آمده را إن شاء الله تغییر دهیم. البته قرار نیست معجزه‌ای رخ دهد، به شما بزرگواران توصیه می‌نمایم از همین امروز:

- اگر دانش‌آموز هستید برای درس خواندن وقت بیشتری بگذارند...
- اگر دانشجو هستید مطالعه را به شب امتحان موکول نکنید و از اواسط ترم، کتاب‌هایتان را به طور کامل مطالعه و درک نمایید...
- اگر ترک تحصیل کرده‌اید دوباره بروید ثبت‌نام نمایید و با تمرکز درس بخوانید...

- اگر مقطعی را تمام کرده‌اید برای مقطع دیگر تلاش نمایید...

آری، از مشکلات و فشارهای زندگی به خوبی اطلاع دارم ولی باور کنید برای رسیدن به افق‌های رنگین باید «بها» بپردازیم؛ لذا بیایید سختی بکشیم و همراه با کار و زندگی؛ تحصیلات‌مان را هم ادامه دهیم. زمانی که یهودیان برای رسیدن به این موفقیت بها پرداخته‌اند چرا ما این بها را نپردازیم! فراموش نکنید یکی از بزرگترین خدمات ما (جوانان مسلمان) به آیین مبارک اسلام و جامعه‌ی اسلامی، افزایش سطح آگاهی خودمان و اطرافیان‌مان می‌باشد.

فقط خواهش می‌کنم خود را دست کم نگیرید و نگویید من درس بخوانم یا نخوانم امت اسلام چه تغییری می‌کند؟ این ماجرا را بخوانید تا منظور بنده را به خوبی متوجه شوید:

من نباشم چه اتفاقی می‌افتد؟

گروه سرود مدرسه‌ای برای اجرای کنسرت در مرکز شهر آماده شده بود، هوا خیلی سرد بود، مردم چند ساعتی در هوای سرد منتظر ماندند، بسیاری جمع شده بودند، رهبر ارکستر برای رهبری گروه در جای خود مستقر شد، در این میان یکی از اعضای گروه در ذهن خود گفت «در این سرما نمی‌توانم آواز بخوانم، پنجاه نفر در گروه وجود دارد، من فقط دهانم را باز و بسته می‌کنم، کسی متوجه نمی‌شود»، رهبر ارکستر کارش را شروع کرد اما صدایی نشنید! چون آن روز همه مانند هم فکر کرده بودند. (همه گفته بودند در این سرما حوصله‌ی خواندن نداریم، فقط دهانمان را باز و بسته می‌کنیم) درواقع همه گفته بودند «اگر من نخوانم چه می‌شود؟».

به نظر بنده، این جفای بزرگی است که ما در حق خود مرتکب می‌شویم! چرا باید خود را مهره‌ی کم‌ارزشی بدانیم و بگوییم: تحصیلات ما چه تغییری ایجاد می‌کند؟ آیا فراموش کرده‌اید: قطره قطره جمع گردد ونگهی دریا شود...



هرچقدر دعا می‌کنم برآورده نمی‌شود!

سلام، من از خدا ناامید شده‌ام، هر چقدر دعا می‌کنم دعاهایم برآورده نمی‌شود، احساس می‌کنم خدایی در کار نیست!

پاسخ:[1]

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

این که ما مخلوقات از خالق خود درخواست می‌کنیم امر بسیار مبارکیست، حتی پافشاری بر خواسته‌هایمان نیز کار بسیار زیبایست ولی عزیزان ما باید تکلیف خود را مشخص کنیم، از خدا «درخواست می‌کنیم» یا به او «دستور می‌دهیم»؟! اگر می‌گویید استغفرالله ما فقط درخواست کرده‌ایم، پس «ناامید شدن» و حتی «منکر شدن ذات مبارک او» چه معنایی می‌تواند داشته باشد! همه‌ی ما در زندگی خود مطالباتی از پروردگار مقتدر و توانا داریم ولی قرار نیست بخاطر عدم اجابت دعاهای‌مان، خداپرستی را رها کنیم!

---

۱. در حدیث آمده است: «کسی که دعا می‌کند خداوند به او یکی از سه چیز را می‌دهد: یا دعایش را اجابت می‌کند و آنچه می‌خواهد به او می‌دهد، یا دعایش را برای روز قیامت او ذخیره می‌نماید و یا به اندازه دعایش، شرّ و بدی را از او دور می‌گرداند» (ترمذی: ۳۳۸۲).

به یاد دارم روزی جوان دیگری پیام فرستاده بود و می‌گفت:

من بخاطر نیازی که داشتم نماز خواندن را شروع کرده بودم و هر روز قرآن هم می‌خواندم ولی وقتی دعایم برآورده نشد نمازهایم را رها کردم، به او گفتم: برادر عزیزم اسم این کار شما «معامله» بوده نه «عبادت»، و یکی از اصلی‌ترین مفاد معامله‌ی یک طرفه‌ی شما این بوده که: خدایا تو این دعای من را قبول کن من هم نماز می‌خوانم ولی اگر قبول نکنی تارک نماز می‌شوم! (أستغفرالله العظیم). این کار خطاست و پناه بر خدا گناه بزرگی انجام داده‌اید، ما بنده‌ی خدای رحمان هستیم و تحت هر شرایطی باید نماز بخوانیم و برای او عبادت انجام دهیم.

در مورد دعا هم به همین شکل، فراموش نکنید ما درخواست‌کننده هستیم نه دستور دهنده، مطمئن باشید اگر آنچه از خدا می‌خواهیم «خیر» باشد و تلاش کافی و اصولی انجام داده باشیم دعای ما قبول می‌شود. خدای متعال بیش از آنکه در تصور ما بگنجد «مهربان» است ولی همزمان بیش از آنکه ما تصور نماییم «حکیم» هم می‌باشد، او هرگز امری که به «ضرر ما» باشد را به وسیله‌ی دعا نصیبمان نمی‌کند...

ما انسانها به اقتضای علم محدودی که داریم «به صورت مطلق» از خیر یا شر بودن درخواست‌هایی که از خداوند داریم مطلع نیستیم و فقط «گمان می‌کنیم» نتیجه‌ی نهایی آن کار، خیر و برکت است.

لذا هم بر «استجابت» و هم بر «عدم استجابت» دعا، شکرگزاری لازم است؛ مورد اول بخاطر رسیدن به «خیر» و مورد دوم به خاطر دور شدن از «شر». آیا در دنیای انسانی، از کسی که شما را از بلا و گرفتاری دور کرده باشد تشکر نمی‌کنید؟ مسلّم است که تا ابد خود را مدیون او می‌دانید... پس چرا در حق خدای مهربان این گونه نیستیم؟!

نکته‌ی دیگری که بسیار مهم می‌باشد اینست که شاید این کار واقعا خیر باشد اما فعلاً «زمان مناسبی» برای انجام آن نباشد لذا باید هنگام دعا «صبر» هم داشته باشیم، چه بسا خداوند متعال این دعا را برای ما صلاح بداند ولی اکنون نه...

عزیزان به دور و برِ خود نگاه کنید، ببینید چقدر از اموراتی که الآن دور و بر ماست روزی برای‌مان آرزو بوده است و برای به دست آوردن آنها دعا کرده‌ایم، چقدر برای داشتن یک موبایل، کامپیوتر، خانه، سلامتی و... دعا کرده بودیم، اکنون که به آنها رسیده‌ایم، آیا شکرگذار پروردگار هستیم؟ آیا به این نکته‌ی مهم توجه می‌کنیم که روزی همین‌ها دعاهای ما بوده است؟ لذا هنگام دعا کردن باید صبر هم داشته باشیم، ما که نمی‌دانیم، شاید خداوند در آینده، امری را برای ما صلاح بداند، شاید هم نه... کسی که در اینجا غرور داشته باشد و بگوید پس من دعا نمی‌کنم! انتظار دارد خداوند متعال با چنین قلب مغروری دعاهایش را مستجاب نماید؟!

طبق تجربه‌ی شخصی بنده، بسیاری از افرادی که این سوالات را مطرح می‌نمایند (مستجاب نشدن دعا)، هرچقدر این مسائل را برایشان توضیح بدهیم بی‌فایده است چون آنها فقط دنبال یک هدف هستند و آن هم رسیدن به خواسته‌شان می‌باشد، حتی این سوال را هم به این خاطر مطرح می‌کنند که مجرایی برای قبولی دعایشان بیابند چرا؟ «چون آشفته‌اند و می‌خواهند از این فشار روحی خارج شوند».

در حالی که واقعا آنها بر خود ستم کرده‌اند و در تمام این مدت کافی بود خداوند متعال را «وکیل» خود می‌نمودند؛ «حق انتخاب» را به او می‌سپردند و می‌گفتند: پروردگارا اگر خیر و صلاح ما در این کار است برای‌مان مقدور

بفرما و اگر خیر ما در آن نیست ما را منصرف گردان و بهتر از آن را برای‌مان مقدر بفرما. باور کنید آرامش ناشی از «اعتماد به خداوند»، بیشتر از آرامش منتج از «رسیدن به خواسته و نیاز دل» می‌باشد لذا: کافیست خدای متعال را مولا و ولی خود بدانیم و به حکمت زیبایش اعتماد کنیم.[1]



چندهمسری، «درد» است یا «درمان»؟!

ما قبلا آیه‌ی ۳ سوره‌ی مبارکه‌ی نساء که در مورد چندهمسری سخن می‌فرماید را مورد بررسی قرار داده‌ایم، در آنجا خداوند متعال به مردان می‌فرماید در صورت رعایت عدالت، می‌توانید تا ٤ همسر اختیار کنید.

---

۱. اصل دعا عبادت است [ر.ک: غافر: ۶۰] لیکن دو شرط اساسی برای اجابت دعا؛ در حالت مضطر قرار گرفتن و نیز مشروعیت دعا می باشد. خداوند متعال در سوره‌ی انبیاء به دعاهای برخی از پیامبران اشاره کرده مانند، نوح، ایوب، یونس و زکریا و دعاهای همگی آنها را اجابت نمود لیکن در پایان به نکته‌ی مهم و جالبی اشاره دارد که اگر این نکته مراعات شود این دعاها در حق هر دعاخوانی مستجاب می‌شود، خداوند متعال فرموده: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ﴾ (انبیاء: ۹۰)، «آنان در کارهای نیک شتاب می‌نمودند و ما را از روی رغبت و بیم می‌خواندند و در برابر ما فروتن بودند.» در این آیه سه شرط لازم آید: الف) سرعت در انجام خیرات. ب) دعا با رغبت و خوف. ج) خشوع در پیشگاه خداوند. در واقع خداوند متعال بعد از اجابت دعای این پیامبران به سه صفت مهم که اجابت را بدان مرتبط دانسته اشاره نموده است، لذا اگر کسی دعای سیدنا یونس را در شرایط مضطر و به قصد مشروع و نیز با این سه صفتی که بیان شده بخواند دعا مستجاب است.

لازم به ذکر است که باتوجه به احادیث نبوی، دعا در هر حال مستجاب می‌شود لیکن شکل اجابت آن دعاها ممکن است مختلف باشد؛ که به سه صورت بیان شده است: الف) عین دعایی که طلب شده مستجاب می‌گردد در دنیا. ب) در بدل و جایگزین آن دعا، بلا و شری برای دعاکننده دفع می‌گردد. ج) دعا ذخیره‌ی آخرت می‌شود.

ابتدا لازم است بدانیم امری به نام چندهمسری در شرع مقدس اسلام یک «درمان» می‌باشد نه یک «درد»، و خداوند متعال آن را بسان دارویی برای شفای برخی از دردها قرار داده است. به عنوان مثال خانمی بچه‌دار نمی‌شود و شوهرش بچه می‌خواهد یا یک خانم، بیماری لاعلاجی دارد و شوهرش می‌خواهد مشکلات خانه را حل کند. یا هستند خانم‌هایی که شوهر آنها فوت می‌کند یا طلاق گرفته‌اند و با وجود سن و سال بالا پسرهای مجرد جامعه حاضر نیستند با آنها ازدواج کنند، یا در اثر جنگ و خونریزی، مردان زیادی در یک جامعه کشته شده‌اند و بیوه‌ها و دختران زیادی در جامعه باقی مانده‌اند و حالت‌های بسیار دیگر... بر کسی پوشیده نیست انسان فقط زمانی از درمان استفاده می‌کند که به آن نیاز داشته باشد و مواردی که ذکر شد در جوامع بشری غیرقابل انکار است.

حال اسلام مبارک برای حل این دردها، چندهمسری را به عنوان «درمان» معرفی کرده است ولی واقعا جای شگفتی و تعجب است که اسلام‌ستیزان این «درمان» را مورد تمسخر قرار می‌دهند...! چون آنها برای «درمان» «درد»هایی که در بالا ذکر شد هیچ آلترناتیوی (یا جایگزینی) ندارند! شما به جای بنده این سوال را از مخالفان اسلام بپرسید:

«یک خانم ٤٥ ساله، شوهرش فوت کرده است، او دو پسر ٢٢ ساله و ١٨ ساله و یک دختر ٢٠ ساله دارد، این خانم نیاز جنسی فراوانی دارد و نیازش کاملا طبیعی است، همچنین او به شخصی نیاز دارد که سرپناهش باشد و محرم اسرار او گردد، شما بگویید تکلیف او چیست؟ چگونه باید نیازهایش را برآورده سازد؟ کاملاً طبیعی است که پسرهای ٢٥ ساله، زنی را نمی‌خواهند که پسر بزرگش تقریباً همسن خودشان باشد بلکه آنها

می‌خواهند با دختر این زن ازدواج کنند، در این میان تکلیف این زن چیست؟»

باور می‌کنید سالهاست این سوال را از اسلام‌ستیزان می‌پرسم و هیچ پاسخ قانع‌کننده‌ای نشنیده‌ام! حمایت دولت از این خانم می‌تواند نهایتا مادی باشد! نیاز جنسی و عاطفی او چه می‌شود! آیا می‌خواهید به زنا و فحشا تن دهد!! لطفاً نگویید فقط با مردان مطلقه ازدواج کند... چون در این صورت میدان انتخاب‌های صحیح و دلبخواه او بسیار محدود می‌شود.

پس به طور خلاصه زمانی که آنها هیچ درمانی برای این درد ندارند، حق ندارند به درمان اسلام هم اشکال وارد کنند. بنده معتقدم کسی که با نیتی پاک (به جهت درمان)، به چندهمسری روی بیاورد عادل هم خواهد بود اما اگر انگیزه‌های دیگر (یعنی امور منفی و نادرستی را) در سر داشته باشد رعایت عدالت برای او یا غیرممکن و یا بسیار سخت خواهد بود.

مورد دیگر بحث تلاش است، نکته‌ای که نباید نادیده گرفته شود. یک دانش‌آموز هرچند دعا کند اگر درسش را نخواند در امتحان موفق نخواهد شد، عده‌ای تلاش نمی‌کنند اما انتظار دارند دعایشان قبول شود و این درست نیست.

اسلام‌ستیزان باید بدانند داروهایی که در داروخانه وجود دارد بسیار متنوع هستند، مثلا استامینوفن و آموکسی‌سیلین جزو پرفروش‌ترین قرص‌های داروخانه می‌باشند بدین خاطر همیشه دم دست نسخه‌پیچ‌ها هستند اما برخی از داروهای خاص در گوشه‌ای از قفسه‌ی انتهای داروخانه گذاشته شده‌اند تا اگر روزی لازم شد آنها را برای مریض بیاورند ولی به هر حال تمام داروخانه‌ها سعی می‌کنند آنها را هم داشته باشند حتی اگر سالانه فقط چند نفر، متقاضی این داروهای خاص باشند.

عزیزان چندهمسری موجود در اسلام نیز دقیقاً به ایـن شـکل می‌باشـد؛ درست است که بسیار اندک مورد اسـتفاده قـرار می‌گیـرد امـا در هـر صـورت برای متقاضیان و نیازمندان باید وجـود داشـته باشـد تـا در وقـت خـود مـورد استفاده قرار گیرد...

در پایـان فرامـوش نکنیـد چندهمسـری در قـرآن فقـط بـا شـرط عـدالت «جایز» اعلام شده است و «امر و اجباری» برای انجام آن وجود ندارد، آنگونه که اسلام‌ستیزان روی آن مانور می‌دهند و بـرایش اشـک تمسـاح مـی‌ریزنـد، باید جزو واجبات می‌بود و بدون هیچ قید و شرطی انجـام می‌گرفـت کـه ایـن گونه نیست![1]



تلنگر ساده‌ای که مرا به یاد مکه و صدر اسلام انداخت!

شبی یکـی از افـراد فامیـل‌مـان (کـه در یـک روسـتای دورافتـاده زنـدگی می‌کند) پدرم را برای صرف شام دعوت کرده بود، من هـم بـه جهـت تنـوع و جذابیت، همراه پدر جان رفتم.

---

۱. تعدد ازواج جزو احکـام وجـوبی نیسـت بلکـه از جملـه‌ی احکـام تجـویزی می‌باشـد کـه اصطلاحاً به «اباحه‌ی تخییری» تعبیر می‌شود و این نوع حکم مبتنی بر مصلحت است لـذا قابل دخل و تصرف و منع و محدودیت به لحاظ قانونی توسط حاکم شرع است، بنـابراین حاکم شرع می‌تواند بر اساس مصلحت اسلام و مسلمین و جلوگیری از مفاسد و با مشورت علمای معتبر محدودیتی برای تعدد ازواج یا شروطی را برای آن مقرر نمایـد و یکـی از ایـن شروط کسب رضایت همسر اول و یا اجـازه از دادگـاه صـالح مبنی بـر ازدواج دوم و .... باشد. همچنین زن اول موقع عقد می‌تواند شرط کند که ازدواج مجدد انجام نشـود کـه بـه این شرط ضمن عقد گفته می‌شود و شوهر با پذیرفتن آن عملا از ازدواج دوم منع می‌شود.

وقتی رسیدیم دیروقت بود.. من برای ادای نماز مغرب به مسجد رفتم، چند نفری آمده بودند اما چون آن شب ملای دِه به سفر رفته بود، تصمیم داشتند نماز را همین‌گونه بخوانند و بروند، اجازه ندادم و گفتم من امامت می‌کنم، آمدند و با هم نماز خواندیم. به خانه‌ی فامیل‌مان برگشتم، برای نمازِ عشاء هم احساس مسئولیت عجیبی داشتم و با خود می‌گفتم اگر من نروم، باز هم نماز جماعت خوانده نمی‌شود لذا قبل از همه، شام را تمام کردم و به سمت مسجد حرکت کردم...

کوچه‌های تاریک و خلوت، دیوارهای ساده، گل و لای، هوای سرد و سوزناک و اندیشه‌های فراوانی که در راه رفتن به مسجد روانم را نوازش می‌داد، باعث شده بود آن شب حال و هوای خاصی داشته باشم، راهم را ادامه دادم، دم در مسجد که رسیدم، دیدم چراغ‌ها را خاموش کرده بودند، لابد با خود گفته بودند مهمانی که مغرب اینجا بود و امامت کرد هم نمی‌آید و ملای ده هم که امشب به مسافرت رفته است لذا مسجد تعطیل است.

درِ مسجد را باز کردم، یک فضای بزرگ و تاریک و خلوت، خوف عجیبی به قلبم وارد شد اما با خود گفتم اینجا جای ترس نیست پسر جان، مسجد یعنی آرامش و امنیت لذا با احتیاط رفتم لامپ‌ها را روشن کردم و وضو گرفتم، باز هم کسی نیامد، تک و تنها در مسجد قدم می‌زدم، منتظر بودم دستگاهی که اذان می‌گوید، اذانش را بگوید (ای کاش در جوامع ما به جای خرید این دستگاه‌ها به تربیت موذن بپردازند)

دستگاه شروع کرد، اذان بسیار دلنشینی که عطرش تمام روستا را فرا گرفته بود، موذن با صدای بلند می‌گفت: حی علی الفلاح، بیایید به سوی رستگاری ولی باز هم کسی نمی‌آمد و من کماکان در داخل مسجد قدم

می‌زدم (تمام این مطالب را ذکر کردم که شما مخاطبان عزیز را به اینجا برسانم):

با حال و هوایی که برایم ایجاد شده بود، (آن روستای گِلی و کم‌جمعیت آن مسجد خالی و صدای دلنشین...) به یاد رسول‌اکرم ﷺ افتادم؛ یاد بزرگ‌مردی که تبلیغ اسلام را از توضیح دادن اندیشه‌ی اسلامی برای چند نفر شروع کرد، آن هم در یک شهر گِلی، تاریک و خالی... «تاریک» بخاطر نبودن «نور امید» و «خالی» بخاطر «فقدان انسانیت»...

سبحان الله، نوای «أشهد أن لا إله إلا الله» و «أشهد أن محمد رسول الله» تمام خوف و ترسی که به قلبم وارد شده بود را محو کرد، نور امید در قلبم جوانه زد و جامعه را با وجود گوهری بنام اسلام، پُر از عطر انسانیت یافتم، نمی‌دانم چرا ولی در آن لحظه به‌صورت ناخودآ گاه تصمیم گرفتم از این لحظه به بعد باید بیشتر از همیشه به دفاع از این ودیعه‌ی گرانبهای الهی بپردازم، دُر گرانبهایی که با جان‌فشانی هزاران هزار انسان مؤمن و متقی به دست ما رسیده است...

در همین افکار سیر می‌نمودم که صدایی از سمت در شنیدم؛ شخصی آمد! چون کفش‌های مرا در وضوخانه دیده بود ابتدا در مسجد را باز کرد تا ببیند چه کسی آمده است، وقتی مرا دید بدون آنکه چیزی بگوید در را بست و رفت وضو بگیرد...

وقتی آمد گفتم بفرما برادر تا نماز را با هم بخوانیم، در جلوی او ایستادم و با عبارت زیبای «الله أکبر» نماز را شروع کردم، در آن نماز حتی صوت و لحنم عوض شده بود! باور بفرمایید از ژرفای وجود عبارت زیبای «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» را بیان می‌کردم، آن نماز یک نماز معمولی نبود،

احساس می‌کردم به خدا خیلی نزدیک شده‌ام، چون از تمامی ثانیه‌هایش لذت می‌بردم؛ لذتی که نمی‌توان در هیچ یادداشتی آن را توصیف نمود، امیدوارم از این تلنگرها برای شما عزیزان هم پیش بیاید.



پاسخ به یک ابهام در مورد تروریست خواندن مسلمانان

مسلمانان متنی به شرح زیر تدوین نموده‌اند: (این متن در فضای مجازی بسیار معروف شده است):

آیا مسلمان‌ها تروریست می‌باشند؟

۱. جنگ جهانی اول: ۱۷ میلیون کُشته (عامل آن غیرمسلمانان)

۲. جنگ جهانی دوم: ۵۰-۵۵ میلیون کشته (عامل آن غیرمسلمانان)

۳. بمباران اتمی ناگاساکی: ۲۰۰ هزار کشته (عامل آن غیرمسلمانان)

٤. جنگ ویتنام: بیش از ۵ میلیون کشته (عامل آن غیرمسلمانان)

۵. جنگ در بوسنی/ کوزوو، بیش از ۵۰۰ هزار کشته (عامل آن غیرمسلمانان)

٦. جنگ عراق: تا کنون میلیون‌ها کشته (عامل آن غیرمسلمانان)

۷. افغانستان، عراق، فلسطین، میانمار (توسط راهبان!) و... که همچنان ادامه دارد (به دست غیرمسلمانان)

۸. در کامبوج: ۱۹۷۵-۱۹۷۹، حدود ۳ میلیون کشته (به دست غیرمسلمانان)

۹. و...

این پیام بسیار زیبا می‌باشد ولی روزی یکی از منتقدان در پاسخ به‌آن نوشته بود:

«چرا جای تیمور گورکان و پادشاهان غزنوی و سلجوقی و امثالهم را در نوشته‌تان جا گذاشته‌اید آنها هم انسانهای زیادی را به خاک و خون کشیده‌اند!!»

که ما در پاسخ به این شخص منتقد می‌گوییم:

متاسفانه قضیه را متوجه نشده‌اید، هدف ما از ارائه‌ی لیست بالا این نیست که بگوییم ببینید در نقاط دیگر جهان جنگ و خونریزی وجود دارد! و سرزمین ما مظهر صلح و صفا و صمیمیت است و هیچ خونی در اینجا ریخته نشده است! خیر بزرگوار. ما می‌گوییم: اگر وجود جنگ و خونریزی و آدم‌کشی؛ بیانگر تروریست بودن است، پس تروریست‌های واقعی غیرمسلمانان هستند! چون بیشترین کشتارهای تاریخ در بین آنها انجام شده است.

چرا وقتی به دست آمریکا و اروپا و چین و روسیه میلیون‌ها انسان سلاخی می‌شود فقط در موردش ابراز نگرانی صورت می‌پذیرد! اما وقتی در خاک مسلمین جنگی رخ داد، همه‌ی قدرت‌های جهان به سخن می‌آیند و می‌گویند: مسلمانها تروریست هستند! یک سوال بسیار مهم:

«معیار» مردم دنیا برای تفویض (واگذاری) این لقب (تروریست بودن) به دیگران چیست؟

الف) معیار، کشتن بی‌گناهان و جنگ‌طلبی می‌باشد؟

ب) یا هر آنچه که به اسلام مربوط است؟!

اگر می‌گویند کشتن بی‌گناهان (الف)، بدانید غیرمسلمانان در همین عصر، روی چنگیزخان مغول را سفید کرده‌اند! پس چرا لقب تروریست برای آنها اعمال نمی‌شود؟ اما اگر صراحتا می‌گویند چون ما از اسلام بدمان می‌آید (ب)، و تحت هر شرایطی اسلام را تروریسم می‌خوانیم، ما با دیدگاه آنها کاری نداریم چون از دشمن انتظار دشمنی می‌رود نه دوستی. اما به جوانان مسلمان می‌گوییم آگاه باشید! این است برنامه‌ی دشمنان! بدانید که کجای کار هستید و آنقدر ساده، فریب زرق و برق‌ها و تبلیغات مسموم رسانه‌هایشان را نخورید...

در کل عزیزان مطمئن باشید جواب سوال؛ گزینه‌ی دوم است، دشمنی غرب با اسلام به قرن‌ها پیش (زمان جنگ‌های صلیبی و حتی پیشتر) برمی‌گردد. آنها حتی تروریسم را در جوامع ما تولید می‌کنند. به نظر شما کار سختی است! خیلی راحت می‌توانند به یک فرد ناآگاه پول و نارنجک و انگیزه بدهند و بگویند برو در بازار خود را منفجر کن و به کسی هم چیزی نگو! متاسفانه دشمنان قسم خورده‌ی ما، تروریست تولید می‌کنند؛ اما بعد ادعا می‌کنند «اسلام» تروریست است! راه‌حل چیست؟

راه‌حل «وحدت» و «آگاهی» ماست که می‌تواند به صورت بالقوه باطل کننده‌ی اندیشه‌ی بدخواهان اسلام باشد اما اگر عکس آن را عملی نماییم، یعنی در «جهالت» باشیم و سراغ «تفرقه» برویم راه را برای آن‌ها باز کرده‌ایم و به صورت تفریحی، ما را به جان هم می‌اندازند!

شما یک فرد عصبانی و از کوره در رفته را در نظر بگیرید؛ شیطان هر چه بخواهد به او القا می‌کند، او هم بر زبان می‌راند و بعدا پشیمان می‌شود، مسلمانان هم با وجود جهل و تفرقه دقیقاً در این حالت قرار می‌گیرند و

دشمن هر چه بخواهد به آنها القا می‌کند و متاسفانه خیلی از مسلمانان به القائات شیطانی آنها عمل می‌کنند، همین است که مشاهده می‌کنیم مسلمان‌ها چگونه بر روی هم شمشیر کشیده‌اند! مطمئناً یک شخص آگاه به کشتن انسانهای بی‌گناه روی نمی‌آورد...

پس همه‌ی ما باید تلاش کنیم این دو ریشه‌ی نادرست (یعنی جهل و تفرقه) را در جامعه‌ی اسلامی بخشکانیم تا إن شاء الله امنیت و سازندگی به جغرافیای اسلام بازگردد.



عیسی به دین خود، موسی به دین خود!!

عرض سلام دارم خدمت شما برادر عزیز، جمله‌ی معروفی در جوامع ما وجود دارد که می‌گوید: «عیسی به دین خود، موسی به دین خود» نظر شما در مورد آن چیست؟

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

اگر به «صورت ظاهری» به آن نگاه کنیم این جمله از ریشه مشکل دارد چون هیچ تفاوتی بین دین عیسی ﷺ و موسی ﷺ وجود ندارد، هر دوی آنها مردم را به «توحید، معاد و نبوت» دعوت کرده‌اند، اصلا دین تمام پیامبران ﷺ اسلام (به معنای تسلیم شدن در مقابل برنامه‌ی پروردگار) بوده است و تفاوتی از جهت اعتقادات در بین آنان وجود نداشته است، اما اگر «کمی عمیق‌تر» به جمله نگاه کنیم متوجه می‌شویم هدف اصلی آن

اینست که یک امر بسیار مهمِ جامعه‌ی اسلامی را در میان مردم ریشه‌کن نماید؛ امری به نام «امر به معروف» و «نهی از منکر».

طبق این جمله:

- اگر ببینم دوستم فرداشب با خانمی قرار زنا گذاشته است نباید چیزی به او بگویم چون عیسی به دین خود موسی به دین خود!

- اگر شخصی مال مردم را بخورد و کار خود را زرنگی بداند نباید کسی چیزی به او بگوید چون عیسی به دین خود موسی به دین خود!

- اگر شخصی جلوی چشمان ما بت‌پرستی کند حق نداریم حتی محترمانه او را راهنمایی کنیم چون عیسی به دین خود موسی به دین خود!

خلاصه عزیزان، این جمله یک نیرنگ و فریب انتشاریافته در بین مسلمانان می‌باشد؛ فریبی که مانند یک دشمن بالقوه تلاش می‌کند ما دیگر بهترین امت نباشیم چون خدای متعال فرموده است:

﴿كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ...﴾ (آل‌عمران: ١١٠)

«شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید، به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند بازمی‌دارید و به خدا ایمان دارید...»

ممکن است شخصی بگوید به من چه مربوط است، دیگران هر کاری انجام می‌دهند میل خودشان است...

در پاسخ به این فرد می‌گوییم:

تصور کنید برف می‌بارد و جاده‌ها به شدت لغزنده هستند، یک مسافر غریب با ماشین خود به شهر شما آمده است، از یکی از همشهری‌های شما

آدرس خروج از شهر و رفتن به شهر هم‌جوار را می‌پرسد ولی آن همشهری به او خیانت می‌کند و آدرس یک بیراهه‌ی کوهستانی را به او نشان می‌دهد، شما می‌دانید اگر به سمت آنجا حرکت کند با وجود این برف سنگین حتما هلاک خواهد شد، حال پاسخ دهید: شما بی‌تفاوت عبور می‌کنید یا می‌روید جلو و اشتباه همشهری‌تان را گوشزد می‌نمایید؟

اگر می‌گویید بی‌تفاوت خواهید بود و به او کاری ندارید که واقعا بنده با چنین شخصی هیچ گفتگویی ندارم اما اگر برایتان مهم است پس بدانید در این جا هم اگر شخصی از اطرافیان شما کلاهبرداری یا زنا یا شرابخواری انجام داد بی‌شک به سمت پرتگاه قیامتی گام بر می‌دارد و احتمال هلاکتش وجود دارد لذا باید برای آنها یادآوری نمایید و بگویید این کاری که انجام می‌دهید اشتباه است، هرچند در نهایت شخص گناهکار میل خودش است (و ما علینا إلا البلاغ المبین).

خلاصه باید بدانیم «بی‌تفاوت بودن» به بهانه‌ی این که «عیسی به دین خود، موسی به دین خود» اصلا مورد تایید اسلام مبارک نیست و ما حق نداریم بی‌خیال وضعیت دیگران باشیم!!



برای آنهایی که می‌اندیشند...

وقتی خداوند متعال می‌فرماید آنچه در آسمانها و زمین است برای شما مسخّر کرده‌ایم بسیار جای تامل دارد و نمونه‌های بارز آن را با چشمان خود می‌توانیم ببینیم...

الف)

یک بار در هوای مطبوع یکی از شبهای تابستان در حیاط خوابیده بودم، بعد از نماز صبح به موضوعی فکر می‌کردم و همین موجب شد خیلی دیر خوابم ببرد، و تا وقت روشن شدن تقریبی هوا (وقتی که هوا گرگ و میش می‌شود) بیدار ماندم. چیز عجیبی مشاهده نمودم! چند حشره‌ی بزرگ (که مثل سوسک‌های بزرگ بودند) در این هوای گرگ و میش روی درختی که در حیاط داریم فرود آمدند و بعد چند لحظه رفتند؛ با خود گفتم خدایا در این وقت عجیب! اینها چرا آمدند! خداوندا اگر اکنون من در خواب می‌بودم و این حشرات به صورت ناگهانی حمله می‌کردند چه اتفاقی می‌افتاد! برای چند لحظه احساس ناامنی کردم، گفتم اگر بخوابم و در این فضای آزاد یک موجود دیگری بیاید! چه کسی متوجه آن خواهد شد!

ب)

یک بار دیگر هم با این احساس روبرو شدم، با جمعی از دوستان به کوهنوردی رفته بودیم، و شب را در همان جا سپری کردیم. بعد از صرف شام و نشستن طولانی در کنار آتش، این بار وقت خواب بود، چادر کوچکی به همراه داشتیم، سه نفری داخل آن دراز کشیدیم، دوستانم این طور نبودند ولی من بخاطر سرما و جای محدودی که داشتیم خوابم نمی‌برد، در این تاریکی احساس کردم چیزی از روی موهای سرم عبور کرد، زیاد به اطراف خود نگاه کردم اما چیزی ندیدم و دوباره دراز کشیدم، باز هم حرکتی را روی دستم احساس کردم، سراسیمه نشستم و چراغ گوشی را روشن کردم، دیدم یک عنکبوت بزرگ آنجا است، سبحان الله، خطر را دفع نمودم ولی باز هم برخی از اندیشه‌ها مرا رها نمی‌کرد. پروردگارا ما در قعر این

کوهستان بزرگ هستیم، الآن اگر ما بخوابیم جانوری چیزی به ما حمله کند چه اتفاقی می‌افتد؟ چه کسی می‌تواند جلوی آن را بگیرد! واقعا بدون امنیتی که خداوند متعال برای ما فراهم کرده بود چگونه می‌توانستیم از دست حشرات و حیوانات درنده در امان باشیم.

اما چه شد که این موارد را برای شما عزیزان تعریف کردم؟

چند روز پیش موضوع بسیار حیرت‌انگیزی را مطالعه نمودم؛ به گزارش روزنامه‌ی واشنگتن پست در ۲۸ مارس ۲۰۱۷، دو زیست‌شناس به نام‌های «های مارتین نیفلر» و «کلاوس بیرکوفر» تحقیقات جالبی در مورد عنکبوت‌ها انجام داده‌اند بفرمایید گوشه‌ای از مطالب گزارش را مطالعه بفرمایید:[1]

«عنکبوت‌ها اغلب حشرات را می‌خورند؛ هرچند برخی از گونه‌های بزرگ‌تر آن‌ها به خوردن مارمولک‌ها، پرندگان و حتی پستانداران کوچک نیز مشهور هستند. عنکبوت‌ها به خاطر فراوانی و اشتهای سیری‌ناپذیر خود، به‌تازگی مورد توجه دو زیست‌شناس اروپایی قرار گرفته‌اند؛ اگر شما می‌توانستید تمامی حجم غذای خورده شده در جهان در طول یک سال توسط همه‌ی عنکبوت‌ها را اندازه بگیرید، این میزان چقدر می‌بود؟

مارتین نیفلر و کلاوس بیرکوفر محاسبات تخمینی خود را در مجله‌ی علوم طبیعی شماره‌ی این ماه به چاپ رسانده‌اند. اعداد به‌دست‌آمده از

1.https://www.washingtonpost.com/news/wonk/wp/2017/03/28/spiders-could-theoretically-eat-every-human-on-earth-in-one-year/?utm_term=.9e2e1f8c413b

اگر لینک خراب بود، عبارت زیر را جستجو بفرمایید:

spiders could eat every human on earth

سوی این دو زیست‌شناس شگفت‌انگیز هستند: عنکبوت‌های دنیا چیزی بین ۴۰۰ تا ۸۰۰ میلیون تن شکار را در هرسال می‌خورند. به این معنی که عنکبوت‌ها حداقل به اندازه‌ی ۷ میلیارد انسان روی کره‌ی زمین گوشت مصرف می‌کنند. نویسندگان این مقاله ذکر کرده‌اند که آن‌ها در هر سال در حدود ۴۰۰ میلیون تن گوشت و ماهی می‌خورند.

در یک مقایسه‌ی اندکی چندش‌آور دیگر؛ مجموع زیست‌توده (بیومس) تمامی انسان‌های بالغ روی کره‌ی زمین در حدود ۲۸۷ میلیون تن است. حتی اگر ۷۰ میلیون تن دیگر هم برای وزن کودکان به این رقم اضافه کنیم، همچنان برابر با میزان غذای خورده شده توسط عنکبوت‌ها در یک سال نمی‌شود. این رقم از وزن تمامی انسان‌های روی کره زمین بیشتر است. به‌عبارت‌دیگر، عنکبوت‌ها می‌توانند همه‌ی ما را بخورند و همچنان گرسنه بمانند.»

با توجه به همین گزارش، شما تصور کنید عنکبوت‌های جهان (با اشتهای عجیبی که دارند) بر ضد انسانها طغیان کنند واقعا چه اتفاقی خواهد افتاد! حال این فقط آمار عنکبوت‌هاست، شما جانوران دیگر کره‌ی زمین را در نظر بگیرید، همین گربه‌هایی که هر روز در کوچه می‌بینیم، اگر آنها به ما حمله کنند واقعا فکر می‌کنید یارای مقابله داریم؟!

ممکن است شخصی بگوید الآن هم این گونه است، ببینید خرسها و گرگ‌ها در کوهستان به ما حمله می‌کنند، یا وقتی به صحرا می‌رویم مارها و عقرب‌ها احتمال دارد ما را نیش بزنند، در پاسخ می‌گوییم، این شرایط فرق می‌کند چون ما به قلمروی آنها رفته‌ایم و ریتم زندگی آنها را برهم زده‌ایم (آنها که سراغ ما نیامده‌اند).

پس عزیزان بر همه‌ی ماست که به این آیه‌ی مبارک بیشتر فکر کنیم، و بیش از هر وقت دیگر شکرگزار الله متعال باشیم که این همه شرایط و امکانات؛ جهت پیمودن مسیر کمالی برای ما انسانها تعیین فرموده است...

﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (جاثیه:۱۳)

«و آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است به سود شما رام کرد همه از اوست قطعا در این [امر] برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی است.»

بی‌شک اگر تسخیر پروردگار متعال بر دیگر موجودات وجود نداشته باشد، در مدت‌زمان بسیار کوتاهی زندگی انسانها را با مخاطرات جدی و حتی نابودی روبرو می‌نمایند ولی پروردگار خود فرموده است ما آنها را برای شما رام کرده‌ایم، متاسفانه بسیاری از افراد، این همه لطف را نمی‌بینند و با پشت کردن به متون دینی و آلوده شدن به گناهان بزرگ، از امنیت بزرگی که خداوند متعال برای ما فراهم نموده، تا رضایتِ مبارکش را بدست آوریم استفاده نمی‌کنند.



سوالی در مورد زلزله

سلام؛ درباره بحث زلزله و عذاب سؤالی ایجاد می‌شود، ما این گونه توافق کرده‌ایم که نگوییم زلزله، عذاب خداست و خلاصه از این حرفها نزنیم، خب قبول! اما تکلیف زلزله‌ای که واقعا به عنوان عذاب ایجاد می‌شود چیست؟ اگه واقعا عذاب بود چه؟!! بر اساس قرآن و روایات، زلزله و دیگر

بلایا برای تنبیه شدن انسانها و توبه کردن آنها از گناه و ستم هم ایجاد می‌شود، خب اینکه ما مدام توجیه کنیم و بگوییم نه، این عذاب نبود، این یک پدیده طبیعی بود، حرکت گسلها بود، رانش بود، برخورد الکترونها بود (در صاعقه)، و خلاصه دلیل علمی بیاوریم و از موضوع رد شویم، در این صورت نه تنبیهی رخ داده و نه انسان به فکر توبه و اصلاح و ترک فحشا افتاده است چون هرچه اتفاق بیفتد برای آن توجیه‌تراشی علمی می‌کند، حال ما چطور تشخیص بدهیم که فلان زلزله عذاب بود یا خیر؟ آیا در گذشته که مردم بلایا را عذاب می‌دانستند (نه پدیده‌هایی که علل علمی دارند) جهل داشتند؟ آیا با پیشرفت علم، دیدگاه دینی شکست خورده و ناتوان شده است؟

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

الف)

قبل از هر چیز باید مشخص شود که این توافق اولیه‌ی شما از کجا آمده است؟ چه کسی چنین ادعایی داشته است که زلزله هرگز عذاب نیست؟ چون ما مسلمانان می‌گوییم: زلزله و بلایای طبیعی دلایل مختلفی دارند؛ دلایلی همچون: یادآوری، اصلاح، نزدیک کردن قلوب به همدیگر، عذاب و... . پس یکی از دلایل انجام بلایای طبیعی عذاب می‌باشد و قرار نیست ما به صورت قاطعانه بگوییم زلزله عذاب نیست! و این گزینه را کنار بگذاریم.

ب)

مطلب دومی که در کلام شما یافت می‌شود، تطبیق نتایج معنوی بلایای طبیعی با علل مادی آنها می‌باشد و به نوعی این موارد را با هم خلط کرده‌اید.

برادر عزیز، زلزله به هر نیتی انجام شود (حال چه اصلاح چه نابودی ظالم چه یادآوری و چه امتحان نمودنِ عامه‌ی مردم) باز هم از طریق قوانین علت و معلولی صورت می‌پذیرد و گسلها، انرژی زمین را تخلیه می‌کنند یا حرکات پوسته‌ی زمین باعث لرزش می‌شود و...

شما باید بدانید هیچ کسی منکر «دلایل علمی» و زمین‌شناسی (مادی) آن نیست. و مطالبی که در باب «امتحان» یا «عذاب» مطرح می‌شود؛ «انگیزه‌ی انجام» و «نتایج معنوی» این واقعه در جامعه می‌باشد.

ج)

احساس می‌کنم آنچه که ذهن جوانان ما را در این زمینه به خود مشغول نموده، عذاب‌هایی می‌باشد که در هزاران سال پیش برای برخی از اقوام اتفاق افتاده است. و تصور می‌کنند هر حادثه طبیعی که در این جا اتفاق می‌افتد نیز همان است! در حالی که این دو مورد با هم تفاوت فراوانی دارند.

در قوم‌های گذشته یک پیامبر، چندین سال با انواع معجزه و ارشاد مردم را به سمت خداپرستی و توحید دعوت می‌کرد (به نوعی که حجت را به طور کامل بر آنها اقامه می‌کرد) ولی آنها کاملا آگاهانه و از روی غفلت قلبی به فساد خود ادامه می‌دادند و آن پیامبر را طرد می‌کردند لذا پیامبر و مومنانی که همراش بودند از شهر خارج می‌شدند و خدای متعال، عذاب را بر گناه کاران آنجا نازل می‌کرد.[1] (در قالب زلزله، طوفان و...)

---

۱. این اقوام هیچ کدام به سبب کفرشان هلاک نشده‌اند بلکه به سبب اعمال و ظلم‌هایی که در حق یکدیگر روا داشته‌اند هلاک شده‌اند. و این یک قاعده هست که در دنیا هیچ قومی به سبب کفرشان هلاک نمی‌شوند بلکه به سبب ظلم و ستم در میان هم هلاک و عذاب داده می‌شوند. و این شامل مسلمین نیز می‌شود لیکن با این تفاوت که نوع عذاب برای مسلمین مصداقی خواهد نه استیصالی.

اما برادر جان، این مورد با زلزله‌هایی که امروز رخ می‌دهد تفاوت دارد، امروز در جوامعی زلزله می‌آید که هم افراد مؤمن وجود دارد و هم افراد کافر... و ما هرگز نمی‌توانیم قاطعانه بگوییم، این زلزله همانیست که در قرآن بیان شده و فلان قوم را در نوردیده است.

د)

برای فهم بیشترِ موضوع ما دو جامعه زلزله‌زده را در نظر می‌گیریم، اولی مورد عذاب الهی قرار گرفته است و دومی مورد امتحان و آزمایش پرودگار.

عذاب الهی:

قرار نبود گسل‌ها در اینجا فعال شوند ولی خدای متعال چون می‌خواهد مردم اینجا را دچار بحران نماید، «فرمان می‌دهد «گسل‌ها به تخلیه‌ی انرژی» بپردازند» و زلزله‌ی شدیدی رخ می‌دهد، و مردم زیادی در آن جا کشته می‌شوند.

آزمایش الهی:

پروردگار متعال می‌خواهد مردم اینجا را مورد امتحان قرار دهد تا شاکران و دوستان خود را از افرادی که ایمانشان ضعیف می‌شود و به کفرگویی روی می‌آورند از یکدیگر تفکیک نماید لذا «فرمان می‌دهد «گسل‌ها به تخلیه‌ی انرژی» بپردازند».

پس در هر دو مورد «دلیل علمی» وجود دارد اما دلیل معنوی (یا نتیجه‌ی معنوی) آن فقط در دایره‌ی علم الله متعال است.

ر)

ممکن است عده‌ای بگویند چرا خداوند جهت امتحان، مردم یک شهر را با زلزله مواجه می‌کنِد؟

در پاسخ می‌گوییم: به هر حال این زندگی کلا عرصه‌ی آزمایش است و همه‌ی انسانها مورد آزمایش قرار می‌گیرند، افرادی که آزمایش آنها سخت‌تر است در صورت صبر داشتن، اجر و ثواب بیشتری هم نصیب‌شان می‌شود، و خداوند بنا بر حکمت‌های نهانی که دارد، خود بهتر می‌داند که هر کس را چگونه مورد آزمایش قرار دهد، وقتی سخن از خدا می‌شود و می‌گوییم ذاتی است که آزمایش می‌کند، باید به حکمت او هم ایمان داشته باشیم و نباید یک صفت او را قبول داشته باشیم و صفت‌های دیگرش را خیر...

همچنین به محض وقوع زلزله در یک شهر، نباید این تصور ایجاد شود که مردم جاهای دیگر در رفاه نشسته‌اند و اصلا آزمایش نمی‌شوند، کشته شدن و از دست دادن عزیزان و نابودی خانه و کاشانه در قالب‌های دیگری نیز برای مردم جهان پیش می‌آید و زلزله تنها عامل آزمایش جان و مال مردم نیست.

ز)

حال بعد از توضیحات فوق به سه سوال آخری که در متن شما آمده بازمی‌گردیم:

سوال اول:

پس ما چطور تشخیص دهیم فلان زلزله عذاب بود یا خیر؟

پاسخ:

به صورت قاطعانه فقط خدا می‌داند و ما نمی‌دانیم انگیزه‌ی خداوند چه بوده است.

نکته:

اما عده‌ای با ناسپاسی‌هایشان، گاهی زلزله‌ای که برای امتحان انجام شده را نیز برای پرونده‌ی قیامتی خود به عذاب تبدیل می‌کنند لذا باید همیشه شکرگزار الله متعال باشیم، بیدار کردن فقط برای افراد مصیبت‌زده نیست، برای آزمایش اطرافیان آنها هم می‌باشد تا مشخص شود آنها چگونه با این قضیه برخورد می‌کنند. آیا مال خود را در راه الله متعال خرج می‌کنند یا خیر! آیا به حمایت و دلجویی از این افراد می‌پردازند یا خیر؟

سوال دوم:

آیا در گذشته که مردم بلایا را عذاب می‌دانستند (نه پدیده‌هایی که علل علمی دارند) جهل داشتند؟

پاسخ:

خیر، علت مادی با علت معنوی تفاوت دارد، در گذشته «فقط علت معنوی» بیان می‌شد اما امروزه «همراه با علت معنوی» «علت مادی» هم بیان می‌شود.

سوال سوم:

آیا با پیشرفت علم، دیدگاه دینی شکست خورده و ناتوان شده است؟

پاسخ:

خیر، در عصر امروز، علم «چگونگی» انجام «علت مادی» را کشف کرده است اما به هیچ عنوان نمی‌تواند در مورد «چرایی» و «علت معنوی» آن سخن بگوید، مثلا این سوال را نمی‌تواند پاسخ دهد که چرا اینجا آمد و در جای دیگری نیامد؟!!! اگر توجه نموده باشید به صورت خلاصه ما بیان نمودیم که هم عامل مادی و هم عامل معنوی باید مورد توجه قرار گیرد و یکی از آنها نمی‌تواند دیگری را حذف نماید.



کُرد یا مسلمان؟! بلوچ یا مسلمان؟! تُرک یا مسلمان؟!

۱۹ سالم بود؛ تازه اولین جرقه‌های مطالعات فکری در ذهنم زده می‌شد، در جمعی از دانشجویان نشسته بودم که اکثرشان ترم بالایی بودند؛ یکی می‌گفت من کورد مسلمانم، دیگری می‌گفت من مسلمان کوردم (بسته به اعتقادات دوستان، حرف‌های عجیبی می‌شنیدم). بنده در آن جمع شنونده بودم و چیزی نمی‌گفتم.. چون در این زمینه چیزی نمی‌دانستم!

اما از آن هم‌نشینی به بعد تا ماهها این موضوع به یکی از دغدغه‌های بزرگ زندگی‌ام تبدیل شده بود. هر کتاب و جزوه‌ای که پیدا می‌کردم با ولع خاصی مطالعه می‌نمودم و به دنبال پاسخ می‌گشتم، البته دوستان ملی مذهبی زیادی هم داشتم و می‌رفتم از محضر آنها کسب فیض می‌نمودم تا اینکه واقعا به یک آرامش پایدار رسیدم و احساس کردم گمشده‌ی خودم را پیدا نموده‌ام...

چون بعد از تحقیقات برای بنده مشخص شد اسلام، یک دین است و کُرد (یا بلوچ یا ترک) یک نژاد! و اصلا با هم قابل مقایسه نیستند، کرد باید با عرب و ترک و فارس مقایسه شود و اسلام با مسیحیت و زرتشیت و یهودیت، چه ربطی دارد! چرا باید از بین این دو یکی رو انتخاب کنم!!! یا چرا باید یکی را جلو بیندازم؟! می‌دانید استدلال یکی از دوستان که می‌گفت من یک کُرد مسلمان هستم چه بود؟ او می‌گفت: یک فرد در طول حیاتش می‌تواند دینش را عوض کند اما هر کاری کند و هر جایی برود باز هم یک کُرد است و کُرد بودنش غیر قابل تغییر است اما می‌دانید پاسخ بنده به این استدلال چیست؟

شما قبل از اینکه یک کُرد باشی یک انسان هستی و مخلوق پروردگار و خداوند متعال برای تمامی انسان‌ها از ۱۴۰۰ سال پیش دین اسلام را معرفی نموده است، پس به خاطر ماهیت و وجودتان باید اسلام را در هر زمانی قبول داشته باشید. آیا «انسانیت» و «مخلوق بودن» یک فرد در هیچ برهه‌ای از زمان قابل تغییر است؟ مسلما خیر. البته بعد از تحقیق برخی از امور برای بنده بسیار تعجب‌برانگیز بودند!

چه اشکالی دارد هر دو را با هم داشته باشیم؟! مثلا نژادم کُرد یا بلوچ یا ترک و... باشد و دینم اسلام. مانند این است یک نفر هم دانشجو باشد و هم قدبلند... آیا این دو گزاره با هم تناقضی دارند...!!! چرا به زور می‌خواهند به ما تحمیل کنند که یا باید کُرد، ترک، فارس، بلوچ باشید یا مسلمان! من می‌خواهم هر دو را داشته باشم؛ چه اشکالی دارد؟

می‌دانید دوستان؛ مشکل ما اینجاست که عده‌ای فکر می‌کنند با قبول کردن اسلام باید نژاد خود (کرد، بلوچ، ترک یا فارس بودن) را رها کنند...!

اما عزیزان همانگونه که بارها گفته‌ایم، زمانی که مهمترین منبع اسلام، قرآن است و در جای جای قرآن آمده ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ یا ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ﴾ و نگفته یا «أیها العرب» دیگر چرا باید این گونه بیندیشیم که با مذهبی شدن رسما باید از نژاد خود دست بکشیم! این قضاوت نادرست و غیرمنصفانه است. پروردگار متعال در سوره حجرات می‌فرماید: «شما را قوم قوم و قبیله قبیله ساختیم تا یکدیگر را بشناسید»، و هدف از آمدن اسلام و خلقت ما نژادهای مختلف، این نیست که در استیلای عرب باشیم. در واقع فرهنگ اسلام و فرهنگ عرب دو مقوله‌ی جدای از هم می‌باشند چون هر عربی مسلمان نیست و هر مسلمانی عرب نیست. من دوستان بسیار ارزشمندی دارم که در زمینه‌ی ادبیات و فرهنگ زبان غیرعربی خودشان غوطه‌ور هستند اما هم‌زمان انسانهای بسیار متعهد و دین‌دوستی نیز می‌باشند...

این نکته بدیهیست که کُردها پیشینه‌ی چندین هزار ساله دارند و اسلامِ پیامبر خاتم تنها ۱۴۰۰ سال از ظهورش می‌گذرد ولی این قدیمی بودن نمی‌تواند بگوید داشتن یکی الزام‌آور است و باید دیگری را دور انداخت. واقعا هستند افرادی که عمدا می‌گویند ما یک کُرد مسلمان هستیم و با پیش انداختن عمدی زبان و نژاد خود، هدفشان پشت پا زدن به اسلام و برنامه‌های مبارکش می‌باشد و به هیچ عنوان هدف آنها بیان قدمتِ تاریخی این دو عنوان نیست...

زبان مادری و نژادِ هر کس مایه‌ی افتخار اوست و از آن‌سو هم کسی حق ندارد به بهانه‌ی اسلام به نژادش پشت کند ولی همه‌ی ما خواه یا ناخواه باید نزد الله متعال برگردیم؛ چه اشکالی دارد زبان مادری خویش را هم پاس بداریم و دنیا و قیامت خود را هم (به وسیله‌ی عبادت و دینداری) آباد کنیم؟

پیشنهاد می‌شود در پاسخ به این افراد بگویید: شما کُرد زرتشتی هستید یا زرتشتی کُرد؟ شما یک فارس زرتشتی هستید یا یک زرتشتی فارس؟ شما بلوچ سکولار هستید یا سکولار بلوچ؟ و... شاید با این سوال به خود بیایند و بدانند قیامتشان نادرست است.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

***

اگر خداوند از مادر مهربان‌تر است، چرا...؟

السلام علیکم، من یک حدیث نشر کردم که رسول‌الله ﷺ فرموده‌اند: خداوند متعال برای مخلوقات خویش مهربان‌تر از مادر به نسبت فرزند می‌باشد که این حدیث در بخاری و مسلم آمده است ولی بعضی‌ها ایراد گرفتند که مادر به هیچ وجه حاضر نمی‌شود فرزند خود را به آتش بیفکند، هرچقدر هم که گناه داشته باشد پس چگونه خداوند متعال زمانی که مهربان‌تر از مادر نسبت به فرزند است ما را به آتش می‌اندازد؟ لطف کنید جواب این شبهه را بدهید جزاکم الله خیراً.

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

قیاسی که در این شبهه وجود دارد درست نیستِ زیرا بر مبنای پیش‌فرض‌های نادرستی تدوین شده است، در کجای دنیا مادرانی با فطرت سالم پیدا می‌شوند که فرزندان خود را عذاب دهند؟ آیا چنین چیزی برای موجودی به نام مادر تعریف شده است؟ مسلما خیر. پس چرا شبهه‌افکن از یک امر تعریف نشده مایه می‌گذارد؟!

ولی در مورد خداوند متعال این گونه نیست، این امر برای ایشان تعریف شده است و در حیطه‌ی کارهای ذات مبارک‌شان، هم «مهربانی» وجود دارد و هم «عذاب دادن». و قیاس بین «یک امر ذاتی و موجود» با «یک امر تعریف نشده» کار نادرستی است.

اما در مورد حدیث شریف پیامبرﷺ که می‌فرماید پروردگار از مادر نسبت به بندگانش مهربان‌تر است، بی‌شک همین گونه است و اگر محبت و مهربانی تمام مادرهای کره‌ی زمین را جمع کنیم با ذره‌ی بسیار بسیار ناچیزی از مهربانی نامحدود الله متعال قابل قیاس نخواهد بود ولی پروردگار متعال فقط این یک صفت را ندارد و صفات دیگری هم دارد، به عنوان مثال ذات مبارکشان «جبار» و «قهار» هم می‌باشد. ممکن است شخصی بگوید چطور ممکن است خداوند، بی‌نهایت «رحمان و رحیم» باشد اما در عین حال بی‌نهایت «جبار» هم باشد؟

که در پاسخ می‌گوییم: این صفات هیچ تناقضی با یکدیگر ندارند چون هر کدام در جای خود مورد استفاده قرار می‌گیرد، و یک خدای حکیم باید هر دوی اینها را داشته باشد تا ظلمی در حق بندگانش صورت نپذیرد. افرادی که این شبهه را مطرح می‌کنند انتظار دارند انسانهای خطاکار هر چه دلشان خواست انجام دهند اما چون خداوند از مادر مهربان‌تر است و یکی از صفاتش رحمان است با آنها کاری نداشته باشد، و با مفاهیمی همچون عدالت و ظلم، توحید و شرک و ناسپاسی و شکرگزاری عکس‌العمل یکسانی صورت پذیرد!

خداوند مهربان یک رحمت و مهربانی «عمومی» نسبت به همه‌ی بندگانش دارد (چه کافر، چه مسلمان)؛ مثلا امروز ناباورانی وجود دارند که هزاران شخص را گمراه کرده‌اند اما باز هم خدای رحمان به آنها روزی

می‌دهد، فرزندان و خانواده‌هایشان را سالم نگه می‌دارد و تا آخر عمر به آنها فرصت توبه داده است اما به صورت «خاص»؛ مهربانی الله متعال در حق باورمندان و مومنان است و عذاب و انتقامش در حق کافران و ظالمان و فرعون‌صفتان.

بزرگواران شک نداشته باشید خداوند بارانِ مهربانی خود را بصورت بالقوه سرازیر کرده است اما گناهکاران و کافران، چتر غفلت و تکبر را باز نموده و به هیچ عنوان راضی نمی‌شوند آن را جمع کنند و متاسفانه از این باران زیبا و معطر محروم گشته‌اند...

بنده همیشه در این زمینه از مثال معلم و دانش‌آموز استفاده می‌کنم، آیا مدیر کنکور سراسری هرچند که دلسوز هم باشد به تعدادی از دانش‌آموزان که لای کتاب را باز نکرده‌اند و سر جلسه‌ی کنکور خوابیده‌اند رتبه‌ی قبولی برای یک دانشگاه خوب اعطا می‌کند؟ همه می‌دانند که جواب خیر است، چرا؟ چون کنکور قانون خاص خود را دارد...

حال از خود بپرسید آیا دنیای به این عظمت و پیچیدگی قانون ندارد؟ آیا منطقی است هر کس هر چه دلش خواست انجام دهد و در نهایت چون خداوند خیلی مهربان است همین‌گونه به بهشت برود و با صالحان و شهیدان و صدیقان و... هم‌نوا گردد...!



یکی از مشکلاتی که مانع ازدواج جوانان شده است

تا به حال چند نفر برای بنده پیام فرستاده‌اند و گفته‌اند که سن آنها بالا رفته و به دلیل شرایط نامساعد مالی، توانایی ازدواج ندارند؛ از طرفی

احساس ناراحتی می‌کنند و می‌گویند نیاز جنسی به آنها فشار آورده است، از بنده راهکار خواسته‌اند و إن شاء الله این نوشته به نیت کمک و روشنگری برای این عزیزان تدوین می‌شود.

برادران و خواهران عزیزم

در اینکه بیکاری و کم درآمدی، سخت و جانکاه می‌باشد هیچ شکی وجود ندارد اما باور کنید یکی از دلایل اصلی «بالا رفتن سن ازدواج»، «بالا رفتن سطح توقعات» است، هم از جانب پسرها و هم از جانب دخترها.

روی سخن بنده با پسرهایی نیست که به دلیل فشار مالی و فقر و بیکاری حتی پول سوار شدن بر تاکسی و خوردن یک ساندویچ را ندارند، خیر عزیزان، منظورم جوانانی است که واقعاً شرایط تشکیل یک زندگی «ساده» را دارند اما راضی نیستند و می‌گویند باید یک زندگی «ایده‌آل» و «رؤیایی» داشته باشیم، آن موقع ازدواج می‌کنیم. همیشه در هر جامعه‌ای افراد فقیر، متوسط و ثروتمند وجود داشته است، چه اشکالی دارد ما جزو فقیرها باشیم؟ چرا حتما باید خانه، ماشین و امکانات کامل در اختیار ما باشد آن موقع برای ازدواج اقدام کنیم! می‌دانم الآن خیلی از پسرها می‌گویند حرف شما متین است ولی دخترها با این شرایط راضی نمی‌شوند، اگر آنها راضی باشند ما هم حاضریم یک زندگی سطح پایین را شروع کنیم...

و این بار روی سخنم با خانم‌هاست، آن دسته از خانم‌هایی که سن آنها بالا رفته و فقط به دلیل «سخت‌گیری» ازدواج نمی‌کنند:

واقعا نمی‌دانم چرا برخی از خواهرانم شروط اصلی زندگی که «ایمان»، «محبت» و «اخلاق خوب» می‌باشد را به حاشیه برده‌اند و فقط به جایگاه

اجتماعی و میزان درآمد خواستگارهایشان فکر می‌کنند؟! باور کنید اگر توقعات شما پایین بیاید با یک مرد فقیر و کم‌درآمد هم می‌توانید زندگی زیبایی داشته باشید و هیچ مشکلی هم پیش نمی‌آید... متاسفانه هستند خواهرانی که حاضرند در خانه‌ی پدر بمانند، از کاروان زندگی عقب بیفتند اما توقعات خود را رها نکنند! آیا این کار درست است؟! ظاهرا این افراد نمی‌اندیشند که دارند «جوانی خود را فدای توقعات» می‌کنند! عزیزان...!! نعمت جوانی فقط یک بار در اختیار ما قرار دارد...

لذا سخن بنده به صورت خلاصه این است:

اگر جوانان ما توقعات پایینی داشته باشند و با یکدیگر سازش نمایند در هر شرایطی می‌توانند ازدواج کنند، البته پدر و مادرها هم باید این نکته‌ی مهم را در نظر بگیرند.

نکته‌ای که در پایان لازم است عرض نمایم، دیدگاه اسلام در مورد ازدواج می‌باشد، رسول اکرم ﷺ شروط ایمان و اخلاق را برای طرفین به عنوان «معیار» معرفی نموده است اما تنها شرطی که امروز کم‌رنگ شده و به آن توجه نمی‌شود همین ایمان و اخلاق است!!! و نکته‌ی جالبتر این است که باز هم دلیل اصلی اکثریت طلاق‌ها در عصر امروز عدم رضایت طرفین از اخلاق یکدیگر می‌باشد (شرطی که اسلام تعیین فرموده است). واقعا وقتی که ما مسلمان هستیم و پیشوایمان این را فرموده، چرا مسائل اقتصادی و... را مهمتر از اخلاق می‌دانیم و یک فرد فقیر بااخلاق و باایمان را تایید نمی‌کنیم؟



طنز جدید نوشته شده توسط نباوران: «ازدواج پیامبرﷺ با خاله‌ی خود!»

مشغول مطالعه‌ی یکی از منابع ناباوران بودم، مطلب عجیبی دیدم! نوشته بودند سرورمان حضرت محمدﷺ با خاله‌ی خود ازدواج کرده است! من مطمئن بودم ادعای آنها طنزی بیش نیست اما باز هم در مورد آن به تحقیق پرداختم و مانند همیشه بی‌اساس بودن ادعایشان برایم آشکار شد.

قبل از اینکه شبهه و پاسخ مربوط به آن تقدیم شما بزرگواران شود، می‌خواهم شیوه‌ی کار ناباوران را برای شما تشریح نمایم:

- مرحله‌ی اول: ناباوران در سایت‌ها، کتاب‌ها و کانال‌های خود مطلبی می‌نویسند که کاملا غلط است.

- مرحله‌ی دوم: مخاطبان‌شان این مطلب را می‌خوانند و آن را باور می‌کنند.

- مرحله‌ی سوم: هنگامی که این ناباور با مسلمانی روبرو شد می‌گوید پیامبر شما فلان کار را انجام داده، یا در قرآن شما فلان مطلب آمده است...

- مرحله‌ی چهارم: مسلمان به او ثابت می‌کند که ادعایش نادرست است.

- مرحله‌ی پنجم: ولی دیگر شخص ناباور این استدلال را رها نمی‌کند چون راست و دروغ برای او اهمیتی ندارد، مهم آن است که اسلام را نقد نماید!

- مرحله‌ی ششم: این امر غلط تبدیل می‌شود به یکی از دلایل قدرتمند ناباوران برای طعنه زدن به مسلمانان!!! و همیشه آن را تکرار می کنند![1]

باور کنید اکثر شبهات آنها این گونه منتشر شده است، ما نادرست بودن یک مطلب را با دلایل قطعی به آنها ثابت می کنیم ولی باز هم روز از نو، روزی از نو... چرا؟ چون همان‌گونه که بارها اعلام کرده‌ایم آنها به دینی به نام الحاد ایمان آورده‌اند، دین یعنی برنامه‌ی زندگی، و آنها برنامه‌ی زندگی خود را بر الحاد استوار ساخته‌اند و تعصب افراطی باعث می‌شود از دین نادرست خود دست نکشند...

اما شبهه‌ی مطرح شده چیست؟ (شبهه‌ای که فکر می‌کنم به زودی طبق روند بالا منتشر می‌شود و یکی دیگر از دلایل نادرست آنها خواهد بود).

متن شبهه:

«یکی از زنانی که خود را به محمد هدیه نمود «خوله بنت حکیم» خاله‌ی پیامبر بود که پیامبر با او جماع نمود و در صحیح بخاری چنین آمده است:

۵۱۱۳ – (حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلاَمٍ، حَدَّثَنَا ابْنُ فُضَيلٍ، حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: كَانَتْ خَوْلَةُ بِنْتُ حَكِيمٍ مِنَ اللَّائِي وَهَبْنَ أَنْفُسَهُنَّ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: أَمَا تَسْتَحِي المَرْأَةُ أَنْ تَهَبَ نَفْسَهَا لِلرَّجُلِ " فَلَمَّا نَزَلَتْ: (تُرْجِئُ

---

۱. البته هستند اسلام‌ستیزانی که با دیدن حقیقت متقاعد می شوند، ولی غالباً افرادی که امروز با شور و هیجان علیه خداپرستی فعالیت می‌کنند، این گونه نیستند.
وظیفه‌ی ما در قبال این روند چیست؟
شبهه را پاسخ می دهیم و مطلب صحیح را در اختیار عموم قرار می دهیم؛
اگر شخص «حق طلبی» شبهه را پذیرفته باشد، با دیدن پاسخ منطقی، قطعا پاسخ آن را نیز خواهد پذیرفت؛
لذا پاسخگویی و نقد شبهات در فضایی آرام و بدون هر گونه آشفتگی باید سرلوحه‌ی کار ما باشد، مطمئناً انسان‌های اهل تامل در آن تامل خواهند کرد.

مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ) قُلْتُ: «يا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَرَى رَبَّک إِلَّا يسَارِعُ فِي هَـوَاک» رَوَاهُ أَبُو سَعِيدٍ الْمُؤَدِّبُ، وَمُحَمَّدُ بْنُ بِشْرٍ، وَعَبْدَةُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَـةَ، يزِيدُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ).[1]

خوله بنت حکیم از زنانی بود که جسم خودش را به پیامبر بخشـید، پـس عایشه گفت زن از اینکه جسم خودش را به مردی ببخشد خجالت می‌کشـید لذا آیه‌ی ﴿تُـرْجِي مَـن تَشَـاءُ مِـنْهُنَّ﴾ نـازل شـد گفـتم: ای فرسـتاده‌ی اللـه، نمی‌بینم خواسته‌ات را مگر اینکـه پروردگـارت بـر بـرآوردنِ آن شـتابان باشـد (می‌بینم که پروردگارت در برآوردن خواسته‌هایت شتابان است)!

تا اینجا مشخص شد یکی از کسـانی کـه خـودش را بـه پیـامبر بخشـید و پیامبر با او سکس کرد خوله بنت حکیم است؛ حال برویم ببینیم خولـه بنـت حکیم چه کسی است:

۲۷۳۱۳ – (حَدَّثَنَا مُحَمَّـدُ بْـنُ جَعْفَـرٍ، قَـالَ: حَـدَّثَنَا شُـعْبَةُ، وَحَجَّـاجٌ قَـالَ: حَدَّثَنِي شُعْبَةُ، قَالَ: سَمِعْتُ عَطَاءً الْخُرَاسَانِي يحَدِّثُ، عَنْ سَعِيدِ بْـنِ الْمُسَـيبِ، أَنَّ خَوْلَةَ بِنْتَ حَكِيمٍ السُّلَمِيةَ - وَهِي إِحْدَى خَالَاتِ النَّبِیﷺ - سَأَلَتِ النَّبِـیﷺ عَنِ الْمَرْأَةِ تَحْتَلِمُ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِﷺ: لِتَغْتَسِلْ.) حدیث حسن...[2]

«خوله بنت حکـیم السـلیمه یکـی از خالـه‌های پیـامبر اسـلام بـود کـه از پیامبر درباره‌ی (حکم) زنی که در خواب محتلم شود پرسید، پس رسول اللـه گفت: باید غسل کند.»

در این روایت هـم بـا سـند کـاملا معتبـر مشـخص شـد خولـه بـن حکـیم خاله‌ی پیامبر بوده است. نتیجه اینکه پیامبر بـا خالـه خـودش کـه محـرمش بوده ازدواج کرده است.

---

۱. صحیح البخاري نویسنده: البخاري جلد: ۷ صفحه: ۱۲.
۲. مسند أحمد ط الرسالة نویسنده: أحمد بن حنبل جلد: ٤٥ صفحه: ۲۹۲.

پاسخ:

یعنی واقعا رفتار و تحقیقات‌شان مایه‌ی حیرت و تعجب است!

می‌گویند «خوله بنت حکیم» خاله‌ی پیامبر بوده است، می‌دانید که خاله یعنی خواهر مادر، حالا مادرِ پیامبر چه کسی بوده است؟ «آمنه بنت وهب»

- خاله: خوله دختر حکیم!
- مادر: آمنه دختر وهب!

چرا نام پدر این دو خواهر یکی نیست؟ اگر کسی گفت شاید فقط مادرشان یکی باشد و از دو پدر متفاوت باشند می‌گوییم بفرمایید:

- نام مادر آمنه؛ برة بنت عبدالعزی است (بره دختر عبدالعزی)[1]
- ولی نام مادر خوله؛ ضعیفة بنت العاص است (ضعیفه دختر عاص)[2]

این موارد جزو بدیهیات تاریخی است؛ اما در مورد روایتی که از مسند امام احمد نقل کرده‌اند در این روایت اشتباهی رخ داده و به اشتباه، این خانم خاله‌ی پیامبر ﷺ معرفی شده است.

روایت دیگری داریم که این اشتباه در آن اصلاح شده است، در واقع «خوله بنت حکیم» خاله‌ی فرد روایت کننده یعنی «سعید بن مسیب» می‌باشد که به اشتباه در روایت اول به‌عنوان خاله‌ی پیامبر ﷺ معرفی شده است. این هم روایت دوم که اشکال روایت اول را اصلاح می‌نماید:[3]

---

۱. ر.ک: نسب قریش – مصعب الزبیری، ص۲۰؛ أنساب الأشراف - البلاذری، ج۱، ص۹۱.

۲. ر.ک: الطبقات الکبری لابن سعد، ج۸، ص۱۵۸؛ سیر أعلام النبلاء - الذهبی، ج۱، ص۱۶۳.

۳. سنن الدارمي، عبدالله بن عبدالرحمن أبو محمد الدارمي، ناشر: دار الکتاب العربي – بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۷، تحقیق: فواز أحمد زمرلي، خالد السبع العلمي، ج۱، ص۲۱٤.

(عَنْ عَطَاءٍ الْخُرَاسَانِي قَالَ سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيبِ يقُولُ سَأَلَتْ خَالَتِي خَوْلَةُ بِنْتُ حَكِيمِ السُّلَمِيةُ رَسُولَ اللَّهِﷺ...)[1]

«از عطاء خراسانی روایت است گوید: شنیدم سعید بن مسیب می‌گوید: خاله‌ام خوله بنت حکیم سلمیه‌ی از رسول اللهﷺ سوال کرد...»

نکته‌ی دیگری که در پایان لازم است یادآوری نماییم بحث «هبه»[2] یا خود را بخشیدن به پیامبرﷺ می‌باشد، ما قبلا توضیح داده‌ایم که هبه هم نوعی ازدواج است، با این تفاوت که زن هیچ مهریه‌ای دریافت نمی‌کند، این

---

۱. سنن الدارمی، ج۱، ص۵۸۹ ح۷۸۹؛ لآحاد والمثانی لابن أبی عاصم، ج۶، ص۵۸ ح۳۲۶۴. «اسناد صحیح»

۲. درآیه ۵۰ سوره احزاب در مورد زنان موهوبه چنین‌آمده: ﴿وَ امْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَها لِلنَّبِيِ‌إِنْ أَرادَ النَّبِيُ‌أَنْ يَسْتَنْكِحَها خالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِين﴾، پس باتوجه به‌آیه:

اولاً: شرط وصفی مؤمنه بودن این زن لحاظ شده لذا تمام زنانی که غیرمسلمان هستند از این قاعده خارج می‌شوند.

ثانیاً: شرط ازدواج پیامبراکرمﷺ با زنان موهوبه منوط به اراده‌ی همان زنی است که خود را بر حضرتﷺ برای ازدواج عرضه نموده است چراکه درآیه مذکور دو شرط بیان شده، یک شرط از جانب زن که در ابتدا خود را بر پیامبرﷺ عرضه می‌کند و شرط دوم اراده‌ی پیامبرﷺ در پذیرش یا ردآن، بنابراین شرط ازدواج پیامبراکرمﷺ با شرط اولی رابطه‌ی مستقیم دارد، به تعبیر دیگر، زنی که بخواهد با پیامبراکرمﷺ بدون مهریه ازدواج کند خویشتن را برآنحضرتﷺ عرضه کرده و پیامبراکرمﷺ نیز اگر صلاح بداند اراده‌ی‌آن زن را محقق می‌کند و او را می‌پذیرد، پس در اینجا اقدام از سوی زن صورت گرفته و خداوند متعال این اقدام را در پذیرش یا رد برای پیامبراکرمﷺ جواز اختیار (تخییر) داده است. با این توصیف شبهه‌ی اسلام‌ستیزها جز وهم و خیال چیزی دیگر نیست چونکه‌آیه هم به اراده‌ی اولیه که از جانب زن بوده و هم به اختیار در قبول و رد از جانب پیامبراکرمﷺ تصریح نموده و خداوند متعال در واقع در اینجا جواز در اختیار را بیان نموده نه تحقق ازدواج!

هبه مختص پیامبر بوده است.[۱] اگر عده‌ای می‌گویند چرا باید برای پیامبر چنین حکمی وجود داشته باشد؟ همانگونه که قبلا توضیح داده‌ایم در پاسخ می‌گوییم:

وقتی این امتیازات مربوط به پیامبرﷺ را می‌بینیم باید سختی‌های تحمیل شده بر ایشان را هم ببینیم، مثلا واجب شدن نماز شب بر پیامبر و... [بسته‌ی نبوت باید به طور کامل دیده شود] ایشان فرد ثروت‌اندوزی نبوده و همیشه در فقر زندگی کرده است لذا پرداخت مهریه برای سرورمان تکلیف سنگینی بوده است و خدای متعال در حالت «هبه» این را بر پیامبرﷺ بخشیده است.

فراموش نکنید زن هبه، همسر شرعی و قانونی پیامبر بوده است ولی به متن شبهه‌افکن نگاه کنید، چقدر با بی‌ادبی می‌گوید پیامبر با او سکس کرد... جناب شبهه‌افکن، شما محصول نزدیکی پدر و مادرتان هستید، یا توسط لک لک‌ها از آسمان آورده شده‌اید؟! چرا عمل زناشویی بین زن و شوهر را با تمسخر، بیان می‌کنید؟!

حال که ماهیت شبهه برای شما آشکار شد به قسمت اول مطالب مراجعه بفرمایید و دستورالعملی که برای تولید استدلال توسط نا‌باوران ذکر کرده‌ایم را مرور بفرمایید و کاملا خود را آماده نمایید برای اینکه یکی از

---

۱. حافظ ابن حجر رحمه الله می‌گوید: «محفوظ و صحیح این است که پیامبرﷺ با هیچ یک از زنانی که خود را بر حضرتﷺ هبه کرده‌اند ازدواج نکرده است و این دیدگاه از ابن‌عباس رضی الله عنه با «سند حسن» نقل شده است.» (ر.ک: فتح الباری شرح صحیح البخاری - ابن حجر، ج۸، ص۵۲٦) و در حدیث صحیحی وارد است که «زنی نزد پیامبرﷺ آمد و عرض کرد: من خود را به خدا و پیامبرش می‌بخشم، پیامبرﷺ فرمود: مرا به زن نیازی نیست.» (صحیح البخاری، ج٦، ص۱۹۲ ح۵۰۲۹)

مهمترین دلایل آنها برای تمسخر اسلام، ادعای نادرست ازدواج پیامبر ﷺ با خاله‌اش معرفی گردد... بدون کوچکترین تحقیق و تاملی.. ملاحظه بفرمایید که به همین سادگی شبهات را تولید می‌کنند و جوانان ناآگاه را فریب می‌دهند...برادر و خواهر مسلمانم، هوشیار باش.

***

یادداشتی در مورد کمونیسم و آتئیسم؟! (در خطاب به آتئیست‌ها)

یکی از مباحث بسیار مهم در حین بحث و گفتگو با «ناباوران»، بازگو نمودن پیشینه‌ی جنایت‌کارانه‌ی آنها در طول تاریخ بشری می‌باشد؛ اشاره به اینکه وقتی آنها قدرت داشتند مرتکب چه قتل و کشتارهایی شدند! شاید در باورتان نگنجد ولی آنها ده‌ها میلیون انسان باورمند را در طول چند دهه از دم تیغ گذراندند. نمونه‌ی بارزش نسل‌کشی‌های لنین و استالین در شوروی می‌باشد. اینکه آنها در سالیان نه چندان دور چه بلایی بر سر مردم خود! آوردند و چه مصیبت‌هایی ایجاد کردند بر کسی پوشیده نیست و نیاز به هیچ گونه توضیح و معرفی ندارد...

الف)

اما در این بین، نکته‌ی جالب‌توجه اینجاست که ناباوران می‌گویند: «درست است که این افراد بی‌خدا بوده‌اند اما تفکری که آنها داشته‌اند مانند تفکر ادیان بوده است! آنها کمونیست بوده‌اند ولی ما آتئیست هستیم»!

در پاسخ می‌گوییم، اولا شما هم بی‌دین نیستید، دین یعنی برنامه‌ی زندگی و هیچ شخص بی‌دینی در دنیا وجود ندارد بلکه ادیان به دو گروه

الهی و غیر الهی تقسیم شده‌اند لذا به هیچ عنوان با پنهان کردن خود در پشت واژه‌ی دین نمی‌توانید جنایات همفکرانتان را پنهان نمایید بنابراین از همه‌ی آتئیست‌های عالم می‌خواهم این سوال را پاسخ دهند: «نقطه‌ی اشتراک و اختلاف برجسته‌ی شما با کمونیست‌ها در چیست؟»

- «نقطه‌ی اشتراک» برجسته‌ی بین شما «ماتریالیست بودن» و «باور نداشتن به خداوند» است، هر دوی شما به این نکته معتقدید که خدایی، جهان را نساخته و ما محصول یک تصادف کور و بی‌انگیزه می‌باشیم.

- «نقطه‌ی اختلاف» برجسته‌ی شما هم در این است که آنها برای برنامه‌ی اقتصادی تدوین شده‌ی مدنظر خودشان (سیستم اشتراکی) تلاش می‌کنند اما شما می‌گویید ما هر برنامه‌ی اقتصادی را که بخواهیم از آن استفاده می‌کنیم.

آنچه که بسیار مهم و حائز اهمیت می‌باشد اینست که کمونیست‌ها با تکیه بر «بی‌خدایی» و «عدم تکلیف و مسئولیت» در مقابل یک ذات بی‌همتا این جنایات را مرتکب شدند و دقیقاً این همان «استعداد» و «پتانسیلی» می‌باشد که در ذات شما بی‌خدایان هم وجود دارد، شما هم در مقابل هیچ خالقی احساس مسئولیت نمی‌کنید، به دادگاه الهی و زنده شدن دوباره معتقد نیستید، منبعی برای اخلاق ندارید؛ و واقعا باید این سوال را پرسید: **چه تضمینی وجود دارد که شما هم بعد از مسلح شدن و به دست آوردن قدرت، مانند «برادران کمونیست‌تان» نخواهید شد؟!**

اگر باز هم می‌گویید آری، شاید عقیده‌ی بی‌خدایی ما با کمونیست‌ها مشترک باشد ولی بدرفتاری‌های آنها به ما مربوط نیست؛ می‌گوییم به

صورت فرضی می‌پذیریم ولی شما هم دیگر هیچ وقت رفتار و عملکرد گروه‌های تندروی اسلامی را به روی ما نیاورید چون درست است که ما هم مثل آنها به قرآن و حدیث استناد می‌کنیم و اصطلاحا هم‌عقیده هستیم ولی عملکرد نادرست آنها به ما مربوط نیست.

ب)

اگر احیانا ناباوری گفت پس شما هم بخاطر دین‌تان پتانسیل کشتن انسانهای بی‌گناه را دارید و از کجا معلوم وقتی قدرت داشتید این کار را نمی‌کنید؟

از او می‌خواهیم به ما آدرس دهد در کجای اسلام (دینمان) به کشتن انسانهای «غیر حربی» و «بی‌گناه» امر شده است؟ متن قرآن غیر قابل تحریف است و با وجود این کلام مبارک؛ هر کس چنین عملی انجام دهد از منبع غیر قابل تحریفش فاصله گرفته است ولی شما مانند ما چنین منبعی ندارید که به آن تکیه کنید و می‌مانند وجدانتان، اما چگونه به ما ثابت می‌کنید در روز قدرت و مسلح بودن بخاطر منافع، وجدانتان را (مانند کمونیست‌ها) رها نمی‌کنید؟ چه تضمینی وجود دارد؟

بی‌شک «قدرت بازدارندگی» «باور و عقیده‌ی اخروی» از «وجدان دنیوی» بیشتر است چون اولی، عذاب و آتش به همراه دارد ولی دومی فقط یک حس ناخوشایند...

اصلا احتمال دارد وجدان شما کشتن انسان‌های بی‌گناه را تایید نماید و آن را کار خوبی بداند! چون «وجدان‌های متاثر از منافع و شرایط و محیط هم کم نیستند»، پس بخاطر «بی‌خدا بودنتان»، شما هم چنین «پتانسیلی» دارید که روزی مانند کمونیست‌ها رفتار کنید چون ابزارهای بازدارنده در

اختیار خودتان هستند اما نزد مؤمنان این گونه نیست و احتمال خونریزی کمتری وجود دارد چون نزد آنان (همراه با وجدانی که شما دارید و مسلمین هم دارند) ابزارهای بازدارنده‌ی قدرتمندتری به نام ایمان و نصوص دینی و دادگاه الهی وجود دارد...

ج)

لذا بنده معتقدم ناباوران (آتئیست‌ها) در زمینه‌ی مقایسه‌ی بین آتئیسم و کمونیسم، دو راه بیشتر ندارند:

۱) یا جنایت‌های کمونیست‌های ناباور را بپذیرند و اعتراف کنند که برنامه‌ی آنها هم (ناباوری)، چنین سرانجامی دارد...

۲) یا دیگر هیچ وقت ما را به خاطر عملکرد مسلمان‌های بی‌اطلاع متهم ننمایند چون ما هم رفتار آنها را بر عهده نخواهیم گرفت.

نکته‌ی مهم:

ممکن است شخص ناباوری بگوید اگر ما بپذیریم آتئیسم خونریز است، شما هم خونریز بودن اسلام را می‌پذیرید؟

می‌گوییم خیر، ما منبعی داریم که مخالف این عمل است ولی شما هیچ منبعی ندارید و احتمال خونریز بودن یا نبودنتان دارای درصد برابریست. اگر آیات جنگی موجود در قرآن را مطرح می‌نمایید، بدانید که همه‌ی آنها مربوط به شرایط جنگی هستند و جنگ هم فقط در مقابله با انسانهای «متجاوز» و «ظالم» جایز است.



یک نکته‌ی آسان و جالب در خصوص اثبات وجود خدا...

آیا تا به حال پول تقلبی دیده‌اید؟ افرادی که بازاری هستند حتما دیده‌اند، حال به نظر شما وجود پول تقلبی به چه معناست؟ غیر از این است که حتما پول واقعی وجود دارد، به این خاطر سعی کرده‌اند نوع تقلبی آن را هم بسازند؟!!

حال همین استدلال را در نظر بگیرید؛ به نظر شما چند خدای دروغین در جهان وجود دارد؟ (مسلماً زیاد) آیا به نظر شما وجود خدایان دروغین بیانگر این نیست که حتما خدای واقعی وجود دارد به این خاطر نسخه‌های دروغین آن هم ساخته شده است...؟!

نکته‌ی ۱:

ما خدا را با پول مقایسه نکرده‌ایم بلکه از این استدلال بهره جسته‌ایم که وجود جعل؛ گواه روشنی بر وجود حقیقت است.

نکته‌ی ۲:

اگر شخصی جهت اشکال به استدلال ما بگوید: پس طبق استدلال شما دلیل مطرح شدن موجودات توهمی در بین مردم این است که لابد یک موجود توهمی اصلی وجود دارد...

در پاسخ می‌گوییم:

خیر، آن موجودات توهمی را بخاطر «صفاتشان» می‌توانیم تصور نماییم، مثلا وقتی می‌گویند سیمرغ آتش می‌گیرد و پرواز می‌کند هم آتش و هم پرواز کردن وجود واقعی دارد به این خاطر از آن؛ توهم و امور جعلی

ساخته‌ایم و این موارد را با هم آمیخته‌ایم (نه اینکه خود سیمرغ وجود داشته باشد)

اما در زمینه‌ی خداوند متعال فرق می‌کند، کدام نمود از قادر مطلق بودن، خالق مطلق بودن، زنده کردن مردگان و... در بین ما انسانها وجود دارد که بخاطر آن این صفات را آمیخته و خدا را ایجاد کرده باشیم؟ پس این اشکال شما نادرست است و نمی‌توان موضوع اثبات وجود خدا را با بحث موجودات خیالی یکی دانست و استدلال فوق بر قوت خود باقی است.



﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ دادن «حق انتخاب» است نه «مجوز»!

همیشه حرف و حدیث در مورد این آیه‌ی شریفه بسیار زیاد بوده است اما تا جایی که بنده اطلاع دارم اکثریت قریب به اتفاق ادعاهایی که مطرح می‌شود ناشی از عدم دقت و تامل می‌باشد.

متاسفانه بزرگترین مشکل منتقدان اینست که این آیه را به منزله‌ی «مجوز» در نظر گرفته‌اند در حالی که آیه‌ی شریفه به «حق انتخاب توسط انسانها» اشاره می‌کند، بله خداوند می‌فرماید اجباری نیست «می‌توانید به دلخواه خودتان» مسلمان یا کافر باشید ولی به این معنا نیست «شما اجازه دارید» کافر باشید، بی‌شک کسی که ادامه‌ی آیه را بخواند متوجه می‌شود که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَن يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۲۵۶)

«در قبول دین، اکراهی نیست (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است. بنابراین کسی که به طاغوت [بت و شیطان و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا ایمان آورد به دستگیره محکمی چنگ زده است که گسستن برای آن نیست و خداوند، شنوا و داناست.»

لذا متوجه می‌شویم که برداشت مخالفان کاملا نادرست است، شبهه‌ی دیگری در اینجا مطرح می‌شود که قبلا آن را پاسخ داده‌ایم ولی جهت یادآوری به صورت خلاصه آن را بیان و نقد می‌نماییم:

مخالفان می‌گویند این چطور اجازه دادنی است! از یک طرف می‌گوید آزادید و از طرف دیگر می‌گوید فقط باید اسلام را قبول کنید؟

پاسخ:

ما قبلا توضیح داده‌ایم، آزادی یعنی آنچه به نفع‌مان است انجام دهیم و کسی مانع انجام آن نشود اما جلوگیری از انجام کاری که به ضرر ماست نه تنها سلب آزادی نام ندارد بلکه لطف محسوب می‌شود، تصور کنید خداوند اجازه‌ی وارد شدن به کفر و بی‌ایمانی را به ما می‌داد ولی فرداروز؛ دنیا و قیامت ما پر از مشقت می‌شد. این کجایش آزادی است!

لذا خداوند در عین دادن «آزادی عمل»، فقط مجوزِ رفتن به سمت نیکی‌ها را به ما ابلاغ فرموده است. ممکن است شخصی بگوید اصلا چرا این آزادی عمل وجود دارد؟ خوب این را هم قطع می‌کرد!

خواهیم گفت: چون پتانسل وجودی ما طوری تنظیم شده که هم می‌توانیم به سوی بدی‌ها برویم و هم به سمت خوبی‌ها، خداوند می‌خواهد در یک فضای باز فکری؛ خودمان خوبی را انتخاب کنیم و به پیام حق لبیک بگوییم، مطمئن باشید گوهر وجود انسان اینجا آشکار می‌گردد و هستی

دمیده‌شده از جانب پروردگار متعال اینجا نمود واقعی خود را نشان می‌دهد، اینجاست که جبرئیل از همراهی با پیامبر ﷺ باز می‌ماند و رسول‌مان تنها نزد پرودگار با عظمت می‌رود، آری عزیزان، ودیعه‌ی ارزشمندی به نام «اختیار» است که «بشر» را به سمت «انسان شدن» سوق می‌دهد...[1]

پس کسی که می‌گوید خداوند این آزادی بی‌مجوز را هم قطع می‌کرد! به او می‌گوییم: چطور شما **اهرمی که باعث رفیع شدن درجه‌ی انسان** در برابر تمام مخلوقات شده را آنقدر بی‌ارزش می‌دانید؟ درواقع این عمل نه تنها به منزله‌ی بی‌حکمتی نیست بلکه خداوند به وسیله آن، ما را بزرگ کرده است.

ما انسانها توسط خداوند متعال با تکریم آفریده شده‌ایم، لازمه‌ی این تکریم و عزت؛ «تعقل و اختیار» است؛ کسی که به خوبی از آنها استفاده نماید، دنبال مجوز تعیین شده رفته و راه هدایت را می‌پیماید، و کسی که سمت خدا نرود باز خودش این راه را برگزیده و طبعاً با ضررهای فراوانی روبرو خواهد شد...



والنتاین! (روز عُشّاق)، بررسی روابط عاطفی بین دختران و پسران

الف)

در ١٤ فوریه، فضای مجازی را پر می‌کنند از عکس و فیلم مربوط به تبریک روز والنتاین...

---

١. اشاره به سخن دکتر شریعتی که می گوید: «بشر» یک «بودن» است و «انسان» یک «شدن».

والنتاین نام یک کشیش مسیحی بوده که در قرن سوم میلادی می‌زیسته است، دانشنامه‌ی ویکی پدیا در مورد والنتاین توضیحات زیر را نوشته است:

«طبق یک افسانه مشهور در سده سوم میلادی در روم باستان در دوران فرمانروایی کلودیوس دوم، کشیشی به نام والنتاین می‌زیسته است، کلودیوس عقیده داشت مردان مجرد نسبت به آنانی که همسر و فرزند دارند سربازان جنگجوتر و بهتری هستند، از این رو ازدواج را برای مردان جوان امپراتوری روم قدغن می‌کند، والنتاین بر این بود که این حکم ناعادلانه است لذا مخفیانه عقد سربازان رومی را با دختران محبوبشان جاری می‌کرد، هنگامی‌که کلودیوس این امر را دریافت والنتاین را به مرگ محکوم کرد.»

بخاطر رفتار این کشیش، روز ۱٤ فوریه (که عده‌ای می‌گویند روز مرگ این کشیش بوده است) به عنوان روز عاشقان یا عُشّاق نام‌گذاری شده است.

ب)

فکر می‌کنم در جامعه‌ی ما چند نگرش در این زمینه وجود دارد:

دسته‌ی اول جوانانی هستند که می‌گویند: آنچه اسلام می‌گوید برای‌مان مهم نیست، این افراد به تذکرهای ما می‌خندند! ما را رادیکالی و تندرو می‌دانند و می‌گویند داعیان مسلمان زندگی را بر مردم سخت کرده‌اند...

دسته‌ی دوم کسانی هستند که اصلا نمی‌دانند روز والنتاین چه روزی است! یا ممکن است اسم‌آن را شنیده باشند ولی اطلاع ندارند و برایشان مهم نیست.

دسته‌ی سوم کسانی هستند که می‌دانند این روز وجود دارد و به خوبی می‌دانند جایگاهی در برنامه زندگی ما (اسلام) ندارد اما واکنشی هم ندارند و به این مسائل توجه نمی‌کنند.

و دسته‌ی آخر کسانی هستند که بهتر از ما می‌دانند این مراسم یک مراسمِ غربی می‌باشد و ربطی به فرهنگ اسلامی ندارد، اتفاقاً معتقد هم هستند، اهل نماز و روزه هم هستند اما نمی‌توانند از کادو گرفتن و دیگر تفریح‌های این روز چشم‌پوشی کنند...

ج)

سخنانی با همه‌ی جوانان عزیزمان:

بزرگواران، مطمئن باشید هدف و حیطه‌ی کار ما فقط روشنگریست! ما (داعیان) وظیفه داریم بگوییم روز عشّاق! در اسلام جایگاهی ندارد، چون برای مرد و زن مسلمان هر روز روزِ عشّاق است! یک مسلمان دلیلی ندارد روز خاصی را به این امر اختصاص دهد، زمانی که برنامه زندگی او بر پایه‌ی عشق و علاقه به همسر پایه‌گذاری شده است (مطمئن باشید اگر در جایی برخی تندی‌ها وجود دارد برای «صیانت» و «حفاظت» از همین عشق و علاقه است).

به هر حال آیات و احادیث فراوانی در خصوص روابط زناشویی و عشق و علاقه‌ی زن و شوهر به یکدیگر وجود دارد، و کافیست در این زمینه یک جستجوی ساده در منابع اصیل اسلامی انجام دهید.

اما بحث اصلی ما در مورد جوانان مجرد است؛ دختران و پسرانی که در قالب روابط عاطفیِ خارج از ازدواج این روز را پاس می‌دارند...

خواهرانم، برادرانم؛ این که چنین روابطی برقرار می‌کنید یا خیر، در این روز شرکت می‌کنید، کادو رد و بدل می‌کنید یا خیر، حق انتخاب دست خودتان است اما بنده برادرانه و دلسوزانه چند نکته در خصوص روابط قبل از ازدواج خدمت شما عرض می‌کنم، امیدوارم به خوبی روی آنها تامل بفرمایید:

۱. هدر رفتن احساسات و انرژی...

- آیا می‌دانید «انرژی» و «احساسی» که به سادگی صرف می‌نمایید، متعلق به «همسر و زوج واقعی» شماست نه کسی که «هنوز نمی‌دانید» به او می‌رسید یا نه! واقعا جای سوال دارد چرا احساس خود را تا این اندازه رایگان در اختیار شخصی قرار داده‌اید که هیچ نسبتی با شما ندارد؟!

- آیا می‌دانید بعد از تجربه‌ی این احساسات، و حتی اشباع شدن از آنها (به دلیل رابطه‌های طولانی!) دیگر چیزی برای همسر یا شوهر واقعی شما باقی نمی‌ماند! می‌دانید فرداروز که دست همسر خود را گرفتید هیچ جذابیتی برای شما ندارد زیرا قبلا به کرّات دست کسی را گرفته‌اید که اکنون همه‌ی دنیای شخص دیگری است.

آری، می‌دانم برای چند خطی که در بالا نوشته‌ام، توجیهاتی ردیف کرده‌اید (این فرق می‌کند، ما به هم می‌رسیم چرا بی‌خودی این را می‌گویید و...) ولی مطمئن باشید توجیه‌تراشی کار کسانی است که عاشق شده‌اند و حقایق را نمی‌بینند!

عزیزان چرا این عشق را نگه نمی‌دارید برای کسی که واقعا به شما تعلق می‌گیرد؟! چرا برخی از جوانان در ابتدای جوانی بلایی بر سر خود می‌آورند که تا ده‌ها سال از واژه‌ی عشق نفرت پیدا کنند؟!

۲. فرصت‌سوزی:

یکی از نتایج نادرست این روابط، فرصت‌سوزی است، گاهی فرصت تحصیل و کسب علم فدای این روابط می‌شود یا موقعیت‌های بسیار مناسب به آسانی قربانی می‌شوند:

- چه خانم‌هایی که بخاطر یک عشق پوشالیِ بی‌نتیجه! بهترین خواستگارها را رد کردند و به عشق‌شان! هم نرسیدند، و در نهایت خودشان مانده بودند با کوله‌باری از اندوه و یک سن جوانی در حال اتمام...

- چه پسرهایی که بخاطر دوست دختر! درس و دانشگاه را رها کردند و در نهایت، عشق‌شان! با شخص دیگری ازدواج نمود... این بار تنهایی و قلبی پر از حسرت که نه رمقی برای پاس کردن واحدهای عقب‌مانده وجود داشته و نه انگیزه‌ای برای انتخاب شخص دیگر باقی مانده است...

می‌دانم، برای کسانی که در بند و گرفتار مقوله‌ی دوست‌دختر و دوست‌پسر هستند این سخنان مانند یک سم، مهلک و تلخ هستند، حتی ممکن‌است از بنده‌ی حقیر تنفر پیدا کنند ولی مطمئنم روزی قدر این تجارب و نصیحت‌ها را می‌دانند، روزی که لباس عاشقی را از تن درآوردند می‌دانند که چه بلایی بر سر خودشان آورده‌اند... افسوس! گاهی اوقات فرصت‌های خوب زندگی مانند یک قطار سریع‌السیر می‌روند و راه برگشتی وجود ندارد...

د)

سوال:

آیا نباید با شخصی که مورد نظر خودمان می‌باشد، سخن بگوییم؟ مگر می‌توان چشم‌بسته و بدون ایجاد رابطه ازدواج کرد؟ باید روی هم شناخت داشته باشیم یا نه!؟

پاسخ:

«انتخاب همسر»، حق طبیعی هر شخصی می‌باشد ولی هر حرکتی «انتخاب» نیست... گاهی خود را در معرض نابودی قرار دادن است لذا برای ایجاد یک رابطه‌ی عاطفی سه سوال مطرح بفرمایید که نقش سه فیلتر را بازی می‌کنند، اگر این سه فیلتر را رد نمودید رابطه‌ی شما سالم خواهد بود و فرصت‌های مهم زندگی‌تان (همچنین احساسات پاک دوران جوانی‌تان) بی‌جهت فدای کسی نخواهد شد، پس از این سه فیلتر، کافیست در یک فضای آزاد فکری معیارهای مناسب را مدنظر قرار دهید تا -ان شاء الله- ازدواج مثبتی صورت پذیرد.

سوال اول، رابطه چرا؟

قبل از هر چیز از خودتان بپرسید که این رابطه چرا وجود دارد؟ ۱. آیا برای هوس‌بازی است؟ ۲. برای تفریح است؟ ۳. برای خودنمایی نزد دوستان است؟ ٤. بخاطر حسادت است؟ (چون دوستان رابطه دارند شما هم می‌خواهید داشته باشید!) ٥. از شخصی خوشتان آمده است؟ ٦. احساس تنهایی می‌کنید؟ یا ۷. برای ازدواج است؟

فقط زمانی می‌توانید از فیلتر اول عبور کنید که «هدف» از رابطه، «ازدواج» باشد و تمام موارد دیگر باعث نابودی وقت شما می‌شوند چون هیچ سرانجامی ندارند و احتمال دارد در دام بسیاری از بلاها نیز بیفتید.

سوال دوم، رابطه چه وقت؟

آری، هدف شما از برقراری رابطه ازدواج است و هیچ کدام از موارد دیگر را قبول ندارید ولی آیا الآن زمان مناسبی برای ازدواج شما می‌باشد؟

پسرهایی داریم که ترم دوم دانشگاه هستند، ٦ ترم دیگر باید درس بخوانند (سه سال) دو سال هم سربازی، ٥ سال! شما خود بگویید، آیا داشتن رابطه‌ی عاطفی و قربان صدقه رفتن و... در چنین وضعیتی منطقی است؟ دخترهایی داریم که هنوز اصلی‌ترین اصول اداره‌ی یک خانواده و شوهرداری را نمی‌دانند و اگر از آنها بپرسیم خودشان هم اقرار می‌کنند که چند سال دیگر ازدواج می‌کنند، آیا برقراری رابطه‌ی عاطفی و روی آوردن به رویاپردازی در چنین وضعیتی منطقی است؟

پس فیلتر دوم هم زمانی کنار گذاشته می‌شود و شخص به مرحله‌ی سوم می‌رود که واقعا زمان ازدواج فرا رسیده باشد یعنی اگر قرار باشد با فرد انتخاب‌شده به نتیجه برسد، بتوانید یک هفته‌ی دیگر بساط خواستگاری و همه چیز را فراهم نماید.

نیازی به فریبکاری نیست، هر کسی خودش می‌داند که زمان ازدواجش به صورت واقعی و منطقی فرا رسیده است یا خیر.

سوال سوم، رابطه چگونه؟

دختر و پسری که هدفشان ازدواج باشد، زمان ازدواجشان هم به صورت واقعی فرا رسیده باشد (نه با خودفریبی)، چرا باید به صورت دزدکی و مخفیانه و نامشروع رابطه داشته باشند، قطعا در این شرایط خانواده‌ها هم درک می‌کنند، چه اشکالی دارد یک محرم پسر و یک محرم دختر (مثلاً مادرهایشان یا خواهر یا عمه و...) مطلع باشند و نزد آنها برخی از گفتگوها صورت پذیرد، بنده فکر می‌کنم دختر و پسری که در این شرایط قرار بگیرند زمانی برای وقت تلف کردن ندارند، دنبال امور غیرشرعی هم نمی‌روند، آنها

می‌خواهند زود به نتیجه برسند، اگر حاصل شد مبارک است در غیر این صورت، سراغ گزینه‌ی دیگری می‌روند؛ رابطه‌ای که مخفیانه نباشد و جهت شناخت روحیات یکدیگر باشد در عرض مدت‌زمان کوتاهی (بستگی به انتظارات افراد دارد از یک گفتگو تا چند گفتگو ولی خیلی زود) به نتیجه خواهد رسید.

حال یک سوال مهم، که مطمئنم بسیاری از شما مخاطبان بزرگوار با لبخند به آن پاسخ می‌دهید:

به نظر شما، چند درصد از روابطی که امروزه در بین دخترها و پسرهای مجرد در جریان است از فیلتر اول عبور می‌کند؟ من فکر می‌کنم فقط درصد کمی به مرحله‌ی دو خواهند رسید، و در مرحله دو هم عده‌ای حذف می‌شوند، و فقط تعدادی از رابطه‌های سالم در مرحله‌ی سه باقی می‌ماند که تکلیف رابطه هم بسیار زود مشخص می‌شود، -الله اعلم- اکثریت گناهانی که در اثر چنین روابطی رخ می‌دهد مربوط به افرادی است که فیلتر اول و دوم را رد نمی‌کنند (خصوصا فیلتر اول)، رابطه‌ای که با انگیزه‌های نادرست ایجاد شده باشد، چنین نتایجی هم به بار می‌آورد...

خود داوری کنید، چه دلیلی دارد پسر و دختری که سالها به ازدواجشان باقی مانده، ساعت سه نصف شب با یکدیگر صحبت کنند؟ کسانی که وارد مرحله‌ی سوم شوند و آن را هم به صورت شرعی انجام دهند، هرگز کارشان به جایی ختم نمی‌شود که وارد حیطه‌ی وقت‌تلفی و انحراف و نصف شب با یکدیگر خوش بودن و... شوند، اتفاقاً افراد منحرف را بلافاصله شناسایی و حذف می‌کنند (چون دنبال گزینه‌ی واقعی هستند).

ناگفته نماند، افرادی که در مرحله‌ی اول رابطه برقرار می‌کنند و هدفشان ازدواج نیست هم در چند تماس اول بسیار محترمانه صحبت می‌کنند و خود را بالا می‌کشند ولی چون حرف زدن‌شان هدفمند نیست کارشان به «حرف‌های تکراری» و «گیر دادن‌های بی‌مورد» و «دلبستگی‌های خانمان‌سوز» و «ارضای شهوات» ختم می‌شود.

جالب اینجاست که بعد از «طی کردن مسیر اشتباه»، بسیاری از این افراد در مورد عشق و محبت نفرت پیدا می‌کنند! و وقتی در مورد عشق از آنها سوال می‌پرسیم، یک آه سوزناک سر می‌کشند و می‌گویند دوست داشتن و... کلا دروغ است!

در حالی که عشق به جنس مخالف در کنار عشق‌های دیگر (عشق به پدر و مادر، فرزندان، طبیعت، وطن و...)، یکی از زیباترین ودیعه‌های الهی می‌باشد، اما باید به همسر واقعی هدیه داده شود نه به کسی که قرار است روشنی‌بخش قلب دیگری باشد!

ر)

بسیاری از جوانانِ ما ناآگاهانه خود را در دامی گرفتار کرده‌اند که نه راه پس دارند و نه راه پیش! که بنده به همه‌ی آنها می‌گویم بس است؛ بیش از این خود را فریب ندهید، این سرگردان شدن احساسات را به پایان برسانید، مطمئن باشید «به وقت خود» در رابطه‌ای که خداوند متعال آن را می‌پسندد (یعنی زوج شرعی و قانونی شما)؛ تمام این امور وجود خواهد داشت، آنقدر عجله نداشته باشید، میوه به محض رسیدن و کسب کمال خود به خود از درخت خواهد افتاد؛ چرا شما اصرار دارید ماه‌ها قبل از فصل رسیدن، این میوه را رسیده نشان دهید! و به زور بچینید!

سخن آخر:

عزیزانم بی‌شک «خودشناسی» به «خداشناسی» خواهد رسید، بسیاری از مشکلات ما ناشی از عدم شناخت خود می‌باشد، پرسش‌هایی را بی‌پاسخ گذاشته‌ایم که فکر می‌کنم حلّال بسیاری از مشکلات ماست...

ما که هستیم؟ کجا هستیم؟ هدف ما از زندگی کردن چیست؟ در نهایت به کجا می‌رویم؟ آیا ما برای این خلق شده‌ایم که شب و روز به فکر دوست دختر یا دوست پسرمان باشیم؟ یا اهداف بسیار بزرگتری در دوران جوانی داریم؟ (کسب علم و آگاهی، کار کردن، عبادات، حل مشکلات جامعه و...)



شبهه‌ای در خصوص رفتار یعقوب ؑ با پسرانش

سلام علیکم عذر می‌خوام سوالی داشتم، اختلاف برادران یوسف با یوسف بخاطر حسادت (در نتیجه‌ی تبعیض از طرف پدر) بود، یعقوب پیامبر بود و قاعدتاً باید روش تربیتی ایشان نسبت به فرزندانش درست باشد ولی چرا بین فرزندان به حدی تبعیض قائل شد که دشمنی و کینه‌ی فراوان (تا حد قتل)، بوجود بیاید؟

پاسخ:

و علیکم السلام و رحمت الله و برکاته

خیر، خطایی متوجه یعقوب ؑ نیست، شما پدری را در نظر بگیرید که دو فرزند دارد، یکی خیلی شلوغ و بدکار است و دیگری بسیار مؤدب و نیک‌کردار .. این پدر باید چکار کند تا فرزندانش را از خود راضی نماید؟

اگر هر دو را سرزنش و تنبیه کند به فرزند مؤدبِ خود ظلم کرده است، اگر هر دو را تشویق نماید و چیزی نگوید به فرزند بدکار خود و حتی به مردم جامعه ظلم کرده است چون در جهت اصلاح فرزند خود اقدامی نکرده است!

پس تکلیف چیست؟ مشخص است که این پدر باید یکی از فرزندانش را تشویق و دیگری را سرزنش نماید (تا به سمت اصلاح و هدایت برود). حال اگر فرزند بدکردار از برادرش متنفر شود پدر مقصر است یا رفتارهای زشت خودش؟ بی‌شک کسی پدر را مقصر نمی‌داند.

در مورد یوسف ﷺ و برادرانش هم دقیقاً به همین شکل، مطمئن باشید توجه ویژه‌ی یعقوب ﷺ به یوسف پیامبر و بنیامین ﷺ بخاطر زیبایی آنها نبوده است بلکه رفتارهای حسنه و زیبایی از آنها دیده که مستحق این محبت‌ها بوده‌اند، رفتارهایی که دیگر برادران آن را نداشته‌اند. شما انتظار دارید یعقوب بخاطر رضایت دیگر فرزندانش باید یوسف را سرزنش می‌کرد! این که اجرای عدالت نیست.

همچنین بدانید «ذاتِ خوب یا بدِ» برخی از افراد ربطی به تشویق و تنبیه دیگران ندارد، کم نیستند افرادی که به دلیل موفقیت فراوان، مورد تشویق خانواده و اقوام قرار می‌گیرند اما دیگر برادرانشان نه تنها با آنها دشمنی نمی‌کنند بلکه بیشتر از پدر و اقوام به برادرشان افتخار می‌کنند...

پس اندیشه و رفتار نادرست برادران یوسف ربطی به یعقوب ندارد و این تفاوت رفتاری پدر، ناشی از تفاوت رفتارهای فرزندان بوده است.



فرض می‌کنیم قرآن کلام بشر نیست اما از کجا معلوم؟!

بر فرض که قرآن بشری نباشد از کجا معلوم که الهی است؟ مگر هر چیزی که بشری نباشد الهی است؟ منطقیون در این باره می‌گویند: «اثبات شئ نفی ما عدا نمی‌کند» به این معنی که حتی اگر اثبات شود قرآن اثری مافوق بشری است باز هم اثبات خدایی بودن آن نمی‌شود. مگر هر چیز بشری نباشد الهی است؟ مثلاً فرض کنید در جنگل در حال راه رفتن هستید و می‌بینید بالای درختی نازک که ارتفاع زیادی هم دارد لانه‌ای ساخته شده است، شما با عقل متوجه خود می‌شوید که هیچ انسانی نمی‌توانسته از این درخت نازک بالا رود و آنجا لانه بسازد و می‌یابید که ساخته‌ی دست بشر نیست، حال آیا می‌توان گفت چون این لانه ساخته‌ی دست بشر نیست پس ساخته‌ی خداست؟

پاسخ:

متاسفانه یک سری مثال و نتیجه‌گیری نادرست را کنار یکدیگر قرار می‌دهند و از بی‌اطلاعی جوانان مسلمان سوءاستفاده می‌کنند، به آیه‌ای که بحث تحدی در آن مطرح شده توجه بفرمایید:

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ اللَّـهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾ (یونس:۳۸)

«بلکه آنان می‌گویند که (محمّد قرآن را خود ساخته و پرداخته و) او آن را به دروغ به خدا نسبت داده است. بگو: (اگر چنین است و قرآن ساخته‌ی بشر است) شما یک سوره همانند آن را بسازید و ارائه دهید و در این کار هر کسی را که می‌خواهید بجز خدا فرا خوانید و به کمک بطلبید، اگر راست می‌گوئید».

قرآن خودش «بحث خدا» را در آیه مطرح نموده است! و می‌فرماید اگر فکر می‌کنید این کتاب از جانب «خدا» نیامده، به «غیر از خدا» هر کس را که دوست دارید بیاورید تا یک سوره مانند قرآن بیاورد، صراحتا در آیه به خدا اشاره شده است.

بعد جناب اسلام‌ستیز، طبق آرزوی قلبی خود می‌گوید اگر غیر انسانی بودن قرآن ثابت شود بازهم الهی بودن آن ثابت نمی‌گردد! از ایشان می‌پرسیم: اگر این کتاب از جانب «انسان» نیست و از جانب «خدا» هم نیست پس چرا در آیه به «خدا» نسبت داده شده است؟ به نظر شما اگر گزاره‌ی سومی آن را می‌فرستاد نباید نام خود را به جای نام خدا می‌نوشت؟!!! حتی اگر در آیه به خدا هم اشاره نمی‌شد این همه آیات دیگر در قرآن، آیا گواهی بر نادرستی استدلال شما نیستند؟!

مثالی مطرح نموده که از استدلالش نادرست‌تر است، جناب شبهه‌افکن چه کسی ادعا کرده زمانی که یک لانه توسط انسان ساخته نشده پس حتما خدا آمده و آن را ساخته است! چرا ما را به خاطر استدلال ساخته‌ی خودتان نقد می‌نمایید؟! که پاسخ آن هم این است که آری انسان دستش نرسیده و حتما پرنده خودش آن را ساخته است اما چگونه؟ به وسیله‌ی «غریزه» و «عنایتی» که پرودگار متعال به این موجود ارزانی داشته است.



ادعایی ناقص در مورد دین (آنچنان را آنچنان‌تر...)

دین همچون شراب است، آن‌چنان را آن‌چنان‌تر می‌کند، حیوان را حیوان‌تر و انسان را انسان‌تر می‌کند به همین دلیل آنان که به نام دین می‌کشند خطرناک‌ترند چون دریدن را تکلیف‌شان می‌دانند!

پاسخ:

آنچه که از این سخن فهمیده می‌شود اینست که نقشِ دین فقط «بولد کردن» و «پر رنگ کردن» رفتارهای انسان‌هاست، به بیان ساده‌تر:

الف) انسان‌های «بد» را «بدتر» می‌کند.

ب) و انسان‌های «خوب» را «خوب‌تر».

آری این دو گزینه مطرح می‌شود ولی این تمام ماجرا نیست! گزینه‌ی دیگری هم وجود دارد و آن این است که:

ج) دین انسانهای «بد» را «خوب» می‌کند.

اگر افرادی منکر گزینه‌ی سوم هستند به آنها می‌گوییم پس «توبه و بازگشت از گناهان» چه نقشی در ادبیات دینی ما دارد!؟ پس پروسه‌ی «هدایت» افراد چه می‌شود؟

ضمن اینکه گزینه‌ی الف هم مشکل دارد! دلیل بدتر شدن انسانهای بد، دین برحق الهی نیست بلکه «عدم وجود تقوا»؛ «علم ناقص» و «تسلیم نشدن در مقابل آموزه‌ها و مقاصد بزرگ شریعت پروردگار» است.

در جمله‌ی آخر نوشته‌اند: «به همین دلیل آنان که به نام دین می‌کشند خطرناک‌ترند چون دریدن را تکلیف‌شان می‌دانند!»

در پاسخ می‌گوییم: آنهایی که به نام آزاداندیشی و رهایی از دین می‌کشند چه؟ آیا نسل‌کشی‌ها و جنایت‌های آنها خطرناک نیست! آیا آنها احساس تکلیف نمی‌کنند؟ یعنی به صورت خودسر و تصادفی صدها هزار انسان را به خاک و خون می‌کِشند؟ پس کُشتن هر انسان بی‌گناهی مذموم است ولی شما بگویید با افراد متجاوز و ظالم و قاتل چگونه باید مقابله کرد؟ کسی که تنها منطقش جنگ است از چه دری باید با او وارد شد؟ لذا هر

کس که بخاطر دین کُشت خطرناک نیست... آن کسی خطرناک است که انسانهای بی‌گناه را سلاخی می‌نماید، حال افراد مقتول چه دیندار باشند چه بی‌دین. و مطمئن باشید در اسلام کشتن انسان‌های بی‌گناه و غیر حربی مذموم است.

به بیان دیگر، آنانکه به نام دین می‌کشند اگر کشتن‌شان بر حق باشد مانند تمام مردم جهان (چه دیندارها و چه غیر دیندارها) هیچ اشکالی به کارشان وارد نیست و آنچه این عمل را مذموم می‌کند، کشتن انسانها به ناحق است... بی‌شک اسلام، دین رحمت و مهربانی است و مخالف هر گونه قتل و کشتار و هرج و مرجی می‌باشد ولی قرار نیست گزینه‌ای به نام جنگ را از قاموس خود پاک نماید...



یادآوری یک مسئولیت مهم به والدین

تابستان سال جاری با یکی از دوستان برای سخن گفتن در مورد یک موقعیت شغلی، به شهر دوری رفته بودیم، قرار بر این بود شخصی در آنجا سرمایه‌گذاری کند و ما محصولاتش را بفروشیم (که بعدا مشکلاتی پیش آمد و ماجرا منتفی شد) ولی در هر صورت آن شب مهمان ایشان بودیم...

آن مرد شخصیت بسیار عجیبی داشت، بسیار چاق و مرفه و ثروتمند بود! حرف‌های بسیار قاطعی می‌زد... خنده‌هایی که می‌زد هنوز در گوشم مانده است، چون راهمان بسیار دور بود و باید در مورد موضوعاتی به صورت حضوری حرف می‌زدیم آن شب کلا با او بودیم (نمی‌توانستیم برگردیم)،

دوستم قبلا با او کار کرده بود و به نوعی با هم ارتباط اینترنتی داشتند اما من اولین بارم بود که او را می‌دیدم...

شام خوردیم و تا ساعت ۱۲ شب برایمان حرف زد، آن شب من فقط گوش دادم، آخرهای شب بود که به جاده خاکی زد و شروع کرد به تعریف کردن ماجرای مشروب خوردن چند روز قبلش! می‌گفت فلان دکتر زنگ زده که حتما باید بیایی با هم بخوریم! من گفتم نمی‌توانم و او آمده با زور مرا سوار ماشین کرده و برده... تمام جزئیات را تعریف کرد ولی بیش از این که از این سخنش ناراحت شوم قلبم برای پسر نوجوانش به درد آمد چون او هم پیش ما نشسته بود و این سخنان را می‌شنید، نمی‌دانم چرا ولی حس غریبی نسبت به پسرش داشتم، معمولا چیزی نمی‌گفت، مثل پدرش چاق بود و گاهی حرف‌های گنده می‌زد...

شب‌نشینی تمام شد و آن مرد ما را در اتاقی که بودیم تنها گذاشت، کمی با دوستم حرف زدم و خواستم قبل از خواب نمازهایم را بخوانم لذا برای وضو گرفتن به حیاط رفتم، حیات بزرگ و باشکوهی داشتند، کلا چمن‌کاری شده بود و شباهتی به حیاط‌های عادی نداشت... درگیر این مسائل بودم که به ناگاه دیدم آن پسر نوجوان در گوشه‌ای از حیاط دزدکی سیگار می‌کشد!!! آرام آرام آن حس غریب برایم معنا می‌شد، پدری که این مسائل را خیلی راحت نزد فرزندش تعریف کند احتمال تبعیت از پدر بسیار زیاد است، صدایش کردم و گفتم اگر مزاحم نباشم می‌خواهم چند کلمه با هم حرف بزنیم. گفت: بفرمایید...

ابتدا خودم و سوابق تحصیلیم را به او معرفی کردم (تا بلکه به سخنانم اعتماد کند) و چند دقیقه برایش حرف زدم و گفتم سعی کن انسان خوبی

باشی و دنبال رفتارهای پدرت نباشی، در پاسخ، مثل پدرش حرف‌های قلمبه می‌زد و واقعا هیچ تاثیری در او ندیدم...

فردا صبحش سرکار رفتیم و بعد از بازدید، برای نهار به خانه‌ی او برگشتیم، این بار چند نفر از فامیل‌هایشان هم پیش آن مرد آمده بودند، آن روز من کلا رفتارها و سخنان پسر نوجوان را زیر نظر گرفته بودم... وقتی با فامیل‌هایش حرف می‌زد دقیقا پدرش بود...

اما چرا این خاطره را تعریف کردم؟ عزیزان می‌خواهم این نکته را به شما بگویم:

پناه بر خدا با دستانِ خود، فرزندانمان را بدبخت نکنیم، فرزند یک دوربین مداربسته است که تمام رفتارها و سخنان ما را ثبت و ضبط می‌نماید، پدر و مادرها باید خیلی مواظب باشند که چه چیزی را روی این سی دی خام (فرزندان) ضبط می‌نمایند. بی‌شک تاثیر محیط تا زمانی که بچه‌ها خودشان بزرگ می‌شوند و اندیشه می‌ورزند روی رفتارهایشان بسیار زیاد است لذا مواظب باشیم.

خواهران و برادرانم، فرزند یک نعمت الهی است که در اختیار پدر و مادر قرار گرفته است، نزد آنها اشتباهات خود را با خنده و افتخار تعریف نکنیم.



خوبی‌ها و بدی‌ها از جانب خودمان است یا پروردگار؟

عرض سلام دارم خدمت شما برادر بزرگوار، مدتی است که اسلام‌ستیزان در فضای مجازی شایعه کرده‌اند که آیات ۷۸ و ۷۹ سوره‌ی مبارکه‌ی نساء با یکدیگر تناقض دارند، لطفا در این مورد توضیحاتی را ارائه بفرمایید.

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

خیر این ادعا صَحیح نیست و هیچ تناقضی در بین آیات شریفه وجود ندارد، ابتدا آیات را ملاحظه بفرمایید:

﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِككُّمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ وَإِن تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَـذِهِ مِنْ عِندِ اللَّـهِ وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَـذِهِ مِنْ عِندِكَ قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِندِ اللَّـهِ فَمَالِ هَـؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا﴾ (نساء:۷۸)

«هر کجا باشید شما را مرگ درمی‌یابد هرچند که در برجهای استوار باشید و اگر [پیشامد] خوبی به آنان برسد می‌گویند این از جانب خداست و چون صدمه‌ای به ایشان برسد می‌گویند این از طرف توست بگو همه از جانب خداست [آخر] این قوم را چه شده است که نمی‌خواهند سخنی را [درست] دریابند.»

﴿مَّا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّـهِ وَمَا أَصَابَكَ مِن سَيِّئَةٍ فَمِن نَّفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَىٰ بِاللَّـهِ شَهِيدًا﴾ (نساء:۷۹)

«هر چه از خوبیها به تو می‌رسد از جانب خداست و آنچه از بدی به تو می‌رسد از خود توست و تو را به پیامبری برای مردم فرستادیم و گواه بودن خدا بس است.»

همانگونه که ذکر شد این آیات هیچ تناقضی با یکدیگر ندارند چون موضوع آن‌ها متفاوت است، آیه‌ی ۷۸ وقتی می‌فرماید «همه از جانب خداست»، بحث «قوانین حاکم بر جهان» را مطرح می‌نماید؛ قوانینی که بوسیله‌ی الله متعال تنظیم شده است، یعنی طبق قانونی که ایشان

(سبحانه و تعالی) تنظیم نموده؛ اگر بنده در معرض سرمای شدید قرار بگیرم مریض می‌شوم «چون این، قانون است» هر کس در مقابل سرمایی قرار بگیرد که بالاتر از مقاومت بدنش باشد سرما می‌خورد...

اما آیه‌ی ۷۹ بحث «اختیار انسان‌ها را مطرح می‌نماید»، اگر برای «ضررها» قانون وجود دارد برای «منافع» هم همین‌طور است و ما انسان‌ها هستیم که تعیین می‌نماییم در دایره‌ی شمول کدام قانون قرار بگیریم...

مثلا در همین مثال سرماخوردگی:

طبق آیه‌ی ۷۸، یک قانون کلی در جهان وضع شده که «هر کس در فصل سرما لباس گرم نپوشد مریض می‌شود» اما قسمت دیگر این قانون می‌گوید: «و هر کس لباس گرم بپوشد مریض نمی‌شود»...

لذا این ما هستیم که با اختیار خود تعیین می‌کنیم لباس گرم بپوشیم یا خیر! اگر نپوشیم تقصیر خودمان است، و اگر بپوشیم به نفع خودمان... لذا قانون کلیِ وضع شده توسط پروردگار (آیه‌ی ۷۸) مقصر نیست که ما اقدام به پوشیدن کرده‌ایم یا نپوشیدن... قانون، بحث یک امر ثابت را کرده است و رفتار ما آن امر متغیر است که خود را با قانون مورد نظر تطبیق می‌دهد.[۱]



ایمان به حیات مجدد چقدر ارزشمند است؟

مادر یکی از فامیل‌هایمان فوت کرده بود؛ بعد از گذشتَ چند روز نزد او رفتیم؛ حاضرین او را دلداری می‌دادند، من هم به نوبه‌ی خود جملاتی

---

۱. یک نکته‌ی مهم، چرا درآیه‌ی ۷۹ خوبی به خدا منتسب شده و بدی به انسان؟ چون هر توفیقی از جانب خداوند متعال است. و اگر او اجازه ندهد توفیقی حاصل نمی‌شود.

گفتم که ظاهرا ایشان را به فکر فرو برد... (انگار آرامشی کوتاه بر قلبش نمایان شد) گفتم:

مرگ در اندیشه‌ی ما مسلمانان فقط یک «انتقال» است و اصلا به معنای «فنا» و «نابودی» نیست، مادرتان منتقل شد؛ به زودی ما هم منتقل می‌شویم؛ مانند مسافرانی که منتظر اتوبوس هستند و نهایتا می‌روند، إن شاء الله در آنجا دوباره دور هم جمع می‌شویم...

واقعا «اندیشه‌ی بقا» بسیار ارزشمند است؛ تمام دلبستگی‌های ما به اعضای خانواده معنا پیدا می‌کند... یکی از محققان به نام «ویلیام کریگ» در همین زمینه می‌نویسد:[1]

«این اندیشه که انسان قرار است روزی مانند همه‌ی موجودات برای همیشه و بدون امید به جاودانگی بمیرد «اندیشه‌ی غم‌انگیزی» است، «هیچ راه فراری نیست»، «هیچ امیدی» وجود ندارد!!».

خود را جای ناباوران بگذارید، وقتی عزیزی فوت می‌کند او برای همیشه محو می‌شود و آنچه برای ما باقی می‌ماند کوله‌باری از خاطرات و غم و درد بی‌نتیجه است.

سبحان الله! ایمان به بقا و زنده شدنِ دوباره چه طراوتی به زندگی ما انسان‌ها می‌بخشد.



---

۱. برای دانلود و مطالعه اصل مقاله مراجعه شود به لینک زیر:
https://www.google.com/url?sa=t&source=web&rct=j&url=http://rintintin.colorado.edu/~vancecd/phil...۳۶۰۰

شبهه‌ای به نام «نامه‌ای از خدا»

مدت‌هاست متنی در فضای مجازی منتشر شده تحت عنوان «نامه‌ای از خدا»، اسلام‌ستیزان یک خدای خیالی ساخته‌اند و آنچه مدنظر خودشان می‌باشد را به زبان او منتشر کرده‌اند، نامه را نقد می‌کنیم تا إن شاء الله اشتباهات و تلبیس‌های موجود در آن برای همگان آشکار گردد.

نامه:

فرض کنید من اصلا وجود ندارم! بروید مثل آدم زندگیتان را بکنید، اینقدر داستان و شعر درست نکنید، خودتان می‌خواهید سر همدیگر را کلاه بگذارید، چرا پای من را وسط می‌کشید؟

پاسخ:

مخاطبان عزیز، شگرد این افراد را بدانید، آنها «مطالب راست و دروغ» را با هم قاطی می‌کنند تا فرد بی‌اطلاعی که متن‌شان را می‌خواند بلافاصله حرف‌هایشان را باور کند و در پناه حقایق؛ کذبیات را هم به اندیشه‌ی او تزریق نمایند، مثلا در این قسمت می‌گوید زندگی خود را بکنید چرا به نام من سر همدیگر را کلاه می‌گذارید! این حرف حقیقت دارد، آری؛ به نام دین جنایت‌ها و کلاه‌برداری‌های زیادی انجام می‌شود، حال قسمت‌های دیگر نامه را ملاحظه بفرمایید و متن او را به دقت دنبال نمایید تا ببینید به کجا ختم می‌شود!

نامه:

اگر من خدایم چرا موسی را بفرستم تا شنبه را تعطیل کند، عیسی را بفرستم بگویم یک‌شنبه و به مسلمانها بگویم جمعه را؟

پاسخ:

ملاحظه بفرمایید که علنا خدای ادیان ابراهیمی (اسلام، یهودیت و مسیحیت) را رد می‌کند! اما متاسفانه از این نکته غافل مانده که خدای متعال با آمدن هر دین، شریعت قبل از آن را منسوخ کرده است (یعنی نسخه‌ی کاملتر آن را معرفی نموده است)، به بیان دیگر، با آمدن اسلام شنبه و یکشنبه‌ی اهل کتاب منسوخ شد و فقط روز جمعه[1] نزد الله متعال به عنوان روز بزرگی که در آن شعائر دینی (مثلا نماز جمعه) برگزار می‌شود باقی مانده است ولی او همه را با هم جمع بسته و می‌گوید چرا این گونه است؟

نامه:

چرا کاری کنم که عیسوی، شرابش را در کلیسا یعنی خانه‌ی خدا راحت بنوشد! و مسلمان به جای شراب، شلاق بخورند؟

پاسخ:

طبق فرض جناب شبهه‌افکن، خداوند شراب را برای مسیحیان حلال کرده است، همچنین مسلمان‌ها هم باید شلاق بخورند!

---

۱. البته روز جمعه، روزی نیست که در دین اسلام تعطیل باشد ، بلکه فقط درآن روز به سبب تجمع برای نماز جمعه مدت زمان کوتاهی با خطبه و دو رکعت نماز در وقت نماز ظهر مشغولیت ایجاد می شود و در این فاصله زمانی برای کسانی که معذور نیستند لازم است کسب و کارموقتاً تعطیل شود. اما کسانی که مشاغل حساس دارند موظف به تعطیلی نیستند. لذا این عرفی که رایج شده که روز جمعه، روز تعطیلی و خانه نشینی یا دست کشیدن از کار و درس و ...باشد، وجهی نیست که امری از سوی شریعت برای حاکم در برداشته اشد... بلکه صرفاً خواستگاه خود مردم بوده است.

که در پاسخ می‌گوییم:

اولاً: قرار نیست مسلمانان شراب بخورند تا شلاق سهم‌شان باشد! و خداوند متعال آن را حرام و پلید اعلام کرده است. (حرف شبهه‌افکن طوری است که انگار در اسلام شراب حلال شده ولی شلاق هم همراهش است اما برای مسیحی‌ها این گونه نیست!)

ثانیاً: در مورد مسیحیت هم کاملا در اشتباه هستید، مطالب ضد و نقیضی در کتاب مقدس وجود دارد که در وهله‌ی اول بیانگر تحریف این کتاب می‌باشد! و در مرحله‌ی دوم حرمت شراب در آیین یهودیت و «مسیحیت» را به ما اثبات می‌نماید.

نکته‌ی اول: در تورات که صراحتا به حرمت شراب اشاره شده است:

«شراب استهزا می‌کند و مسکرات عربده می‌آورد و هر که به آن فریفته شود حکیم نیست.»[1]

نکته‌ی دوم: عیسی ؈ در انجیل می‌فرماید:

«گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات و نوشته‌های پیامبران را نسخ کنم؛ نیامده‌ام تا آنها را نسخ کنم بلکه آمده‌ام تا تحققشان بخشم.»[2]

نتیجه: به بیان ساده، در تورات فرموده شراب حرام است و در انجیل آمده مطالب تورات قبول است و مسیحیت آمده همان را تکمیل کند! به نظر شما آیا حرمت شراب در کتاب مقدس مسیحیان طبقِ همین قاعده مشخص نمی‌شود؟ بدون در نظر گرفتن نکته‌ی فوق.

---

۱. (امثال سلیمان، باب۲۰، بند۱).
۲. (متی باب ۵ آیه ۱۷).

اگر شخصی سوال بپرسد بله در تورات صراحتاً حرام اعلام شده ولی آیا در انجیل چنین حکمی وجود دارد؟ در پاسخ می‌گوییم، در انجیل هم به صورت ضد و نقیض، بحثِ حلال بودن شراب و هم حرام بودن آن وجود دارد...

مثلا در انجیل یوحنا باب دوم شماره ۱ تا ۱۰ به این نکته اشاره شده که سیدنا عیسی؈ در مجلس عروسی شرکت می‌کند و شراب تمام می‌شود و می‌گوید آب بیاورید و کاری می‌کند که آن آب به شراب تبدیل می‌شود، بدون هیچ اثباتی مشخص است که این امر، کذب محض است و به انجیل اضافه شده است، چطور ممکن است یک پیامبر در مجلس شراب‌خواری شرکت کند و بعدا شراب هم فراهم کند!

ولی در قسمت دیگری از انجیل (که از سخنان پولس می‌باشد اما مسیحیان آن را پذیرفته‌اند) (افسسیان باب ۵ آیه ۱۸) آمده که سیدنا عیسی؈ می‌فرماید: شراب ننوشید زیرا فجور است و سعی کنید از روح پر شوید!

پس به صورت خلاصه، شخص شبهه‌افکن در اشتباه است و در همه‌ی ادیان الهی شراب حرام بوده است و اگر دلایلی هم مبنی بر عدم حرمت ارائه می‌دهند، ناشی از تحریفاتی است که به دین آنها اضافه شده است...

نامه:

چرا یکی چادر سر کند و دیگری هیچ نپوشد؟

پاسخ:

این مورد هم کذب محض است، شما الآن هم (در قرن ۲۱ میلادی)، یک عکس یا یک تابلو نقاشی از مریم مقدس نمی‌توانید نشان دهید که

موهای سرش بیرون باشد! یا لخت باشد! همچنین اکنون هم زنان راهبه و قدّیس با حجاب و پوشش مخصوص ظاهر می‌شوند چه رسد به اینکه، لخت بودن برای اهل کتاب! فرمانی از جانب خدا باشد...!

بفرمایید این هم متن انجیل، ببینید به زنان مسیحی چه می‌گوید:

«و همچنین زنان خویشتن را بیارایند به لباس مُزیّن به حیا و پرهیز، نه به زلف‌ها و طلا و مروارید و رخت گرانبها * بلکه چنان که زنانی را می‌شاید که دعوای دینداری می‌کنند به اعمال صالحه»[1]

نامه:

اگر من این خدائی که شما میگوئید بودم، چرا باید بگذارم به اسم من کلید بهشت بفروشند؟! یا دنیا را برای ملاقات من جهنم کنند؟

پاسخ:

بهشت و جهنم فروشی در جاهلیت قرون وسطی چه ربطی به خداوند متعال دارد! یا اینکه عده‌ای بخاطر منافع و مطامع خود مردم جهان را به خاک و خون می‌کشند چرا باید خدای متعال مقصر باشد؟! آیا خداوند فرموده دنبال جاهلیت بروید؟ آیا خداوند فرموده انسانهای ظالم، مظلومان را از دم تیغ بگذرانند؟! آیا این کار به اجازه و امر پرودگار متعال انجام شده که چنین ادعایی دارید؟ مطمئناً خیر! ولی شما انتظار دارید که فلسفه‌ی اختیار انسانها و تمام امور خلقت زیر سوال برود و هر کس که خطایی انجام داد سنگی از آسمان به سمت او پرتاب شود!

---

۱. (اول تیموتاؤس، باب دوّم، شماره ۹ – ۱۵).

بسیار خلاصه خدمت‌تان عرض نمایم:

شما فقط خدا را مقصر می‌کنید و حاضر نیستید بگویید تمام این خون‌ها به گردن انسانهای ظالم و جبار می‌باشد، تمام جاهلیت‌ها ناشی از عدم تامل و تفکر انسان‌ها هستند، شما حاضر نیستید بگویید: انسانها باید تلاش کنند این امور را حل کنند.

نامه:

خدایی که به عبادت محتاج باشد، خدایی که قسم بخورد جهنمش را از نافرمانان پر می‌کند!!

پاسخ:

خداوند صمد و بی‌نیاز است و هیچ نیازی به عبادت ما ندارد، اتفاقا ما جهت رسیدن به خوشبختی به پرستش ایشان نیاز داریم...

آری، جهنم را پر می‌کند ولی از چه کسانی؟ از ظالمان و فرعون‌ها و نمرودها، جهنم را از کسانی پُر می‌کند که صراحتاً می‌دانند دین و برنامه‌ی حق این است اما بخاطر موقعیت‌های دنیایی حاضر نیستند به خداوند متعال و آیین او ایمان بیاورند، و شما چون عظمت خداوند متعال را درک نکرده‌اید، انکار او را امر بسیار ساده و کم‌ارزشی می‌پندارید...

عجیب است؛ واقعا عجیب است... طوری شبهه را مطرح کرده‌اید انگار خداوند فرموده: جهنم را از «بی‌گناهان» پر می‌کنم!!!

نامه:

خدایی که تمام آنچه را در زمین حرام کرده است، در بهشت وعده می‌دهد...!!! من نیستم!

پاسخ:

این همان شبهه‌ی تکراری اشتراک سکس و مشروب در دنیا و آخرت است که بارها ذکر کرده‌ایم نادرست است چون:

نه حوری‌های بهشت مانند فاحشه‌های این دنیا هستند که در اختیار هر کسی قرار بگیرند (بلکه فقط در اختیار شوهر بهشتی خود می‌باشند) و نه شراب بهشت مانند شراب دنیا مست‌کننده و مضر می‌باشد... پس این قیاس کاملا غلط است.

نامه:

اشتباه گرفته‌اید! اگر به دنبال من می‌گردید مرا در عشق، مهربانی، بخشش، آگاهی، گذشت، راستگویی و انسانیت پیدا کنید، البته اگر.... به دنبال من می‌گردید!

پاسخ:

در این چند کلمه، انواع تلبیس را مشاهده بفرمایید:

اولاً: همانگونه که در پاسخ اول ذکر کرده بودیم به نتایجی که در نهایت به آنها می‌رسد حتماً توجه بفرمایید! مشاهده می‌کنید که در نهایت منکر وجود خدا می‌شود و می‌گوید «اگر» دنبال من می‌گردید!

ثانیاً: باز هم جهت فریب جوانان و سوءاستفاده از احساسات آنها مسائل درستی را مطرح کرد، توجه بفرمایید دقیقاً در اول و آخر متن دو نکته‌ی مهم و اساسی و درست می‌آورد تا به مطالب بین این نکته (به زعم خودش) مشروعیت ببخشد... چون همه‌ی ما می‌دانیم خداپرستی فقط نماز و روزه نیست و راستگویی، آگاهی، گذشت، بخشش و... جزو بزرگترین

عبادت‌ها محسوب می‌شوند اما او به نام انسانیت می‌خواهد خداپرستی را از جوانان ما بگیرد لذا جوانان عزیز، فریب این گونه متن‌ها را نخورید و هوشیار باشید.



ادعای یک اشکال بزرگ منطقی!!! (در حوزه‌ی جبر و اختیار)

یک اشکال بزرگ منطقی اسلام: آیا الله می‌خواهد کافران را به دین اسلام مشرف گرداند؟

اگر جواب «بله» باشد پس الله ناتوان است که نتوانسته همه انسانها را مسلمان سازد، اگر جواب «نخیر» باشد، پس الله هدایتگر نیست. برای جواب این سوال از دو نام الله «هادی» و «قادر» باید یکی را انتخاب کنیم و دیگری را حذف کنیم.

پاسخ:

بنای این اشکالِ! بزرگِ! منطقی! تنها با «اصلاح یک فعل» فرو می‌ریزد، در متن سوال نقش‌نمای «را» که از لحاظ دستوری بیانگر مفعول می‌باشد را حذف کنید و فعل «گرداند» را به فعل «شوند» تبدیل کنید که جمله‌ی جدید این گونه می‌شود: آیا الله (سبحانه و تعالی) می‌خواهد کافران به دین اسلام مشرف شوند؟ پاسخ:

آری، خداوند می‌خواهد ولی انسان‌ها خودشان، با «اختیار» خودشان، مسلمان «نمی‌شوند».

اما چرا فعل را تغییر دادیم؟ چون سوال ایشان کاملا غلط بود، «آیا خداوند می‌خواهد کافران را مسلمان «گرداند»؟» بیانگر نوعی تحمیل «جبر» به خداوند است در حالی که قرار نیست خدای متعال از جبر استفاده کند، و بر کسی پوشیده نیست که خالق مهربان «هدایت اختیاری» را در دستور کار قرار داده است.

اگر دقت بفرمایید باقی توضیحات ایشان بر همین پیش‌فرض نادرست استوار گشته است! که خداوند هدایت جبری را می‌خواهد (این اشتباه اول ایشان) ولی از این کار ناتوان است (این هم اشتباه دوم) لذا صفت هادی یا قادر پرودگار هم زیر سوال می‌رود (و این هم اشتباه سوم). سه اشتباه بخاطر یک کج‌فهمی!

صفت هادی و صفت قادر هر کدام نقش خود را انجام می‌دهند، یکی از این صفات زمانی حذف می‌شد که هدایت انسانها «اجباری می‌بود» و خداوند هم در این امر ناتوان می‌گشت ولی آیا این گونه است؟!!

خداوند در این آیه‌ی شریفه به هدایت اختیاری اشاره فرموده است:

﴿وَإِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَن تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُم بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ (انعام: ۳۵)

«اگر روگردانی ایشان از (دعوت) تو برای تو سخت و سنگین است، چنان که می‌توانی (جهت اقناع آنان راهی پیدا کنی و مثلاً) نقبی در زمین بزنی و یا نردبانی به سوی آسمان بگذاری (و اعماق زمین و بالای آسمانها را بگردی) و دلیلی برای (ایمان آوردن) ایشان بیاوری (چنین کن امّا بدان که این لجوجان تو را تصدیق نمی‌کنند و ایمان نمی‌آورند)

ولی اگر خدا بخواهد آنان را (قهراً و جبراً) بر هدایت جمع خواهد کرد (و ایمان را بدیشان تلقین خواهد نمود امّا هدایت اجباری و ایمان زورکی چه سودی دارد؟ لذا ایشان را به خود وا می‌گذارد تا با اراده و اختیار خود اگر خواستند ایمان بیاورند و اگر نخواستند ایمان نیاورند). پس از زمره کسانی مباش که (حکم خدا و سنّت او را درباره مردم) نمی‌دانند.»



شبهه‌ای در مورد مفاهیم آیات مکی و مدنی (بحث شراب)

اول، آیه‌ی ٦٧ سوره‌ی نحل، خوردن شراب نیکوست * دوم، ۲۱۹ بقره، هم گناه دارد و هم نیکوست * سوم، ٤۳ نساء، هنگام نماز، نوشیدنش گناه است * چهارم، ۹۰ سوره مائده، به طور کلی شراب حرام است.

پس می‌بینید که روال آیات مکی تا مدینه نشان می‌دهد که محمد برای راضی کردن مردم پله پله جلو می‌رفته است، در مکه شخصی مهربان، در مدینه شخصی خشمگین...

پاسخ:

امکان ندارد شبهه‌ای مطرح شود و «تلبیس» و «دادن اطلاعات نادرست» جزو جدایی‌ناپذیر آن نباشد!

اگر دقت بفرمایید مبنای کار فرد شبهه‌افکن بر این استوار است که روزی دین اسلام، شراب را «حلال»! اعلام کرده و سپس آن را «حرام» کرده است! برای ادعای خود آیه‌ی ٦٧ سوره‌ی مبارکه‌ی نحل را هم مطرح نموده

است! بیایید با هم به محضر این آیه‌ی شریفه برویم تا ببینم سخن ایشان چقدر صحت دارد؟!!!

﴿وَمِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾

«(خداوند) از میوه‌های درختان خرما و انگور، (غذای پربرکتی نصیب شما می‌سازد که گاه آن را به صورت زیانباری در می‌آورید و از آن) شراب درست می‌کنید و (گاه) رزق پاک و پاکیزه از آن می‌گیرید. بی‌گمان در این (گردآوری دو و چند خاصیت و قابلیت در میوه‌ها) نشانه‌ای (از قدرت آفریدگار) برای کسانی است که از عقل و خرد سود می‌گیرند.»

اشکال اول: به متن آیه نگاه کنید این «واو» در بین دو کاربرد، سَكَرًا «و» رِزْقًا حَسَنًا، کاملا دو امر مطرح شده را از هم جدا کرده است، با این مضمون که شما هم می‌توانید نتیجه‌ی خوبی **از میوه‌ها** حاصل آورید و هم نتیجه‌ی نادرست! بستگی به خودتان دارد و کاملا اختیاری است شخص شبهه‌افکن تصور نموده خداوند می‌گوید شراب پاکیزه است و هیچ اشکالی ندارد و بروید بخورید! و طبق همین فرض نادرست اشکالش را ادامه داده است. اما آیه می‌فرماید شراب یکی از نتایج استفاده نادرست از میوه است...

تلبیس دوم: ایشان قیچی نمودن آیه‌ی دوم (۲۱۹ سوره‌ی بقره می‌باشد) خدای متعال فرموده که شراب هم گناه دارد و هم منفعت، اما در ادامه‌ی آیه می‌فرماید: گناه آن از نفعش بیشتر است ولی شخص شبهه‌افکن با عدم نوشتن این قسمت، «ضربه‌ای که بر پیکر میگساری» وارد شده است را نادیده گرفته است! بفرمایید آیه را مطالعه نمایید:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾

«درباره‌ی باده و قمار از تو سؤال می‌کنند بگو: در آنها گناه بزرگی است و منافعی هم برای مردم دربر دارند ولی گناه آنها بیش از نفع آنها است. و از تو می‌پرسند: چه چیز را صدقه و انفاق کنند؟ بگو: مازاد (نیازمندی خود). این چنین خداوند آیات (و احکام) را برای شما روشن می‌سازد، شاید (درباره‌ی مصالح دنیا و آخرت خود) بیندیشید.»

اشکال سوم: کار ایشان این است که از حکمتِ حرام شدن تدریجی شراب غافل مانده است! این یک امر بدیهی است که برای انجام «تغییرات بزرگ اجتماعی» اول باید اندیشه‌ی افراد را با خود هماهنگ کرد! زمانی که هنوز ایمان مردم جامعه به درستی شکل نگرفته آیا ارائه قوانین بزرگ، مشکل‌ساز نخواهد بود؟! قطعا مشکل‌ساز است لذا خداوند متعال در اوج حکمت ابتدا ضربه‌هایی را بر پیکر شرابخواری وارد کرد و در فرصت مناسب آن را حذف نمود.[1]

ولی به **نتیجه گیری** جناب شبهه‌افکن نگاه کنید! می‌گوید چون پیامبر در مکه قدرت نداشته آیاتی آورده که باب میل مردم بوده است، **از ایشان می‌پرسیم:**

---

۱. در هیچ کجای قرآن امر به نوشیدن خمر یا مسکرات نشده است تا اینکه تدریجاً حرام شده باشد بلکه از همان ابتدا حکم تدریجی نازل شده چون یک معضل اجتماعی بوده که نیاز به مقدمات و اصلاح پیوسته داشته تا اینکه بالاخره بعد از تثبیت ایمان و مستعد بودن جامعه برای پذیرش حکم نهایی صادر شد.

آیا «توحید و خداپرستی» و «دور انداختن بت‌ها» باب میل مردم بود یا نبود؟ که رسول‌اکرم ﷺ از همان روزهای اول به ترویج نور توحید پرداخت؟! طبق استدلال نادرست شما نباید این کار را هم انجام می‌داد...



چرا خداوند انسان‌های معلول را خلق کرده است؟ گناه این کودکان چیست؟

سلام علیکم، خسته نباشید، ببخشید در پاسخ به این شبهه که عده‌ای می‌گویند «به چه گناهی کودکی باید به صورت مادرزاد معلول به دنیا بیاید؟ آیا این انسان که به صورت جسمانی ناقص است حق ندارد نعوذ بالله عدالت خدا را زیر سوال ببرد و بگوید چرا مرا به این شکل آفریدی؟ من هم دوست داشتم مثل آدمهایی که تنشان سالم است به دنیا بیایم، چرا من را معلول آفریدی؟» چه باید گفت؟

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

معمولا افرادی که این شبهه را مطرح می‌کنند دو دسته می‌باشند، گروه اول انسانهای بسیار دلسوزی هستند که همراه اعتماد و ایمانِ کامل به خداوند متعال این سوال برایشان پیش می‌آید که چرا خدای مهربان و توانا این افراد را با این وضعیت آفریده است؟

اما گروه دوم افرادی هستند که از هر فرصتی برای طرح شبهه و مبارزه با توحید و خداپرستی استفاده می‌کنند لذا عکس کودکان معلول و ناقص را

بهانه کرده‌اند برای اینکه بگویند خداوند عادل نیست و وجود ندارد و... إن شاء الله قضیه را بررسی می‌نماییم تا هم گروه اول به آرامش برسند و هم گروه دوم متوجه خطای خود شوند و (إن شاء الله) خدای مهربان، نور هدایت را به قلب‌هایشان بتاباند...

الف)

مشکلی که در فهم این موضوع وجود دارد اینست که تصور می‌شود خداوند متعال از روز ازل این گونه برنامه‌ریزی نموده که تحت هر شرایطی باید این کودکان ناقص متولد شوند! در حالی که این ذهنیت نادرست است، آری؛ ممکن است خداوند متعال قصد آزمایش کردن کسی را داشته باشد و او را این گونه خلق نماید ولی در «اکثریت موارد» نقص افراد توسط قوانین جهانِ اسباب ایجاد می‌گردد، یعنی انسانها خود مرتکب خطاهایی می‌شوند که در نهایت بچه‌ی ناسالمی به دنیا می‌آورند؛ اشتباهاتی همچون مصرف برخی از داروها در زمان بارداری، عدم رعایت بهداشت در هنگام عمل زناشویی، قرار گرفتن در معرض دود سیگار و امواج آسیب‌رسان، مصرف غذاهای ناسالم و غیربهداشتی و... تمام این موارد می‌تواند زمینه‌ی تولد یک فرزند ناقص را ایجاد نماید.

واقعاً پذیرفتنی نیست به خاطر خطاهایی که از جانب خود انسان‌ها صورت می‌پذیرد، چرا باید عدالت خداوند مورد سوال و حتی طعنه (اشاره به گروه دوم از سوال‌کنندگان) قرار بگیرد؟

ب)

می‌گویند قبول می‌کنیم، انسانها اشتباه کردند ولی چرا خداوند جلوی آن را نگرفت؟ می‌گوییم پس مقوله‌ی جبر و اختیار و اراده‌ی انسان چه

می‌شود؟ یعنی اگر بنده با سرعت ۱۸۰ کیلومتر بر ساعت در یک پیچ خطرناک فرمان ماشین را بچرخانم و به عمق دره بروم باید عدالت خداوند زیر سوال برود و بگویم چرا اجازه داد فرمان را بچرخانم؟!

البته همان‌گونه که بارها توضیح داده‌ایم این عدم دخالت بخاطر ناتوانی پرودگار نیست (متاسفانه مخالفان به زور می‌خواهند این گونه تصور کنند) بلکه، خداوند «قرار نیست» در این دنیا، (در این سرای آزمایش) قانون اسباب را بر هم بزند و جلوی اختیارات ما را بگیرد.

ج)

در اینجا ممکن است افراد دیگری بپرسند:

این که خداوند، جهان اسباب و علت و معلولی را این گونه ساخته و پدر مادر هم اشتباه کرده‌اند قبول؛ ولی گناه این فرزند چیست؟

پاسخ این است که او هیچ گناهی ندارد و «مظلوم» واقع شده است، و این در همه جا رسم است که مظلوم تاوان خطای دیگران را به دوش می‌کشد... دو کشور با هم می‌جنگند در این بین «مردم مظلوم» قربانی می‌شوند، آنها چه گناهی دارند؟ مشخص است که هیچ. آیا می‌توانیم بگوییم چون هیچ گناهی ندارند باید این جنگ خود به خود متوقف شود! و کسی کشته نشود!

د)

احتمالاً تا اینجا نکات ذکر شده قلب بسیاری از عزیزَان را به آرامش رسانده باشد ولی نکته‌ی دیگری که می‌خواهم خدمت شما عرض نمایم، إن شاء الله یک آرامش پایدار را به قلب‌هایتان هدیه می‌دهد...

سوال اول: به نظر شما، ما نهایتا چند سال در این دنیای فانی زندگی می‌کنیم، اگر به ۸۰ و ۹۰ برسیم مطمئناً جزو افرادی بوده‌ایم که طول عمرمان بسیار طولانی شده است. سوال دوم: به نظر شما در جهان دیگر چند سال عمر می‌کنیم؟ آری عزیزان، آنجا ابدیت است، یعنی یک زندگی جاودانه که برای همیشه نزد خداوند رحمان خواهیم بود (پرودگارا ما را جزو نیکان و نجات‌یافتگان قرار بده، آمین).

نکته‌ی مهم اینجاست که نباید فکر کنیم افرادی که در این دنیا دارای نقص مادرزادی بوده‌اند (یا حتی بعدا دچار نقص عضو شده‌اند) در جهان دیگر هم به صورت ناقص زنده می‌شوند، خیر در آنجا صحیح و سالم خواهند بود، با این تفاوت که خداوند متعال بخاطر ظلمی که در حق آنها صورت گرفته «امتیاز ویژه‌ای» برایشان قائل خواهد بود. «امتیازی که برای بسیاری از انسانها در آنجا حسرت خواهد بود...».

حتی پدر و مادرهایی که اکثرا اشتباه آنها غیرعمدی است و باعث شده‌اند فرزندشان ناقص بدنیا بیاید، بخاطر خدمات فراوان و تر و خشک نمودن فرزندان ناقص خود؛ نزد خداوند متعال ماجور خواهند شد. و بی‌شک الله متعال سختی‌های آنها را هم بی‌پاسخ نخواهد گذاشت.

ر)

احیانا اگر شخص مخالفی، این متن را بخواند و بگوید: ببینید با بحث معاد دلشان را خوش کرده‌اند!

به او می‌گوییم اولاً اثبات وجود معاد را به صورت عقلانی عرضه کرده‌ایم و همراه دل‌خوشی، واقعیت هم دارد، و ثانیاً بفرمایید شما که به آن باور ندارید و همه چیز را مادی می‌پندارید، چگونه به یک معلول می‌گویید شما

بخاطر اشتباه دیگران اینگونه شده‌اید. و چند سال دیگر برای همیشه به فنا می‌روید؟ یک بار فرصت زندگی داشتید و قسمت شما این شد! آیا می‌توانید چنین سخنانی بگویید؟ شما با این کار کوله‌باری از نومیدی و ناراحتی را به این عزیزان تحمیل می‌نمایید.

ز)

نکته‌ی آخری که می‌خواهم عرض نمایم، بحث خود معلولان می‌باشد، سالها پیش برای شب قدر به مسجدی رفته بودم، یک فرد معلول و بسیار بینوا به مسجد آمده بود، او حتی در تکلم و نشستن هم مشکل داشت، می‌گفت خدا را شاکرم که من را این گونه آفریده، چون افرادی که در خیابان مرا می‌بینند به خاطر سلامتی‌شان خدا را شکر می‌کنند. و همین که باعث ذکر و یاد پروردگار در دل‌های مردم شده‌ام برای من یک دنیا ارزش دارد، واقعا شبهه‌افکنان در مقابل عظمت دیدگاه این فرد چه دارند که بگویند؟

بسیاری از این افراد همیشه با خدای خود در راز و نیاز هستند و شکرگزار دیگر نعمت‌های الهی هستند و هرگز شاکی نمی‌شوند ولی ظاهرا ناباوران کاسه‌ی داغتر از آش شده‌اند و به جای بسیاری از این افراد به طرح شبهه و نارضایتی روی آورده‌اند.

تامل...

تصور کنید هر روز در یک محیط خشک و بی‌آب برای چند لحظه باران پر رحمتی می‌بارد، مردم باید بروند آن آب را ذخیره کنند وگرنه دچار کم‌آبی و تشنگی می‌شوند، هر کسی یک ظرف در اختیار دارد...

عده‌ای ظرف را بالای سر می‌گیرند و به دقت سعی می‌کنند آب را ذخیره کنند، عده‌ای ظرف را برعکس می‌کنند! عده‌ای ظرفشان را کج گرفته و آبی که به ظرف وارد می‌شود بلافاصله خالی می‌گردد، ظرف عده‌ای سوراخ است، عده‌ای بخاطر حرف زدن و حواس‌پرتی و خنده، یادشان می‌رود ظرف را به طور کامل زیر باران قرار دهند...

پس از چند لحظه باران قطع می‌شود و مردم به خانه‌هایشان بازمی‌گردند، خوشا به حال کسانی که به اندازه‌ی عطش خود از این آب گوارا ذخیره نمودند اما عده‌ای به شدت تشنه می‌شوند چون علی رغم رفتن به زیر باران و بردن ظرف، آبی ذخیره نکرده‌اند...

فردا دوباره فقط چند لحظه‌ی کوتاه باران می‌بارد و مردم با ظرف‌های سالم یا سوراخ و با تمام واکنش‌ها (توجه‌ورزی یا بی‌توجهی) دوباره زیر باران می‌روند...

به نظر بنده، این باران پر رحمت در زندگی همه‌ی ما نماز است، فقط چند دقیقه زمان در اختیار داریم که به اندازه‌ی عطش‌مان رحمت و برکت الهی را دریافت نماییم وبعد از اتمام نماز برکت حاصل از این باران نیز قطع می‌شود...

خوشا به حال آنانکه حواس‌شان جمع است و معانی نماز را می‌دانند و با خضوع و خشوع و نظم و اعتدال، مانعی برای ذخیره شدن این رحمت الهی ایجاد نمی‌کنند و به اندازه‌ی نیاز روح‌شان برکت دریافت می‌نمایند... اما چقدر زیانکار است کسی که از این فرصت محدود برای پر شدن ظرف روحش استفاده نمی‌کند، واحسرتا، زیر باران می‌رود اما روحی که به قطره قطره‌ی این باران معطر نیاز دارد را سیراب نمی‌کند... (حواس‌پرتی و...)

بگذریم از کسانی که دارند از تشنگی خفه می‌شوند اما حاضر نیستند ظرف خود را زیر باران بگیرند (تارک الصلاة‌ها)...

امیدوارم خداوند متعال خضوع و خشوع و قلبی مطالبه‌گر به نسبت رحمت و آرامش حاصل از نماز به همه‌ی ما عطا فرماید. اللّهم آمین



ترس سنگ‌ها از خداوند به چه معناست؟

سلام و وقت بخیر

قرآن در سوره بقره می‌فرماید بعضی سنگها از ترس خدا می‌افتند، لطفا توضیح دهید که از ترس خدا افتادن به چه معنایی است؟ امروز ما می‌دانیم که سنگ‌ها جان و شعور ندارند و از این گذشته، علت افتادن سنگها، جاذبه زمین است، آیا سنگهایی که سقوط نمی‌کنند از خدا نمی‌ترسند؟

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

نه برادر عزیزم، بحث نترسیدن از خداوند نیست، ابتدا باید بدانیم منظور از ترس سنگ‌ها چیست، پس از آن به سوالات پاسخ می‌دهیم، به آیه‌ی مورد نظر توجه بفرمایید:

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّن بَعْدِ ذَٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ (بقره: ۷۴)

«پس با این معجزه باز چنان سخت دل شدید، که دلهایتان چون سنگ یا سخت‌تر از آن شد، چه آنکه از پاره‌ای سنگها نهرها بجوشد و برخی دیگر از سنگها بشکافد و آب از آن بیرون آید و پاره‌ای از ترس خدا فرود آیند. و (ای سنگدلان بترسید که) خدا از کردار شما غافل نیست.»

خداوند متعال این جهان را با نظم و نظام و قوانین خاصی آفریده است، در وقت خود شب می‌شود و در وقت خود روز، زمستان‌ها هوا سرد است و تابستان‌ها گرم، افتادن سنگ‌ها هم به همین شکل، گاهی یک رانش زمین اتفاق می‌افتد یا انقباضات دمایی رخ می‌دهد و سنگ‌ها تکان می‌خورند یا سیلابی جاری می‌گردد و سنگ‌ها را در پیش‌روی خود به جلو می‌رانند، همه‌ی این عوامل از لحاظ علمی باعث حرکت و افتادن سنگ‌ها می‌شوند، **به هر حال یک سنگ نمی‌تواند تابع قوانین خلقت نباشد و مستثنی گردد لذا تابعیتش به معنای ترس از قوانین الهی و طبعاً ترس از پرودگار است**، البته قبلا توضیح داده‌ایم ما سه نوع ترس داریم:

جبن: یک ترس احمقانه

خوف: یک ترس عاقلانه

و خشیت: یک ترس عاشقانه

خشیت یعنی ترس از این که شخص مورد نظر از ما ناراضی شود لذا تلاش ما جهت کسب رضایت شخص خواهد بود، حال اگر توجه بفرمایید برای افتادن سنگ‌ها هم در آیه‌ی مورد نظر از کلمه‌ی «خشیت» استفاده شده است یعنی گزاره‌های جهان «تابع رضایت» خداوند متعال هستند و به هیچ عنوان توانایی تخطی از «قانون پروردگار» را ندارند، پس این سنگ‌ها در پی **قوانین خلقت** جابجا می‌شوند و این به صورت غیرمستقیم **اجرای**

فرمان الهی است و هیچ گزاره‌ای توانایی تخطی ندارد مگر اینکـه خداونـد خود اجازه دهد.

حال به سوال آخر شما می‌رسیم:

آیا وقتی سنگی نمی‌افتد به معنای نترسیدن او از خدا است؟ خیر، چون از لحاظ مادی هیچ عاملی برای او پیش نیامده که آن را از جای خـود بکنـد، پس ماندن بر سر جای خود و تابع قانون بودن، باز هم ترس از قوانین الهی و ترس از خداوند می‌باشد (تبعیت).



اگر توانایی «کُن فَیَکُونُ» را دارد چرا خلقت آسمانها و زمین در شش دوره؟!

اینکه خداوند می‌تواند هر چیزی را در آنِ واحد بوجود بیاورد چرا خلقـت آسمانها و زمین را در شش دوره انجام داده و این همه طـول کشـیده اسـت؟ آیا از خلق در آنِ واحد ناتوان بوده است؟

پاسخ:

شـعار اول اسـلام‌سـتیزان، خـردورزی مـی‌باشـد! ولـی متاسـفانه در ایـن مسائل تامل نمی‌کنند! واقعا چه نکته‌ی گنگ و حل‌نشـده‌ای در ایـن شـبهه وجود دارد!؟

شخصـی یـک ماشـین دارد، او مـی‌توانـد در عـرض ۱۰ دقیقـه بـه محـل کارش برود ولی «ترجیح می‌دهد» ایـن مسـیر را در ۲۰ دقیقـه طـی نمایـد و آرام‌تر حرکت کند، آیـا او از رسـیدن در ۱۰ دقیقـه نـاتوان شـده اسـت! خیـر،

زمانی که خودش این طور دوست دارد! چرا باید چنین ادعایی داشته باشیم، اصلا نمی‌دانم این چه ربطی به ناتوانی دارد!

﴿وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الأَعْلَى﴾ این مثال فقط برای آماده شدن ذهن شما عزیزان بود وگرنه هیچ چیزی شبیه خداوند متعال نیست، ابتدا باید بدانیم مفهومی بنام زمان نزد خداوند معنا ندارد، و این ۱۰ سال و ۲۰ سال و ۱۰۰۰ سال، نزد ایشان ثابت است... اما زندگی ما را طوری تنظیم می‌نماید که این فواصل زمانی نزد ما معنی دار باشد، یعنی خداوند تعیین می‌فرماید که این عمل «نزد ما» ۱۰۰۰ سال طول بکشد و قابل درک باشد یا ۱۰۰ سال.

حال اینکه پروردگار مقتدر توانایی ساخت دنیا در یک «کن فَیکونُ» را دارد (و می‌تواند کاری کند که نزد ما هم کن فیکون قابل فهم باشد)، ولی خودش اینطور نخواسته و می‌خواهد «نزد ما» چندین دوره قابل فهم باشد... اشکالی به عملکرد پروردگار وارد نیست. لذا مخالفان باید بدانند انجام فعالیت‌های حکیمانه به معنای ناتوانی نیست.[۱]

قبلا هم توضیح داده‌ایم، اینکه خداوند متعال سرنوشت نهایی ظالمان را به سرای آخرت موکول نموده و در این دنیا به صورت کامل به حساب آنها رسیدگی نمی‌کند، آیا صفت عادل بودن ایشان زیر سوال می‌رود؟

---

۱. این تحقق حکم به فور (کُن فَیَکُونُ) تعارضی با مراحل چندگانه خلقت آسمانها و زمین ندارد بلکه کن فیکون اشاره به سرعت تنفیذ قدرت خداوند متعال در تکوین اشیاء هست و اینکه خداوند متعال اشیاء را بدون فکر، معونت و تجربه و نظیرآنها خلق می‌کند. در واقع وقتی خداوند به چیزی بگوید «باش» در این فاصله تمام مراحل نیز لحاظ می‌گردد و در نتیجه «می‌باشد» و این فور یا سرعت در تفنیذ هست لیکن اگر خداوند این مراحل را برای ما توصیف نموده به جهت معرفت مراحل آن هست و زمان یا مکان را هم که وصف نموده به سبب مخلوق بودن و پذیرش ذهنی ما هست وگرنه زمان بر خداوند جاری نیست چراکه زمان مخلوق خداوند هست و خداوند متعال بر آن احاطه دارد.

به هیچ عنوان، خداوند کارهایش را از روی حکمت و صلاح‌دید انجام می‌دهد نه احساسات افراد و بهانه‌های ناباوران. پس در مورد خلقت هم همین‌طور.



وقتی همسایه‌ات گرسنه بود کجا بودی؟

رفتم اون دنیا خدا ازم پرسید: وقتی همسایه ات گرسنه بود کجا بودی؟ منم گفتم: خودت کجا بودی؟!

پاسخ:

خداوند همین‌جاست و به ما دستور داده که کمک کنیم... آیا به دستورش گوش داده و کمک کردیم؟

خداوند به جای «کمک مستقیم»، «اندیشه‌ی کمک» به فقرا را فرستاده است تا بوسیله‌ی آن همه ما انسانها مورد آزمایش قرار بگیریم، حتی این اندیشه را اجباری نموده و تا جایی که مشاهده می‌کنیم زکات، جزو «واجبات» و «بالاتر از آن» جزو «ارکان اسلام» می‌باشد.

متاسفانه عده‌ای انتظار دارند همچنان پول‌هایشان (یا پول‌های ثروتمندان) در حساب‌های بانکی محبوس بماند و چیزی به فقرا ندهند، از آن طرف تمام تقصیرها و کوتاهی‌ها هم به خداوند متعال بازگردانده شود!!!

اما همانگونه که بارها ذکر کرده‌ایم؛ «قرار نیست» خداوند منّان برای کسی از آسمان‌ها پول و غذا بفرستد و انسانها هم در خانه بنشینند و کاری نکنند. (چه فقیر برای تلاش و چه ثروتمند برای بخشش) وقتی که قرار

نیست، چنین انتظاری چه معنایی دارد! که بعدا شخص بخواهد نزد خداوند بلبل‌زبانی کند! هرچند سرای قیامت مکان این سخنان نیست و بدون اجازه‌ی خداوند حتی زبان نمی‌چرخد. به زودی ناباوران، آن حقیقت بزرگ را خواهند دید، کافیست چند صباحی منتظر بمانند تا فرشته‌ی مرگ مهمان‌شان شود. (خدای متعال همه‌ی ما را عاقبت‌بخیر بفرماید).

بازنگری در برخی رفتارهایمان (تکبر بخاطر شغل!!)

مورد اول: مدتی پیش مادرم را به دکتر بردم، آقای دکتر درخواست آزمایش کردند، ما هم به آزمایشگاه رفتیم، خانمی مسئول پذیرش آزمایشگاه بود که در یک باجه‌ی شیشه‌ای نشسته بود و دفترچه‌ها را تحویل می‌گرفت.

آزمایشگاه شهری که رفته بودیم مانند شهر خودمان نبود، بزرگتر و مجهزتر... ظاهرا پذیرش در آنجا با شهر ما تفاوت داشت، بعد از مدتی اسم دفترچه‌ی ما را خواند و گفت باید به فلان جا بروید، تُن صدایش خیلی پایین بود؛ سر و صدای بیمارستان و پشت اتاق شیشه‌ای بودن هم به جای خود! سوای از تمام این شرایط، آن جایی که او می‌گفت را بلد نبودم، لذا گفتم کجاست؟ با عصبانیت گفت: فلان جاست! گفتم خانم چرا عصبانی میشی! حتما نمی‌دانم به این خاطر می‌پرسم! و رفتم.

مورد دوم: روزی برای انجام کاری به یکی از ادارات رفته بودم، یکی از آشناهای خانوادگی ما کارمند آن اداره‌ی پر رفت و آمد است، فقط جهت سوال پرسیدن نزد او رفته بودم، سه بار سلام کردم بار آخر جواب داد (دو بار اول با خوشبینی هر چه تمام‌تر فرض کردم نشنیده است؛ که با طرز جواب دادنش متوجه شدم قبلا هم شنیده بود)

و موارد دیگری که قابل ذکر نیست ولی فکر می‌کنم همین دو مورد کافی باشد تا به صورت مستقیم وارد بحث شویم، قبل از هرگونه توضیحی این درخواست را از شما عزیزان دارم که ذهنیت‌تان نسبت به مسئولان آزمایشگاه‌ها و کارمندان خراب نشود! چون نقطه‌ی مقابل این رفتارها هم وجود دارد و دقیقا عکس این موارد را خودم مشاهده نموده‌ام! (افرادی بوده‌اند که بسیار عالی رفتار کرده‌اند) و در کل مطلبی که پیش‌روی شما عزیزان قرار دارد جهت برطرف نمودن و کمرنگ کردن این مشکل در جامعه است.

متاسفانه بسیاری از افراد جامعه‌ی ما به این آگاهی نرسیده‌اند که **«شغل» عامل برتری انسانها بر یکدیگر نیست!** کسی که دکتر است خدا حفظش کند ولی حق ندارد خود را از یک چوپان بالاتر بداند چون جامعه به هر دوی آنها نیاز دارد! اگر فردا چوپان مریض شد و نزد دکتر رفت، همین دکتر صبحانه‌ای که میل نموده متشکل از شیر و پنیر بوده است! محصولی که ثمره‌ی زحمت‌های چوپانان و دامداران است...

کسی که رئیس یک اداره است خدا حفظش کند ولی حق ندارد مراجعه‌کنندگان را تحقیر کند و با دید انسانهای کم‌ارزش به آنها نگاه کند! اتفاقا رئیس آنجاست تا به همراه تمام کارمندانش خدمت‌گزار مراجعه کنندگان باشد و مشکلات آنها را حل نماید، اگر مراجعه کننده‌ای نباشد زیر پای آقای رئیس کاملا خالی می‌شود و ریاست او معنایی نخواهد داشت!

بسیاری از پدر و مادرهای ما ساده و بی‌سواد هستند لذا وقتی کارمندی یا رئیسی را دیدند دست و پای خود را گم می‌کنند! متاسفانه در برخی از موارد آن افراد هم از این فرصت سوءاستفاده می‌کنند و با یک ژست ناشیانه

حرف‌های تمسخرآمیز می‌زنند! ولی ببینیم اسوه و الگوی ما چگونه بوده است:

روزی مردی نزد رسول الله ﷺ می‌لرزد! و تصور می‌کند نزد پادشاهان رفته است، رسول الله ﷺ به او می‌فرماید:

(هَوِّن عَلَیکَ فَإنّي لَستُ بِمَلِكٍ، إنّما أنَا ابنُ امرأةٍ کانت تأکُل القَدِیدَ بِمَکّةَ)[1] «راحت باش! من پادشاه نیستم، من پسر زنی هستم که در مکه گوشت خشک شده می‌خورد.»

چقدر زیباست وقتی پدر و مادر ما نزد یکی از رؤسا (یا کارمندان) دست و پایش را گم کرد، او بگوید پدرجان، مادرجان من مثل پسر شما هستم چرا این طور رفتار می‌کنید...

واقعا پشت یک شیشه یا یک میز نشستن، چه فخر و بزرگی برای انسان ایجاد می‌کند! آیا افرادی که به خاطر شغل‌شان بر مردم تکبر می‌ورزند، ۲۴ ساعت شبانه‌روز پشت آن میز زندانی شده‌اند یا بعد از ساعات اداری آنها هم یکی از همین مردم عادی جامعه هستند؟! مگر به نانوایی نمی‌روند، مگر میوه نمی‌خرند! مگر نزد تعویض روغنی و مکانیک نمی‌روند؟ مگر نیاز ندارند یک کارمند شهرداری هر روز آشغال دمِ درِ خانه‌ی آنها را با خود ببرد! پس زمانی که همه‌ی اینها نیاز هستند فخرفروشی به همان نانوا و میوه‌فروش و پاک‌بان چه معنایی دارد؟!

بنده به خوبی می‌دانم که انجام برخی از شغل‌ها چقدر سخت است و واقعا متولیان آن به اعصاب و حوصله‌ی زیادی نیاز دارند، سخنانی که در

---

۱. سنن ابن ماجه، ج۲، ص۱۱۰۱ ح۳۳۱۲؛ المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج۳، ص۵۰ ح۴۳۶۶. «حدیث صحیح»

سطور گذشته بیان شد نیز با این افراد نبود بلکه روی سخن بنده با کسانی است که «فکر می‌کنند» به خاطر شغل‌شان یک شخصیت بزرگ هستند و «می‌توانند» با چشم حقارت به دیگران نگاه کنند (حال چه کارمند باشند چه بازاری).

برای افراد خسته و پرکار هم توصیه‌ی بنده این است که در عین شلوغی و فشار، با کلمات شیرین ارباب رجوع[1] را راضی نگه دارید چون مخاطب می‌بیند که شما چقدر گرفتار هستید ولی یک لحن آرام و مهربان، باعث رنجش خاطر آنها نخواهد شد...

عزیزان شک نکنید با تحقیر یک انسان، خداوند متعال شما را سخت‌تر تحقیر خواهد کرد، دنیا برنامه و قانون دارد و همین‌گونه رها نشده است...

خداوند متعال به همه‌ی کارگزاران، نعمت اخلاص و دلسوزی عطا بفرماید (خصوصا در رفتار آنها با افراد رنجدیده و بی‌سواد).



«درک واقعیِ» مسئولیت‌ها، درمان بسیاری از انحرافات فکری...

۱۰۰۰ نفر در مکانی سردسیر زندگی می‌کنند، یک محیط کوهستانی و صعب العبور، این مکان همیشه یک مشکل بزرگ داشته است؛ آن هم ناامنی است، هر سال دزدها و راهزنان مسلح، آسیب‌های زیادی به جان و مال مردم وارد می‌کنند...

چاره چیست؟ باید مردم اقدام کنند...

---

۱. مراجعه کنندگان.

لذا تصمیم می‌گیرند هر شب ۵۰ نفر از این ۱۰۰۰ نفر را نگهبان دهکده نمایند، این می‌تواند جلوی دزدیها و بزهکاری‌ها را بگیرد، این ۵۰ نفر به صورت شیفتی عوض می‌شوند، شیوه‌ی کار بر این است که در این شبهای سرد و سوزناک، افراد مشخص شده در محیط دهکده قدم بزنند و تا وقت طلوع آفتاب نخوابند.

برخی شب‌ها حیوانات وحشی هم به داخل دهکده می‌آیند، ناگفته نماند راهزنان تا به حال تعدادی از این افراد را هم کشته‌اند ولی از همان ابتدا حاکم دهکده در یک تصمیم حکیمانه می‌گوید باید قسمت اعظم این «مسئولیت سنگین» بر عهده‌ی آقایان باشد، خانم‌ها در منزل بمانند و مراقب خانه باشند، به نظر شما در این دهکده، ظلمی در حق خانم‌ها صورت گرفته است؟ مسلما خیر، چون یک مسئولیت سنگین از دوش آنها برداشته شده است، این یک امر بدیهی است که «**تخفیف در ادای مسئولیت**»یک لطف بزرگ می‌باشد نه یک ظلم...

حال خواهرانم بدانید که اگر خداوندﷻ مسئولیتی را از دوش شما برداشته، از «مسئولیت قیامتی» شما کاسته شده است، مسئولیت‌هایی همچون شهادت دادن، حکم دادن، مدیریت خانواده و... تمام این تکالیف، مسئولیت اخروی دارند، واقعاً خواهران بخاطر این تخفیف باید شکرگزار خداوند باشند ولی متاسفانه عده‌ای از آن به ظلم و نابرابری یاد می‌کنند.

ظاهراً بسیاری از خواهرانم متوجه نشده‌اند کسانی که آنها را به شِکوه و اعتراض تحریک می‌نمایند (که اسلام به شما ظلم کرده)، هیچ باوری به «مسئولیت قیامتی» ندارند، آنها ناباور هستند و اصلا خدا را قبول ندارند تا قیامت را قبول داشته باشند لذا تمام گزاره‌های هستی را در همین چند روز زندگی دنیا خلاصه کرده‌اند...

اما شما که اعتقاد داری چرا خواهرم؟ چرا عصایی شده‌ای برای حرکت تن رنجور و ضعیف الحاد در جامعه‌ی اسلامی؟ جامعه‌ای که سرورمان رسول‌اللهﷺ سنگ زیر بنای آن را ۱٤۰۰ سال پیش بنیان نهاده است...



کشتن شاعران به جرم سرودن شعر بر علیه پیامبر!

یکی از شبهات معروف اسلام‌ستیزان، ترور و کشتن شاعران در زمان صدر اسلام می‌باشد؛ شاعرانی که بر علیه پیامبرﷺ شعر سروده‌اند.

مشکلی که منتقدان دارند اینست که فقط می‌گویند: شاعران را کُشتند! ولی یکبار از خود نمی‌پرسند که شاعران را چرا کُشتند! آیا فقط مخالفت با پیامبر مجوز کشتن آنان بوده است؟ مسلما خیر. اگر مخالفی بگوید بله، از او می‌پرسیم پس چرا دیگر مخالفان را نکشته‌اند؟

رسول‌اللهﷺ در زمان فتح مکه «عفو عمومی» صادر کرد![1]

عفو برای چه کسانی است؟ مخالفان یا موافقان! اصلا با موافق و مسلمان خصومتی وجود ندارد! تا در دایره‌ی «عفو از مرگ» قرار بگیرد، پس برای مخالفان بوده است. معمولاً اسلام‌ستیزان بعد از شنیدن عفو عمومی مکه، چند نفری که بخشیده نشده‌اند را ذکر می‌کنند! که این رفتار آنان واقعا عجیب است! برای «مردم یک شهر» عفو صادر شده، آن را نمی‌بینند ولی چند نفری که باید «قصاص» می‌شدند را برجسته کرده‌اند! که

---

۱. ر.ک: السيرة النبوية الصحيحة - أكرم ضياء العمري، ج۲، ص٤۸۱؛ السيرة النبوية كما جاءت في الأحاديث الصحيحة - الصوياني، ج٤، ص٤۳.

می‌گوییم: در باب بخشندگی رسول‌الله ﷺ همین بس که قاتل عمویش، برده‌ای به نام «وحشی» را بخشید.[1]

سرورمان حقی که مربوط به خودش بود را خیلی راحت می‌توانست ببخشد ... ولی ایشان حق دیگران و حق دین پروردگار را نبخشیده است.[2] به یاد بیاورید در جایی که چند نفر آن چوپان را بعد از مهمان نوازی، ناجوانمردانه می‌کشند و شترهایش را می‌دزدند،[3] رسول اکرم ﷺ دستور می‌دهد قاتلان را به همان شیوه که دست به قتل زده بودند بکشند، زیرا این حق صاحبان این خون بود، یعنی خانواده‌ی این چوپان! و نباید حق آنها پایمال می‌شد...

اینکه اسلام‌ستیزان انتظار دارند پیامبر ﷺ باید «حق مردم» و «صاحبان خون» را نادیده می‌گرفت به دور از انصاف است.

---

۱. بنگرید به: السيرة النبوية كما جاءت في الأحاديث الصحيحة - الصوياني، ج۴، ص۱۸۲.

۲. بانو عائشه رضي الله عنها می‌گوید: (وما انتقم رسول الله ﷺ لنفسه إلا أن تنتهك حرمة الله، فينتقم لله بها)، «رسول الله ﷺ هرگز برای منفعت شخصی از کسی انتقام نگرفته است مگر هنگامی که چیزی که مورد احترام خداوند بوده مورد تجاوز و بی حرمتی قرار می‌گرفت که در مقابل آن بخاطر رضای خداوند از متجاوز انتقام می‌گرفت.» (صحیح البخاری، ج٤، ص۱۸۹ ح٣٥٦٠؛ صحیح مسلم، ج٤، ص۱۸۱۳ ح۲۳۲۷)

۳. اشاره به داستان عرنین دارد که گروهی هشت نفره به نزد پیامبراکرم ﷺ آمدند و به ظاهر اعلان اسلام کردند و سپس آب و هوای مدینه به آنها نساخت و بیمار شدند و به امر پیامبر ﷺ به خارج از مدینه هدایت شدند همراه با چوپانی تا تغذیه مناسب شوند و بهبود یابند و بعد ازصحت یافتن، آن عده مرتد شدند و چوپانی که به دستور پیامبر ﷺ به آنها خدمت می‌کرد را فجیعانه به شهادت رساندند و گله‌ی شتران را دزدیدند و به پیامبراکرم ﷺ خیانت کرده و پا به فرار گذاشتند؛ در این حالت گذشت از آنها امکان پذیر نبود چون هم کیان دولت نوپای اسلامی را به خطر انداخته بودند و هم مرتکب قتل خشن و سرقت شده بودند که هر کدام از این جرائم مجازات‌های سنگینی به دنبال دارد که این عده به درستی مجازات شدند. (ر.ک: صحیح البخاری، ج۷، ص۱۲۳ ح٥٦٨٦؛ صحیح مسلم، ج۳، ص۱۲۹٦ ح۱٦٧۱؛ صحیح السیرة النبویة - إبراهیم بن محمد العلی، ص۲۹۷)

اما بحث ترور شاعران، قبل از هر چیز بدانید کشتن این افراد بر فرض صحت تاریخی[1] صرفا بخاطر سرودن شعر نبوده است بلکه:

الف)

محتوای شعرهایشان مانند حملهی مسلحانه و چه بسا شدیدتر بوده است!

شعرهایی که این افراد میسرودهاند به منزلهی جنگ رودررو با مسلمانان بوده است، در بین اعراب آن زمان شعر و شاعری مقولهی بسیار تاثیرگذاری بوده است تا جایی که میگویند در هر طایفه چند شاعر وجود داشته است، مردم منظومههای شعر شاعران را حفظ میکردند و از آنها بسیار تاثیر میپذیرفتند؛ شعرهایی حماسی که بحث جوانمردی، اسبسواری و... در آن موج زده است. همینکه قرآن کریم تحدی میکند یک سوره مانند قرآن بیاورید در یکی از جنبههایش؛ تحدی در مقابل همین اعرابی میباشد که در زمینهی سرودن شعرهای ادبی دست بالایی داشتهاند...

ولی برای فهم بهتر به این نکته توجه بفرمایید: همین الآن در جامعهی ما، فضای مجازی چقدر تاثیرگذار است؟ آیا اگر شخصی در بازار با ما خوشرو باشد ولی در صفحهی فیسبوکش ما را مورد اهانت قرار دهد بیخیال

---

۱. در این زمینه تحقیقات خوبی انجام شده و غالب این روایات تاریخی یا از طریق «محمد بن عمر واقدی» که فردی متروک الحدیث و بلکه متهم به دروغ میباشد نقل شده است و یا اینکه این افرادی که به عنوان شاعر معرفی شدهاند نقض پیمان کرده و یا در میدان جنگ کشته شده و یا محرک جنگ و دشمنی با پیامبراکرمﷺ و مسلمانان بودهاند و صرفاً آنها به دلیل شعر و شاعری کشته نشدهاند.

خواهیم بود؟ و مـی‌گـوییم چـون در بـازار بـا مـا مهربـان اسـت پـس اشکالی ندارد!؟

مخالفان نیز از این سلاحِ تاثیرگذار بر علیه مسلمین استفاده می‌کردنـد، با این محتوا که مردم را به جنگ با مسـلمانان تحریـک مـی‌کردنـد! فرامـوش نکنیـد مسـلمانان یـک حکومـت دینـی تشـکیل داده بودنـد، مدینـه یـک دولت‌شهر بود نه یک شهر معمولی! این سـوال را از خـود بپرسـید: در کـدام دولت و حکومت، اقدام علیه امنیـت ملـی بـی‌پاسـخ خواهـد مانـد و بـه پـای روشنفکری گذاشته می‌شود!؟

لذا همان جمله‌ی همیشگی را مجبورم تکرار نمایم، واقعا اسـلام‌سـتیزان این همه بـذل و بخشـش را از کیسـه‌ی چـه کسـی مـی‌بخشـند؟! حتـی ایـن شاعرانِ مقتول، شعرهایی می‌گفتند که در آن زنان مسلمان را مورد بی‌ادبـی و هتک حرمت قرار می‌دادند!

ب)

این افراد به صورت علنی برای نابودی مسـلمانان تـلاش مـی‌کردند، نه فقط با شعر بلکه نزد مشرکان مکه می‌رفتنـد و بـرای از بـین بـردن مسـلمین، برنامه‌ریزی می‌کردند. (در ادامه اسنادش ذکر خواهد شـد إن شـاء اللـه) کـه این هم اقدام علیه امنیت عمومی مسلمانان بود.

ج)

جدای از تمام این مسائل، خود این قبایل پیمان بسـته بودنـد کـه کـاری به مسلمانان ندارنـد و بـا یکـدیگر زنـدگی مسـالمت‌آمیـزی خواهنـد داشـت، پیامبرﷺ بعد از ورود به یثرب (که بعدها مدینةالنبی نامیده شـد) یـک پیمـان عمومی با مردم مدینه نوشت که قریب به ۵۰ بند داردمتن این پیمان نامه در

کتب تاریخی باقی مانده است[۱] البته این پیمان **عمومی** مدینه است.[۲] اما یک پیمان نامه‌ی دیگر هم با سه قبیله‌ی بنی قریظه، بنی نظیر و بنی قینقاع نوشته شده بود، آن گونه که از اسناد تاریخی بر می‌آید، معاهده نامه نوشته شده با این سه قبیله با معاهده نامه‌ی عمومی تفاوت دارد.[۳] هرچند تاریخ‌نگاران هردو پیمان نامه را با هم جمع نموده‌اند.[٤]

پیمان نامه‌ی دوم اکنون از بین رفته است، اما طبق قرائن موجود در کتاب‌های تاریخی این پیمان بین مسلمین با این سه قبیله یهودی هم مفاد صلح آمیزی داشته است که بر اساس آن جان و مال و عِرض آنها در امان باشد اما آنها پیمان‌شکنی کردند.[٥] در سیره‌ی ابن هشام آمده، بنی قینقاع

---

۱. پیمان‌نامه بصورت مکتوب در سیره ابن اسحاق و نیز از طریق ابن ابی خیثمه و همچنین ابوعبید قاسم بن سلام نقل شده که اسناد همگی آنها مخدوش است لذا این پیمان‌نامه در این حالت ضعیف است جز اینکه مفاد این پیمان‌نامه بصورت متفرقه در کتاب‌های حدیثی با اسناد متصل روایت شده که برخی از آن در صحیح بخاری و مسلم آمده و فقهای اسلامی بر اساس آنها احکامی را مقرر نموده‌اند، همچنین برخی دیگر از مفاد این پیمان‌نامه در مسند احمد بن حنبل، سنن ابوداود و ابن ماجه و نیز ترمذی ذکر شده است که این متون مفادنامه از طریقی مستقل از اصل پیمان نامه آمده است از این‌رو برای احتجاج به این پیمان نامه در احکام شرعی لازم هست که در کتاب‌های صحیح حدیثی نقل شده باشد. (ر.ک: السیرة النبویة الصحیحة - أکرم ضیاء العمری، ج۱، ص۲۷۵؛ صحیح السیرة النبویة - العلی، صص ۱۴۲ - ۱۴۳)

۲. برای اطلاع بیشتر در مورد متون این پیمان‌نامه می‌توانید به کتاب‌های سیره و تاریخی مراجعه نمائید.

۳. مهمترین کتاب‌های سیره و مصادر تاریخی صلح‌نامه پیامبراکرمﷺ با یهود که بصورت مکتوب درآمده است را ذکر نموده‌اند. همانگونه که پیمان‌نامه بین مسلمانانِ مهاجرین و انصار نقل شده است. (السیرة النبویة الصحیحة - أکرم ضیاء العمری، ج۱، صص ۲۷۵ - ۲۷٦)

٤. ر.ک: صحیح السیرة النبویة - العلی، ص١٤٥.

٥. صحیح الأثر وجمیل العبر من سیرة خیر البشرﷺ - محمد بن صامل السلمی، صص ۱۶۹ - ۱۷۰.

اولین قبیله‌ی یهودی بود که پیمان‌شکنی کردند[1] و همچنین در احادیث صحیح وارد است که یهود بنی قریظه دو بار پیمان شکنی کرده بودند که بار اول از آنها گذشت شده بود اما بار دوم دیگر گذشتی در کار نبود و مجازات شدند. و یهودیان بنی نضیر نیز عهدشکنی کرده بودند[2] که این نقض در پیمان دلالت بر این دارد که قبلاً مصالحه‌ای در کار بوده است. یکی از مستشرقان بنام آقای مُنت‌گُمِری‌وات در کتاب «محمد در مدینه»، می‌گوید: «اینکه نام این سه قبیله ابتدا در پیمان نامه عمومی ذکر نشده به این خاطر است که آنها برخلاف هم پیمانان قبیله بنی عبدالاشهل که صاحب ملک بوده‌اند، زمین دار نبوده‌اند، بلکه قبایل یهودی هستند که در گذشته به قبیله‌های کوچک تری تقسیم و با اعراب مسلمان هم پیمان شده بودند.»[3]

فارغ از تمام این مسائل، این جمله یکی از بندهای پیمان‌نامه‌ی **عمومی** (قانون اساسی تدوین شده در دولت‌شهر مدینه) می‌باشد:

«یهودیان دین خود را دارند و مسلمانان دین خود امّا هر که ستم کند خود و خانواده‌اش را به هلاکت خواهد انداخت.»

مشاهده می‌کنید که آنها خودشان تعهد داده بودند ستمی روا ندارند و اگر تخطی کردند قصاص شوند، واقعا دیگر نمی‌دانم دلیل دفاع امروزه‌ی ناباوران از یهودیان آن زمان چیست؟

---

۱. السیرة النبویة لابن هشام، ج۲، ص۴۷؛ همچنین بنگرید به: (صحیح السیرة النبویة - العلی، ص۱۴۵)

۲. صحیح البخاری، ج۵، ص۸۸ ح٤٠٢٨؛ صحیح مسلم، ج۳، ص۱۳۸۷ ح١٧٦٦؛ همچنین بنگرید به: (سبل السلام من صحیح سیرة خیر الأنام علیه الصلاة والسلام – صالح بن طه عبد الواحد، ص٢٨٦؛ السیرة النبویة کما جاءت فی الأحادیث الصحیحة - الصویانی، ج۳، ص۷۹؛ صحیح السیرة النبویة - إبراهیم العلی، ص۲۸۷)

3. Watt. W.Montgomery, Muhammad at Medina, (1956), Oxford ,p127.

حال می‌رسیم به علت کشته شدن شاعران صدر اسلام

۱) عصماء دختر مروان

او یک زن شاعر بود که شعرهای هجوآمیزی بر علیه پیامبر می‌سرود حتی از دشمنان پیامبر می‌خواست در یک فرصت مناسب او را ترور کنند، این یکی از شعرهای او می‌باشد:

فباست بنی مالک والنبیت — وعوف وباست بنی الخزرج

أطعتم أتاوی من غیرکم — فلا من مراد ولا مذحج

ترجونه بعد قتل الرؤوس — کما یرتجی مرق المنضج

ترجمه:

«آبروی بنی مالک و نبیت و عوف و بنی خزرج را برده‌اید که از غریبه‌ای که از شما نیست اطاعت کرده‌اید چرا که او نه از قبیله مراد است و نه از مذحج، امید شما به او پس از اینکه سرها را از تن جدا کرد همانند امید داشتن به مرغ خوشمزه است؟»

تصور نمایید این شعر، چه تاثیری در تحریک جوانان مدینه بر ضد مسلمانان خواهد داشت! لذا طبق توضیحاتی که در سطور گذشته ذکر نمودیم قتل او کاملا متناسب با عمل خودش بوده است.

هرچند هدف بنده از بیان این توضیحات این بود که ثابت نمایم اگر این ماجرا صحت داشته باشد باز هم اشکالی به کار مسلمانان وارد نیست چون سزایش از نوع عملش بوده است ولی بعد از بررسی اسناد آن متوجه می‌شویم که صحت ندارد. روایتی که درآن کشتن «عصماء بنت مروان»

آمده از طریق واقدی (م۲۰۷هـ) در «المغازی»[1] و ابن عساکر (م۵۷۱هـ) در «تاریخ دمشق»[2] با دو سند مستقل که هردو اسناد «شدیداً ضعیف» است.

در روایت اولی «محمد بن عمر واقدی» مؤلف کتاب مغازی نزد جمهور علماء «متروک الحدیث» و «متهم به دروغ» است[3] و لذا روایت وی ساقط است و در روایت دومی نیز در اسناد آن «محمد بن الحجاج الخمی» است که دروغگو و جاعل حدیث بوده است.[4] و همچنین در این سند «مجالد بن سعید» وجود دارد که وی نیز «ضعیف» می‌باشد.[5] روایت قتل عصماء بنت مروان در دو کتاب مذکور بیان شده است، و دیگر کتاب‌های تاریخی از آنها نقل کرده اند.

به جز اشکال سندی از لحاظ محتوا هم این روایت مشکل دارد، در کتاب واقدی می‌گوید: عمیر بن عدی (که می‌رود عصماء را به قتل برساند) شبانه وارد خانه‌اش می‌شود، بچه‌ی شیرخوارش را از او جدا می‌کند و او را می‌کشد اما در منبع دوم آمده عمیر بن عدی به عصماء می‌گوید خرما می‌خواهم، او هم می‌رود که خرما بیاورد و عمیر از پشت سر با شمشیر او را

---

۱. المغازی - الواقدی، ج۱، صص ۱۷۲ - ۱۷۳.

۲. تاریخ دمشق - ابن عساکر، ج۵۱، ص۲۲٤: «... قالوا أنبأنا أبو الغنائم بن المأمون أنبأنا أبو الحسن علي بن عمر بن محمد الحربي حدثنا جعفر بن أحمد بن محمد الجرجاني حدثنا محمد بن إبراهيم بن العلاء السامي حدثنا محمد بن الحجاج اللخمي أبو إبراهيم الواسطي عن مجالد بن سعيد عن الشعبي عن ابن عباس قال هجت امرأة من بني حطمة النبيﷺ هجاء لها ...»

۳. میزان الاعتدال في نقد الرجال للذهبی، ج۳، ص ٦٦٦؛ تهذیب التهذیب – ابن حجر، ج۹، صص ۳٦۳ - ۳٦۷.

٤. میزان الاعتدال فی نقد الرجال - الذهبی، ج ۳، ص۵۰۹ رقم ۷۳۵۱.

۵. تقریب التهذیب - ابن حجر، ص۵۲۰ رقم ٦٤۷۸.

می‌کشد! حتی روایاتی وجود دارد که این شخص (یعنی عمیر بن عدی) نابینا بوده است ولی در روایت ابن عساکر آمده که به سمت چپ و راست خود نگاه می‌کند سپس از پشت سر با شمشیرش او را می‌کشد.

پس لازم است اسلام‌ستیزان بدانند که مسلمانان با سند و دلیل این روایت را قبول ندارند، وقتی که علمای ما با دلایل و فرمول‌های خود آن را تضعیف کرده‌اند چرا شما اصرار دارید آن درست است؟

۲) ابوعفک:

ابوعفک هم یکی دیگر از شاعرانی می‌باشد که ادعا شده توسط مسلمانان کشته شده است، ماجرای کشته شدن وی نیز برای اولین بار در مغازی واقدی ذکر شده،[۱] که در سطور گذشته توضیح دادیم اهل علم روایات واقدی را ضعیف می‌دانند، اما بر فرض صحت، واقدی[۲] بیان نموده که شعرهای او مردم را به دشمنی و حمله علیه مسلمانان تحریک می‌کرده است که در ابتدای یادداشت، جایگاه شعر در بین آنان و پیمان‌نامه‌ی بسته شده بین مسلمانان و اهل مدینه را بیان نموده‌ایم.

و تمام افراد دیگری که اسلام‌ستیزان ذکر می‌کنند (که پیامبر ﷺ دستور به کشتن آنها داده) بر همین منوال هستند! یا روایتی که چنین ادعایی را مطرح نموده صحیح نیست، یا این افراد بر ضد اسلام و مسلمین فعالیت کرده‌اند تا جایی که به مرتبه‌ی دشمن حربی رسیده‌اند. متاسفانه اسلام‌ستیزان این افراد را مظلوم و معصوم نشان می‌دهند!

---

۱. المغازی - الواقدی، ج۱، صص ۱۷۴ - ۱۷۵.
۲. المغازی، ج۱، ص۱۷٤: «کان یحرض علی عداوة النبي».

در سطور گذشته ذکر نمودیم که پیامبر ﷺ می‌توانسته از حق خود بگذرد ولی حق دین خدا و حق مسلمانان را نبخشیده است. در پایان یک مورد دیگر از رأفت و مهربانی پیامبر ﷺ را مطرح می‌نماییم تا ببینید چگونه حق خود را می‌بخشیده است:

عدّه‌ای از مشرکان از جمله «هبّار بن اسود» و «حویرث بن نقیذ» به قصد اذیت کردن دختران رسول اکرم ﷺ که از مکه به سمت مدینه هجرت کرده بودند به تعقیب آنها پرداختند، اول کسی که از مشرکان به کجاوه‌ی زینب رسید، «هبّار بن أسود» بود که نیزه‌ای به کجاوه زینب فرو برد؛ زینب که حامله بود از این حمله ترسید و زمانی که به مدینه رسید بچه‌اش را سقط کرد[1] و سپس به علت همین بیماری فوت کرد...[2]

از این رو پیامبر ﷺ دستور داد هر کجا این دو را دیدند به قتل برسانند. حویرث بعد از فتح مکه قصاص شد و او را کشتند و هبار بن اسود هم فراری بود ولی بعدها نزد پیامبر آمد و طلب بخشش کرد، و رسول اکرم ﷺ او را بخشید.[3] هبّار چه کاری انجام داده بود! ولی باز هم طلب عفو کرد و بخشیده شد.



---

۱. السیرة النبویة لابن هشام، ج۱، ص٦٥٤؛ همچنین بنگرید به: (المعجم الکبیر للطبرانی، ج۲۲، ص۴۳۱ ح۱۰۵۱؛ المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج۲، ص۲۱۹ ح۲۸۱۲ - سند آن صحیح)

۲. فتح الباری لابن حجر، ج۸، ص۱۱.

۳. سنن سعید بن منصور، ج۲، ص۲۸۶ ح۲۶۴۸؛ معرفة السنن والآثار للبیهقی، ج۱۳، ص۲۰۵ ح۱۷۹۲۸. «اسناد آن صحیح است جز اینکه منقطع می‌باشد و برای آن شواهدی است موجب تقویت سند می‌شود.»

تهمتی دیگر در مورد ازدواج‌های رسول اکرم ﷺ

اگر به یاد داشته باشید قبلا دلیل تمام ازدواج‌های رسول اکرم ﷺ را بیان کرده بودیم و گفتیم که هیچ کدام از آن‌ها بی‌حکمت نبوده است.

به عنوان مثال کنیزها را آزاد کرد و با آنها ازدواج نمود تا جایگاه برده و کنیز (صفیه ، ماریه و ریحانه) را در جامعه تقویت نماید، یا با جویریه ازدواج کرد، او از قبیله‌ی بنی مصطلق بود و به دلیل این خویشاوندی بیش از صد خانواده از این طایفه به سمت اسلام آمدند و مسلمان شدند و...

حال در جایی دیدم که یکی از مخالفان نوشته بود، «از این زن‌ها برای گسترش اسلام استفاده‌ی ابزاری شده است» که در پاسخ می‌گوییم:

الف)

ابزار شدن، یعنی شخص اول کاملا در اختیار شخص دوم قرار گیرد بدون اینکه بهره و منفعتی برای شخص اول وجود داشته باشد! به بیان ساده‌تر، یعنی شخصِ اول فدای شخص دوم شود تا شخص دوم منافعی به دست بیاورد! ولی آیا زنان پیامبر ﷺ در این وصلت هیچ بهره‌ای نصیب‌شان نشده است؟

۱) مادر میلیاردها مسلمان شدن تا روز قیامت! (امهات المومنین)

۲) زندگی با شخصی که اخلاق، مدارا و مهربانیش شهرهِ‌ی آفاق شده است!

۳) تا آخر عمر در اوج احترام زیستن به دلیل تعلق به خانواده‌ی پیامبر ﷺ

٤) و...

آیا واقعا این زنان ابزار شده‌اند و خودشان به هیچ منفعت و پیشرفتی از لحاظ دنیوی و اخروی نرسیده‌اند؟!

ب)

اصلا در کجای جهان، مردها فقط بخاطر خواسته‌های زنان آنها را به همسری می‌گیرند و خواسته‌های خود را کنار می‌گذارند؟ (هر دو از این پیوند سود می‌برند)

مثلا یک مرد احساس تنهایی می‌کند لذا همسری اختیار می‌کند و تا آخر عمر با هم زیر یک سقف زندگی می‌کنند، آیا این زن؛ چون شوهرش به وجود او جهت پر کردن تنهایی‌هایش نیاز داشته، به یک ابزار تبدیل شده است؟ یا خیر! «این زن هم نیازهای خود را داشته» و هم زمان با بر آورده کردن نیازهای عاطفی شوهر نیازهای عاطفی خودش را نیز برطرف نموده است.

شما مردی را در نظر بگیرید که یک موسسه‌ی آموزش زبان انگلیسی دارد، با خانمی ازدواج می‌کند که علاقه‌ی زیادی به اداره‌ی موسسه و زبان انگلیسی دارد لذا هم مرد با او زندگی می‌کند و هم زن خوشحال است که در پیشبرد این کار نقش داشته است، آیا این زن ابزار است؟ به هیچ عنوان، چون خودش علاقه‌مند بوده است.

همسران رسول اکرم ﷺ نیز با اختیار خود با او ازدواج کرده‌اند و از زندگی خود نیز بسیار راضی بوده‌اند، برای مادرمان جویریه رضي الله عنها مایه‌ی افتخار بوده که بواسطه‌ی ایشان تعداد زیادی از فامیل‌هایش به اسلام مشرف شده‌اند و این طور نبوده که خود را ابزار بدانند و ناراحت باشد از اینکه بوسیله‌ی ازدواج او افرادی ایمان آورده‌اند.

پس نتیجه می‌گیریم که آری، ازدواج با آنان «ثمراتی» برای گسترش اسلام داشته است ولی هرگز در دایره‌ی «ابزار» قرار نمی‌گیرند چون ابزار تعریف دیگری دارد؛ ابزار یعنی مچاله شدن کرامت و بزرگی یک شخص، نه اینکه مادر معنوی میلیاردها انسان شوی و در تاریخ جاودانه بمانی...

لذا فرض اسلام‌ستیزان کاملا نادرست است و باید بدانند عظمت و شکوه این «مردِ برگزیده شده توسط پرودگار» و «برنامه‌ی عظیمی» که آورده هرگز با این سخنان، کم نخواهد شد.



ادرار کردن در حالت ایستاده!

یکی از شبهات اسلام‌ستیزان بحث حدیثی می‌باشد که رسول اکرمﷺ ایستاده ادرار کرده است، در متن حدیث آمده:

«حذیفه نقل می‌کند که رسول‌خداﷺ به محلّ زباله‌ی قومی رفت و ایستاده ادرار کرد سپس آبی خواست و من (حذیفه) آبی برای او بردم و او وضو گرفت».[1]

الف)

متاسفانه «قیچی کردن و بزرگنمایی برخی از عبارات» و «عدم توجه به جزئیات ماجرا» یکی از شگردهای این افراد برای فریب جوانان می‌باشد، می‌روند از صفحه‌ی کتابِ حدیث اسکن می‌گیرند و درست آن قسمت که نوشته پیامبر ایستاده ادرار کرده را مشخص می‌کنند!

---

۱. صحیح البخاری، ج۱، ص۶۲.

فکر می‌کنند اسکن کردن و این گونه بزرگنمایی‌ها باعث اعتباربخشی به «فهم نادرست» آنها می‌شود! در حالی که در متن حدیث، ذکر شده است که پیامبرﷺ به «آشغال‌دانی یک قوم» رفت! و می‌خواست آنجا ادرار کند! آیا چون پیامبر است باید در بین آشغال‌های تر و خشک مردم بنشیند و لباس‌هایش کثیف شود! این دیگر چه منطقیست!

ب)

نکته‌ی دیگری که لازم است جوانان ما بسیار به آن توجه کنند بحث تیترهای اسلام‌ستیزان می‌باشد! مثلا برای همین موضوع در متن اصلی شبهه نوشته بودند:

«پیامبر اسلام ایستاده ادرار می‌کرد!»

این فعل «می‌کرد» غلط است و باید آن را به «کرد» تغییر دهند، می‌کرد یعنی همیشه سر پا ادرار می‌کرد در حالی که اینگونه نیست، ایشان یکبار آن هم بخاطر بهداشت شخصی سر پا ادرار «کرد»، اگر این فهم نادرست خود را قبول ندارند پس ثابت کنند که پیامبرﷺ همیشه سر پا ادرار «می‌کرده است»! یا سندی بیاورند که در محل زندگی خود و نقاط دیگر هم فقط سر پا ادرار می‌کرده است!

ج)

طهارت و پاکی و دوری از نجاسات، از امور بدیهی ما مسلمانان برای انجام عبادات است، آیا واقعا اسلام‌ستیزان حساسیت ما در خصوص پاکیزگی (وضو، غسل و...) را دارند؟ بهداشت یکی از امور بسیار مهم در اسلام می‌باشد، برای شخصی که حق‌پذیر باشد همین توصیه‌های بهداشتی اسلام کافیست که به پاک بودن این دین پی ببرد...

پس جوانان عزیز، مواظب تیترزنی‌ها و بزرگنمایی‌های آنها باشید، چون مدام سعی می‌کنند با نیرنگ و فریب آنچه مدنظر خودشان می‌باشد را منتقل نمایند.



ناباوران می‌گویند: ایمان آوردن راحت‌تر از...

یکی از سخنانی که توسط اسلام‌ستیزان (اسلام‌نشناسان) بسیار زیاد تکرار می‌شود این است که: «ایمان آوردن راحت‌تر از فکر کردن است، از این رو تعداد مؤمنان بسیار بیشتر از متفکران است!» (برتراند راسل)

پاسخ:

الف)

این جمله بسیار کلی است، ایمان به کدام مؤلفه را می‌گویید؟ اگر منظور شما ایمان به خدایان دروغین و بت‌ها و... است، آری، بنده شکی ندارم که آنها راه تفکر را بر خود بسته‌اند، وگرنه هرگز برای چوب و سنگ و مخلوقات سجده نمی‌بردند اما اگر منظور شما ایمان ما مسلمانان به خداوند متعال و دین مبارک اسلام می‌باشد، دیدگاه‌تان کاملا نادرست است.

ب)

قرآن کریم کتاب راهنمای تمام مسلمانان تا قیام قیامت می‌باشد، در این کتابِ بزرگ آیات زیادی در مورد تفکر و اندیشه وجود دارد، کسی که ادعا کند در قرآن مبحث اندیشه‌ورزی وجود ندارد و خداوند فرموده چشم‌بسته خداپرستی را قبول کنید مطمئن باشید هیچ اطلاعی از آیات

قرآن ندارد چون آیات مبارکی که به خِرَد و اندیشه اشاره کرده‌اند بسیار بیشتر از این هستند که انکار شوند! خدای متعال در یکی از آیات صراحتا می‌فرماید:

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللَّـهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾ (انفال: ۲۲)

«بیگمان بدترین جنبندگان نزد خدا، افراد کر و لالی هستند که اندیشه نمی‌کنند.»

این آیه، خطاب به کسانی است که نیروی اندیشه دارند (انسانها) ولی از آن استفاده نمی‌کنند، نیازی به تفصیل نیست چون کسی که قرآن را بخواند مشاهده می‌کند که چقدر زیادند آیاتی که انسانها را به تأمل دعوت کرده‌اند:

- بحث عذاب‌های اقوام پیشین (اعراف: ۸۰ - ۸٤) برای تفکر است.
- بحث تحدی قرآن کریم (بقره: ۲۳) برای تفکر است.
- بحث زنده شدن گیاهان و زمین (اعراف: ۵۷)، برای تفکر است.
- بیدار شدن اصحاب کهف (کهف: ۹- ۲۵)، برای تفکر است.
- زنده شدن عزیر (بقره: ۲۵۹) برای تفکر است.
- خلقت آسمانها و زمین (ملک: ۳ - ٤) برای تفکر است.
- آفرینش موجودات (غاشیه: ۱۷) برای تفکر است.
- و نمونه‌های فراوان دیگر که کلا برای تفکر هستند.

به عنوان مثال در یکی از آیات مبارک ذکر شده:

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّـهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّـهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ (انبیاء: ۲۲)

«اگر در آسمانها و زمین، غیر از خداوند، معبودها و خدایانی می‌بودند و (امور جهان را می‌چرخاندند) قطعاً آسمانها و زمین تباه می‌گردید (و

نظام گیتی به هم می‌خورد چرا که بودن دو شاه در کشوری و دو رئیس در اداره‌ای، نظم و ترتیب را به هم می‌زند) لذا خدا صاحب سلطنت جهان، بسی برتر از آن چیزهایی است که ایشان (بدو نسبت می‌دهند و) بر زبان می‌رانند.»

مطمئناً یک فرد «اهل اندیشه» بعد از خواندن این آیه بلافاصله با خود می‌گوید اگر خداوند مالک آسمانها و زمین نبود چه اتفاقی می‌افتاد؟ اگر یک خالق مدبّر برای آنها برنامه‌ریزی نمی‌کرد نظم جهان چه وضعیتی پیدا می‌کرد؟ و...

اصلا خدای متعال می‌فرماید:

﴿...قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (زمر: ۹)

«بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند برابر و یکسانند؟! تنها خردمندان پند و اندرز می‌گیرند.»

آیا غیر از این است که «دانستن» محصول «اندیشه» است؟ کسی که فکر نکند و نیندیشد چگونه می‌داند؟ و مشاهده می‌کنیم که خداوند فرموده آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند برابرند؟ (هرگز برابر نیستند). پس در قرآن و دین اسلام مبحث اندیشه‌ورزی نه تنها وجود دارد بلکه بسیار مؤکد و توصیه شده نیز می‌باشد. با توجه به آیات ذکر شده به وضوح مشخص می‌گردد که اتفاقا «ایمان ما محصول و نتیجه‌ی تفکر است».

ج)

شما ناباوران هیچ «سازه‌ی هوشمندی» را نمی‌توانید بدون «سازنده» تصور کنید، (اگر می‌گویید خیر، یک مورد را ذکر کنید) ولی برای

«هوشمندترین» سازه‌های موجود (موجودات و کائنات) می‌گویید سازنده‌ای در کار نیست! اینها «خود به خود» به وجود آمده‌اند! آیا این، تفکر و خردورزی است؟!

همانگونه که بارها ذکر کرده‌ایم، دغدغه‌ی اسلام‌ستیزان مفهوم «تفکر» نیست بلکه مشکل آنها با «نتیجه‌ی بعد از تفکر» است، آنها می‌گویند بی‌خدایی و الحاد ما یعنی تفکر!!! اگر بعد از تفکر، مثل ما بی‌خدا شدید بسیار متفکر و خردورز و منطقی هستید ولی اگر بعد از تفکر و اندیشه، سمت خداپرستی رفتید شما جزو انسانهای بسیار خرافاتی و عقب‌افتاده و دور از تفکر می‌باشید!

تمام این بازی با کلمات و فلسفی سخن گفتن‌ها و اموراتی که انجام می‌دهند هم برای همین است: دو راه برای افراد غیرخودشان باقی گذاشته‌اند: یا ملحد شوید یا خرافاتی هستید!!!

د)

عجیب است!

- اینکه بنده با «عقل و اندیشه‌ی خود» به این نتیجه رسیده باشم که: امکان ندارد این همه عظمت موجود در کائنات محصول تصادف‌های کور و احتمالات باشد و حتما خالقی دارند کجای کار اشکال دارد؟

- سپس با همین «عقل و اندیشه» به این نتیجه رسیده باشم که خالق توانایی که انسان را در میان همه‌ی موجودات هوشمند و متفکر خلق نموده، امکان ندارد آن را بدون برنامه رها کرده باشد لذا وجود پیامبران علیهم‌السلام یک ضرورت است، کجای کار اشکال دارد؟

- سپس با همین «عقل و اندیشه»، قرآن و متون اسلام و دیگر ادیان را بخوانم و به این نتیجه برسم که واقعا اسلام برحق است، کجای کار اشکال دارد؟

اینکه ناباوران اندیشه‌ی خود را «مقصد نهایی عقل» می‌دانند! و می‌گویند باید تفکر عقلی به اندیشه‌ی ما ختم شود!!! کجایش «عقل‌مداری» و «تفکر» و «اندیشه‌ورزی» است؟ این که تبلیغات برای دین الحادی خودشان است!

ر)

جوانان عزیز هوشیار باشید، در این آشفته بازار هر کس برای دین خود تبلیغات می‌کند، یکی برای الحاد و دیگری برای این و آن. فریب نخورید و اسلام مبارک را بهتر از گذشته دنبال نمایید، بی‌شک با مطالعه‌ی صحیح و تفکر و تعقل منصفانه، بیشتر و بیشتر به حقیقت اسلام مبارک پی خواهید برد.

ز)

در پایان و بعد از توضیحات ارائه شده، در «چند سطر» یک «پاسخ کوتاه» هم به جمله‌ی آقای راسل می‌دهیم تا اگر اسلام‌ستیزی آن را نزد شما مطرح کرد شما هم به صورت اجمالی این را به او بگویید:

«ایمانی که شما با خود تصور کرده‌اید شاید خیلی راحت باشد ولی ایمانی که زاده‌ی تفکر باشد اصلا امر راحت و ساده‌ای نیست، آنچه که باید به عنوان «راحت» نام برده شود تفکر بی‌ایمانی شماست!!! نه ایمان ما. چون نه امری به نام تکلیف دارید نه مواردی تحت عنوان حلال و

حرام الهی! لذا هر کاری که خواستید انجام می‌دهید! البته به قیمت نابودی آخرت‌تان! چون پشت کردن مخلوق به خالق ثمره‌ای جز این ندارد...».



«بی‌انگیزگی»، یکی از نتایج غرق شدن در مباحث عقلی و فاصله گرفتن از معنویات

من از زمانی‌که در گروههای مختلف تلگرامی (خصوصا گروه‌های پاسخ به شبهه) عضو شده‌ام و به بزرگی دنیا و عظمت خدا پی برده‌ام ارتباطم را با خدا از دست داده‌ام، دائم با خودم فکر می‌کنم که خدای به این عظمت را با من چه کار... انگار خدا برایم به ذاتی تبدیل شده که قابل احترام است ولی نمی‌توان با او ارتباط معنوی برقرار کرد، لطفا کمکم کنید.

پاسخ:

الف)

به یاد دارم اوایل شروع فعالیت رد الحادی بنده در فضای مجازی بود، شخصی می‌گفت بنده نیز می‌خواهم با اسلام‌ستیزان بحث کنم لذا به گروه‌های آنها می‌رفت، بعد از دو هفته پیام می‌فرستاد و می‌گفت بسیار ناراحت و افسرده‌ام، می‌گفتم چرا؟ می‌گفت نمی‌شود با این افراد بحث کرد و برای بنده شبهه ایجاد کرده‌اند! هر بار او را اقناع می‌کردم اما بعد از مدتی دوباره بر می‌گشت و همان ادعاهای گذشته را تکرار می‌کرد تا اینکه به او گفتم: دوست عزیز شما اگر معلومات ندارید با این افراد بحث نکنید!

بی‌شک منطق و اندیشه‌ی اسلام برای بحث و گفتگویی بسیار قدرتمند است ولی اگر یک جوان مسلمان مطالعه نداشته باشد و با آگاهی کافی به بحث نپردازد [طبعاً] روحیه‌اش ضعیف خواهد شد!

لذا توصیه‌ی اکید بنده به همه‌ی جوانان مؤمن و متعهد این است که: اگر می‌خواهید به بحث بپردازید باید دست‌تان پر باشد وگرنه بحث برای شما به یک کابوس تبدیل می‌شود!

ب)

بحث‌های عقلی در ذات خود خشک هستند و یک جوان مؤمن نباید صرفا به مطالعات عقلی و بحث‌های رد الحادی بپردازد بلکه در این میان جلا دادن دل و مصفًا کردن (پاک کردن) روح نیز لازم و ضروری است، به بیان ساده‌تر، فقط به بحث‌های رد الحادی و حضور در گروه‌های مربوطه اکتفا نکنید، لازم است همه‌ی ما جان و دل خود را با تلاوت قرآن، نمازهای جماعت، ذکر خداوند و خصوصا برافراشتن دست دعا و راز و نیاز با پروردگار، شاداب نگه داریم.

دعا کردن و سخن گفتنِ با پروردگار روحیه‌ی انسان را به طرز عجیبی عوض می‌کند! او خدای ماست؛ ذاتی که سمیع و بصیر است و همیشه دوست دارد بندگان با او سخن بگویند، لذا بر همه‌ی جوانان فعال در حوزه‌ی رد الحاد لازم است که قلب خود را نیز سیراب نمایند.

ج)

این دوست عزیز فرموده از وقتی به عظمت خدا پی برده‌ام می‌گویم او را با من چه کار...

اتفاقا بعد از پی بردن به عظمت ذات مبارک الله متعال (شناخت پروردگار) و اندیشیدن در زندگی خودمان (شناخت انسان) باید بیشتر و بیشتر به او نزدیک شویم! زیرا وقتی متوجه شویم این ذات بزرگ و عظیم، ما را در نظر گرفته و با فرستادن کتاب آسمانی برای زندگی ما برنامه تعیین کرده، به طرز عجیبی به بنده‌نوازی او پی می‌بریم.

بله درست است، اگر خدا ما را خلق می‌نمود و همین گونه رها می‌کرد با پی بردن به عظمتش احساس دوری می‌کردیم ولی پروردگار متعال این گونه نیست، همین‌که می‌فرماید از رگ گردن به شما نزدیک‌ترم[1]، تمام اعمال شما را نگاه می‌کنم[2] و می‌خواهم با انجام برنامه‌های تعیین شده به سمت خوشبختی ابدی گام بردارید، حس ارتباط و نزدیک شدن به او بیش از پیش روح و جانمان را نوازش می‌دهد، خدای به این عظمت چنان بر تک تک ما خدایی می‌کند که انگار فقط ما بنده‌ی او هستیم!

د)

در پایان نوشته‌اید می‌خواهم با خدا ارتباط برقرار کنم، کمکم کنید، سبحان الله، ارتباط با خداوند متعال جزو آسان‌ترین کارهای دنیاست، همین الآن گوشی، کامپیوتر (یا کتاب) خود را کنار بگذارید و چشمهایتان را ببندید و بگویید:

---

۱. اشاره به آیه ۱۶ سوره ق: ﴿وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيد﴾ «و ما از شاهرگ [او] به او نزدیکتریم.»

۲. اشاره به آیه ۳۰ سوره محمد: ﴿وَ اللَّـهُ يَعْلَـمُ أَعْمـالَكُم﴾ «و خداست که کارهای شما را می‌داند.» و همچنین آیه ۱۴ سوره علق: ﴿أَ لَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرى﴾ «مگر ندانسته که خدا می‌بیند؟»

«پروردگار مهربانم، مرا ببخش که احساس می‌کردم از تو دور شده‌ام در حالی که تو همیشه به من نزدیک‌ترین کس بوده‌ای...»

ببینید چه نور و آرامشی بر قلب شما جاری خواهد شد اما نمازهای خاشعانه و توام با حضور قلب و تلاوت قرآن و دعا کردن را فراموش ننمایید، این موارد ارتباط عجیب و شگفت‌انگیزی با خالق منان ایجاد می‌نمایند.

در پایان توصیه می‌کنم از گشت و گذار بی‌مورد در فضای مجازی اجتناب کنید، متاسفانه عده‌ای در یک دقیقه به ده صفحه و گروه و سایت می‌روند، از هر کدام یک کلمه می‌خوانند و به مکان دیگری می‌روند، این باعث کسالت و سرخوردگی می‌شود، وقتی نیازی ندارید گوشی را کنار بگذارید تا برای روح شما به یک امر کسل کننده و نابودگر تبدیل نشود...



برخی می‌گویند نوشیدن شراب به مقدارکم چرا حرام است؟

برخی می‌گویند نوشیدن شراب به مقدار کم چرا حرام است؟ این مقدارِ کم عقل را زائل نمی‌کند و شخص هم می‌داند چه کار می‌کند، ممنون می‌شوم شبهه‌ی این افراد را پاسخ دهید.

پاسخ:

عجب!

پس طبق این معیار، مرد و زنی که جهت انجام زنا با هم بروند فقط یکدیگر را در آغوش بگیرند و عشق‌بازی کنند اما به مرحله‌ی ارضای جنسی نرسند کارشان اشکالی نخواهد داشت! دروغ هم اگر یک دروغ کوچک

باشد اشکالی نخواهد داشت و فحش دادن هم اگر دو کلمه باشد اشکالی نخواهد داشت، ادرار هم اگر یک قطره باشد و به لباس بخورد اشکالی نخواهد داشت... .

آیا موارد ذکر شده بلا اشکال هستند؟ مسلّما خیر و همه‌ی آنها دارای اشکالات فراوانی هستند پس برای مشروب هم این گونه است، کم و زیاد ندارد، وقتی خدای رحمان فرمود حرام است یعنی حرام است.

تصور بفرمایید با وجود اینکه خداوند منّان اجازه‌ی خوردن یک قطره را هم نداده و صراحتا فرموده این کار از اعمال شیطان است بازهم تعدادی از مردمِ جامعه این گناه کبیره را انجام می‌دهند! حال خود بگویید اگر خداوند متعال برای آن استثنا قائل می‌شد چه اتفاقی می‌افتاد؟!

مطمئن باشید افرادی که این حرف‌ها را می‌زنند از من و شما بهتر می‌دانند مشروب خوردن در هر حجم و اندازه‌ای حرام است اما سخن آنها را دوباره مرور کنید، کاملا مشخص است که می‌خواهند عمل ناپسندشان را توجیه کنند لذا باید در پاسخ به این افراد گفت:

«قرآن فرموده این عمل حرام است و از گناهان کبیره می‌باشد، شما میل خودتان است، هر کاری انجام می‌دهید مختارید ولی خواهشا از آموزه‌های پروردگار برای توجیه اشتباهات و گناهان خود مایه نگذارید...

خواهشاً مرزها را بشناسید، مشروب خوردن یک گناه کبیره است ولی حرام الهی را حلال اعلام کردن بالاتر از آن و کفر است لذا بخاطر توجیه گناه کمتر، خود را دچار گناه به این بزرگی نکنید، اگر واقعا دیدگاه حلال و حرام و زایل نشدن عقل و این مسائل برایتان مهم است بهتر آن است اصلا مشروب نخورید و مرتکب این اشتباه فاحش نگردید، نه اینکه در قوانین الهی دست ببرید...»

به امید آنکه تمام افرادی که دچار این عمل شده‌اند به خاطر رضای پروردگار و احترام به قوانین دین مبین اسلام توبه کنند و دیگر هیچ وقت سراغ آن نروند...



به بچه‌هایمان نمی‌گوییم چه دینی را انتخاب کنند، بزرگ شدند خودشان...

سلام بر شما، عده‌ای تحت عنوان روشنفکری این سخن را مطرح می‌کنند که ما به بچه‌هایمان نمی‌گوییم چه دینی را انتخاب کنند بلکه از آنها می‌خواهیم وقتی بزرگ شدند خودشان فکر کنند و یک دین را انتخاب نمایند، نظر شما در این مورد چیست؟ به این افراد چه باید گفت؟

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

در این دنیای بزرگ، امور عجیبی مشاهده می‌کنیم! اتفاقا چند سال پیش به یکی از آشنایان گفتم: شما که فرزند خود را در این فراغت تابستان به کلاس کامپیوتر می‌فرستید چرا او را نزد شخص معتمدی هم نمی‌برید که روخوانی و روان‌خوانی قرآن کریم را نزد او بیاموزد؟! وظیفه‌ی پدر و مادر فقط آباد کردن زندگی دنیایی کودکان نیست بلکه توجه به قیامت و خوشبختی ابدی آنها هم از مسئولیت‌های والدین است...

جالب است دقیقاً همین پاسخ را به بنده داد: «بگذار وقتی بزرگ شد خودش راهش را انتخاب کند!» البته با توجه به شناختی که از ایشان داشتم

چیزی نگفتم چون مطمئن بودم اگر ادامه دهم شروع می‌کند به توهین کردن! (هرچند خودش ادعای مسلمانی داشت وگرنه به شخصی که معتقد نباشد چنین پیشنهادی نخواهم داد و ابتدا مطالب دیگری به او گفت) در هر صورت **پاسخ** دیدگاه و اندیشه‌ی این افراد چنین است:

الف)

شخصی که چنین ادعایی دارد، می‌خواهد بگوید «من اندیشه‌ی خود را به کسی تحمیل نمی‌کنم»، حتی به فرزندانم، و بگذار خودشان اندیشه‌ای را انتخاب نمایند! اما غافل از این که همین کار «تحمیل اندیشه‌ی خود» می‌باشد! شما بچه‌ها را همین‌گونه به حال خود رها می‌کنید چون فکر می‌کنید باید این گونه باشد!

آیا همین عمل شما، منتج از اندیشه‌ی شما نیست؟ که سعی می‌کنید فرزندانتان را در سایه‌ی آن تربیت نمایید؟ هرچند اگر چنین اندیشه‌ای داشته باشید میل خودتان است ولی ادعای مسلمانی و تمایل به خداپرستی با این کار تناقض دارد!

ب)

مشخص است که اسلام و دین تان برای شما هیچ اهمیتی ندارد! و هنوز به حقیقت و عظمت آن پی نبرده‌اید، وگرنه هر شخصی دوست دارد و تلاش می‌کند، مهم‌ترین داشته‌هایش را به عزیزانش هدیه دهد! آن هم به فرزند که نور چشم و جگرگوشه‌ی هر شخصی می‌باشد حتی کمونیست‌ها با وجود نادرست بودن اندیشه‌هایشان سعی می‌کنند فرزندان خود را کمونیست بار بیاورند! یک ناباور و لائیک با وجود نادرست بودن اندیشه‌اش سعی می‌کند

جگرگوشه‌اش به سمت ادیان ترود، عجبا! شما ادعای مسلمانی دارید ولی فرزندانتان را مؤمن بار نمی‌آورید!

طبعاً هر کسی سعی می‌کند فرزند خود را طبق اندیشه‌اش تربیت نماید، آیا اندیشه‌ی شما «به حال خود رها کردن» و «بی‌تفاوت بودن» نسبت به سرنوشت عزیزان است؟ راستی از خود پرسیده‌اید اندیشه‌ی شما چیست؟ موضع خود را مشخص کرده‌اید؟

ج)

آیا اگر فرزند شما بزرگ شد و بعد از فکر کردن به این نتیجه رسید که شیطان‌پرستی بهترین شیوه‌ی زندگی کردن است، شما رضایت دارید او به این وادی قدم بگذارد؟ مشخص است که هیچ کسی دوست ندارد، پس چطور می‌توانید در قبال آینده‌ی فرزندان خود تا این اندازه بی‌تفاوت باشید؟ از کجا مطمئنید آنها به سمت خوبی‌ها می‌روند؟ یعنی حاضر هستید بچه‌های شما به جهنم بروند؟ مگر نمی‌دانید تربیت صحیح خانوادگی، افق‌های بسیار رنگینی برای کودکان ترسیم می‌نماید...

د)

شمایی که برای امور قیامتی می‌گویید بگذار خودشان راه خود را انتخاب کنند، چرا برای امور دنیایی هم همین را نمی‌گویید؟ چرا کودکان خود را با زور و اجبار به کلاس زبان و کامپیوتر می‌فرستید؟ شاید آنها نخواهند این‌ها را یاد بگیرند و وقتی بزرگ شدند بگویند ما دوست داشتیم یک زندگی ساده و بی دردسر داشته باشیم چرا ما را با این موارد آشنا کردید!

ر)

این رفتارها از کسی که خود نماز بخواند و ادعای مسلمانی داشته باشد و به قیامت معتقد باشد عجیب است، یکی از باقیات الصالحات فرزند صالح است، یعنی فرزندی که نیک‌سرشت و درست‌کردار و مؤمن و متقی باشد، و بعد از مرگ هم یکی از منابع ارسال ثواب برای کارنامه‌ی پدر و مادر خود خواهد بود، واقعا کسی که برای صالح شدن فرزندانش تلاشی نمی‌کند چه ظلم بزرگی را در حق خود مرتکب شده است.

خداوند بزرگ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَّا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ (تحریم:۶)

«ای مؤمنان! خود و خانواده خویش را از آتش دوزخی بر کنار دارید که افروزینه‌ی آن انسانها و سنگها است. فرشتگانی بر آن گمارده شده‌اند که خشن و سختگیر، و زورمند و توانا هستند. از خدا در آنچه بدیشان دستور داده است نافرمانی نمی‌کنند.»

در پایان:

به نظر بنده تنها دلیل انجام این عمل توسط اولیای فرزندان، اهمیت نداشتن مقوله‌ی دین نزد آنها می‌باشد. اگر برای آن اهمیت قائل بودند این‌گونه کودکان خود را تحویل یک کشتی بی‌ناخدا نمی‌دادند که جریان باد مسیر سفر آنها را تعیین نماید...!!!

***

آیا در مورد به ساحل رسیدن یونس ﷺ در آیات قرآن تناقض وجود دارد؟

مطالبی که تحت عنوان تناقضات قرآنی مطرح می‌شوند، فقط به بررسی و تامل نیاز دارند.

مطمئن باشید افرادی که (به زعم خودشان) یک تناقض قرآنی مطرح می‌کنند تمام قرآن را نخوانده‌اند تا از کثرت دقت و حضور ذهن و غرق شدن در آیات، تناقضی یافته باشند! بلکه در اینترنت یا در جایی این مطلب را دیده‌اند و مدام تکرارش می‌نمایند!

ظاهرا این توهم وجود تناقض در قرآن و دیگر شبهات مطرح شده، توسط کارگروه‌های الحادی تدوین می‌شود و در رسانه‌های جمعی منتشر می‌گردد تا در اختیار جوانان بی‌اطلاع قرار گیرد.

لذا وقتی دو آیه از قرآن را کنار هم قرار دادند و گفتند این دو با هم متناقض هستند، در آرامش کامل بروید هر دو آیه را در خود قرآن بخوانید، ببینید اصلا موضوع آیات چیست؟ در چه مورد صحبت شده؟ مفسران و مترجمان (به عنوان افراد قرآن‌شناس و باسواد در این حوزه) چه می‌گویند؟ با جمع‌بندی تمام مطالعات این بار ببینید آیا تناقضی در بین آیات وجود دارد؟

همانگونه که بارها گفته‌ایم، تناقض زمانی رخ می‌دهد که دو گزاره در زمان و مکان و شرایط برابری قرار بگیرند و ضد یکدیگر باشند، مثلا بنده در یک زمان و یک مکان و یک شرایط خاص هم بروم و هم بیایم، این نمونه‌ی بارز تناقض است...

ولی اگر امروز بروم و فردا بیایم تناقضی رخ نداده است، امروز به تهران بروم و پس از آن به شیراز بروم باز هم تناقضی رخ نداده است، امروز با ماشین به تهران بروم سپس برگردم و با هواپیما بار دیگر به تهران بروم باز هم تناقضی رخ نداده است، حال طبق این فرمول (زمان- مکان- شرایط) ببینید آیاتی که به عنوان تناقض مطرح می‌کنند با یکدیگر تناقض دارند یا خیر!

مثلا در مورد یونس ﷺ و رسیدن به خشکی این تناقض را مطرح می‌کنند:

«در سوره صافات آیه ۱٤٥ آمده: پس او را در حالی که ناخوش بود به زمین خشکی افکندیم، در اینجا الله گفته او را به زمین خشکی که منظور همان بیابان است افکندیم! اما در سوره قلم آیه ٤۹ آمده: اگر لطفی از جانب پروردگارش تدارک [حال] او نمی‌کرد، قطعا نکوهش‌شده بر زمین خشك انداخته می‌شد.

در جایی می‌گوید او را به صحرا افکندیم در جایی دیگر می‌گوید اگر رحمت خدایش نبود او را به صحرا می‌افکندیم، یعنی او را نیفکنده‌ایم»

پاسخ:

ابتدا هر دو آیه را با دقت بررسی می‌کنیم، آیه ۱۴۵ سوره مبارکه‌ی صافات:

﴿فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ﴾

«ما او را در یک سرزمین برهوت خالی (از درخت و گیاه) افکندیم در حالی که بیمار و نزار بود.»

و این هم آیه‌ی ۴۹ سوره‌ی مبارکه‌ی قلم:

﴿لَّوْلَا أَن تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِّن رَّبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ﴾

«اگر نعمت و رحمت پروردگارش به یاریش نشتافته و به دادش نرسیده بود (از شکم ماهی) حتماً به بیرون افکنده می‌شد و نکوهیده در بیابان برهوت رها می‌گردید.»

اگر خوب دقت بفرمایید هیچ تناقضی در بین این دو آیه وجود ندارد، در آیه‌ی اول می‌فرماید «او را به صورت بیمار در یک سرزمین برهوت افکندیم، در آیه‌ی دوم باز هم «افکندن وجود دارد»، ولی چه افکندنی؟ (کلید حل مسأله دقیقاً همین جاست...)

طبق آیه، دو نوع افکندن (رها کردن در ساحل) داریم:

نوع اول: (افکنده شدن به خشکی و) به ساحل رسیدن ولی بصورت «بخشیده نشده» و «دور ماندن از رحمت الهی»

نوع دوم: (افکنده شدن به خشکی و) به ساحل رسیدن ولی به صورت «بخشیده شده» و «مشمول لطف خداوند قرار گرفتن»

حال خداوند در آیه‌ی دوم (۴۹، قلم) به نوع دوم افکندن اشاره می‌کند، که ما او را در این سرزمین خشک (ساحل ممتد و خشک) رها کردیم و رحمت ما شامل حالش شد (به صورت نکوهیده (سرزنش شده) در آنجا نیفتاد)، یعنی توبه و دعاهایش قبول شد. و حالت اول در قرآن وجود ندارد.

پس فرمولی که برای تناقض ذکر کرده بودیم در اینجا صدق نمی‌کند زیرا اولا در هر دو حالت به افکندن اشاره می‌کند و ثانیا آیه‌ی دوم از یک شرط خاص (نکوهش نشدن) صحبت می‌کند.

-آیه اول: او را به ساحل رساندیم

-آیه دوم: او را به ساحل رساندیم؛ بدون سرزنش کردن

پس این دو آیه تکمیل کننده‌ی هم هستند، و آیه‌ی دوم یک حالت اضافه را بیان می‌کند، در پایان دعایی که یونس ﷺ در داخل شکم نهنگ خواند را با هم مرور می‌نماییم تا إن شاء الله ما هم مشمول این دعا شویم:

﴿... فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَـٰهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (انبیاء: ۸۷)

«...در میان تاریکی‌ها(ی سه‌گانه‌ی شب و دریا و شکم نهنگ) فریاد برآورد که (کریما و رحیما!) پروردگاری جز تو نیست و تو پاک و منزّهی (از هرگونه کم و کاستی، و فراتر از هر آن چیزی هستی که نسبت به تو بر دلمان می‌گذرد و تصوّر می‌کنیم. خداوندا بر اثر مبادرت به کوچ بدون اجازه‌ی حضرت باری) من از جمله‌ی ستمکاران شده‌ام (مرا دریاب!).»



در دام «خودنمایی» نیفتیم!

قاعدتا باید بین دو مفهوم «خودنمایی» و «خودآرایی» تفاوت قائل بود، کسی که به دنبال خودآرایی است به خاطر شخصیت و ذاتی که دارد خود را مرتب و شیک می‌نماید، او اصلا برایش مهم نیست دیگران در موردش چگونه فکر می‌کنند، همین که لباس‌هایش تمیز و مرتب باشد و نفس خودش را اقناع نماید کافیست.

ولی خودنمایی این گونه نیست، کسی که خودنمایی می‌کند بخاطر دیگران لباس می‌پوشد و خود را مرتب می‌کند، نگاه‌های دیگران برای او یک

دنیا اهمیت دارد، اگر دیگران به او توجه کنند خوشحال می‌شود اما اگر مورد توجه قرار نگیرد در مورد لباس‌ها و آرایشی که انجام داده به شک می‌افتد! لذا سعی می‌کند در اولین فرصت با استایلی متفاوت‌تر ظاهر شود تا نگاه‌ها را به سمت خود جلب نماید، اگر نگاه‌ها جلب شد که به آرزوی قلبی(!) خود رسیده! ولی اگر باز هم توجه نکردند مشوّش می‌شود و اعتماد به نفسش نابود می‌گردد...

بارها دیده شده فردی که به جهت خودنمایی بیرون می‌آید «در به در» به دنبال یک نگاه می‌گردد، مثلا وقتی در یک پیاده‌رو حرکت می‌کند به چشم تمام افرادی که روبروی او می‌آیند نگاه می‌کند! می‌خواهد ببیند به او نگاه می‌کنند یا خیر! در واقع او نگاه‌ها را گدایی می‌کند!

حال جوان‌هایی داریم که این قاعده را نمی‌دانند و در دام افراد خودنما می‌افتند! مثلا وقتی یک شخص خودنما به جهت «گداییِ نگاه» به آنها نگاه کرد، تصور می‌کنند حتما شیفته‌ی آنها شده و با خود شروع می‌کنند به خیال‌پردازی...! برای شخص خودنما، شما یا شخص دیگر هیچ تفاوتی ندارد! او می‌خواهد نگاه‌ها را جلب کند، همین.[۱]

ای کاش تمام خواهران و برادران ما به مرتبه‌ای از عزت نفس برسند که برای اقناع نفس والای خود به خودآرایی بپردازند نه خودنمایی. باور کنید اگر این اتفاق بیفتد بسیاری از قیافه‌ها تغییر پیدا می‌کند!

پسرهایی داریم که در کولاک و بوران زمستان حاضر نیستند یک کلاه سرشان بگذارند! چرا؟ تا مدل موی سرشان دیده شود! خواهرانی داریم که

---

۱. البته قرار نیست هر نگاهی برای گدایی نگاه و ناشی از خود نمایی باشد! ولی این عمل مذموم هم به هر حال وجود دارد و بسیار زیاد هم می‌باشد.

در حال منجمد شدن هستند ولی چون لباس‌شان نباید تیپ‌شان را به هم بزند حاضر به پوشش بیشتر نیستند، یقیناً کسی که عکس آنها را در این وضعیت ببیند (و از شرایط جوی اطلاع نداشته باشد) با خود فکر می‌کند: لابد این افراد در یک هوای مطبوع بهاری به خیابان آمده‌اند...

یا در قسمت عکس پروفایل، انواع عکس قرار می‌دهند، یک بار لبخند بر لب، یک بار بی‌تفاوت، یکبار... و کافیست شخصی بگوید این عکس زیبا نیست! بلافاصله آن را از صحنه‌ی روزگار محو می‌کنند!

البته خودنمایی فقط به لباس و قیافه محدود نمی‌شود!

افرادی داریم که با پول پس اندازشان راحت می‌توانند یک ماشین مدل پایین سالم بخرند ولی می‌روند یک ماشین مدل بالای پر از نقص و عیب پیدا می‌کنند! باور کنید بیشتر وقتِ آنها با ماشین یادشده در تعمیرگاه سپری می‌شود (به جای رانندگی)، اما خودنمایی اجازه نمی‌دهد یک ماشین مدل پایین و بی‌عیب و نقص داشته باشند!

افرادی داریم هنوز یک فرش زیبا و چندین وسیله‌ی ضروری برای آشپزخانه ندارند، اصلا در خانه‌ی اجاره‌ای می‌نشینند! ولی هنگام دعوت کردن فامیل و خصوصا دوستان! چنان ریخت و پاشی می‌کنند که ثروتمندان شهر هرگز چنین سفره‌ای ندیده‌اند! خودشان هم راضی نیستند! و حتی در خفا گلایه هم می‌کنند اما به هر حال پروسه‌ی خودنمایی نباید به هم بریزد.[1]

---

۱. بی شک ریخت و پاش برای هر کسی مذموم است و این گونه برداشت نفرمایید آن را برای ثروتمندان مجاز دانسته ایم... ولی ریخت و پاشِ فقیر خانمان‌سوزتر است چون باید قسمت زیادی از درآمد خود را صرف آن کند!!!

لذا واقعا باید گفت بس است انقدر «برده‌ی نگاه‌ها و طرز فکر دیگران» نباشیم، ما برای عبادت پرودگار متعال خلق شده‌ایم نه فدا شدن و غرق شدن در نگاه‌ها و نظرات مردم!

عملکرد ثانیه به ثانیه‌ی عمر ما در آرشیو پرونده‌ی زندگی‌مان ثبت می‌شود، واقعاً حیف نیست این لحظات گرانبها را برای رضایت نگاه دیگران صرف نماییم؟! چرا نباید این فرصت استثنایی را برای ارتقای نفس و تعالی روح خود بکارگیریم؟

البته دوستان، این سخنان به معنای اهمیت نداشتنِ تمام نظرات نیست و تأمل در نظرِ افراد دلسوز و آگاه و متقی، لازم است، اما آنچه که مذموم است توجه به نظر افراد غیر دلسوز و خودنما است؛ کسانی که به صورت تفریحی در مورد ما نظر می‌دهند!!!

***

فتنه‌ای جدید برای بانوان مسلمان (قاطی شدن زن و مرد در نماز جماعت)

مدتی پیش گزارشی مشاهده نمودم مبنی بر اینکه در مسجد یکی از شهرهای ترکیه چند خانم کمپینی ساخته‌اند برای اعتراض به شیوه‌ی نماز خواندن و استقرار نمازگزاران، ادعای آنها این است که چرا زن‌ها باید پشت سر مردها بایستند! باید برابری وجود داشته باشد لذا یا کنار هم باشند یا زن‌ها در جلوی مردها قرار بگیرند!

پارسال هم گزارشی دیدم که در یکی از مساجد آلمان یک زن، امامت مسجد را بر عهده گرفته بود و مردها و زن‌ها به صورت مختلط نماز

می‌خواندند، حتی عده‌ای از خانم‌ها حجاب هم نداشتند و بدون روسری در صف نماز ایستاده بودند! بعد متوجه شدم در آمریکا هم چنین مواردی برگزار شده است...

اینکه رسانه‌های غربی این کمپین‌ها را بزرگ و مهم جلوه دهند امر غریبی نیست چون آنها دنبال کوچکترین بهانه‌ای می‌گردند برای انحراف ذهنی جوانان مسلمان، مخالفان اسلام اصلا کاری به شرعی یا غیر شرعی بودن این اعمال ندارند، فقط کافیست امری که انجام شده در راستای سیاست‌های بلندمدت آنها باشد و بلافاصله از کاه، کوه می‌سازند...

اما آنچه که مایه‌ی شگفتی بنده شده دفاع تمام‌قد برخی از مسلمانانِ مدعی روشنفکری از این نوع برنامه‌ها می‌باشد! نمی‌دانم بیان اینکه بزرگترین عالمان اسلام در طول ۱۴ قرن اخیر در اشتباه بوده‌اند و فقط چند «بازیگر»! یا چند جوان «فریفته شده» در جهان غرب، اسلام را فهمیده‌اند حامل چه نوع روشنفکری برای این مدعیان می‌باشد! واقعا چرا عده‌ای حاضرند «متفاوت بودن» را «به هر قیمتی» بخرند؟!

اما بررسی موضوع:

الف)

مجبوریم همان جمله‌ی همیشگی را تکرار نماییم که حقوق زن و مرد باید «برابر» باشد نه «مشابه»، تمام شبهاتی که در زمینه‌ی حقوق زنان مطرح می‌شود ناشی از عدم توجه به این دو مفهوم است، اینکه خداوند متعال بخاطر ساختار وجودیِ متفاوت زن و مرد، مسئولیت‌ها و حقوق آنها را به صورت متفاوت تدوین نموده کجایش تبعیض و ظلم می‌باشد!

واقعـا ایـن همـه اصـرار بـر «تشـابه حقـوق» از کـدام منطـق سرچشـمه می‌گیرد! مگر زن و مرد کاملا شبیه هـم هسـتند! مگـر روحیـات و فیزیکیـات بدنی آنها دقیقاً مانند یکدیگر است؟ اصـلا اگـر یکـی هسـتند چـرا بـه یکـی می‌گویند زن و به دیگری می‌گویند مرد!

ب)

بنده تعجب می‌کنم اینکه اندام زن‌ها جذاب‌تـر از مـردان می‌باشـد بـرای زن‌ها یک امتیاز است یا یـک ضـعف! چـرا عـده‌ای اصـرار دارنـد کـه بگوینـد جذابیت اندام و قیافـه‌ی زن و مـرد (در نگـاه جـنس مخـالف) در یـک سـطح می‌باشد؟ یک آزمایش ساده انجام دهید:

۱۰ زن در صف جلو بایستند و ۵ مرد هم چند متر دورتـر پشـت سـر آنهـا نماز بخوانند سپس جای آنها را عوض کنید، ۱۰ مرد در صف جلو بایسـتند و ۵ زن چند متر دورتـر پشـت سـر آنهـا بایسـتند؛ بـه نظـر شـما مردهـا تمایـل بیشتری برای نگاه کردن در خود احساس می‌کنند یا زن‌ها؟ بی‌شک جـواب صحیح، مردها می‌باشد، جذابیتی که انـدام زنـان در نگـاه مـردان دارد بـرای نگاه زن‌ها در خصوص مردان وجود ندارد...

کسی که بگوید: قبول ندارم، چه فرقي دارد، دقیقـاً ماننـد هـم هسـتند! هر دو انسانند! و از این سخنان، مطمئن باشید از ابجدیات علم روانشناسـی در زمینه‌ی روابط بین زن و مرد بی‌اطلاع است چون این یـک حقیقـت ثابـت شده است که مردها بصری‌تر می‌باشـند و زنـان سـمعی‌تـر (یعنـی مردهـا بـا چشم و آنچه می‌بینند بیشتر تحت تـاثیر قـرار مـی‌گیرنـد و زن‌هـا بـا گـوش و مواردی که می‌شنوند).

ج)

این قانون پروردگار است که زنان مطلوب هستند و مردان طالب. یعنی مردها ذاتا به دنبال به دست آوردن زن‌ها هستند و زن‌ها ذاتا منتظر هستند که یک مرد بیاید و آنها را به دست بیاورد.

شما مردانی که ادعای روشنفکری دارید و مخالف این سخن هستید چرا به خواستگاری می‌روید (یا رفته‌اید) و یک خانم به خواستگاری شما نمی‌آید؟ (یا نیامد) لطفا نگوییید عرف و عادت جامعه ما، که در اکثریت قریب به اتفاق جوامع بشری همین منوال وجود دارد.

حال خود قضاوت کنید، اگر زنِ مطلوب، جلوی چشمان مردِ طالب باشد آن هم در محلی که باید از این افکار مبرا باشد چه وضعیتی ایجاد می‌گردد؟

د)

ممکن است یکی از مدعیان بگوید: شما با این دیدگاه تمام مردان را شهوتران می‌دانید، می‌گوییم این ادعای گزاف از کجا سرچشمه می‌گیرد! پس شما هم تمام مردان را معصوم و آدم‌آهنی می‌دانید!

مسجد فقط مکان پیرمردها و پیرزن‌ها نیست، این همه جوان به مسجد می‌آیند که نیروی جوانی آنها بر هوش و حواس‌شان غلبه نموده است، اصلا جوانانی داریم که از فرط فشار روانی ناشی از این گونه افکار به مسجد و عبادت پناه می‌آورند، حال مسجد را هم برای آنها پُر کنیم از جوانان جنس مخالف، مسجد را از آن‌ها بگیریم دیگر به کجا پناه ببرند!

ر)

اگـر چنـین اتفـاقی بیفتـد مردهـای مسـلمان از حضـور همسـران و دختران‌شان در نمازهای جماعت احساس راحتـی نمی‌کننـد چـون غیـرت، یکی از صفت‌های عجین شده با ذات مردان است.

مدعیانی که اختلاط زن و مرد در مسجد برای آنهـا مهـم نیسـت در مـورد اختلاط آنها در بیرون چه دیدگاهی دارند! لزوما نباید مشکلی داشته باشند! اما اسلام می‌فرماید حتی نباید به نامحرم نگاه کنید،[1] حال ادعای این افـراد را با این آموزه‌ی اسلام تطبیق نمایید!

ز)

یکی از احساس‌های بسـیار پـر رنـگ در بـین خـانم‌هـا احسـاس امنیـت است، خانم‌ها دوست دارند در فضـایی آرام و پـر از امنیـت بـه دعـا و عبـادت بپردازند، حال آیا زنی که ۵۰ مرد نـامحرم پشـت سـر او ایسـتاده‌اند بـا خیـال راحت به رکوع و سـجود مـی‌رود؟ خـانم‌هـای مسـلمان چنـان شـرم و حیـایی دارند که جلوی مهمان برای برداشـتن اسـتکان خـم نمی‌شـوند ولـی ببینیـد مدعیان روشنفکری چه چیزی از آنها می‌خواهند!

اما در مورد امامت زنان:

کسانی کـه مـی‌گوینـد چـرا نبایـد زن‌هـا امـام جماعـت باشـند بـه جـای «برابری» بازهم خواستار «تشابه» شده‌اند، مواردی که در سطور گذشته ذکر کردیم برای امامت یک زن در مسجد هم صـدق مـی‌کنـد، وقتـی یـک زن بـه

---

۱. اشاره به آیات ۳۰ - ۳۱ سوره نور: ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ... وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ...﴾ «به مردان با ایمان بگو: دیده فرو نهند... و به زنـان بـا ایمـان بگو: دیدگان خود را [از هر نامحرمی] فرو بندند.»

عنوان امام جماعت در دید مردان قرار گیرد، آرامش ذهنی جوانان به هم می‌ریزد و خود او هم احساس راحتی نمی‌کند.

معمولا این مدعیان روشنفکری می‌گویند تقصیر فقه اسلامی است، وگرنه خداوند بین زن و مرد تفاوتی قائل نیست.[1]

پاسخ آنها این است که اولاً: فقه اسلامی بر طبق قرآن و سنت پیامبر ﷺ تدوین شده و یک امر دل‌بخواهی نیست، ثانیاً: تفاوت، یک امر حکیمانه است و اصلا به معنای استبداد نیست! ثالثاً: اگر این را قبول ندارید بفرمایید بگویید چرا خداوند هیچ زنی را به عنوان پیامبر انتخاب نکرده است؟ هیچ بعید نیست برای اثبات ادعای خود العیاذ بالله به کار خداوند هم اشکال وارد کنید!

قبلا در خصوص اینکه چرا هیچ کدام از زن‌ها پیامبر نشده‌اند توضیح داده‌ایم، خداوند متعال مسئولیت‌ها را با توجه به ذات جنس مونث و مذکر تقسیم کرده است...

---

۱. این نکته لازم به ذکر است که امامت زنان برای مردان جائز نیست همانطور که در پاسخ به شبهه تصریح شد، لیکن امامت زنان برای خود زنان، نزد جمهورعلماء جائز و مشروع می‌باشد. (ر.ک: المجموع شرح المهذب - النووی، ج٤، ص١٩٩؛ المغنی لابن قدامة، ج٢، صص ١٤٨ - ١٤٩). دلیل جواز و بلکه استحباب امامت زنان برای زنان حدیث مرفوعی است که از ام ورقه بنت عبدالله رضي الله عنها روایت کرده‌اند که: (كان رسول الله ﷺ يزورها في بيتها وجعل لها مؤذنا يؤذن لها، وأمرها أن تؤم أهل دارها)، «رسول الله ﷺ او را در خانه‌اش زیارت می‌کرد و مؤذنی قرار داد تا برایش اذان بگوید و به او (ام ورقه) امر نمود که پیش‌نمازاهل خانه باشد.»(سنن أبي داود، ج١، ص١٦١ ح٥٩٢؛ سنن الدارقطني، ج٢، ص٢٦١ ح١٥٠٦)، این حدیث «حسن» است. (ر.ک: إعلام الموقعين عن رب العالمين - ابن القيم، ج٢، ص٢٧١؛ إرواء الغليل - الألباني، ج٢، ص٢٥٥ ح٤٩٣) و از برخی از امهات المؤمنین همچون بانوان عائشه رضي الله عنها و ام سلمه رضي الله عنها - با اسناد صحیح- نقل است که برای زنان در نمازهای فرض و نافله (سنت) پیش‌نمازی می‌کردند. (ر.ک: المجموع شرح المهذب - النووی، ج٤، ص١٩٩؛ عون المعبود شرح سنن أبي داود - العظيم‌آبادی، ج٢، ص٢١٢)

۵ مرد نمی‌توانند یک کودک را تربیت نمایند ولی یک زن می‌تواند ۵ کودک را تربیت نماید، هیچ بی‌احترامی هم به آقایان صورت نگرفته است، این کار با ذات لطیف و ملیح خانم‌ها سازگار است ولی صلابت مردان برای امور دیگر مناسب‌تر است، مثلا فعالیت‌های سنگین اجتماعی که نبوت یکی از آنها می‌باشد (آن هم نه هر مردی!). فراموش نکنید پیامبرانی بوده‌اند که در جریان دعوت بخاطر اذیت و آزار مردم قوم‌شان شهید شده‌اند، یا زنان اموری همچون قاعدگی و بارداری و شیردهی به نوزاد و جلا بخشیدن به محل زندگی و... را بر عهده دارند که با وجود این موارد امر نبوت با مشکل مواجه می‌شد لذا خداوند متعال در یک امر حکیمانه بانوان را از این مسئولیت سنگین معاف نموده است، حال خود بگویید زنی که برای مردان امام مسجد باشد با همه‌ی این موارد روبرو خواهد بود یا خیر؟!



آیا بحث حرمت شراب، در قرآن وجود ندارد؟

عرض سلام دارم خدمت شما برادر گرامی، چند روز پیش در جمعی نشسته بودم که یکی از حضار می‌گفت در قرآن به صورت مستقیم به حرام بودن مشروب اشاره نشده است، او ادعا می‌کرد به خوبی قرآن را مطالعه نموده اما بحث حرام بودن مشروب در قرآن وجود ندارد، ممنون می‌شوم پاسخ ایشان را بدهید.

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

بله بنده نیز با چنین افرادی مواجه شده‌ام، متاسفانه چنین کسانی یا قرآن را نخوانده‌اند و صرفا از روی نوشته‌های برخی از نویسندگان منحرف قضاوت کرده‌اند و یا هنگام مطالعه‌ی کلام پرودگار اصلاً دقت ننموده‌اند!

مبحث حرام بودن شراب در قرآن آنقدر واضح است که نیازی به پاسخ دادن ندارد،[1] ولی برای اینکه هنگام مواجه شدن با این افراد توانایی پاسخگویی داشته باشید، دلایل قرآنی را معرفی می‌نماییم.

ابتدا به سوره‌ی مبارکه‌ی اسراء بروید، آیات ۶۱ تا ۶۵ (که حاوی گفتگوی پروردگار متعال با شیطان می‌باشد) را مطالعه نمایید، شیطان برای گمراه کردن انسان‌ها از خداوند مهلت می‌خواهد، خداوند هم در آیه‌ی ۶۳ به او می‌فرماید:

---

۱. ر.ک: المغنی لابن قدامة، ج۹، ص۱۵۸: نوشیدن خمر، با توجه به قرآن، سنت و اجماع، «حرام» می‌باشد؛

الف: قرآن: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالأَنْصَابُ وَالأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ ... فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ﴾ (مائده: ۹۰ - ۹۱) «شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه پلیدند [و] از عمل شیطانند. پس، ازآنها دوری گزینید .. پس‌آیا شما دست برمی‌دارید؟»

ب: سنت: پیامبراکرمﷺ فرمودند: (کل مسکر خمر، وکل مسکر حرام)، «هر مست کننده‌ای خمر است و هر مست کننده‌ای حرام می‌باشد.» [صحیح مسلم، ج۳، ص۱۵۸۷ ح ۲۰۰۳؛ سنن أبی داود، ج۳، ص۳۲۷ ح۳٦۷۹؛ مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج۱۰، ص۳۲۱ ح٦۱۷۹] و تحریم خمر از پیامبراکرمﷺ ثابت است بطوری که در مجموع به درجه‌ی تواتر رسیده است. (ن.ک: نظم المتناثر من الحدیث المتواتر - محمد الکتانی، ص۱۵۲)

ج: امّت بر تحریم‌آن اجماع نموده است. (ن.ک: الاستذکار لابن عبدالبر، ج۸، صص۱۱ و ۲۱؛ فتح الباری - ابن حجر، ج۱۰، ص٤۰)

﴿قَالَ اذْهَبْ فَمَن تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَّوْفُورًا﴾

«خدا به شیطان فرمود: برو که هر کس از اولاد آدم پیرو تو گردد با تو به دوزخ که پاداش کامل شماست کیفر خواهد شد.»

خداوند صراحتا به شیطان می‌فرماید کسی که از تو پیروی نماید دوزخ سزای اوست، حال به آیه‌ی ۹۰ سوره‌ی مبارکه‌ی مائده بروید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾

«ای مؤمنان! میخوارگی و قماربازی و بتان (سنگی‌ای که در کنار آنها قربانی می‌کنید) و تیرها (و سنگها و اوراقی که برای بخت‌آزمایی و غیبگویی به کار می‌برید، همه و همه از لحاظ معنوی) پلیدند و (ناشی از تزیین و تلقین) عمل شیطان می‌باشند. پس از (این کارهای) پلید دوری کنید تا این که رستگار شوید.»

مشاهده می‌نمایید که خداوند صراحتا می‌فرماید، میگساری (شراب‌خواری) «عمل شیطان» است، از آن «دوری کنید»، در آیه‌ی قبل (۶۳ اسراء) می‌فرماید: «هر کس از شیطان پیروی نماید» سزایش «جهنم» می‌باشد، نتیجه‌ای که از این دو آیه به دست می‌آید چیست؟ غیر از این است که شراب‌خواری یکی از گناهان کبیره می‌باشد و اگر شخص مصرف کننده، مسلمان باشد و توبه ننماید بخاطر این عمل به جهنم می‌رود؟ و بعد از سزایش به بهشت باز می‌گردد؟

افرادی که می‌گویند در قرآن شراب حرام نشده، فقط آیه‌ی دوم را می‌بینند که خداوند فرموده عمل شیطان است از آن دوری کنید! می‌گویند ببینید که می‌گوید دوری کنید و نگفته حرام است! سبحان الله، حتی اگر

آیه‌ی گفتگوی خداوند با شیطان را هم در نظر نگیریم، همین‌که خداوند فرموده از آن دوری کنید برای ما مؤمنان اتمام حجت نیست؟

متاسفانه فضای مجازی همراه تمام خوبی‌هایش، باعث ایجاد اعمال نادرستی هم شده است، معمولاً در قرون گذشته طرز فکرهای نادرست ایجاد می‌شدند اما از همان ابتدای کار توسط علمای جهان اسلام، در نطفه خفه می‌شدند ولی امروزه مشاهده می‌کنیم همان افکار (بوسیله‌ی فضای مجازی) دوباره ظهور پیدا کرده و حتی بستری فراهم شده که تریبون‌های فراوانی در اختیار داشته باشند!

نکته‌ی قابل‌توجهی که همه‌ی ما باید در آن اندیشه نماییم این است که:

در گذشته این افراد با علما طرف بودند و نمی‌توانستند راه به جایی ببرند ولی الآن مخاطب اصلی این منادیان! مردم غیرمتخصص در زمینه‌ی دین می‌باشد (عامه‌ای که توانایی تحلیل و پاسخگویی ندارند) لذا «مطالعه» و «روشنگری» در این عصر بسیار ضروری است.



هیچ وقت از نماز و مسجد تاثیر نپذیرفته‌ام!!

سلام ببخشید این جمله روی یکی از نزدیکان بنده تاثیر نادرستی داشته است، ممنون می‌شوم آن را پاسخ دهید: هیچوقت نه مسجد و نه صدای اذان و نه وضو و دو لا راست شدن در مقابل یک قادر متعال و صاحب اختیار مطلق که باید به زبان عربی با او اختلاط کرد در من تاثیری نداشته است. (صادق هدایت)

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

دوران دانشجویی بود، یکی از دوستان می‌گفت هم‌اتاقی‌های بنده اسلام‌ستیز و ناباور هستند و مدام مرا مسخره می‌نمایند، گفتم إن شاء الله شبی مهمان خواهم شد، بعد از مدتی با دوستم هماهنگ شدم و به خوابگاه آن‌ها رفتم، وقتی رسیدم گفتم فلانی بیا با هم نماز مغرب را بخوانیم بعد اگر لازم شد با دوستانت هم بحث خواهم کرد، طفلک فضای اتاق را آنقدر نامساعد می‌دید که دوست نداشت دو نفری جماعت بخوانیم، گفت من تنها می‌خوانم! ولی بعد از اصرار من آمد...

رفتیم روی سجاده ایستادیم، بلافاصله یکی از دوستانش که روی تختش نشسته بود گفت ببخشید چرا نماز می‌خوانید؟ (من هم که از عقاید او اطلاع داشتم) گفتم یک سوال می‌پرسم تا نمازم تمام می‌شود وقت دارید به آن فکر کنید، پس از آن جواب خواهم داد، گفت بفرمایید. گفتم به شخصی که کور مادرزاد است چگونه تفهیم می‌نمایید این خودکار سبز است و این یکی سیاه؟!!!

الله أکبر را گفتم و نماز شروع شد، بعد از اتمام نماز بلافاصله گفت: خب نمی‌توانیم به او بفهمانیم، من هم گفتم: خب به شمایی که به متافیزیک و تعظیم کردن در مقابلِ پروردگار توانا اعتقادی ندارید هم نمی‌توان لذت و دلیل نماز خواندن را فهماند، با همین پرسش و پاسخ بحث شروع شد و تا ساعت ۲ شب با آنها مناظره کردم، حتی سر سفره‌ی شام هم بحث ادامه داشت...

حال برادر عزیزم، من به حرف نویسنده‌ی این شبهه کاملا باور دارم، یک حبه قند را تا در دهان نگذاریم نمی‌توانیم شیرینی آن را احساس کنیم، کسی که از نماز لذت نمی‌برد قلب خودش بیهوش یا مرده است و اصلا تقصیر از نماز نیست!

نماز یک حرکت کششی و ایروبیک نیست که به حضور قلب نیازی نداشته باشد، تا خشوع و خضوع ما در نماز بیشتر باشد این عبادت مهم تاثیرگذارتر خواهد بود، کسی که بعد از شنیدن اذان اصلا این انگیزه برای او ایجاد نمی‌شود که باید به سمت نماز خواندن برود مطمئن باشید تقصیر از قلب خودش است نه از اذان!

اشاره‌ی شبهه به زبان عربی هم نوعی طعنه به عربی بودن نماز است، نویسنده می‌خواهد بگوید چرا زبان نماز عربی است، ما که عربی متوجه نمی‌شویم، پاسخ این است که نماز عربی است ولی ترجمه و یادگیری مفاهیم آن که عربی نیست! چرا نباید برای یادگیری معنای نماز اقدام کنیم! و دلایل دیگری که در این پاسخ نمی‌گنجد.



چرا اگر پسری زودتر از پدرش بمیرد از پدر بزرگ به نوه‌ها ارثی نمی‌رسد؟

سلام برادر بزرگوار خسته نباشید

من در قضیه ارث یک سوال برایم پیش آمده است، چرا در اسلام وقتی فرزند حتی یک لحظه زودتر از پدرش فوت کند بچه‌هایش از ارث و میراثی که مال پدرشان بر گردن پدربزرگشان است محروم می‌شوند؟ در صورتی که

آنها بیشتر به حمایت مالی نیاز دارند اما همان پدر که فرزند دیگری دارد ارث به او می‌رسد و بعد در نهایت بعد از فوت پدر و پدر بزرگ به نوه‌ها می‌رسد. اینجا گناه فرزندان فرزند اولی چیست که پدرشان زودتر فوت شده است؟

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

إن شاء الله در چند قسمت پاسخ را تقدیم می‌نماییم:

الف)

سوال شما به صورت بسیار ساده می‌گوید: چرا اگر پسری زودتر از پدرش بمیرد از پدربزرگ به نوه‌ها ارثی نمی‌رسد؟ بنده بارها با این سوال مواجه شده‌ام و افراد زیادی آن را پرسیده‌اند، نکته‌ی جالب توجه این جاست که برخی از سؤال‌کنندگان هیچ استدلالی را قبول ندارند مگر اینکه بگوییم حکم اسلام اشتباه است و ارث به آنها تعلق می‌گیرد، طبعاً کسی که برای دریافت چنین پاسخی سوال پرسیده باشد هرچند ما از فلسفه‌ها و درجه‌بندی‌های ارث برای او بگوییم بی‌فایده است.[1]

۱. گوستاو لوبون (Gustave Le Bon) می‌گوید: «احکام وراثت در قرآن مبنی است بر انصاف و داد... اگر چه فروعاتی را که فقهاء در این باب استخراج نموده‌اند تمام‌آن درآیات [قرآن] درج نیست لیکن کلمات‌آن با کمال وضوح ذکر شده خاصه این احکام را با احکام ارث انگلیس و فرانسه که باهم مقایسه نموده‌ام از ملاحظه‌آن راجع به زنان شوهردار که می‌گویند دین اسلام باآنها بطور انصاف رفتار نکرده معلوم می‌شود که هیچ پایه و مایه‌ای برای‌آن نیست بلکه نسبت به احکام ارث ما، اسلام حقوق‌آنها را بیشتر مراعات کرده است.» (تمدن اسلام و عرب، گوستاو لوبون، ترجمه: سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، ص۵۱۱)

امـا هسـتند کسـانی کـه مـی‌گوینـد پرودگـارا سـمعنا و أطعنـا، خـودت روزی‌دهنده هستی، اموال ارث، مـا را خوشـبخت نمـی‌نمایـد، آنچـه ضـامن خوشبختی ما در دنیا و آخرت خواهد بود رضایت و توجه ویژه‌ی تو می‌باشـد، و ما نسبت به حکم حکیمانه‌ی تو راضی هستیم، و برای این افراد که به قصد کنجکاوی و دانستن، سؤال می‌پرسند می‌توان چگونگی و چرایی ایـن حکـم را شرح داد...

ب)

سید قطب‌﷬ در یکی از کتاب‌هایش می‌فرمایـد: «اسـلام یـک تمامیـت تقسیم‌ناپذیر است»، و ما نباید قسمتی را قبول داشته باشیم و قسـمت‌هـای دیگر را رها کنیم بلکه مجموعه‌ی اسلام را بایـد بـه طـور کامـل قبـول داشـته باشیم.

جامعه‌ی ما متاسفانه با این موضوع بسـیار درگیـر اسـت، در بـین احکـام اسلام چند عدد را انتخاب کرده‌ایم و بقیه را رها نموده‌ایم! غافل از آنکـه ایـن کار باعث ایجاد خلأ می‌شود! و وقتی مردم با خلأها مواجه شدند مـی‌گوینـد برنامه‌ی اسلام مشکل دارد! در حالی که باید دنبال دلایل ایجاد ایـن خلأهـا بود نه خود خلأ...

برای فهم بهتر موضوع، شخصی را در نظر بگیریـد کـه بـه دکتـر مـی‌رود، پایش درد می‌کند، دکتر قرص معده هم برای او می‌نویسد! مـی‌گویـد دکتـر، دلیل نوشتن این قرص چیست؟ من که معده‌ام درد نمی‌کند! دکتر می‌گوید بله می‌دانم ولی شـما اگـر ایـن قـرص‌هـا (قـرص‌هـای پـا) را مصـرف نماییـد احتمـال دارد دچـار نـاراحتی معـده شـوید لـذا بـه عنـوان پشـتیبان، ایـن قرص‌های معده را نیز مصرف بفرمایید.

موضوع احکام اسلام هم دقیقاً به همین شکل است، وقتی زکات، صدقه، توجه به افراد مستمند، محبت و... در جامعه‌ی اسلامی از بین رفت طبعاً احکام دیگر تنها می‌مانند و چنین سوال‌هایی نیز مطرح می‌شود! آیا با رعایت دیگر احکام، یک خانواده‌ی نیازمند محتاج ارث خواهد بود؟! پس عزیزان مشکل پیش آمده بخاطر این قانون نیست بلکه بخاطر فراموشی قوانین دیگر است...

ج)

هر چیزی قاعده دارد و قاعده‌ی ارث این است که ارث به زنده‌ها تعلق می‌گیرد نه به مرده‌ها.

این پولی که به عموها و عمه‌ها داده می‌شود ارث پدرشان است، آنها افرادی هستند که بی‌پدر شده‌اند، از دست دادن پدر امر ساده‌ای نیست، مطمئن باشید فرزندان صالح آرزو می‌کنند که ای کاش تمام ثروت‌های پدر بر باد می‌رفت، ای کاش تمام ثروت‌های ما هم بر باد می‌رفت اما سایه‌ی پدر جان از سر ما کم نمی‌شد، حال در این سوگ و ناراحتی اموال پدر مال آنها می‌شود، و پدرِ نوه‌های مذکور (فرزندی که پیش از پدر فوت شده) زنده نیست تا این ناراحتی را به جان بخرد و دنیا بر سرش آوار شود...

این مال به بچه‌های فرزندان مانده هم تعلق نمی‌گیرد (منظور این است که به نوه‌های دیگر هم تعلق نمی‌گیرد) بلکه به عموها و عمه‌ها تعلق گرفته است، حال بستگی دارد به اینکه آیا این عموها و عمه‌ها مالی که به ارث برده‌اند را حفظ می‌کنند و چیزی را برای بچه‌هایشان به جای می‌گذارند یا نه؟!

د)

اگر قاعده‌ی دین پرودگار بر این است که ارث فقط به زنده‌ها تعلق می‌گیرد، و خلاصه با فوت یکی از فرزندان «پل طبیعیِ» ارتباط بین نوه‌ها با پدربزرگ قطع می‌شود، خداوند متعال به ایجاد «پل‌های مصنوعی» فراوانی سفارش کرده است، به عنوان نمونه خدای متعال در آیه‌ی ۸ سوره‌ی مبارکه‌ی نساء می‌فرماید:

﴿وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُم مِّنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا﴾

«و هرگاه خویشاوندانِ (فقیر شخص مرده) و یتیمان و مستمندان (غیر خویشاوند) بر تقسیم (ارث) حضور پیدا کردند، چیزی از آن اموال را بدانان بدهید و به گونه‌ی زیبا و شایسته با ایشان سخن بگوئید (و از آنان دلجویی و معذرت‌خواهی کنید.»

مشاهده بفرمایید که خداوند چگونه افراد تقسیم‌کننده را به کنار گذاشتن مقداری از این اموال برای خویشاوندان و یتیمان ترغیب نموده است، واقعا همین آیات است که باعث شده اکثر پدربزرگ‌ها طبق یادآوری و سفارش داعیان دین، فرزندان پسر متوفی خود را نیز یک سهم قرار می‌دهند، چون پدربزرگ توانایی بخشش یک سوم از مال خود را دارد و به راحتی می‌تواند این کار را انجام دهد.

ر)

ممکن است شخصی بگوید، خوب این چه کاری است، چرا از اول برای آنها سهم تعیین نمی‌شد؟ در پاسخ می‌گوییم ارث قاعده و قانون دارد و طبق احساسات تقسیم نمی‌شود، اگر طبق احساسات بود باید فرزندان فقیر سهم بیشتری می‌گرفتند! و فرزند ثروتمندِ پدر، ارثی دریافت نمی‌کرد ولی این

گونه نیست، برای اجرای این امر مهم اجتماعی به قوانین قاطعی نیاز داریم، وگرنه مشکلات زیادی بوجود می‌آمد.

همچنین باید بدانیم که این دنیا کلا سرای آزمایش است -الله اعلم- این هم می‌تواند آزمایشی برای پدربزرگ باشد تا ترحم و توجه او نسبت به نوه‌های یتیمش مورد آزمایش قرار گیرد، البته این کمک واجب نیست و مستحب است.[1]

(و اگر آزمایش الهی باشد،همین مستحب بودن آن را آزمایش کرده است، اگر واجب می‌بود که باید سهم‌شان را می‌داد و این مطالب مطرح نمی‌شد) ز)

نوه‌هایی که پدر آنها فوت کرده هم باید بدانند این دنیا برای آنها هم سرای امتحان است، مگر عموها و عمه‌ها و به دنبال آن بچه‌هایی که دارند،

---

۱. در این رابطه بین فقهاء اختلاف است؛ برخی گفته‌اند که با توجه به‌آیه ۸ سوره نساء حق وصیت واجب است و جمهور گفته‌اند که واجب نیست بلکه مندوب (مستحب) است. (ر.ک: الجامع لأحكام القرآن - القرطبي، ج۵، ص۴۹؛ التحرير والتنوير - ابن عاشور، ج٤؛ ص۲۵۱)، بیان وجوب آیه از برخی از صحابه و تابعین نقل شده است. (ر.ک: محاسن التأويل - القاسمي، ج۳، ص۳۳) و همچنین نزد مذهب ظاهری واجب است. (المحلى بالآثار - ابن حزم، ج٦، ص٤٢٠)

هشام بن عروه رحمه الله می‌گوید: «عروه بن زبیر رحمه الله میراث برادرش مصعب را تقسیم کرد و به کسانی که حضور داشتند و همچنین به فرزندان کوچکش از آن ارثیه اعطا نمود.» (مصنف ابن أبي شيبة، ج٦، ص۲۲۵ ح۳۰۸۹۷)

ابن ابی ملیکه رحمه الله می‌گویند: «عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی بکر میراث پدرش عبدالرحمن را تقسیم نمود و عائشه رضی الله عنها در آن زمان در قید حیات بود و هیچ مسکینی از اهل خانه و خویشاوندان را رها نکرد مگر اینکه از میراث پدرش به‌آنان چیزی اعطا نمود و سپس این آیه ﴿وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ﴾ را به تمامی قرائت نمود.» (جامع البيان في تأويل القرآن - الطبري، ج۷، ص۱۰؛ السنن الكبرى للبيهقي، ج٦، ص٤۳۷ ح۱۲۵۵۸)

وقتی ثروت پدربزرگ را دریافت کردند با آن چه می کنند؟ اس پول و امکانات متعلق به پروردگار است یا آنان؟ آیا برای ابد نزد آنان خواهد بود؟ وقتی مالک و رازق خداوند است و فقط چند صباحی این اموال در اختیار آنان قرار گرفته، دیگر ناراحتی و اعتراض به احکام پروردگار چرا؟ اگر واقعا نیازمند هستید جامعه‌ی اسلامی و ثروتمندان مسلمان شرعا موظف به حمایت از شما هستند ولی همانگونه که ذکر شد بسیاری از احکام تعطیل شده و در نهایت این مشکلات پیش می‌آید..!

اگر باز هم شخصی اعتراض کرد که چرا پدر من فوت کرد و من از این ارث بی‌نصیب شدم باید بداند که مرگ و زندگی به دست خداوند است و ظلمی صورت نگرفته است! ما نباید زندگی را فقط در این چند سال دنیا خلاصه کنیم، این دنیا آزمایشگاه است، نه آسایشگاه. زندگی اصلی ما بعد از مرگ و رفتن به سرای آخرت شروع می‌شود. هر چه در اینجا رخ می‌دهد امتحان و آزمایش است، ما باید نسبت به این مسائل صبر داشته باشیم و نتایج ارزشمند و کلیه‌ی امور را به خداوند متعال واگذار نماییم.



چرا خداوند یک معجزه به من نشان نمی‌دهد تا ایمان بیاورم؟

جوانی می‌گفت: چرا خداوندی که از آن حرف می‌زنید یک معجزه به من نشان نمی‌دهد، تا ایمان بیاورم؟

پاسخ:

الف)

مگر قرار است به تعداد چندین میلیارد انسانی که بر روی کره‌ی زمین زندگی می‌کنند معجزه روی دهد؟ اگر هر روز و برای همه‌ی مردم معجزه روی می‌داد دیگر این کار بی‌ارزش می‌شد؟ چه دلیلی داشت آن موقع به عنوان یک امر «خارق العاده» به‌آن نگاه شود؟ حتی خود شما آن موقع درخواست معجزه نمی‌کردید و می‌گفتید این دیگر چه ارزشی دارد، برای همه‌ی مردم که رخ داده! و کاملا عادی است!

ب)

مگر به محض آوردنِ معجزه، ناباوران ایمان می‌آورند؟ از کجا معلوم اگر برای شما معجزه روی دهد ایمان می‌آورید؟ در زمان پیامبران، مخالفان توحید درخواست معجزه می‌کردند اما به محض ارائه‌ی معجزه به آنها می‌گفتند شما جادوگرید! لذا کسی که نمی‌خواهد چیزی را قبول کند مدام بهانه می‌آورد، اگر هم بهانه‌ی او رفع شد یک بهانه‌ی دیگر معرفی می‌نماید، درست مانند موضوع قربانی کردن گاو در قوم بنی اسرائیل.[1]

لذا چه تضمینی وجود دارد اگر برای شما معجزه انجام شد درخواست معجزه‌ی دیگری نمی‌کنید؟ (اکنون ممکن است شخص ناباوری بگوید قول می‌دهم درخواست معجزه‌ی دیگری نکنم، در ادامه سخن ایشان را پاسخ داده‌ایم).

---

۱. ر.ک: (بقره: ٦٧ – ٧٣).

ج)

شما چطور معجزه‌ای در نظر دارید؟ طبعاً در زمان پیامبران هم هر گونه درخواستی برای انجام معجزه پاسخ داده نمی‌شد! یکی بگوید من یک گونی پول می‌خواهم، دیگری بگوید جلوی چشم من این سنگ تبدیل به طلا شود، آن یکی بگوید این کوه کنده شود و... اینها بهانه‌هایی بیش نیستند، رسالت انبیاء و معجزه‌های الهی، بازی و شوخی و تفریح نبوده و نیست و هیچ وقت جایگاه آنها این نبوده که مورد سوءاستفاده قرار گیرد...

لذا ادیان الهی خود معجزه را معرفی نموده‌اند (مگر در موارد بسیار محدود که درخواست‌هایی شده است) دلیلش هم این است که هر پیامبر معجزه‌ای برای قوم خود آورده که مردمش ارزش آن را به خوبی بدانند، مثلا در زمان سیدنا موسی ﷺ جادوگری و علوم غریبه بسیار رواج داشته است لذا ایشان با تبدیل عصایش به مار واقعی ساحران را انگشت به دهان نمود و حتی آنها ایمان آوردند،[1] در زمان سیدنا عیسی ﷺ پزشکی رواج داشته لذا معجزه‌اش در همین راستا بوده است یعنی زنده کردن مردگان و شفای بیماران لاعلاج[2] در زمان پیامبر اسلام ﷺ فصاحت و بلاغت و سروده‌های ادبی در اوج خود قرار داشته است لذا خداوند کتابی ارائه داد که ادیبان و شاعران عرب را تا به امروز انگشت به دهان کرده است...

د)

ممکن است این بار شخص ناباور بگوید خوب چرا ما باید این معجزه را بپذیریم ما که شاعر و ادیب عرب نیستیم، ضمن اینکه ما در آن زمان زندگی

---

۱. بنگرید به سوره‌ی مبارکه‌ی طه آیات ٦٠ تا ٧٢.
۲. بنگرید به سوره‌ی مبارکه‌ی آل عمران آیه ٤٩.

نمی‌کنیم؟ پاسخ این است که قرآن از جنبه‌های گوناگون معجزه است و فقط یکی از جنبه‌هایش فصاحت و بلاغت می‌باشد...

«جاودانگی» یکی دیگر از جنبه‌های اعجاز قرآن کریم می‌باشد (پس برای زمان ما هم معجزه است)، ببینید آیا هیچ مسلمانی به دید یک کتاب کهنه‌ی ۱۴۰۰ ساله به آن می‌نگرد؟ خیر، نگویید که مخالفان آن را کهنه می‌پندارند! اصلا مخالفان آن را به عنوان کلام الهی قبول ندارند تا آن را کهنه یا نو بدانند، آنها صدها نوع بهانه و اشکال نادرست مطرح می‌نمایند.

یک قاعده‌ی کلی را در نظر داشته باشید اشکالات دشمنان قرآن فقط زمانی در مورد ما قابل قبول است که منطقی باشد ولی شما با یک شیوه‌ی محققانه بروید دیدگاه مخالفان و پاسخ محققان مسلمان به آن دیدگاه‌ها را بخوانید، ببینید آیا ایرادهای آنها منطقی است! (به هیچ عنوان).

آیا قرآن دچار کوچکترین تحریفی شده است؟ حتی در حد یک کسره و فتحه؟ (به هیچ عنوان) برای اثبات عدم تحریف آن هم قبلا دلایلی ذکر کرده‌ایم، مثلا مصحف‌هایی که مربوط به زمان صدر اسلام می‌باشند و با قرآن‌های امروزی هیچ تفاوتی ندارند و دلایل دیگر...

خداوند متعال خود می‌دانسته که در نسل‌های بعد از رسول اکرم ﷺ علم و دانش و تفکر و تحقیق چقدر بها خواهد داشت لذا ببینید در این کتاب چقدر به علم و دانش توصیه شده است! قرآن مبین در این زمینه تا جایی پیش رفته که حتی خداوند تبارک و تعالی به قلم و آنچه که می‌نویسد قسم یاد کرده است ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾

اگر در اینجا شخص ناباوری اشکالات علمی قرآن را مطرح کرد، در کتاب «قرآن و علم تضاد یا تطابق» همه‌ی آنها را پاسخ داده‌ایم، اگر گفت پس چرا بحث اینترنت و امور دنیای امروز در آن وجود ندارد می‌گوییم: قرآن کتاب فرهنگ لغت نیست که همه چیز را بیان کرده باشد بلکه در راستای «هدایت انسان‌ها» همه چیز را بیان نموده است، قرآن فضیلت‌پسند و رذیلت‌گریز است، و این موارد هرگز کهنه نمی‌شوند...

ر)

مواردی در قرآن وجود دارد که واقعا «معجزه بودن» و «فراتاریخی» بودن آن را اثبات می‌نماید، ما قبلا به مواردی اشاره داشته‌ایم به عنوان مثال جنین‌شناسی در قرآن، واقعا این مبحث مایه‌ی حیرت و تعجب است! اندازه‌ی جنین انسان در هفته‌ی سوم بارداری کمتر از ۰/۲ (دو دهم) میلی‌متر می‌باشد ولی آیه‌ی شریفه‌ی قرآن تحت عنوان علقه، جزئیات جنین در این مرحله (شبیه به زالو، دارای خون بسته، تغذیه از خون و آویزان بودن) را به‌صورت بسیار دقیق بیان کرده است.[۱]

سبحان الله، در عصری که در هیچ جای جهان آزمایشگاه‌های تخصصی ایجاد نشده است قرآن کریم جزئیات دقیق و علمی یک جنین ۰/۲ (دو دهم) میلی‌متری (آن هم در شکم مادر) را بیان کرده است، آیا این موضوع مایه‌ی تامل نیست؟!!! و ایمان نمی‌آورید؟ حقیقتاً جز اثبات مِن عند الله بودن قرآن، هیچ توجیه دیگری برای این موضوع وجود ندارد...

---

۱. ر.ک: (مؤمنون: ١٤).

۱۴ قرن است خداوند متعال تحدی نموده که ای انسان‌ها اگر می‌توانید یک سوره مانند قرآن بیاورید (سوره‌ای که تاثیرات و کارکردهای قرآن را داشته باشد) ولی مخالفان اسلام از آوردن آن عاجزند، واقعا چرا؟ چرا هر چه می‌آورند کپی از آیات قرآن است یا از لحاظ ادبی و محتوایی بسیار سطح پایین است که روی خودشان هم تاثیر ندارد چه رسد به خوانندگان؟ غیر از اینست که وعده‌ی خداوند حق است و کسی نمی‌تواند به مقابله با معجزه‌ی پروردگار برخیزد...

ز)

و موارد فراوان دیگر که برای جلوگیری از طولانی شدن متن از نوشتن آنها اجتناب می‌کنیم، پس بدانید دوست عزیز، معجزه یک امر دل‌بخواه و درخواستی نیست که بازیچه‌ی ناباوران گردد...

پس خالق توانا خود معجزه را معرفی می‌نماید، کسانی که حق‌پذیر باشند برای آنها چه فرقی می‌کند معجزه‌ی معرفی شده چگونه است! مهم آنست که عجز بشر به نمایش گذاشته شود...

حال این معجزه (قرآن کریم) تا قیام قیامت برای تمام انسان‌ها آمده است، آنچه مخالفان در مورد قرآن می‌گویند نباید معیار تصمیم‌گیری شما باشد، شما باید بعد از مطالعه‌ی پاسخ‌های ما به ناباوران، در مورد قرآن کریم قضاوت نمایید.

لذا بعد از توضیحات بیان شده واقعاً لزومی ندارد درخِواست معجزه نمایید و بگویید معجزه‌ی دیگر می‌خواهیم، اگر بهانه‌جو نباشید تامل در همین معجزه‌ی جاودان شما را از مقوله‌ی معجزه بی‌نیاز می‌نماید، اگر هم دوست ندارید و اصلا این موارد برای شما اهمیتی ندارد این دو آیه شریفه (۲۵۷ - ۲۵۶) از سوره‌ی مبارکه‌ی بقره را مطالعه بفرمایید:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَن يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره:۲۵۶)

«در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست چنگ زده است و خداوند شنوای داناست.»

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (بقره:۲۵۷)

«خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند آنان را از تاریکیها به سوی روشنایی به در می‌برد و[لی] کسانی که کفر ورزیده‌اند سرورانشان [همان عصیانگران] طاغوتند که آنان را از روشنایی به سوی تاریکیها به در می‌برند آنان اهل آتشند که خود در آن جاودانند.»



وقتی بچه بودم دعا می‌کردم که خدا به من دوچرخه بدهد!

یکی از شبهات معروف ناباوران این متن می‌باشد: وقتی بچه بودم دعا می‌کردم خدا به من دوچرخه بدهد، بعد فهمیدم که تخصص خدا در دادن چیزهای دیگریست! بخاطر همین یک دوچرخه دزدیدم و از خدا تقاضا کردم که مرا ببخشد.

پاسخ:

چند اشتباه فاحش در این متن وجود دارد، از آخر شروع می‌کنیم:

الف)

کاملا مشخص است که نویسنده‌ی این متن در یک جامعه‌ی مسیحی بزرگ شده است چون در آخرین دین پروردگار (که از تحریف مصون مانده و زیباترین و کامل‌ترین احکام را معرفی نموده است) چیزی به نام اعتراف نزد کشیش (یا روحانی) و بخشیده شدن «تمام» گناهان (به وسیله‌ی توبه) وجود ندارد، گناهان حق‌الناس فقط به یک شرط بخشیده می‌شوند و آن هم رضایت شخصی می‌باشد که بر گردن گناهکار حق دارد.

دوچرخه‌ای که دزدیده شده متعلق به یک شخص است و حتما باید شخص دزد، رضایت فرد صاحب‌مال را اخذ نماید و پس از جبران مافات از خداوند متعال طلب بخشش نماید در غیر این صورت بخششی وجود ندارد.

ب)

اشتباه دوم او محدود کردن قدرت پروردگار است. شبهه‌افکن با محدود کردن قدرت پروردگار در امور معنوی می‌خواهد بگوید: پروردگار توانا در امور مادی دخالتی ندارد در حالی که این دیدگاه هم کاملا نادرست است چون هیچ تغییر و تحولی در این جهان پهناور ایجاد نمی‌گردد مگر به اذن و اراده‌ی خداوند متعال، اصلا تمام قوانینی که در دنیا وجود دارند توسط پروردگار وضع شده است.

لذا وقتی بنده دستم را روی کیبورد فشار می‌دهم و این حروف را بر روی صفحه‌ی مانیتور ظاهر می‌نمایم خداوند وضع فرموده که اگر بنده این

حرکت را به وسیله‌ی این امکانات انجام دهم چنین خروجی‌ای حاصل گردد و پتانسیل و نیرویی که به وسیله‌ی آن مشغول تایپ هستم نیز از جانب خداوند متعال است لذا اگر ذات مبارکشان نخواهد توانایی تایپ واژه‌ی بعدی را نخواهم داشت و دستم از حرکت باز می‌ایستد.

ممکن است برای شخصی این سوال پیش بیاید آیا اگر فردی مرتکب عمل گناهی شد، آن فعل حرام هم به وسیله‌ی خداوند اجازه داده می‌شود؟

می‌گوییم خداوند فقط اجازه‌ی «استفاده‌ی اختیاری از ابزارها و نعمت‌ها» را به انسان داده است «نه اجازه‌ی انجام گناهان»، یعنی خداوند به ما اجازه داده که مختار باشیم و در راستای همین اجازه به ما «توانایی و نیرو» داده است هر طور که خواستیم از این اختیار استفاده کنیم اما این به معنای اجازه دادن برای انجام گناه و معصیت نیست، و همین شالوده‌ی زندگی دنیایی ما را شکل داده است، (مکانی برای آزمایش همه‌ی انسانها به وسیله‌ی اختیاراتی که دارند تا مشخص شود به سمت گناهان می‌روند یا نیکی‌ها...).

لذا می‌توان گفت، اگر شخصی بخواهد یک دوچرخه به فرزندش هدیه دهد ولی اراده خداوند متعال در پس این کار نباشد پدر که سهل است تمام جهانیان جمع شوند نمی‌توانند دوچرخه را به او برسانند اما اگر تمام جهانیان تلاش کنند داشتن دوچرخه را از شخصی سلب نمایند کافیست خداوند بخواهد بلافاصله آن شخص صاحب دوچرخه خواهد شد.

ولی، معمولا خداوند طبق قوانین جهان اسباب با بندگانش رفتار می‌کند یعنی اگر تلاش‌ها کافی و اصولی باشد اشخاص، صاحب امکانات

خواهنـد شـد در غیـر ایـن صـورت خیـر، بـه اهـداف و خواسـته‌های خـود نمی‌رسند.

ج)

اشتباه سوم نویسنده این است که تلاش نموده «جایگاه دعا» را تضعیف نماید، البته که فقط با دعا نمی‌توانیم به خواسته‌هایمان برسیم و باید تـلاش هم بکنیم اما دعا باعث می‌شود آسودگی‌خاطر عجیبی را تجربه نماییم (چـه به خواسته‌ی خویش برسیم و چه نرسیم) همچنین آنگونه کـه بارهـا توضـیح داده‌ایم «اگر خواسته‌ی ما خیر باشد» و «زمان آن فرا رسیده باشـد» خداونـد راه‌های رسـیدن بـه خواسـته را برایمـان همـوار مـی‌کنـد و کافیسـت «تـلاش اصولی و منطقی» را شروع نماییم و «حرکت» کنیم...



پلنگ و آهو هر دو دعا می‌کنند، دعای کدام یکی!

ناباوران عکسی منتشر کـرده‌انـد کـه یـک پلنـگ دنبـال آهـویی مـی‌دود، بالای سر پلنگ نوشته‌اند: پلنگ می‌گوید خدایا به من غذا بـده و بـالای سـر آهو نوشته‌اند: آهو می‌گوید خدایا مرا نجات بده، بعد سوال پرسیده‌اند: فکـر می‌کنید خدا به حرف کدام یکی گوش می‌کند؟!

پاسخ:

این، قانون طبیعت است که گونه‌های مختلفِ جانوری از یکـدیگر تغذیـه می‌نمایند، قورباغـه‌هـا حشـرات را مـی‌خورنـد و مارهـا قورباغـه‌هـا را، امـا در نهایت عقابی می‌آید و مار را بـا خـود مـی‌بـرد کـه فرزنـدانش گرسـنه نماننـد،

مسأله‌ی پلنگ و آهو هم دقیقاً به همین شکل است. آهو گیاهان را می‌خورد و پلنگ آهو را...

امّا در تعقیب و گریزی که این دو جانور انجام می‌دهند کدام یک از آنها تلاش بیشتری انجام دهد (خستگی بیشتری به جان بخرد) و شرایط مساعدتری برایش پیش بیاید او موفق‌تر خواهد بود.

ناباوران با این تمثیلات می‌خواهند بگویند اگر دو شخص مؤمن دعا کردند و دعای آن‌ها در تضاد با هم بود خداوند متعال دعای چه کسی را قبول می‌کند؟ پاسخ این است که قبولی دعا شرایط خاص خود را دارد و آنقدر ساده نیست که شما تصور نموده‌اید، در شرایطی که شما مطرح کرده‌اید طبق فرمول[1] زیر خداوند دعای یکی را می‌پذیرد:

الف) اگر حق و ناحق وجود داشت؛ حق با چه کسی باشد خداوند حامی اوست.

ب) اگر هر دو «ناحق» باشند خداوند به هیچ کدام توجه ندارد.

ج) اگر هر دو برحق باشند تضادی بین این دو شخص بوجود نمی‌آید اما اگر بین آنها اختلاف سلیقه‌ای بوجود آمد -الله اعلم- خداوند حکیم و آینده‌نگر امور زیر را در نظر می‌گیرد:

کسی که تلاش کند او ارجحیت دارد، اگر هر دو تلاش کردند کسی که تلاش بیشتری داشته باشد اولویت دارد، اگر هر دو تلاش زیادی کردند این مسأله به نفع دنیا و قیامت چه کسی باشد خداوند برای او هموارترش می‌نماید، اگر برای هر دو دارای یک منفعت یکسان بود خداوند طبق

---

۱. این استدلال با تکیه بر شرایط قبولی دعا مطرح شده است.

قوانین جهان، یکی را موفق می‌نماید و اجر شخص دیگر را همان هم باقی بماند ضایع نمی‌کند و در جای دیگر برایش جبران می‌نماید...

لذا به این نتیجه می‌رسیم ناباوران مسأله را درک ننموده‌اند و شبهات آنها از همین عدم درک ناشی می‌شود.

***

اگر زمان مرگ هر کسی تعیین شده است، افرادی که خودکشی می‌کنند چه گناهی دارند؟

عرض سلام دارم خدمت شما برادر عزیز، همه‌ی ما می‌دانیم که زمان مرگ هر کس تعیین شده است پس افرادی که خودکشی می‌کنند چه تقصیری دارند؟ مگر زمان مرگ آنها هم در آن لحظه تعیین نشده است؟

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

سوال جالبیست و پاسخ آن هم بسیار ساده است، ابتدا باید معنای سه مفهوم زیر را بدانیم:

الف) اجل

ب) اجل مسمی

ج) اجل معلق

«أجل» به معنای «زمان فرا رسیدن مرگ انسان» می‌باشد.

«اجل مسمی» (مُسَمّا) به نوعی از اجل گفته می‌شود که توسط خداوند تبارک و تعالی تعیین شده و هیچ گونه تغییری در آن ایجاد نخواهد شد، این

نوع اجل بنا بر حکمت پروردگار تعیین شده و ما انسانها هیچ نقشی در آن نداریم، مثلا خداوند باری تعالی تعیین فرموده که آقای الف، ۸۴ سال و ۳ ماه و دو روز زندگی کند، بعد از پایان این مدت‌زمان اگر او در هر جایی باشد فوت خواهد کرد، هیچ استثنایی هم وجود ندارد و باید روح او نزد پروردگار توانا بازگردد.

«اجل معلق» به نوعی از اجل گفته می‌شود که در دایره‌ی تقدیرات قرار دارد و ما می‌توانیم در آن دخیل باشیم، مثلا شخصی که صله‌ی رحم انجام می‌دهد عمرش طولانی می‌شود، یا کسی که در یک کارخانه‌ی آلوده کار کند بلافاصله سرطان می‌گیرد و فوت می‌نماید.

حال سوال اینجاست چگونه بین اجل مسمی و اجل معلق ارتباط برقرار نماییم؟ در نهایت اجل (زمان مرگ) قابل تغییر است یا خیر؟

پاسخ این است که اجل مسمی (قطعی) در جای خود قرار دارد و تغییراتی که به وسیله‌ی افعال ما ایجاد می‌شود در مسیر زمانی منتهی به اجل مسمی تاثیرگذار هستند.

تصور کنید خداوند ۸۰ سال را برای فردی تعیین نموده است، این فرد اگر خیلی مواظب خود باشد، بهداشت را رعایت نماید، صله‌ی رحم انجام دهد، صدقه دهد و... موفق می‌شود که به آن ۸۰ سال (نقطه‌ی پایان) برسد و بعد از مرز تعیین‌شده توسط پروردگار، این شخص یک ثانیه هم نمی‌تواند زنده بماند.

اما اگر مواظب خود نباشد، به مواد مخدر روی آورد، دچار بیماری شود و احتیاط را رعایت نکند و تصادف کند و... به نقطه‌ی پایان نمی‌رسد و در میانه‌های راه فوت می‌کند، در این حالت می‌گوییم اجل او از نوع معلق بوده

است. متوجه شدید؟ راننده‌ای را در نظر بگیرید که یک مسیر ۸۰ کیلومتری را طی می‌نماید، اگر عوامل دنیایی (تصادف، خفه شدن، بیماری و...) او را زمین‌گیر نکنند او بالاخره به مقصد موردنظر می‌رسد اما اگر در کیلومتر شماره ۳۰ خودش ماشین را به دره پرت نماید به آن نقطه‌ی تعیین‌شده نمی‌رسد.

پس وقتی می‌گویند صله‌ی رحم باعث افزایش طول عمر می‌شود، خداوند تبارک و تعالی به خاطر این کار نیکی که انجام می‌دهیم بلاها و حوادثی که باعث می‌شوند ما به خط پایان نرسیم را دفع می‌نماید و سببی فراهم می‌شود که تمام مهلت اهدا شده را زندگی نماییم اما اگر کسی خودکشی کند، خودش با یک قیچی، فیلم زندگیش را کات می‌کند و اجازه نمی‌دهد به نقطه‌ی اجل مسمی برسد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُونِ * يَغْفِرْ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾ (نوح: ۳-۴)

«خدا را بپرستید و از او بترسید و از من فرمانبرداری کنید. (اگر دعوت مرا بپذیرید) خداوند گناهان شما را می‌آمرزد و تا اجل نهایی مرگ شما را به تأخیر می‌اندازد امّا اگر متوجّه باشید، هنگامی که اجل نهایی الهی فرا رسد تأخیر پیدا نمی‌کند.»

حال بازگردیم به سوال مطرح شده، شما فرموده‌اید این افراد چه تقصیری دارند؟

چون در ابتدا تفاوت بین این دو اجل را نمی‌دانستید گمان کرده بودید مرگ ناشی از خودکشی هم به هیچ عنوان در اختیار این شخص نیست ولی توضیح دادیم که این گونه نیست.

تقصیر افرادی که خودکشی می‌کنند این است که به این هدیه‌ی بزرگ الهی (حق حیات) پشت می‌کنند و خود به صورت اختیاری نفس خود را از بین می‌برند، پروردگار اجازه‌ی چنین کاری را به ما نداده است، اجل این شخص چیز دیگری بوده ولی او به زور طبق اجل معلق می‌خواهد بمیرد، اگر زندگی سخت است باید به خدای متعال توکل نماییم و این چند صباح دنیا را با شکرگزاری و مبارزه با مشکلات طی کنیم نه اینکه این نعمت بزرگ پروردگار را نبینیم و خود را از بین ببریم.

ممکن است شخص مخالفی جهت اشکال وارد کردن بگوید: شاید درست در آن لحظه که شخصی خودکشی می‌نماید اجل مسمای او نیز فرا رسیده باشد، آیا باز هم مقصر است؟ می‌گوییم آری، زیرا خودش اقدام به خودکشی نموده است، اجل مسمی طوری است که ما باید منتظر بمانیم تا خداوند تبارک و تعالی عمر ما را تمام کند نه اینکه ما آگاهانه برای انجام آن گام برداریم، کسی حق ندارد زمان مرگ خود را تعیین کند و باید آن را به مشیت الهی واگذار کرد تا هر وقت که خودش خواست روح ما را قبض نماید.

اگر دقت نموده باشید ما نمی‌دانیم مهلت ما چقدر است و این مجهول ماندن واقعا نعمت بزرگیست، تصور کنید زمان مرگ شخصی مشخص شود و به او بگویند: ۱۰ سال دیگر خواهد مُرد، باور کنید از همین حالا استرس زندگی او را نابود می‌کند و هر روز کم شدن شمع زندگیش را به نظاره می‌نشیند و روزها را می‌شمارد، سال آخر که هیچ! کاملا زمین‌گیر می‌شود و از شدت ناراحتی و دلتنگی نمی‌تواند هیچ کاری انجام دهد، اطرافیان و عزیزانش هم آب خوشی از گلویشان پایین نخواهد رفت...

اگر شخص دیگری بپرسد مگر هر کاری به اجازه‌ی پروردگار انجام نمی‌شود؟ پس خودکشی هم به اجازه‌ی پرودگار است، در پاسخ می‌گوییم

خداوند به ما اجازه داده که «اختیار داشته باشیم» نه اینکه اجازه داده باشد «به سمت گناه برویم»، داشتن اختیار مجوز انجام گناه و معصیت نیست بلکه امتیازی است برای رسیدنِ هدف‌دار به نیکی‌ها و خوبی‌ها.

اگر احیانا بپرسید شخصی که دچار خودکشی (اجل معلق) می‌شود سرنوشت او چگونه نوشته شده است؟

می‌گوییم پروردگار توانا با علم غیب خود از روز ازل، به افعالی که این انسان به طور اختیاری انجام می‌داده اطلاع داشته است،[1] لذا برای شخصی که قرار بوده ۸۰ سال زندگی کند ولی در ۳۰ سالگی خود را به دار آویخته است دقیقاً این نوشته شده است: طبق اجل مسمی قرار است او ۸۰ سال زندگی نماید ولی در ۳۰ سالگی نعمت حیات را قطع می‌نماید (اجل معلق).

البته عزیزان اجل (مرگ) فقط یکیست و چون اسباب مختلف باعث ایجاد آن می‌شود ترتیبی که بیان شد برای فهم بهتر مسأله است و به نوعی می‌توان گفت یک «ترتیب اسمی» است نه اینکه «اجل» و «پایان زندگی» دو مورد باشد، حال طبق مفهومات و عباراتی که در کتاب‌های دینی بیان شده اگر شخص به پایان پتانسیلی که خداوند برایش تعیین کرده برسد اجل نهایی او فرا خواهد رسید و اگر زودتر از آن پتانسیل بخاطر امور جهانِ اسباب فوت کند بازهم دچار پایان مهلت می‌شود (اما پیش از موعد تعیین شده‌ی نهایی توسط پروردگار) پس بدانید اجل یا مُردن یکیست اما راه‌های

---

۱. علم به چیزی دلیل بر وقوع آن نیست، مثلاً کسی که از چیزی که قرار است اتفاق بیفتد علم داشته باشد این دانستن موجب آن اتفاق نمی‌شود بلکه برای اتفاق (واقع) باید اراده و قدرت وجود داشته باشد.

رسیدن به مرگ متفاوت است که اجل معلق و اجل مسمی «بیانگر این راه‌های متفاوت برای خارج شدن روح و مرگ» هستند.

اگر به آیه‌ای که ذکر نمودیم نگاهی بیندازید متوجه می‌شوید در آنجا به اجل نهایی اشاره داشته است یک سؤال، چرا خداوند متعال فرموده اجل «نهایی» و صرفا نفرموده اجل؟ پس این اجل (مهلت) به نوع دیگری هم پایان می‌یابد که نهایی نیست و این بیانگر راه‌های مختلف رسیدن به اجل است.

در منابع دینی اجل مسمّی به «اجل حتمی»، «اجل محتوم»، «اجل مکتوب» و «اجل معیّن» نیز تعبیر می‌شود و از اجل معلق به «اجل مشروط و موقوف» و «اجل مقضی» نیز یاد شده است.



بحث «خلقت زیبای پروردگار» در مراسم اهدای «جایزه نوبل»

چند سال پیش پروفسور محمد عبدالسلام، موفق به کسب جایزه‌ی نوبل فیزیک شد، او یک فیزیک‌دان اهل پاکستان بود که به پاس خدمات شایانش، موفق شد این جایزه‌ی مهم را دریافت نماید، نکته‌ی جالب توجه اینجاست که او در مراسم تحلیف جایزه‌ی نوبلش دو آیه از قرآن مجید را برای حضار قرائت نمود،[1] آیاتی از سوره‌ی مبارکه‌ی ملک:

---

۱. برای دریافت متن سخنرانی محمد عبدالسلام در تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۷۹ هنگام دریافت جایزه نوبل که در آرشیو سایت نوبل باقی مانده است به لینک زیر مراجعه شود:
https://www.nobelprize.org/nobel_prizes/physics/laureates/۱۹۷۹/salam-speech.html
اگر احیاناً لینک مذکور تغییر کرد، کافیست عبارت زیر را در گوگل جستجو نمایید:
Abdus Salam's speech at the Nobel Banquet, December ۱۰, ۱۹۷۹

﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَّا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَـٰنِ مِن تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِن فُطُورٍ * ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ﴾ (ملک: ۳-۴)

«آن که هفت آسمان را بالای یکدیگر و هماهنگ آفریده است. اصلاً در آفرینش و آفریده‌های خداوند مهربان خلل و تضادّ و عدم تناسبی نمی‌بینی (و بلکه هستی با تمام عظمتی که دارد از انسجام و استحکام شگفت برخوردار است و نظم و نظام عجیب و قوانین و روابط دقیق بر ذرّه ذرّه‌ی کائنات حکمفرما است). پس دیگر باره بنگر (و با دقّت جهان را وارسی کن) آیا هیچ گونه خلل و رخنه‌ای می‌بینی؟ بازهم (دیده‌ی خود را بگشای و به عالم هستی بنگر و) بارها و بارها بنگر و وارانداز کن. دیده سرانجام فروهشته و حیران و درمانده و ناتوان به سویت باز می‌گردد.»

واقعا تفکر کردن در زمین و آسمان هر صاحب‌دلی را مدهوش می‌نماید، شما فقط یکبار به مستندی که از جانوران دریایی تهیه شده با دقت نگاه کنید، سبحان الله این همه نظم و پیچیدگی در صدها و هزارن متر زیر آب، واقعا جز خداوند متعال چه کسی می‌تواند خالق این همه زیبایی باشد؟!!

البته پاسخ اسلام‌ستیزان را می‌دانم، می‌روند در ویکی‌پدیا و زندگی‌نامه‌ی محمد عبدالسلام را می‌خوانند، در آنجا نوشته شده که ایشان فرقه‌ی احمدی بوده و به تبعیت از پرویز غلام احمد عقیده داشته که بعد از محمدﷺ هم پیامبر دیگری خواهد آمد...

می‌گوییم عقاید او به ما مربوط نیست، به هر حال در مراسم اهدای جایزه‌ی نوبل دو آیه از قرآن کریم را تلاوت کرد یا خیر؟ منکر این که نیستید؟![1]

سالها پیش در این زمینه با یک ناباور بحث کردم، آنگونه که روی احمدی بودن او مانور می‌داد، هرگز به جایگاه علمی او توجه نداشت! چرا؟ تا ثابت کند که او مسلمان نبوده و شما بی‌خودی به او دلخوش کرده‌اید، همانگونه که عرض شد او اگر فرقه‌ی نادرستی را هم انتخاب کرده باشد به هر حال این دو آیه را تلاوت کرد و در این جایگاه علمی رفیع بر قدرت و عظمت پروردگار جهانیان صحه گذاشتند...

این بار انتظار می‌رود ناباوران شروع می‌کنند به تخریب محمد عبدالسلام، آن هم با تعریف از فیزیک‌دان‌های دیگر اما این کار مصداق بارز گذر کردن از موضوع و تغییر دادن بحث است.



اگر خداوند ما را خلق نمی‌کرد، چه اتفاقی می‌افتاد؟

مدتی پیش به یک گفتگو دعوت شده بودم؛ شخصی گفت چرا خداوند ما انسانها را خلق کرده است؟ اگر خلق نمی‌کرد و ما وجود نمی‌داشتیم چه اتفاقی می‌افتاد؟

به او گفتم هیچ اتفاقی نمی‌افتاد ولی از ذاتی همچون ذات مبارک الله متعال انتظار می‌رود کارهای بزرگ و ارزشمند انجام دهد نه اینکه همین‌گونه

---

۱. سخن ما نیز از ابتدای کار همین است، این که خودشان چه عقایدی داشته به خودشان مربوط است، ولی عظمت جهان هستی را یک نوبلیست فیزیک با تلاوت دو آیه از کلام الله مجید در این مراسم ویژه بیان نموده است.

منفعل باشد و هیچ کاری انجام ندهد، خلقت جهان و کائنات کار بسیار بزرگ و ارزشمندی است و کافیست با دیده‌ی تعقل و هوشیاری به‌آن نگاه کنیم...

شما به دستاوردهای بشر نگاه کنید! یک ربات پلاستیکی اختراع می‌کنند تمام رسانه‌های جهان روی آن مانور می‌دهند! که ببینید در فلان کشور فلان اختراع انجام شد ولی وقتی کار به خداوند متعال رسید ناباوران این خلقت عظیم را بی‌ارزش می‌پندارند و می‌گویند حالا اگر خلق نمی‌شد چه اتفاقی می‌افتاد! ما هم همین سوال را به خودشان بر می‌گردانیم و می‌گوییم چرا انسانها سراغ علم و دانش رفته‌اند؟ اگر تمام مردم همین‌گونه در خانه می‌نشستند چه اتفاقی می‌افتاد؟ اصلا چرا چیزی به نام مدرسه و دانشگاه وجود دارد؟ چرا جوانان مردم را به مشقت انداخته‌اند که باید بروند درس بخوانند و امتحان پاسخ دهند...!

بله، پاسخ این است که مگر می‌شود انسان با این همه پتانسیل در خانه بنشیند و کاری انجام ندهد؟ انسان حیوان نیست که فقط دنبال غرایز برود بلکه موجودی متفکر و هوشمند است لذا سراغ کارهای بزرگ می‌رود، حال وقتی برای انسان این گونه است، چطور انتظار دارید خداوند متعال که خالق انسان است هیچ کاری انجام ندهد!

ممکن است ناباوری بگوید انسان به فراگیری علم و دانش نیاز دارد، آیا خدا هم به خلق ما نیاز داشته است؟ می‌گوییم خیر. خداوند تبارک و تعالی بی‌نیاز است ولی خلق کردن و به سمت هدایت دعوت کردن «اقتضای» خدا بودن ایشان است، خداوند می‌توانست ما را خلق هم نکند و اصلا برای انجام این کار مجبور نبوده است اما همانگونه که عرض شد از چنین قدرت

و توانایی انتظار امور خارق العاده و مثبت می‌رود نه سکون و بی‌تفاوت بودن، شما وقتی به خلقت می‌نگرید عظمت خداوند را هم با خود مرور کنید.



وقتی دینی نتواند در بین پیروان خود صلح و آشتی برقرار کند

وقتی دینی نتواند در بین پیروان خود، صلح و آشتی برقرار کند چگونه می‌تواند ادعای صلح و آرامش در بین سایر باورها و اندیشه‌ها را داشته باشد؟

پاسخ:

بازهم طعنه به جنگ‌ها و اختلافات موجود در بین مسلمین ولی مانند همیشه استنباط و نتیجه‌گیری شما از وقایع پیش‌آمده نادرست است، یک دین و برنامه نهایتا می‌تواند به پیروانش خط و نشان بدهد، شخص که نیست بیاید به زور آنها را وادار نماید! دین یک برنامه است نه یک انسان!

الف)

شما به دقت این دو آیه را بخوانید، ببینید آیا اگر به این دو آیه عمل شود آن اختلافی که از آن صحبت می‌کنید باقی خواهد ماند یا خیر؟

آیه‌ی اول:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ (نساء: ٥٩)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیامبر (خدا محمّد مصطفی با تمسّک به سنّت او) اطاعت کنید و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمایید (مادام که دادگر و حقّگرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند) و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه‌ی به قرآن) و پیامبر او (با رجوع به سنّت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنّت، حکم آن را بدانید چرا که خدا قرآن را نازل و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است. باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید این کار (یعنی رجوع به قرآن و سنّت) برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است.»

- خطاب این آیه به چه کسانی است؟ تمام آنانکه اهل ایمان هستند! اینکه طرفین دعوا، اختلاف و دعوا را به جای قرآن و پیامبرﷺ به «نفس»های خود بر می‌گردانند مقصر اسلام است یا مسلمانان؟!

آیه‌ی دوم:

حتی خداوند برای افراد نظاره‌گرِ دعوا هم پیام فرستاده است:

﴿وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾

(حجرات: ۹)

«هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند در میان آنان صلح برقرار سازید، اگر یکی از آنان در حق دیگری ستم کند و تعدّی ورزد (و صلح را پذیرا نشود) با آن دسته‌ای که ستم می‌کند و تعدّی می‌ورزد

بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا برمی‌گردد و حکم او را پذیرا می‌شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد در میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و (در اجرای مواد و انجام شرایط آن) عدالت بکار برید چرا که خدا عادلان را دوست دارد.»

- اینکه این همه مسلمان کنار ایستاده‌اند و فقط نظاره‌گرِ دعوا هستند تقصیر اسلام است یا مسلمانان؟!

پس بدانید مقصر اسلام نیست و پیام شما اشتباه است، اگر قبول ندارید، در بین آیات قرآن و احادیث صحیح رسول اکرم ﷺ یک نمونه را ذکر نمایید که خلاف آیاتی که ذکر نمودیم را عنوان کرده باشد.

باور کنید در عصر حاضر مسلمانان تشنه‌ی صلح و آرامش را مانند آن تشنه‌ی بیابان می‌بینم که کوزه‌ای پر از آب گوارا و خنک در اختیار دارد ولی به دلیل غرور، تنبلی، کم‌کاری و خواب‌آلودگی سراغ آن نمی‌رود و به دوردست‌ها چشم دوخته و انتظار دارد در آنجا آبی بیابد! که متاسفانه نمی‌داند آنچه به آن چشم دوخته سرابی بیش نیست...

آب در کوزه است و ما تشنه‌لبان می‌گردیم، یار در خانه است و دور جهان می‌گردیم، تنها راه برون‌رفت از این مشکلات، بازگشت به آموزه‌های اسلام مبارک است.

ب)

دین یک برنامه برای زندگی کردن می‌باشد، یک وسیله است، وسیله یعنی ابزاری که ما را از مبدا به مقصد می‌رساند، تا استفاده از این وسیله بیشتر باشد افراد بیشتری می‌توانند از مبدا به سمت مقصد حرکت کنند، یک انسان منصف و منطقی می‌داند که شیوه‌ی استفاده و حرکات فاعل

ربطی به خود وسیله ندارد، دقیقاً مانند چاقویی که هم می‌توان با آن میوه خورد و هم می‌توان در قلب کسی فرو بُرد...

البته باید دید کارکرد این وسیله چیست؟ لذا می‌پرسیم هدف از آمدن دینی به نام اسلام چه چیزی بوده است؟ هدایت انسانها، هدایت یعنی چه؟ یعنی حرکت به سمت آنچه خدای متعال تعیین فرموده است. آنچه خداوند تعیین فرموده چیست؟ احیای فضیلت‌های اخلاقی و نابود کردن رذایل. آیا کشتن و اختلافات عصر حاضر جزو رذایل است یا فضایل؟ بی‌شک جزو رذایل است و آیاتی که ذکر کردیم به خوبی این امر را تایید می‌نمایند پس مسلمانها مقصرند نه اسلام و جمله‌ی شما نادرست است، چون خود دین را نقد نموده‌اید...

ج)

استدلال شما مانند این است که شخصی بگوید من هرگز برای سرماخوردگی نزد فلان دکتر نمی‌روم چون به یاد دارم روزی خودش سرما خورده بود! و کسی که سرماخوردگی بگیرد نمی‌تواند برای من دارو بنویسد، اما این سوال را پاسخ دهید: سرماخوردگی دکتر چه ربطی به علم دکتر دارد؟

دکتر هم یک انسان است، او هم اگر مواظب خودش نباشد سرما می‌خورد لذا عملکرد مسلمین ربطی به اسلام مبارک و آموزه‌های هدایت‌بخش و صلح‌طلبانه‌ی آن ندارد.

د)

نکته‌ی آخر اینکه، طوری از جنگ و دعوا حرف می‌زنید انگار این یک میلیارد و نیم مسلمان کلاً روی هم سلاح کشیده‌اند! می‌دانید آنهایی که می‌جنگند به چند درصد می‌رسند؟! مطمئنا یک درصد بسیار ناچیز، و باید پرسید شما چگونه از چنین استقرایی استفاده کرده‌اید و جزء را به کل

تعمیم داده‌اید! ظاهرا به آنچه رسانه‌های مخالف اسلام نشان می‌دهند کاملا باور کرده‌اید! جنگ وجود دارد ولی سطح آن در حدی نیست که بوسیله‌ی آن، خود برنامه زیر سوال برود.



گفتگو با یک جوان هم‌جنس‌گرا

در یکی از شهرستان‌های همجوار، مهمان یک منزل دانشجویی بودم، مدت‌ها بود اطلاع داشتم مستاجر طبقه‌ی پایینی آنها یک همجنس‌گرا است، دوستان می‌گفتند مهمان‌هایش هم مانند خود او هستند و با قیافه‌های مخصوص ظاهر می‌شوند.

من بخاطر دانشگاه و کلاس‌هایی که در آن شهرستان داشتم چند بار دیگر هم مهمان این عزیزان شده بودم، راستش از همان دفعات اول می‌خواستم مجرایی فراهم شود که با آن شخص هم‌جنس‌گرا حرف بزنم لذا هر بار که او را می‌دیدم به بهانه‌های مختلف ارتباط کلامی برقرار می‌کردم ولی فایده‌ای نداشت، او بسیار سرد بود.

مثلا یک بار دمِ در او را دیدم، بعد از سلام گفتم: همیشه صدای موسیقی‌های غمگین شما را در طبقه‌ی بالا می‌شنوم، ظاهرا بسیار ناراحت هستید، آیا کمکی از دست ما بر می‌آید؟ گفت نه، من همیشه چنین موسیقی‌هایی گوش می‌دهم.

البته او بسیار رفیق‌باز بود، چند باری که آنجا بودم اکثرا تا صبح سر و صدای پارتی شبانه‌اش مزاحم خواب ما می‌شد! به یاد دارم یک بار دوستان را برای نماز صبح بیدار کردم و با هم نماز جماعت خواندیم، بعد از نماز تازه داشت خوابم می‌برد که با صدای پاهای او بر روی پله‌ها از خواب پریدم،

(منزل مجردها بود، دو طبقه‌ای است که از الطاف بی‌کران الهی فرو نریخته بود) در کل زندگی عجیبی داشت.

یکبار که آنجا بودم ماه مبارک رمضان بود، به صورت اتفاقی دوباره او را دیدم، سبحان الله در این ماه مبارک مجرایی فراهم شد که با او حرف بزنم، با یکی از بچه‌ها جهت ادای نمازهای تراویح به مسجد می‌رفتیم که دیدم او دمِ در ایستاده است، گفتم فلانی اطلاع دارید بنده در زمینه‌ی مسائل اسلامی تحقیق می‌کنم و تالیفاتی هم دارم و آماده‌ی پاسخگویی به سوالاتی هستم که در مورد کلیت دین اسلام مطرح می‌شود؟

رضایتی در چهره‌اش دیده شد، گفت جدی؟! پس حتما باید نیم ساعت از وقت خود را در اختیار بنده قرار دهید، گفتم حتما. جهت هماهنگی از من شماره خواست. بعد گفتم، بنده تا سحر نمی‌خوابم، زنگ بزنید به خدمت خواهم رسید، گفت چشم. و رفتم مسجد، بعد از مسجد هم در منزل یکی از برادران به صرف چای دعوت بودم که پیام فرستاد: امشب مهمان دارم و چون سوالاتم بسیار خصوصی است نمی‌توانم آن را نزد دیگران مطرح کنم، گفتم: چشم هر چی شما بگویید.

فردای آن روز از صبح تا وقت غروب کلاس داشتم، وقت برگشتن در راه برای او پیام فرستادم که فلانی، بنده تا وقت افطار یک ساعت وقت آزاد دارم، پیام فرستاد: ببخشید من منصرف شدم و نمی‌توانم این مسائل را به شما بگویم! وگرنه می‌خواستم خیلی از چیزها را بگویم!!

وقتی رسیدم خانه (طبقه‌ی بالای او). احساس مسئولیت شدیدی داشتم و با خود گفتم حتما باید چند نکته را به او بگویم لذا پیام فرستادم که «می‌توانید به بنده اعتماد کنید هرچند در نهایت، میل خودتان است ولی بنده شاید بتوانم به شما کمک کنم»، او هم گفت «پس بیایید...»

عمدا جلد اول کتابم را از کیف برداشتم و رفتم پایین، خانه‌ی مجردیش هم عجیب بود، سوت و کور و خالی!

وقتی نشستم مدام می‌گفت نمی‌توانم مشکلم را بگویم و خیلی سخت است، من هم عمدا کتابم را باز کردم. رفتم قسمت فهرست و عناوین را می‌خواندم و می‌گفتم من در این موضوعات کار کرده‌ام، اگر سوالی در این زمینه دارید در خدمتم، عمدا بعد از خواندن چند عنوان رفتم روی عنوان همجنس‌گرایی و اسلام، و گفتم مثلا این مقاله! خیلی روی آن کار کرده‌ام تا شبهات مربوطه را پاسخ دهم، سپس عمدا روی عنوان‌های دیگر رفتم، به محض اینکه متوجه شد در این زمینه مطلب نوشته‌ام سکوتش را شکست... گفت راستش من خدا را قبول دارم اما همجنسگرا هستم،[1] و شروع کرد به حرف زدن، چند دقیقه‌ای به او گوش دادم، گفتم اجازه است من هم در این زمینه چند نکته عرض کنم؟ گفت بفرمایید...

ابتدا کتاب را باز کردم و یک سری از آمار و ارقام و سوالات را با او مرور نمودم که چنین بیماری‌ها و مشکلاتی ایجاد می‌نماید، همجنس‌گرایان حتی در سطح بین‌المللی چنین ادعاهایی دارند و این هم پاسخ آنها می‌باشد، هر بار بیشتر احساس می‌کرد شخصی پیدا شده که حرف‌هایش را درک می‌کند، این بار سوالات تخصصی و جنسی زیادی از او پرسیدم، او هم صادقانه جواب می‌داد (در پایان بر مبنای همین حرف‌ها نکات پایانی را به او گفتم)، بعد از تمام این مقدمه‌چینی‌ها، ده دقیقه‌ی آخر (نزدیک افطار) این سخنان را به او گفتم:

---

۱. می‌خواستم خودش شروع کند وگرنه بنده به خوبی می‌دانستم که می‌خواهد چه موضوعی را مطرح نماید.

دوست عزیزم، شما علی‌رغم اینکه یک مرد هستید تمایل دارید با مردان باشید اما خودتان گفتید با خانم‌ها هم می‌توانید زندگی کنید (عمدا این را از او پرسیده بودم)، هرچند تمایلتان به مردها بیشتر است ولی نسبت به خانم‌ها هم بی‌احساس نیستید، بخاطر خدای متعال و کسب رضایت او دنبال این حس نروید.[1]

گفتم: برادر جان مطمئن باشید خداوند متعال چنین سببی فراهم کرده که بنده با وضو و زبان روزه در این ماه مبارک به منزل شما بیایم و این مطالب را مطرح نمایم...

واقعا نمی‌دانم که وضعیت شما انتخاب (اکتساب) است یا وراثت، اگر انتخاب است که هیچ (توبه نمایید) اما اگر ژنتیک است صبور باشید و اجرش را از خداوند متعال بخواهید، افرادی وجود دارند که معلول هستند و روی ویلچر زندگی می‌کنند، افرادی وجود دارند که نابینا هستند و زندگی تاریکی را سپری می‌نمایند ولی راضی هستند به رضای خدا و قیامت و ابدیت خود را به خاطر چند روز دنیا از دست نمی‌دهند.

شما از فردا مردانگی خود را احیا کنید (خط چشم زده بود! رژ لب زده بود، پیشانی‌اش را با تیغ تراشیده بود و...) لباس‌های محترمانه بپوشید...

واقعا فکر می‌کنید عاقبت کار شما در این وضعیت به کجا خواهد رسید! فکر اروپا و غرب و قانون حمایت از همجنس‌گرایان را از ذهن خود بیرون کنید! چون در آنجا هم این غوغای درونی و دوگانگی قلبی شما پایان نمی‌پذیرد!

---

۱. او به خدا هم اعتقاد قوی داشت و در همان سخنان اول عقیده و باورش را ابراز کرد.

«صبر داشتن بر این مشکل» و «کسب رضایت خداوند» از «خواسته‌ها و تمایلات‌تان» «ارزشمندتر» است...

الحمدلله تحت تاثیر قرار گرفته بود و گفت پس از ماه مبارک رمضان دنبال درمان و بازیابی مردانگی خود خواهم رفت، واقعا خودش از این وضعیت متنفر بود، وقتی می‌خواستم بروم گفتم: خدایا خودت شاهد باش آنچه که می‌دانستم به او گفتم، سبحان الله وقتی می‌رفتم طبقه‌ی بالا احساس بسیار خوبی داشتم.

چند نکته‌ی مهم:

احتمالاً افرادی که سودای روشنفکری در سر دارند یا افرادی که همجنس‌گرا هستند الآن به بنده می‌گویند: چرا باید صبر کنند؟ چرا باید حق آنها خورده شود و... لذا خواهش می‌کنم به‌این چند نکته توجه داشته باشید:

هرچند مناقشاتی در جهان علم وجود دارد و اخیرا (آگوست ۲۰۱۹) مراکز علمی به نتایجی رسیده‌اند که ادعای موافقان همجنسگرایی را با مشکل مواجه می‌کند[1]، ولی ما فرض می‌کنیم؛ این افراد به صورت

---

۱. هیچ سندی برای وجود «تک ژن» همجنسگرایی وجود ندارد.
یک گروه بین‌المللی از دانشمندان داده‌های مربوط به ۴۷۰ هزار نفر را در ایالات متحده‌آمریکا و بریتانیا بررسی کردند تا ببینند آیا برخی از علائم ژنتیکی در دی‌ان‌ای این افراد با رفتارهای جنسی آن‌ها ارتباط دارد یا خیر؟
که مشخص شد، هیچ «ژن واحدی» برای تعیین گرایش جنسی یک فرد وجود ندارد و «مجموعه‌ای از عوامل ژنتیکی» در کنار «عوامل محیطی» در شکل‌گیری گرایش‌های جنسی همجنسگرایی و دگرجنسگرایی تاثیر دارند.

1. sciencenews.org/article/no-evidence-that-gay-gene-exists
2. scientificamerican.com/article/massive-study-finds-no-single-genetic-cause-of-same-sex-sexual-behavior/

(یعنی محیط بی تاثیر نیست و ژنتیک به تنهایی تعیین کننده نیست).

ناخواسته به جنس موافق تمایل دارند، امری که دست خودشان نیست و بسیار مظلوم واقع شده‌اند... لذا باید مشکل ژنتیکی آنها را درک کنیم و به آنها احترام بگذاریم.

اما اینکه «شیوه‌ی احترام گذاشتن‌مان» چگونه باشد؟ اصل موضوع است و این دقیقاً نقطه‌ی اختلاف ما با موافقان همجنس‌گرایی می‌باشد:

موافقان می‌گویند احترام گذاشتن به این معناست که آنها آزاد باشند (هر کاری که دل‌شان خواست انجام دهند) ولی ما می‌گوییم خیر، این اجازه رها کردن آنها به سمت نابود شدن است و افراد فوق باید مورد درمان قرار گیرند...

لذا باید دلسوزان جامعه شرایط «مادی» و «معنوی» لازم را فراهم نمایند تا این افراد سراغ رفع مشکل‌شان بروند.

عزیزان، اگر در غرب چنین اجازه‌ای وجود دارد باورهای آنها نیز با ما متفاوت است، آنها انسان‌محور هستند و قوانین الهی برایشان اهمیتی ندارد ولی ما به خداوند متعال ایمان داریم و معتقدیم کسب رضایت او بر هر امری ارجحیت دارد. ما به معاد و زنده شدنِ دوباره ایمان داریم...

لذا شخصی که باورمند است و تمایلات همجنس‌گرایانه دارد باید دنبال درمان برود و بر مشکلش صبر نماید نه اینکه بر علیه قانون خدا به پا خیزد!

ممکن است یکی از همین همجنس‌گرایان بگوید: چرا نباید در قانون خدا مشروعیتی برای فعالیت جنسی ما وجود داشته باشد، ما که دست خودمان نیست، پاسخ اینست که چون این کار به شما آسیب می‌رساند،

رابطه‌ی دو جنس موافق با یکدیگر فقط جنبه‌ی لذتی آن نیست بلکه ضررهای زیادی هم از لحاظ جسمانی و اجتماعی ایجاد می‌نماید...[۱]

چند کلمه با عزیزانی که گرفتار این مشکل هستند:

«می‌دانم هر چه بگویم و بنویسم مرهمی بر دردهای شما نیست و فکر می‌کنید بنده صرفا در پی اثبات عقاید خودم هستم و به امور دیگر فکر نمی‌کنم ولی باور کنید این طور نیست، می‌دانم، واقعا سخت است ولی همه‌ی این سختی‌ها با امید به پاداش بزرگتر آسان خواهد شد، زندگی دنیا چند صباحی است و قرار نیست در سرای دیگر هم این گونه زندگی کنید، افرادی که مشکلات ژنتیکی دارند کم نیستند، شما هم مانند آنها تمکین نمایید و دنیا و قیامت خود را خراب نکنید، باور کنید کسب آزادی جنسی درمان واقعی شما نیست، بلکه درمان واقعی و خوشبختی ابدی آن زمانی است که خداوند متعال از شما خشنود باشد... به ذات مبارکش قسم، صبر شما، که بخاطر خدا روی حس‌تان سرپوش می‌گذارید بسیار ارزشمند است و در روز موعود نتیجه‌ی این حرکتِ بزرگ را خواهید دید.»

البته مردم جامعه هم باید تکانی به خود دهند، بنده تا به حال با چند نفر از این همجنس‌گرایان صحبت کرده‌ام، می‌گویند چون نمی‌توانیم این مشکل را با خانواده مطرح کنیم پولی هم برای درمان نداریم، لذا حمایت مادی و پزشکی از این افراد باید در دستور کار قرار گیرد.

---

۱. در جلد اول، به برخی از این مشکلات اشاره نموده‌ایم، به فهرست مراجعه نمایید، همجنس‌گرایی و اسلام.

پروردگارا از تو می‌خواهیم مشکل این افراد را با مهربانی خود حل نمایی و به آنهایی که جهت رضای تو بر مشکل‌شان صبر می‌نمایند، قدرت و انگیزه اعطا بفرمایی، اللهم آمین.



چرا موقع نماز هم باید حجاب داشت، مگر خدا...؟

چرا موقع نماز هم باید حجاب داشت آنهم در برابر کسی که در وجود ما و در خون و رگ‌های ما جریان دارد، مگر خودش ما زنها را خلق نکرده مگر به ذره ذره‌ی وجودمان آگاه نیست ؟!

پاسخ:

البته خداوند در رگ‌های ما نیست! و این سخن نادرست است، همانگونه که قبلا بیان نموده‌ایم این آیه‌ی قرآن که می‌فرماید «از رگ گردن به شما نزدیک‌تریم» به معنای این نیست که خداوند در گردن ماست! بلکه به معنای علم و سیطره‌ی کامل الله متعال بر ظاهر و باطن ما می‌باشد.

اما اینکه چرا باید هنگام نماز خانم‌ها حجاب داشته باشند سوال دیگری است که گاهی توسط برخی از افراد مطرح می‌شود، در پاسخ می‌گوییم: این کار جهت «احترام به نماز» و «ایستادن مودبانه» در مقابل پروردگار انجام می‌شود نه اینکه تا جلوی دید خداوند گرفته شود (العیاذ بالله!)، پیش‌فرض کسانی که این شبهه را مطرح می‌کنند این است که خانم‌ها به این علت خود را می‌پوشانند تا خداوند آنها را نبیند! ولی همانگونه که ذکر شد اصلا و ابدا فلسفه‌ی حجاب کامل در هنگام نماز این نیست!

مگر وقت رفتن به حمام و لخت شدن باز هم خداوند ما را نمی‌بیند؟!آیا لباس و پارچه‌ای که به تن می‌کنیم جلوی دید و احاطه‌ی پروردگار را می‌گیرد؟! اصلا چه کسی ما را خلق کرده و این جسم و اندام را به ما بخشیده؟ آیا پروردگار، خود خالق ما نیست؟!

پس یک خانم در تنهایی هم اگر نماز خواند باید جهت ادب و احترام به نماز و ایستادن در مقابل این ذات عظیم و توانا حجاب داشته باشد، این ادای احترام را خداوند خود به ما یاد داده است.

در مورد مردان هم همین‌طور، درست است که از زانو تا نافِ مرد عورت محسوب می‌شود ولی یک مرد هم باید به نماز احترام بگذارد و نباید صرفا با یک شلوارک یا شورت روی سجاده بایستد! ادب این گونه ایجاب می‌کند پوشیده و مرتب باشیم، کسی که نمازخوان واقعی باشد خودش می‌داند چگونه رفتار کند و معمولا این سخنان از افراد شبهه‌افکن و بهانه‌گیر شنیده می‌شود، متاسفانه بنای کار این افراد هم بر نپذیرفتن قرار دارد لذا در پاسخ دادن به آنها زیاد وسواس نباشید.



خورده شدن چند صفحه‌ی قرآن توسط بز!!!

سلام برادر، روزی با یکی از دوستان بودم که بحث دین و قرآن مطرح شد. او گفت قرآن چند برگ ندارد، چون گوسفند یا بزی آن موقع تعدادی از برگ هایش را خورده و الان باقیمانده‌ی قرآن نزد ماست، ممنون می‌شوم کمی در این مورد توضیح دهید، با تشکر.

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

آری مشاهده نموده‌ام در محافل اسلام‌ستیزان چنین مطالبی مطرح می‌شود، بحث آنها در مورد حدیثی می‌باشد که به خورده شدن پوستی اشاره می‌کند که در صدر اسلام روی آن آیات قرآن نوشته شده است و بعدا این پوست از بین می‌رود، حال اسلام‌ستیزان ادعا می‌کنند قرآن شما کامل نیست و تحریف شده است! چون این قسمت را با خود ندارد، این دقیقاً متن شبهه‌ی ناباوران است:

«قرآنی که بز آن را خورد، ابن حزم اندلسی، با سند صحیح چنین می‌نویسد:

(عن عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ قالت لقد نَزَلَتْ آيةُ الرَّجْمِ وَالرَّضَاعَةِ فَكانَتَا فی صَحِيفَةٍ تَحْتَ سَرِيرِی فلما مَاتَ رسول اللهِ ﷺ تَشَاغَلْنَا بِمَوْتِهِ فَدَخَلَ دَاجِنٌ فَأَكَلَهَا. قال أبو محمد وَهَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ)، «از عایشه نقل است که آیه رجم و آیه رضاعه نازل شد و در نوشته‌ای بود که زیر بالش من قرار داشت. زمانی که پیامبر از دنیا رفت، به وفات ایشان مشغول شدیم و بزغاله‌ای وارد شد و آن را خورد. ابن حزم می‌گوید: این حدیث صحیحی است.»[1]

اما پاسخ این ادعای گزاف چیست؟ آیا صحت دارد؟

به هیچ عنوان، واقعا گاهی اوقات باید قلم و کاغذ و گوشی و لب‌تاب را کنار بگذاریم و فقط مات و مبهوت به شبهات اسلام‌ستیزان نگاه کنیم! آیا واقعا آنها مطالعه هم می‌کنند؟ آیا یک‌بار با خود خلوت کرده‌اند تا در مورد عقایدشان فکر کنند! ما صحت حدیث، محتوای حدیث و کلیه‌ی امور را کنار

---

۱. المحلی، ج ۱۱ ص ۲۳۶- ۲۳۷.

می‌گذاریم و به آنها می‌گوییم هر چه شما بگویید قبول، بزی آمد و یک صفحه از قرآن را در خانه‌ی پیامبر ﷺ خورد ولی لطفا به سوالات زیر پاسخ دهید:

۱. آیا این قرآن تنها قرآن موجود در دست مسلمانان بود؟ خیر، نسخه‌های دیگری هم وجود داشت.

۲. آیا به جز «کاتبان» متعدد، دنیای اسلام «حافظان» متعددی هم نداشت؟ آری، حافظان وحی هم بودند و تمام قرآن را حفظ بودند.

پس حتی با از بین رفتن کامل آن نسخه، خدشه‌ای به حفظ و نشر کلام الهی وارد نمی‌شد، یکبار دیگر به متن حدیث نگاه کنید می‌گوید: این حادثه بعد از وفات پیامبر ﷺ رخ داده است، پیامبر قبل از وفاتش این دین را به طور تمام و کمال به مردم اعلام کرده بود! اصلا و ابدا چیز گنگ و مجهولی باقی نگذاشته بودند که در خانه باشد و بعد از خوردن توسط بز به مردم نرسد...! و شما هم بعد از ۱۴ قرن چنین ادعای گزافی داشته باشید!

بررسی سندی و متنی روایت:

الف) اسناد این حدیث از سنن ابن ماجه[1] بدین قرار است: «حدثنا أبو سلمة يحيى بن خلف قال: حدثنا عبد الأعلى، عن محمد بن إسحاق، عن عبد الله بن أبي بكر، عن عمرة، عن عائشة، وعن عبد الرحمن بن القاسم، عن أبيه، عن عائشة ...» و مدار سند بر «محمد بن اسحاق» است که باز از طریق او در سنن الدارقطنی[2] و مسند ابی یعلی[3] و در المعجم الاوسط[4] این حدیث روایت شده است. درباره‌ی «محمد بن اسحاق» بین ائمه اختلاف

---

۱. سنن ابن ماجه، ج۱، ص۶۲۵ ح۱۹٤٤.
۲. سنن الدارقطني، ج٥، ص۳۱٦ ح٤۳۷٦.
۳. مسند أبي يعلى الموصلي، ج۸، ص٦۳ ح٤٥۸۷ و ٤٥۸۸.
٤. المعجم الأوسط للطبراني، ج۸، ص۱۲ ح۷۸۰٥.

است[۱] که گروهی او را ثقه و مورد اعتماد دانستند و گروهی دیگر او را ضعیف و غیر معتمد وصف کردند که در مجموع «صالح الحدیث = حسن الحدیث» است. اما در سیره چیزهای منکر و منقطع و اشعار دروغ را نقل کرده است.[۲] و ابایی نداشته که از چه کسی نقل می‌کند[۳] از این رو گاهی از مجهولین احادیث باطلی را نقل کرده[٤] و احادیثی که بدان منفرد باشد قابل قبول نیست، چنانچه از امام احمد بن حنبل پرسیده شد که اگر ابن اسحاق به حدیثی منفرد باشد از او پذیرفته می‌شود؟ در جواب گفت: نه.[٥] چون این روایاتِ منفردی که نقل کرده در آن ایراد وجود دارد.[٦] به خاطر همین با راستگوست اما در تدلیس از راویان مجهول و ضعیف و بلکه بدتر از آنها شهرت دارد و همین سبب شده تا برخی از ائمه او را به تدلیس وصف نمایند.[٧] علی‌ای حال اگر احادیثی که نقل کرده منفرد نباشد و همچنین در حدیث تصریح به سماع (شنیدن) کرده باشد، حدیثش «حسن» می‌باشد.[۸] و محمد بن اسحاق در این حدیث خورده شدن کاغذ قرآن توسط بُز، اولاً: تصریح به شنیدن[۹] نکرده است و ثانیاً: به آن حدیث نیز منفرد می‌باشد، لذا این حدیث او ضعیف و منکر می‌باشد.

---

۱. سؤالات السلمی للدارقطنی، ص ۲۸۲ رقم ۳۸۰.
۲. میزان الاعتدال فی نقد الرجال - الذهبی، ج ۳، ص ٤٦٩.
۳. تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی، ج۲، ص ۲۲.
٤. منبع قبل.
٥. منبع قبل.
٦. میزان الاعتدال فی نقد الرجال - الذهبی، ج ۳، ص ٤٧٥.
۷. طبقات المدلسین، ابن حجر، ص ٥١ رقم ۱۲٥.
۸. سلسلة الأحادیث الصحیحة -آلبانی، ج ٦، ص ۳۹۳.
۹. منظور از تصریح به شنیدن در حدیث این است که راوی‌ای که مدلس باشد باید به جای «عن» (عنعنه) به صراحت گفته باشد: «سمعتُ» یا «سمعنا» یا «حدثنا» یا «حدثنی» و الفاظی این چنینی تا حدیث وی مقبول شود در غیر این صورت حدیث او پذیرفته نمی‌شود.

ب) آن بخش از حدیث که در آن خوردن صحیفه‌ی قرآن ذکر شده است «منکر» است؛ چراکه اصل این حدیث در موطأ مالک بن انس[۱] صحیح مسلم[۲] و سنن أبی داود[۳] و...، با همان سند لیکن از غیرطریق «محمد بن اسحاق» آمده است بدون اینکه آن قسمت از متن که به خورده شدن صحیفه‌ی قرآن توسط بُز اشاره شده باشد و این دلیل بر منکر بودن آن است که پیشتر بیان شد که این اشتباه ناشی از وجود محمد بن اسحاق در اسناد آن بوده است و لذا حکم به ضعف و منکر بودن حدیث کاملاً درست است.

ج) علاوه بر توضیحات قبلی مبنی بر منکر بودن حدیث، گروهی از علماء نیز به ضعف بلکه بطلان این حدیث تصریح نموده‌اند از جمله: جورقانی[٤]، سَرخسی[٥]، آلوسی[٦] و از علمای معاصر دکتر عبدالله الجدیع.[۷]

د) این روایت اگر هم صحیح باشد، از جمله احادیث آحاد است که با آن قرآن بودن ثابت نمی‌شود چونکه قرآن فقط از طریق تواتر ثابت می‌شود.[۸]

---

۱. موطأ مالک بن أنس، ج۲، ص٦۰۸ ح۱۷.
۲. صحیح مسلم، ج۲، ص۱۰۷۵ ح۱٤٥۲.
۳. سنن أبی داود، ج۲، ص۲۲۳ ح۲۰٦۲.
٤. الأباطیل والمناکیر- الجورقانی، ج۲، ص۱۸٤: «این حدیث باطل است و محمد بن اسحاق بدان منفرد می باشد و او ضعیف الحدیث است و در اسناد این حدیث بعضاً اضطراب است.»
٥. المبسوط - السرخسی، ج٥، ص۱۳٤: «این حدیث از بانو عائشه ﷺ شدیداً ضعیف است.»
٦. روح المعانی - شهاب الدین الألوسی، ج۱۱، ص۱٤۰: «اما قسمت اضافی که در صحیفه‌ای نزد بانو عائشه‌ﷺ بوده و بُزآن را خورده است از جعلیات و دروغ‌های ملحدین است.»
۷. المقدمات الأساسیة فی علوم القرآن - عبدالله الجدیع، ص۱۷۳: «این حدیث صحیح نیست.»
۸. ر.ک: المدخل لدراسة القرآن الکریم -أبوشُهبة، ص۲۹٥.

و) حتی دیدگاه امام ابن حزم در کتاب «المحلی» قیچی شده است، ایشان اگر می‌گوید صحیح[1] است باز در ادامه می‌نویسد این آیه دچار نسخ تلاوت شده و دیگر نیازی به آن نبوده است.[2] پس اسلام‌ستیزان باز هم دچار اشتباه شده‌اند و قرآن کریم بدون نقص و به صورت کامل به ما مسلمانان رسیده است، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (حجر: ۹)

«ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم).»



آیا جهان «بدون خالق» و به صورت «خود به خودی» ساخته شده است؟

سلام بر شما، بنده کاملا بر این امر واقفم که بوجود آمدن جهان بدون خداوند احتمالش بسیار بسیار ناچیز است و حتی می‌دانم که می‌گویند در

---

۱. امام ابن حزم در کتاب «الإحکام في أصول الأحکام» (ج٤، صص ۷۷ – ۷۸) آن روایت را مردود دانسته و می‌گوید: «گروهی شدیداً دچار اشتباه شده‌اند و روایاتی را آورده‌اند که از جانب دروغگویان و ملحدین تولید شده است از جمله این روایت که صحیفه‌ای که در آن آیه‌ی متلو بوده را بُز خورده و لذا از بین رفته است ... و این همگی گمراهیست و پناه می‌بریم به خدا از آن و از کسی که این اعتقاد را دارد، اما چیزی که باید بدان معتقد باشیم این فرموده‌ی خداوند متعال است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (حجر: ۹)، پس هر کس در این تردیدی داشته باشد کافر شده است و به همین دلیل به امهات المؤمنین بد گفته‌اند و آنان را به بی توجهی نسبت به آیاتی که در خانه‌هایشان تلاوت می‌شده توصیف نموده‌اند تا بُز بیاید و آن را بخورد و نابود شود با اینکه دروغی آشکار است و محالِ غیر ممکن.»

۲. المحلی بالآثار – ابن حزم، ج۱۲، ص۱۷۷.

دنیای احتمالات اتفاق چنین امری، غیر ممکن تلقی می‌شود ولی این شبهه به ذهن بنده خطور کرده «درست است که این احتمال خیلی ضعیف است ولی شاید اتفاق افتاده باشد و این جهان بدون خالق ایجاد شده باشد» برای آن چه جوابی دارید؟

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

بحث آن اتفاق افتادن فوق‌العاده ناچیز و قابل چشم‌پوشی (و حتی غیرممکن) را کنار می‌گذاریم و بر فرض محال تصور می‌کنیم پنجاه درصد احتمال دارد این دنیا «ساخته‌ی خداوند» باشد و پنجاه درصد احتمال می‌دهیم «به صورت اتفاقی» ساخته شده باشد!

ولی یک انسان اهل فکر با خود می‌اندیشد که «اتفاق افتادن» و «ساخته شدنِ خود به خودی» تمام ماجرا نیست! بلکه «ادامه‌ی مسیر» و «ایجاد حیات منظم» قسمت دیگری از ماجراست! هیچ شک و گمانی وجود ندارد که اگر یک مالک مدبر دنیا را مدیریت نمی‌کرد این چرخ، دیگر نمی‌چرخید و مدت‌ها قبل از حرکت باز می‌ایستاد! پس آن ۵۰ درصدی که برای ساخته شدن اتفاقی فرض کرده‌ایم به صفر تبدیل می‌شود! و قسمت دیگر، یعنی ساخته شدن توسط یک خالق حکیم ۱۰۰ درصد خواهد شد.

چون یک «اتفاق» حاوی هیچ هوش و ذکاوتی نیست که ادامه‌ی مسیر را به درستی درک نماید و متناسب با هر نیاز یک ایده‌ی عالی در جای خود قرار دهد اما خداوند متعال با علم غیب خود به تمام عمل‌ها و عکس‌العمل‌های این جهان واقف بوده و همه را به صورت دقیق تنظیم نموده است.

معمولاً ناباوران در اینجا می‌گویند:

در جهان، آزمون و خطای فراوانی صورت گرفته و هر بار که خطایی انجام شده، بعد از مدت‌ها جهان راه خود را پیدا کرده و روند رو به رشد را ادامه داده است (مانند ماشینی که با موانع زیادی برخورد کند و در نهایت راه خود را باز کند) که در پاسخ می‌گوییم:

اگر بنا بر آزمون و خطا باشد، گیتی باید در همان لحظات اول نابود می‌شد! شما تصور کنید (برای چند لحظه) تمام کهکشان‌ها و سیارات و اجرام آسمانی به صورت نامنظم حرکت کنند و مسیر مشخصی نداشته باشند! آیا وجود و ماهیتی برای جهان باقی خواهد ماند؟! که به حرکت ادامه دهد! و روزی شاید در مسیر صحیح قرار بگیرد!

کشوری را در نظر بگیرید که برای صد سال در معرض شدیدترین بمباران‌ها و حملات هوایی باشد، آیا در سال صد و یکم، آباد می‌شود یا ویران! «در کمال تعجب، ناباوران می‌گویند: آباد»!!

از قدیم گفته‌اند بار کج به منزل نخواهد رسید! مطمئن باشید آنچه ناباوران می‌گویند قابل اجرا نیست و فرض و گمانی است که خود را با آن قانع کرده‌اند...

لذا شما برادر عزیز، با اطمینان‌خاطر به پرستش خدای خود بپردازید و مطمئن باشید مالک حقیقی آسمانها و زمین فقط ذات مبارک الله متعال است...

﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَّا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَـٰنِ مِن تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِن فُطُورٍ * ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ﴾ **(ملک: ۳-۴)**

«آن که هفت آسمان را بالای یکدیگر و هماهنگ آفریده است. اصلاً در آفرینش و آفریده‌های خداوند مهربان خلل و تضادّ و عدم تناسبی نمی‌بینی (بلکه هستی با تمام عظمتی که دارد از انسجام و استحکام شگفت برخوردار است، و نظم و نظام عجیب و قوانین و روابط دقیق بر ذرّه ذرّه‌ی کائنات حکمفرما است). پس دیگر باره بنگر (و با دقّت جهان را وارسی کن) آیا هیچ گونه خلل و رخنه‌ای می‌بینی؟ باز هم (دیده‌ی خود را بگشای و به عالم هستی بنگر و) بارها و بارها بنگر و وارانداز کن. دیده سرانجام فروهشته و حیران، و درمانده و ناتوان به سویت باز می‌گردد.»



شبهه‌ی یک فیلسوف در مورد داعیان دینی!!!

تعلیم‌دهندگان دینی بزرگ‌ترین تاجران تاریخند، آنها کالایی را می‌فروشند که هیچ کس آن را ندیده و زمان تحویلش نیز درون قبر و بعد از مرگ شماست، مالیات هم نمی‌دهند. (برتراند راسل)

پاسخ:

طبق معمول! مشخص نیست چه دینی مد نظر نویسنده‌ی شبهه می‌باشد! و باز هم تکرار می‌کنیم که ما فقط زمانی این جمله را پاسخ می‌دهیم که منظورش دین مبارک اسلام باشد زیرا ما تریبون دفاع از تحریفات و امور نادرست دیگر ادیان نیستیم، اگر امر نادرستی در بین آنها مشاهده نموده‌اید باید بروید از خودشان بپرسید اما اگر منظور نویسنده، اسلام نیز می‌باشد می‌گوییم ایشان در اشتباه است.

الف)

اگر منظورش این است که داعیان فقط بحث آخرت را مطرح می‌کننـد و از مردم پول می‌گیرند اصلا این طور نیسـت چـون دیـن مبـین اسـلام هـر دو جنبه‌ی دنیوی و اخـروی زنـدگی انسـانها را مـدنظر قـرار داده اسـت. اسـلام همراه با ارائه‌ی بهترین برنامه‌ی زندگی برای دنیای انسـان‌ها ضـامن قیامـت آنها شده و اصلا دنیا را رها نکرده است، خداوند متعال خـود بـه مـا یـاد داده این گونه دعا کنیم:

﴿...فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ * وَمِنْهُم مَّن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَـنَةً وَفِي الْآخِـرَةِ حَسَـنَةً وَقِنَـا عَذَابَ النَّارِ * أُولَـٰئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّـهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾

(بقره: ۲۰۰-۲۰۲)

«...کسانی هستند که می‌گویند: خداوندا به ما در دنیا (نیکـی رسـان و سعادت و نعمت) عطا کن. (و لذا) چنین کسـانی در آخـرت بهـره‌ای (از سعادت و نعمـت و رضـایت الهـی) ندارنـد. و برخـی از آنـان می‌گوینـد: پروردگارا در دنیا به ما نیکی رسان و در آخرت نیز به ما نیکـی عطـا فرمـا (و سرای آجل و عاجل ما را خوش و خرّم گردان) و مـا را از عـذاب آتـش (دوزخ محفوظ) نگاهدار. اینان (که جویای سعادت دنیـا و آخرتنـد و در پی خوشبختی هر دو سرایند) از دسترنج خود بهره‌مند خواهنـد شـد (و برابر کوششی که برای دنیا می‌ورزند و تکاپویی که در راه آخـرت از خـود نشان می‌دهند، در هر دو جهان از کرده‌ی خود سود می‌برند و سـعادت داریـن نصیبشـان خواهـد گردیـد)، و خـدا سریع‌الحسـاب اسـت (و بـه اعمال همگان آشنا اسـت و هـر چـه زودتـر پـاداش و پـادافره بنـدگان را خواهد داد).»

مشاهده می‌کنید که اسلام مبارک هم به آخرت ما توجه دارد و هم به دنیای ما، لذا آنچه داعیان معرفی می‌نمایند «ندیده‌ای تا روز قیامت» نیست! (شبهه را دوباره بخوانید)، همین که یک شخص مسلمان با عمل به آموزه‌های دینش دروغ نگوید، زنا نکند، مال مردم را نخورد، ظلم نکند، ظلم نپذیرد، عبادت انجام دهد، نیکوکار باشد، دست فقرا را بگیرد و... به کلی نعمت ارزشمند دنیایی دست یافته و این‌گونه نیست که حتما باید بمیرد بعد به خوبی‌ها برسد...

ب)

شبهه‌افکن در ادامه گفته که این تاجران دین (که منظورش دعوت‌گران به توحید، خداپرستی و تسلیم شدن در مقابل برنامه‌ی پروردگار است) مالیات نمی‌دهند، یعنی هیچ بهایی نمی‌پردازند! که صد البته باز هم در اشتباه است، شما خود، تاریخ دعوت به توحید و یکتاپرستی را مرور نمایید، ببینید آیا واقعا داعیان توحید هیچ بهایی نپرداخته و همین گونه راحت نشسته‌اند!؟

- این همه پیامبری که در راه خداوند شهید شده‌اند، آیا این سختی نیست؟

- رسول اکرم ﷺ ۱۳ سال در مکه سخت‌ترین فشارها را تحمل نمود، آیا سختی نیست؟

- اصحاب رسول اکرم در جنگ‌ها زخمی و شهید شدند آیا سختی نیست؟

- چه علمایی که در طول تاریخ اسلام به زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها برده شده‌اند، آیا آنها سختی ندیده‌اند؟

- و مثال‌های فراوان دیگر...

پس شبهه‌افکنان واقعا در اشتباه هستند و چنین چیزی صحت ندارد...

ظاهرا آنها فکر می‌کنند دین مبین اسلام یک پدیده‌ی اجرایی در بطن جامعه نیست و فقط یکسری حرف و ادعا است که از بالای منبرها ارائه می‌شود! در حالی که این دین مبارک، برنامه‌ی کامل خوشبختی و هدایت دنیوی و اخروی ما انسانها را تدوین نموده است.

***

فاحشه بسترش را می‌بوسد، ورزشکار چهارگوش زمین را... (طعنه به داعیان)

فاحشه بسترش را می‌بوسد، ورزشکار چهارگوش زمین را، و آخوند قرآنش را. نان از هر کجا باشد مقدس است، باید بوسید. «صادق هدایت».

پاسخ:

ممکن است افرادی به جهت سوءاستفاده این کار را بکنند ولی قطعا رسالت واقعی داعیان این نیست و مطالب زیر در دفاع از داعیان راستین اسلام می‌باشد:

الف)

چه استنباط نادرستی! هرگز همه‌ی مقدس دانستن‌ها برای نان نیست... این سخن به نوعی توهین به شعور مردم است، اهانت است به اندیشه‌ی انسان‌های آزاداندیش... وقتی کمی با خرد خود به این نتیجه برسد آیین اسلام حق است، مردم را به آن دعوت کند و به عبادت بپردازد... آیا منظورش پول است؟

استدلال شبهه‌افکن به حدی مضحک است که می‌توان این‌گونه به آن پاسخ داد: مقدس بودن چه ربطی به پول دارد! پس طبق استدلال شما، یک چوپان هر روز باید بزها و گوسفندانش را ببوسد! یک مکانیک هر روز باید لاستیک ماشین مردم را ببوسد! یک معلم هر روز باید ماژیکی که با آن درس توضیح می‌دهد و وایت‌برد کلاس را ببوسد! یک مرده‌شور باید جنازه‌ها را و...

ب)

اگر کمی ژرف‌تر نگاه کنیم، در این شبهه علاوه بر دینداران، به ورزشکاران هم توهین شده است! کدام ورزشکار واقعی بخاطر پول روی تشک می‌رود! هدف ورزشکاران نشاط و تفریح و کسب افتخارات است و اصلا جنبه‌ی مادی آن را مدنظر قرار نمی‌دهند!

بیش از یک میلیارد و نیم مسلمان در جهان وجود دارد، همه‌ی آنها احترام بسیار عجیبی برای قرآن کریم قائلند (آن را مقدس می‌دانند) و هر بار با خشوع و خضوع به آن دست می‌زنند (حتی افرادی که سواد ندارند و آن را مطالعه نکرده اند این گونه هستند)، آیا همه‌ی آنها آخوند هستند! که چنین رفتاری داشته باشند (جهت نان) خیر! پس استدلال شخص شبهه‌افکن از تمام جهات غلط است.

ج)

تمام این آسمان و ریسمان به هم بستن‌ها بخاطر اینست که شخص شبهه‌افکن می‌خواهد بگوید: داعیان دین به نام دین از مال مردم ارتزاق می‌کنند!

که بارها پاسخ داده‌ایم، اسلام مبارک مخالف مفت‌خوری است، اگر کسی وقت و زندگی خود را به ترویج دین اختصاص دهد، خدای متعال به

مردم امر فرموده چنین شخصی را از لحاظ مادی تامین نمایند تا تمرکزش روی مطالعه و تبلیغ و حل مشکلات فکری و فقهی مردم باشد اما اگر شخصی قصد سوءاستفاده داشته باشد و در ازای تنبلی خود پول دریافت نماید و از زحمات مردم به ناحق تغذیه کند، خدای متعال خود وکیل مردم است و می‌داند در موعد مقرر چگونه با او برخورد نماید.

پس خداوند متعال خود اشخاص مفت‌خور را محاکمه خواهد نمود و نیازی نیست شبهه‌افکنان و اسلام‌ستیزان برای مسلمانان دایه‌ی مهربان‌تر از مادر شوند!

د)

اگر احیانا شخص ناباوری این مطلب را نزد شما مطرح کرد، سوای از مطالب بالا این سوال را از او بپرسید:

طبعاً «مبارزه با ادیان» و به زعم خودتان «دنبال خردورزی! رفتن»، برای شما یک امر «مقدس» است، آیا شما هم از این راه نان به دست می‌آورید؟ یا خیر، حرف خود را پس می‌گیرید و می‌گویید ما انگیزه‌های دیگری از اهداف‌مان داریم و این استدلال اشتباه است؟ یک گزینه را انتخاب کنید.



دلیل ایمان آوردن یک دانشجوی رشته‌ی گرافیک

سالها پیش یکی از جوانان عزیز، ماجرای ایمان آوردن خود به خداوند متعال را برایم بازگو نمود؛ واقعا سخنانش بسیار تاثیرگذار بود لذا تصمیم گرفتم آن را در کتابم منتشر نمایم، شروع سخن ایشان:

«من هم مانند خیلی از انسانهای دیگر وجود خدا را قلباً قبول نداشتم، به عبارتی می‌گفتم خدایی هست چون پدر و مادرم اینچنین گفته‌اند، تا آن زمان که مشغول تحصیل در دانشگاه بودم. درسی داشتیم به نام مبانی رنگ و رنگ‌شناسی، در این درس آموختیم که رنگ‌های سبز و قرمز / زرد و بنفش / آبی و نارنجی، رنگ‌های متضاد هستند، استادمان از ما خواست که طرح‌هایی ارانه دهیم که رنگ‌های متضاد به زیبایی کنار هم قرار بگیرند، با تمام تلاشی که یک ماه من و همکلاسی‌هایم انجام دادیم نتوانستیم طرح زیبایی ارائه دهیم و اینکه این رنگ‌ها را به زیبایی کنار هم قرار دهیم تا اینکه یک روز برای تفریح به دامن طبیعت رفتیم.

شگفتا، رنگ‌های متضاد چه زیبا در کنار هم بودند، سبز و قرمز در شاخه‌های گل که به راستی مظهر زیبایی طبیعت هستند، غروب کنار دریاچه، آبی آب دریاچه و نارنجی گرم غروب خورشید. در راه بازگشت پشت ویترین یک مغازه، خیره به ماهی زرد و بنفش نگاه می‌کردم، همانجا بود که بوجود خالق این همه زیبایی قلباً ایمان آوردم، پس از آن بود که تصمیم گرفتم به باقی حقایق درباره پروردگارم پی ببرم.» پایان.

بعد از شنیدن این سخنان بهتر متوجه می‌شویم که چرا خداوند وقتی بحث آیات خلقت را مطرح کرده، از تفکر و تعقل هم یاد نموده است...

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِن مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾

(بقره: ۱۶۴)

«همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و در پی یکدیگر آمـدن شب و روز و کشتی‌هایی که برای سودرسانی به مردم در دریـا در حرکتنـد و آبـی کـه خداوند از آسمان نازل کرده و با آن زمـین مـرده را زنـده نمـوده و انـواع جنبنـدگان را در آن گسـترده و (همچنـین) در تغییـر مسـیر بادهـا و ابرهایی که میان آسمان و زمین معلّقند، برای مردمی کـه می‌اندیشـند، نشانه‌هایی گویاست.»

چه زیباست هر کدام از ما اینگونـه بـا چشـم بصـیرت بـه طبیعـت و خلقـت پروردگار بنگریم و به جای این همه براهین و دلایـل فلسـفی و علمـی، یکبـار بـا خود خلوت کنیم، به دنیای اطراف‌مان بنگریم و بعد از اندیشه با خود بگوییم:

﴿...رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَـذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾

(آل‌عمران: ۱۹۱)

«...پروردگـارا! ایـن (دسـتگاه شـگفت کائنـات) را بیهـوده و عبـث نیافریده‌ای، تو منزّه و پاکی (از دست یازیدن به کـار باطـل!) پـس مـا را (با توفیق بر انجـام کارهـای شایسـته و بایسـته) از عـذاب آتـش (دوزخ) محفوظ دار.»



لیاقت نداشتم یا لیاقت نداشت؟! (پاسخی به برخی از خودپسندان)

در جامعه‌ی ما افرادی زندگی می‌کنند که در ابتدای جوانی، شور و شوق دینی فراوانی داشته‌اند و به دعوتگری مشـغول بوده‌انـد امـا بـه مـرور، درگیـر امور دیگر شده و دعوتگر باقی نمانده‌اند، به نظر بنده این افراد دو دسته‌اند:

دسته‌ی اول کسانی هستند که هنوز هم به دعوتگری بـ یار علاقه‌مندنـد و علی رغم اینکه مشغول آن نیستند احترام زیـادی بـرای دعـوتگران و حتـی جوانان مؤمن و متقی قائلند، اما دسته‌ی دوم (که این یادداشت در مورد آنها می‌باشد) کسانی هستند که فکر می‌کنند چون روزگـاری دعـوتگر بوده‌انـد و این مسیر را پیموده‌اند می‌توانند به دلخواه خود با داعیان و جوانان مـذهبی سـخن بگوینــد! لــذا بــا برخـی از رفتارهایشــان بــر ســر راه جوانــان مـؤمن سنگ‌اندازی می‌کنند، مثلا با قیافه‌ای حق به جانب و متکبرانـه مـی‌گوینـد روزی ما هم مثل شما بـودیم، لازم نیسـت آنقـدر سـخت بگیریـد، فقـط نمـاز بخوانید کافیست!

یا وقتی جوان مؤمن و دلسوزی در جمعی بحث خداپرستی را مطرح کرد با نیشخندهایی زهرآگین قصد بی‌اهمیت نشان دادن سخنان او را دارنـد! و می‌خواهند طوری نشان دهند کـه مـا همـه‌ی ایـن مطالـب را مـی‌دانـیم! یا هنگــام بحــث متکبرانــه در مــورد موضــوعات دینــی ســخن می‌گوینــد و استدلال‌های دیگران را کم‌اهمیت می‌داننـد، واقعـا بایـد بـه حـال ایـن افـراد گریست، و در پاسخ به همه‌ی آنها می‌گوییم:

- طبق چه قاعده‌ای شما خود را «معیار» می‌دانید؟

متاسفانه این افراد تصور می‌کنند که رفتار آنها باید معیـار و الگـوی تمـام جوانان مسلمان باشد! شما که هستید که چنین جایگاهی بـرای خـود قائـل شده‌اید؟ از طرف چه کسی نماینـده‌ی تام‌الإختیـار مسـلمانان شـده‌ایـد کـه اینگونه در مورد داعیانِ مسلمان سخن می‌گویید؟! چرا باید داعیان به شما! به عنوان الگو نگاه کنند!؟

- چرا تصور می‌کنید هر کجا باشید «حق با شماست»؟!

معمولا این افراد، رفتار سست و ضعیف خود را به حدی درست می‌دانند که تصور می‌کنند هر کاری بکنند حق است! آیا حق را شما تعیین می‌کنید؟ یا قبلا خدای متعال تعیین کرده است؟

- با سرانجامی که به آن مبتلا شده‌اید، مشخص است که دینداری و معلومات دینی شما در چه سطحی بوده است! این افراد چنان از گذشته‌ی خود سخن می‌گویند انگار در جایگاه امام محمد غزالی﵀ بوده‌اند! بفرمایید بگویید چند شاگرد داشته‌اید؟ تالیفات شما چیست؟ در چه مرتبه‌ای قرار داشته‌اید! صرف اینکه کمی با زبان عربی آشنا شده‌اید یا چند کتاب مطالعه کرده‌اید، آیا به چنین جایگاهی رسیده‌اید که جوانان دیندار را مورد طعن قرار دهید؟

- وضع مالی مناسب هیچ ربطی به علم و دانش ندارد!

معمولا افراد میانسال از جوانان وضع مالی بهتری دارند و این کاملا طبیعی است چون فرصت بیشتری برای کار کردن و جمع‌آوری مال داشته‌اند، اکثرا این افراد وضع مالی خوبی هم دارند ولی جوانان ما اکثرا وضع مالی مساعدی ندارند (آن هم در این وضعیت) لذا افراد نامبرده با اعتماد به نفسی که ناشی از پولشان است علم و تلاش جوانان دیندار را مورد نکوهش قرار می‌دهند که در پاسخ می‌گوییم پول در جای خود اهمیت دارد و مطالعه و آگاهی در جای خود، شما باید بتوانید بوسیله‌ی دانش، دانش را نقد نمایید نه با پول! .. پولی هم که دارید خدای

متعال در اختیار شما قرار داده و امانتی بیش نیست پس این همه تکبر ناشی از چیست؟!

- شما لیاقت دعوتگری را نداشتید...

هر توفیقی که حاصل می‌شود اجازه‌ی آن از جانب پروردگار متعال صادر می‌گردد، شما به دلیل بی‌لیاقتی از دنیای دعوتگری سلب توفیق شدید، و هرگز تصور نکنید چون دعوتگر بودن لیاقت نداشت! به این خاطر شما رفتید، در این بین گزاره‌ی بی‌لیاقت شما هستید نه دعوتگری برای دین مبین اسلام! نه جوانی که به عشق رسول اکرمﷺ در جمعی نشسته و یک حدیث رسول‌الله را بیان می‌کند.

باز هم تکرار می‌کنم روی سخن بنده با کسانی است که تصور می‌کنند با رها کردن دعوتگری، الآن در پله‌ای بالاتر(!) از دعوتگران ایستاده‌اند.

این افراد متکبر در توهمات خویش چنین می‌پندارند که آقا و سالار جوانان دیندار هستند! گمان می‌کنند انحراف آنها یک امتیاز ویژه است! و می‌توانند به میل خود، دعوتگران جوان را تحقیر کنند! سخنان خود را ویژه می‌دانند و سخنان دیگران را ساده و ابتدایی...

خدای متعال هدایت را نصیب همه‌ی ما بگرداند، اللهم آمین. این یادداشت را در دفاع از جوانان پاکی نوشتم که به خاطر رضای پروردگار به دعوت روی آورده‌اند اما این افراد می‌خواهند دلسردشان کنند. و آخر دعوانا ان الحمدلله رب العالمین.



برادر و خواهر عزیزم، ما بی‌هویت نیستیم

برخی از جوانان ما، به معنای واقعی کلمه خود را در مقابل تمدن غرب باخته‌اند، اگر قرار است من از هویت خود دست بکشم و به تمجیدِ دروغین از تمدن غرب بپردازم آیا هنر کرده‌ام؟!

عزیزان، کسی منکر این نیست که غرب واقعاً پیشرفت کرده ولی ما بی‌هویت نیستم...

ما هم اگر تلاش کنیم از این خمود خارج می‌شویم، مگر چند بار فرصت زندگی کردن در این دنیا را داریم؟ چرا این مدت محدود به تعریف و تمجید و حسرت خوردن سپری شود! ما نیز تلاش می‌کنیم تا فرزندان و نوادگانمان احساس غرور کنند که چنین اجدادی داشته‌اند.

شما تمدن ۱۴ قرن گذشته‌ی امت اسلام را در قالب یک فیلم ۱۰ دقیقه‌ای به تصویر بکشید، ما ۹ دقیقه از آن، صاحب هویت و شکوه و عظمت بوده‌ایم ولی در یک دقیقه‌ی آخر فیلم، دچار مشکلات فراوانی گشته‌ایم حال بر طبق کدام منطق، باید منکر آن ۹ دقیقه شویم؟!

اگر مشکل از برنامه‌ی اسلام است چرا در آن ۹ دقیقه مشکلی نداشت؟ باور کنید در آن ۹ دقیقه هم همین قرآن و سنت مرجع تصمیم‌گیری بود اما آن زمان مردم تلاش می‌کردند و خودباخته نبودند و مهم‌تر از همه، وحدت حکم‌فرما بود نه تفرقه، واقعا یکی از عوامل اصلی عقب‌افتادگی ما، احساس حقارتی است که در ذهن برخی از جوانانِ خودباخته‌ی ما لانه کرده است...



دلیل دیگری می‌خواهم...!

روزی جوانی برای بنده پیام فرستاد که فلانی، من مشغول بحث با یکی از اقوام هستم، او شبهه‌ای مطرح کرده که توانایی رد کردنش را ندارم لذا اگر پاسخ آن را به بنده بگویید، لطف زیادی کرده‌اید...

من هم که قبلا همان شبهه را جواب داده بودم، پاسخ آماده را برایش فرستادم، بعد از چند دقیقه دوباره برای بنده پیام فرستاد و گفت: «**قانع نشد یک دلیل دیگر برایم بفرستید**»!!!

به او گفتم: «برادر عزیزم، پاسخی که برای شما ارسال نمودم هیچ اشکالی ندارد، شما باید بدانید که معیار درستی یا نادرستی استدلال‌های ما، قناعت یا عدم قناعت مخالفان نیست!»

و متاسفانه این یک مشکل فراگیر است، عده‌ای از جوانان ما احساس می‌کنند اگر در جریان بحث و گفتگو دلیلی ارائه دادند طرف مقابل قانع نشد و باز بهانه‌تراشی کرد حتما دلیل آنها مشکل دارد در حالی که این گونه نیست...

شما نیم‌نگاهی به تاریخ صدر اسلام بیندازید، چه دلیلی از وجود خود پیامبر ﷺ قاطع‌تر و بهتر؟! چه استدلالی از استدلال‌های رسول اکرم ﷺ متین‌تر؟! ولی باز هم این همه کافر و منافق وجود داشت! آیا چون همه‌ی کافران ایمان نیاوردند و قانع نشدند باید چنین استدلال کنیم که حتما دلایل رسول اکرم قانع کننده نبوده است؟! العیاذ بالله.

پس بدانید عزیزان عدم قبول دلایل ما، لزوماً به معنای ضعف دلایلی که مطرح کرده‌ایم نیست، ممکن است شخصی بگوید: چرا آنقدر به دلایل خود اعتماد دارید، شاید دلیل شما واقعا نادرست باشد!

در پاسخ می‌گوییم: ضعف پاسخ ما باید اثبات شود، وقتی دلیلی برای شخصی ارائه دادیم اگر نتوانست هیچ اشکال منطقی به آن وارد کند چرا باید سراغ یک دلیل دیگر برویم؟! ولی اگر واقعا اشکال او منطقی بود و ما قدرت اثبات دلیل خود را (حتی بعد از مطالعه و تحقیق) نداشتیم، این بار منصفانه است که سراغ استدلال دیگر برویم پس وقتی برای شخصی به ارائه پاسخ پرداختیم:

دو حالت وجود دارد:

۱. می‌پذیرد

۲. نمی‌پذیرد

اگر پذیرفت که الحمدلله، اما اگر نپذیرفت باید دید دلیل نپذیرفتن او چیست؟ در اینجا هم دو حالت وجود دارد:

الف) اگر بعد از نپذیرفتن، دلیل محکمه‌پسندی ارائه نداد به این نتیجه می‌رسیم که او حتما در قلبش با یک مانع مواجه است، حال شاید این مانع تعصب باشد و شاید جهل! شاید کدورت و شاید آلوده بودن به شهوات و دلایل فراوان دیگر باشد ولی استدلال ما کماکان به قوت خود باقی خواهد ماند.

ب) اگر بعد از نپذیرفتن، دلایل محکمی ارائه داد و سخنانش منطقی بود ما هم سعی می‌کنیم پاسخ دهیم حتی اگر در آن لحظه پاسخی نداشتیم می‌گوییم: زمان می‌خواهیم برای تحقیق، و بعد از تحقیق «اصولی» و «کارشناسانه» اگر پاسخ محکم‌تری یافتیم آن را ارائه می‌دهیم اما اگر دیدیم او راست می‌گوید و استدلال ما مشکل دارد ما هم اشکال استدلال را می‌پذیریم و سراغ دلیل دیگری می‌رویم...

«خلاصه مانند آن جوان نباشیم که انگـار بـرای پـیچ گوشـتی آمـده بـود، استدلال را برایش فرستادم بعد از چند دقیقه گفت: این بـه درد نمـی‌خـورد، یکـی دیگـر مـی‌خـواهم!» اگـر شـخص مخـالف دلیـل مـا را نپـذیرفت از او می‌پرسیم که چرا نمی‌پذیرید و چه اشکالی به آن وارد است؟ و از همین مجرا سراغ حلاجی استدلال او می‌رویم.



نوجوانی هستم و در مورد عقایدم سوال‌های زیادی دارم

سلام وقت شما بخیر، من یک دختر نوجوان مسلمان هستم، متاسـفانه در دوره‌ای قرار گرفتم که خیلی شک به دلم وارد شده و از این بابت نـاراحتم، در مـورد عقایـدم سـوال‌هـای زیـادی دارم بخـاطر همـین مـی‌خـواهم مـن را راهنمایی کنید.

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

روی قلب بنده و آنچه که مرا بسیار ناراحت می‌کند دست گذاشتید، بـاور کنید نگرانی بنده بخاطر نوجوان‌هایمان روز به روز بیشتر می‌شـود، از وقتـی کتاب‌هایم چاپ شده و به نوعی فعالیت تبلیغی بنده در فضـای حقیقـی هـم شناخته شده است به محافل زیادی دعوت می‌شوم، پـدر و مادرهـایی کـه بـا چشم گریان دنبالم می‌آیند! خواهرانی که با چشم گریان در سوگ بـی‌ایمـان شـدن برادرهـای خـود پیـام مـی‌فرسـتند، چقـدر در مسـاجد، مـدارس و دانشگاه‌ها فریاد زده‌ام که مراقب نوجوان‌های خود باشید، این افراد کم سن

و سال یا نباید در فضای مجازی فعال باشند یا باید روابط و فعالیت‌های آنها را کنترل نماییم...

یک بار «بعد از هماهنگی»، با گوشی یکی از اقوام (که دختری نوجوان است) وارد دنیای مجازی او شدم. گروه‌هایی که در آن عضو بود و سخنانی که این نوجوانان با هم رد و بدل می‌کردند وحشتناک بود...

ارزش‌های جامعه عوض شده است، کم نیستند نوجوان‌هایی که به سمت بی‌هویتی گام بر می‌دارند، هم و غم بسیاری از دخترها و پسرهای تازه به دوران رسیده‌ی ما به عکسی تبدیل شده که با انواع نرم‌افزارهای گرافیکی ویرایش (اصطلاحاً روتوش) می‌شود! تا در پروفایل و استوری خود منتشر نماید؛ عکسی که بخاطر عملیات شدید گرافیکی دیگر بیانگر آن فرد سابق نیست...

چند روز پیش در دفتر یکی از دوستان نشسته بودم. خانمی آمد که نمی‌دانستم بخاطر لباس و آرایش، او را یک زن بزرگسال بدانم یا بخاطر معصومیت و طفولیت موجود در چهره‌اش. او را یک دختر نوجوان قلمداد کنم؟! ۱۵ سال سن داشت و از حقوق زنان، کودکان کار و تبعیض‌های جنسیتی سخن می‌گفت، دوستان نمی‌دانستند ولی بنده‌ی حقیر خوب می‌دانستم که چه بلایی سر او آورده‌اند!

چند کلمه با او حرف زدم و در همان یک دقیقه‌ی اول به دوستان ثابت نمودم که عمق ادعاهایش یک سانتی‌متر بیش نیست و او شدیدا فریب خورده است، فریب جریاناتی که خودش هم نمی‌داند بادی که از سمت آنها می‌وزد قایق کوچک و معصومش را به سمت کدام آبشار به حرکت درآورده است...

خدای مهربانم، الآن که این متن را می‌نویسم فقط من هستم و تو، هنوز منتشر نشده است و فقط تو می‌دانی که منتشر خواهد شد یا نه، ولی شاهد باش که من این را بهٔ دلسوزان و پدر و مادرها گفتم، خدایا خودت شاهد باش.

وضعیت نوجوانان به دلیل فضای مجازی و برنامه‌های هدف‌دار ماهواره‌ای دگرگون شده است، این نوجوانان[1] به قله‌های علمی نمی‌اندیشند، دنبال تظاهر و قیافه‌اند، به حرف پدر و مادر و برادر و خواهر بزرگتر اصلا گوش نمی‌کنند، بسیار پیش از موعد سودای ازدواج در سر دارند، باورهای دینی آنها سست شده و بسیاری از امور دیگر...

اما در مورد درخواستی که این خواهر بزرگوار مطرح نموده است:

همین که تسلیم آنچه می‌شنوید نشده‌اید و سوال پرسیدید بسیار خوب است، شاید سن و سال شما برای مطالعه‌ی کتاب‌های تخصصی مناسب نباشد و نتوانید برداشت‌های کافی داشته باشید اما مطمئن باشید در جامعه‌ی ما کسانی هستند که می‌توانند جواب این سوالات را به ساده‌ترین نحو ممکن بدهند، سعی کنید برای به آرامش رسیدن قلبتان از این افراد کمک بگیرید، در عین حال سراغ مطالعه هم بروید و کتاب‌هایی که برای شما قابل‌فهم هستند را مطالعه نمایید.

از پدر و مادرهای مؤمن و باسواد هم تقاضا می‌نمایم سواد خود را در این زمینه افزایش دهند تا بتوانند پاسخگوی جریانات پیش‌آمده برای فرزندانشان باشند، تنها راه چاره برای دردهایی که مطرح نمودم مطالعه

---

۱. تذکر: منظور همه‌ی نوجوان‌ها نیست و خدایی نکرده برداشت نادرست نداشته باشید... درصدی از نوجوان‌ها گرفتار شده‌اند و باید به فکر آنها بود.

است و مطالعه، بوسیله‌ی آگاهی، مطالعه و روشنگری می‌توانیم جوانان خود را از لبه‌ی پرتگاه دور نماییم.



تناسخ چیست؟ چگونه شبهات مربوط به آن را پاسخ دهیم؟

طبق عقاید آیین هندوئیسم و بودائیسم، اگر روح شخصی «بسیار پاک» باشد بعد از مرگ به خوشی و رفاه می‌رسد و در یک مرتبه‌ی بسیار بزرگ، جاویدان خواهد شد، همچنین اگر روح شخصی «بسیار ناپاک» باشد او هم دیگر قابل اصلاح نیست و در مرتبه‌ی اسفل السافلین برای همیشه سرنگون خواهد شد اما افرادی که «در این میان» قرار دارند بعد از مرگ، روح آنها دوباره به زندگی دنیایی باز می‌گردد! به این صورت که یا وارد بدن یک انسان می‌شود (نسخ) یا وارد بدن یک حیوان می‌شود (مسخ) یا وارد یک گیاه می‌شود (فسخ)، یا به داخل یکی از جمادات می‌رود (رسخ) به این بازگشت روح به دنیا جهت زندگی مجدد «**تناسخ**» می‌گویند، جالب است بدانید بیش از یک میلیارد نفر در جهان، این عقیده را قبول دارند!

این عقیده ادعا می‌کند افرادی که امروز مریض و بدبخت هستند انسانهایی بوده‌اند که در زندگی قبلی گناهان زیادی انجام داده‌اند لذا در این بازگشت، مشغول کشیدن عذاب هستند و افرادی که در خوشی و ناز و نعمت هستند پاداش اعمال نیک خود را می‌گیرند!

برای «اثبات» این عقیده‌ی نادرست هیچ دلیل منطقی وجود ندارد اما برای «ردّ» آن دلایل بسیار قانع کننده‌ای ارائه شده است که -إن شاء الله- چند مورد را بررسی می‌نماییم، **دلایل رد تناسخ:**

الف)

تمام سیستم‌هایی که در دنیا فعال هستند به سمت جلو حرکت می‌کنند و هیچ کدامشان به عقب باز نمی‌گردند، یک جنین تبدیل به نوزاد می‌شود، یک نوزاد به یک بچه‌ی کوچک، سپس به نوجوان، جوان، میانسال و پیر تبدیل می‌شود ولی در جهانِ اسباب هرگز عکس آن رخ نمی‌دهد، از دو حالت خارج نیست، روحی که به یک جسم دیگر داخل می‌شود یا باید به عقب برگردد یا باید آن «روح پیر شده» و با تجربه! دوباره در بدن یک نوزاد قرار گیرد!

مورد اول که گفتیم خلاف عقل و منطق است و چنین چیزی در دنیا وجود ندارد و مورد دوم هم کاملا اشتباه است! پس چرا کودکان چیزی نمی‌دانند! اگر یک روح با تجربه‌ی ۸۰ سال زندگی در بدن آنهاست چرا هیچ تاثیری ندارد؟!

ب)

اگر همه چیز پاک شده و این روح دوباره به صورت آکبند وارد یک جسم دیگر شده است دیگر چه عذابی؟ و چه پاداشی؟ فرد باید بداند چه کاری انجام داده و این سرانجام او شده است! ولی آیا کسی را سراغ دارید که یک زندگی دیگر را به یاد بیاورد؟ مدعیان تناسخ می‌گویند این عمل برای تکامل روح انجام می‌شود، می‌گوییم کدام تکامل؟! اینکه تحمیل عذاب به افراد است! بالاخره فردی که قصاص می‌شود باید تاوانش را بداند که خود را اصلاح کند یا خیر؟! لذا یک شخص حق دارد که بگوید: من کدام عملم را اصلاح کنم تا دوباره بازگردانده نشوم و در رنج و عذاب نباشم؟ تصور کنید شخصی را در خیابان دستگیر کنند و به زندان ببرند، آیا او حق ندارد بپرسد خطای من چیست؟!

ج)

طبق عقیده‌ی تناسخ باید جمعیت دنیا ثابت بماند! یا کاهش پیدا کند، ولی مشاهده می‌کنید روز به روز به جمعیت جهان افزوده می‌شود!

مثلا تصور کنید جمعیت دنیا ۱۰۰ میلیون نفر است، وقتی این صد میلیون نفر مُردند دسته‌ای خوشبخت می‌شوند و به دنیا باز نمی‌گردند و دسته‌ای برای همیشه بدبخت می‌شوند و آنها هم به دنیا باز نمی‌گردند! می‌ماند جمعیت محدودی که به دنیا باز می‌گردند! مثلا ۸۰ میلیون نفر!

طبق این عقیده ۸۰ میلیون نفری که در نسل بعدی متولد می‌شوند باید افراد نسل گذشته باشند و چیزی به آنها افزوده نشود ولی آیا در عمل اینگونه است؟ بعد از انقلاب سبز و بهبود وضعیت بهداشت، جمعیت کره‌ی زمین یکباره شروع به افزایش کرد...[1]

همان گونه که ذکر کردیم افرادی که می‌خواهند تناسخ را اثبات کنند ادعاهایی هم دارند که نقد سخن ایشان لازم و ضروری است:

الف) آشناپنداری:

اولین ادعای آنها بحث «آشناپنداری» یا «دژاوو» می‌باشد؛ چیزی که ممکن است برای همه‌ی ما پیش آمده باشد، صحنه‌هایی می‌بینیم که احساس می‌کنیم قبلا آن را دیده‌ایم، از لحاظ روانشناسی این مسأله بررسی

---

۱. برای اطلاع از آمار مرگ و میر در سطح جهان به صورت آنلاین و ثانیه به ثانیه به لینک زیر مراجعه شود تا ببینید آیا جمعیت رو به افزایش است یا رو به کاهش!

http://www.worldometers.info/fa/

یا روی گوگل بنویسید:

Worldometers – real time world statistics

به سایت مربوطه بروید و زبان فارسی را انتخاب کنید.

شده و دلیل آن اینست که برای صحنه‌ای که در زمان «حال» می‌بینیم مغز دچار اشتباه می‌شود و با خود می‌اندیشد یک بار دیگر هم آن را در «گذشته» دیده است! به بیان ساده‌تر این پدیده به خاطر اشتباه مغز اتفاق می‌افتد.

اما از کسانی که ادعا می‌کنند این امر، پدیده تناسخ را اثبات می‌نماید یک سوال می‌پرسیم: شما می‌گویید حتما روح ما در زندگی قبلی خود این صحنه را تجربه کرده است به این خاطر ما بعد از دیدن دوباره آن احساس آشنایی کرده‌ایم، می‌گوییم گاهی صحنه‌ی به دست گرفتن لب‌تاب توسط یکی از دوستانمان برای ما آشنا است ولی لبتاب در چند سال اخیر اختراع شده و مردم نسل‌های گذشته از آن بی‌اطلاع بودند، این روح تکراری چطور در آن زمان این صحنه را دیده؟ مگر چنین چیزی ممکن است؟!

یا یکی از دوستانمان می‌گوید می‌روم بلیط هواپیما بگیرم، احساس می‌کنیم این صحنه را پیشتر دیده‌ایم! ولی در نسل‌های گذشته هواپیمایی وجود نداشته است! چگونه این صحنه برای روح ما آشنا خواهد بود؟!

ب) خواب‌ها و رؤیاهای صادقانه:

ادعای دوم آنها بحث «خواب‌ها» و «رؤیاهای صادقانه» می‌باشد، درست است که خواب دلیل خوبی برای اثبات وجود روح است اما اینکه بگوییم دلیل محکمی بر اثبات تناسخ است! قابل قبول نیست. اینکه خداوند متعال گاهی امور آینده را از طریق خواب به بنده‌هایش نشان می‌دهد چه ربطی به تناسخ دارد؟

گاهی یکی از دوستان در مورد روستای خودشان برای ما سخن می‌گوید و ما طبق تصوراتی که در ذهن خود ایجاد کرده‌ایم همان روستا را در خواب

می‌بینیم سپس وقتی به روستا رفتیم می‌بینیم به خواب ما بسیار شبیه است، لذا این بخاطر آن تصویرسازی است و ربطی به تناسخ ندارد.

اما رویای صادقانه با این گونه خواب‌ها تفاوت دارد، گاهی اموری را در خواب می‌بینیم که نه کسی برای ما توصیف کرده و نه به‌آن فکر کرده‌ایم و در قالب کد و رمزهایی که معبران (به وسیله‌ی علم تعبیر خواب) معرفی نموده‌اند امور معناداری ایجاد می‌شود و بعد از کدگشایی آن نشانه‌ها می‌توانیم به برخی از مفاهیم دست یابیم، البته باید دقت نمود تناسخ به امور گذشته مربوط می‌شود نه کدهایی که بیانگر آینده هستند! و بین این دو تفاوت وجود دارد...

عالم خواب یک عالم بسیار پیچیده است و همین گونه سطحی در مورد آن سخن گفتن اصلا درست نیست، خواب از طریق روح انجام می‌شود و خداوند متعال در مورد روح فرموده علم زیادی به شما داده نشده که بتوانید عالم روح را درک نمایید لذا این حوزه، مجهولات فراوانی برای بشر خواهد داشت اما هر چه هست ربطی به تناسخ ندارد.

ج) هیپنوتیزم و سخن گفتن از زندگی‌های گذشته

ادعای سوم بحث هیپنوتیزم افراد می‌باشد، هواداران تناسخ می‌گویند برخی از روانشناسان در این زمینه کار کرده‌اند و وقتی سوژه‌های مورد بررسی را به خواب مصنوعی برده‌اند، خاطرات گذشته را بیان کرده‌اند، خاطرات دوران کودکی و حتی خاطرات زمانی که در یک جسم دیگر در نسل‌های گذشته حضور داشته‌اند!

البته قبل از پاسخ، توضیحاتی در این زمینه لازم است: هیپنوتیزم با «ضمیر ناخودآگاه» افراد در ارتباط است، «ضمیر خودآگاه» ما ممکن است

دچار فراموشی شود و برخی از امور را به طور محدود درک نماید اما ضمیر ناخودآگاه هر آنچه می‌شنویم و حتی در کودکی دیده و شنیده‌ایم را در خود ثبت نموده است، به عنوان مثال الآن شخصی از یک هواپیمای پیشرفته برای بنده بگوید، ضمیر ناخودآگاه بنده آن سخن را برای همیشه ثبت و ضبط می‌نماید و ذهن بنده شروع می‌کند به تصویرسازی، لذا اگر ۲۰ سال دیگر بنده را هیپنوتیزم نمایند و در مورد هواپیما بگویند: مشخصاتی که ثبت نموده‌ام و تصویرهایی که ایجاد کرده‌ام را بیان خواهم نمود و معلوماتی که در جریان هیپنوتیزم به دست می‌آید در دایره‌ی «معلومات» سوژه‌ها (افراد تحت هیپنوتیزم) قرار دارد نه «مجهولات»، و این امور در دایره‌ی گستردگی و پیچیدگی روح بشر انجام می‌پذیرد.

در خصوص اینکه روانپزشکانی همچون آقای استیونسن (Stevenson) در این زمینه تحقیقات فراوانی انجام داده و کتاب‌های زیادی به نگارش درآورده‌اند شکی نیست، بله او در کتاب‌هایش عنوان کرده که افراد زیادی را هیپنوتیزم کرده و به زندگی قبلی خود در نسل‌های گذشته اعتراف کرده‌اند اما ادعاهای او قابل اثبات نیست، یکی از محققان در این زمینه ۵ سوال مطرح نموده که می‌توان به‌راحتی ادعاهای آقای استیونسن را مردود اعلام کند، ایشان می‌گوید:[1] «این خاطرات باید خصوصیات ذیل را داشته باشند تا بتوان بر آن تکیه کرد:

۱. فقط جمع محدودی از این خاطرات اطلاع داشته باشند، وگرنه احتمال اینکه این شخص از کسی شنیده باشد زیاد می‌شود.

---

۱. نادر شکراللهی / استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه تربیت معلم تهران، فصلنامه کلام و دین‌پژوهی شماره ۲۱.

۲. این عده که شاهد تلقی می‌شوند موجود باشند.

۳. احتمال ارتباط بین این افراد و شخص مدعی تناسخ وجود نداشته باشد.

۴. تعداد خاطرات قابل توجه باشد.

۵. فرضیه‌ی بدیلی که بتواند بهتر، این واقعه را نشان دهد وجود نداشته باشد.»

به نظر بنده این سوالات بسیار منطقی هستند! شخصی را در حالت نیمه‌بیهوشی قرار داده‌ایم و ادعایی مطرح می‌کند، از کجا بدانیم او راست می‌گوید؟ آیا شاهدی بر این قضیه وجود دارد؟ تمام شاهدها که فوت کرده‌اند و مربوط به نسل‌های گذشته هستند...

همچنین، ما این همه دلیل در نقد عقیده‌ی تناسخ ارائه دادیم، تکلیف آنها چه می‌شود؟ آیا منطقی است که این دلایل عقلی را کنار بگذاریم بخاطر یک ادعای اثبات نشده؟!

روح انسان دارای پتانسیل و پیچیدگی فراوانی است، به این خاطر مشاهده می‌کنیم تحقیق در مورد گستردگی آن، افراد زیادی را دچار چنین تفکرات نادرستی کرده است.

دین مبین اسلام در مورد تناسخ چه می‌گوید؟

همچنان که می‌دانید اسلام مبارک می‌فرماید: روح انسان‌ها بعد از فوت به برزخ می‌رود و دیگر به دنیا باز نمی‌گردد تا دوباره زندگی نماید، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ (مؤمنون: ۹۹-۱۰۰)

«آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می‌دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آن‌ها فرا می‌رسد می‌گوید: پروردگارا مرا بازگردان باشد که در آنچه ترک کرده‌ام عمل صالح انجام دهم. حاشا که بازگردد، همانا سخنی که او می‌گوید و هیچ فایده‌ای ندارد. از پس سرشان برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند.»

پس اسلام مبارک این ادعای بودائیان و هندوها را کاملا مردود می‌داند، همچنین لازم است بدانید مباحثی همچون احضار ارواح، ارواح سرگردان، روح شرور و... در اسلام مبارک هیچ جایگاهی ندارد، معمولا از طریق رسانه‌ها این موارد را به ذهن جوانان عزیز ما القا می‌نمایند، عزیزان بدانید روح در اختیار پروردگار متعال است و مشغول پیمودن مسیر کمالی خود در عالم برزخ می‌باشد، روح ما بعد از مرگ هیچ آزادی عملی ندارد که به این دنیا بازگردد و توسط رمالان و فالگیران احضار شود! مگر اینکه گاهی خداوند متعال این روح را به خواب یکی از نزدیکانش بفرستد یا به هر دلیلی که خودش لازم بداند...، در هر صورت اختیار روح با امر و اراده‌ی الله متعال است نه کاهنان و جادوگران، در بسیاری از موارد این افراد، جن‌ها را احضار می‌کنند و می‌گویند که این روح سرگردان است!

ناگفته نماند در غرب هم همین تبلیغات رسانه‌ای وجود دارد و فیلم‌های بسیار زیادی در این زمینه تولید کرده‌اند، به این خاطر است وقتی شخصی را هیپنوتیزم کردند ضمیر ناخودآگاهش پر است از این مطالب و باب میل شخص پرسشگر سخن می‌گوید.

در پایان:

لازم است بدانیم مواردی همچون تناسخ در اثر «بی‌پاسخ ماندن نیازهای فطری بشر» و «بی‌اطلاعی این افراد از آموزه‌های صحیح وحی» ایجاد شده است...

انسانها ذاتا میل به جاودانگی دارند، هر انسانی فطرتا دوست دارد پروسه‌ی عدل و داد را تکمیل شده ببیند ولی چون آنها از آموزه‌های پاک اسلام بی‌اطلاعند یا به حقیقت آن نرسیده‌اند و معاد (زنده شدن) و دادگاه الهی را قبول ندارند برای پاسخ به پرسش‌های فطری خود این مسائل را مطرح نموده‌اند.

عبادت برای گاو و گوسفند و موش و... هم همین گونه است، بشر فطرتا میل به پرستش یک پروردگار و ذات عظیم را دارد (چون تمام انسانها مخلوق هستند و این گونه خلق شده‌اند) لذا این افراد به دلیل بی‌نصیب ماندن از آموزه‌های صحیح سراغ پرستش این گزاره‌ها رفته‌اند، حتی ناباورانی که ادعای بی‌دینی می‌کنند هم علم‌پرست و انسان‌پرست شده‌اند ولو آنکه انکار نمایند.

معتقدان به تناسخ به افراد معلول و مریض و فقیر و بدبخت می‌گویند شما در زندگی‌های سابق شرور بوده‌اید و اکنون تاوان آن گناهان را پس می‌دهید! و به افراد مرفه و سالم، عکس آن را می‌گویند! در حالی که آموزه‌های صحیح اسلام به ما یاد داده که افراد بیمار و معلوَل در اثر عوامل مادی توسط دیگران در همین زندگی به وضعیت فوق دچار شده‌اند یا اینکه خود مواظب سلامتی‌شان نبوده‌اند، افراد فقیر و بدبخت هم یا نتیجه‌ی استفاده‌ی نادرست از اختیار خود را می‌بینند یا توسط شخص یا اشخاصی

به آنها ظلم شده است و...، در نهایت خداوند از این افراد مـی‌خواهـد تـلاش کنند و صبر داشته باشند چون در روز موعود با معیـار و مقیـاس مثقـال ذره، تمام حق‌ها به افرادِ حق‌دار خواهد رسید.

برخی از شبهه‌افکنان می‌گویند: شما مسلمان‌ها هـم بـه تناسـخ اعتقـاد دارید و زنده شدن جسمانی در روز قیامت همان تناسخ است! کـه در پاسـخ می‌گوییم: خیر در اشتباه هستید، تناسخ یعنی برگشتن دوباره‌ی روح به این دنیا! (یعنی دوباره زندگی کردن در دنیا!)

ولی وقتـی در روز قیامـت روح بـه کالبـد بازگشـت، آنجـا محـل حسـاب و کتاب است و زندگی دنیایی تکـرار نخواهـد شـد، در تناسـخ افـراد گناهکـار، عنکبوت و گرگ و پلنگ می‌شوند ولی در زنده شـدنِ روز قیامـت هـر انسـانی در شکل واقعی خود قرار می‌گیرد و پاسخگوی اعمال خودش خواهد بـود... در تناسخ سر افراد زیردست شیره مالیده می‌شود که هـر سـتمی بـه شـما روا می‌داریم باید قبول کنیـد چـون تـاوان اشـتباهات خـود را می‌چشـید (کـدام اشتباه؟ معلوم نیست!) ولـی در روز قیامـت اینگونـه نیسـت، همچنـین بایـد بدانید زنده شدن و معاد با دلایل محکمه‌پسند عقلـی قابـل اثبـات اسـت امـا هیچ دلیل منطقی مبنی بر اثبات تناسخ وجود ندارد.



سوالی از ناباوران (در خصوص معجزات پیامبران و ایمان آوردن)

تصور کنید به دو هزار سال قبل بازگشـته‌ایـد و الآن زمـان رسـالت سـیدنا عیسی ﷺ است، شخصی به نام عیسی می‌آید و بعد از کمی صـحبت کـردن جهت اثبات سخنانش برای شما معجزه‌ای انجام می‌دهـد، آیـا بـه رسـالت او ایمان می‌آورید؟

الف) اگر می‌گویید بله:

می‌گوییم پس بدانید مردمی که به پیامبران ایمان آورده‌اند هم به این باور قلبی رسیده‌اند که این فرد ماموری از جانب خداوند متعال بوده است.

الآن هم این گونه است، مردم دلایل روشنی دیده‌اند به این خاطر ایمان خود را حفظ کرده‌اند، لطفا تا این اندازه به چشم حقارت به مردم نگاه نکنید، آیا در بین مومنان و باورمندان، دکتر و مهندس و دانشمند وجود ندارد؟ آیا تمام افراد مؤمن، پدر و مادرهای بی‌سوادی هستند که نمی‌توانند حتی اسم خود را بنویسند! یا خیر، افراد بسیار فرهیخته‌ای هم در بین آنها وجود دارد! خودتان می‌دانید که گزینه‌ی دوم صحیح است.

پس دیدگاه خود را آنقدر مطلق ندانید و کمی تامل کنید، این همه به شکاکیت توصیه می‌نمایید، آیا شما حاضرید به عقاید خود شک کنید؟ آیا تا به حال «ایمانِ» به ماده و فیزیک را مورد شک قرار داده‌اید؟ نگویید کسی نمی‌تواند منکر علم شود چون ما هرگز چنین ادعایی نداشته‌ایم! ما می‌گوییم علم وسیله‌ای برای رفاه بشر می‌باشد و رسالت علم همین است ولی شما ایمان به خدا را کنار گذاشته‌اید و به علم «ایمان» آورده‌اید و چون آنچه به آن ایمان آورده‌اید (علم تجربی) به دلیل محدودیت‌هایش توان درک متافیزیک را ندارد می‌گویید پس خداوند وجود ندارد!!

ب) ولی اگر می‌گویید خیر!

باید دلیل پاسخ منفی‌تان را بگویید...

معمولا ناباوران این پاسخ‌ها را به باورمندان می‌گویند:

- **پاسخ اول ناباوران:**

افراد زیادی هستند در دنیا می‌توانند کارهای خارق العاده انجام دهند، مثلا دیوید کاپرفیلد می‌تواند پرواز کند یا از دیوار چین عبور کند یا کریس آنجل می‌تواند روی آب راه برود، آیا بعد از هر کار خارق العاده باید آنچه گفتند قبول کنیم؟

پاسخ:

الف) ای کاش زود قضاوت نفرمایید و بدانید آنچه آنها انجام می‌دهند «**تردستی**» یا همان «**شعبده‌بازی**» است نه «معجزه»!

- وقتی پرواز می کنند، با نخ‌های بسیار محکمی از بالا آویزان می‌شوند، نخ‌هایی که یک میلی‌متر قطر دارند و فقط چند شرکت در دنیا آنها را می‌سازند و بسیار گران‌قیمت نیز هستند.

- وقتی روی آب راه می‌روند، روی آن میزهای شیشه‌ای که در آب استخر استتار شده اند راه می‌روند نه روی آب.

- وقتی دیوید کاپرفیلد از دیوار چین عبور کرد مردم فقط سایه‌ی او را در پس پرده می‌دیدند و بدل او در آن طرف دیوار ظاهر می‌شود، شما به حرکات دوربین نگاه کنید، درست در آن لحظه که می‌خواهند شعبده را انجام دهند، دوربین هیجان حضار را نشان می‌دهد...

- وقتی دیوید کاپرفیلد مجسمه‌ی آزادی را در آمریکا ناپدید کرد، حضار درون یک اتاق شیشه‌ای با قابلیت چرخش ۱۸۰ درجه قرار گرفته بودند و از پنجره مجسمه را می‌دیدند، دیوید یک پرده‌ی بزرگ جلوی پنجره قرار می‌دهد و کمی وِرد می‌خواند، در این لحظه اتاق می‌چرخد و مردم به صورت نامحسوس رو به یک پنجره‌ی دیگر می‌ایستند و باور می کنند.

و کلا تمام کارهای شعبده‌بازان چشم‌بندی است و با توجـه بـه ابزارهـایی که در اختیار دارند انجام می‌دهند.[1]

ب) کار **ساحران** هم همین طور، ساحران و جادوگران بـا جنیـان ارتبـاط برقرار می‌کنند و با توسل به دعاهای عجیب و غریب، امور غیر عادی را انجام می‌دهند.

تفاوت سحر و معجزه این است:

پیامبری که نبوت را ارائه می‌دهد در نهایـت پـاکی، صـداقت، دلسـوزی و تقوا با مردم سخن می‌گوید، پیامبران در هـر جـایی مایـه‌ی رحمـت و امنیـت بوده‌اند ولی یک شخص ساحر بسیار گناهکار و پلید است، البته باید هم این گونه باشد و اگر به سمت پاکی‌های واقعی بـرود جنیـانی کـه تسـخیر نمـوده درخواسـت‌هـای او را اجـرا نمـی‌کننـد، و در کـل (بـرعکس پیـامبران) وجـود جادوگر با حرکات و سکناتش مایه‌ی ترس، دلهره و نا امنی است.

پیامبر وقتی می‌خواهد معجزه‌ای انجام دهد بجز خداوند متعال به هـیچ امری متوسل نمی‌شود اما جـادوگر سـراغ وِردهـا و کارهـای عجیـب و غریـب می‌رود.

پیامبر در هر جایی معجزه را انجام می‌دهـد و واقعـا اگـر شخصـی طالـب هدایت بوده باشد خداوند معجزه را برای پیامبر انجـام داده (امـا بـرای افـراد بهانه‌گیر و مسخره کننده خیر) ولی شخص جادوگر مگـر در مکـان‌هـایی کـه جن‌ها رضایت داشته باشند وگرنه حاضر نیست در هـر جـایی بـه امـور خـرق عادت بپردازد.

---

۱. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به مصـاحبه‌ی یکـی از شـعبده بـازان ایرانـی، آقـای بهـروز کریمی، با عنوان «ناگفته‌های استاد شعبده بازی ایران از کریس‌آنجل و دیوید کاپرفیلد».

پیامبران تحدی کرده‌اند که اگر کسی می‌تواند این کار را انجام دهد بیاید نشان دهد، و هیچ کس یارای تحدی نداشته است ولی هیچ جادوگری نمی‌تواند تحدی کند... چون بلافاصله یک جادوگر دیگر این کار را انجام می‌دهد.

سیدنا موسی ﷺ یک عصای چوبی در دستش بود و واقعا تبدیل به مار می‌شد لذا جادوگرانی که از علم جادو اطلاع داشتند بلافاصله ایمان آوردند و گفتند این معجزه است.

لذا سحر و شعبده با معجره تفاوت دارند، ما هم نگفته‌ایم هر کس کار عجیبی انجام داد به او ایمان بیاورید بلکه نبوت شروط خود را دارد...

-پاسخ دوم ناباوران:

اگر مطمئن شویم هیچ شعبده‌ای رخ نداده است آن وقت معتقد می‌شویم شخصی توان خارق‌العاده‌ای دارد که دیگران ندارند و دیگر لزومی ندارد حرف‌های او را باور کنیم.

پاسخ:

به همین سادگی! یعنی واقعا برای شما سوال ایجاد نمی‌شود که این نیروی خارق العاده از کجا آمده است؟ واقعاً کنجکاو نخواهید شد؟!! جالب اینجاست که ناباوران روی خردورزی بسیار تاکید دارند...

ما در دنیای اسباب زندگی می‌کنیم، تمام اموراتی که مشاهده می‌کنیم سبب دارند، اصلا این قانون علیت است که هر معلولی علتی دارد لذا اگر

یک معلول فوق العاده و اعجاب‌برانگیز ببینیم و در مورد علت آن کنجکاو نشویم بی‌شک خود را «به خواب زده‌ایم»!

پیامبران به مردم گفته‌اند ما از جانب خداوند رحمان مامور هستیم و با متافیزیک ارتباط برقرار نموده‌ایم لذا برای اثبات ادعای خود کارهای متافیزیکی هم انجام داده‌اند، درواقع عمل آنها برای اثبات ادعاهایشان بوده است.

حال اگر شخصی بیاید بگوید: من این عمل را هم ببینم و برایم ثابت شود که شعبده‌بازی و جادوگری نیست بازهم برایم مهم نیست!! ارمغانِ بسیار بزرگی به افراد اهل اندیشه می‌دهد، به قول شاعر: تو خود بخوان حدیث مفصل از این مجمل. و افراد اهل اندیشه برایشان مشخص می‌شود میزان پذیرش حق و گرایش به سمت حقانیت نزد نایاوران در چه سطحی قرار دارد!

این سوال (سؤالی که در ابتدای متن مطرح نمودیم)، افق‌های زیادی را مشخص می‌نماید، اگر شخص بگوید «با وجود تحقق تمام شروط لازم» باز هم معجزه را قبول نخواهم کرد بدانید محقق نیست بلکه یک دشمن است، شاید هم شخصی بسیار فریب خورده باشد...

حال اگر شخصی بگوید این موارد در قدیم رخ داده و اکنون چنین چیزی وجود ندارد به او می‌گوییم: همان مردم ادیان را دریافت کردند و در حفظ و نشر آن کوشا بودند تا به دست ما رسیده است... و آنچه آنها دریافت کردند، ما هم دریافت کرده‌ایم...

-آیا وقت آن نرسیده که شما هم ایمان بیاورید؟ می‌دانید لحظات محدود است؟

﴿رَّبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ﴾ (آل‌عمران: ۱۹۳)

«پروردگارا، ما از منادی (بزرگوار توحید یعنی محمّد پسر عبدالله) شنیدیم که (مردم را) به ایمان به پروردگارشان می‌خواند و ما ایمان آوردیم (و ندای او را لبّیک گفتیم. اکنون که چنین است) پروردگارا، گناهانمان را بیامرز و بدیهایمان را بپوشان و ما را با نیکان و (در مسیر ایشان) بمیران.»



چند «دلیل عقلی» برای حرام بودن «ربا»

سلام بر شما، سوددهی و سود گرفتن در حالی که دو طرف راضی باشند چرا باید حرام باشد؟ آنها با انجام این عمل، کارشان جلو می‌افتد و سرمایه‌ای برای کار به دست می‌آورند، می‌توانید یک دلیل منطقی برای حرام بودن ربا ذکر کنید؟

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

سه نکته در سوال شما موجود است که إن شاء الله آنها را بررسی می‌نماییم...

مورد اول: بحث رضایت طرفین است، شما می‌گویید زمانی که هر دو طرف راضی هستند چرا باید معامله‌ای که انجام می‌دهند حرام باشد؟

پاسخ این است که هرگز شخصی که (مثلا) یک میلیون تومان می‌گیرد و تعهد می‌دهد بعد از ۳ ماه دیگر یک میلیون و نیم به صاحب پول بازگرداند از

این وضعیت راضی نیست و مطمئناً از روی اجبار این کار را انجام می‌دهد ولی اگر بازهم نمی‌پذیرید و می‌گویید خیر، (طرف خودش راضی است)، می‌گوییم: از کی تا به حال «رضایت طرفین» مبنایی برای «حلال و حرام» شده است؟ می‌دانید طبق این قاعده بسیاری از امور دیگر هم می‌تواند انجام شود؟ مثلا هم فروشنده‌ی مواد مخدر و هم معتادی که آن را می‌خرد از معامله‌ی خود راضی هستند، به نظر شما خرید و فروش مواد مخدر حلال است؟ مسلماً خیر!

اتفاقا دو سال پیش یکی از آشنایان بنده تماس گرفته بود و گفت فلانی گوشی را روی آیفون گذاشته‌ام، هم من راضی هستم و هم طرف، می‌خواهم پولی به او بدهم و بعد از چند ماه همراه با پولم چند صد هزار تومانی اضافه دریافت کنم، آیا کار ما حرام است؟ گفتم بله، مگر نمی‌دانید این ربا است؟ گفت بله ولی هر دوی ما راضی هستیم، من هم مثال مواد مخدر را برای آنها ذکر کردم، آن شخص دیگر (که قرار بود پول را بگیرد) با عصبانیت به گوشی نزدیک شد و گفت، چطور شما این دو را با هم مقایسه می‌کنید؟ گفتم عزیزم من کی گفته‌ام فروختنِ مواد مخدر و قرض گرفتنِ پول توسط شما دقیقاً مانند هم است؟ من می‌گویم اگر «دلیل» شما برای حلال بودن معامله‌تان «رضایت طرفین» است در آنجا هم «رضایت» وجود دارد پس آن هم باید حلال باشد که نیست، همین! و الحمد لله منصرف شدند.

مورد دوم: بحث پیشرفت کار است، می‌گویید زمانی که معامله‌ی ربوی باعث «پیشرفت کار» می‌شود چرا باید حرام باشد؟

پاسخ این است که شما در ظاهر فکر می‌کنید این معامله باعث پیشرفت خواهد شد اما باطن آن چیز دیگریست و بی‌شک ضررهای زیادی بر افراد

جامعه تحمیل می‌کند، در ادامه، دلایل عقلی حرمت ربا را بیان می‌کنیم و آن موقع متوجه خواهید شد که آیا واقعاً ربا باعث پیشرفت می‌شود یا پسرفت...

مورد سوم: سخن پایانی شماست که گفته‌اید آیا می‌توانید یک دلیل منطقی برای حرمت ربا بیاورید؟ می‌گوییم بله و دلایل بسیار جالبی هم وجود دارد، فلسفه‌ی حرمت ربا، یکی از موضوعاتی است که بسیار مورد بحث قرار گرفته است، در ادامه إن شاء الله به معرفی برخی از آنها می‌پردازیم:

الف) ربا ظلم است

یکی از مهمترین دلایلی که بر حرمت ربا بیان شده، ظلم بودن آن است. وقتی در شرایط عادی معامله‌ای انجام می‌شود سه حالت پیش می‌آید:

۱. هر دو سود می‌کنند.

۲. هر دو ضرر می‌کنند.

۳. یکی سود می‌کند و دیگری ضرر.

و در کل، شرایط برابری برای طرفین به لحاظ سود و ضرر وجود دارد، اگر کار به گزینه‌ی ۳ هم برسد از اول معلوم نیست این ضرر نصیب کدام شخص خواهد شد ولی در ربا، برای شخص قرض دهنده **فقط سود** حاصل می‌شود و برای شخص قرض گیرنده، **هم سود و هم ضرر**!

این چه معامله‌ای است که برای یک طرف ۱۰۰ درصد سود و حفظ مال به دنبال دارد ولی برای شخص دیگر ۵۰ درصد احتمال ضرر و نابودی مال وجود خواهد داشت؟ واقعا این ظلم بزرگی است در حق کسی که پول را می‌گیرد لذا اگر روند معاملاتِ جامعه به وسیله‌ی ربا پیش برود اشخاصی

فقط پولدار می‌شوند و در نقطه‌ی مقابل آن اشخاصی پایین کشیده می‌شوند (چون علاوه بر اصل مال باید سود ناشی از گرفتن مال را هم پرداخت نمایند ولو آنکه تمام مال را از دست داده باشند). و همین است که **تضاد طبقاتی** ایجاد می‌شود، پولدارها روز به روز پولدارتر می‌شوند و فقرا روز به روز فقیرتر!

بی‌شک حرمت ربا، یکی از زیباترین قانون‌های اسلام برای «حمایت از فقرا» می‌باشد و راه ظلم اقتصادی از این طبقه‌ی رنج دیده را بسته است.

ب) نابودیِ چرخه‌ی تولید و از بین رفتن فرهنگ استفاده‌ی صحیح از ثروت

همه‌ی ما می‌دانیم شکوفایی و پیشرفت اقتصادی جامعه بیشتر به دست ثروتمندان انجام می‌شود تا فقرا..! ولی وقتی شخص ثروتمند بداند یک معامله‌ی «بدون ریسک» (۱۰۰ درصد سود) وجود دارد چرا باید به ریسک‌های مختلف تن دهد؟! لذا می‌آید در معاملات ربوی پولش را منتشر می‌نماید و ماهیانه از سود آن‌ها بهره‌مند می‌گردد...

همین کار به بنیان اقتصادی جامعه ضرر می‌رساند زیرا اگر معاملات ربوی نباشد شخص ثروتمند از ترس از دست دادن مالش هم که شده، وارد کارهای تولیدی و پروژه‌های اقتصادی می‌شود و سعی می‌کند پولش باروری داشته باشد، در کنار این عمل، برای افراد بسیار زیادی هم اشتغال ایجاد می‌گردد، سپس این پول در جامعه گردش پیدا می‌کند و کسب و کارهای مختلف رونق می‌گیرند، بدون اینکه هیچ «شرایط نابرابری» برای اصناف مختلف وجود داشته باشد.

گذشته از این به لحاظ فرهنگی و اجتماعی هم ربا مشکل‌ساز است، شخصی که پول خود را از طریق ربا واگذار می‌نماید برایش مهم نیست این

پول صرف چه چیزی می‌شود! نه آبرو و اعتبار خودش در خطر است و نه از لحاظ فرهنگی هزینه‌ای پرداخت نموده است، چون فقط منتظر سود دریافتی مدنظر است و وقتی ثروتمندان، قدرتمندان و افراد بانفوذ جامعه چنین نگرشی داشته باشند مشکلات زیادی ایجاد می‌شود.

ج) از بین رفتن قرض الحسنه

یکی از جلوه‌های زیبای جامعه‌ی اسلامی این است که افراد دارا در حین مشکلات اقتصادی دست نیازمندان را می‌گیرند و بعد از آن که مشکل افراد برطرف شد پول خود را پس می‌گیرند و بابت این کار نزد خداوند ماجور خواهند شد ولی ربا، کاری می‌کند که دیگر کسی سراغ قرض‌الحسنه نخواهد رفت، شخص صاحب‌مال می‌گوید وقتی می‌توانم این پول را در جایی بگذارم و به وسیله‌ی آن مبلغ بیشتری به دست آورم چرا بدون هیچ چشم‌داشتی مال خود را به مردم دهم!

درست مانند ویزیتورهای شرکت‌های هرمی، آنها افرادی هستند که چندین سال است ما را به یاد نداشته‌اند ولی یک دفعه زنگ می‌زنند و بسیار گرم و صمیمی احوال‌پرسی می‌کنند سپس بعد از چند دقیقه نقاب خود را برمی‌دارند و بحث زیر مجموعه شدن و سود کلان و... را مطرح می‌نمایند، اگر دقت کرده باشید این افراد حاضر نیستند بدون چشم‌داشت به ما زنگ بزنند و جویای احوال‌مان شوند، در معامله‌ی ربوی هم همین‌طور، شخص رباخوار حاضر نیست بدون چشم‌داشت دست ما را بگیرد و به ما پول بدهد!

این عمل زیبا (قرض الحسنه) هم باعث حل مشکلات جامعه می‌شود و هم قلب‌ها را به خداوند متعال نزدیک‌تر می‌نماید اما رباخواری کمر به نابودی این عمل زیبا می‌بندد.

جالب است بدانیم معمولا افراد قرض گیرنده، (چه قرض ربوی و چه حلال) جزو افراد نیازمند جامعه هستند، واقعا کسی که در ازای کمک به فقرا و افراد نیازمند از آنها پول بیشتری طلب می‌نماید جنس قلبش از چه ماده‌ای است؟ اگر قصد کمک داریم چرا به صورت حرام! چرا باید شخص قرض گیرنده را به خاطر منافع شخصی خود نابود کنیم؟

نکات پایانی:

چند وقت پیش نزد یکی از تاجرهای بازار بودم، او مدام به کشورهای خارجی می‌رود، خرید می‌کند و اجناسش را می‌فروشد، کمی از قیمت‌ها سخن گفت و بعد سوالی در مورد ربا پرسید (سوالش اعتراضی بود و می‌خواست برای فعالیت‌های رباخوارانه‌ی خود توجیه‌تراشی کند!!)، چند دلیل برای او ذکر کردم ولی متاسفانه قانع نشد در نهایت به او گفتم برادر عزیز، یک شخص مؤمن و باتقوا حاضر است تمام زندگیش نابود شود امّا خدای متعال از او ناراضی نگردد، چطور شما بخاطر چند میلیون درآمد بیشتر حاضرید خدای متعال را ناراضی کنید؟ یک سوال: ما باید سود و منفعت خود را با برنامه‌ی الهی تطبیق دهیم؟ یا برنامه‌ی الهی فدای حساب بانکی ما شود؟ مگر پولی که پیدا می‌کنید تا کی در اختیار شماست؟ زمان مرگ کسی مشخص نیست، اگر ۵ دقیقه‌ی دیگر فوت کنید دیگر این پول مال شما نیست، چطور برای امری که تا این اندازه گذرا است الله متعال را فراموش می‌کنید؟ اگر صد میلیارد هم جمع کرده باشید وقتی فوت کردید ضرب صفر می‌شود و هر عددی که ضرب صفر شود صفر خواهد شد، شما عملا بعد از مرگ هیچ ثروتی ندارید جز اعمال خودتان، الحمد لله با این

سخنان به خودش آمد و گفت با استعانت از الله متعال از این به بعد، درآمد کم را بر ربا ترجیح خواهم داد.

سبحان اللهِ، مردم ما در حالی مرتکب این عمل شنیع می‌شوند که خداوند متعال صراحتا در سوره‌ی مبارکه بقره(۲۸۱ - ۲۷۸) فرموده‌اند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّـهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و اگر مؤمنید آنچه از ربا باقی مانده است را واگذارید.»

﴿فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّـهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾

«و اگر (چنین) نکردید بدانید که به جنگ با خدا و فرستاده وی، برخاسته‌اید و اگر توبه کنید سرمایه‌های شما از خودتان است. نه ستم می‌کنید و نه ستم می‌بینید.»

﴿وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَن تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ﴾

«و اگر (بدهکارتان) تنگدست باشد، پس تا (هنگام) گشایش، مهلتی (به او دهید) و (اگر به راستی قدرت پرداخت ندارد) بخشیدن آن برای شما بهتر است اگر بدانید.»

﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّـهِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾

«و بترسید از روزی که در آن، به سوی خدا بازگردانده می‌شوید، سپس به هر کسی (پاداش) آنچه به دست آورده، تمام داده شود و آنان مورد ستم قرار نمی‌گیرند.»

مشاهده می‌نمایید که ربا، آهنگ جنگ با خدا تلقی شده است، و در ادامه می‌فرماید به فرد بدهکار در راه خدا مهلت بدهید و اگر واقعا توانایی جبران نداشت او را حلال کنید، واقعا باید بر خاک افتاد و برای چنین خالق مهربانی سجده‌ها برد که این چنین به فکر فقرا است ولی افسوس که بسیاری از مردم جامعه، پول را بر هر چیزی ترجیح می‌دهند، خدای متعال ما را از ربا و رباخواری مصون بدارد، اللهم آمین.[1]

***

عاقبت قیچی کردن متون!

وقتی می‌گوییم قیچی کردن، کار نادرستی است دقیقاً منظورمان چیست؟

شما شخص اسلام‌ستیزی را در نظر بگیرید که می‌خواهد قرآن را نقد نماید، این کلام مبارک را از روی تاقچه‌ی خانه‌ی دوستش بر می‌دارد و به صورت اتفاقی آن را باز می‌کند، او می‌خواهد اولین آیه‌ای که می‌بیند را مورد هجمه و نقد قرار دهد، بر حسب اتفاق سوره‌ی ماعون را باز می‌کند و چشمش به این آیه می‌افتد:

﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ﴾ «واویلا به حال نمازگزاران!».

بلافاصله شروع می‌کند به مسخره کردن دوستش، که فلانی ببین، قرآن به نمازگزاران هم رحم نکرده و خداوند به هر کس که نماز می‌خواند گفته

---

۱. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: حلال و حرام در اسلام، یوسف قرضاوی، ترجمه: ابوبکر حسن زاده، صص ۳۲۷ - ۳۲۶؛ حکمت‌های تحریم ربا، سید هادی حسینی، فصل‌نامه‌ی اقتصاد اسلامی، شماره ۵ فلسفه‌ی تحریم ربا، سید یحیی علوی، فصل‌نامه‌ی تحقیقات مالی - اسلامی، سال اول شماره اول.

واویلا... چرا برای چنین خدایی نماز می‌خوانید اما دو، ـت مسلمانش می‌گوید: عزیزم، عاقبت قیچی کردن همین است، ش ـ باید به آیه‌ی بعد از آن هم نگاه کنید که می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ (ماعون:۵)

«همان کسانی که نماز خود را به دست فراموشی می‌سپارند.»

منظور آیه کسانی است که نماز برای آنها اهمیتی ندارد، برای ریا نزد مردم آن را بسیار خاضعانه می‌خوانند اما اگر تنها باشند یا نمی‌خوانند یا خیلی بی‌اهمیت می‌خوانند، یا اینکه نماز را یکی از امور کم‌اهمیت زندگی می‌دانند و حاضرند هر کاری انجام دهند پس از آن نماز را آن هم از روی عادت بخوانند (بعد از فیلم و خواب و همه چیز).

و مشاهده کردیم که در مثال فوق شخص اسلام‌ستیز بخاطر قیچی کردن آیات، حتی اشخاص بسیار مؤمن و متقی و خاشع را هم مشمول واویلای پروردگار قرار داد!

مثال دیگری هم ذکر می‌کنیم، همین شخص برای جبران اشتباهی که مرتکب شده، یک صفحه‌ی دیگر را باز می‌کند تا بلکه به آیات قرآن کریم اشکال وارد نماید، به صورت اتفاقی این بار آیه‌ی دوم سوره‌ی مبارکه‌ی عصر را می‌بیند:

﴿إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ «انسانها همه زیانمندند.»

و این بار هم شروع می‌کند به تخریب دوستش که انسانها همه زیان‌مند هستند، شما بیهوده عبادت انجام می‌دهید و خداپرستی می‌کنید! وقتی که سرنوشت شما مشخص است و کاملا زیانمند هستید ولی دوستش به او می‌گوید: خیر دوست عزیز، باید ادامه‌ی آیه را هم بخوانی زیرا خداوند رحمان می‌فرماید:

﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾

(عصر:۳)

«مگر کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته و بایسته می‌کنند و همدیگر را به تمسّک به حق (در عقیده و قول و عمل) سفارش می‌کنند و یکدیگر را به شکیبایی (در تحمّل سختیها و دشواریها و دردها و رنجهایی) توصیه می‌نمایند (که موجب رضای خدا می‌گردد).»

پس کسی که این کارها را انجام دهد زیانمند نیست. آری عزیزان این است عاقبت قیچی کردن آیات، تمام شبهات ناباوران در مورد قرآن کریم ناشی از همین عدم فهم آیات است، به عنوان مثال در جایی از قرآن مجید خداوند فرموده است: بُکُشید، و اسلام‌ستیزان شروع می‌کنند به جنجال که قرآن شما خشن است و دین‌تان دین خونریزی است!

ولی به پس و پیش آیه نگاه نمی‌کنند که واقعا چرا خداوند فرموده بُکُشید! اصلا چه کسی را بُکُشند! کُشتن شخصِ حربی در میدان جنگ نه تنها دعوت به خشونت نیست بلکه نهایت حکمت است (دفاع از خود!).



شبهه‌ای در فضای مجازی منتشر شده تحت عنوان «من کافرم»...

شبهه‌ای در فضای مجازی منتشر شده تحت عنوان «من کافرم»، شخص شبهه‌افکن در این متن دلایلی نوشته تحت عنوان اشکالات اسلام و می‌خواهد بگوید چون این امور را در اسلام دیده‌ام می‌خواهم کافر باشم!!!

معمولا اتاق‌فکرهای الحادی این پیام‌ها را به صورت کاملا فریب‌آمیز منتشر می‌نمایند و هدف اصلی آنها فریب جوانان بی‌اطلاعی است که توانایی تفکیک و نقد چنین مطالبی را ندارند، در هر صورت با استعانت از الله متعال تک تک جملات آن را نقد می‌نماییم. (برای جلوگیری از تکرار، خط به خط پیش می‌رویم و تمام موارد را در ابتدا نمی‌نویسیم).

شبهه: من به خدایی که نوبت همخوابگی پیامبرش مهمتر از نفی برده‌داری است کافرم...

پاسخ:

قرآن کتابی است برای تمام مسلمانان جهان، زمانی که چندهمسری را طبق شرایط خود مجاز می‌داند باید قوانین اجرای آن را نیز به مردم اعلام کند، حال برای جلوگیری از نزاع و اختلاف در خانواده‌هایی که در آنها چندهمسری وجود دارد، قرآن مواردی را توضیح داده و باید این مسائل به مردم آموزش داده می‌شدند، مثلا همین مسائل هم‌خوابی و زناشویی.

در مورد برده‌داری هم ما بارها توضیح داده‌ایم که اسلام مبارک «ورودی»ها (راه‌های برده گرفتن) را به «حداقل» و «خروجی»ها (راه‌های برده آزاد کردن) را به حداکثر رساند و همین موجب شد در مدت‌زمان کوتاهی بصورت بسیار حکیمانه برده‌داری در جامعه‌ی اسلامی از بین برود ولی دیدن این نوع نفی کردن‌ها، «بصیرت» می‌خواهد و لازم است شما مخالفان بیشتر دقت نمایید.

- پس این دلیل نشان از بی‌اطلاعی شما دارد و نادرست است.

شبهه: من به خدایی که دستور کشتن ناباورانش را می‌دهد کافرم...

پاسخ:

در هیچ جای متون دین مبین اسلام موردی را نمی‌یابید که امر به کشتن یک ناباور غیرحربی کرده باشد بلکه اسلام طبق فطرت بشری می‌گوید شما حق خودتان است که دشمنان حربی را بکشید زیرا اگر شما آنها را نکشید، آنها شما را می‌کشند! کمی منطقی باشید، کسی که به شما تعدی و تجاوز و ظلم کند شما از او تشکر می‌کنید یا با اقدام متقابل و مناسب پاسخش را می‌دهید؟!

- پس این دلیل هم نشان از بی‌اطلاعی شما دارد و نادرست است.

شبهه: من به خدایی که راهی بهتر از قطع عضو برای اصلاح جامعه ندارد کافرم...

پاسخ:

البته این نگرش شما کاملا اشتباه است و در اسلام تا دلتان بخواهد آموزه‌های اخلاقی برای «جلوگیری» و حتی «درمان» کژی‌های موجود در جامعه وجود دارد، حتی در زمینه‌ی قصاص هم تنبیه‌های متعددی وجود دارد و قطع عضو، آخرین راهکار اسلام برای کسی است که تمام فیلترها را رد نموده و هیچ راهی برای گذشت و بخشش و اجرای احکام سبک باقی نگذاشته است، به عنوان مثال دست کسی قطع می‌شود که دزدی کرده باشد ولی محتاج نباشد، حاضر به برگرداندن مال نباشد، صاحب مال از حقش نگذرد و چندین شرط دیگر[1]، پس در اسلام «راه‌های بسیاری» برای

---

۱. ر.ک: الحاد نوین باتلاق رنگین اثر نگارنده، ج۲، چاپ دوم، صص ۱۰۷ ـ ۱۰۴.

اصلاح بزهکاری‌های موجود در جامعه وجود دارد و این آخرین راه برای پاسداشت حق و حقوق و سرمایه‌های «افراد جامعه» است.

لطفا وقتی دلتان برای یک «دزد» می‌سوزد نیم‌نگاهی هم به افراد «حق خورده» و «مستضعف» داشته باشید...

- پس این دلیل‌تان هم نشان از بی‌اطلاعی شما دارد و نادرست است.

شبهه: من به خدایی که منبع تنفر است و حتی از مخلوقات خودش، سگ و خوک متنفر است کافرم...

پاسخ:

خدایی که این گونه بی‌ادبانه در مورد او سخن می‌گویید به ما امر فرموده تمام کارهای روزمره را با عبارت «بسم الله الرحمن الرحیم» شروع کنیم، یعنی به نام خداوند «بخشنده» و «مهربان»، خود قضاوت کنید آیا شخصی که منبع تنفر باشد چنین حکمی می‌دهد؟ هرگز!

اینکه شما کافر هستید و خداوند را تنفرآمیز می‌بینید به خاطر این نیست که او منبع تنفر است بلکه به این دلیل است که شما در مسیر نادرستی قرار گرفته‌اید، شما به مسیر اصلی خود که همان بندگی و مخلوق بودن است بازگردید، ببینید آیا چیزی جز محبت و مهربانی خواهید دید؟

شما خداوند را با انسانها مقایسه می‌کنید و تصور می‌کنید یک انسان است که بر جهان حکومت می‌کند به این خاطر وقتی می‌گوییم برای او عبادت کنید و بنده‌ی مخلصی باشید پادشاهان مستبد موجود در فیلم‌ها را به خاطر می‌آورید؛ که افرادی نزد آنها مخلص و خدمتگزار هستند ولی خداوند متعال این گونه نیست، اولاً او ذاتِ قدرتمند و بی‌نیازی است که به

عبادت و اخلاص ما نیازی ندارد (اما پادشاهان از روی نیاز این کار را می‌کنند)، ثانیاً آنچه خداوندِ بی‌نیاز از ما خواسته برای خوشبختی خود ما است، یک مخلوق برای خوشبختی باید وارد مسیری شود که خالق برای او تعیین کرده است نه اینکه متکبرانه بگوید نه به این مسیر نیاز دارم، نه وارد می‌شوم و نه خالق را قبول دارم.

بحث تنفر از سگ و خوک را مطرح کرده‌اید، نجس اعلام کردن برای زندگی بشر (به دلیل مضراتش)، به معنای نجس کردن آنها در طبیعت هم نیست، آنها زندگی عادی خود را در حیات‌وحش و همچنین در روابط بین یکدیگر دارند، فقط خداوند از انسان خواسته فاصله‌ای تعیین‌شده را با این موجودات رعایت کند، این کجایش به معنای تنفر است؟ اگر خداوند از سگ متنفر است پس چرا اجازه داده نگهبان خانه‌ها باشد؟

- لذا این دلیل شما هم برای کافر بودن نادرست و غیرمنطقی است.

شبهه: من به خدایی که در تدارک جهنم است و خود را مهربان می‌نامد کافرم....

پاسخ:

بله ولی برای چه کسی در تدارک جهنم است؟ شما می‌گویید خداوند فرموده من مهربانم اما برای عده‌ای جهنم را تدارک می‌بیند، آیا آن عده به حرمت مهربانی پروردگار از جنایت‌ها، فسادها و تکبرهای خود دست کشیده‌اند؟ وقتی خداوند مهربان برای آنها مهم نبوده است چرا شما از این صفت پروردگار مایه می‌گذارید؟ اگر خداوند به مومنان و متقیان هم رحم نمی‌کرد و آنها را به آتش جهنم می‌انداخت، می‌توانستید سوال بپرسید ولی زمانی که جهنم برای کسانی است که هشدارهای حامل وحشتناک بودن

جهنم را به سخره گرفته‌اند و می‌گیرند، شما چرا دایه‌ی مهربان‌تر از مادر شده‌اید؟

- و این دلیل شما هم برای کافر بودن نادرست و غیرمنطقی است.

شبهه: من به خدایی که دینش زیر کمر و بهشتش فحشاخانه است کافرم...

پاسخ:

ظاهرا ذهن شما هم فقط از کمر به پایین را تصور می‌کند به این خاطر فقط بحث حوریان بهشتی و مسائل جنسی را در میان دریایی از مطالب اسلام دیده‌اید و می‌گویید چیز دیگری در اسلام وجود ندارد، اسلام برای تمام شئونات زندگی بشر برنامه دارد، وقتی در مورد یک برنامه قضاوت می‌کنید باید آن را به طور کامل ببینید...

ضمن اینکه حوریان بهشتی فقط متعلق به یک شخص می‌باشند (شوهر بهشتی آنها) و هر روز در اختیار یک شخص نیستند که اجازه داشته باشید نام فاحشه را به ناحق برای آنها اعمال کنید.

- و این دلیل شما هم برای کافر بودن نادرست و غیرمنطقی است.

شبهه: من به خدایی که تقلید را به تفکر، و باور را به حقیقت ترجیح می‌دهد کافرم...

پاسخ:

آنچه برای خود تفکر و حقیقت می‌پندارید سرابی بیش نیست، اگر زشت‌ترین تابلوی دنیا را ببینید حتما این سوال به ذهنتان خطور می‌کند که چه کسی آن را کشیده است؟ ولی این جهان شگفت‌انگیز با تمام جزئیات

حیرت‌انگیز و مدهوش‌کننده‌اش را محصول تصادف‌های بیهوده می‌دانید و می‌گویید دنیا «همین‌طوری» ساخته شده است، کجاست آن شعار «تفکر» و «حقیقت‌طلبی»؟!

ضمن اینکه اگر در جایی برای افراد زیرمجموعه، توانایی واکاوی دقیق وجود نداشته باشد تقلید نه تنها مذموم نیست بلکه بسیار حکیمانه است، مگر شمایی که خود را کافر می‌نامید از کسانی همچون ریچارد داوکینز، استیون هاوکینگ و... تقلید نمی‌کنید؟ نکند تمام ناباورها فیزیک‌دان و زیست‌شناس بوده‌اند و ما اطلاع نداشته‌ایم؟!

برای زندگی بشر هم اسلامِ مبارک برنامه‌ای تعیین نموده و می‌فرماید از آن تبعیت کنید چون بشر بخاطر ضعف‌ها و نقص‌هایی که دارد از واکاوی تمام امور برای زندگی خود عاجز است از جمله مسائلی همچون معنویات، ارتباط با خالق، فرجام کار، هدف از زندگی کردن در دنیا و...

آنچه شما حق می‌نامید ناحقی است که بخاطر آن حقیقت را پایمال کرده‌اید، پشت کردن به فطرت خداخواهِ خود و پرستش علم به جای الله متعال هرگز حقیقت‌طلبی نیست چون رسالت علم، رفاه بشر و کشف مجهولات جهان هستی بوسیله‌ی حواس پنجگانه است و از این قلمرو فراتر نمی‌رود.

پس باور ما (ایمانی که داریم) عین حقیقت است و ما هرگز حقیقت را برای باور دور نینداخته‌ایم، و تقلید ما از یک منبعِ مطمئن در اموری که از آن اطلاع نداریم هم گویای حکمت و تفکر است.

- لذا این دلیل شما هم برای کافر بودن نادرست و غیرمنطقی است.

شبهه: من به خدایی که نمی‌داند خورشید به دور زمین نمی‌چرخد و شبها در برکه‌ی گل فرو نمی‌رود کافرم...

پاسخ:

نه تنها ادعایی که مطرح می‌کنید صحت ندارد بلکه فراتر از آنچه گفته‌اید قرآن کریم، حرکت خورشید در مدار خود (در کهکشان) را بیان نموده است؛ چیزی که بشر در سالهای نه چندان دور آن را کشف کرده است.

همچنین آنچه شما فرو رفتن در برکه‌ی گل‌آلود می‌نامید تصور یک شخص می‌باشد که در کنار دریا ایستاده است و می‌گوید این گونه به نظر می‌رسد نه اینکه قرآن تحت عنوان یک حقیقت علمی چنین چیزی را فرموده باشد.[۱]

- لذا این دلیل شما هم برای کافر بودن نادرست و غیرمنطقی است.

شبهه: من به خدای عربستان، داعش، طالبان، ملّا و بوکوحرام، کافرم...

پاسخ:

خداوند حامی کج‌روی‌های بشر نیست! شما برای شناخت پروردگار باید به عملکرد «پروردگار» نگاه کنید نه «بشر»! باید به سخنان «پروردگار» بنگرید آن هم به صورت آزادمنشانه و فارغ از هرگونه تعصب، نه سخن «انسانها» .. حرف شما مانند اینست که بگویید چون فلان دانش‌آموز درس نمی‌خواند، ما مدرسه را قبول نداریم!!!

---

۱. اشاره به آیه ۸۶ سوره کهف: ﴿حَتَّى إِذا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَغْرُبُ في عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِنْدَها قَوْماً قُلْنا يا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فيهِمْ حُسْناً﴾ «تا آنگاه که به غروبگاه خورشید رسید، به نظرش آمد که [خورشید] در چشمه‌ای گِل‌آلود و سیاه غروب می‌کند، و نزدیک آن طایفه‌ای را یافت. فرمودیم: ای ذوالقرنین، [اختیار با توست] یا عذاب می‌کنی یا در میانشان [روش] نیکویی پیش می‌گیری.»

- و مشاهده می‌کنیم که این دلیل هم برای کافر بودن شما نادرست و غیرمنطقی است.

شبهه: من به خدایی که چشم خود را بر روی جنایتی که به نامش می‌شود بسته است کافرم...

پاسخ:

خداوند جلوی نگاهش را نبسته است بلکه دنیا را سرای امتحان و آزمایش قرار داده و بر اساس قوانینی که در هستی وضع نموده اقتضا این است که انسانها از اختیار و تعقل خود استفاده کنند و در عین حال برنامه‌ای هم جهت راهنمایی آنها ارسال نموده و انسانها مکلف به رعایت آن هستند.

اما جالب اینجاست که شما چشم خود را بر روی «این سخن» پروردگار بسته‌اید و مدام حرف خود را تکرار می‌کنید!!!

- و این دلیل شما هم برای کافر بودن بسیار غیرمنطقی است.

شبهه: من به خدای توحش وخرافات که خود هم دیکتاتور است و هم شیطان، کافرم...

پاسخ:

ظاهرا چون به پایان می‌رسیم دلایل ضعیفتان هم کم کم به پایان می‌رسد! خداوند شیطان است یعنی چه؟

نکند شما تا به امروز فکر کرده‌اید شیطان، خداوند است؟ خدای توحش و خرافات هم یک ادعا است! برای این مدعا نباید دلیلی داشته باشید؟! توحش‌های انجام شده به نام دین چه ربطی به خدا دارد! همچنین خرافات

برخی از انسانهای منحرف نیز همین‌طور! این موارد چه ربطی به خداوند دارد؟!

- پس اینَ دلیل شما هم برای نداشتن ایمان و کافر بودن بسیار غیرمنطقی است...

شبهه: من به خدای عرب کافرم، به همه‌ی خدایان که ساخته‌ی ذهنِ بیمار بشر است کافرم...

پاسخ:

ما خدای عرب و غیر عرب نداریم، خداوند باری تعالی ذات مهربان و مقتدریست که جهان هستی را خلق نموده و موجودات را در مسیری قرار داده که به سمت کمال حرکت کنند...

زبان، ابزاری است برای ارتباط انسانها با یکدیگر، وقتی خداوند زبان عربی را برای اشاعه‌ی این دین مبارک انتخاب نموده دلیلی ندارد این دین را عربی و غیر قابل استفاده برای دیگر انسانها بدانیم! کدام کتاب استیون هاوکینگ به زبان فارسی نوشته شده است؟ هیچ‌کدام، پس چرا از کتاب‌های او استفاده می‌کنید؟

به نظر شما این ادعا بیانگر بی‌خردی نویسنده نیست؟! که می‌گوید من «دریایی از مفاهیم» را قبول ندارم به این خاطر که اولین بار به «زبان من» نوشته نشده است!!

بحث ذهن بیمار را کرده‌اید، یک سوال: به نظر شما ذهنی که حق‌پذیر است و بی‌تفاوت از کنار قضایا عبور نمی‌کند بیمار است یا ذهنی که دنبال شک و گمان راه افتاده و بعد از دریافت پاسخ، بازهم همان حرف‌های نادرست را تکرار می‌نماید؟

- و واقعا این دلیل شما هم برای کافر بودن اصلا منطقی نیست...

دلایل ایشان به پایان رسید و قضاوت را می‌سپاریم به دست انسانهای آزاده‌ای که وقتی دلیل منطقی آمد تعصب را کنار می‌گذارند، و از کسانی که به خاطر این دلایل، اسلام را کنار گذاشته‌اند دعوت می‌نمایم به دایره‌ی اسلام و خداپرستی و تقوا بازگردند و قیامت خود را فدای چنین کسانی نکنند.

و من الله التوفیق.



در جایی می‌گوید از گلی بدبو، در جایی دیگر از آب، در جایی نطفه (آخرش کدام؟)

در جایی از قرآن فرموده که انسان از خاک آفریده شده است، در جایی دیگر می‌فرماید از گِلی بدبو، در جایی دیگر می‌فرماید از آب، در جایی دیگر می‌فرماید از نطفه، آیا این تناقضی در بین آیات قرآن نیست؟ آخرش انسان از چه چیزی درست شده است؟

پاسخ:

مانند این است شخصی، کتابی از وقایع زندگی‌اش بنویسد و در آن کتاب یک بار بگوید بچه‌ام اول ابتدایی بود و مطالب مربوط به آنجا را بیان کند سپس بگوید: اول دبیرستان بود و مطالب آنجا را نیز بازگو نماید بعد، بحث دانشگاه را مطرح کند و... حال شخصی این کتاب را بخواند و بگوید:

تکلیف خود را مشخص کنید، فرزند شما اول ابتدایی است، دبیرستانی است و یا دانشجو؟

و آن شخص هم بگوید فرزندم در مقطعی ابتدایی بود، در مقطعی دبیرستان و در مقطعی دیگر دانشجو، خطاب بنده در مورد زمان‌های مختلف بوده است.

لله المثل الاعلی، این مثال برای فهم مساله بود ولی حاصل بحث این می‌شود که قرآن از مقاطع مختلفی سخن گفته است:

۱. ابتدا انسان **خاک** بوده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن تُرَابٍ...﴾ (حج: ۵)

«ای مردم! اگر درباره رستاخیز تردید دارید (بدین نکته توجّه کنید تا به گوشه‌ای از قدرت الهی پی ببرید و به خود آیید:) ما شما را از خاک می‌آفرینیم...»

۲. سپس آن خاک، آب یا رطوبت را جذب می‌کند و تبدیل می‌شود به **گِل**:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن طِينٍ﴾ (انعام: ۲)

«اوست کسی که شما را از گل آفرید.»

۳. سپس این گل به یک **گل بدبو** تبدیل می‌شود:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ﴾ (حجر: ۲۸)

«و [یاد کن] هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من بشری را از گلی خشک از گلی سیاه و بدبو خواهم آفرید.»

۴. سپس این گل بدبو حالت **چسپنده** پیدا می کند:

﴿فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَم مَّنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُم مِّن طِينٍ لَّازِبٍ﴾ **(صافات: ۱۱)**

«از ایشان پرس و جو کن که آیا آفرینش (دوباره) ایشان سخت‌تر و دشوارتر است یا آفرینش چیزهایی که آفریده‌ایم؟ ما که ایشان را از گِل چسبنده‌ی ناچیزی آفریده‌ایم.»

۵. سپس به گِل خشکیده‌ای همچون **سفال** در می‌آید:

﴿خَلَقَ الْإِنسَانَ مِن صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ﴾ **(رحمن: ۱۴)**

«انسان را از گِل خشکیده‌ای همچون سفال آفرید.»

و آدم ﷺ پس از این مراحل از همین گِل خشک‌شده خلق می‌شود و بعد از ایشان، همه‌ی انسانهای دیگر (به جز سیدنا عیسی ﷺ) نتیجه‌ی آمیزش بین زن و مرد می‌باشند و این بار برای همه‌ی انسانها، این وضعیت برقرار است:

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ **(مومنون: ۱۳-۱۴)**

«سپس او را نطفه‌ای در قرارگاه مطمئن [رحم] قرار دادیم، سپس نطفه را بصورت علقه [خون بسته]، و علقه را بصورت مضغه [چیزی شبیه گوشت جویده‌شده]، و مضغه را به‌صورت استخوانهایی درآوردیم و بر استخوانها گوشت پوشاندیم سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است!»

در آیاتی که می‌فرماید انسان از **آب** آفریده شده نیز لازم است بدانیم: الف) آب در تبدیل شدن خاک اولیه به گل نقش داشته است ب) ماده‌ی جنسی ما انسانها مایع است ج) آب باعث حیات و زندگی سلول‌ها و جنین و... می‌شود و این مایعِ مهم، بخش جدایی‌ناپذیر خلقت همه‌ی ما می‌باشد؛ نقشی که غیر قابل انکار است.

لذا متوجه می‌شویم که هیچ‌گونه تناقضی در بین آیات شریفه‌ی قرآن وجود ندارد و همه‌ی آنها با یکدیگر قابل‌جمع هستند.



یک دلیل محکمه‌پسند دال بر اثبات نبوت رسول اکرم ﷺ

گاهی یک مطلب را بارها شنیده و خوانده‌ایم، و از نکاتی که برای مخاطب داشته استفاده‌های زیادی برده‌ایم اما بعد از مدت‌ها متوجه می‌شویم هنوز نکات ریزی در این مبحث وجود دارد که به آن توجه نکرده‌ایم...

یکی از این موارد وفات رسول اکرم ﷺ می‌باشد، بنده‌ی حقیر بارها آن را در مطالب تاریخی خوانده‌ام، بارها آن را از علما و داعیان شنیده‌ام اما هرگز به این نکته‌ی مهم توجه نکرده بودم که «وفات» ایشان یکی از دلایل مهم «اثبات نبوت‌شان» می‌باشد.

- کسانی که سیره‌ی رسول اکرم ﷺ را خوانده باشند می‌دانند که رسول‌الله خودشان در آخرین حجی که داشته‌اند اعلام می‌کنند:

«شاید بعد از این موفق نشوم حجی به جای آورم».[۱]

---

۱. صحیح مسلم، ج۲، ص۹۴۳ ح۱۲۹۷؛ سنن ابی داود، ج۲، ص۲۰۱ ح۱۹۷۰.

- و در همان زمان یعنی در حجة الوداع (در روز عرفه) این آیه‌ی شریفه بر قلب پیامبر اکرم ﷺ نازل می‌شود:

﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾ (مائده: ۳)

«امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم.»

یا کلا در سال آخر زندگی مبارکشان رفتارهای متفاوتی از خود بروز دادند، به عنوان مثال:

الف) رسول اکرم ﷺ رمضان هر سال ۱۰ روز اعتکاف می‌کردند اما در سال دهم هجری دو برابر آن یعنی ۲۰ روز اعتکاف کردند.[۱]

ب) هر سال یک بار قرآن را از زبان جبرئیل ﷺ گوش می‌دادند ولی در سالی که وفات کردند دو بار آن را گوش دادند.[۲]

و ملاحظه می‌کنیم که دقیقاً مدتی بعد از حجة الوداع و نزول این آیه، رسول‌الله ﷺ رحلت می‌فرمایند، حال سؤالی که مطرح می‌شود و منکران نبوت رسول‌الله باید پاسخ دهند اینست که:

۱. چرا در بین این دو موضوع یعنی «کامل شدن دین» و «رحلت رسول اکرم ﷺ» چنین «ارتباط مستقیمی» وجود دارد؟ طبعاً هیچ کسی از مرگ خود خبر ندارد.

---

۱. ر.ک: صحیح البخاری، ج۳، ص۵۱ ح۲۰۴۴؛ سنن الکبری للنسائی، ج۳، ص۳۸۰ ح۳۳۲۹.

۲. صحیح البخاری، ج٦، ص۱۸۶ ح۴۹۹۸.

شاید کسی که به یک بیماری لاعلاج و بسیار مهلک ، چار شده باشد بداند که زمان مرگش نزدیک شده است (که در آنجا هم یقین وجود ندارد) ولی رسول اکرمﷺ اصلا چنین وضعیتی نداشتند، پس چرا به محض اعلام این آیه به مردم، رحلت فرمودند؟

اگر فرض محال شما را بپذیریم و تصور کنیم قرآن از «جانب خداوند عالم الغیب» نیامده و «نوشته‌ی شخص محمد بن عبداللهﷺ» است چگونه امکان دارد چنین تطابق دقیقی ایجاد شود؟

پاسخ ناباوران را می‌دانم آنها می‌گویند: این امر اتفاقی بوده است!!! می‌گوییم: کجاست اتفاق! آیا شما از شرح نزول آیه‌ی ذکر شده اطلاع دارید؟ رسول اکرمﷺ بعد از پایان خطبه در حجه الوداع رو به اصحاب می کند و می‌فرماید: (أنتم مسئولون عنّي، فما أنتم قائلون؟)؛ شما نزد خداوند درباره‌ی من پرسیده می‌شوید، پس چه جوابی می‌دهید؟ صحابه عرض کردند: ما می‌گوییم شما پیام الله تعالی را ابلاغ کردید، وظیفه‌ی خویش را انجام دادید. رسول اللهﷺ انگشت خود را به سوی آسمان برد و سه بار فرمود: (اللهمَّ اشهد) یعنی خداوندا تو شاهد باش و بعد این آیه نازل می‌شود.»[۱]

پیامبرﷺ سه بار می گوید خداوندا تو شاهد باش من وظیفه‌ی خودم را انجام دادم، کجاست اتفاق؟ این که کاملاً آگاهانه است، وظیفه‌ی خود را انجام دادم یعنی رسالت بنده تمام شد، و مدتی بعد از این اعلام، خداوند متعال روح ایشان را نزد خود می‌برد، و پیامبر خداحافظی می کند و می گوید دیگر به حج نمی‌آیم و این آخرین بارم بود...

---

۱. صحیح مسلم، ج۲، ص۸۸۶ ح ۱۲۱۸.

پس مطمئن باشید او پیامبر خدا بوده و به منبع غیب متصل بوده و خداوند این خبر را به او گفته است وگرنه چنین چیزی در جهان اسباب رخ نمی‌دهد. در پایان به همه‌ی منکران نبوت رسول‌اللهﷺ می‌گوییم:

این مورد و دیگر موارد منطقی را چگونه حل می‌کنید؟ بس است، قیامت خود را همین‌گونه مفت و رایگان به قیمت چند روز خوشی و تفریح دنیا از دست ندهید.

اگر همین الآن برای چند لحظه‌ی کوتاه قلب‌تان به سمت اسلام معطوف شد اما اشکالاتی که در مورد اسلام شنیده‌اید از ذهنتان عبور کردند و خواستند جلوی این انعطاف را بگیرند، بدانید همه‌ی آن اشکالات را پاسخ داده‌ایم و ثابت کرده‌ایم این‌ها توهم اشکال در اسلام هستند نه اشکال، و اجازه ندهید شیطان کشش عطرآگینی که در نهاد شما جوانه زده است را به حاشیه براند.

﴿...وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ﴾ (طه: ۴۷)

«...و بر هر کس که از هدایت پیروی کند درود باد.»

سبحان الله، خداوند خود بر کسانی که به سمت هدایت می‌روند درود فرستاده است. آیا نمی‌خواهید مشمول این درود باشید؟!



یکی از دوستانم بسیار ثروتمند شده بود

شبی به مراسمی دعوت شده بودم، چند دقیقه بعد از رسیدنم شخصی آمد نزد من نشست که قیافه‌اش برایم آشنا بود، بله خودش بود! یکی از دوستان دوران مدرسه، دقیقاً ده سال بود که او را ندیده بودم؛ به هر حال

دانش‌آموزان بعد از مدرسه از هم جدا می‌شوند، عده‌ای سراغ زندگی می‌روند، عده‌ای تحصیل و...

هرچند قیافه و صورتش تغییر خاصی نکرده بود، آن زمان ریش نداشت و الآن کمی ریش داشت... ولی حرف‌ها و رفتارهایش به شدت متحول شده بود، برایم جالب بود او مرا نشناخت و خودم صدایش کردم، حتی اسمم را به یاد نداشت، چند دقیقه با هم حرف زدیم و شخص دیگری آمد، دوستم بخاطر او مرا فراموش کرد و باهم درگیر بحث شدند، بحث‌شان کلا در مورد تجارت بود، دوستمان می‌گفت ای کاش ماه گذشته به چین می‌رفتم و فلان جنس را می‌خریدم و فلان سود را از دست نمی‌دادم، بعد از سخنانی که در آن جمع مطرح شد متوجه شدم الحمد لله او به تاجر بسیار موفقی تبدیل شده است.

احساس می‌کنم اگر ذهنیت اکنون را نداشتم به او حسادت می‌کردم ولی باور کنید یک میلی‌متر هم قلبم به سمت زندگی او کشش پیدا نکرد...

به نظرم گاهی این کشش‌ها در بین جوانان وجود دارد، مثلا برخی از دخترها اگر یکی از دوستان سابق‌شان را ببینند که شوهر کرده و بچه‌دار شده و زندگی موفقی دارد به او حسادت می‌کنند، یا برخی از پسرها اگر ببینند دوست سابق‌شان متاهل شده و ماشین و خانه دارد به شدت به او حسادت می‌کنند...[1]

هدف اصلی بنده از نوشتن این یادداشت پاسخ به این سوال است که «چرا قلبم به سوی وضعیت او تمایلی نشان نداد؟» ان شاء الله پاسخ به این سوال برای بسیاری از جوانان مفید خواهد بود...

---

۱. دیدنِ کسی که با من روی صندلی‌های سفت و سخت مدرسه می‌نشست و الآن از چنین وضعیت مالی برخوردار است! سوال‌های زیادی در ذهن آدمی ایجاد می‌کند که چرا او توانسته و من نتوانسته‌ام؟! و بسیاری از سوال‌های دیگر...

پاسخ:

وقتی هدف بنده از زندگی کردن چیز دیگری است! چرا باید به او حسودی کنم؟ اصلا هدف بنده در زندگی پولدار شدن نیست! همین که الآن بتوانم زندگی راحتی داشته باشم (بدهکار نباشم، نیازمند نباشم) و پشتوانه‌ای برای خانواده‌ام در نسل آتی بر جای بگذارم (پشتوانه‌ای منطقی نه رویایی! آن هم تا از صفر شروع نکنند) به خواسته‌ی مالی خود رسیده‌ام.

مادیات وسیله‌ای هستند برای رسیدن به اهدافی که دارم و آن هم کسب معنویات است... وقتی پول نزد بنده وسیله است و هدف نیست، دیگر غبطه خوردن برای وسیله چرا؟!

واقعا عجیب است وقتی چنین سودایی در سر ندارم چرا باید به حال ثروتمندانِ موفق غبطه بخورم! از خداوند متعال می‌خواهم ده برابر این را به آنها بدهد و چنین نگرشی در مورد ثروت به ذهن آنها القا نماید... اما دلیلی ندارد بخاطر مال آنها حسرت به دل بمانم و بگویم چرا مانند فلانی ثروتمند نشده‌ام!

متاسفانه کم نیستند کسانی که به دلیل «مقایسه‌ی زندگی خود با دیگران»، شب و روز در یاس و ناامیدی به سر می‌برند! جوانانی داریم که بسیار تلاش کرده‌اند یک مغازه داشته باشند تا به وسیله‌ی آن خرج خانواده‌ی خود را تامین کنند ولی حال که موفق شده‌اند(و به این خواسته رسیده‌اند) زندگی خود را پر از ناامیدی کرده‌اند که چرا به فلانی و فلانی نرسیده‌ام، مگر هدف شما تامین مخارج پدر و مادرت نبود دوست عزیز؟!

برای بالاتر هم تلاش کن (این حق خودت است چون انسان میل بی‌نهایت طلبی دارد) ولی وقتی به «هدف مهم زندگیت» رسیده‌ای ناراحتی چرا؟

گاهی ما به صورت ناخواسته ارزش خود را پایین می‌آوریم، چند سال پیش ماجرایی خواندم که بارها آن را در سخنرانی‌های مختلف بیان کرده‌ام، می‌گویند:

جمعی از افراد اهل فکر در یکی از کشورهای اروپایی جمع شده بودند و در مورد ارزش انسان‌ها سخن می‌گفتند، از هر دری سخنی گفته می‌شد، یکی می‌گفت ارزش انسانها به قدرتشان است، دیگری می‌گفت به ثروتشان، دیگری می‌گفت به رفتارهای آنها و... ولی یک محقق مسلمان در آن جمع حضور دارد و می‌گوید «ارزش هر کس به اهداف او بستگی دارد» کسی که هدفش در زندگی به دست آوردن یک ماشین ۲۰۰ میلیون تومانی است ارزش او ۲۰۰ میلیون تومان است، کسی که هدف او در زندگی به دست آوردن یک خانه و باغ یک میلیاردی است ارزش او یک میلیارد تومان است و... اما کسی که هدف او در زندگی کسب رضایت الله متعال است هیچ مبلغی نمی‌توان برای ارزش او تعیین کرد...

حال از خود بپرسید: تامین مخارج خانواده و تربیت بچه‌های صالح و کمک به انسانهای هم‌نوع و مطالعه و تحصیل در راه دین و بسیاری از امور معنوی دیگر، آیا اهداف کم‌ارزشی هستند؟ به هیچ عنوان! پس چرا باید به دید یک وضعیت کم‌ارزش به زندگی خود نگاه کنیم؟ چون تاجر نیستیم؟! شخصی که کارمند بیمارستان است و شب و روز در حال خدمت به بیماران است چرا باید شغل خود را با «میزان حقوقش» مورد سنجش قرار دهد و قضاوت ارزشی نماید که شغلش به درد می‌خورد یا خیر!

ممکن است یکی از مخاطبانی که این مطلب را می‌خواند بگوید: یعنی نباید کار کنیم؟ نباید ثروتمند شویم؟ آیا اسلام مخالف ثروت است؟

در پاسخ خواهیم گفت: خیر دوست عزیز، کَی بنده چنین چیزی گفته‌ام؟!!، چیزی به نام رهبانیت و گوشه نشینی در اسلام وجود ندارد، ما باید تلاش و کوشش داشته باشیم، هم برای دنیا و هم برای قیامت، اتفاقاً اسلام مبارک با جمع کردن مالِ حلال به شرطی که زکات و صدقه‌ی آن پرداخت شود و سودمند باشد -اگر تمام دنیا هم باشد- هیچ مشکلی ندارد ولی سخن بنده این است که «رضایت پروردگار» باید بر ثروت و قدرت و شوکت و همه‌ی امورات زندگی ما برتری داشته باشد. اولویت با رضایت الله متعال باشد، پس از آن امور دیگر.

جمله‌ی بسیار زیبایی در این زمینه وجود دارد که می‌گوید:

«یافته‌هایت» را با «باخته‌هایت» مقایسه کن، اگر «خدا» را «یافتی»، هر چه «باختی» مهم نیست.

جوانان عزیز، خواهرانم؛ برادرانم راه را گم نکنید! و متناسب با اهداف قلبی خودتان به قضاوت در مورد زندگی خود و دیگران بپردازید، و خوشا به حال کسانی که اهداف آنها آنقدر ارزشمند است که نمی‌توان هیچ قیمتی برای آن تعیین کرد، وقتی «راه شما» با «راه عده‌ای از افراد جامعه» متفاوت است دیگر ناراحتی چرا؟ چرا غبطه بخوریم که آنها در «راه خود» جلوتر رفته‌اند! (من هم در راه خود جلو می‌روم...).

هر کسی باید راه خود را ارزشمند بداند و بازهم خوشا به حال کسانی که جاده‌ای را انتخاب نموده‌اند که انتها ندارد، این راه مبارک می‌رود و می‌رود تا به معبود می‌رسد و معبود هم لایتناهیست.

عزیزان؛ «خدای عالم شاهد است»، اگر یک چک سفید به بنده بدهند و بگویند تا هزاران میلیارد دلار می‌توانی برداشت نمایی ولی یک نماز را عمداً وآگاهانه بخاطر این پول قضا کن قبول نخواهم کرد...

و مطمئنم عقیده و باور اکثریت جوانان دیندار این گونه است، حال وقتی اعتقاد ما بر این است چرا باید برای موفقیت‌های افرادی که در راه دیگری قرار گرفته‌اند غبطه بخوریم!

حتی معتقدم آن دسته از اغنیای ضعیف الایمانِ جامعه (نه افراد باتقوایشان) باید برای قلبی همچون قلب جوانان مؤمن غبطه بخورند... چون کالای **«اصلی»** و **«ماندگار»** نزد آنان است و کالای دنیا به جا خواهد ماند...[1]

پس در یک جمع‌بندی:

ثروت (گزاره فرعی)، اگر همراه با تقوا و خداپرستی (گزاره اصلی) باشد به برکت آن تقوا و خدایی بودن بسیار خوب است و نافع خواهد بود اما اگر همراه با تقوا نباشد هیچ ارزشی ندارد.

اما اگر ثروت (آن گزاره‌ی فرعی) وجود نداشت فرد به راحتی می‌تواند آن «کیمیای اصلی» یعنی **تقوا و خداپرستی** را داشته باشد و آن وقت است که می‌گوییم چیز خاصی از دست نداده... یقیناً او بازنده نیست و تقوایش (عنصر اصلی) بزرگترین ثروت ممکن است و دلیلی ندارد به ثروت دیگران (عنصر فرعی) حسادت کند...

---

۱. چه زیبا گفته است بابا طاهر:

به قبرستان گذر کردم کم و بیش بدیدم قبر دولتمند و درویش

نه درویشی به خاک بی‌کفن ماند نه دولتمند بُرده یک کفن بیش

همیشه باید برای هر دو عنصر تلاش کرد، تلاش برای عنصر اصلی بی‌شک نتیجه خواهد داد چون خداوند آن را بسیار دست‌یافتنی کرده است، اصلاً در این زمینه مانعی در بین خالق و مخلوق وجود ندارد، کافیست مخلوق بخواهد.

همچنین برای عنصر فرعی هم معمولا تلاش نتیجه خواهد داد اما اگر موانع و دلایلی وجود داشت و دست‌نیافتنی شد دلیلی ندارد شخصی که عنصر اصلی را دارد برای نداشتن عنصر فرعی احساس حقارت کند...

فقیرِ مومن آن کیمیای ماندگار را دارد و فقیر نیست، مطمئناً کسی که راه خداپرستی و خدمت به آیین پروردگار و در پناه آن، خدمت به انسان‌ها را انتخاب نموده باشد هرگز برای امور غیر از آن غبطه نخواهد خورد. خداوندا ما را جزو این افراد قرار بدهد، اللهم آمین.

یا الله:

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم، بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم.

به وقت صبح قیامت که سر ز خاک برآرم، به گفت‌وگوی تو خیزم به جست‌وجوی تو باشم.[۱]



---

۱. سعدی شیرازی.

پرسش از مجهولاتی که دین اسلام در مورد آنها سکوت کرده است

برخـی از سـوالات و کنجکـاوی‌هـای جوانـان در دایـره‌ی امـوراتی قـرار می‌گیرد که در مورد آن علمی به بشر داده نشده است! مثلا:

الـف) از امـوراتی مـی‌پرسـند کـه «مربـوط بـه ایـن جهـان» هسـتند امـا در نقاط کـور تـاریخ قـرار گرفتـه‌انـد و متـون دینـی هـم در مـورد آنهـا چیـزی نگفته‌اند.

ب) یا در مورد برخی از «جزئیات جهان دیگر» سوال می‌پرسند؛ اموراتی مربوط به بهشت، جهنم، برزخ و... که وحی در مورد آن چیزی نگفته است.

حال اگر شخصی در مورد آن مطالب سوال پرسید چه جوابی بدهیم؟

پاسخ اینست که دین مبارک اسلام، به عنوان کـاملترین دیـن پروردگـار و نسخه‌ی به‌روز شده‌ی همه‌ی ادیان آسمانی گذشته، مسائلی که به «هـدایت ما» مربوط باشد را ارائه داده است ولی در مورد مسائلی که ارتباط خاصـی بـا زندگی ما ندارد سکوت نموده و واقعا دلیلی هـم نـدارد متـون دینـی درجـه‌ی یک ما (قرآن و سنت پیامبر اکرمﷺ) در مورد این مسائل توضیح دهند.

در مـورد الـف (امـور مربـوط بـه ایـن جهـان) مـی‌گـوییم: ایـن مسـائل اصطکاکی با زندگی ما ندارند و دانستن یا ندانستن آنها هیچ فرقـی بـه حـال ما نمی‌کند. مثلا اگر شخصی بپرسد پسرعمه‌ی موسـی؆ نـامش چـه بـوده است؟ به او می‌گوییم به ما چه مربوط اسـت؟! اگـر نـامش ابـراهیم، عمـران، نوح یا هر چه باشد چه تغییری در احوال ما ایجاد می‌کند؟! شما فرض کنید نامش اسحاق بوده است خوب که چی؟!

فراموش نفرمایید «سکوتِ» دین مبین «اسلام» برای ما «حجت» است. این «سکوت» یعنی «لازم نبودن»، و مطمئناً اگر لازم بود رب العرش العظیم آن را ارائه می‌داد.

در مورد گزینه‌ی (ب) نیز (امورات جهان دیگر) به همین شکل، آنچه باعث هدایت انسانها می‌شود و لازم است ارائه شده است حال اگر عده‌ای بیایند و بپرسند بهشتیان در بهشت چه نوع کفشی می‌پوشند؟ می‌گوییم: شما فرض کنید مدل آن این شکل است یا شکل دیگر و یا فلان شکل، دیگر به حال شما چه فرقی می‌کند؟!!! بی‌شک اگر این مطلب یک امر اساسی بود وحی الهی در مورد آن توضیح می‌داد، همین که بیان نشده است یا لزومی ندارد، یا بیش از این از سطح درک ما خارج است و خداوند متعال امورات را طوری بیان نموده که با فهم دنیایی ما قابل درک باشد.

بی شک هر آنچه در بهشت و جهنم وجود دارد برای ما بیان نشده است! حال وقتی اِشراف ما کامل نیست لزومی هم ندارد نعمت‌های آنجا را به چالش بکشیم.

در این بین نکته‌ی بسیار قابل تاملی وجود دارد که گمان می‌کنم حلّال همه‌ی این مشکلات می‌باشد و آن این است که بالاخره شخص سوال‌کننده به حکمتِ پروردگار متعال ایمان دارد یا خیر؟ اگر گفت خیر که باید با دلایل عقلانی حکیم بودن پروردگار به او ثابت نماییم اما اگر گفت بله، پس چه دلیلی برای نگرانی و اعتراض وجود دارد! که جزئیات بهشت چگونه است؛ خدایی که عالم و حکیم است حتما برای این امر هم حکمت خاص خود را اعمال فرموده است.

احتمال می‌دهم یک شخص مخالف بگوید شما بجای فکر کردن سعی می‌کنید مسائل را این‌گونه با مقوله‌ی ایمان به خداوند حل کنید که در پاسخ می‌گوییم: ما برای «امورات دنیایی»، «همراه با ایمان» باید «تلاش» هم داشته باشیم تا قوانین و مجهولات را کشف نماییم، و اصلا مانند مسیحیان قرون وسطی خداوند را در مکان بی‌اطلاعی‌های خود قرار نمی‌دهیم (اشاره به مقوله‌ای بنام خدای حفره‌ها=یکی از عقاید مسیحیان در قرون وسطی).[1]

اما «موضوعات غیبی» فرق می‌کند، آنچه در «قرآن» و «سنت» وجود دارد زمان خود نزول یافته و پرونده‌اش بسته شده است، هر آنچه «لازم بوده» بیان شده و دیگر چیزی به آن «اضافه» نمی‌گردد و ما باید به حکمت پروردگار ایمان داشته باشیم.



روزهای خدا برابر ۱۰۰۰ سال است یا ۵۰۰۰۰ سال؟

شبهه:

«آنان از تو تقاضای شتاب در عذاب می‌کنند در حالی که خداوند هرگز از وعده خود تخلّف نخواهد کرد و یک روز نزد پروردگارت، همانند هزار سال از سالهایی است که شما می‌شمرید.» (حج: ۴۷)

---

۱. عبارت خدای حفره‌ها دلالت به این ایده دارد که خدا برای پر کردن خلأ علمی بشر ساخته شده‌است، یعنی بشر در هر جایی که به مجهولاتی برمی‌خورد به جای تحقیق آن را حواله‌ی خداوند می‌کرد، در اسلام چنین چیزی وجود ندارد و به علم و دانش توصیه اکید شده است.

«امور این جهان را از آسمان به سوی زمین تدبیر می‌کند؛ سپس در روزی که مقدار آن هزار سال از سالهایی است که شما می‌شمرید بسوی او بالا می‌رود.» (سجده: ۵)

«فرشتگان و روح (فرشته مقرب خداوند) بسوی او عروج می‌کنند در آن روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است!» (معارج: ۴)

بالاخره کدام درست است؟

پاسخ:

اگر با منطق اسلام‌ستیزان به جهان نگاه کنیم دنیا پر از تناقض می‌شود! مثلا من از شرکتی که برای آن کار می‌کنم ۱۰۰ هزار تومان «حقوق» می‌گیرم ولی زمانی که تدریس می‌کنم ۲۰۰ هزار تومان «حقوق» دریافت می‌کنم!

حال شخصی کلمه «حقوق» را در هر دو جمله ببیند و بگوید این تناقض است! آخرش شما ۱۰۰ هزار تومان می‌گیرید یا ۲۰۰ هزار تومان! غافل از این که حقوق بنده از دو جای مختلف تامین می‌شود و تناقضی وجود ندارد...

و شبهه‌ی اسلام‌ستیزان هم دقیقا این گونه است! چشم خود را بر روی منطق بسته‌اند و تا عبارت «روزهای پروردگار» را در قرآن دیده‌اند شروع کرده‌اند به خیال‌پردازی که در جایی از قرآن گفته هزار سال و در جایی دیگر گفته پنجاه هزار سال! و این کاملا اشتباه است! مگر نباید برای تصمیم‌گیری درست به جزئیات آن هم نگاه کنند؟!

آیه‌ی اول در مورد «عذاب دنیوی» است! که می‌فرماید خداوند مانند شما عجله ندارد، یک روز خداوند مانند ۱۰۰۰ سال نزد شماست.

آیه‌ی دوم در مورد «تدبیر خداوند» است! می‌فرماید این تدبیرها در روزی که به زمان دنیایی شما می‌شود ۱۰۰۰ سال نزد خداوند باز می‌گردد.

اما موضوع آیه‌ی سوم خیلی متفاوت است و در مورد «عروج فرشتگان» در وقت قیامت است که در یک روز بالا می‌روند؛ روزی که مقدارش به حساب دنیایی ما می‌شود ۵۰ هزار سال.

شما در بین این سه آیه تناقضی دیدید؟! وقتی که موضوعات متفاوت است دیگر چرا باید فکر کنیم یک بار خداوند روز نزد خود را ۱۰۰۰ سال می‌داند و یک بار دیگر ۵۰ هزار سال!

لازم به ذکر است آرائی هم وجود دارد که می‌گوید این اعداد بیانگر کثرت هستند نه عدد واقعی، ولی اگر اعداد را هم در نظر بگیریم همانگونه که توضیح دادیم هیچ تناقضی وجود ندارد.[۱] البته فراموش نفرمایید نزد خداوند که خالق ماده و زمان است، زمان معنایی ندارد و این اعداد برای درک ما از عمل انجام شده است.



آیا الله شرک را می‌بخشد؟

شبهه:

شرک بدترین گناهان شمرده می‌شود اما به نظر می‌رسد نویسنده‌ی قرآن نتوانسته است در مورد اینکه الله شرک را می‌بخشد یا نمی‌بخشد

---

۱. این آیات به تداوم اجرای امور اشاره دارند و لذا فرقی نمی‌کند که به هزار یا پانصد هزار سال اشاره نماید مادام که اصل تداوم در تنفیذ امور می‌باشد و بیان این اعداد از جهت مبالغه می‌تواند باشد. (ر.ک: تفسیر الکبیر - فخرالدین الرازی، ج۲۵، ص۱۴۰).

تصمیم قاطعی بگیرد. در (سوره ۴ آیه ۴۸، ۱۱۶) می‌گوید نمی‌بخشد و در (سوره ۳۹ آیه ۵۳) می‌گوید می‌بخشد.

پاسخ:

قبل از هر چیز لازم است اسلام‌ستیزان این اشتباه خود را اصلاح نمایند و بدانند که قرآن «گوینده» دارد نه «نویسنده»، یعنی قرآن کلام و گفته‌ی الله متعال است نه اینکه توسط انسانها نوشته شده باشد و تمام!

در مورد آیات هم که دچار اشتباه شده‌اند، بله خداوند تمام گناهان حق الله را با «توبه» می‌بخشد که «شرک» هم یکی از آنها است ولی آنجایی که خداوند فرموده شرک را نمی‌بخشم منظورش «بدون توبه» است، یعنی احتمال دارد خداوند هر گناهی را که بخواهد از کارنامه‌ی بندگان پاک کند اما شرک را به هیچ وجه! مگر اینکه شخصی که شرک انجام داده توبه نماید وگرنه بخشیده نخواهد شد.

به آیاتی که معرفی نموده توجه بفرمایید:

این آیه بحث بخشش «کل گناهان حق الله» بوسیله‌ی «توبه»، (حتی شرک) را مطرح می‌نماید:

﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ (زُمَر: ۵۳)

«ای پیامبر، از جانب من) بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف (و ستم) کرده‌اید! از رحمت الله ناامید نشوید، همانا الله همه‌ی گناهان را می‌بخشد، یقیناً او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

اگر شخصی بگوید کجاست بحث توبه؟ می‌گوییم از رحمت خداوند ناامید نشوید یعنی به سمت رحمت خداوند بروید، یک شخص گناهکار چگونه به سمت رحمت پروردگار خواهد رفت؟ غیر از این است که از خطایش اظهار پشیمانی می‌نماید؟ مگر می‌شود کماکان شخص در حال گناه باشد و به سمت رحمت الهی برود!

اگر شخص دیگری بگوید از کجا معلوم این آیه در مورد «حق الله» است و «حق الناس» را هم پوشش نمی‌دهد؟ می‌گوییم: آیه فرموده کسانی که در حق «نفس خود» زیاده‌روی کرده‌اید و نگفته کسانی که در حق «نفس خود» و «نفس‌های دیگران» زیاده‌روی کرده‌اید! طبعاً گناه حق‌الناس آزار نفس دیگران است.

و این آیه هم بحثِ «احتمال بخشش بدون توبه‌ی» همه‌ی گناهان «به جز شرک» را مطرح نموده است:

﴿إِنَّ اللَّـهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَاءُ وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّـهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾ (نساء: ۴۸)

«بیگمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد ولی گناهان جز آن را از هرکس که خود بخواهد می‌بخشد. و هر که برای خدا شریکی قائل گردد گناه بزرگی را مرتکب شده است.»

اینکه این احتمال بخشش، نصیب چه کسانی می‌شود صلاح‌دید پروردگار است، پروردگارا ما را جزو این افراد قرار بده، اللهم آمین.



تاملی کوتاه در خصوص زمان تکرار دوباره‌ی خسوفی که در تابستان ۹۷... (مهمترین خسوف قرن ۲۱)

در تابستان سال ۱۳۹۷ هجری شمسی مهمترین خسوف قرن ۲۱ رخ داد، برخی از منابع نوشته‌اند: طبق محاسبات نجومی، ماه‌گرفتگی کامل دیگری که رخ خواهد داد سال ۲۱۰۵ میلادی یا ۱۴۸۴ هجری شمسی خواهد بود، به احتمال زیاد اکثریت افرادی که الآن این متن را می‌خوانند آن موقع زنده نخواهند بود...

واقعا این محاسبات جای تامل دارد و نتوانستم بی‌تفاوت از کنار آن عبور کنم!

تصور کنید آن موقع همه‌ی ما نزد الله متعال خواهیم بود و دیگر بر روی زمین حضور نداریم، مردمی که آن موقع ماه را می‌بینند نسل‌های بعد از ما خواهند بود، البته همانگونه که الآن ما در قبال نسل‌های قبل از خودمان هیچ احساسی نداریم، آنها هم نسبت به ما احساسی نخواهند داشت...

مردم نسل قبل از ما، ما را ندیدند تا نسبت به ما احساس داشته باشند و افراد نسل بعد از ما هم به دلیل زندگی و گرفتاری‌های خود وقت ندارند که به ما فکر کنند، پس عزیزان، ما خودمان باید نسبت به یکدیگر و نسبت به زندگی‌ای که داریم احساس مسئولیت داشته باشیم! و خودمان باید امورات‌مان را سازماندهی نماییم.

وقتی به این موضوعات می‌اندیشم به فانی بودن این دنیا بیشتر پی می‌برم، سبحان الله، «چند روزی» این مردم با هم به یک «محوطه» وارد شده‌اند و خیلی زود هم خواهند رفت، البته هر روز شخصی می‌رود و همه با هم نمی‌روند اما به هر حال همه در این مسیر قرار داریم...

به یاد دارم اولین باری که سوار قطار شده بودم کسـی را نمـی‌شـناختم و یک فرد کاملا غریب بودم، دیروقت بود، قطار در ایستگاه توقف کـرد، آن هـم در یک روستای دورافتـاده (ایسـتگاه در آن روسـتا قـرار داشـت)، وقـت نمـاز مغرب بود، بسیاری از مسافران پیاده شدند، ایستگاه شلوغ شد، چند نفـری برای نماز رفتیم، هنوز نماز را تمام نکرده بودم که اعلام کردنـد، سـوار شـوید وقت تمام است، با عجله‌ی فراوان هر کسی به سر جای خـود بازگشـت، و بـاز هم مسیر را ادامه دادیم...

آن مسافرت برای من حاوی نکات فراوانی بود و دقیقاً زندگی دنیـا را ایـن گونه می‌بینم، (مانند آن ایستگاه شلوغ...)

در آن توقف کوتاه، عـده‌ای رفتنـد در گوشـه‌ای سـیگار بکشـند، عـده‌ای گوشی را درآوردند و مشغول حرف زدن شدند، حتی عده‌ای شروع به خوردن شام کردند اما در نهایت بعد از اعلام پایان‌مدت توقف هر کسی بر سـر جـای خود قرار گرفت و قطار مسیرش را در پیش گرفت، و در مقصد (کـه سـاعت ۴ صبح بود) باز هم این شلوغی ایجاد شد و هـر کـس دوبـاره بـه سـمت هدف خود به راه افتاد...

بـاور کنیـد عزیـزان مـا هـم دقیقـاً ایـن گونـه هسـتیم، منتظـریم مـدت توقـف بـه پایـان برسـد تـا دوبـاره در مسـیر خـود قـرار بگیـریم، شـاعر چـه زیبـا گفته است:

چـــو آهنـــگ رفـــتن کنـــد جـــان پـــاک

چـه بـر روی تخـت مـردن، چـه بـر روی خـاک

و خدا می‌داند وقت مـاه‌گرفتگـی بعـدی، (اگـر انجـام شـود و ایـن چـرخ گردون کماکان در حال چرخش باشد) ما در کجا هستیم و در چـه وضـعیتی

خواهیم بود، آیا در گودالی از گودال‌های جهنم هستیم یا باغچه‌ای از باغ‌های بهشت، خدا می‌داند مأوای ما کدام خواهد بود چون از رسول اکرمﷺ روایت شده که فرموده:

(إِنَّمَا القَبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِياضِ الجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النَّارِ)[1]

«قبر باغچه‌ای از باغ‌های بهشت یا گودالی از گودال‌های دوزخ است.»

برادر و خواهر مسلمانم، موفقیت یک امر اتفاقی نیست و باید برای آن تلاش کرد، اگر از همین امروز به خدای خود قول بدهیم که دیگر سراغ گناهان نرویم و در انجام عبادات کوشا باشیم، إن شاء الله جزو افراد سعادتمند و خوشبخت خواهیم بود اما اگر مراعات نکنیم خود دچار مصیبت و پشیمانی خواهیم شد...

همچنین خطاب به جوانانی که عقیده و باور خود را از دست داده‌اند: عزیزان فکر می‌کنید تا ابد زنده هستید و در این شور و نشاط جوانی باقی خواهید ماند؟ قسم به الله متعال شما هم مانند همه‌ی انسانهای دیگر چند روزی مهمان هستید و سپس مسیر خود را در پیش خواهید گرفت، حال چرا در حق خود تا این اندازه جفاکارید و تمام پل‌های پشت سرتان را با عدم ایمان به خداوند متعال فرو می‌ریزید؟ توبه هم مانند همه‌ی موفقیت‌های دیگر به توفیق نیاز دارد، هر توفیقی از جانب الله متعال است، پس تا دیر

---

۱. سنن الترمذی، ج٤، ص٦٣٩ ح٢٤٦٠؛ اسناد این حدیث «ضعیف» است (ر.ک: المقاصد الحسنة - السخاوی، ص٤٨٤)، لیکن دارای شواهدی است. (ر.ک: إثبات عذاب القبر للبیهقی، ص٥٥ ح٥٠)، البته معنای آن با توجه به احادیثی که در مورد نعمت‌ها و عذاب‌های قبر وارد است «صحیح» می‌باشد.

نشده و بیش از این دچار سلب توفیق نشده‌اید (آن هم به دلیل عملکرد نادرست خودتان)، به سمت پروردگار متعال باز گردید و خوبی‌ها و نیکی‌ها را از او طلب نمایید.

ششم مرداد سال هزار و سیصد و نود و هفت هجری شمسی، مصادف با طولانی‌ترین خسوف قرن.



چگونه با «دلایل عقلی» خوب بودن نماز را ثابت نماییم؟

سلام عرض می‌کنم ببخشید من یک معلم هستم، چگونه باید به دانش‌آموزانم بگویم نماز بخوانند؟ الآن وضعیت طوری شده که دوست ندارم به آنها بگویم واجب است و تمام، می‌خواهم با استدلال این امر مهم را برایشان شرح دهم، ممنون می‌شوم در این مورد کمی توضیح دهید.

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

درخواست شما بسیار سنجیده و مبارک است، استفاده از استدلال‌های محکمه‌پسند یکی از مهمترین راه‌های نشر و گسترش آموزه‌های اسلام مبارک است، خداوند متعال در جای جای قرآن کریم مسلمانان را به تفکر و تامل دعوت می‌نماید و ما نیز در پروسه‌ی تبلیغ و دعوت نباید از این امر مهم غافل شویم.

دیروز در نماز جمعه بودم، چون در ماه ذی القعده قرار داریم آن داعی بزرگوار بحث حج را مطرح نمود، در لابلای سخنانش شبهه‌ای را مطرح کرد و گفت چنین سخنانی را در کوچه و بازار در مورد حج می‌شنویم و در مورد آن توضیح داد، حرکت زیبایی بود، اگر داعیان ما در این فضای شبهه‌آلود در لابلای هر خطبه‌ای که آماده می‌کنند یک شبهه را برای جوانان با «دلایل عقلانی» پاسخ دهند إن شاء الله افراد زیادی را در مقابل پدیده‌ای به نام شبهه، ایمن می‌نمایند.

اما بحث نماز، دلایل بسیار زیادی برای اهمیت نماز بیان شده است که شرح همه‌ی آنها در این یادداشت نمی‌گنجد، حتی کتاب‌های بسیار زیادی نیز در این زمینه نگاشته شده است. ولی به نظر بنده این دلیل بسیار قانع کننده است:

بیایید به قرآن کریم نگاهی بیندازیم و ببینیم خداوند متعال در یکی از آیاتی که بحث نماز را مطرح فرموده چه می‌فرماید:

﴿إِنَّنِي أَنَا اللَّـهُ لَا إِلَـٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ (طه: ۱۴)

«من «الله» هستم و معبودی جز من نیست پس تنها مرا عبادت کن (عبادتی خالص از هر گونه شرکی)، و نماز را بخوان تا (همیشه) به یاد من باشی.»

خداوند می‌فرماید نماز بخوانید برای اینکه «به یاد من باشید»، پس نماز خواندن مصادف است با نگه داشتن یاد خداوند، حال سوالِ اینجاست: یاد خداوند چه بهره‌ای برای زندگی انسانها دارد؟

پاسخ این است که ما در زندگی خود با انواع هیجانات و احساسات روبرو می‌شویم؛ مواردی همچون ترس، خوشحالی، عصبانیت، استرس، ناراحتی

و... بنده معتقدم یاد خداوند -بصورت بالقوه- باعث می‌شود هیچ کدام از این احساسات، ما را به قهقهرا نکشانند، برای درک بهتر این موضوع به مثال‌های زیر توجهِ بفرمایید:

ترس: شخصی که همیشه به یاد خداوند است در مواقع ترس بلافاصله آن آشنای همیشگی را به یاد می‌آورد و می‌تواند ترسش را کنترل نماید، حتماً می‌دانید عدم مدیریت ترس چه صدماتی از لحاظ روحی و روانی به بار می‌آورد...

خشم: کسی که همیشه به یاد خداوند باشد در آرامشی به سر می‌برد که به راحتی می‌تواند خشم خود را کنترل نماید، حتماً می‌دانید که انسانها در وقت عصبانیت کارهایی می‌کنند و حرف‌هایی می‌زنند که بعد از چند دقیقه دچار پشیمانی‌های ابدی می‌شوند، مثلا اکثریت افرادی که مرتکب قتل می‌شوند در حالت عصبانیت، این خطا را انجام می‌دهند یا گاهی اوقات در اثر خشم سخنی زده می‌شود که دیگر هیچ وقت جبران نمی‌گردد (مثلا یک سخن زشت به پدر و مادر)، عزیزان فراموش نکنید بنده نمی‌گویم یاد خداوند احساسات را نابود می‌کند! بلکه می‌گویم به آنها جهت می‌دهد، مثلا همین خشم در جای خود لازم است ولی یاد خداوند باعث می‌شود از خشم خود استفاده‌ی صحیح و معقولانه‌ای داشته باشیم نه اینکه باعث نابودی حق خود و دیگران شویم.

خوشحالی: کسی که به یاد خداوند باشد هنگام خوشحالی و موفقیت، مغرور نخواهد شد. بسیاری از افراد هنگام خوشحالی شروع می‌کنند به فخرفروشی یا تحقیر دیگران یا اسراف و تبذیر بی‌مورد ولی اگر یاد خداوند

وجود داشته باشد شخص، کرامت خود را حفظ می‌کند و با شکرگذاری از الله متعال به خوشحالی‌اش برکت می‌اندازد.

استرس: شخصی که به یاد خداوند متعال می‌باشد و به او تکیه داده است دچار استرس‌های مخرب زندگی نخواهد شد چون همیشه به رحمت پروردگار، رزاق بودن او، قدرت و دیگر صفاتش ایمان دارد، او می‌داند هر کس به خداوند تکیه کند نخواهد افتاد، و حتما می‌دانید عامل بسیاری از بیماری‌های امروز استرس است.

ناراحتی: کسی که ناراحت است گوشه‌گیر می‌شود، با کسی حرف نمی‌زند، مدام قلبش تحت فشار است اما یاد الله متعال باعث می‌شود شخص امیدوار باشد، و حتّی منشأ این ناراحتی و گرفتاری را حکمتی از جانب خداوند متعال بداند و بگوید من راضی هستم به رضای پروردگار...

و دیگر احساسات...

به صورت خلاصه:

یاد خداوند اجازه نمی‌دهد زندگی انسان‌ها در فراز و نشیب‌هایی که دارد از حالت نرمال خارج شود و شخص دچار شوک‌ها و هیجانات ویرانگر نمی‌شود. تمام احساسات بشر نیاز زندگی او هستند و وجود آنها یک امر کاملا طبیعی است ولی یاد خداوند این احساسات را کنترل می‌کند و باعث می‌شود الف) معقولانه تصیمیم بگیریم، ب) کرامت خود و دیگر انسان‌ها را حفظ نماییم، ج) زندگی معنای خاص خود را همیشه خواهد داشت و حاشیه‌های دنیایی آن را کم‌رنگ نمی‌نماید و...

عزیزان «ساده به این موضوع نگاه نکنید»، به سرچشمه‌ی بسیاری از مشکلات بشر بنگرید، غرور، خشم، ناراحتی، استرس و... بلای جان انسانها شده است.

ممکن است شخصی بگوید: مگر فقط نماز خواندن یاد خداست؟! من می‌خواهم از طرق دیگری به یاد خدا باشم، مثلا هر روز به خدا فکر کنم! که در پاسخ می‌گوییم:

الف) بله آنچه ذکر فرمودید نیز لازم است ولی نماز فرق می‌کند، نماز حاوی کلماتی است که خداوند خود به بندگانش یاد داده تا به وسیله‌ی آنها او را یاد کنیم، آنچه در نماز تکرار می‌شود باعث تامین شدن نیازهای معنوی ما می‌شود، سجده برای خداوند حالتی ایجاد می‌نماید که بشر احساس می‌کند با خداوند فاصله‌ای ندارد...

ب) و نیز نماز یاد خداوند را زمان‌مند می‌کند، ممکن است شما با روشی که گفتید روزی یک بار به یاد خدا بیفتید، یا اصلا چند روز به مسافرت بروید و این امر مهم را فراموش کنید ولی نماز باعث می‌شود هر روز و در اوقات معین یاد خداوند تکرار شود، اوقات نمازهای پنجگانه هم طوری تنظیم شده که وقفه‌ای در این یادآوری ایجاد نمی‌گردد.

برای تک تک موارد زیر می‌توانم توضیحات زیادی بنویسم ولی تیتروار به آنها اشاره می‌نمایم چون معتقدم «گر در خانه کس است یک حرف بس است» و مطالبی که در سطور گذشته بیان شد بسیار منطقی می‌باشد و کافیست:

- شخص اهل نماز اگر مرتکب گناهی شود وقتی روی سجاده رفت خودش خجالت می‌کشد و همان موقع تصمیم به توبه می‌گیرد.

- شخص اهل نماز چون همیشه یاد خداوند را نگه داشته است تمایلی برای انجام گناه ندارد.

- شخص اهل نماز از افراد بی‌نماز تمیزتر است زیرا همیشه به غسل، وضو و طهارت نیاز دارد.

- شخص اهل نماز هر چند ساعت یک بار شرایطی برایش پیش می‌آید که امور روزانه و مشکلاتش را با خداوند در میان بگذارد.

- شخص اهل نماز از جمود و بی‌حالی خارج می‌شود و اراده‌اش برای انجام کارها قوی‌تر می‌شود (چون نماز خواندن به اراده نیاز دارد).

- شخص اهل نماز هر روز چندین بار به ساعت نگاه می‌کند تا اوقات نماز را چک نماید لذا بسیار وقت‌شناس بار می‌آید.

- شخص اهل نماز با دیگر نمازگزاران جامعه، احساس الفت و برادری عجیبی می‌کند لذا نماز خصوصا جماعت باعث وحدت مردم می‌شود.

- شخص اهل نماز مدام به یاد خدا است و اهرم قدرتمندی در قلب و نهاد خود احساس می‌کند برای حرکت به سمت فضایل اخلاقی و دور شدن از رذائل اخلاقی .

- و...

فقط عزیزان توجه داشته باشید برای تمام موارد یادشده، یک نمازخوان واقعی مدنظر ما بوده نه نمازگزاران ریاکار یا افرادی که از روی عادت نماز می‌خوانند. نماز باید عبادتی باشد (نه عادتی) تا تاثیرات بیان شده را داشته باشد.



اگر قرآن محصول تاریخ زمان خود است چرا...؟

احتمالا شما هم شنیده اید که افرادی می‌گویند قرآن متاثر از تاریخ و جغرافیای زمان خوَد است[1]، ما معتقدیم این دیدگاه باطل و نادرست است، به نقد زیر توجه بفرمایید:

الف)

اگر تاریخمندی صحیح است چرا قرآن کریم از امور بسیار بدیهی زمان جاهلیت مبرا شده است؟! مثلا نژادپرستی در بین اعراب زمان جاهلیت بیداد می‌کرد، قرآن چرا نه تنها تاثیری از این فرهنگ نپذیرفته بلکه به شدت در مقابل آن ایستاده است؟! مثلا خداوند در آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی مبارکه‌ی حجرات می‌فرماید:

---

۱. الف) «تاریخ‌مندی متن» به معنای اثرپذیری «متن» از واقعیت های فرهنگی و اجتماعی زمانی است که متن درآن نوشته شده است.

مثلا وقتی یک نویسنده‌ی یونانی متنی نوشته است، واقعیت‌های دور و بر خود را در نظر داشته و به نوعی آنها به متنش جهت داده‌اند. این وضعیت برای متن‌های بشری صدق می‌کند، اما برای کلام خداوند صحیح نیست و مطلقاً چنین فیلتری وجود ندارد. خداوند متعال آنچه خود صحیح دانسته است را برای بشریت ارسال فرموده و کهنگی و تاریخ گذشتگی به کلامش راه ندارد...

اسلام ستیزان که کلا چنین ادعایی دارند، اما متاسفانه در بین برخی از مسلمانان مدعی روشنفکری هم چنین ادعای گزافی شنیده می‌شود... الحمدلله در این زمینه تلاش‌های فراوانی صورت پذیرفته و پژوهشگران مسلمان به صورت کامل ادعاهای آنان را پاسخ داده‌اند.

ب) در کتاب پیش رو چند مطلب به صورت خلاصه در رد جریان فوق نوشته شده است. فقط این نکته را در نظر داشته باشید، منظور ما از جاودانه بودن نصوص، تاکید بر ثوابت و روح قرآن است، نه ابزارهایی که جهت اجرا شدن ثوابت به کار برده می‌شوند... ما هم این ابزارها را متغیرات می‌نامیم. مثلاً حج ثابت است، ولی ابزارهای رسیدن به حج متغیر (مردم قبلاً با اسب می‌رفتند، الان با هواپیما...) مرکبی که ما را در اجرای این امرِ ثابت یاری می‌نماید، جزو متغیرات خواهد بود و مثال‌های دیگر...

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾

«ای مردمان، ما شما را از مرد و زنی (به نام آدم و حوّاء) آفریده‌ایم و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید (و هر کسی با تفاوت و ویژگی خاص درونی و بیرونی از دیگری مشخّص شود، و در پیکره‌ی جامعه انسانی نقشی جداگانه داشته باشد). بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متّقی‌ترین شما است. خداوند مسلّماً آگاه و باخبر (از پندار و کردار و گفتار شما و از حال همه‌کس و همه چیز) است.»

ب)

البته کسانی که چنین ادعای گزافی مطرح می‌کنند (تاریخمندی)، نمونه‌هایی را هم ذکر می‌کنند و می‌گویند این‌ها دلایلی مبنی بر اثبات دیدگاه ما هستند، مثلا می‌گویند دلیل اشاره‌ی قرآن به باغ‌های خوش و خرم بهشتی این است که اعراب چنین چیزی را دوست داشتند! می‌گوییم: این ادعا کاملا نادرست است، مگر هم اکنون ثروتمندان و قدرتمندان تمام ملل دنیا از ویلاهای لوکس استفاده نمی‌کنند؟ اگر این خواسته‌ی اعراب است چرا آن‌ها هم می‌خواهند؟!

ولی به هر حال فرض را بر این می‌گذاریم این ادعا صحت دارد (بحث باغ‌های بهشتی و دیگر اموری که مطرح می‌کنند) به مورد ج توجه بفرمایید:

ج)

خوب الآن باید شما پاسخ دهید، (اگر ادعای شما صحت دارد) چه چیزی باعث چنین «**تفکیکی**» شده است؟! چرا برخی از امور تاریخی آن زمان وارد قرآن شد ولی اموری همچون نژادپرستی، تضاد طبقاتی، زنده به‌گور کردن دختران و... وارد آن نشده است؟!

پس اگر فرض شما را بپذیریم با «**تناقض**» بزرگی روبرو می‌شویم، بالاخره رسول اکرمﷺ (که شما ادعا می‌کنید در نوشتن مفاهیم قرآن نقش داشته) قدرت تفکیک و جداسازی امور جاهلی و امور درست را از یکدیگر داشته است یا خیر؟ اگر این توان را داشته چرا می‌گویید امور نادرست و محدود به جغرافیای آن زمان وارد قرآن شده است؟! و اگر قدرت تفکیک نداشته چگونه امور نام برده (نژادپرستی و...) را وارد قرآن نکرده است؟

د)

عزیزان این یادداشت برای اسلام‌ستیزانی که با قرآن دشمنی می‌کنند نگاشته شده است ولی جای تاسف دارد برخی از مسلمانان هم دقیقاً همین شبهات را در جامعه منتشر می‌نمایند، آنها برای خود یک روشنفکری خودخوانده قائل شده و مثلا می‌خواهند به تبعیت از محققان مسیحی، امور دینی را تاریخمند جلوه دهند!

شخص مسیحی برای «توجیه تحریفات فاحش موجود در کتاب مقدسش» اقدام کرده است، شما چرا برادر و خواهرم؟

روزی با یکی از همین برادران (به اصطلاح هوادار تاریخمندی) بحث می‌کردم، دقیقاً شبهاتی که چند روز قبلش پاسخ داده بودم را مطرح می‌نمود! و جالب اینجاست بنده آن شبهات را از کانال‌های ملحدان اقتباس

کرده بودم! اما این بار از زبان یک مسلمان می‌شنیدم! از زبان شخصی که مانند بنده نماز می‌خواند!

عجیب است، واقعا رفتار این افراد عجیب است، به قرآن باور داشته باشی، آن را کلام پروردگار بدانی! ولی معتقد باشی خداوند حکیم نیست و امور نادرست وارد کلامش شده است! و به این آیه هم توجه نداشته باشی!

﴿لَّا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ **(فصلت: ۴۲)**

«هیچ گونه باطلی از هیچ جهتی و نظری متوجّه قرآن نمی‌گردد (نه غلطی و تناقضی در الفاظ و مفاهیم آن است و نه علوم راستین و اکتشافات درست پیشینیان و پسینیان مخالف با آن، و نه دست تحریف به دامان بلندش می‌رسد چرا که) قرآن فرو فرستاده‌ی یزدان است که با حکمت و ستوده است (و افعالش از روی حکمت است و شایسته‌ی حمد و ستایش بسیار است).»

نکته: قبلا به چند اعجاز علمی قرآن اشاره کرده‌ایم و گفتیم امکان ندارد بشر آن زمان چنین چیزی را دانسته باشد چون این موارد بوسیله‌ی ابزارهای علمی امروز آشکار شده‌اند و بی‌شک قرآن کریم «فراتاریخی» است. در همین کتاب توضیحات مختصری وجود دارد، به اوایل کتاب مراجعه بفرمایید «آیا قرآن توسط مردم ۱۴۰۰ سال پیش به پیامبر ﷺ آموزش داده شده است.»



پاسخ به دو شبهه در مورد «پاسخ‌های قرآن در زمینه‌ی روز قیامت»

شبهه‌ی اول:

از این رو می‌پرسد قیامت کی خواهد بود؟ بگو در آن هنگام که چشم‌ها از شدت وحشت به گردش درآیند و ماه بی‌نور گردد و خورشید و ماه جمع شوند، آن هنگام انسان گوید: راه فرار کجاست؟ هرگز چنین نیست، پناه‌گاهی وجود ندارد. (قیامت: ۶)

توضیحات شبهه‌افکن: مثل این می‌ماند که یکی بپرسد کَی زلزله می‌آید؟ طرف جواب بدهد وقتی زمین به شدّت لرزید و ساختمان‌ها خراب شد.

پاسخ:

هیچ اشکالی در این پاسخ وجود ندارد، اگر به آیات گذشته نگاه کنید متوجه می‌شوید که منظور آیه سوال ناباوران است، افرادی که معاد را انکار می‌کنند، حال همین منکران با رد مطالب ارائه‌شده توسط پیامبر ﷺ به صورت تمسخرآمیز و از روی انکار می‌پرسند، حالا این قیامت کَی هست؟ خداوند هم به پیامبر ﷺ می‌فرماید به این ناباوران بگو: آنگاه که چشم‌ها از شدت وحشت به گردش درآیند و...

لذا این پرسش «علمی» نبوده که به صورت «علمی» پاسخ داده شود بلکه «تمسخری» بوده که با «پاسخ قاطع» روبرو گشته است...

شبهه‌ی دوم:

از تو درباره قیامت می‌پرسند، وقوع آن چه وقت است؟ بگو علم آن تنها نزد پروردگار من است، جز او [هیچ کس] آن را به موقع خود آشکار نمی‌گرداند [این حادثه] بر آسمان‌ها و زمین گران است جز ناگهان به شما نمی‌رسد. (اعراف: ۱۸۷)

توضیحات شبهه‌افکن: پیامبر خدا نمی‌دانست ولی امروز دانشمندان می‌دانند، طبق محاسبات دانشمندان حدودا ۵/٤ میلیارد سال دیگر سوخت خورشید تمام می‌شود و به ستاره از نوع غول سرخ تبدیل می‌شود که حجمش افزایش یافته و زمین را در خود خواهد بلعید، علم می‌تواند دست خدا را بخواند!

پاسخ:

جناب شبهه‌افکن قیامت به چه معناست؟

شمایی که معنای قیامت را نمی‌دانید چگونه به نقد آن می‌پردازید! قیامت از قیام می‌آید و به معنای برخواستن است، یعنی برخواستن دوباره‌ی انسانها در یک جهان دیگر، قیامت دارای مراحل متفاوتی می‌باشد که یکی از آنها نابودی دنیاست، حال علم به صورت تخمینی نابودی جهان را پیش‌بینی نموده ولی در مورد «برخواستن انسانها» و «برپایی دادگاه الهی» چه نظری دارد؟ آن مرحله‌ی پایانی «در چند سال دیگر» اتفاق می‌افتد؟ و واقعاً جز «خداوند متعال» چه کسی می‌داند؟

در بیان مطالب علمی هم دچار اشتباه شده‌اید چون خواستار حقیقت نیستید و دنبال کوچکترین بهانه می‌گردید که بگویید فلان مطلب اسلام دارای اشکال است، تا به حال برای پایان جهان نظریات گوناگونی مطرح شده و اتفاقا «زمان تخمینی» آنها با یکدیگر متفاوت است و «زمان قطعی» نابودی جهان نیز «فقط نزد الله متعال» است، نظریاتی که ارائه شده‌اند به شرح زیر می‌باشند: [1]

۱. مه گسست

۲. جهش بزرگ

۳. انفجار سیاه‌چاله

۴. پایان زمان

۵. سرمای بزرگ

۶. مه رُمب

۷. مرگ گرما

۸. مکش بزرگ

۹. برخورد بزرگ

***

---

۱. برای مطالعه‌ی بیشتر می‌توانید در گوگل بنویسید:

9 Ways To Destroy The Universe

یا به سایت‌های زیر مراجعه نمایید:

http://listverse.com/2014/04/11/10-theories-on-how-the-universe-will-end/

http://www.bbc.com/earth/story/20150602-how-will-the-universe-end

دو شبهه در مورد پاسخ قرآن به مقوله‌های روح و قاعدگی

شبهه در مورد پرسش از روح:

درباره روح از تو می‌پرسند بگو: روح از فرمان پروردگار من است و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است. (اسراء: ۸۵)

توضیحات شبهه‌افکن: مثل این است که از یک نفر بپرسیم نظریه نسبیت چیست؟ بگوید یکی از دستورات اینشتین است و دانش تو به اندازه‌ای نیست که من توضیحی بدهم، این نشان می‌دهد که خودش هم چیزی از نظریه نسبیت نمی‌داند.

پاسخ:

چه نتیجه‌گیری نادرستی!

یعنی اگر روزی یک معلمِ کلاس دوم ابتدایی سر کلاس درس برود و مجله‌ای دستش باشد، سپس یکی از دانش‌آموزان مجله را بردارد و به صورت اتفاقی عبارت انتگرال را در آن ببیند و بگوید ببخشید آقای معلم انتگرال چیست؟ و معلم هم بگوید یکی از مباحث ریاضی است و نمی‌توانم آن را برای شما توضیح دهم، این پاسخ بیانگر ندانستن معلم است!؟ به هیچ عنوان.

دانش‌آموزان هنوز جدول‌ضرب را نمی‌دانند معلم، انتگرال و مشتق را برای آن‌ها توضیح دهد؟ چه اتفاقی می‌افتد! پس این آیه به هیچ عنوان بیانگر بی‌اطلاعی گوینده نیست و این فرض شما نادرست است، دشمنی و تعصب بلایی بر سر قلب‌هایتان آورده که فقط دنبال چسپاندن نتایج و ذهنیت‌های نادرست خودتان به متون دین مبارک اسلام باشید.

شبهه در مورد پرسش از قاعدگی:

از تو درباره عادت ماهانه می‌پرسند. بگو: آن، رنجی است [برای زنان] پس هنگام عادت ماهانه از [آمیزش با] زنان کناره‌گیری کنید و به آنان نزدیک نشوید تا پاک شوند پس چون پاک شدند از همان جا که خدا به شما فرمان داده است با آنان آمیزش کنید، خداوند توبه‌کاران و پاکیزگان را دوست می‌دارد. (بقره: ۲۲۲)

توضیحات شبهه‌افکن: مردم علت را می‌پرسند ولی الله معلول را جواب می‌دهد، خب هر کسی می‌دانست که در قاعدگی رنجی هست ولی علت را نمی‌دانستند برای همین سؤال می‌پرسیدند که ظاهراً الله هم چیزی بیشتر از مردم نمی‌دانست.

پاسخ:

واقعا شما «پرسش» را متوجه شده‌اید؟! که به «پاسخ» اعتراض وارد می‌کنید؟!

دقت کنید اصلا از پیامبر ﷺ نپرسیده‌اند که «قاعدگی چیست؟» یا «علت درد» در هنگام قاعدگی چیست؟! شبهه‌ی شما در مورد زمانیست که این سوالها را می‌پرسیدند و پاسخ دیگری داده می‌شد...

ولی نگاه کنید پرسش چیز دیگریست! و قرآن می‌فرماید: «درباره‌ی قاعدگی سوال می‌پرسند»، سوالشان چیست؟ سوال بوسیله‌ی پاسخِ داده شده به راحتی مشخص می‌گردد، آنها پرسیده‌اند آیا در زمان قاعدگی می‌توان همبستری انجام داد؟ قرآن هم می‌فرماید خیر و ادامه آیه...

پس سخن از «چیستی» و «ماهیت» عادت ماهیانه نیست بلکه سوال از «احکام» مربوط به آن است! اما شبهه‌افکن می‌گوید قرآن باید پاسخی در رابطه با چیستی قاعدگی ارائه می‌داد!!!

واقعا دقت نکردن آفت بزرگیست که دامنگیر منتقدان اسلام مبارک شده است، چه جوانان رعنایی که ممکن است به وسیله‌ی این متن نادرست فریب خورده باشند! امّا غافل از آنکه چنین سفسطه‌هایی در آن وجود دارد...

خداوندا توفیق هدایت را نصیب همه‌ی ما بگردان، اللهم آمین.



تاملی در شیوه‌ی کار مخالفان

یک «مسأله‌ی ریاضی» را به جوانی می‌دهند تا آن را حل کند اما او توانایی این کار را ندارد و در کمال ناباوری شروع می‌کند به بدگویی کردن از «علم ریاضی»! بعد از چند روز دوباره همین ماجرا تکرار می‌شود و باز هم به دلیل ناتوانی شروع می‌کند به بدگویی کردن از «علم ریاضی»! اما این بار یک «معلم ریاضی» در آنجا حضور دارد و مسأله را برای او حل می‌کند ولی باز هم آن جوان به حل مسأله توجه نمی‌کند و شروع می‌کند به بد و بیراه گفتن!!!

راستی شخصیت این جوان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ قطعا در نگاه شما هم شخصیت مثبتی ندارد و مرتکب سه اشتباه شده است:

اولاً: برای درستی یا نادرستی این علم «فهم خود» را به عنوان «معیار» قرار داده است.

ثانیاً: بعد از «ندانستن»، به جای قبول حقیقت (اعتراف به این که نمی‌داند) شروع می‌کند به بدگویی کردن! (خیلی راحت می‌توانست بگوید نمی‌دانم و ارائه پاسخ را به یک شخص آشنا به ریاضی واگذار می‌نمود).

و ثالثاً: بعد از حَل مسأله توسط «معلم متخصص»، باز هم بر روی اشتباه خود پافشاری می‌کند و به «ریاضی» بدگویی می‌کند.

ادامه ماجرا:

از آن جوان می‌پرسیم: این چه کاری است که انجام می‌دهید؟

می‌گوید از افراد زیادی شنیده‌ام که در مورد «علم ریاضی» بد گفته‌اند، می‌گوییم خوب دوست عزیز، «علم ریاضی» چقدر کارکرد مثبت در جامعه‌ی بشری داشته است، چطور منکر آن می‌شوید؟ او چند مثال ذکر می‌کند که فلان افراد از «محاسبات و فرمول‌های» آن استفاده کرده‌اند، بمب ساخته‌اند و باعث نابودی انسانها شده‌اند، می‌گوییم: «علم ریاضی» یک وسیله است، در ذات خود یک امر کاملا مثبت است ولی سوءاستفاده‌ی افراد از «علم ریاضی» چرا باید به نام آن تمام شود؟

مشخص است که این جوان دچار اشتباه شده است و «فهم نادرست او»، «عدم توانایی تحلیل توسط او» و «سوءاستفاده‌ی دیگران» از «علم ریاضی» دالّ بر نادرست بودن «علم ریاضی» نیست، حال یک بار دیگر متن بالا را بخوانید ولی جای این عبارات را با یکدیگر عوض کنید:

«مسأله‌ی ریاضی / مسأله‌ی دینی»

«علم ریاضی / دین»

«معلم ریاضی / معلم دینی»

«محاسبات و فرمول‌ها / متون دینی»

اگر **«عدم فهم مخالفان»** و **«استفاده‌ی نادرست توسط موافقان»** دلیلی بر نادرست بودن دین باشد پس همین مبنا برای ریاضی، فیزیک، شیمی، کامپیوتر و دیگر علوم هم صدق می‌کند (بمب‌های اتم، بیماری‌ها و...) لذا یا به نادرست بودن نگرش خود اقرار کنند یا در مورد دیگر علوم شبهه مطرح کنند و با آنها هم سر ستیز داشته باشند! ولی آیا این کار را می‌کنند؟



جایگاه بشارت و انذار نزد اسلام‌ستیزان

واکنش طبیعی انسانها در مقابل انذار

شخصی را در نظر بگیرید که به صورت کاملاً عادی زندگی می‌کند، روزی از روزها چمدان‌هایش را می‌بندد و می‌خواهد به یک سفر طولانی برود، چون مسیرش دور است و با اتوبوس می‌رود مجبور می‌شود چند بار اتوبوس عوض کند، او در یکی از همین شهرهای غریبی که پیاده شده و منتظر حرکت اتوبوس بعدی است احساس تشنگی می‌کند، نگاه می‌کند و شیر آب را در حیاط پیدا می‌کند، نزد آن می‌رود، مشاهده می‌کند یک دیوانه آنجا نشسته و دارد به او نگاه می‌کند، شخص ناباور هم اعتنایی نمی‌کند، شیر آب را باز می‌کند، خم می‌شود که آب بنوشد، بلافاصله آن دیوانه می‌گوید: نخور این آب کثیف است...

آن مرد آب را نمی‌خورد، کمی شیر آب را باز می‌کند، به رنگ و بوی آن توجه می‌کند اما باز هم قانع نمی‌شود تا اینکه بعد از چند لحظه، تامل و

تفکر به این نتیجه می‌رسد ۱۰۰ درصد این آب سالم است چون لوله‌کشی است و آب شهری...!

البته چیز عجیبی نیست، هر کس دیگری به جای آن شخص بود همین مکث و توقف را انجام می‌داد، و بعد از اطمینان آب را می‌خورد... (چشم‌هایتان را ببندید و چنین حالتی را تصور کنید، ببینید آیا واقعا شما هم چنین مکثی انجام می‌دادید یا خیر!).

اما منظور بنده از ذکر این مثال چه بود؟ عزیزان این ذات و ماهیت ما انسانهاست، همیشه در برابر چنین انذارهایی واکنش نشان می‌دهیم حتی اگر عکس‌العمل ما محدود باشد ولی باز هم بی‌خیال نخواهیم بود اما ناباورانی که خداپرستی را کنار گذاشته‌اند نسبت به انذار و نصیحت این همه انسان عاقل و بالغ جامعه بی‌تفاوت شده‌اند! متاسفانه اطمینان ندارند... اما باز به عقب نگاه نمی‌کنند...

(البته این انتقاد فقط متوجه ناباوران نیست و برخی از مسلمانان هم مورد خطاب قرار می‌گیرند! سبحان الله، نسبت به سخن یک دیوانه واکنش نشان می‌دهیم ولی در مقابل آموزه‌های دین پروردگار بی‌تفاوت هستیم! وقتی به برخی از مسلمان‌ها می‌گوییم چرا نماز نمی‌خوانید؟ پیامبر ﷺ می‌فرماید: اولین سوال روز قیامت در مورد نماز است[۱]، پاسخ‌هایی می‌شنویم که بی‌تفاوتی آنها نسبت به سخن رسول‌الله ﷺ آشکار می‌گردد...

---

۱. اشاره به حدیث صحیحی است که پیامبراکرم ﷺ فرمودند: (أنّ أول ما يحاسب به العبد يوم القيامة الصلاة)، «همانا نخستین چیزی که بنده برای‌آن در روز قیامت حسابرسی می‌شود نماز است.» (سنن أبی داود، ج۱، ص۲۹۹ ح۸٦٤؛ سنن الترمذی، ج۲، ص٢٦٩ ح٤١٣؛ سنن ابن ماجه، ج۱، ص٤٥٨ ح١٤٢٥)، این حدیث به محاسبه‌ی حق الله دلالت دارد و در حدیث صحیح دیگر نیز به محاسبه‌ی حق الناس تصریح شده است. (ر.ک: تحفة الأحوذي - مبارکفوری، ج۲، ص۳۸۳)

وقتی می‌گوییم ناباوران نسبت به انذار (بیم دادن) بی‌تفاوت هستند منظورمان چیست؟

- وقتی به ناباوری می‌گوییم: زمانی که شما به صورت جبری متولد شده‌اید و به صورت جبری خواهید رفت آیا این اجبار جای تامل نیست؟ مطمئن باشید یک برنامه‌ریزی دقیق وجود دارد... متاسفانه با بی‌تفاوتی به ما جواب سربالا می‌دهند...

- وقتی به ناباوران می‌گوییم: همراه با نظرات مخالفان خداپرستی نظرات قاطع موافقان هم وجود دارد چرا نسبت به آن اعتنا نمی‌کنید، این توجه به نفعِ خودتان است...، باز هم بی‌تفاوت هستند و اعتنایی ندارند...

- وقتی به ناباوران می‌گوییم: این همه زیبایی و دقت موجود در خلقت نمی‌تواند محصول تصادف‌های بی‌هدف باشد دوباره بی‌تفاوت برخورد می‌کنند و به ما جواب سربالا می‌دهند...

واکنش طبیعی انسانها در مقابل بشارت:

فردی پایش درد می‌کند، به چندین دکتر می‌رود اما بهبود نمی‌یابد، این بار ام آر آی (MRI) می‌گیرد تا تشخیص دکترها دقیقتر باشد اما باز هم خوب نمی‌شود، در این وضعیت پس از چند روز به منزل برادرش می‌رود، در آنجا مهمانی حضور دارد که تحصیلاتش بسیار پایین است، شروع می‌کند به سخن گفتن، آن فرد کم‌سواد می‌گوید: مادر بنده پایش درد می‌کرد، او را نزد فلان کس (که یک شخص غیرمتخصص است) بردم و در عرض چند روز برای همیشه خوب شد. آن مردی که پایش درد می‌کند علی‌رغم رفتن به نزد

متخصص، گرفتن ام آر آی و... می‌گوید نزد او هم خواهم رفت ببینم او در مورد پای من چه می‌گوید؟!

توجه بفرمایید که این فرد، بی‌تفاوت نبود و برای شفای پای بیمار خود دنبال کوچکترین روزنه‌ی نور می‌گشت، اتفاقا همه‌ی ما این گونه هستیم، از کنار هیچ نکته‌ی مثبتی که مشکل‌گشای کار ما باشد بی‌تفاوت عبور نخواهیم کرد ولی نا‌باوران علی‌رغم این همه نکته‌ی ارشادی مطرح‌شده آن هم توسط انسانهای فرهیخته و باسواد جامعه، باز هم حاضر نیستند اندکی تامل نمایند! و به سمت امور مطرح‌شده گام بردارند...

وقتی می‌گوییم ناباوران نسبت به بشارت (خبر خوش) بی‌تفاوت هستند منظورمان چیست؟

- ناباورانی وجود دارند که از شدت ناراحتی و دلتنگی دچار انواع بیماری‌های درونی شده‌اند به آنها می‌گوییم: قرآن بهار دلهاست، به قرآن ایمان بیاورید تا قلبتان شفا پیدا کند، کاملا بی‌تفاوت عبور می‌کنند و اصلاً برایشان مهم نیست.

- به ناباوران می‌گوییم: به خدای بزرگ ایمان داشته باشید، اگر شما نتوانستید حق خود را بگیرید مطمئن باشید خداوند در روز موعود حق شما را خواهد گرفت و همین موجب شادی قلب شما در قبال شکست‌های زندگی خواهد بود ولی باز هم برایشان مهم نیست و بی‌تفاوت گذر خواهند کرد...

- به ناباوران می‌گوییم: این همه آموزه‌ی ارزشمند در اسلام وجود دارد (صداقت، پاکی، امانت‌داری، دوری از فحشا، دور شدن از رذایلی چون:

دروغگویی، خیانت‌کاری، فحشا و...) چرا ایمان نمی‌آورید تا بالاجبار این موارد در زندگی‌تان اجرا شود و زندگی سالمی داشته باشید، می‌گویند: بدون دین هم می‌توانیم، می‌گوییم آیا در آنجا هم اجباری حس می‌کنید؟ لذا ایمان بیاورید، باز هم بی‌تفاوت عبور می‌کنند.

و این مشکل بزرگ ناباوران است که در برابر بشارت‌ها و انذارهایی که توسط افراد معتمد موجود در زندگی خودشان مطرح می‌شود بی‌تفاوت هستند در حالی که توجه به این امور کاملا فطری است و ممکن است به جز مقوله‌ی دین (که خودشان نمی‌دانند از کجا و به چه طریق این گونه دشمن آن شده‌اند) در برابر هر مقوله‌ی دیگری قدرت پذیرش و اقدام مناسب را داشته باشند.

احتمالاً ناباوران می‌گویند: وقتی چیزی نادرست باشد چرا باید به وسیله‌ی آن تحت تاثیر قرار بگیریم، می‌گوییم: آیا توضیحات و مطالب پژوهشگران مسلمان را به صورت منصفانه و بی‌طرف خوانده‌اید؟ قضاوت دست خودتان.



چرا زن مسیحی می‌تواند شوهرش مسلمان باشد اما زن مسلمان نمی‌تواند شوهر مسیحی و یهودی...

سلام ببخشید من یک سوال داشتم، چرا زن مسیحی یا یهودی میتواند با مرد مسلمان ازدواج کند اما زن مسلمان نمی‌تواند با مرد مسیحی و یهودی ازدواج کند؟

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

توجه به دو نکته‌ی زیر - إن شاء الله - ما را به پاسخ می‌رساند:

الف) اگر توجه داشته باشید در نظام دین مبین اسلام، مرد مدیر خانواده است، معمولا اعضای یک مجموعه باید در مقابل سخنان و تصمیمات مدیر تمکین داشته باشند.

ب) اسلام، اصالتِ یهودیت و مسیحیت را قبول دارد ولی معتقد است منسوخ شده‌اند و اکنون نسخه‌ی به‌روزشده‌ی آنها تحت عنوان اسلام به بشریت ارائه شده است ولی آیین‌های یهودیت و مسیحیت اصلا اسلام را به رسمیت نمی‌شناسند!

حال از برآیند این دو نکته به این نتیجه می‌رسیم یک زن مسیحی (یا یهودی) با شوهر مسلمانش اشتراکاتی دارد و می‌تواند زندگی خود را سامان بخشد به هرحال شوهرش دین او را به رسمیت می‌شناسد (علی‌رغم منسوخ شدن) ولی زن مسلمان با شوهر مسیحی (یا یهودیش) هیچ نقطه اشتراکی نخواهد داشت و شوهرش آیین او را اصلا قبول ندارد و معتقد است دینش یک برنامه‌ی دروغین است!

حال طبق سیستم مدیریتی معرفی‌شده توسط اسلام به موضوع نگاه کنید، یک زن اهل کتاب در خانه‌ی مرد مسلمان می‌تواند دین‌داری خود را انجام دهد ولی زن مسلمان در خانه‌ی مرد یهودی متهم به دروغگویی است و دینداری او با مشکلات فراوانی روبرو خواهد شد (شوهری که تصمیم‌گیرنده است)، به مثال‌های زیر توجه بفرمایید:

- مرد مسلمان کلیسا و عبادتگاه همسرش را به رسمیت می‌شناسد ولی مرد یهودی اصلا مسجد را به رسمیت نمی‌شناسد...

- مرد مسلمان عیسی و موسی و محمد ﷺ را برادر می‌داند ولی مرد یهودی محمد ﷺ را دشمن موسی ﷺ می‌داند! و معتقد است برای نابود کردن دین او اقدام کرده است!

- زن مسلمان می‌خواهد روز عید قربان به خانه‌ی پدرش برود و...، اما شوهرش این عید او را قبول ندارد، زن مسلمان در آروزی حج است، ممکن است شوهرش حامی او نباشد و...

عزیزان این مقوله‌ی به رسمیت شناختن را ساده نپندارید چون زیربنای بسیاری از تصمیمات است، نکته‌ی آخری که حائز اهمیت می‌باشد این است که اسلام مبارک به فکر «عزت پیروانش» است، این دین مبارک اگر مرد را مدیر کرده است زن را هم تحت مدیریت مردی قرار می‌دهد که به عقاید دینی او احترام بگذارد، و بنده معتقدم اگر اجازه می‌داد زنان مسلمان با مردان اهل کتاب ازدواج کنند این یک ظلم در حق آزادی‌های آنان محسوب می‌شد ولی اسلام مبارک هوشمندانه تمام این قضایا را در نظر گرفته است، احتمال می‌دهم اسلام‌ستیزان بعد از خواندن این پاسخ دو شبهه مطرح کنند:

شبهه اول: بحث مدیریت مرد است که چرا زن نباید مدیر باشد؟

پاسخ این است که مدیریت به معنای دیکتاتور بودن نیست، مدیریت مرد در اسلام به معنای خدمتگزاری است و این هم برمی‌گردد به فیزیک و روحیات مرد که برای این کار مناسب‌تر است (نه اینکه تبعیضی رخ داده باشد) اگر مثال مردهای ظالم و سوءاستفاده‌گر از این حکم را ذکر می‌کنید

بدانید کار آنها هیچ ربطی به اسلام ندارد، مرد فطرتا دوست دارد مدیر خانه باشد و بانوان هم فطرتا دوست دارند آقای‌شان مدیر باشد و به او تکیه کنند.

شبهه‌ی دوم: بحث ازدواج زن مسلمان با مرد اهل کتاب است، معمولا مخالفانی که نمی‌خواهند قبول کنند فقط دنبال امور استثنا و نقض‌کننده هستند تا بگویند چنین چیزی صحت ندارد! مثلا می‌گویند شاید یک مرد اهل کتاب به عقاید مذهبی همسر مسلمانش احترام گذاشت آیا آن موقع هم این ازدواج جایز نیست؟

در پاسخ می‌گوییم و شاید احترام نگذاشت! اسلام مبارک بخاطر شاید و باید زندگی بانوان مسلمان را خراب نمی‌کند، شاید چنین افرادی پیدا شوند ولی اکثریت مجموعه چی؟ آیا همه‌ی آنها این‌گونه هستند؟ لذا بخاطر استثنا قاعده‌ی کلی و جامع مردود نمی‌شود.



خداوند کسی را فراموش نمی‌کند

ساعت ۸ شب بود، از بازار به سمت خانه برمی‌گشتم، به ذهنم خطور کرد چند عدد نان روغنی بگیرم، وقتی رسیدم آنجا چند نفر دیگر هم در نوبت ایستاده بودند، یک نفر مانده بود نوبتم برسد که جوانی آمد و گفت من فقط یک عدد می‌خواهم (یک عدد هم که خارج از نوبت است) لذا با هم رفتیم نزد میزی که دم در مغازه گذاشته بودند و ایستادیم...

هر دو منتظر بودیم صاحب مغازه نان‌روغنی‌ها را داخل دستگاه قرار دهد و بعد از پخته شدن دست ما برسد، در همین اثنا چند عدد سیاه‌دانه از

روی میز برداشتم و در دهانم گذاشتم، گفتم برای سلامتی خیلی مفید است.

آن جوان (که چند سالی هم از بنده بزرگتر بود) گفت بله، اصلا فوق العاده است و شروع کرد به تعریف کردن از خواص سیاه‌دانه، من گفتم اتفاقا سنت پیامبر ﷺ نیز می‌باشد و رسول‌الله ﷺ به خوردن و فواید عالی آن توصیه نموده است، با تمسخر عجیبی خندید و گفت:

«پیامبر این را دانسته؟! عزیز من کلا صد سال است که علم خواص آن را کشف کرده است! البته من برای اعتقادات شما احترام قائلم ولی چنین چیزی امکان ندارد» دوست داشتم بحث را با او ادامه دهم ولی بی‌فایده بود، هم با تمسخر و شیوه‌ی حرف زدنش راه گفتگو را بست و هم یک عدد نان روغنی خود را داخل پلاستیک گذاشته بود و برای رفتن عجله داشت، من هم چیزی نگفتم و او رفت...

در راه رفتن به خانه به این موضوع زیاد فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که پروردگار مقتدر چقدر مهربان است و چه مجراهایی را برای هدایت بندگان منحرفش مسّخر می‌نماید...

شاید این موضوع را بسیار ساده بدانید ولی باور کنید اگر این شخص کمی «حق‌پذیر» باشد راه هدایت را خواهد پیمود، «کافیست» در جایی دیگر (حتی اگر با تمسخر و تکبر باشد) ماجرای پیش‌آمده را نزد یک شخص مذهبی تعریف کند چون مطمئنا در آنجا هم به او گفته َخواهد شد این سخن پیامبر ﷺ است که سیاه‌دانه برای سلامتی مفید می‌باشد... (همه‌ی داعیان اسلام این مطلب بسیار واضح را می‌دانند).

لذا اگر حق‌پذیر باشد باید به گفته‌ی خود شک کند و بگوید در اینجا هم حرف آن پسر را تکرار کردند! آیا واقعا پیامبر ﷺ بحث آن را کرده است؟ و کافیست خودش یک جستجوی ساده در اینترنت انجام دهد...

آری عزیزان، خداوند مهرورز این‌گونه «راه‌ها» و «سرنخ‌های» هدایت را برای بندگانش فراهم می‌کند، کافیست کسانی که به دشمنی با خداپرستی برخواسته‌اند «خودپسندی» را کنار بگذارند و به «حق‌پسندی» روی‌آورند، کافیست به ندای قلب‌شان اعتنا کنند و سرنخ‌ها را دنبال نمایند، رسول اکرم ﷺ می‌فرماید:

(فِي الحَبَّةِ السَّوْدَاءِ شِفَاءٌ مِنْ كلِّ دَاءٍ، إلَّا السَّامَ)[1]

«شفای هر بیماری بجز سام (مرگ) در سیاه‌دانه نهفته است.»



صدقه‌ی قبل از گفتگو با محمد ﷺ

متن شبهه:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾

(مجادله: ۱۲)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که می‌خواهید با رسول خدا نجوا کنید پیش از آن صدقه‌ای در راه خدا بدهید.»

---

۱. صحیح البخاری، ج۷، ص۱۲٤ ح۵٦۸۸؛ صحیح مسلم، ج٤، ص۱۷۳۵ ح۲۲۱۵.

﴿أَأَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ (مجادله: ۱۳)

«آیا ترسیدید فقیر شوید که از دادن صدقات قبل از نجوا خودداری کردید؟! اکنون که این کار را نکردید خداوند توبه شما را پذیرفت، پس نماز را برپا دارید و زکات را ادا کنید و خدا و پیامبرش را اطاعت نمایید و (بدانید) خداوند از آنچه انجام می‌دهید با خبر است.»

در آیه‌ی ۱۲ امر به دادن صدقه قبل از گفتگوی خصوصی با محمد صادر شده و بعد در آیه‌ی ۱۳ این حکم نسخ شده است. جالب است بدانید که حکم دادن صدقه قبل از آنکه اجرا شود نسخ شد. این آیات نشان می‌دهد که این حکم و نسخ آن، کار فردی ناآگاه است یعنی محمد نه خدا. اولا دادن مالیات برای صحبت کردن با محمد، عملی ظالمانه و غیراخلاقی است. مسئولین سیاسی و فرهنگی باید در اختیار مردم باشند نه اینکه با وضع مالیات مردم را برانند و محمد هم رهبر سیاسی بود و هم رهبر مذهبی. ثانیا محمد این حکم را وضع کرد و در ابتدا نمی‌دانست که مردم زیر بار این مالیات نمی‌روند. قبل از اجرا متوجه شد که حکمی غیرقابل‌اجراست و زیر بار نرفتن مردم هم موجب وهن خودش می‌شود، بنابراین حکم را لغو کرد. در صورتی‌که اگر از خدا بود اصلا چنین حکمی را وضع نمی‌کرد چون از عواقب آن اطلاع داشت. در این نسخ بهانه‌ی لزوم تدریجی بودن حکم هم برای توجیه نسخ، بکار نمی‌آید.

پاسخ:

یاد ماجرایی افتادم؛ روزی شخصی در فضای مجازی نوشته بود:

یک یخچال اضافه داشتیم هرچند قدیمی بود اما به هر حال کار می‌کرد، آن را دم در مغازه گذاشتیم و روی آن نوشتیم: رایگان، هر کس نیاز دارد آن را برای خودش بردارد. دو هفته آنجا بود کسی به آن دست نزد، سپس روی آن نوشتیم، فروشی...! در کمال ناباوری دیدیم همان شب اول، آن را برده بودند! این یعنی اموری که پولی باشند نزد ما انسانها ارزش بیشتری دارند... یک ساندویچ رایگان به ما بدهند از طعم آن خوشمان نیاید خیلی راحت دورش می‌اندازیم، اما اگر بابت آن پولی پرداخت کرده باشیم، اگر جان بدهیم، به زور تا لقمه‌ی آخر می‌خوریم.

بی‌شک شخص اسلام‌ستیز هم منکر موارد یادشده نیست. بله، این مثال‌ها ربطی به موضوع نداشتند اما سرنخ‌هایی ایجاد کردند که ما را به پاسخ می‌رساند...

الف)

در وهله‌ی اول این آیات خواسته‌اند به مردم بفهمانند که حرف زدنِ با پیامبر ﷺ آنقدر هم بی‌ارزش نیست! عده‌ای از مردم پولدار (معمولا افراد پولدار اعتماد به نفس بالاتری دارند) می‌رفتند و در نشستنِ با پیامبر سوءاستفاده می‌کردند و حق فقرا خورده می‌شد! عده‌ای منافقانه و از روی چاپلوسی خود را به پیامبر آویزان می‌کردند که ما چون بیشتر با او می‌نشینیم پس دارای تقوای بالایی هستیم...

اما با نازل شدن آیه ۱۲، چون بحث پول مطرح شد، فقط افرادی که نیاز داشتند نزد پیامبر ﷺ می‌رفتند و افراد چاپلوس و منافق و متکبر این

نشستن را نمی‌پسندیدند، و علاقه‌مندان واقعی صف‌شان از دیگران جدا شد، و بعد از آموزش این نکته به مردم، این بار خداوند متعال تخفیف قائل شد و حکم یادشده را برداشت.

ب)

حکمت‌های دیگری هم وجود دارد، به عنوان مثال به تفسیر انوار القرآن مراجعه می‌نماییم، چون بسیار کامل توضیح داده است

تفسیر آیه ۱۲:

«ای مؤمنان! هرگاه با پیامبر راز می‌گویید پس نخست پیش از نجوایتان صدقه‌ای تقدیم دارید»

یعنی: چون خواستید با پیامبر ﷺ در امری از امورتان به طور محرمانه سخن بگویید، باید قبل از رازگویی‌تان با وی، صدقه‌ای بدهید. بیضاوی؀ می‌گوید: «در این امر تعظیم و بزرگداشت رسول اکرم ﷺ، بهره و منفعتی برای فقرا، نهی از افراط در سؤال نمودن از رسول‌خدا، ایجاد تمایز میان مخلص و منافق و دوست‌دار آخرت از دوست‌دار دنیاست». «این» تقدیم صدقه پیش از رازگویی با پیامبر «برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است».

یعنی: پاک‌کننده‌تر است برای نفسهای شما زیرا طاعت خدای عزوجل در آن می‌باشد «پس اگر نیافتید، بی‌گمان خداوند آمرزگار مهربان است» یعنی: هر کس از شما چنین صدقه‌ای را نیافت پسِ در راز گفتنش با پیامبر ﷺ بدون تقدیم صدقه، گناهی بر وی مترتب نیست. خاطرنشان می‌شود که این معنا بر واجب بودن تقدیم صدقه قبل از رازگویی دلالت می‌کند زیرا بخشایش و آمرزش مطرح نمی‌شود مگر به سبب ترک واجب.

تفسیر آیه‌ی ۱۳:

نقل است که چون خداوند آیه قبل (۱۲) را نازل کرد، اهل باطل از نجوای خود با پیامبر ﷺ دست برداشتند زیرا آنان پیش از نجوای خود صدقه‌ای تقدیم نمی‌کردند و در عین حال این کار بر اهل ایمان نیز دشوار آمد زیرا بسیاری از ایشان به خاطر ضعف مالی‌ای که داشتند از رازگویی با رسول‌خدا ﷺ دست کشیدند، همان بود که خداوند متعال با نزول این آیه، حکم قبلی را از مؤمنان برداشت و برایشان تخفیف داد: «آیا ترسیدید که پیش از نجوایتان صدقاتی را تقدیم دارید؟» یعنی: آیا در صورت تقدیم صدقه از فقر و فاقه ترسیدید، یا از انفاق مال ترسیدید چرا که از بخشیدن مال کراهت دارید؟

مقاتل رحمه الله می‌گوید: «حکم تقدیم نمودن صدقه قبل از نجوا با پیامبر ﷺ فقط به مدت ده شب جاری بود سپس منسوخ شد».

«حال که نکردید» یعنی: حال که امر به تقدیم صدقه پیش از نجوای با پیامبر را اجرا نکردید به سبب آن‌که این کار بر شما سنگین بود؛ «و خداوند هم از شما درگذشت» زیرا به شما در ترک این کار رخصت داد؛ «پس نماز را بر پا دارید و زکات را بپردازید و خدا و رسولش را اطاعت کنید» یعنی: اکنون که از سوی شما در تقدیم صدقه پیش از نجوای با پیامبر ﷺ سنگینی و کندی روی داد پس بر اقامه نماز و دادن زکات و طاعت خدا و رسولش پایداری ورزید «و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است» پس باید مراقب احوالتان باشید. این هم وعده و هم تهدید است.

حال بعد از تفسیر و فهم صحیح آیه، دوباره شبهه را بخوانید! ملاحظه می‌نمایید که شبهه‌افکن به دور از هر گونه تامل و اندیشه، آنچه مدنظر خودش می‌باشد را نوشته است.

ج)

یک تفسیر جالب دیگر هم این می‌باشد:

از آن‌جا که وقت پیامبر اسلامﷺ از آنِ تمام مردم است لذا کسی که می‌خواهد به تنهایی از او بهره ببرد باید مالیاتی به نفع جامعه بپردازد زیرا تردیدی نیست که پیامبر صدقه را به مصرف شخصی نمی‌رساند و مال‌اندوز نیست لذا آن را برای رفع محرومیّت محرومان و اصلاح امور مسلمانان بکار می‌برد.[1]



چرا رسول اکرمﷺ می‌فرماید: سیاه‌دانه شفای «هر بیماری» است؟

قبل از هر چیز باید بدانیم رسول اکرمﷺ از روی هوا و هوس سخن نگفته و احادیثی که صحت آنها توسط علمای متخصص در این زمینه تایید شده برای ما حجت می‌باشند.

---

۱. ناگفته نماند که صدقه دادن بر پیامبراکرم و خاندان ایشان حرام بوده است؛ یعنی آنحضرت برایشان جائز نبوده است صدقه ای از مردم دریافت کنند و همین خود بهترین دلیل برآن است که پیامبراکرم چشم به اموال مردم نداشته و از موقعیت خویش هم سوء استفاده ای نکرده است.

عزیزان فراموش نفرمایید که «آیات قرآن کریم» و «احادیث پیامبر اکرمﷺ» زمان خود در «نهایت کمال» ارائه شده‌اند اما علم بشر «هنوز» به کمال نرسیده است و الآن هم دایره‌ی مجهولات بشر از دایره‌ی معلوماتش بسیار بزرگتر است لذا اگر «صحت حدیثی» برای ما به «اثبات رسید» ولی مطالب آن توسط «علوم تجربی» تایید نشد، نباید بلافاصله موضع بگیریم و بگوییم این حدیث غلط است!

ما فقط زمانی می‌توانیم چنین ادعایی داشته باشیم که مطمئن شویم علم در این زمینه کامل شده و چیز دیگری باقی نمانده که آن را کشف نماید ولی همانگونه که عرض شد چنین چیزی محقق نشده است.

به علاوه‌ی این مسائل، گاهی مشاهده می‌کنیم برای اموراتی که در آیات و احادیث وجود دارد هنوز «تایید کامل» از جانب علوم تجربی ارائه نشده اما «سرنخ‌هایی کشف» شده که «چشم‌انداز توسعه» و «پیشرفت علم» را در «این زمینه» پدیدار می‌نماید (مثلا بحث فهمیدن توسط قلب و...).

خوشبختانه در مورد سیاه‌دانه (که به آن شونیز هم می‌گویند) تحقیقات زیادی هم در طب قدیم و هم در طب جدید انجام شده است، مثلا ابوعلی سینا در کتاب قانون در طب می‌گوید:[1]

«سیاه دانه در مزاج گرم خشک است، زگیل‌ها وخال‌ها را زدوده و در علاج لکه‌های سفید و پیسی مفید ومؤثر است، واگر سیاه دانه با عسل وآب گرم تناول شود، برای درمان سنگ کلیه و مثانه مفید است. همچنین برای: ورم‌ها وجوش ها، زخم‌های چرکین، سر دردهای میگرنی و سر گیجه، برای

---

۱. قانون در طب، ابوعلی سینا، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی(هژار)، جلد اول، صفحه‌ی ۴۳۷.

چشم‌های که اشک فراوان دارد؛ و برای چشم‌های ضعیف مفید است. و همچنین برای دستگاه تنفس و بیماری آسم وتنگی نفس مفید است .برای گوش، حلق، دهان و بینی نیز مفید است، و برای انواع تب و همچنین برای پاکسازی بدن از سموم مؤثر ومفید است.»

در طب جدید هم تحقیقات بسیار جالبی انجام گرفته است:

به عنوان مثال؛ چهار محقق ایرانی تحقیقات بسیار جالبی در این زمینه انجام داده و مقاله‌ی آنها در یک ژورنال خارجی منتشر شده است.[1]

آنها با بررسی‌های علمی نشان داده‌اند که سیاه‌دانه در حوزه‌های زیر مفید بوده و نقش درمانی داشته است:

ایمنی بدن (Safety)

سندروم متابولیک (Metabolic syndrome)

فشار خون (Hypertension)

چاقی (Obesity)

دیس لی پیدمی (Dyslipidemia)

دیابت (Diabetes)

سیستم عصبی (Nervous system)

اثرات ضد درد (Analgesic effects)

---

1. http://www.journal.ac/sub/view/223

اگر لینک مذکور خراب شد عبارت زیر را در گوگل جستجو نمایید:

Review on Clinical Trials of Black Seed (Nigella sativa) and Its Active Constituent, Thymoquinone

پوست (Dermatology)

بیماری‌های عفونی (Infectious diseases)

سیستم تناسلیَ (Reproductive system)

دستگاه تنفسی (Respiratory system)

سیستم اسکلتی (Skeletal system)

دستگاه گوارش (Gastrointestinal system)

اثرات ضد سمیت (Anti-toxicity effects)

دو محقق دیگر که مقاله‌ی آنها در سایت کتابخانه علوم پزشکی آمریکا منتشر شده به بررسی خاصیت «ضد سرطانی» سیاه‌دانه پرداخته‌اند.[1]

شورای گیاه‌شناسی آمریکا، مقاله‌ی بسیار جالبی در خصوص تاریخچه و اثرات سیاه‌دانه منتشر کرده است، محققان این مقاله حتی به حدیث رسول اکرم ﷺ نیز اشاره کرده‌اند[2] در این پژوهش نویسندگان سعی کرده‌اند مطالب طبیب‌های قدیمی و محققان جدید (در کشورهای مختلف دنیا) را مورد بررسی قرار دهند، و متوجه می‌شویم که نقش درمانی سیاه‌دانه بسیار پررنگ‌تر از چیزی است که ما تصور کرده‌ایم.

---

1. https://www.ncbi.nlm.nih.gov/pmc/articles/PMC5052360/

اگر لینک مشکل داشت عبارت زیر را جستجو نمایید:

Recent advances on the anti-cancer properties of Nigella sativa, a widely used food additive

2. http://cms.herbalgram.org/herbalgram/issue114/hg114-herbprofile.html

اگر لینک باز نشد عبارت زیر را جستجو نمایید:

Nigella sativa. American Botanical Council. by Gayle Engels, Josef Brinckmann

بعد از توضیحات ارائه‌شده لازم است بدانیم که سیاه‌دانه از چند هزار سال قبل مورد استفاده‌ی بشر قرار گرفته است اما اینکه رسول اکرمﷺ فرموده است: «درمان هر دردی» جز مرگ می‌باشد نکته‌ی بسیار مهمی است، بعد از بررسی مقالات نوشته شده متوجه می‌شویم که سیاه‌دانه در تقویت «ایمنی بدن» به صورت بالقوه نقش دارد.

طبعاً بعد از ورود میکروب‌های بیماری‌زا به بدن، گلوبول‌های سفید به مقابله با بیماری‌ها بر می‌خیزند، اگر موفق شوند که بیمار نخواهیم شد اما اگر ارتش دفاعی بدن مغلوب میکروب‌ها و عوامل بیماری‌زا گردد ما مریض می‌شویم، و طبعاً اگر «سیستم دفاعی بدن» بسیار قوی گردد در برابر هر بیماری مقابله خواهد کرد، به مقاله‌های معرفی شده توجه بفرمایید، سیاه‌دانه حتی با سرطان هم مبارزه می‌کند.

حال ممکن است شخصی بگوید پس طبق این حدیث، ما سیاه‌دانه می‌خوریم و هرگز نباید مریض شویم که در پاسخ می‌گوییم این را از کجای حدیث استنباط کرده‌اید؟!!!

به حدیث خوب دقت نمایید رسول اکرمﷺ فرموده است: «سیاه‌دانه» «دوای هر دردی» است و نفرموده: «هر کس» سیاه‌دانه بخورد از بیماری معاف می‌شود چون عوامل دفاعی و عوامل بیماری‌زای بسیار زیاد دیگری هم وجود دارند، و تمام پروسه‌ی بیماری و درمان در سیاه‌دانه خلاصه نشده است لذا بسته به اشخاص مختلف که در چه شرایطی باشند یا چگونه از داروها استفاده کنند یا چگونه رفتار نمایند و... وقوع بیماری و درمان بیماری‌ها هم متفاوت خواهد بود.

اما آنچه مسلّم است اینست که سیاه‌دانه با تقویت سیستم دفاعی بدن به مبارزه و مقابله با هر بیماری می‌رود (اثرات آن را در مقالات معتبر معرفی‌شده خواندیم)، و اگر عوامل دیگر مانع نشوند و شرایط لازم محقق شود این داروی گیاهی به دلیل قدرت فراوانی که دارد تمام بیماری‌ها را نابود می‌نماید، هرچند در دو مقاله‌ی اولی که معرفی نمودم محققان در پایان مطالب بیان می‌کنند هنوز ابعاد ناشناخته‌ای وجود دارد و بیشتر باید روی این دارو تحقیق انجام شود، و اینجاست که باز هم از ژرفای وجود به کلام پروردگار ایمان می‌آوریم آنجا که می‌فرماید:

﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾ (نجم: ۳-۴)

«و (محمد) هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید! آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست!»

***

اندر احوالاتِ «روشن‌فکرنمایان»!

در جامعه‌ی ما مردان زیادی هستند که ادعای روشنفکری دارند ولی وقتی به سخنان و اعمال آنها نگاه می‌کنیم دچار تناقضات عجیبی می‌شویم! (هر چند آنچه تحت عنوان روشنفکری برای خود قائل شده‌اند مورددار است ولی جالب این جاست که به آن هم پایبند نیستند!)

- به عنوان مثال این افراد برای ناموس مردم نسخه‌های عجیب و غریب می‌پیچند و می‌گویند باید به صورت لخت و جذاب بیرون بیایند! اما خواهر و همسر خود را تحت شدیدترین تدابیر به بیرون می‌فرستند! کاملا پوشیده و باوقار!

- روشنفکرنمایانی داریم که تا دلتان بخواهد با دختر مردم به انجمن‌ها و کمپین‌ها می‌روند اما حاضر نیستند خواهر و همسر خود را یک روز! به این جمع‌ها ببرند!

- یا کسانی داریم که بخاطر کلاه‌برداری‌های موجود در جامعه‌ی اسلامی از زمین و زمان شاکی هستند و خدا و تمام امورات معنوی را زیر سوال می‌برند اما سر بزنگاه و در معاملات به اندازه‌ی یک سر سوزن هم به مردم رحم نمی‌کنند و منفعت حداکثری خود را مدنظر قرار می‌دهند!

این بلا فقط دامنگیر «مردان روشنفکرنما» نیست، «خانم‌های زیادی» هم در همین راستا (روشنفکرنمایی) روزگار می‌گذرانند...

- مثلا وقتی یکی از همین خانم‌ها برای چند دختر دانشجو حرف می‌زند در راستای «پیگیری حقوق زنان» به حدی آنها را تحریک می‌نماید که وقتی به خانه برگشتند به برادرشان هم (که یک مرد است) سلام نمی‌کنند! اما همین خانمِ مدافع حقوق زن! تا دلتان بخواهد برای شوهرش طنازی و دلبری می‌کند و دیدگاه او را بر هر چیزی ترجیح می‌دهد! (چه رسد به حقوقش)

- گاهی خانمی با شوهرش مشکل دارد، نزد یکی از همین خانم‌های روشنفکرنما درد دل می‌نماید، او هم مطالبی مطرح می‌کند که مشکلش را صد برابر بزرگتر می‌کند! علناً می‌گوید باید در روی شوهرش بایستد، او را تحقیر کند و... اما همین خانم روشنفکرنما، اگر برادر و برادر زنش (دقیقاً) چنین مشکلی داشته باشند دیدگاه دیگری دارد و معتقد است باید برادرش همسر زبان‌درازش را ادب کند...!

- یا دخترهایی می‌بینیم که در خانه‌ی پدر آزادی‌های بی‌حد و حصر (در همه‌ی امور) طلب می‌نمایند، مثلا می‌گویند این حق ماست که هر وقت خواستیم با دوستان‌مان به تفریح و گردش در هر جایی که دلمان خواست برویم و... اما اگر زن برادرشان با خواهرش (نه با دوستانش!) به بازار (نه به گردش) برود زبان به شِکوه باز می‌کنند که نباید بیرون برود و چطور چنین چیزی ممکن است و این همه چرخیدن در بیرون و...

احتمالا برخی از افرادی که داعیه‌ی روشنفکری دارند با خواندن این متن رشته‌کوه زاگرس در پیشانی‌یشان هویدا شده باشد که به آنها می‌گوییم ناراحتی نمی‌خواهد دوستان، وقتی یک جوان مذهبی خطایی می‌کند او را به باد تمسخر می‌گیرید و بخاطر رفتار نادرست «او»، اسلام و ایمان و همه چیز را زیر سوال می‌برید، بدانید که با همین معیار، اندیشه‌ی خودتان هم نقد خواهد شد!

چون در بین تمام اندیشه‌ها افرادی پیدا می‌شوند که سخن و عمل‌شان یکی نباشد لذا **اگر می‌خواهید آتش خطای همفکران‌تان دامن اندیشه‌ی شما را نگیرد راه «مسلمان‌نمایان» را از راه «اسلام» و «دیگر مسلمانان» جدا کنید...**

و برای اینکه به حقیقت برسید باید اندیشه‌ی خود را در تقابل با اسلام مبارک قرار دهید تا بدانید این دین مبارک در چه جایگاهی قرار دارد نه اینکه بیایید رفتار نادرست مسلمان‌نمایان را در مقابل امور خوب و انتخابی اندیشه‌ی خود قرار دهید! با این کار قطعا به حقیقت‌طلبی پشت کرده‌اید.

***

باز هم قیاس نادرست در بین علم و دین!

موسی دریا را شکافت، مسیح مرده را زنده کرد، محمد ماه را از وسط نصف کرد، معجزه‌هایی که منسوب به مردان خدا شنیده‌ایم ! اینها چه در آن زمان و چه در این زمان و چه در آینده در زندگی هیچ بشری اثر نداشته و ندارد و نخواهد داشت. داوینچی، گالیله، آیزاک نیوتن، ادیسون، گراهام بل، زکریای رازی، ابوعلی سینا، کشفیات، اختراعات و اثرهایی از خود بجای گذاشتند که هم در زمان حیات‌شان موثر بود و هم در این زمان تأثیرگذار و بطور یقین قرنها بعد از ما نیز در زندگی مردم موثر خواهند بود. ظاهراً خداوند هم در انتخاب مردانش اشتباه کرده بود و هم در معجزاتش.

پاسخ:

پاسخ متن ساده‌اندیشانه‌ی شما بسیار راحت است:

آدم، نوح، عیسی، موسی و محمد ﷺ آمدند به ادیسون‌ها، گراهام بل‌ها، رازی‌ها و ابوعلی سیناها بگویند: «تلاش شما» در جهت «خدمت به هم‌نوع» و «گره‌گشایی از کار آنها» باشد نه «اقدامی علیه بشریت»...

آنها «معجزه» انجام دادند تا «امثال شما» این «خیرخواهی» و «نصیحت» را از آنها بپذیرند، کارهای خارق العاده‌ی آنها برای این بود تا «به شما ثابت کنند» آنها از سوی کسی حامل این پیام هستند که «کاملا بی‌نیاز» است و این نصایح «به نفع خود شماست».

آنها آمدند بگویند ما فقط به «علوم تجربی» نیاز نداریم بلکه به «اخلاق» هم نیاز داریم تا علمی که نتیجه‌ی تلاش‌های چند هزار ساله‌ی بشر است، در «جهت مثبت» بکار برده شود...

آری، اگر «دانشمندان علوم تجربی»، «ماشین علم» را ایجاد کردند «فرستادگان خدای مهربان» نیز برای «رانندگان آن» کلاس «اخلاق» و «انسانیت» برگزار نمودند و «کتاب آموزشی» آن کلاس هنوز هم در اختیار «رانندگان هر نسلی» قرار دارد...

مطمئن باشید اگر تا قیام قیامت بشریت به این ماشین نیاز داشته باشد وجود راننده‌های پاک و سالم و بااخلاق نیز کماکان یک ضرورت باقی خواهد ماند.

حال خود قضاوت کنید، اندیشه‌ی ما مؤمنانی که «ماشین» را قبول داریم و «راننده‌ی بااخلاق» را طلب می‌نماییم به «حقیقت» نزدیک‌تر است یا شمایی که فقط می‌گویید «ماشین و بس»؟! و برای «تربیت رانندگان» هیچ برنامه‌ای ندارید! رانندگانی که می‌توانند با جان مردم بازی کنند...

در آخر، جمله‌ای برای عصبی کردن مخاطبان نوشته‌اید که در کمال آرامش به شما می‌گوییم: خداوند متعال از خطا و اشتباه، منّزه است، آنچه اشتباه است افکار شماست؛ شمایی که هنوز نمی‌دانید حوزه‌ی کار انبیاء علوم تجربی نبوده است بلکه آنها برای تمدن‌سازی و رهایی بشریت از چنگال ولنگاری و معصیت اقدام کرده‌اند، آنها آمده‌اند بگویند انسانها زمانی به وحدت قلوب می‌رسند که مطیع خالقشان باشند و از برنامه‌ی پروردگار مهربانشان پیروی نمایند، اینکه هر کس برنامه‌ای داشته باشد و سودای سروری عالم در سر بپروراند بشریت را به خوشبختی نمی‌رساند...

بارها گفته‌ایم و باز تکرار می‌نماییم (چون مخالفان همیشه این اشتباه را تکرار می‌کنند):

بشریت هم به علم نیاز دارد، هم به برنامه‌ای صحیح و سالم برای زندگی، علم متعلق به همگان است، ناباوران حق ندارند «خود را علم» بدانند!! و اگر کسی آنها را نقد کرد بلافاصله خود را در پشت دیوارهای علم مخفی نمایند!

دین هم به معنای برنامه‌ی زندگی می‌باشد، بی‌خدایان نیز برنامه‌ی مادیگرایانه برای زندگی خود دارند لذا بی‌خدایی دین آنهاست، اگر قرار است دو گزاره با یکدیگر مقایسه شوند باید دین من به مصاف دین آنها برود نه اینکه دین من را به جنگ «علم» بفرستند! چون دفاع و حمایت از علم در «تار و پود» دین من نهفته است. متاسفانه ناباوران هنوز نمی‌دانند که «اسلام با علم مخالف نیست»؛ دینی که مخالف بود مسیحیت «تحریف شده»ی موجود در قرون وسطی بود لذا با همین پیش‌فرض غلط و نادرست هر بار شبهه‌ای تکراری مطرح می‌نمایند!



شبهه‌ای در مورد بحث هلال ماه در قرآن

درباره هلال‌ها از تو می‌پرسند. بگو آن‌ها گاه‌شماری برای مردم و حج‌اند. و نیکی نیست که از پشت خانه‌ها درآیید؛ بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند و به خانه‌ها از در آن‌ها درآیید. و از خدا بترسید، باشد که رستکار گردید. (بقره: ۱۸۹)

توضیحات شبهه‌افکن: مثل این می‌ماند که یکی بپرسد دینامیت از چه درست شده؟ طرف به جای پاسخ دادن به کاربرد آن اشاره کند و جواب بدهد که آن برای تخریب معدن‌هاست. الله ظاهراً نمی‌دیده یا نمی‌دانسته

که هلال ماه بستگی به زاویه‌ی دید ما و موقعیّت ماه نسبت به خورشید و زمین است. ضمناً دو جمله آخر چه ربطی به سؤال ماه دارد ما که نفهمیدیم؟!

پاسخ:

یا شبهه‌افکن آیه را نخوانده و یا مخاطبان خود را بسیار ساده‌لوح فرض کرده است، کجای آیه از «ساخته شدن» هلال ماه! صحبت شده است؟ چرا در اشکالی که مطرح نموده بحث «ساخته شدن» را مطرح کرده است؟! اگر آیه‌ی قرآن را در یک مثال دیگر بازسازی می‌کرد باید می‌نوشت:

«مثل این می‌ماند که یکی در مورد دینامیت «سوال بپرسد»؟» شخصی هم بگوید برای تخریب معدن‌هاست، آیا این پاسخ اشکالی دارد؟ خیر!

و اگر دقت نمایید در این آیه‌ی شریفه، بحث «هلال‌های ماه» به عنوان یک «تقویم زمانی طبیعی» مطرح شده است، این تقویمِ زمانی به حدی راحت است که الآن هم مورد استفاده‌ی مردم قرار می‌گیرد، مثلا وقتی مردم ماه گِرد را در آسمان می‌بینند می‌دانند که وسط ماه قمری است، یا با روئیت آن، ماه جدید را شروع می‌کنند. جملات دیگر شبهه‌افکن را نیز پاسخ می‌دهیم:

شبهه‌افکن:

الله ظاهراً نمی‌دیده یا نمی‌دانسته که هلال ماه بستگی به زاویه دید ما و موقعیّت ماه نسبت به خورشید و زمین است.

پاسخ:

اتفاقا خداوند خوب می‌داند، چون مردم در چه موضوعی سوال پرسیده‌اند، و در همان رابطه پاسخ داده است و این شمایید که نمی‌دانید مفهوم آیه چیست!

آیه می‌فرماید از هلال ماه سوال می‌پرسند، سوال‌شان چیست؟ پاسخِ ارائه شده سوال را مشخص می‌نماید و متوجه می‌شویم که سوال‌شان در مورد «حکمت» تغییر شکل ماه است. و خداوند می‌فرماید حکمت این تفاوت در دیده شدن شکل ماه، یعنی تعیین یک تقویم طبیعی برای شماست.

و باز هم تکرار می‌نمایم که پاسخ از نوع سوال است و آنها اصلا سوال نجومی نپرسیده‌اند تا دلیل علمیِ تغییر شکل هلال در تقابل با خورشید و زمین برای آنها شرح داده شود!

به بیان ساده‌تر، سوال به صورت عمومی در مورد هلال پرسیده شده است، قرینه‌ی ما برای درستی ادعایمان (که بحث حکمت است) پاسخِ ارائه شده می‌باشد، قرینه‌ی شما اسلام‌ستیزان برای ادعایتان چیست؟ طبعاً قرینه‌ای ندارید.

شبهه‌افکن:

ضمناً دو جمله‌ی آخر چه ربطی به سؤال ماه دارد؟ ما که نفهمیدیم!

پاسخ:

شما اگر کمی مطالعه می‌کردید متوجه می‌شدید که خداوند در این آیه برای یادآوری تقویم زمانی، بحث حج را مطرح می‌کند سپس در ادامه‌ی آیه

«موضوع دیگری» مطرح می‌نماید و در همین باب (بحث حج) یکـی از آداب نادرست زمان جاهلیت یعنی وارد شدن از پشت خانه‌ها را نکوهش می‌نمایـد تا مردم مِن‌بعد درَ این شرایط (شرایط بازگشتن از حـج) از درهـای خانـه وارد شوند (نه از پشت خانه).



تناقض بزرگ اسلام‌ستیزان در رابطه با عید قربان

اسلام‌ستیزان هر سال هنگام این عید فرخنده، تـوپ‌هایشـان را بـه روی اسلام مبارک می‌بندند و از حقوق حیوانـات، مـذمت خـونریزی و بسـیاری از امور دیگر سخن می‌رانند، هرچند قبلا مطالبی در پاسخ بـه آنهـا نوشـته‌ایـم، اینکه خودشان در کباب‌خوری بسیار قهـار هسـتند ولـی در ایـن روز بـه فکـر حیوانات می‌افتند یا کفش و کیفی که انتخاب می‌کنند اگر چرم نباشـد آن را نمی‌خرند یا حتی دلایل علمی ذکر کرده‌ایم که در ذبح اسلامی کمتـرین درد متوجه مغز حیوان می‌شـود و... امـا آن چـه امـروز مـی‌خـواهم خـدمت شـما عزیزان عرض نمایم مطلب دیگریست، در واقع آشـکار نمـودن «یـک تنـاقض بزرگ» در «رفتار اسلام‌ستیزان» است.

اگر دقت نموده باشید این مدعیان در تمام طول سال ادعـا مـی‌کننـد در جامعـه فقیـر وجـود دارد، گرسـنه وجـود دارد، چـرا خداونـد بـه آنهـا «روزی» نمی‌دهد... ولـی وقتـی بـه یکـی از اوقـات تعیـین شـده بـرای «روزی‌دهـیِ» پروردگار می‌رسیم شروع می‌کنند به انتقاد! و سخنان طعنه‌آمیز! که این چـه کاریست؟ چرا حقوق حیوانات را پایمال می‌کنید؟ و...!

ظاهرا آنها اصلا فکر نمی‌کنند که گوشت حیوانات ذبح‌شده به فقـرا داده می‌شود! فقیرانی که ممکن است از عید قربان پارسال تـا بـه امسـال گوشـت نخورده باشند؛ آن هم چه گوشتی! گوشت قرمز که از گوشـت مـرغ و مـاهی گرانتر است.

اگر به متـون دینـی نگـاه کنـیم متوجـه خـواهیم شـد کـه اسـلام مبـارک چگونـه مـردم را بـرای قربـانی کـردن ترغیـب مـی‌نمایـد، شـما بگوییـد اگـر مـردم بیشـتر ترغیـب شـوند چـه اتفـاقی مـی‌افتـد؟ خـوب مشـخص اسـت، قربانی‌های بیشتری انجام می‌شود و گوشت بیشتری به فقرا داده مـی‌شـود، الله اکبر.

واقعا اسلام‌سـتیزان ایـن تنـاقض را چگونـه حـل مـی‌کننـد؟ لـذا از تمـام جوانان مسلمان درخواست می‌نمایم، اگر اسلام‌ستیزان به شما طعنه زدند و گفتند عید قربان فلان و بهمان است به آنها بگویید:

«ما افتخار مـی‌کنـیم بـه عیـدی کـه تـا ایـن انـدازه بـه فکـر فقـرا اسـت و مرغوب‌ترین گوشت را به صورت رایگـان و بـا رویـی گشـاده تـا دم در خانـه‌ی مستمندان می‌برد...».



پاسخ به سه شبهه در مورد خداوند متعال

الف) آیا خداوند قبل از خلقت دنیا هم خالق بود؟

این شبهه را یـک بـار دیگـر هـم جـواب داده‌ایـم امـا چـون زیـاد پرسـیده می‌شود إن شاء الله نکات دیگری را به پاسخ می‌افزاییم.

معمولا ناباوران این گونه به جوانان عزیز ما القا کرده‌اند خالق بدون مخلوق معنایی ندارد و وقتی که خداوند مخلوقاتی نداشته، خالق نبوده و بعدا خالق شده است!

ما از تمام افرادی که چنین ادعایی دارند یک سوال می‌پرسیم: معدن طلایی در مکانی وجود دارد، آیا اگر از آنجا طلا استخراج نکنند دیگر معدن طلا نیست؟ مشخص است که ربطی به استخراج ندارد و کماکان آنجا معدن طلا است.

یک مثال ملموس دیگر، یک دکتر پس از اتمام تحصیلات مدرک دکتری می‌گیرد و شماره‌ی نظام پزشکی دریافت می‌کند آیا اگر او مطب باز نکند مدرک دکترایش از بین می‌رود و دیگر دکتر نخواهد بود؟ مسلماً خیر! او کماکان دکتر است. «لله المثل الاعلی» ما خداوند را با چیزی مقایسه نکرده‌ایم ولی برای آمادگی اذهان به این مثال‌ها نیاز داشتیم.

حال به نکته‌ی اصلی می‌رسیم:

خداوند همیشه قدرت ایجاد مخلوقات را داشته و خواهد داشت، خواه از این قدرت استفاده کند خواه استفاده نکند، ما باید بدانیم «عدم استفاده» از یک «توانایی» لزوماً به معنای «فقدان» و «از دست دادن» یا «نداشتن» آن توانایی نیست!

ب) خداوند قبل از اینکه ما را بسازد چه کار می‌کرد؟

به ناباوران می‌گوییم: شما می‌خواهید بگویید خداوند قبل از اینکه ما را بسازد بیکار بوده است ولی این یک ادعا است و به دلیل نیاز دارد، در واقع شما باید اول ثابت کنید تنها کار خداوند خلقت ما بوده است، سپس چنین

شبهه‌ای مطرح کنید ولی مطمئن باشید «هیچ کسی» در این زمینه چیزی نمی‌داند و کسی نمی‌تواند بگوید «توانایی‌ها» و «افعال خداوند» در چه سطحی می‌باشند، ما نیز فقط می‌توانیم بگوییم توانایی‌های خداوند «بی‌نهایت» است و تنها خودش می‌داند «گستره» و «چگونگی» آنها در چه حدی است.

به بیان ساده‌تر، ما می‌گوییم «نمی‌دانیم» ولی «طبق شناخت محدودی» که از این پروردگار مهربان و توانا داریم معتقدیم حتما کارهای حکیمانه و بزرگ، همیشه و در هر حال، اقتضای خداوندی‌اش بوده است حتی اگر از آن کارها اطلاعی نداشته باشیم ولی شما برای ادعای خود (بیکار بودن خداوند قبل از خلقت ما) چه دلیلی دارید؟ هیچ دلیلی ندارید.

ج) حتی ناباوران به پاره‌ای از جوانان ما این گونه القا کرده‌اند که بگویند خداوند بعد از قیامت چکار می‌کند؟

که این سوال هم مانند همان سوال گذشته است (اینکه خداوند قبل از خلقت ما چکار می‌کرد) و سوال و توضیحات ما همچنان بر سر جای خود قرار دارد، می‌گوییم این خدای عظیم چیزی به نام بیکاری و بی‌هدفی به ذات مبارکش راه ندارد و حتما افعالی را اداره می‌فرماید ولی شمایی که تصور می‌کنید خداوند بیکار می‌شود چه دلیلی برای ادعایتان دارید؟ دلیل شما چیست که می‌گویید تنها فعل خداوند، خلقت ما استِ و پس از آن فعلِ دیگری ندارد؟ و باز هم تکرار می‌کنم که هیچ دلیلی ندارید...

ما در مطالب دیگر بیان کرده‌ایم «هر آنچه برای هدایت ما لازم باشد» خداوند متعال در قالب مطالب ادیان آسمانی (برایمان) شرح داده است

ولی برای امور «خارج از این دایره»، سکوت فرموده است. مثلا اینکه بدانیم خداوند قبل از خلقت ما چکار می‌کرد یا الآن همزمان با خلقت ما چه امور دیگری را اداره می‌نماید چه تاثیری در زندگی ما دارد؟ اگر موثر و لازم بود حتما بیان می‌فرمود لذا واقعا این پرسش حاوی نکته‌ی سرنوشت‌سازی نیست.

متاسفانه اسلام‌ستیزان این سوالات را برای این مطرح می‌کنند که به زعم خودشان عظمت پروردگار را زیر سوال ببرند!!! ولی نمی‌دانند که عظمت پروردگار متعال در ذهن ناباوران که سهل است در ذهن تمام انسانها هم نمی‌گنجد...

﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (حدید: ۳)

«اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزی داناست.»



شما گفتید دیدگاهی به نام تاریخمندی غلط است ولی واقعا در قرآن مواردی وجود دارد که...

سلام عرض می‌کنم، شما در یکی از مطالبی که نوشته‌اید به نقد تاریخمندی در قرآن پرداخته‌اید و گفته‌اید قرآن از فرهنگ زمانه‌ی خود تاثیر نپذیرفته است ولی ما به آیات و احکامی در قرآن برمی‌خوریم که مخالف سخن شماست، مثلا خداوند به تامل در خلقت شتر دعوت کرده است، ممنون می‌شوم در این زمینه توضیح دهید.

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

الف)

بین آنچه شما ذکر نمودید با آنچه مدعیان تاریخمندی در روزگار ما بیان می‌کنند تفاوت بسیاری وجود دارد، بله خداوند متعال فرهنگ عرب و مخاطبان اولیه را در نظر گرفته و در برخی از آیات از گزاره‌های حجاز استفاده کرده است و این کاملا طبیعی است، به هر حال استفاده از «زبان یک قوم» برخی از «مسائل فرهنگی» آنها را نیز وارد محتوا می‌نماید (و بنده نیز منکر چنین امری نشده‌ام) ولی روی سخن ما این است که:

این امر «توسط خداوند متعال» انجام شده است و خداوند در نهایت قدرت و شوکت، «خود» این گونه «صلاح دیده» که چنین مضامینی را بر قلب پیامبر ﷺ نازل نماید.

و این فرق می‌کند با آنچه تاریخمندان می‌گویند! آنها «ادعا می‌کنند» که ابتدا این آیات و مفاهیم به پیامبر ﷺ القا شده است سپس «پیامبر» آنها را دستکاری کرده و «مفاهیم» را با «فرهنگ نادرست» زمانه‌ی خود «مخلوط نموده» و در قالب قرآن ارائه داده است!

ب)

آنچه خداوند متعال فرستاده برای همه‌ی انسانها قابل استفاده است و این گونه نیست که برای اعراب به درد بخورد و انسانهای دیگر نتوانند از آن استفاده کنند، مثلا همین تامل در خلقت شتر، آیا واقعا این نکته فقط برای اعراب جالب است یا هر کس دیگری که در چگونگی خلق این موجود تامل

کند دچار حیرت خواهد شد؟ مسلماً برای همه‌ی مردم این گونه است. و باقی گزاره‌ها نیز به همین شکل.

ج)

ما بارها ذکر نموده‌ایم و باز تکرار می‌نماییم در قرآن مسائلی ذکر شده که مثال نقضی می‌باشد برای ادعای تاریخمندان، مثلا بحث کهکشان‌ها چه ربطی به یک نقطه‌ی جغرافیایی خاص دارد؟ اصلا اگر قرآن محصول تاریخ خود می‌بود نباید کوچکترین اشاره‌ای به یک مولفه‌ی خارج از این محدوده می‌داشت ولی آیات بسیاری در این زمینه داریم که سخن آنها را مردود اعلام می‌کند. همچنین برخی از اعجازهای علمی و تاریخی قرآن دلایل بسیار قدرتمندی برای نقد دیدگاه تاریخ‌مندان است.

د)

افرادی که این مطالب را مطرح می‌کنند دو دسته‌اند: دسته‌ی اول قرآن‌ستیزان هستند که علناً آن را کلام بشر می‌دانند و می‌گویند رسول اکرم ﷺ پیامبر نبوده است و دسته‌ی دوم افرادی هستند که در قبای عناوینی همچون روشنفکری «با خود فکر می‌کنند» مسائل نادرستی در قرآن وجود دارد و برای حل این مسائل باید دست به دامان تاریخمندی متن و فهم شوند تا اشکالات پیش‌آمده را برطرف کنند!

غافل از اینکه کار، از چاله به چاه افتادن است چون آنها در مرحله‌ی اول پیامبر ﷺ را به «عدم رعایت امانت» متهم کرده‌اند! می‌گویند رسول‌خدا پیام الهی را دریافت نموده ولی آن را بدون عیب و نقص برای مردم بازگو نکرده است بلکه چند امر نادرست فرهنگ جاهلی اعراب را با سخن خداوند قاطی نموده و آن را تحویل مردم داده است (العیاذ بالله)...

خود قاضی باشید، وقتی جایگاه پیامبرﷺ را اینگونه تنزل می‌بخشند این کجایش دفاع از دین است؟!

ملحدان می‌گویند: قرآن کلا کلام بشر است اما این مدعیان می‌گویند نه! قرآن کلام خداست ولی پر است از اشتباه!!

ممکن است یکی از این افراد بگوید طبق عقیده‌ی تاریخمندی، ما می‌گوییم این مطالب در زمان پیامبر درست بوده‌اند اما الآن اشتباهند!

می‌گوییم بر فرض محال حرف شما صحیح است، پس چرا پیامبرﷺ در جریان رسالتش این را به مردم نگفت که ای مردمِ قرن‌های دیگر به میل خود (طبق فهمی که دارید) متن قرآن را دستکاری کنید و نصف آن را درست بدانید و نصف دیگرش را نادرست؟ (العیاذ بالله)

خاکم به دهان یعنی پیامبرﷺ در بیان رسالتش کوتاهی کرده؟!! اما حرف شما «روشنفکرن نمایان»[1] درست است؟ به خود آیید دوستان، شما ناخواسته همکار اسلام‌ستیزان در جامعه‌ی اسلامی شده‌اید...

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّـهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ﴾

(حدید: ۱۶)

«آیا برای اهل ایمان وقت آن نرسیده که دل‌هایشان برای یاد خدا و قرآنی که نازل شده نرم و فروتن شود؟.»

***

---

۱. اگر از این اصطلاح «روشنفکرنما» ناراحت می‌شوید، بدانید جوانان مسلمان هم از اینکه شما خود را روشن‌فکر می‌دانید و سطح تفکر دیگران را پایین‌تر از خود، ناراحت می‌شوند، خوشبختانه با برهان و دلیل ثابت کرده‌ایم که روشن‌فکر واقعی چه کسی است و این اصطلاح را هدفمند نوشتم تا اشتباه خود را متوجه شوید.

پیامی برای اسلام‌ستیزان در جریان عید قربان

آقا و خانم اسلاِم‌ستیز، می‌دانم که این عملِ مسلمانان (قربانی کردن) را به شدت نقد می‌نمایید و از آن اعلام بیزاری می‌کنید ولی باید بدانید مسلمانان در این روز مبلغ بسیار زیادی جمع‌آوری می‌کنند، گاو و گوسفند می‌خرند و گوشت آن را به فقرا می‌دهند، حال که به این عمل اعتراض دارید باید یکی از سه کار زیر را انجام دهید:

الف) شما هم چند گاو بخرید و گوشت آن را به فقرا بدهید.

ب) اگر می‌گویید حق حیوانات پایمال می‌شود این پول را شما هم جمع‌آوری کنید و به‌صورت نقدی در بین فقرا تقسیم کنید.

ج) اما اگر هیچ کدام را انجام نمی‌دهید لطفا سکوت بفرمایید و بدانید کارتان اصلا درست نیست چون فقط در مورد اسلام سخن نگفته‌اید بلکه خانواده‌های فقیر را نیز از این نعمت بزرگ بی‌نصیب کرده‌اید. باور کنید سخنان روشنفکرانه برای خانواده‌های فقیر، نقش پروتئین حیوانی را جبران نخواهد کرد و هیچ کمکی به سوء هاضمه‌ی آنها نمی‌نماید (آنها به این گوشت نیاز دارند).



اشکال به این سخن که می‌گوید: «ازدواج سنت پیامبر است»

ببخشید در پاسخ به این شبهه چه باید گفت: مسلمانها طوری می‌گویند ازدواج سنت پیامبر است که انگار قبل از پیامبر، مردم از طریق گرده‌افشانی بقای نسل می‌کردند.

پاسخ:

این قضاوت نادرست است.

اگر اسلام‌ستیزی نزد شما چنین شبهه‌ای مطرح کرد از او بپرسید: در کجای متون درجه یک اسلام به این نکته اشاره شده که پیامبر اکرم ﷺ اولین ازدواج تاریخ بشر را انجام داده است؟ قطعا شخص اسلام‌ستیز (با تمام کینه و دشمنی‌اش) خواهد گفت: چنین چیزی وجود ندارد!

حال سوال دوم این است: پس این ادعای بزرگ را از کجا آورده‌اید!؟ (طوری می‌گویند ازدواج سنت پیامبر است انگار مردم قبلا ازدواج نمی‌کردند!)

اینکه می‌گوییم: ازدواج سنت پیامبر ﷺ می‌باشد به این معنا است که این امر توسط رسول امین «بسیار مهم تلقی شده» و ازدواج برای هر مسلمانی توصیه شده است، نه اینکه قبلاً ازدواج وجود نداشته!

برکات ازدواج بسیار زیاد است که ذکر آن‌ها در این یادداشت نمی‌گنجد اما همینکه باعث گسترش نسل بشر می‌شود و کمک می‌کند انسانها نفس خود را کنترل نمایند (که منجر به آرامش و خوشبختی آنها می‌شود) اهمیت آن برای ما مشخص می‌گردد.

همچنین از این نکته غافل نشویم در ادیان گذشته کسانی بودند که هرگز ازدواج نمی‌کردند و رهبانیت اتخاذ می‌نمودند ولی رسول اکرم ﷺ شدیداً این عمل را مورد نکوهش قرار داد و همین است که می‌گویند ازدواج سنت پیامبر است.

لذا وقتی به امری می‌گوییم سنت پیامبر است لزوما به این معنا نیست که اولین بار تود ر ایجاد شده است بلکه منظور ما اینست توسط

شخصی که برای همه‌ی ما مسلمین الگو می‌باشد مورد تایید قرار گرفته و حتی سفارش شده است...

عده‌ای می‌گویند: فلان عالم و فلان عالم مسلمان هرگز ازدواج نکرده‌اند آیا آنها از امر پیامبر ﷺ تخطی نموده‌اند؟

در پاسخ می‌گوییم: خیر، کسی تخطی نموده که اصلا ازدواج را قبول نداشته باشد، اینکه کسی بخاطر زحمات فراوان، اسارت، تحصیل، دعوت و... موفق به ازدواج نشده باشد به معنای این نیست که به سنت پیامبر ﷺ پشت کرده است.



امان از دست تشویق‌های نادرست

در دنیای اندیشه همیشه گفتگو وجود داشته و همیشه هم وجود خواهد داشت، افراد زیادی در سراسر این کره‌ی خاکی با یکدیگر گفتگو می‌نمایند، بر کسی پوشیده نیست یک گفتگوی «سالم» و «سازنده» باعث می‌گردد بسیاری از مشکلات جامعه ما حل شود.

گاهی اوقات مشاهده نموده‌ایم چند شخص باسواد بسیار عالمانه بحث کرده‌اند و اتفاقاً گفتگوی بسیار سالمی هم داشته‌اند اما افرادی در جبهه‌ی آنها بوده‌اند که بعد از اتمام سخن آن اشخاص، شروع کرده‌اند به شکلک درآوردن و تاییدهای بی‌مورد! کار بسیار نادرستی که ممکن است تلاش‌های شخص گفتگو کننده را بی‌نتیجه نماید.

واضح است که این هواداران احساسی نمی‌دانند چنین حرکاتی باعث عصبی شدن فرد مخالف خواهد شد و تمرکز او را بر هم می‌زند! یا اینکه

تحقیر می‌شود و این بار بخاطر عدم قبول حقارت هم که شده نمی‌خواهد حقیقت را بپذیرد!

اما عزیزان همانگونه که قبلا بیان نموده‌ایم هدف از بحث کردن نباید عصبی کردن و ناراحت کردن اشخاص باشد بلکه باید کمکی باشد تا آنها تاثیر بپذیرند و راه منتهی به حقیقت را پیدا کنند!

باور کنید حرکت این هواداران احساسی را مانند جماعتی می‌بینم که دور یک شخص چاه‌کن ایستاده باشند، او با زحمت فراوان زمین را می‌کند تا به‌آب برسد اما آن جماعت دوباره با بیل خاک را داخل چاه می‌ریزند!

یک شخص باسواد ساعت‌ها به بحث نشسته و در قالب نوشتار یا گفتار می‌خواهد طرف مقابلش را متقاعد کند اما این هواداران، زحمت‌های او را بی‌نتیجه می‌نمایند.

با در نظر داشتن این نکته‌ی مهم، مدتی پیش به یک بحث دعوت شده بودم، در راه به‌آن دوست مسلمانی که دنبالم آمده بود گفتم: برادر جان از همین حالا بگویم شما حق ندارید بعد از ارائه دلایل توسط بنده به شخص مقابلم نیشخند بزنید یا حرکات نامتعارفی از خود بروز دهید که او را ناراحت کند...

و واقعاً بر تمام برادران و خواهران مسلمانی که بحث می‌کنند لازم است این نکات را به دوستان و موافقان خود گوشزد نمایند چون رسالت ما حال‌گیری و ضایع کردن و شکست دادن نیست، ما باید به اشخاصی که از حقیقت فاصله گرفته‌اند کمک کنیم دوباره راه درست را بیابند.

خودتان می‌دانید هر عملی عکس‌العملی دارد، وقتی هواداران ما اینگونه رفتار نمایند هواداران شخص مخالف هم مقابله به مثل می‌کنند و حقیقت در لابلایِ این شکلک‌بازی‌ها گم می‌شود، یا افراد بی‌طرفی که این بحث را دنبال می‌نمائید و می‌خواهند سخن یکی از این افراد را بپذیرند نظرشان نسبت به فرد گوینده‌ی حق تغییر پیدا می‌کند!

عزیزان خداوند متعال به صورت مطلق فرموده است:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾

(نحل: ۱۲۵)

«(ای پیامبر) مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فِراخوان و با ایشان به شیوه هرچه نیکوتر و بهتر گفتگو کن چرا که (بر تو تبلیغ رسالت الهی است با سخنان حکیمانه و مستدلانّه و آگاهانه و به گونه بس زیبا و گیرا و پیدا، و بر ما هدایت و ضلال و حساب و کتاب و سزا و جزا است) بی‌گمان پروردگارت آگاه‌تر (از همگان) به حال کسانی است که از راه او منحرف و گمراه می‌شوند و یا این که رهنمود و راهیاب می‌گردند.»

لذا ما حق نداریم با رفتارهای نادرست خود گفتگو را به یک جدل ویرانگرِ آکنده از بی‌احترامی تبدیل کنیم، حتی در جریان بحث کردن کسی که از کلمات زشت و رکیک استفاده می‌نماید و احساس می‌کند چون حامل حق است مجوز هر گونه بی‌احترامی کردنی دارد سخت در اشتباه است چون هرگز حق با امور زشت و نادرست همراه نبوده است.

توصیه‌ی بنده به برادران و خواهران مسلمانم (افرادی که بحث نمی‌کنند و فقط گوش می‌کنند) این است که شما این کار را نکنید، اگر هواداران شخص مخالف هم این گونه رفتار کردند تذکر دهید تا بدانند سکوت شما نشان از ادب بحث و گفتگو است نه اینکه نتوانید چنین کاری انجام دهید ولی بعد از بحث و به دور از چشم شخص مخالف هر اندازه که دلتان می‌خواهد از برادر یا خواهرتان تشکر نمایید.



شبهه‌ای در مورد «سلام کردن»، سلام یا درود؟

به دروغ می‌گویند سلام، سلامتی می‌آورد یا با سلام سلامتی می‌آید، چنین چیزی درست نیست و ننگ بر کسانی که چنین گفتار تحریف شده‌ای را بر ما تحمیل کردند، تا کنون توجه کرده‌اید چرا خود عربها هرگز از کلمه (سلام) استفاده نمی‌کنند؟ آنها می‌گویند: اهلاً و سهلاً، مرحبا. و اما سلام چیست؟

در زمان یورش اعراب، ایرانی‌های شکست خورده در کوچه و خیابان در هنگام برخورد با یک فرد عرب از ترس جان و اینکه مورد حمله قرار نگیرد و به دردسر جزیه دادن و غیره نیفتد، هنگامی‌که از کنار عرب‌ها می‌گذشتند دستان خود را به علامت تسلیم بالا می‌بردند و می‌گفتند سلام، یعنی تسلیم و هر کسی که اعلام تسلیم شدن می‌کرد یعنی می‌گفت سلام و برگرفته از کلمه اسلام یعنی من مسلمانم از خوردن تازیانه و شلاق و مشت و لگد در امان می‌ماند. امروز ۱۴۰۰ سال است که از حمله اعراب گذشته است ولی

آثار آن حمله در مغز و دل ایرانی پابرجا مانده است، بجای سلام که همان «من تسلیم اعراب هستم» باشد درود را به کار ببریم تا این عادت غلط را از فرهنگ ایران‌زمینَ خود بیرون بیندازیم.

پاسخ:

طبق معمول یک داستان کاملا بی‌سند و مجعول! معلوم نیست این ادعاها را از کجا می‌آورند؟ آیا واقعا برای انتقال مفاهیم ذهنی خود، داستان‌سازی کار درستی است؟! به هیچ عنوان.

فارغ از صحت نداشتن ماجرایی که ذکر کرده‌اند واژه‌ی «سلام» در دین مبین اسلام اصلا به این معنا نیست و متاسفانه آنها به منابع مراجعه ننموده‌اند. واژه‌ی «سلام» یکی از نام‌های خداوند تبارک و تعالی می‌باشد، ملاحظه بفرمایید:

﴿هُوَ اللَّـهُ الَّذِي لَا إِلَـهَ إِلَّا هُـوَ الْمَلِـكُ الْقُـدُّوسُ «السَّـلَامُ» الْمُـؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّـهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (حشر:۲۳)

«خدا کسی است که جز او پروردگار و معبود بحقی نیست. او فرمانروا، منزه، «بی‌عیب و نقص»، امان‌دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند چیره، بزرگوار و شکوهمند و والامقام و فرازمند است. خداوند دور و فرا از چیزهایی است که شریک او می‌کنند.»

لذا وقتی می‌گوییم «سلام»، به نوعی «برای مخاطبان» آرزوی «سلامتی و بری بودن از هر گونه مشکل و عیبی» را داشته‌ایم و مخاطب هم همین دعا را برای ما می‌خواند و می‌گوید «و علیک السلام»، اما ببینید شبهه‌افکن چه چیزهایی نوشته است!

در ادامه به چند نکته‌ی زیر در مورد متن شبهه‌افکن دقت بفرمایید:

الف)

او نوشته است که اعراب برای دیدن همدیگر از عبارت «اهلاً و سهلاً» و «مرحبا بکم» استفاده می‌کنند در حالی که چنین نیست و این عبارت به معنای «خوش آمدید» است نه سلام کردن!

ب)

عبارت «ایرانیان شکست‌خورده» زیبنده‌ی «مردم سربلند ایران‌زمین» نیست بلکه باید می‌نوشتید: «ساسانیان شکست‌خورده» چون اکثر مردم ایران به این شکست حکومت ظالم‌شان راضی بودند و تبعیض‌ها و ظلم‌های درباریان، مردم بزرگ ایران را به ستوه آورده بود.

شبهه‌افکنان باید بدانند «همان مردم ایران» بودند که آیین زرتشت را کنار گذاشتند و مسلمان شدند، این یک امر بدیهی است که با «تغییر دین»، «ملیت» تغییر پیدا نمی‌کند.

ج)

علاوه بر توضیحات یادشده، در جاهای مختلف قرآن کریم به سلام کردن اشاره شده و اصلا این واژه، ابداع ساسانیان شکست‌خورده نبوده است، مشاهده بفرمایید:

﴿سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ﴾ **(صافات: ۷۹)** «و آن سلام بر نوح در میان جهانیان است.»

﴿سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ﴾ **(صافات: ۱۰۹)** «سلام بر ابراهیم.»

﴿سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ﴾ **(صافات: ۱۲۰)** «سلام بر موسی و هاورن.»

﴿سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ﴾ **(صافات: ۱۳۰)** «سلام بر الیاس.»

﴿وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ﴾ **(صافات: ۱۸۱)** «و سلام بر پیامبران.»

- حتی هنگامی که صحرای محشر به پایان می‌رسد و کاروان بهشتیان به سمت بهشت حرکت می‌کند، هنگام ورود نگهبانان به آن‌ها می‌گویند:

﴿وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ» فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ﴾

(زمر: ۷۳)

«و کسانی که از پروردگارشان پروا داشته‌اند گروه گروه به سوی بهشت سوق داده شوند تا چون بدان رسند و درهای آن [به رویشان] گشوده گردد و نگهبانان آن به ایشان گویند سلام بر شما خوش آمدید در آن درآیید [و] جاودانه [بمانید].»

- همچنین خداوند متعال از بهشت به دارالسلام یاد کرده است:

﴿وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾

(یونس: ۲۵)

«و خدا [شما را] به سرای سلامت (بهشت سالم از فنا و زوال) فرا می‌خواند و هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.»

- در یک آیه‌ی دیگر خداوند می‌فرماید بهشتیان مدام به یکدیگر سلام می‌کنند و در آنجا سخنان بیهوده شنیده نمی‌شود:

﴿لَّا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾

(مریم: ۶۲)

«در آنجا جز سلام و درود (از فرشتگان و از یکدیگر) هرگز کلامی لغو و باطل نمی‌شنوند و برای آنها در آنجا روزیشان بامداد و شبانگاه (مهیا) است.»

د)

پس استفاده از عبارت «سلام» دارای برکات بسیار زیادی است، هم ذکر یکی از نام‌های الله متعال است، هم دعای سلامتی برای مخاطب است، هم تکرار و یادآوری کلام بهشتیان به یکدیگر می‌باشد و برکات دیگر...

استفاده از عبارت «درود» شاید از لحاظ معنایی مترادف سلام باشد و خیلی از افراد بدون داشتن نیت خاص آن را مطرح نمایند اما متاسفانه امروز به حربه‌ای تبدیل شده برای مبارزه با فرهنگ اسلامی، لذا جوانان مسلمان ما باید این حربه‌ها را بشناسند.

ر)

اگر دقت نموده باشید برای مبارزه با فرهنگ اسلام، سعی می‌کنند احساسات ملی‌گرایانه‌ی مردم را تحریک کنند و از درِ عرب‌ستیزی وارد می‌شوند...

از آنها می‌پرسیم: آیا در مقابل نفوذ زبان‌های دیگر هم چنین حساسیتی دارید؟ مثلا شخصی شما را ببیند و به زبان انگلیسی بگوید «های» همین واکنش را خواهید داشت؟ هرگز.

لطفا نگویید آنها به ما حمله نکرده‌اند، بروید تاریخ را بخوانید تا ببینید استعمار چه بلایی بَر سرِ تاریخ معاصر ما آورده است.

***

اعتماد به حکمت پروردگار، آرامش ابدی

ماجرای اول: ساعت هشت صبح است، مرد خانه، وسایل و چمدان‌ها را می‌بندد، می‌خواهد به مسافرت برود، بعد از چند ساعت وارد جاده می‌شود،

در ۱۵ کیلومتری شهر احساس تشنگی می‌کند، کنار یکی از همین غذاخوری‌های سر راه نگه می‌دارد، در را باز می‌کند اما یادش می‌رود آن را ببندد، یک مگس که در بین مگس‌ها بسیار قلدر و خشن است وارد ماشین می‌شود، راننده اصلا متوجه نمی‌شود، آب معدنی را می‌خرد و حرکت می‌کند، در راه آب را می‌نوشد اما تقریبا یک پنجم آن در بطری باقی می‌ماند، بدون آن که سر بطری را ببندد هنگام عبور از یک دره آن را از شیشه به بیرون پرت می‌کند و به عمق دره می‌رود، بعد از پرت کردن کمی احساس ناراحتی می‌کند که چرا این کار را کردم! محیط‌زیست آلوده شد ولی باز هم به راهش ادامه می‌دهد...

این ماجرا را برای چند لحظه فراموش کنید...

ماجرای دوم: برگردید به ساعت هشت صبح، در یکی از نقاط کره‌ی زمین، در کنار یک دره‌ی خشک و بی‌آب و علف، حشره‌ای سوسک‌مانند (که در اثر یک خطا راهش به این جا افتاده)، در حال حرکت است تا به چمن‌زارهای پایین دره برسد، آن در میانه‌های راه بسیار خسته و درمانده می‌شود، کنار سنگی متوقف می‌شود و اصلا نای رفتن ندارد، تمام تلاشش را می‌کند اما باز هم نمی‌تواند راه برود، تشنگی به او فشار آورده است ولی خدای متعال این حال او را درمی‌یابد...

حال این دو ماجرا را با یکدیگر ترکیب نمایید، بطری آب معدنی به همراه یک پنجم آبی که در آن باقی مانده، از کنار جاده در شیب دره سُر می‌خورد و مستقیم می‌رسد نزد آن سوسک و روی یک سنگ کاملا گود تخلیه می‌شود!

باز هم تمام نشده است، به ماجرای سوم توجه بفرمایید...

ماجرای سوم: ساعت ۸ صبح است، در یکی از شهرهای کشورمان در خانه‌ی یک پیرمرد، پارکینگی وجود دارد که زیاد مورد استفاده قرار نمی‌گیرد، آن مرد کهنسال ماشین ندارد مگر اینکه کاری داشته باشد یا بچه‌هایش نزد پدر بیایند و به آنجا بروند وگرنه پارکینگ در اکثر اوقات بسته می‌ماند لذا حالت متروکه پیدا کرده است، عنکبوتی در گوشه‌ای از آنجا زندگی می‌کند، بر حسب اتفاق آن عنکبوت بسیار گرسنه می‌شود و هیچ غذایی گیرش نمی‌آید، با تمام توان در اتاق می‌گردد، تار زیادی می‌تند! اما باز هم غذایی پیدا نمی‌کند و خسته و درمانده می‌شود، خداوند حال او را می‌بیند...

حال ماجرای سوم را با ماجرای اول تلفیق کنید...

آن مرد مسافر، پسر پیرمرد یادشده است و ساعت ۸ صبح تصمیم گرفته که به خانه‌ی پدرش برود، وقتی که به مقصد رسید وارد حیات می‌شود و کلید پارکینگ را هم نزد خود دارد، درِ پارکینگ را باز می‌کند و وارد می‌شود، در داخل پارکینگ به محض پیاده شدن آن مگس هم بیرون می‌آید و روی دیوار می‌نشیند اما به صورت ناخواسته پایش در تار آن عنکبوت گرسنه گرفتار می‌شود و طعمه‌ی او می‌گردد...

ماجرای چهارم: پدر امروز می‌خواهد به خیابان برود و کمی بگردد اما اگر می‌رفت دچار تصادف می‌شد و به کما می‌رفت اما خداوند کاری کرد که پسرش بیاید و در خانه بماند تا چنین بلایی برایش پیش نَیاید...

حال عزیزان با ذکر این مثال «حکمت‌های نهان پروردگار» را درک نمودید؟

در فاصله‌ی چند صد متری، یک مگس قلدر و یک سوسک نیازمند و متواضع وجود داشتند و در کیلومترها آن طرف‌تر یک عنکبوت گرسنه، درمانده و ناامید که با مرگ دست و پنجه نرم می‌کرد...

آن مرد هم بدون اینکه بداند چنین مواردی وجود دارد تصمیم می‌گیرد که امروز به دیدن پدرش برود، و خداوند متعال از طریق او، وضعیت این سه حشره را مشخص می‌نماید...

آری عزیزان، کافیست خداوند متعال بخواهد، آنچه که در دنیای اسباب حتی در اندیشه‌ی ما نمی‌گنجد، برای مشکلی که داریم سبب نجات‌مان خواهد شد اما اگر او نخواهد و صلاح ما را در این کار نبیند سبب‌هایی فراهم می‌شود که موفق نشویم و باز هم باید قانع و شکرگذار باشیم...

می‌دانم در ذهن برخی از مخاطبان چه می‌گذرد، به نکته‌ی مهمی که در بطن ماجراهای ذکرشده هم اشاره نموده‌ام توجه بفرمایید، هم سوسک و هم عنکبوت «آنچه در توان داشتند» انجام دادند و بعد از درماندگی، خداوند به فریادشان رسید، آیا ما انسانها هنگام مشکلات «تمام تلاش» خود را به خرج می‌دهیم؟ یا «کمی تلاش» می‌کنیم و «بسیار دعا» می‌نماییم؟ هرچند شاید برای برخی از امور بسیار تلاش هم نماییم اما اگر نتیجه‌ی آن به صلاح ما نباشد، خداوند نشانه‌های به ما نشان می‌دهد یا کارمان را خراب می‌کند، کافیست او را وکیل خود نماییم و به حکمتش ایمان داشته باشیم.

آری عزیزان خداوند مسبب الأسباب است و امور جهان را به صورت دقیق سازماندهی می‌نماید، و جالب اینجاست که اختیار ما هم بر سر جای خود قرار دارد اما گاهی خداوند نتیجه‌ی دیگری صلاح می‌بیند و نتیجه‌ی

آن کار را تغییر می‌دهد، یا در لابلای اختیار ما اموری را سازماندهی می‌نماید که ما روح‌مان هم خبر ندارد (مثال حشرات).

به این دو مورد که مربوط به زندگی خودم می‌باشد توجه بفرمایید هرچند مطمئنم در زندگی همه‌ی شما عزیزان چنین مواردی یافت می‌شود و کافیست بصیرت به خرج دهیم...

الف) برای گفتگو با یک شخص مخالف به شهر دیگری رفته بودم، دوستان بسیار تلاش کردند اما آن شخص حاضر نشد با بنده صحبت نماید، در حالی که خودش گفته بود آماده‌ام هر وقت او را دعوت کردید با هم بحث می‌کنیم. او نیامد! بنده نیز به صورت کاملا «اتفاقی»! نزد یکی از دوستان رفتم، سبحان الله، او گفت خواهش می کنم امشب اینجا بمان، چند ماه است با خود گفته‌ام هر وقت شما آمدید فلان جوان را دعوت می‌کنم چون در لبه‌ی پرتگاه قرار گرفته و منتظر بحث با شماست تا برای همیشه یا مسلمان بماند یا ناباور شود!! گفتم چشم، و آن جوان بلافاصله آمد. الله اکبر، من برای چه منظوری به آن شهر رفته بودم اما خداوند متعال چه چیزی را صلاح دیده بود...

ب) سال آخر دوره‌ی کارشناسی بودیم، یکی از دوستان‌مان تصادف کرد، او اهل یکی از شهرهای هم‌جوار بود، با دوستان آماده شدیم که به عیادتش برویم، تصمیم گرفتیم نهار هم بمانیم، از خانه خارج شدیم، یکی از دوستان به سوپرمارکتی رفت و بخاطر چیزی که لازم داشت چند دقیقه ما را معطل کرد، من از دست او عصبانی شدم که ما می‌خواهیم برای نهار بمانیم، رستوران که نیست دقیقاً وقت نهار وارد شویم، حداقل باید چند دقیقه قبل از نهار آنجا باشیم و... دقیقاً وقتی به ترمینال رسیدیم مینی‌بوس

حرکت کرد و ما به آن نرسیدیم، باز هم از دوستمان ناراحت شدیم که تو مقصر هستی وگرنه الآن حرکت می‌کردیم، حال باید نیم‌ساعت منتظر باشیم تا مینی‌بوس بعدیَ پر شود، بالاخره پر شد و حرکت کردیم، سبحان الله، در راه دیدیم که مینی‌بوس قبلی تصادف کرده است و خداوند متعال این‌گونه صلاح دیده بود که ما داخل آن نباشیم.

بیایید عزیزان... بیایید به حکمت و مدیریت پروردگار اعتماد کنیم...

او هم ما را بهتر از خودمان می‌شناسد و هم دلسوزترین کس در حق ماست، عجله نداشته باشیم، همیشه نتیجه‌ی کار مهمتر از شروع آن است.



جوانان را از مسجد فراری ندهیم!

جوانی دلش به سمت مسجد معطوف می‌شود و می‌خواهد برود در آنجا یک نماز بخواند، در ظاهر این جوان پوشش مناسبی ندارد و حرکاتش هم زیاد دارای خضوع و خشوع نیست ولی با علاقه آمده است، نمازش که تمام شد، شخصی سراغش می‌رود و شروع می‌کند به نصیحت کردن، لباست را عوض کن، این گونه نماز بخوان، این گونه رفتار کن، این گونه باش، این گونه نباش و بسیاری از امر و نهی‌های دیگر...

باور کنید بلایی بر سر این جوان می‌آورد که این مقدار علاقه را هم از او می‌گیرد و برای همیشه از مسجد فراریَش می‌دهد! باورش سخت است ولی حوادث مشابه این را برایم تعریف کرده‌اند، و واقعا نمی‌دانم چه بگویم!

والله، بالله تالله، هیچ کدام از ما از پل صراط عبور نکرده‌ایم و هنوز وضعیت و سرانجام‌مان مشخص نیست! چرا باید طوری با این جوانان رفتار

کنیم که انگار در بهشت برین بر یک تخت زیبا تکیه داده‌ایم و دیگران هم در حالت بلاتکلیفی به سر می‌برند! از کجا معلوم این جوان نزد الله متعال (سبحانه و تعالی) از ما عزیزتر نباشد؟ از کجا می‌دانیم تقوای او بیشتر از ما نیست؟

واقعا چرا باید برخی از افراد این گونه رفتار کنند؟! اگر می‌گویید این «امر به معروف» و «نهی منکر» است، می‌گوییم امر به معروف هم شیوه‌ی خاص خود را دارد و نباید آن را به اهرمی برای فراری دادن جوانان از مسجد تبدیل نماییم!

جدای از مسائل مطرح شده، متاسفانه برخی از افراد به دلیل رفت و آمد زیاد به مسجد تصور می‌کنند در این مکان یک کاپیتولاسیون نانوشته (مصونیت از قانون) برای آن‌ها موجود است، لذا به میل خود داد می‌زنند، می‌خندند و خاطره تعریف می‌کنند! و وقتی اعتراض می‌کنیم (آن هم در نهایت مهربانی و ادب، حتی در خفا !) طوری پاسخ می‌دهند انگار مسجد جزو املاک پدری‌شان است و کسی حق ندارد در این ملک به آنها خرده بگیرد!

عزیزان، کسی که زیاد به مسجد می‌رود فقط ثواب بیشتری برای خود اندوخته است همین، و به دلیل رفت و آمد زیاد مجوز مالکیت آنجا را کسب نکرده است! مسجد خانه‌ی خداست نه خانه‌ی افرادی که همیشه نمازهایشان را به صورت جماعت می‌خوانند!

حال شاید پیرمردها و پیرزن‌ها بعد از توضیح دادن هم این موارد را خوب درک نکنند ولی از جوانان انتظار می‌رود خود را اصلاح کنند، حداقل افرادی که این متن را می‌خوانند اگر این‌گونه نیستند شکر خداوند متعال را به جای آورند و سعی کنند در آینده به چنین اشخاصی تبدیل نشوند!

امیدوارم از مطالب بنده سوءبرداشت نشود، بله، نباید در مقابل کژی‌ها سکوت کرد ولی باید برای انجام این امر مهم (دعوت اسلامی) از شیوه‌های مناسب و حکیمانَه استفاده کنیم.

مثلا در مورد همین جوانی که به مسجد آمده، سعی کنیم یک رابطه‌ی کوچک با او برقرار کنیم تا احساس کند آشنایی در مسجد دارد و دلش بخواهد دوباره بیاید، اگر این رابطه برقرار شد و اهل مسجد شد خودش از این فضا تاثیر می‌پذیرد، ما هم باید آرام آرام مطالب را به او بگوییم تا بتواند خودش را با تغییرات جدید تطبیق دهد.

گاهی اوقات طوری یک جوان را نصیحت می‌کنیم که نمی‌تواند همه‌ی موارد را اجرا کند لذا نمی‌خواهد دوباره ما را ببیند و احساس شرمندگی کند (که به حرف‌های ما عمل نکرده) بدین خاطر دیگر به مسجد نمی‌آید!! ما باید بدانیم عزیزان، یکی از شروط اساسی نصیحت کردنِ دیگران اینست که طرف به «حسن نیت» ما پی برده باشد، واقعا بداند ما دلسوزانه این مطالب را به او می‌گوییم وگرنه اصلا به سخنانمان توجه نخواهد کرد لذا اول سعی کنیم یک «پل ارتباطی دو طرفه» ایجاد کنیم و پس از آن آرام آرام مطالب را منتقل نماییم.

کسی که هنوز با اشخاص پل ارتباطی ایجاد نکرده و شروع می‌کند به نصیحت‌های سنگین، باید از این بترسد که شاید طرف استطاعت پذیرش این نصایح را نداشته باشد و او را برای همیشه ترک کند...

«حکمت»، یکی از مهمترین اصول دعوت می‌باشد، بیایید بیش از این اسلام مبارک را قربانی بی‌حکمتی‌های خود نکنیم، مطمئن باشید

«تحقیر»، «توهین»، «شرمنده کردن»، «مقصر کردن» و «باقی اموری که در بین ما و مخاطب فاصله ایجاد می‌کند» راه صحیح دعوت نیست...

بیایید دوباره در سیره‌ی رسول اکرم ﷺ تامل کنیم، ببینید چگونه در نهایت عطوفت و حکمت اسلام مبارک را منتشر نموده است، بیایید از رفتارهای ایشان درس بگیریم...

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّـهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...﴾ (آل عمران: ۱۵۹)

«پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرمخو [و پُرمِهر] شدی، و اگر تندخو و سختدل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند...»



شبهه‌ای در مورد غنایم جنگی در زمان رسول اکرم ﷺ

شبهه:

از تو درباره غنایم جنگی می‌پرسند. بگو: غنایم جنگی اختصاص به خدا و فرستاده [او] دارد پس از خدا پروا دارید و با یکدیگر سازش نمایید و اگر ایمان دارید از خدا و پیامبرش اطاعت کنید. (انفال: ۱).

توضیحات شبهه‌افکن: محمد در مکّه (مثل سوره شوری آیه ۲۳) بارها گفته بود برای رسالتم مزدی از کسی نمی‌خواهم به دو دلیل: اوّل آنکه ثروت خدیجه برایش کافی بود، دوّم آنکه اصلاً فکرش را نمی‌کرد با فقیر فقرایی که گردش جمع شده بودند پولی هم گیرش بیاید امّا در مدینه پس از بر باد دادن ثروت خدیجه در مورد غارت اموال قبیله‌ی یهودی بنی‌قینقاع به فکر

افتاد تا سهم بیشتری را برای خودش بردارد. آیه فوق را خواند و سهم یک پنجم را برای خودش تثبیت کرد.

پاسخ:

قبلا هم بیان نموده‌ام، یکی از مواردی که هنگام مطالعه‌ی متون اسلام‌ستیزان، توجه بنده را بسیار به خود جلب می‌نماید «نتیجه‌گیری‌های عجیب» آنها است! ابتدا چند مطلب مطرح می‌کنند سپس نتیجه‌ای که مدنظر خودشان می‌باشد را می‌نویسند و آن را در قالب یک شبهه (به زعم خودشان اشکال!) منتشر می‌نمایند! نتیجه‌ای که هیچ ربطی به مطالب گذشته ندارد!

دقیقاً کار آنها اینست که با چند «فرض نادرست»، یک «نتیجه‌گیری نادرست‌تر» ارائه می‌دهند!

الف)

شخص اسلام‌ستیز می‌گوید، پیامبر به دلیل ثروت خدیجه و فقیر بودن اطرافیانش مزدی دریافت نکرده است که باز هم یک ادعای کاملا اثبات نشده و نادرست مطرح نموده است، برای رد این ادعا دو سوال می‌پرسیم:

۱. از همان روزهای اول افراد بسیار ثروتمند هم ایمان آوردند، مثلا عثمان بن عفان ﷛، چرا پیامبر ﷺ از ایشان مزدی دریافت نمی‌کرد؟ (پس ادعای شما غلط است).

۲. مگر بعد از قدرت گرفتن اسلام، ثروتمندان زیادی هوادار اسلام نشدند چرا آن موقع مزد دریافت نکرد؟ آن موقع مادرمان خدیجه هم فوت کرده بود و ثروتش تمام شده بود (پس ادعای شما غلط است).

ب)

شبهه‌افکن نوشته رسول اکرمﷺ تصور نمی‌کرد با اعلام رسالت پولی هم به دست بیاورد! ظاهرا از متون تاریخی کاملا بی‌اطلاع است و نمی‌داند که در همان دوران مکی، قریشیانِ ثروتمند و صاحب قدرت نزد پیامبرﷺ آمدند و به او گفتند از ثروت، قدرت، زن و هر چه بخواهی بی‌نیازت می‌کنیم فقط دست بردار ولی ایشان قبول نکرد (پس این ادعا هم غلط است).

ج)

در ادامه می‌گوید پیامبر اکرمﷺ ثروت خدیجه را «بر باد داده» است! می‌گوییم: اگر آن ثروت بر باد رفته بود که شما الآن به خاطر قدرت و شوکت اسلام شروع به تلبیس نمی‌کردید! همان صرف مال‌ها و جان‌فشانی‌های صدر اسلام موجب شد که تمدن اسلام شکل بگیرد و الآن آمار مسلمین بالای یک و نیم میلیارد نفر باشد، پس بی‌شک در صدر اسلام هزینه شد و بسیار مفید واقع گشت.

د)

باز هم در یک اشتباه فاحش دیگر می‌گوید بعد از «جنگ» با فلان قبیله اموال آنها را «غارت» کردند! در اینجا هم دو سوال مطرح می‌شود:

۱. شما کدام کشور متمدن امروز را سراغ دارید که بعد از جنگ با کشوری دیگر، سلاح‌ها و ادوات و امکانات بجا مانده از میدان جنگ را برایشان به کشورشان بفرستد که بفرمایید دوباره قوی شوید و بَر علیه ما از این سلاح‌ها استفاده کنید؟ مطمئنا چنین چیزی وجود ندارد پس چرا عملکرد مسلمین را نادرست می‌دانید در حالی که این از قوانین بدیهی جنگ است.

۲. آیا شما از دلیل جنگ مسلمین با یهودیان مدینه اطلاع دارید که عملکرد مسلمان‌ها را تجاوز و غارتگری می‌نامید؟ آیا واقعا مسلمین باید در مقابل ظلم سکوت می‌کردند؟ آیا چنین حقی را برای خود هم قائل می‌شوید؟ آیا از مفاد پیمان‌نامه‌هایی که در بین طرفین نوشته شده بود اطلاع دارید؟

ر)

اما بحث آیه‌ی اول سوره‌ی مبارکه انفال، خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنفَالِ قُلِ الْأَنفَالُ لِلَّـهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّـهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّـهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾

«تو را از غنایم جنگی می‌پرسند، بگو: غنایم جنگی متعلق به خدا و پیامبر است. پس اگر از مؤمنان هستید، از خدای بترسید و با یکدیگر به‌آشتی زیست کنید و از خدا و پیامبرش فرمان برید.»

وقتی به تفاسیر مراجعه می‌کنیم متوجه می‌شویم که بعد از جنگ بدر در بین برخی از اصحاب اختلافاتی بر سر تقسیم غنایم پیش آمد لذا این آیه نازل شد تا امر تقسیم به پیامبر ﷺ واگذار گردد (پیامبر هم که از طریق وحی با خداوند در ارتباط بود) لذا این آیه‌ی شریفه می‌فرماید: انفال متعلق به خدا و رسول است.[1]

اگر به ادامه‌ی آیه توجه نماییم مشخص است که از صلح و آشتی و فرمان‌برداری از خداوند (سبحانه و تعالی) و پیامبر ﷺ سخن گفته است و

---

۱. ر.ک: معالم التنزیل فی تفسیر القرآن - البغوی، ج۲، صص ٢٦٦ - ٢٦٧؛ الجامع لأحکام القرآن - القرطبی، ج۷، صص ٣٦٠ - ٣٦١.

همین قرینه نشان می‌دهد تقسیم غنایم باعث اختلافات شده بود و با واگذاری به پیامبر این مشکل حل شد.

حال در هر زمانی که باشد پیشوای مسلمین چنین حقی دارد که بر طبق عدالت و صلاح‌دید (در نظر گرفتن برخی از فرماندهانی که جان‌فشانی بیشتری کرده‌اند) غنایم را تقسیم نماید.

ز)

پس مشخص شد که این واگذاری برای امر دیگری بوده و آن گونه که شبهه‌افکن ادعا کرده نیست (در جهت ثروت‌اندوزی! العیاذ بالله)، ولی اگر باز هم قبول نمی‌کنند می‌گوییم: آیا می‌توانید دارایی‌ها، کاخ‌ها و تجملاتی که پیامبرﷺ از طریق انفال جمع نموده بود را به ما معرفی نمایید؟ مگر نمی‌دانید رسول محبوب‌مانﷺ تا آخر عمر در فقر و تنگ‌دستی زندگی کرد؟ به چند مورد زیر توجه بفرمایید:

۱. عمر ﷺ می‌گوید: «روزی به اتاق پیامبرﷺ رفتم، دیدم او بر حصیر خفته بود و حصیر بر پهلوی او رد انداخته بود و اندوخته‌ی خوراک پیامبرﷺ هم چیزی جز دو مشت جو و یک مشت تره نبود؛ گریه‌ام گرفت. پیامبرﷺ فرمود: ای پسر خطاب چرا گریه می‌کنی؟ گفتم: چرا گریه نکنم تو برگزیده خدایی و این اندوخته غذایی توست در حالی که خسرو و قیصر غرق در میوه و نعمت‌های فراوانند، فرمود: ای عمر خشنود نیستی که دنیا از آن ایشان و آخرت از آن ما باشد؟ من هم پذیرفتم.»[1]

---

۱. صحیح ابن حبان، ج۹، ص۴۹٦ ح٤۱۸۸؛ السنن الکبری للبیهقی، ج۷، ص۷۳ ح۱۳۳۰۵؛ همچنین بنگرید به: (صحیح البخاری، ج٦، ص۱٥٦ ح٤۹۱۳؛ صحیح مسلم، ج۲، ص۱۱۰۵ ح۱٤۷۹).

۲. بانو عائشه می‌گوید: «گاهی سه ماه متوالی بر ما که خانواده پیامبرﷺ بودیم می‌گذشت که آتشی برای پختن غذا روشن نمی‌کردیم جز اینکه آب و خرما بود، گاه همسایه‌هایی زیاد از انصار شیر گوسفندان خود را برای پیامبرﷺ می‌فرستادند.»[1]

۳. بانو عائشه می‌گوید: «رخت خواب پیامبر پوستی بود که داخل آن از لیفه و پوشال خرما پر شده بود.»[2]

۴. ابوهریره می گوید: «سوگند به کسی که جانم در دست اوست، پیامبر خدا و خانواده‌اش سه روز متوالی از نان گندم سیر نشدند تا اینکه از دنیا رحلت نمود.»[3]

پس واقعا باید بدانیم که اسلام‌ستیزان در اشتباه هستند.



گنجی رایگان برای بانوان

بانوانی که مدعی روشنفکری هستند بخاطر حمایت از حق و حقوق زنان حتی به سخنان خالق مهربان هم پشت کرده‌اند، هرچند این رفتار آن‌ها به برداشت نادرست و وارونه‌ای که از مسائل دارند باز می‌گردد و دین مبین اسلام هرگز حق زنان را پایمال نکرده است.[4] اما آنچه که در این

---

۱. السنن الکبری للبیهقی، ج۷، ص۷۵ ح۱۳۳۱۲؛ همچنین بنگرید به: (صحیح البخاری، ج۳، ص۱۵۳ ح۲٥٦۷)

۲. صحیح البخاری، ج۸، ص۹۷ ح٦٤٥٦.

۳. صحیح مسلم، ج٤، ص۲۲۸٤ ح۲۹۷٦؛ سنن الترمذی، ج٤، ص٥۷۹ ح۲۳٥۸.

٤. تا کنون شبهات زیادی در این زمینه پاسخ داده‌ایم و نشان داده‌ایم - به فضل خدا - که اسلام‌ستیزان در اشتباه هستند.

یادداشت خدمت شما عزیزان عرضه می‌گردد معرفی یک تناقض در رفتار این بانوان و یک نتیجه‌گیری مهم می‌باشد.

الف)

هیچ خانمی تجاوز را نمی‌پسندد، این کاملا فطری است و ربطی به مسلمان و کافر ندارد، اگر خانمی (با هر عقیده‌ای) در جایی نشسته باشد و یک مرد غریبه بیاید او را در آغوش بگیرد فریاد می‌زند و او را از خود دور می‌کند، حتی اگر آن مرد آشنا باشد ولی زن خودش اجازه ندهد، باز هم آن را تجاوز می‌داند و واکنش نشان می‌دهد. خلاصه فقط به شرطی آن را تجاوز نمی‌داند که خودش کاملا موافق باشد و تمایل نشان دهد...

ب)

خانم‌های مدعی روشنفکری می‌گویند بانوان نباید حجاب داشته باشند، آن‌ها باید هر طور که می‌خواهند لباس بپوشند ولی متاسفانه نمی‌دانند با بی‌حجابی و بدن‌نمایی، راه را برای هر نگاه هرزه‌ای هموار کرده‌اند! نگاه‌هایی که دسته کمی از تجاوز فیزیکی ندارد!

وقتی یک خانم بی‌حجاب از کنار چند مرد چشم‌چران عبور کند تمام بدن او را برانداز می‌کنند (بدون اجازه) و به جهت استفاده‌ی جنسی شروع می‌کنند به خیال‌بافی؛ مجرایی که آن خانم خود ایجاد کرده است.

یک سوال: آیا خانم‌ها دوست دارند زیبایی اندام خود را در اختیار هر مردی قرار دهند؟ مطمئنم پاسخ این سوال منفی است ولی متاسفانه افراد بی‌حجاب این کار را می‌کنند، به نظر شما این نگاه‌های بدون اجازه و هوس‌انگیز هم نوعی تجاوز نیست؟

ممکن است خانمی بگوید این فرق می‌کند، ما که از لحاظ فیزیکی اذیت نمی‌شویم، می‌گوییم کسی که اندکی عزت نفس داشته باشد، هرگز به این امر راضی نخواهد شد... حتی مردهای با عزت نفس هم دوست ندارند یک خانم چشم‌چران به آنها چنین نگاهی داشته باشد...

ج)

اینجاست که می‌گوییم وقتی اسلام مبارک می‌گوید خانم‌ها حجاب داشته باشند به عزت نفس آنها اندیشیده است، مطمئناً یک زن بی‌حجاب مشتری‌های فراوانی دنبالش راه می‌افتند ولی شما خود بگویید چند درصد از آنها به خاطر «نفس» و «کرامتش» او را می‌خواهند؟ بسیار کم، مشخص است که غالباً او را بخاطر اندام و زیبایی‌اش انتخاب نموده‌اند اما خانمی که عزت نفس داشته باشد این مقوله را زود تشخیص می‌دهد و به آن مردها بها نمی‌دهد...

لذا بانوان جامعه باید بدانند اسلام با قانون حجاب می‌خواهد عزت نفس شما را تقویت نماید، اسلام می‌خواهد بزرگوار باشید و افرادی که شما را می‌خواهند به خاطر خودتان (روحتان) شما را بخواهند نه بخاطر اندامتان! حجاب جلوی این تجاوزهای بصری را خواهد گرفت و در نهایت کاری می‌کند که بخاطر خودتان مقبول واقع شوید...

د)

مقوله‌ی عزت نفس برای همه‌ی ما اهمیت دارد و تصور نکنید فقط مربوط به خانم‌هاست! روزی یکی از دوستانم مرا برای شام دعوت کرد، من هم قبول کردم، قبل از اینکه تلفن را قطع کنم گفت راستی لبتابت را هم با خود بیاور، می‌خواهم فلان کار را برایم انجام دهی! کاملا مشخص بود

که او مرا برای کار شخصی‌اش به خانه‌ی خود می‌کشاند نه اینکه از روی محبت و صله‌ی رحم دعوتم نماید! چنین رفتاری بر قلب آدم سنگینی می‌کند...

و هر خانم عزت‌مندی که در جامعه‌ی ما زندگی می‌کند اگر بداند او را بخاطر خودش نمی‌خواهند ناراحت خواهد شد، مطمئناً حجاب پشتیبان واقعی این عزت نفس است.

ر)

برخی از بانوان در یک جمله‌ی کلیشه‌ای و تکراری می‌گویند: خوب مردها نگاه نکنند و دنبال‌مان راه نیفتند (چشم‌های خود را ببندند...).

در پاسخ می‌گوییم (همانگونه که قبلا گفته‌ایم)، مردها به صورت فطری طالب می‌باشند و زن‌ها مطلوب. یک دختر انتظار دارد یک پسر بیاید و به او پیشنهاد ازدواج بدهد و یک پسر هم اگر دختری دید و از او خوشش آمد به صورت فطری این حس را در نهاد خود می‌یابد که باید برود و به او پیشنهاد ازدواج بدهد. در اکثریت قریب به اتفاق کشورهای جهان نیز همین گونه است و مردها تلاش می‌کنند زن‌ها را به دست بیاورند پس خواه یا ناخواه این مردِ طالب به دنبال مطلوب است و اگر مطلوب طبق قانونی که خداوند برایش وضع کرده رفتار کند می‌تواند با عزت نفسی عجیب به خانه‌ی طالب برود و قبل از هر چیز به روحیاتش توجه شود تا امور دیگر...

خلاصه، حجاب تاج زرینی است برای خانم‌هایی که به مقوله‌ی عزت نفس بها می‌دهند؛ هدیه‌ای از جانب خداوند برای همه‌ی بانوان...



اشاره‌ی قرآن به «اثر انگشت» و پاسخ به شبهات مطرح شده

در تمام کتاب‌هایی که بحث اعجازهای علمی قرآن مطرح شده است موضوعی به نام «اشاره‌ی قرآن به اثر انگشت» وجود دارد، آن هم بحث آیات ۳ و ۴ سوره‌ی مبارکه‌ی قیامت می‌باشد آنجا که خداوندِ تبارک و تعالی در جواب منکران روز قیامت می‌فرماید:

﴿ أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَلَّن نَّجْمَعَ عِظَامَهُ * بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَن نُّسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾

«آیا انسان می‌پندارد که ما استخوانهای (پوسیده و پراکنده) او را گرد نخواهیم آورد؟ آری! (آنها را گرد می‌آوریم) ما حتّی می‌توانیم سر انگشتان او را (که یکی از دقائق اندام بدن است) کاملاً همسان خودش بیافرینیم (و به حال اوّل بازگردانیم).»

در کتاب‌های اعجازی ذکر شده است که: «این اشاره به انگشتان، منظورش خطوط سر انگشتان می‌باشد که امروزه تحت عنوان «اثر انگشت» از آن یاد می‌شود، اینکه خداوند متعال ۱۴ قرن پیش به چنین نکته‌ای اشاره فرموده، خودش یک معجزه است و تا سالهای نه چندان دور، کسی از اهمیت آن خطوط آگاه نبوده است.»

اما مخالفانِ قرآن این ادعا را رد می‌کنند و مطالب زیادی در سایت‌ها و کتاب‌هایشان منتشر نموده‌اند که این آیه حاوی هیچ معجزه‌ای نیست و مسلمانان نباید آن را اعجاز بدانند.

اخیراً بنده‌ی حقیر تحقیقاتی در این زمینه انجام داده‌ام و إن شاء الله به تمام ادعاهای مطرح شده توسط اسلام‌ستیزان پاسخ خواهم داد، فقط در

وهلـه‌ی اول بـه معرفـی و بیـان ارزش و اهمیـت «اثـر انگشـت» در زنـدگی انسان‌ها نیاز داریم، پس از آن سراغ شبهات مربوطه می‌رویم. ان‌شاءاللّه

اثر انگشت چیست؟

در زیر پوست مـا ترشـحات چربـی وجـود دارد و نـوک انگشـتان مـا دارای شیارهای بسیار ریزی می‌باشد، وقـتی این قسمت از انگشـت بـه یـک سـطح صاف می‌خورد به علت آن چربی، اثرات این شیارها باقی می‌ماند، به این اثـر بجا مانده، اثر انگشت می‌گویند.

در دنیای امروز برای رؤیت بهتر یا بجا ماندن این اثر روی سطوح دیگـری همچـون کاغـذ از جـوهر اسـتفاده مـی‌کننـد، البتـه امـروزه ایـن کـار بـا پیشرفت‌های فراوانی همراه بوده و عمل انگشت‌نگاری توسـط سیسـتم‌هـای الکترونیکی (Live-Scan System) انجام می‌گیرد.

اثر انگشتِ هیچ انسانی مانند انسان‌هـای دیگـر نیسـت، مـا در زمینـه‌ی قیافه، قد، وزن، تنِ صدا و بسیاری از امور در بین انسانها تشـابه می‌بینیم اما اثر انگشت از ایـن قاعـده مسـتثنی مـی‌باشـد و بـه نظـر بنـده فـارغ از تمـام مطالبی که برای آن ذکر می‌نماییم همین امر معجزه‌ای می‌باشد و انسانهای نکته‌سنج نباید از کنار آن بی‌تفاوت عبور کنند.

کاربرد اثر انگشت چیست؟

اثر انگشت در «تشخیص هویت» افراد کاربرد دارد و بـه علـت دقـت ۱۰۰ درصدی آن در پروژه‌های مختلفی از آن استفاده می‌شـود؛ از کاربردهـای آن می‌توان به: تشکیل پرونده‌های قضایی، استفاده در دسـتگاه حضـور غیـاب

ادارات، تشخیص هویت فرد صاحب رایانه و تلفن همراه، پاسپورت‌های بیومتریک و... اشاره کرد.

استفاده در پرونده‌های قضایی مهمترین کاربرد آن است، به وسیله‌ی انگشت‌نگاری بلافاصله فرد مظنون شناسایی می‌شود، اهمیت این عمل به حدی زیاد است که در پاسگاه‌ها و مراکز انتظامی یک قسمت مخصوص برای آن ایجاد کرده‌اند...

تاریخچه‌ی انگشت‌نگاری به چه زمانی باز می‌گردد؟

آن گونه که در سایت‌ها و مقالات مربوطه اشاره شده است، روی سفال‌های متعلق به مردم بابل اثر انگشت باقی مانده است، یا در هندِ باستان به اثر انگشت شخص نگاه می‌کرده‌اند و آینده‌ی او را پیش‌بینی می‌نموده‌اند (طالع‌بینی)، یا در چین باستان تُجّار چینی قراردادهای خود را با اثر انگشت مهر زده‌اند یا اثر دست و پا و انگشت مجرمان در بابل اخذ شده است، در کل اسنادی وجود دارد که قبل از میلاد مسیح هم از اثر انگشت استفاده شده است.

رشید الدین همدانی تاریخ‌نویس ایرانی (قرن چهاردهم میلادی) در کتاب جامع التواریخ اشاره می‌کند که چینیان باستان از اثر انگشت استفاده کرده‌اند حتی می‌گوید: «تجربه نشان داده است که اثر انگشتِ دو نفر کاملاً شبیه هم نیست.»

ولی اطلاع از اینکه اثر انگشت تمام انسانهای کره‌ی زمین با یکدیگر متفاوت است و در تمام طول زندگی بدون تغییر باقی می‌ماند به قرون اخیر باز می‌گردد، اولین کسی که به شیوه‌ی علمی این کار را انجام داد در سال

۱۸۵۹ سر ویلیام هرشل بود، ایشان افسر اردوی انگلیس بود که مامور خدمت درکمپین هند شرقی در بنگال هندوستان شده بود، او به تقلید از کارفرمایان چینی و هندی، در تنظیم اسناد و عقد قراردادها از کارگران و افراد طرف معامله اثر انگشت می‌گرفت تا آنها خود را موظف به رعایت تعهدات خویش بدانند. چون از اِعمال این روش نتایج مطلوبی به دست آورد، نسبت به خاصیت اثر انگشت کنجکاو شد و به مدت ۲۰ سال روی آثار انگشت اشخاصِ مختلفی که در دفعات مختلف از آنها اخذ کرده بود، مطالعه نمود و دریافت که: اولاً در اثر مرور زمان نقش خطوطِ برجسته سر انگشتان تغییر پیدا نمی‌کند ثانیاً، این نقوش در هر شخص، منحصر به فرد بوده و با دیگران تفاوت دارد.[1]

در مجموع، به شهادت تاریخ می‌توان نتیجه گرفت که پایه‌گذار علم انگشت‌نگاری به‌صورت امروزی «سر ویلیام هرشل» بوده است.

اما موضوع اصلی پژوهشی که بنده انجام داده‌ام اینست که: «آیا اشاره‌ی آیه‌ی ۳ سوره‌ی مبارکه‌ی قیامت، یک اعجاز علمی می‌باشد؟»

بله، این امر جزو اعجازهای قرآنی می‌باشد.

خداوند تبارک و تعالی در جواب منکران قیامت می‌فرماید: استخوان که سهل است ما انگشتان را نیز مرتب می‌نماییم، در یک نگاه اجمالی و گذرا معجزه‌ای نمی‌بینیم ولی اگر کمی دقت نماییم زوایای جالبی برای ما آشکار می‌گردد، -إن شاء الله- با مطرح نمودن سه سوال به سمت فهم موضوع گام برمی‌داریم:

1."Michele Triplett's Fingerprint Dictionary: H" (glossary), Michele Triplett, 2006, Fprints.nwlean.

سوال اول: در دادگاه‌های قضایی یکی از محکم‌ترین دلایل شناسایی مجرمانی که مرتکب جنایت شده‌اند اما آن را انکار می کنند چیست؟ «اثر انگشت».

سوال دوم: زنده کردن انسان‌ها به چه منظور انجام می‌شود؟ مشخص است برای «دادگاهی نمودن» و حرکت انسانها در مسیر کمالی خودشان.

و **سوال سوم**، این است که واقعا چرا خداوند برای زنده کردن و دادگاهی نمودن کافران، خلقت دوباره‌ی انگشت‌ها را مثال زده است؟ چرا به چشم و گوش و قلب و دیگر جوارح اشاره‌ای نداشته است؟ آیا متوجه این **ارتباط معنادار** شدید؟ إن شاء الله ادامه‌ی بحث را در پاسخ به اشکالات و شبهات مطرح شده پیگیری می‌نماییم...

شبهه‌ی اول اسلام‌ستیزان:

نخست اینکه باید توجه داشت سر انگشت به دلیل کوچکی و اینکه همیشه قابل دیدن هست همواره به عنوان برای سنجش بکار می‌رود. مثلا در فارسی بسیار شنیده می‌شود که می گویند، «فلان شخص یک سر انگشت شجاعت ندارد» یعنی اینکه این آیه به هیچ عنوان در مورد اثر انگشت صحبت نکرده است بلکه در مورد یکی از قسمتهای کوچک بدن صحبت کرده است که الله حتی قادر است آنرا نیز دوباره در روز قیامت بازیافت کند.

پاسخ:

خیر استدلال شما نادرست است. شما برای اینکه ثابت کنید گوینده از چنین «اصطلاحی» استفاده کرده و منظور دیگری نداشته باید قرینه و

دلیل داشته باشید که هیچ دلیلی ندارید، مگر می‌توان بدون دلیل در مورد انگیزه‌ی سخن دیگران سخن گفت؟!

اما طبق توضیحاتی که قبلا ذکر شد (مباحث دادگاهی و...) برای اینکه بگوییم منظور اثر انگشت است واقعاً قرینه وجود دارد.

شبهه‌ی دوم:

اثر انگشت در نوک انگشتان قرار ندارد، اثر انگشت زیر هر انگشت و روی بند هر انگشت وجود دارد، نوک انگشت اطلاعات خاصی را حمل نمی‌کند و در انگشت‌نگاری از ان استفاده نمی‌شود اگر منظور قرآن انگشت‌نگاری بود باید از بند انگشت سخن می‌گفت نه از نوک انگشت.

پاسخ:

تعجب می‌کنم، آیا واقعا این دلیل نفس خودتان را قانع کرده است؟! بر طبق چه معیاری بند آخر انگشت، نوک انگشت نیست! برای اثبات حرف خودتان دارید می‌گویید فقط چند میلی‌مترِ زیر ناخن نوک انگشت است، یعنی اگر کسی در کارگاه نجاری بند آخر انگشتش قطع شود نباید بگوید نوک انگشتم قطع شده است!

سخن عجیب دیگری که مطرح کرده‌اید این است که چرا قرآن نگفته بند انگشت؟! حال که چنین ادعایی دارید لطفا به این سوال پاسخ دهید: چرا مردم دنیا می‌گویند اثر انگشت و نمی‌گویند «اثر بند انگشت»؟!

پس در یک تقسیم‌بندی زیر ناخن نوک انگشت است اما در تقسیم‌بندی‌های دیگر، بند آخر هم نوک انگشت محسوب می‌شود.

شبهه‌ی سوم:

استفاده از اثر انگشت در زیر نامه‌ها و قراردادها قدمتی هزاران ساله دارد و پیش از محمد نیز افراد زیر نامه‌هایشان را انگشت میزده‌اند، یعنی اینکه میدانستند اثر انگشت انسانها با یکدیگر متفاوت است. در چین و بابل باستان و در نوا اسکوشیای کانادا آثار باستانی کشف شده است که نشان میدهد این مردم برای انجام معاملات اقتصادی خود از اثر انگشت بعنوان یک سند استفاده میکردند.

استفاده از اثر انگشت بویژه در میان چینی‌ها یکی از قدیمیترین تمدن‌های بشری رایج بوده است و اسناد و مدارک دولتی و اقتصادی آنها همواره با اثر انگشت امضا میشده است و آنها کاملا از این واقعیت که اثر انگشت هر انسانی متفاوت با انسان دیگر است اطلاع داشته‌اند. قدیمیترین اثر انگشتی که بعنوان امضا استفاده شده است و امروز از آثار باستانی به شمار میرود مربوط به قرن سوم پیش از میلاد یعنی حدود هزار سال قبل از تولد پیامبر اسلام است، با این حساب حتی اگر منظور قرآن واقعاً اثر انگشت بوده باشد نیز معجزه‌ای رخ نداده است، انسانهای دیگر بسیار قبل‌تر از محمد از این واقعیت باخبر بوده‌اند.

پاسخ:

شخصی که از تاریخچه‌ی علم انگشت‌نگاری بی‌اطلاع باشد با خواندن متن شما چنان فکر می‌کند که این علم از هزاران سال پیش در بهترین حالت خود موجود بوده و مردم، تمام زوایای آن را می‌دانسته‌اند!

یک سوال از شما شبهه‌افکنان، اگر انگشت‌نگاری در چنین تکاملی بوده است، چرا ویلیام هرشل در قرن ۱۹ میلادی ۲۰ سال روی آن پژوهش انجام داد؟

اتفاقا بر خلاف ادعای شما در تاریخچه‌ی این علم به موضوع جالبی اشاره شده است، مسأله‌ای که کاملا سخنان ما را تایید می‌نماید، در سال ۱۸۴۰ میلادی یکی از سیاستمداران بریتانیایی به نام ویلیام راسل به قتل می‌رسد، یک پزشک استانبولی پیشنهاد می‌دهد اثر انگشت خونین بجا مانده را مورد بررسی قرار دهند اما پلیس بریتانیا قبول نمی‌کند! و ۵۰ سال بعد از این ماجرا استفاده از اثر انگشت وارد تحقیقات دایره‌ی بریتانیا می‌شود.[۱]

پس به این نتیجه می‌رسیم که بله، مردم باستان می‌دانسته‌اند اثر انگشت چیست، حتی می‌دانسته‌اند که می‌تواند به عنوان امضا مورد استفاده قرار گیرد ولی از شگفتی‌های آن بی‌اطلاع بوده‌اند؛ شگفتی‌هایی که خداوند حکیم در آیه‌ی ۳ سوره‌ی مبارکه‌ی قیامت به‌آن اشاره نموده است...

آری، خداوند ذوالجلال به همه‌ی ناباوران می‌گوید خودتان که سهل است حتی شناسه‌ی هویتی شما (اثر انگشت‌تان) دوباره خلق خواهد شد و باید در مقابل الله متعال پاسخگو باشید...

---

۱. برای مطالعه‌ی بیشتر در مورد این قتل و شیوه‌ی شناسایی قاتل به وب سایت زیرمراجعه شود:

https://www.independent.co.uk/news/uk/crime/vital-clue-ignored-for-50-years-8395985.html

یا مطلب زیر را در گوگل جستجو نمایید:

Alberge, Dalya (9 December 2012). "Vital clue ignored for 50 years". Independent. London. Retrieved 28 December 2015.

شبهه‌ی چهارم:

مقاله‌ی یکی دیگر از ناباوران را خواندم، او نکته‌ی خاصی نگفته است، فقط آسمان و زمین را به هم وصل کرده که ثابت نماید بنانه، به معنای «انگشت» است و منظور آیه «خطوط سر انگشت» نیست...

پاسخ:

که در پاسخ می‌گوییم: خوب قبول، منظور خداوند یکتا، انگشت است ولی آیا اثر انگشت هم یکی از شاخصه‌های همین انگشت نیست؟ لطفا به این سوال پاسخ دهید: چرا خداوند برای زنده شدن از انگشت نام برده است آن هم برای دادگاهی نمودن انسانها؟ (همانگونه که ذکر کردیم)، آیا حضور این گزاره‌ها در کنار یکدیگر تامل‌برانگیز نیست؟!

در پایان به همه‌ی ناباوران می‌گوییم:

که توبه نمایید و ایمان بیاورید و بیش از این از نور توحید فاصله نگیرید... نگذارید بیش از این دیر شود، از کجا می‌دانید شاید آخرین روزهای زندگی خود را طی می‌کنید و خبر ندارید... ایمان خود را دوباره بازیابید... پل‌های ارتباطی خود با خداوند متعال را قطع ننمایید، باور کنید هر آنچه در سایت‌ها و کانال‌های اسلام‌ستیزان خوانده‌اید سیاه نمایی و تلبیس است.

أشهَدُ اَن لا إلهَ إلَّا اللهُ وَ أَشهَدُ اَنَّ مُحَمَّدَ رَسولُ اللهِ.



ماجرای قوری و اژدها و هیولای ماکارونی‌شکل و اسب تک‌شاخ و...

یکی از معروف‌ترین شبهات ناباوران این است که «به استهزا» نام یک شیء را ذکر می‌نمایند و ادعا می‌کنند در جایی بین زمین و آسمان قرار گرفته است، آن را ندیده‌ایم و نمی‌توانیم وجودش را اثبات کنیم اما شما هم نمی‌توانید ثابت کنید که وجود ندارد لذا وجود دارد، آنها به زعم خود می‌گویند خدای شما هم این گونه است، کسی آن را ندیده و نتوانسته وجودش را اثبات کند ولی از ما می‌خواهید آن را رد کنیم و اگر ما نتوانستیم این کار را انجام دهیم شما می‌گویید خدا وجود دارد...

آقای راسل از مثال قوری استفاده می‌کند و می‌گوید اگر من ادعا کنم یک قوری چینی در بین زمین و مریخ معلق است کسی نمی‌تواند ادعای من را رد کند و همین ابطال‌ناپذیری ادعای من، باید شک دیگران را برطرف نماید، در ادامه می‌گوید خدای ادیان هم این گونه است و چون ادعای خداباوران باطل نمی‌شود پس می‌گویند نباید به خدا شک داشته باشید...

متوجه شدید؟ راسل به استهزا می‌گوید من یک شیء خیالی سراغ دارم که شما نمی‌توانید ثابت کنید وجود ندارد، همین ناتوانی شما از اثبات، یعنی آنچه می‌گویم وجود دارد.

او می‌خواهد بگوید شما خداباوران ادعا می‌کنید خدا وجود دارد ولی از ما می‌خواهید ردش کنیم در حالی که خودتان باید ثابت کنید که وجود دارد، متاسفانه آقای راسل با خود فکر کرده با این استدلال می‌تواند باور و اعتقاد ما به خداوند متعال را زیر سوال ببرد!

بابی هندرسون هم یکی از ناباوران آمریکایی می‌باشد و دقیقاً با همین استدلال (به تبعیت از راسل) مثال دیگری مطرح نموده (هیولای «اسپاگتی-ماکارونی» شکل) و متاسفانه به مبارزه با خداپرستی برخواسته است...

باز هم آن را ساده‌تر توضیح می‌دهیم (چون می‌دانم بحث‌های فلسفی کمی سنگین است):

ببینید عزیزان، ناباوران می‌گویند شما مومنان ادعا می‌کنید خدا وجود دارد، حال بخاطر ادعایتان هم که شده باید خودتان ثابت کنید خدا وجود دارد نه اینکه از ما بخواهید ثابت کنیم خدا وجود ندارد، (بار اثبات ادعا به عهده‌ی مدعی است) و با قوری و هیولا و اژدها و... همین نکته را بیان کرده‌اند و مثلا به تقلید از مومنان به مردم گفته‌اند یک قوری در فضا وجود دارد، ثابت کنید وجود ندارد، (همانگونه که ما به آنها می‌گوییم خدا وجود دارد و ثابت کنید وجود ندارد) اصطلاحاً دلیل ما را به خودمان برگردانده‌اند...

اما پاسخ ادعای آنان چیست؟ آیا واقعا آنها راست می‌گویند؟ به هیچ عنوان.

الف)

ما قبلا هم توضیح داده‌ایم که در حوزه‌ی باورمندی به خداوند متعال سه وضعیت داریم:

۱. خداباور («ادعا» می‌کند که خدا وجود دارد).

۲. ندانم‌گرا یا همان آگنوستیک (اظهار بی‌اطلاعی می‌کند).

۳. ناباور یا همان آتئیست («ادعا» می‌کند که خداوند وجود ندارد).

خداباوران در موضع «اثبات»، ندانم‌گرایان در موضع «تردید» و ناباوران در موضع «انکار» می‌باشند، توجه داشته باشید عزیزان، هم «اثبات» و هم «انکار» به دلیل نیاز دارد و فقط فردی که «تردید» دارد سکوت می‌کند و چیزی نمی‌گوید پس کسی که ادعا می‌کند خدا وجود ندارد باید بر ادعای خود دلیل اقامه کند...

تصور کنید شخصی ادعا می‌کند امشب یک ماشین از این خیابان عبور کرده است، این شخص که ادعا نموده باید ادعای خود را ثابت نماید، حال اگر شخصی ادعا کند هیچ ماشینی از اینجا عبور نکرده، او هم باید ادعای خود را ثابت کند، مثلا بگوید دوربین مداربسته کار گذاشته‌ام یا تمام شب چشمم به خیابان بوده است و... اما اگر دلیلی نداشته باشد کسی ادعایش را نمی‌پذیرد، و در این بین کسی بگوید «نمی‌دانم» از او دلیل نمی‌خواهند. انکار وجود خدا هم دقیقاً این گونه است، منکران باید دلیل داشته باشند که ندارند...

بازگردیم به قوری آقای راسل، شما که «ادعا» می‌کنید چنین قوری‌ای وجود دارد باید ادعای خود را ثابت کنید، اگر شخصی هم «ادعا» کرد چنین قوری‌ای وجود ندارد او هم باید ادعای خود را ثابت کند ولی متاسفانه در مثالی که ذکر کرده‌اید (آن گونه که به نفع خودتان تمام می‌شود) فرد منکر را از اثبات ادعایش معاف کرده‌اید!

ب)

به تبعیت از همین موضوعات، بارها پیش آمده وقتی بحث اثبات وجود خدا را مطرح کرده‌ایم یکی از ناباوران ادعای راسل را تکرار کرده و گفته است: من ادعا می‌کنم یک قوری در سیاره مریخ وجود دارد، به بنده ثابت

کنید که وجود ندارد؟ (به زعم خودش خواسته جوان مسلمان را در منگنه بیندازد)...

ولی پاسخ درخواست ایشان و آقای راسل و بابی هندرسون و تمام ناباوران دیگر اینست که:

ما امورات معرفی‌شده در جهان را با «آثارشان» می‌شناسیم، وقتی می‌گوییم خداوند وجود دارد، این همه نظم و شگفتی موجود در جهان را به عنوان اثر ایشان دیده‌ایم و معتقدیم امکان ندارد در اثر یک تصادف کور چنین نظم و نظامی ایجاد شده باشد ولی قوری شما چه اثری دارد تا به وجود آن اقرار کنیم؟ طبعاً هیچ اثری ندارد پس ما ثابت کردیم که قوری شما وجود ندارد.

حال شما ثابت کنید که خدا وجود ندارد، و هیچ دلیلی ندارید جز اینکه برهان‌های خداشناسی را نقد کنید که آن هم نقد دلایل ماست نه ارائه دلیل توسط شما، و جالب اینجاست که پاسخ نقدهای شما را نیز داده‌ایم.

ممکن است یکی از ناباوران بگوید: شما ادعا می‌کنید این جهان منظم ساخته‌ی خداست، من هم ادعا می‌کنم این نظم و نظام اثر قوری من است که در پاسخ می‌گوییم: به ما بگویید آیا این قوری شما ساخته شده است یا قائم به ذات خود می‌باشد؟ اگر ساخته شده که خودش جزو مخلوقات است و چنین قدرتی ندارد اما اگر باز ادعا می‌کنید قوری شما هم قائم به ذات خود است در پاسخ می‌گوییم آیا قوری شما دارای قدرت اداره‌ی امور و حکمت و قدرت و مهربانی و... نیز می‌باشد؟ اگر بگویید خیر که بحث تمام می‌شود اما اگر بگویید بله، می‌گوییم پس شما هم دارید از خالق یکتا صحبت می‌کنید و فقط نام دیگری روی آن گذاشته‌اید، و در نهایت یا قوری

شما رد می‌شود، یا اگر (با مشخصات یاد شده) اثبات شود وجود خداوند متعال را نیز ثابت کرده‌ایم.

ج)

توضیحات پایانی قسمت «ب» را برای اشخاص بهانه‌گیر ادامه دادیم وگرنه هر آنچه برای آن طول و عرض و ارتفاع در نظر بگیرند با خداوند متعال قابل قیاس نیست، همین‌که آن را در یک قالب مادی و دنیایی به تصویر کشیده‌ایم یعنی ماده است و دارای ضعف و محدودیت می‌باشد.

آیا ناباوران با این مثال‌ها می‌خواهند خداوند رحمان را نقد کنند! و منکر وجود ذات مبارکش شوند!

﴿...أَفِي اللَّـهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ (ابراهیم: ۱۰)

«مگر در اللـهیی کـه ایجـاد کننـده و گسـترانندهٔی آسـمان‌ها و زمین می‌باشد شکی هست؟.»



مواظب نقاب‌داران حیله‌گر باشیم

روزی در یکی از گروه‌های تلگرامی، چند مسلمان با چند اسلام‌ستیز بحث می‌کردند، یکی از همان منتقدان می‌گفت: ببینید من خودم مسلمان هستم ولی اینجای اسلام را قبول ندارم! (بسیار قاطعانه)

بعد از بررسی پیام‌های همین شخص در گروه‌های مخالف اسلام متوجه شدم که ایشان یک اسلام‌ستیز حرفه‌ای می‌باشد و جهت فریب جوانان خود را به عنوان مسلمان جا زده است!

هرچند تمهیداتی برای رسوایی‌اش انجام دادم و بلافاصله افرادی که با او بحث می‌کردند را مطلع نمودم اما با خود اندیشیدم که ببینید این افراد از چه ترفندهایی استفاده می‌کنند! سبحان الله، در گروه موردنظر برای ادعای مسلمان بودنش شهادتین بر زبان جاری می‌کرد! اما در گروه‌های دیگر چه سخن‌های سخیفی که در مورد اسلام و قرآن نگفته بود!

من نگران جوانانی هستم که فریب این ترفندها را می‌خورند و دچار شک و گمان می‌شوند! مثلا با خود می‌گویند ببینید فلانی مسلمان است و فلان احکام اسلام را قبول ندارد، من هم مسائلی را که برایم قابل هضم نیست قبول نخواهم داشت (در حالی که این کار درست نیست، برای بررسی این امور باید به افراد متخصص مراجعه کرد و تحقیق نمود. ذهن ما معیار نیست! که بگوییم آنچه را متوجه نشدیم حتما غلط است).

البته بنده نمی‌گویم هر کس سوال داشت لزوما اسلام‌ستیز است و به صورت خود نقاب زده است، خیر عزیزان، می‌گویم «مواظب باشید» آنکه مسلمان باشد این گونه در مورد اسلام بی‌ادبی نمی‌کند، شخص مسلمان اگر دچار شبهه شد صادقانه و مودبانه سوال می‌پرسد و در به در به دنبال پاسخ می‌گردد اما اینکه شخصی بیاید بی‌خود و بی‌جهت بگوید من مسلمانم أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمد رسول الله، ولی اسلام پر از اشکال است! فریب سخنانش را نخورید.

گذشته از توضیحات فوق، حتی اگر سخنان او صحت داشته باشد و واقعا مسلمان هم باشد باز هم فریب نخورید و مطمئن باشید او یک شخص بی‌اطلاع است و از روی بی‌سوادی خود سخن می‌گوید! مگر ممکن است یک شخص اهل فکر و اندیشه! به این نتیجه برسد این برنامه پر از اشتباه

است سپس به تبلیغ علیه آن بپردازد اما همچنان در چارچوب آن باقی مانده باشد؟!

اگر راست می‌گوید چرا خودش نمی‌رود و از آن خارج نمی‌شود! عجیب است! از من می‌خواهد این فکر را رها کنم ولی خود آن را رها نمی‌کند!

این که تناقض است! اگر لیاقت ندارد و پر از اشکال است چرا در بند آن باقی مانده، اگر لیاقت ماندن را دارد چرا علیه آن حرف می‌زند!

بزرگواران در این روزگار پر از فتنه باید بسیار مواظب عقاید خود باشیم چون باور کنید در فضای مجازی رسما گنجشک به جای قناری فروخته می‌شود.

﴿وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾ (آل عمران: ۵۴)

«و مکر کردند و مکر کرد خدا و خدا است بهترین مکرکنندگان.»



وقتی خداوند نتیجه را می‌داند چرا ما را آزمایش می‌کند؟

پاسخ:

این آزمایش برای افزودن به فهم خداوند نیست، شما تصور می‌کنید خداوند نمی‌داند و این آزمایش‌ها را انجام می‌دهد تا بداند، سپس این ادعای ما که می‌گوییم خداوند بر همه چیز عالم است را در نظر می‌گیرید و می‌پرسید وقتی می‌داند آزمایش چرا؟ امّا پیش‌فرض شما از اول نادرست است، آزمایش‌ها برای هدف دیگری انجام می‌شوند و هدف آگاهی‌بخشی به خداوند نیست...

الف)

این آزمایش‌ها جهت افزایش مقام و جایگاه ما انسانها صورت می‌پذیرد، وقتی یک معلم از دانش‌آموزانش امتحان می‌گیرد تنبل‌ها و زرنگ‌ها را می‌شناسد اما باز هم از آنها امتحان می‌گیرد تا مجرایی برای پیشرفت و انتقال آنها به مقطع بعدی فراهم نماید لذا دانش‌آموزی که قبول می‌شود به مقطع بالاتر می‌رود و دانش‌آموزی که توانایی پاسخگویی ندارد مردود می‌شود...

پس آزمایش‌ها مانند یک سکوی پرتاب هستند، انسان می‌تواند از روی آنها به سمت بالا صعود کند، یا اینکه پایین بیفتد و دچار سختی شود.

ب)

اما بحثِ دانستن خداوند، ما این شبهه را بارها پاسخ داده‌ایم، «علم خداوند» در جای خود قرار دارد و «عمل ما» در جای خود! چرا ما انسانها باید بخاطر علم خداوند سراغ سکوی پرتاب نرویم؟ ما چه خلق شویم و چه خلق نشویم، چه بنشینیم و چه حرکت نماییم علم خداوند کماکان به صورت بی‌نهایت وجود دارد و وجود خواهد داشت و جز ذات مبارک خودش هیچ کسی از محتویات آن خبر ندارد...

خداوند می‌داند اما آنچه می‌داند مانند خبری است که به او رسیده است، رسیدن خبر به ما انسانها با رسیدن خبر به خداوند متعال تفاوت دارد. وقتی به ما خبر می‌رسد که «فلانی این کار را انجام داد» (تصادف کرد) و ما هم مطلع می‌شویم، حتما باید افعال روی دهند بعد از خبر آنها مطلع می‌شویم...

اما رسیدن خبر به خداوند طور دیگری است، چون ایشان غیب می‌داند و قبل از این که افعال انجام شوند از آنها اطلاع داشته است و خبر آنها قبل از انجام، نزد خداوند رفته است.

نکته‌ی مهمی که نمی‌دانم در چند سطر گذشته به آن توجه کردید یا خیر، اینست که «خبر عمل اختیاری ما» است که «قبل از انجام توسط ما» نزد خداوند رفته است، من سوار ماشین می‌شوم، خبر این عمل اختیاری من است که در روز ازل به علم خداوند رسیده است.

پس با توجه به توضیحات فوق، وقتی خداوند در قالب یک خبر می‌داند که نتیجه‌ی آزمایش ما این می‌شود خودِ عمل اختیاری ما را دیده و برایش به صورت خبر ثبت شده است نه اینکه چیزی را دیده باشد که به ما مربوط نباشد!

ج)

اما همانگونه که ذکر شد این آزمایش‌ها برای افزایش درجه هستند، اگر کسی می‌گوید مگر نمی‌شود بدون آزمایش به ما درجه بدهد؟ می‌گوییم مگر می‌شود بدون آزمون و امتحان، دانش‌آموز به مقطع بعدی برود؟ خیر، چون این یک قانون است وقتی معلم این همه برای دانش‌آموزان زحمت کشیده آنها هم باید در این حد پاسخگو باشند...

در مورد خلقت انسان و آزمایش‌های الهی هم به همین شِکل، این یک قانون است و وقتی چنین پتانسیلی به بشر داده شده و همراه با آن این همه نعمت در اختیار او قرار گرفته است انسان‌ها هم باید پاسخگو باشند و آزمایش می‌شوند...

نتیجه گیری:

خداوند می‌داند: «چون علم غیب دارد»

ما آزمایش می‌شویم «چون اشخاص برای ارتقا در این سیستم، مورد آزمون قرار می‌گیرند و همه‌ی ما به افزایش جایگاه در نزد پروردگار نیاز داریم».

آیا این روند منطقی است؟ «بله، این نشان از حکمت و دقت موجود در سیستم است، حساب و کتاب و نظم و قانون شاخصه‌ی هر سیستم موفقی است، چرا برای تمام سیستم‌های انسانی این را می‌پسندیم اما وقتی نوبت به سیستم بزرگ الهی رسید عده‌ای انتظار دارند همه چیز بدون حساب و کتاب باشد، آیا چنین انتظاری منطقی است؟ به هیچ عنوان».



پاسخ به یک ادعای اسلام‌ستیزان، (بیان مصداق نادرست برای مغلطه‌ی اسکاتلندی)

الف)

در فرهنگ‌لغت، «مغلطه» به سخنی گفته می‌شود که شخصی را به گمان و اشتباه بیندازد، تا به حال مغلطه‌های بسیاری در لابلای گفته‌های بشر شناسایی شده است، یکی از همین مغلطه‌ها، «مغلطه‌ی اسکاتلندی واقعی» می‌باشد، این مغلطه به شکل زیر است (برگرفته از دانشنامه‌ی ویکی‌پدیا):

«۱-آقای الف: اسکاتلندی‌ها جنایت نمی‌کنند.

۲-آقای ب: اما من یک اسکاتلندی را می‌شناسم که مرتکب جنایت شده است.

۳-آقای الف: خوب، اسکاتلندی‌های واقعی جنایت نمی‌کنند.

در این مثال آقای الف با وجود مثال نقض ۲، ادعای ۱ را پس نمی‌گیرد و در عوض با تغییر واژگان ادعای ۳ را مطرح می‌سازد اما گروه موسوم به «اسکاتلندی‌های واقعی» یک گروه مبهم است که درباره‌ی اعضای آن بین دو طرف توافق وجود ندارد. چنین به نظر می‌رسد که آقای الف یک ویژگی گروه ادعایی اسکاتلندی‌های واقعی را این می‌داند که اعضای آن جنایت نمی‌کنند. در این‌صورت جمله‌ی ۳ معادل جمله‌ی زیر خواهد شد:

«اسکاتلندی‌هایی که جنایت نمی‌کنند، جنایت نمی‌کنند.» که بدیهی است و چیزی به دانسته‌ها نخواهد افزود.»

ب)

حال اسلام‌ستیزان ادعا می‌کنند که ما مسلمانان از مغلطه‌ی اسکاتلندی استفاده می‌کنیم با این توضیح که اگر جنایتی از جانب اسلام‌گرایان رخ داد می‌گوییم «این اسلام واقعی نیست و یک مسلمان واقعی چنین عملی انجام نمی‌دهد».

اما پاسخ این ادعای آن‌ها چه می‌باشد؟

پاسخ اینست که ما هم منکر وجود چنین مغلطه‌ای نیستیم، به هر حال تمام مغلطه‌های معرفی شده توسط انسانها مورد استفاده قرار می‌گیرند ولی این مغلطه به هیچ عنوان در مورد اسلام و مسلمانان و استدلالی که مطرح می‌نماییم صدق نمی‌کند چون این پرسش و پاسخ نزد ما متوقف نمی‌شود و ادامه پیدا می‌کند، توجه بفرمایید:

۱-آقای الف: مسلمان‌ها جنایت نمی‌کنند.

۲-آقای ب: اما من یک مسلمان را می‌شناسم که مرتکب جنایت شده است.

۳-آقای الف: خوب، مسلمان‌های واقعی جنایت نمی‌کنند.

تا اینجا مغلطه‌ی اسکاتلندی محقق شده است ولی ما جهت رد ادعای اسلام‌ستیزان بحث را ادامه می‌دهیم:

۴-آقای ب: از کجا می‌دانید؟

۵-آقای الف: چون یک مسلمان واقعی تابع برنامه‌ی اسلام است و در اسلام جنایت‌هایی که بیان می‌کنید وجود ندارد.

لذا وقتی ما از یک «مسلمان واقعی» سخن می‌گوییم با اطمینانی که به «برنامه‌ی اسلام» داریم چنین ادعایی مطرح می‌نماییم نه اینکه به صورت کور و بی‌هدف بگوییم این مسلمان واقعی نیست و تمام.

اما در مغلطه‌ی اسکاتلندی بحث به اینجا نمی‌رسد و «آقای الف» بی‌جهت می‌گوید که فلان طیفِ اصیل (یا راستین یا واقعی) چنین کاری انجام نمی‌دهند...

ج)

در توضیحات مربوط به معرفی مغلطه‌ی مذکور جمله‌ی زیر نوشته شده است:

«اسکاتلندی‌هایی که جنایت نمی‌کنند، جنایت نمی‌کنند.» که بدیهی است و چیزی به دانسته‌ها نخواهد افزود».

ما آن را طبق شبهه‌ای که اسلام‌ستیزان مطرح می‌کنند جایگذاری می‌کنیم تا نشان دهیم در کجا دچار اشتباه شده‌اند:

«مسلمان‌هایی که جنایت نمی‌کنند، جنایت نمی‌کنند» که بدیهی است و چیزی به دانسته‌ها نخواهد افزود.

می‌گوییم: این جمله غلط است، وقتی می‌گوییم مسلمانان حقیقی جنایت نمی‌کنند منظور ما این نیست چون جنایت نمی‌کنند لذا جنایتکار نیستند (آن گونه که نویسنده‌ی مغلطه نوشته است)، خیر...

ما می‌گوییم مسلمانان حقیقی جنایت نمی‌کنند چون برنامه‌ای که از آن تبعیت می‌کنند (اسلام مبارک) چنین اجازه‌ای به آنها نداده است، و این نکات زیادی به معلومات شخص مخاطب می‌افزاید (به شرطی که خواستار هدایت باشد).



کتک زدن زنان در قرآن[1]

تا به حال افراد زیادی برای بنده پیام فرستاده و در مورد این حکم سوال پرسیده‌اند و به صورت خلاصه می‌گویند این امر غیر انسانی است و چرا باید دین اسلام چنین اجازه‌ای به مردان داده باشد؟

الف)

نکته‌ای که قبلا هم به آن اشاره کرده‌ایم این است که متاسفانه اسلام‌ستیزان آیه‌ی مورد نظر را قیچی کرده‌اند و فقط آن قسمتی که می‌گوید «کتک بزنید» را منتشر نموده‌اند در حالی که این آیه می‌فرماید اگر زنی نافرمانی شوهرش را کرد اول باید او را نصیحت نماید، اگر بازهم به

---

۱. هر چند قبلا اشاراتی به این موضوع داشته‌ایم ولی -ان شاء الله - در این یادداشت مفصل‌تر قضیه را بررسی می‌نماییم.

نافرمانی خود ادامه داد با او قطع همبستری کند و اگر بازهم به نافرمانی خود ادامه داد این بار او را کتک بزند.

ب)

قبل از هر چیز این نکته را در نظر داشته باشید اگر زن در یک امر «مشروع» از خواسته‌ی شوهرش سرباز زد آن موقع مرد می‌تواند وارد مراحل فوق شود وگرنه اگر بحث محرمات الهی باشد زن می‌تواند به حرف شوهرش گوش نکند و مرد از همان ابتدا حق چنین درخواستی ندارد که بخواهد نظر همسرش را تغییر دهد!

مثال برای درخواست نامشروع: از همسرش بخواهد بی‌حجاب شود یا از همسرش بخواهد نماز نخواند یا از او بخواهد روزه نگیرد و...

ج)

حال عزیزان اگر مرد یک درخواست مشروع و منطقی داشته باشد و همسرش به حرف او گوش نداد خودتان قضاوت کنید، کدام زنی تا این اندازه بی‌رحم است که این همه اصرار شوهر را بی‌نتیجه بگذارد و باز هم به میل خود رفتار کند؟

باور کنید اگر در خانواده‌ای یک ذره عشق و محبت وجود داشته باشد شوهر اشاره‌ای نماید کدبانویش رضایت او را با دنیا عوض نمی‌کند، قاعدتاً وقتی زن و شوهر یکدیگر را دوست داشته باشند به حرف‌های همدیگر توجه می‌نمایند.

بنده معتقدم در یک خانواده‌ی سالم هرگز و هرگز مشکل به مرحله‌ی دوم (تحریم جنسی) نخواهد رسید و بلافاصله مشکل خود را حل و فصل می‌نمایند.

د)

ولی ما فرض می‌کنیم که بله، محبتی که مدنظر ماست وجود ندارد (برای مدتی شوهر، همسرش را نصیحت نموده اما او به حرفش گوش نکرده است) و مشکل وارد مرحله‌ی دوم می‌شود...

باور کنید عزیزان، فیلتر دوم بسیار تاثیرگذار است، خانم‌ها حتی به این نکته حساس هستند که امروز شوهرشان به آنها نگاه کرده است یا خیر، امروز با آنها حرف زده است یا خیر، قطع همبستری که جای خود دارد و اصلا نمی‌توانند آن را قبول نمایند، خانم‌ها در کل شیفته‌ی توجه هستند، همیشه دوست دارند مورد توجه شریک زندگی‌شان قرار گیرند ولی اکنون این شریک (اصلا) به آنها محل نمی‌گذارد، خودتان پیش‌بینی کنید چه اتفاقی می‌افتد؟ واضح است، زن بسیار متاثر می‌شود و با خود می‌گوید باید رضایت همسرم را جلب نمایم. و اگر از فیلتر قبلی هم عبور کرده باشند عبور از این فیلتر بسیار سخت است و معمولا مشکل بین طرفین حل می‌شود.

ر)

اما اگر خانمی این هم برایش مهم نبود، اسلام مبارک از قاعده‌ی دفع افسد به فاسد استفاده می‌نماید و ضرر کمتر را بخاطر ضرر بیشتر قبول می‌کند لذا می‌گوید شوهر، همسرش را تنبیه نماید تا بلکه به خود آید، و طبعاً این کتک زدن بهتر از آن است که دچار طلاق و جدایی شوند. اسلام می‌فرماید کتک هم باید «در خور» و «جهت هوشیاری زن»َ باشد نه عذاب دادن او! کتکی که باعث آسیب رساندن و... باشد مورد تایید آیین اسلام نیست. شهید سید قطب﷫ در تفسیر آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی مبارکه‌ی نساء

نکته‌ی بسیار جالبی بیان نموده که فکر می‌کنم مانند یک آب پر رحمت تمام این آتش‌ها را خاموش خواهد کرد:

«با مد نظر گرفتن معانی ابتدای آیه، و هدف از این همه مقرّرات را پیش چشم داشتن، مانع از آن می‌گردد که چنین زدنی برای انتقام و دل خنک کردن باشد و کتک به قصد خوار داشتن و اهانت کردن انجام پذیرد و یا این‌که تنبیه برای این باشد که زن را وادار به زندگی‌ای کرد که از آن خشنود نیست بلکه کتک زدن تنها برای ادب کردن است و باید اذب کننده همچون مربّی دلسوزی با عطوفت و رأفت بدین امر دست یازد و همسان پدری رفتار کند که فرزندان خود را تنبیه می‌نماید و یا بسان آموزگاری که دانش‌آموزان خویش را ادب می‌کند.

روشن است که هیچ یک از این مقرّرات در زمان صلح و در حالت سازش و اتّفاق دو شریک بنیاد سترگ خانواده نباید انجام پذیرد بلکه چنین مقرّراتی زمانی انجام می‌گیرد که خطر فساد و شکاف در میان باشد و کج‌رفتاری و بدکرداری، کانون خانواده را تهدید کند. به هر حال چنین مقرّراتی به هنگام انحراف از راستای راه، قابل اجرا بوده و درمان درد کج‌اندیشی و کژراهی بشمار می‌آید.»[1]

مشاهده بفرمایید که استاد سید قطب بیان می‌دارد باید این تنبیه مانند تنبیه معلم دلسوزی باشد که می‌خواهد به هر قیمتی که شده دانش‌آموز خود را اصلاح نماید، به اسلام‌ستیزان توصیه می‌نمایم یکبار نزد معلم دلسوزی بروند که از فرط ناچاری دانش‌آموز نافرمانش را تنبیه نموده است،

---

۱. فی ظلال القرآن، سید قطب، ترجمه: مصطفی خرمدل، ج۲، ص۶۳.

از او بپرسید چرا این کار را کردی؟ چون واقعا معلم مهربان، صلاح دانش‌آموزش را می‌خواهد و دوست ندارد سرنوشت او خراب شود...

حال یک سوال از منتقدان این حکم اسلام مبارک:

بی‌شک پاسخ این سوال به دست بنده نمی‌رسد اما انتظار می‌رود پاسخ آن را به وجدانتان تحویل دهید...

انصافاً چند درصد از مردانی که در جامعه‌ی ما دست بِزن دارند و همسرشان را کتک می‌زنند فیلترهای سه‌گانه‌ی معرفی شده توسط پروردگار را در نهایت شکیبایی و طبق این قاعده (تنبیه درخور) عملی می‌نمایند؟

باور کنید درصد بسیار ناچیزی که می‌توانیم بگوییم قابل چشم‌پوشی است! چون مردانی که دست بزن دارند بعد از عصبی شدن بلافاصله به همسرشان حمله می‌کنند یا هر آنچه دم دستشان باشد پرتاب می‌کنند، حتی نزد دیگران! خودتان قاضی باشید، امر حکیمانه‌ی اسلام برای اجتناب از طلاق و مشکلات پیش‌روی آن کجا و عمل این مردان خشن و عصبانی کجا؟! بنده معتقدم مردی که تا این اندازه صبور باشد و مراحل فوق را از روی تقوا رعایت نماید تنبیهی که انجام می‌دهد هم مانند مردان عصبانی ذکرشده نخواهد بود و فقط سعی می‌کند همسرش را متوجه اشتباهش نماید...

پس واقعا از اینکه تا به حال در مورد این آیه‌ی قرآن قضاوت نادرستی داشته‌اید باید از خدای خود طلب عفو نمایید.

نکته‌ی اول:

عده‌ای بعد از این توضیحات به بنده گفته‌اند: اسلام چراغ سبز داده است، به این خاطر مردها هم از آن سوءاستفاده می‌کنند.

پاسخ:

سوءاستفاده از حکم اسلام چه ربطی به اسلام مبارک دارد؟! مگر اسلام خودش رضایت دارد که از مطالب آن سوءاستفاده کرده‌اند؟! این استدلال مانند اینست که شخصی بگوید چون اسلام به زوجین اجازه‌ی طلاق داده به این خاطر، طلاق تا این اندازه زیاد شده است! می‌گوییم آیا اسلام فرموده به صورت افسارگسیخته بنیان خانواده‌ها نابود شود؟! آیا زوجین نسبت به توصیه‌ها و اورات اسلام تمکین کرده‌اند که الآن اسلام را مقصر بدانیم؟ هرگز.

عزیزان خطای افراد «سودجو» به گردن خودشان است نه اسلام مبارک، و اگر «بدفهمی» وجود دارد باید این نکات را به مردان عصبی آموزش دهیم نه اینکه این حکم حکیمانه‌ی اسلام را مورد هجمه و انتقاد قرار دهیم، مردی که فیلتر سوم و نهایی را به نقطه‌ی آغاز اختلاف با همسرش آورده مقصر است یا قانونی که می‌فرماید این کار فیلتر نهایی باشد آن هم به صورت دلسوزانه و جهت هوشیار نمودن؟

نکته‌ی دوم:

عده‌ای تفسیر جدیدی مطرح می‌نمایند که می‌گوید منظور این آیه در مرحله‌ی سوم، کتک زدن نیست بلکه «ترک کردن» خانه است! می‌گوییم تمام مفسران و عالمان برجسته‌ی جهان اسلام از سلف تا خلف، معتقد بوده‌اند که ترجمه و تفسیر واقعی این آیه کتک زدن می‌باشد، قبل از این که این تفسیر جدید را به صورت تخصصی نقد نماییم خودتان قضاوت کنید:

وقتی که زن و مرد عصبانی می‌شوند و اختلافشان وارد مرحله‌ی سوم می‌گردد با بیرون رفتن مرد کدام مشکل حل می‌شود؟! غیر از این است که در آن لحظه هر دو آرام می‌شوند اما کماکان مشکل به صورت حل‌نشده بر سر جای خود باقی می‌ماند؟ اگر فکر می‌کنید «آرامش» به حل مشکل می‌پردازد مگر در دو مرحله‌ی گذشته آرامش وجود نداشت؟ خصوصا در مرحله‌ی اول، چرا آن زمان مشکل را حل نکرد؟

اما معرفی و نقد تفسیر جدید:

آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی مبارکه‌ی نساء می‌فرماید:

﴿...وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ...﴾

«و زنانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید [نخست] پندشان دهید و [بعد] در خوابگاه‌ها از ایشان دوری کنید و [اگر تاثیر نکرد] آنان را بزنید.»

افرادی که این تفسیر جدید را ارائه داده‌اند می‌گویند: ﴿وَاضْرِبُوهُنَّ﴾ به معنای «ترک کردن و رفتن» می‌باشد نه «کتک زدن» و دلیل آنها اینست که در جاهای دیگری، خداوند از این فعل استفاده نموده و می‌فرماید:

﴿وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ (نساء: ۱۰۱)

«و چون در زمین سفر کردید.»

﴿وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ﴾ (آل عمران: ۱۵۶)

«و به برادرانشان هنگامی که به سفر رفته‌اند.»

﴿فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ﴾ (طه: ۷۷)

«و راهی خشک در دریا برای آنان باز کن.»

اما در پاسخ به این عزیزان می‌گوییم، اگر این موارد را دیده‌اید پس به این آیات هم نگاه کنید:

﴿فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا﴾ (بقره:۷۳)

«پس گفتیم: پاره‌ای از آن (قربانی) را به آن (کشته) بزنید.»

﴿فَقُلْنَا اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ﴾ (بقره:۶۰)

«پس گفتیم: عصای خویش را بر سنگ بزن.»

﴿فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ﴾ (محمد:۲۷)

«حال آنان چگونه خواهد بود بدان هنگام که فرشتگان مأمور قبض ارواح به سراغشان می‌آیند و چهره‌ها و پشتها (و سایر اندامهای) ایشان را به زیر ضربات خود می‌گیرند؟!.»

مگر در اینجا هم از فعل «ضَرَبَ» استفاده نشده است؟ پس چرا معنای «زدن» داشت؟ لذا به این نتیجه می‌رسیم که فعل ضربه زدن تنها زمانی تغییر پیدا می‌کند که با «قیدی» همراه شود، به سه آیه‌ای که در سطور گذشته ارائه شده نگاهی بیندازید، زمانی «ضرب» به معنای رفتن و سفر کردن ترجمه شده که همراه آن از قید ﴿فِي الْأَرْضِ﴾ و ﴿فِي الْبَحْرِ﴾ هم استفاده شده است، البته در آنجا هم به صورت تلویحی از همان فعل زدن استفاده شده است، وقتی شخصی بر زمین راه می‌رود کماکان پایش به زمین می‌خورد و ضربه‌ی بین دو شیء ایجاد شده است.

خلاصه در آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی مبارکه‌ی نساء از هیچ قیدی استفاده نشده و به معنای زدن می‌باشد و با توجه به توضیحاتی که در ابتدا ذکر نمودیم نه تنها اشکالی به آیه وارد نیست بلکه بسیار حکیمانه هم بیان شده است، متاسفانه وقتی بحث کتک زدن مطرح می‌شود بلافاصله در ذهن جوانان ما

افراد خشنی ظاهر می‌شوند که اجازه‌ی نفس کشیدن هم به همسرشان نمی‌دهند و بعد از کوچک‌ترین مشکل، زن‌شان را به باد کتک می‌گیرند ولی عرض کردیم حکم اسلام چیز دیگریست.

نکته‌ی سوم:

عده‌ای می‌گویند: زن هم اگر درخواست مشروعی از شوهر داشته باشد می‌تواند وارد مراحل سه‌گانه فوق شود؟

در پاسخ می‌گوییم خیر، ما در مورد سیستمی صحبت می‌کنیم که مرد در آن مدیر خانواده است، زن می‌تواند شوهرش را نصیحت کند (و اگر یکدیگر را دوست داشته باشند قطعا جواب می‌دهد) ولی اگر اقدام به تحریم جنسی نماید، او را چند برابر بیشتر عصبانی می‌کند و نه تنها مرد تمکین نمی‌کند بلکه مشکل پیش‌آمده را چند برابر بزرگ‌تر می‌نماید، فراموش نکنید مرد طالب می‌باشد و زن مطلوب، طبعاً مطلوب شیفته‌ی توجه طالب است و در صورت بی‌توجهی ناراحت و شکسته می‌گردد اما با تحریم طالب، کار خراب می‌شود و او عصبانی‌تر می‌شود، مرحله‌ی آخر هم که زندگی را نابود می‌کند (با توجه به روحیات مرد).

کسانی که این سوال را مطرح می‌نمایند باید بدانند هدف اسلام مبارک زورآزمایی و دوئِل نیست! بلکه می‌خواهد مشکل بین زوجین را حل کند، آیا با آنچه شما گفته‌اید مشکل حل می‌شود؟!

نکات پایانی:

عزیزان اگر تا این اندازه به فکر حقوق این زن لجوج و سرکش هستید (زنی که با محبت بیگانه است و نه منطق سرش می‌شود و نه تحریم!)، کمی

هم به فکر آن مردی باشید که مسئول خانواده است، هزاران سختی را به جان خریده تا خانواده‌اش در رفاه باشند ولی اکنون همسرش هیچ ارزشی برای درخواست مشروع او قائل نیست و او را یک فرد بی‌ارزش هم حساب نمی‌کند.

حمایت از حقوق زن نباید ما را به سمت مردستیزی سوق دهد، خداوند متعال اگر خواستار کتک زدن بود، آن را در مرحله‌ی اول قرار می‌داد نه بعد از این دو فیلتر مهم و کارساز، که راه آخر می‌باشد و چاره‌ی دیگری باقی نمانده است.[۱]

---

۱. در مورد کتک زدن زنان چند نکته لازم به بیان است و اینکه:

اولاً: نه در قرآن و نه در سنت وارد نشده که «همه» زنان را می‌شود کتک زد؛ برخی‌ها عنوانی که انتخاب می‌کنند در جهت نقد اسلام چنین القاء می‌کنند که «در اسلام کتک زدن زنان جائز است» در حالی که کتک زدن عموم زنان جائز نیست بلکه ممنوع است چراکه اصل منع کتک زدن است و کتک زدن استثناء بر این اصل بوده که فقط شامل «برخی» از زنان می‌شود نه عموم‌آنها لذا باید دقت داشت که اسلام‌ستیزان در انتخاب عناوین انتقادی خودشان فریب کاری می‌کنند، از این‌رو قرآن امر وجوبی به زدن نکرده و نیز عموم زنان را هم منظور نبوده است.

ثانیاً: کتک زدنی که در این‌آیه ذکر شده باآنچه که در ذهنیت مردم از زدن که با ضرب و جرح و دشنام و ... وجود دارد متفاوت است چراکه این زدنی که در قرآن بیان شده است - صرف نظر از تجویزی بودنش نه وجوبی‌آن - جنبه‌ی تنبیهی (آگاهانه) دارد نه ابراز خشم، حقد و کینه و نیز انتقام، برای همین در سنت معنای این کتک زدن معلوم شده است که به بیان‌آن اختصاراً اشاره‌ای می‌کنیم:

الف: در حدیث صحیح پیامبراکرمﷺ در مورد زدن فرمودند: (فاضربوهن ضربا غیر مبرح)، «پس زنان را [در صورت نافرمانی در معروف] به صورت غیر مبرح (بدون شدت) بزنید.» (صحیح مسلم، ج۲، ص۸۸۶ ح۱۲۱۸).

ب: از عطاء رحمه الله روایت است که می‌گوید: «به ابن عباس رضی الله عنه عرض کردم منظور از ضرب غیر مبرح چیست؟ فرمود: زدن با مسواک و چیزی مانندآن.» (جامع البیان فی تأویل القرآن - الطبری، ج۸، ص۳۱۵). حافظ ابن کثیر رحمه الله در تفسیر این‌آیه می‌نوسد: «ابن عباس رضی الله عنه و دیگران گفته‌اند: [این زدن] کتک زدن غیر مبرح است. حسن بصری رحمه الله گفته: یعنی زدنی

← که آثاری برجای نگذارد. فقهاء گفته‌اند: منظور این است که درآن عضوی از بدن شکسته نشود و موجب برجای ماندن آثاری نشود.» (تفسیر القرآن العظیم - ابن کثیر، ج۲، ص۲۹۵). امام قرطبی رحمه الله در تفسیرش می‌نویسد: «زدن در این آیه همان زدن تأدیبی غیر مبرح است و آن کتک زدنی است که درآن استخوانی شکسته نمی‌شود و به عضوی صدمه زده نمی‌شود مانند مشت زدن و امثال آن، چونکه مقصود از زدن اصلاح است نه چیز دیگر؛ بنابراین اگر کتک زدن منجر به هلاکت شود موجب ضمان و التزام به جبران می‌باشد.» (الجامع لأحکام القرآن - القرطبی، ج۵، ص۱۷۲).

ج: در کتک زدن؛ جائز نیست که دشنام داد وهمچنین او را تقبیح و زشت کرد و نیز جائز نیست به چهره او ضربه زد و یا به پدر و مادر و یا خویشاوندان زن بد و بیراه گفت چراکه همه این موارد ممنوع است (و در احادیث نهی شده است) و جنبه‌ی اصلاحی ندارند بلکه کتک زدنی که مطلوب شرع بوده باید جنبه‌ی اصلاحی و تنبیهی داشته باشد نه اینکه منجر به بدتر شدن اوضاع گردد، بنابراین زدن با چوب و عصا و یا سیلی زدن یا سیاه و کبود کردن یا با لگد زدن و امثال اینها شرعاً حرام است.

د: امام شافعی رحمه الله می‌گوید: «کتک زدن مباح (جائز) است و بهتر این است که آن را انجام نداد.» (لباب التأویل فی معانی التنزیل - الخازن، ج۱، ص۳۷۱)

ثالثاً: الگوی مسلمان حقیقی در تعامل با همسرش، همانا باید پیامبراکرم ﷺ باشد که ثابت است ایشان هرگز زنی را کتک نزده است؛ بانو عائشه رضی الله عنها می‌گوید: «ما ضرب رسول الله شیئاً قطُّ بیده، ولا امرأةً، ولا خادماً...»، «رسول الله ﷺ هیچ انسانی اعم از زن و خدمتکار را با دست خودش نزده است.» (صحیح مسلم، ج٤، ص١٨١٤ ح٢٣٢٨؛ صحیح ابن حبان، ج۲، ص٢٤٠ ح٤٨٨؛ سنن أبی داود، ج٤، ص٢٥٠ ح٤٧٨٦؛ سنن ابن ماجه، ج١، ص٦٣٨ ح١٩٨٤).

امام نووی رحمه الله در شرح این حدیث می‌گوید: «هرچند کتک زدن برای تأدیب جائز است اما بهتر این است که کتک زدن ترک شود.» (المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج - النووی، ج۱۵، ص۸۴)

رابعاً: باتوجه به توضیحاتی که بیان شد: «با اینکه کتک زدن جائز است اما براستی که علماء اتفاق دارند که ترک کردن آن بهتر است. و حدیث نبوی ﷺ و اثری از عمر رضی الله عنه بر این دلالت دارند که اولی و سزاوارتر این است که کتک زدن ترک شود با توجه به امر قرآنی که به احسان در معامله رهنمود می‌کند: ﴿فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ؛ پس ازآن یا [باید زن را] بخوبی نگاه داشتن، یا بشایستگی آزاد کردن﴾ (بقره: ۲۲۹).» (ر.ک: تفسیر آیات الأحکام للسایس، ص۲۸۵؛ التفسیر المنیر - الزحیلی، ج۵، ص۵۷؛ روائع البیان تفسیر آیات الأحکام – محمد علی الصابونی، ج۱، ص۴۷۰).

دو سوال مطرح می‌نمایم:

از مردانی که به این آیه معترض هستند:

خود را جای مردی قرار دهید که همسرش بعد از مراحل فوق، هیچ ارزشی برای او قائل نیست... واقعاً واکنش شما چه خواهد بود؟

و خانم‌های معترض، خود را جای این خانم لجوج قرار دهید و به این سوال پاسخ دهید، آیا هرگز وجدانتان اجازه می‌دهد با مرد زندگی‌تان این گونه رفتار کنید؟! این همه درخواست و نصیحت و تحریم، باز هم بگویید خیر! آن هم برای یک کار مشروع؟

بارها شنیده‌ام می‌گویند با این حکم اسلام، غرور زنان شکسته می‌شود، می‌گوییم کدام زن؟ آن بانوی فهمیده‌ای که نگفته خودش می‌داند شوهر زحمت‌کشش با چه عملی خوشحال می‌شود؟

آیا زن لجوجی که نصیحت، تحریم و غرورِ مرد خانه‌اش برایش هیچ ارزشی ندارد؟ به نظر شما نباید این زن در جایی متوقف شود؟ نباید این خانم بداند کانونِ ارزشمند خانواده، ساده به دست نیامده که ساده از دست برود...؟

واقعاً نمی‌دانم، چرا تلاش اسلام برای حفظ کانون گرم خانواده به مردسالاری تعبیر شده است؟ چون واقعاً زنی که در مقابل امر مشروع مرد زندگی‌اش تا این اندازه لجاجت می‌کند از مرحله‌ی سالاری هم عبور کرده و انتظارات بیشتری دارد (آیا اگر از نزدیک این مشکلات را مشاهده می‌نمودید آن موقع هم چنین قضاوت‌هایی داشتید؟ مسلماً خیر)...

بنده فکر می‌کنم بیشتر کسانی که این اعتراض را مطرح می‌کنند در مرحله‌ی اول با موضوع قوامیت و مدیریت مرد در خانه مشکل دارند لذا

مشکل‌شان به این حکمی که در راستای آن قرار دارد هم سرایت کرده است، در حالی که نگرش آنها نادرست است، ما در جای دیگر هم ذکر کرده‌ایم:

هیچ مجموعه‌ای نمی‌تواند بدون مدیر باشد، خانواده که یک مجموعه‌ی بسیار مهم و سرنوشت‌ساز است از اولویت بیشتری برای این امر مهم (انتخاب مدیر) برخوردار است، حال یا باید زن خانواده مدیر باشد یا مرد، که اسلام مبارک بخاطر برخی از توانایی‌هایی که در مردان وجود دارد (احساسات کمتر، قدرت، صلابت بیشتر و...) مرد را برای مدیر مناسب‌تر دیده است؛ مدیری که باید خدمت‌گذار باشد و اگر از جایگاه خود سوءاستفاده کند خداوند حق افراد زیر مجموعه را از او خواهد گرفت...

در پایان درخواستی از خانم‌ها دارم:

خواهرانم! (خصوصاً دختران مجرد)، فریب بانوانی را نخورید که در زندگی شکست خورده‌اند و سایه‌ی هر مردی را با تیر می‌زنند! یا فریب زن‌هایی را نخورید که شوهرشان مظهر بداخلاقی و ناسازگاری است، این افراد طبق دنیای خودشان قضاوت می‌کنند (که در خطا هستند چون خطای شوهرشان ربطی به اسلام ندارد). و امیدوارم قانون خدا را فدای برداشت‌های شخصی این افراد نکنید...

تنبیه بدنی زن، «آخرین داروی» این نسخه برای شفای بیماری پیش‌آمده است و مطمئن باشید یک «درد» نیست، در بیمارستان به بیمارانی که درد فراوانی دارند مورفین تزریق می‌کنند تا اندکی آرامش یابند، چاره‌ای وجود ندارد و باید این کار را بکنند لذا هر چه سخت بود و باب میل ما نبود بد نیست؛ بدآن است که به جای حل مشکلات، مشکلات را افزون نماید.

***

همین گوشی که دست شماست توسط کافران ساخته شده!

یک شبهه‌ی معروف: همین گوشی که دست شماست توسط کافران ساخته شده است، بعد می‌آیید در مورد آنان حرف می‌زنید و نقدشان می‌نمایید.

پاسخ:

این جمله را بارها شنیده‌ام، معمولاً مثال برق را مطرح می‌کنند یا موبایل، کامپیوتر و امکانات دیگر، که در پاسخ به تمام این مدعیان می‌گوییم:

لطفاً دست از این سطحی‌نگری‌ها بردارید، ما بارها اعلام کرده‌ایم «دین اسلام» و «علم» هیچ تضادی با یکدیگر ندارند، آن دینی که در مقابل علوم تجربی ایستاد مسیحیت تحریف‌شده بود.

لذا وقتی ما مسلمان‌ها از دین و افکار سخن می‌گوییم، به هیچ عنوان وارد حریم علوم تجربی نشده‌ایم! (چون با آن مخالف نیستیم و برایش احترام ویژه قائلیم)...

به همین خاطر به آن دسته از مدعیانِ روشنفکری که استفاده از موبایلِ ساخته‌ی غیرمسلمانان را به رخ ما می‌کشند می‌گوییم:

وقتی ما مسلمین در مورد یک غیرمسلمان سخن می‌گوییم «دین یا همان برنامه‌ی زندگیِ» او را نقد کرده‌ایم و کاری به «تخصص او در زمینه‌ی علوم تجربی» نداشته‌ایم! دین و علم دو مقوله‌ی جدا از هم هستند، چرا فکر می‌کنید نقد دین افراد، نقد علم آنها هم می‌باشد؟ علوم تجربی (فیزیک،

ریاضی، زیست و شیمی) چه ربطی به مسائل دینی (اخلاقیات، احکام، معاملات، عبادات و اعتقادات) دارد؟

واقعاً درست نیست کسی که ادعای روشنفکری داشته باشد نتواند این مسائل را از یکدیگر تفکیک نماید.

کسی که محقق باشد به راحتی می‌تواند از «انجیل تحریف شده»[۱] سندی مخالف با علم و آگاهی پیدا کند اما هیچ کسی در این عالم نمی‌تواند یک آیه یا حدیثِ صحیح مبنی بر مخالفتِ با علم و هوشیاری در منابع درجه‌ی یک اسلام رؤیت نماید و اتفاقا عکس آن، یعنی تایید و تشویق ویژه به علم‌آموزی مشاهده می‌گردد. (قبلا هم بیان کرده‌ایم و یادآوری می‌نماییم آنچه تحت عنوان اشکالات علمی موجود در قرآن مطرح می‌شود نادرست است و همه‌ی آن شبهات را پاسخ داده‌ایم).

اروپاییان زحمت کشیده‌اند و به «درجات علمی» رسیده‌اند، ما هم باید زحمت بکشیم تا در این مسیر قرار بگیریم ولی این دلیل نمی‌شود که از لحاظ «عقیدتی» هم آن‌ها را تایید نماییم، این دین آسمانی و جاودانه (اسلام مبارک) از جانب خداوند رحمان آمده و ربطی به زحمات بشر ندارد (خدایی که خالق تمام انسانها است نه فقط مسلمین)، قرار نیست چون آنها در یک حوزه بیشتر زحمت کشیده‌اند در حوزه‌های دیگر هم برحق باشند و کسی اجازه نقد آنها را نداشته باشد.

---

۱. منظور انجیل تحریف شده است، نه آن کتاب مبارکی که در زمان حضرت عیسی ﷺ برای ایشان و مومنان فرود آمد... اما به مرور انجیل تحریف شد و مطالب نادرست به آن راه یافت... ولی در عوض نسخه‌ی کامل شده‌ی آن یعنی قرآن به صورت کلام جاویدان و غیر قابل تحریف نزول یافت.

در کل بدانید عزیزان که میدان کار علم و دین (اسلام) از یکدیگر جداست. و نکته‌ی مهم این که این دو نه تنها متضاد هم نیستند بلکه برای خوشبختی بشر، در یک راستا حرکت می‌کنند به شرط آنکه از هر دو استفاده‌ی مثبت صورت پذیرد.



تلنگرها زیادند اما درس نمی‌گیریم...

امروز[1] در رسانه‌ها خبری منتشر شده مبنی بر اینکه ملکه‌ی زیبایی عراق با ضرب ۶ گلوله به قتل رسیده است، مشاهده می‌کنیم که سایت‌های خبری «عکس دوران اوج» و «جنازه‌ی خون‌آلود» او را در یک قاب میکس نموده و منتشر کرده‌اند!

بعد از دیدن این عکس ناخودآ گاه این نکته به ذهنم رسید که سبحان الله، یکی از بزرگترین دغدغه‌های (بسیاری) از جوان‌های ما، «حفظ زیبایی» و «جلب توجه» است ولی ببینید کاخ با شکوه «زیبایی» چقدر متزلزل و افتادنی است! ببینید چگونه با یک ضربه‌ی کوچک فرو می‌ریزد و به گرد و خاک تبدیل می‌شود!

خواهرم، شما که بخاطر حفظ زیبایی و جلب توجهِ بیشتر حاضر نیستی فرمان پروردگارت را اجابت نمایی و کلا حجاب را کنار گذاشته‌ای، شما که نه تنها آن را رعایت نمی‌کنی بلکه از این فریضه‌ی الهی بدگویی هم می‌کنی باید بدانی اینست وضعیت زیبایی، کاخی سست و پوشالین!!

و اما تو برادرم، بخاطر زیبایی شگفت‌انگیز یک دختر، دین و ایمان و همه چیزت را کنار می‌گذاری، جهت رضایت آن دختر زیبا، حاضری به

---

۱. مهر ۱۳۹۷ هجری شمسی.

خانواده‌ات پشت کنی، جهت رفاه آن دختر زیبا، حاضری از هر طریقی پول پیدا کنی و پولدار شوی، و بالاتر از همه، حاضر نیستی اوامر پروردگارت را با او مطرح نمایی، بدان که این است سرنوشت زیبایی...

إن شاء الله هیچ کس دچار چنین سرنوشتی نشود و واقعا این عمل قبیح محکوم است ولی بی‌شک اگر حوادث و حتی پیری هم نتواند زیبایی را از انسان برباید بالاخره آن قبر تنگ و تاریک، نابودش خواهد کرد و این بار انسان می‌ماند با نامه‌ی اعمالش و خدای خودش.

این خانمِ ترور شده، روزی با عبور از خیابان و حضور در فروشگاه‌ها و... بسیاری از نگاه‌ها را به خود جلب می‌نمود...

می‌گویند دو و نیم میلیون نفر در اینستاگرام پست‌های او را دنبال می‌کردند اما اکنون توجه‌ها تمام شده است و از آن دو و نیم میلیون فالووِر (دنبال کننده) فقط یک فالووِر برایش باقی مانده و آن هم نامه‌ی اعمالش است، تا قبل از ترور، میلیون‌ها جوان آرزو داشتند این دختر را به دست بیاورند ولی اکنون با این وضعیت وحشتناک کسی حاضر نیست حتی او را لمس نماید...

آری خواهرم و برادرم، زیبایی یکی از نعمت‌های گرانبهای خداوند است ولی نباید بر رضایت الله متعال غلبه نماید، فراموش نکنید تمام کارهای ما باید از فیلتر رضایت او عبور کرده باشد وگرنه به هیچ دردی نمی‌خورند! علامه ابن‌جوزی رحمه الله می‌فرماید: «به خدا سوگند فراخی دنیا اگر باعث تنگی آخرت شود هیچ خیری ندارد».

خداوند از خطاهای این خانم بگذرد و اشتباهات همه‌ی ما را عفو نماید، اللهم آمین.

***

نقد سخن یک فیزیکدان در مورد دینداری!

با دین یا بدون دین، انسانهای خوب، کارهای خوب می‌کنند و انسانهای بد، کارهای بد اما برای اینکه انسان با ظاهر خوب بتواند کارهای بد بکند قطعا به دین نیاز دارد! (استفان واینبرگ، برنده جایزه نوبل فیزیک).

پاسخ:

آقای واینبرگ یک فیزیکدان آتئیست (ناباور) می‌باشد و بی‌شک سخن ایشان طبق دلایل زیر اشتباه است:

الف)

ما بارها اعلام کرده‌ایم که «دین» به معنای «شیوه‌ی زندگی کردن» می‌باشد و طبق تعریف فوق، هیچ بی‌دینی در دنیا وجود ندارد، آن آتئیستی که ادعا می‌کند من هیچ دینی ندارم بی‌شک «برنامه‌ای برای زندگی» خود برگزیده است، اگر گفت خیر، به او بگویید پس چرا به خودش آسیب نمی‌رساند؟!

پس بدانید یکسری از ارزش‌ها، باورها و رفتارها در زندگی این اشخاص هم وجود دارد (حتی اگر منکر آن باشند!) که ما به مجموعه‌ی این باورها و رفتارها می‌گوییم: «برنامه‌ی زندگی» یا همان «دین». خداوند متعال در آیه‌ی آخر سوره‌ی مبارکه‌ی کافرون این گونه به پیامبر ﷺ و مومنان یاد می‌دهد که به کافران بگویند:

﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾

«آیین شما برای خودتان و آیین من برای خودم.»

پس کافران هم صاحب دین هستند اما یک «دین غیر الهی» را انتخاب نموده‌اند.

ب)

ایشان می‌گوید افراد بدی که بخواهند فیلم بازی کنند و خودشان را خوب نشان دهند برای این عمل به دین نیاز دارند (منظورش ادیان الهی است که ثابت کردیم در اشتباه است ولی با قبول فرض نادرست ایشان) می‌گوییم بله، حتی در بین مسلمین هم افراد متقلب وجود دارند ولی رفتار آنها چه ربطی به دینشان دارد؟

آیا در هیچ کجای این دین مبارک نصی یافت می‌شود که به یک شخص بد، دستور داده باشد برای فریب دیگران از ظاهر خوب دین استفاده کند؟ قطعا چنین نصی وجود ندارد و مثل همیشه به این نتیجه می‌رسیم شخص شبهه‌افکن باز هم خطای انسانها را بر عهده‌ی برنامه‌ی زندگی آنها گذاشته است! برنامه‌ای که از خطای نامبرده کاملا مبرا است.

ج)

باز هم فرض می‌کنیم سخن ایشان درست است و فقط ادیان آسمانی دین هستند...

او ادعا می‌کند برای تظاهر و فریب قطعا باید از ادیان استفاده کرد! می‌گوییم دیدگاه شما نادرست است، در بین برنامه‌های بشری کم نیستند اندیشه‌هایی که ظاهر خود را بسیار خوب آراسته‌اند اما باَطن آنها چیز دیگریست!

مثلا مدعیان افراطی دفاع از حقوق زنان یا افرادی که خواستار آزادی بی حد و حصر بشر هستند یا افرادی که شعار دموکراسی خواهی‌شان

گوش فلک را پر کرده اما مسلمان‌ها را به خاک و خون می‌کشند و... این افراد سخنان خود را بهترین سخن می‌دانند ولی در باطن آنچه به دنبالش هستند بدبختی ضمنی بشر می‌باشد! لطفا به این سوال پاسخ دهید:

پس چرا این افراد با ظاهر خوب، کار بد می‌کنند؟ این افراد که مخالف ادیان آسمانی هستند؟ لطفاً نگویید هر آنکه مدعی دموکراسی بود به حق مردم احترام می‌گذارد، هر که مدعی لیبرالیسم بود به برابری احترام می‌گذارد و... صرف‌نظر از ماهیت پشت پرده‌ی این افکار و ضعف‌هایی که دارند تا دلتان بخواهد برای سرکیسه کردن و زجر انسانها از آنها استفاده شده است.

پس ادعای شما مبنی بر «وجود اجباری ادیان الهی» برای «تظاهر»، «اشتباه» است. و اتفاقاً در بین «ادیان غیر الهی» (مکاتب بشری) این امر کاملا مشهود است.

د)

بعد از پاسخ به ادعای فوق، لازم است بدانید بحث ما بر سر «رفتار افراد» نیست که آیا نقش بازی می‌کنند یا خیر بلکه ما در مورد «ذات آیین اسلام» می‌گوییم:

۱- اسلام مبارک حق است و آن اشکالاتی که در مورد آن مطرح می‌کنید نادرست هستند.

۲- ما معتقدیم این دین، رفتار انسانهای عادی را تقویت، رفتار انسانهای خوب را تثبیت و رفتار انسانهای بد را اصلاح می‌نماید.

۳- و همانگونه که در این یادداشت ذکر نمودیم جلوی تظاهر را هم می‌گیرد، این که افرادی به آن گوش نمی‌کنند انگشت اتهام به سمت خودشان قرار دارد.



مخالفتِ «مدافعان حقوق حیوانات» با دیدگاه اسلام وقتی می‌گوییم سگ نجس است

الف)

معمولا مدافعان حقوق حیوانات با این حکم اسلام بسیار مشکل دارند و از انواع توجیه برای نپذیرفتن آن استفاده می‌کنند در حالی که باید بین برخی از مسائل تفاوت قائل بود:

۱. اسلام فقط با «همنشینیِ با سگ‌ها» مشکل دارد نه با سگ‌ها.

۲. اسلام می‌خواهد انسان با انسان همنشین و همدم باشد نه با یک سگ.

۳. اسلام می‌گوید سگ نباید داخل خانه بیاید ولی استفاده از آن به عنوان نگهبان و شکارچی هیچ اشکالی ندارد.

٤. اسلام هر گونه حیوان‌آزاری را محکوم می‌نماید لذا کُشتن سگ‌ها، اذیت کردن آنها و... حرام است، مگر اینکه سگ هاری باشد و زندگی انسانها را به مخاطره انداخته باشد.

٥. اسلام تمام حالت‌های باید نسبت به حیوانات، محبت داشته باشیم و احادیث زیبایی در این زمینه وجود دارد (مثلا بحث آن سگ تشنه که بارها به آن اشاره نموده‌ایم).

ب)

گاهی دوستان مسلمان ما می‌گویند بحث نجاست سگ در قرآن مطرح نشده است لذا نجس نیست، در پاسخ می‌گوییم: بله در قرآن مطرح نشده ولی در «حدیث صحیح بطور ضمنی عنوان شده است[1] و رسول اکرمﷺ می‌فرماید نباید سگ وارد خانه شود، جهت اطلاع دوستان لازم به ذکر است که احادیثِ صحیح «جهت تایید»، پشتوانه‌ی قرآنی دارند و قرآن کریم خود سخنان رسول اکرمﷺ را برای ما مسلمانان حجت فرموده است.

ج)

پیامی برای آن دسته از «جوانان مسلمانی» که مدافع حقوق حیوانات هستند:

برادران و خواهران عزیزم، شخصی که به اسلام ما معتقد نیست حضرت محمدﷺ را قبول ندارد چه برسد به این حدیث!! لذا بخاطر سخن آنها به برنامه‌ای که دارید پشت نکنید، شمایی که مسلمان هستید باید بدانید اسلام هیچ مشکلی با حیوانات ندارد و حمایت از آنها را بسیار پسندیده می‌داند اما قرار نیست دفاع از حقوق حیوانات، شما را در مقابل اسلام قرار دهد و در مقوله‌ی نجاست سگ یا قربانی کردن گاوها و گوسفندها مخالف اسلام شوید!

مطمئن باشید اگر کمپین‌های حقوق حیوانات در مقابل حیوان‌آزاری ایستاده‌اند و این کار را به عنوان یک وظیفه‌ی انسانی انجام می‌دهند برای

---

۱. بنگرید به پاورقی از کتاب «الحاد نوین، باتلاق رنگین» (ج۲، چاپ دوم، صص ۳۹۷ - ۳۹۸) از نگارنده که دیدگاه مذاهب اربعه در مورد نجاست سگ بیان گردیده است و موضوع به نجاست سگ اختصاص دارد.

ما یک وظیفه‌ی شرعی است و اگر حیوان‌آزاری نماییم باید پاسخگوی خالق این حیوان باشیم...

اگر نزد مدافعان ناباور این حیوان یکی از جانوران زنده است و حقوق خود را دارد نزد مومنان این حیوان علاوه بر این نقش (موجود زنده-حقوق)، مخلوق پروردگار مهربان نیز می‌باشد و به معنای واقعی کلمه «صاحب» دارد لذا اگر شخصی آن را اذیت کند صاحبش از هر کسی توانمندتر است و حق مخلوق خود را از دیگر مخلوقات خواهد گرفت...

پس زمانی که اسلام مبارک (با وجود این احکام و آموزه‌ها) مهمترین برنامه برای ادای این حقوق است خودش نیز بهتر می‌داند، وقتی می‌گوید سگ نجس است و با آن همنشین نشوید حکمتش چیست و لازم نیست با آن مقابله نماییم.

فکر نمی‌کنم «دین و ایمان و باور» شما کم‌ارزش‌تر از «همنشینی با یک سگ» باشد،[1] که به خاطر آن در مقابل اسلام بایستید! و بگویید سخن رسول خداﷺ هم باشد قبول نخواهم کرد (العیاذ بالله).

د)

پیامی برای همه‌ی برادران و خواهرانم، عزیزان:

اگر بخاطر رضایت مدافعان حقوق حیوانات، سکوت کنیم و نگوییم که ما سگ را به منزل نمی‌بریم (در حالی که به منزل نبردن به معنای آزار نیست)...

---

۱. چون همانگونه که عرض شد، اسلام خود مدافع حقوق سگ‌ها می‌باشد و فقط می‌فرماید نباید با شما انسان‌ها «همنشین» گردد. (سگ خانگی ممنوع است، وگرنه سگ برای حراست و نگهبانی در ایستگاه پلیس، گله، باغ‌ها و... مجاز است).

اگر بخاطر رضایت شیطان‌پرست‌ها و فرقه‌هایی که از قدیم الأیام وجود داشته‌اند بر علیه شیطان حرف نزنیم (در حالی که شیطان در قرآن مبین به عنوان دشمن همهٔ انسانها معرفی شده است)...

اگر بخاطر رضایت جریان‌های فمنیستی و حقوق زن، بحث ارث، دیه و دیگر امور مربوط به زنان را مطرح نکنیم (در حالی که نشان داده‌ایم ظلمی صورت نگرفته و کلا حکمت است)...

اگر بخاطر رضایت منکران حدیث، از احادیث استفاده نکنیم (در حالی که ثابت کرده‌ایم بدون حدیث نمی‌توان دینداری کرد)...

اگر بخاطر رضایت مسلمان‌نمایان سکولار، بحث قوانین اسلامی و حکومت اسلامی را مطرح نکنیم (قرار نیست هر حکومتی که نامش حکومت اسلامی باشد در طول تاریخ خونریز بوده باشد! و ما هم دولت‌های خونریز و فاسد را نمی‌خواهیم ولو آنکه مدعی اسلام باشند)...

اگر بخاطر رضایت شیفتگان تمدن غرب، دنیای غرب و جنایاتی که در حق مسلمین روا داشته‌اند را نقد نکنیم (چون قرار نیست آنها که دارای تکنولوژی هستند هر کاری که دلشان خواست انجام دهند، لذا باید نقدشان نمود)...

اگر بخاطر مادی‌گرایان، جرات مطرح کردن مسائلی همچون روح، جن و ملایکه را نداشته باشیم (که صراحتا در قرآن بحث‌شان مطرح شده است) و...

این کجایش دینداری است؟! از اسلام مبارک چه چیزی باقی ماند؟ «اسلام» که فدای «رضایت دیگران» شد!

عده‌ای چون توانایی پاسخگویی ندارند از مطرح کردن این مباحث گریزان هستند در حالی که منطق اسلام آنقدر قدرتمند است که نیازی به عقب‌نشینی‌های ما ندارد!

کسی که اسلام را به خوبی شناخته باشد می‌داند قوانین اسلام فطرت‌پذیر هستند، باور کنید فقط کافیست تحت شرایط خود آن چهره‌ی اصلی (رحمانی و حکیمانه‌ی) اسلام به مردم نشان داده شود پس از آن کسانی که خواستار هدایت باشند بلافاصله جذب می‌شوند و افراد دیگر کسانی که به دنبال دشمنی هستند خواهند رفت...



شبهه‌ای در مورد ادریس (ع)

یکی از اسلام‌ستیزان ادعا کرده است که در قرآن به پیامبر ﷺ گفته شده از «ادریس» (ع) یاد کن ولی هیچ یادی از او وجود ندارد! لذا می‌نویسد:

«در سوره مریم آیه ٥٦ نام ادریس به‌عنوان پیامبر آورده شده و در همین آیه تأکید شده که شرح حال ادریس در قرآن ذکر شده است در صورتی که در کل قرآن فقط ۲ آیه وجود دارد که نام ادریس آمده و در آنها ذکر شده است و در هیچکدام اشاره‌ای به زندگی ایشان نشده است پس آن قسمتهایی که اشاره به زندگی وی داشته‌اند حتما از قرآن حذف شده‌اند.

سوره مریم آیه ٥٦:

﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيًّا﴾

«بیادآور در قرآن در مورد ادریس، او پیامبر راستگویی بود.»

سوره انبیاءآیه ۸۵:

﴿وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِّنَ الصَّابِرِينَ﴾

«و اسماعیل و ادریس و ذوالکفل همه از صابران بودند.»

با خواندن این آیات بار دیگر به ابهام جدیدی برمی‌خوریم! و آن اینکه ذوالکفل کیست؟ در کجای قرآن نام او برده شده؟ چرا فقط در همین آیه نام او آورده شده است؟

پاسخ:

واقعا باید پرسش نمود که این افراد از چه روشی برای تحقیق استفاده می‌نمایند؟ آیا اصلا مطالعه و تحقیق می‌کنند! آیا در آیاتی که ارائه می‌دهند (تا به زعم خود اشکالی در قرآن بیابند) هرگز تامل کرده‌اند؟!

الف)

او بر طبق چه قاعده‌ای «یاد کردن از کسی» را به «بیان شرح زندگی او» تبدیل کرده است؟ یعنی اگر ما بخواهیم در مجلسی از یکی از دوستانمان یاد کنیم حتما باید داستان زندگی او را تعریف کنیم؟! یا خیر، اگر فقط از او نام ببریم به خواسته‌ی خود رسیده‌ایم!

پس شخص اسلام‌ستیز طبق چه قاعده‌ای قرآن را متهم می‌نماید که از ادریس﷣ یاد نکرده است؟!

متوجه شدید عزیزان؟ یک بار دیگر به آیه و به ادعای او نگاه کنید، آیه می‌فرماید از او «یاد کن» ولی شخص اسلام‌ستیز می‌گوید چرا «شرح حال» او نوشته نشده و «اشاره‌ای به زندگی او» در قرآن وجود ندارد! معلوم نیست

این ادعا را از کجا آورده است! قرآن چنین چیزی نفرموده! و ذکر نام هم، به تنهایی به معنای یاد کردن می‌باشد.

ب)

او به موارد ذکر شده در همان آیه‌ی ۵۶ سوره‌ی مبارکه مریم نیز به صورت بسیار ساده نگریسته است، اگر دقت نمایید در این آیه‌ی شریفه از ادریس ﷺ به «نبی» یاد شده است...

در یک تقسیم‌بندی کلی پیامبران الهی به دو دسته تقسیم می‌شوند، «انبیاء» و «مرسلین»، انبیاء (نبی‌ها) کسانی بوده‌اند که به نبوت برگزیده شده‌اند اما مسئولیت آنها اصلاح قوم خودشان بوده ولی مرسلین (رسول‌ها) کسانی بوده‌اند که برای قوم خود و دیگر اقوام فرستاده شده‌اند و دارای کتاب و شریعت هستند.

با توجه به توضیح داده شده:

- هر رسولی (مسئول ارشاد قوم خود + دعوت از اقوام دیگر)، نبی (مسئول ارشاد قوم خود) هم می‌باشد.

- ولی هر نبی، رسول نیست.

مثلا در قرآن کریم برای محمد ﷺ هم از لفظ نبی استفاده شده است و هم از لفظ رسول:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّـهُ...﴾ (انفال: ۶۴)

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ...﴾ (مائده: ۶۷)

حال طبق توضیحات ذکر شده، آیه می‌فرماید که «ادریس» ﷺ یک «نبی» بوده است، آیا فهمیدن این نکته‌ی مهم امر ساده‌ای می‌باشد؟ مسلما خیر.

ج)

سپس شبهه‌افکن در یک خطای فاحش دیگر می‌گوید این بار این ابهام بوجود می‌آید که ذوالکفل ﷺ چه کسی بوده است؟

می‌گوییم این سوال شما ناشی از چه چیزی می‌باشد؟ چرا چنین انتظاری پیدا کرده‌اید که باید زندگی‌نامه‌ی کامل این پیامبران در قرآن ذکر می‌شد و اکنون ذکر نشده است؟!

والله اعلم قرآن این موارد را جهت «یادآوری» ذکر نموده است، و «نام بردن» از آنها هم نوعی یادآوریست و هیچ اسلام‌ستیزی نمی‌تواند ادعا کند که از آنها یاد نشده است!

د)

اگر شبهه‌اش را با دقت بخوانید متوجه می‌شوید شبهه‌افکن برای دلیلی که ارائه داده چه ادعایی مطرح کرده است! او می‌گوید: «حتما قرآن «تحریف» شده است چون شرح‌حال این پیامبران در قرآن وجود ندارد!! طبق این آیات باید وجود می‌داشت ولی حذف شده است!»

که با دلایل مختلف خدمت شما عزیزان عرض کردیم شبهه‌افکن در اشتباه است و از آنها «یاد شده» است اما نکته‌ی عجیب اینجاست که او می‌خواهد انتظارات عجیب و غریب خود را به زور بر قرآن تحمیل نماید و بعد می‌گوید چرا آنچه مورد انتظار من است در قرآن وجود ندارد؟!

پروردگارا هدایت را نصیب همه‌ی ما بفرما، اللّهم آمین.



شقُّ القمر، معجزه‌ی بزرگ پیامبر اکرمﷺ

یکی از کارهای خارق‌العاده‌ای که به اذن خداوند رحمان، توسط رسول اکرمﷺ انجام شد دو تکه کردن ماه یا همان واقعه‌ی «شق القمر» می‌باشد، در سالهای اخیر به دلیل شایعات منتشر شده، این معجزه بسیار مورد توجه جوانان قرار گرفته است.

بعد از یک بررسی اجمالی متوجه می‌شویم سایت‌ها و کتاب‌های اسلام‌ستیزان آن را مردود می‌دانند و برای ادعای خود دلیل ارائه داده‌اند و از سوی دیگر مسلمانان هم پاسخ آنها را داده‌اند و دلایل خود مبنی بر صحت این واقعه را منتشر نموده‌اند.

نتیجه‌ی این تقابل استدلال در بین موافقان و مخالفان چیست؟ آیا واقعا چنین معجزه‌ای رخ داده است؟ آیا سازمان فضایی ناسا آن را تایید کرده است؟ آیا این ماجرا هیچ اصل و اساسی در متون دینی دارد؟ و بسیاری از سوالات دیگر...

با استعانت از الله متعال تحقیقات گسترده‌ای انجام داده‌ایم و انتظار می‌رود بعد از خواندن این مقاله با این سه محور آشنایی پیدا کرده باشید:

۱. قوی‌ترین دلایل مسلمانان.

۲. دلایل ضعیف و نادرستی که توسط سایت‌های اسلامی منتشر شده است.

۳. و همچنین نقد و بررسی مهمترین شبهات اسلام‌ستیزان.

یک توضیح کوچک در مورد بند شماره‌ی ۲:

بنده معتقدم که معرفیِ «دلایل ضعیف و نادرست مسلمانان» و «ارائه‌ی دلایل قدرتمند» یکی از مهمترین کارهای محققان مسلمان در عصر حاضر می‌باشد چون باور کنید هر آنچه دشمنان روی آن مانور می‌دهند برگرفته از همان دلایل ضعیف است! متاسفانه ناباوران با نقد دلایل ضعیف و نادرست، فکر می‌کنند کلیت مسأله را زیر سوال برده‌اند در حالی که ما خود آنها را قبول نداریم! و برای اثبات، دلایل دیگری ارائه می‌دهیم.

الف)

معرفی معجزه‌ی شق القمر[1]

آن‌گونه که در کتاب‌های حدیثی و تاریخی آمده است:

این معجزه بنا به درخواست جمعی از سران قریش و مشرکانی همچون ابوجهل، ولید بن مغیره، عاص بن وائل و دیگران انجام شد، این افراد در یکی از شب‌هایی که قرص ماه به صورت کامل در آسمان بود پیش رسول‌خدا ﷺ رفتند و گفتند: اگر در ادعای نبوت خود راستگو و صادق هستی کاری بکن که این ماه به دو نیم تبدیل شود! رسول‌خدا ﷺ به آنها گفت: اگر من این کار را بکنم ایمان می‌آورید؟

آنها هم گفتند: بله، و رسول‌الله ﷺ از خداوند درخواست کرد که این معجزه انجام شود و ناگهان همگی دیدند که ماه به دو نیم تبدیل شد به طوری که کوه حرا در میان آن دیده شد (میزان شق شدن طوری بود که از

---

۱. این توضیح برای کسانی است که از چگونگی آن اطلاع ندارند.

دید ناظران زمینی، کوه حرا در بین دو تکه‌ی ماه قرار گرفت) و سپس ماه به هم چسپید و به حالت اول بازگشت، در این لحظه رسول‌خدا ﷺ دوبار فرمود: «اشهدوا، اشهدوا» یعنی گواه باشید و بنگرید!

ولی مشرکانی که این منظره را دیده بودند به جای آن که به پیامبر ایمان بیاورند گفتند! «سحرنا محمد» محمد ما را جادو کرد، و یا آن که گفتند: «سحر القمر، سحر القمر» ماه را جادو کرد!

برخی از آن‌ها گفتند: اگر شما را جادو کرده مردم شهرهای دیگر را که جادو نکرده است! لذا از آن‌ها بپرسید، و چون از مسافران و مردم شهرهای دیگر پرسیدند آن‌ها هم مشاهدات خود را در دو نیم شدن ماه بیان نمودند...[1]

ب)

آیا این معجزه در قرآن ذکر شده است؟

بله، خداوند در آیه‌ی اول سوره‌ی مبارکه‌ی قمر می‌فرماید:

﴿اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانشَقَّ الْقَمَرُ﴾

«قیامت نزدیک شد و ماه دو پاره گردید.»

اینکه این «دو پاره شدن ماه» مربوط به «معجزه‌ی شق القمر» است یا یکی از «حوادث قیامت»، اندکی جای اختلاف است ولی با توجه به

---

١. ر.ک: السیرة النبویة الصحیحة - أکرم ضیاء العمری، ج٢، ص٦١٥؛ الصحیح من أحادیث السیرة النبویة - محمد الصویانی، صص٥٦ - ٥٧؛ الموسوعة فی صحیح السیرة النبویة - محمد الفالوذة، صص٤١٨ - ٤١٩؛ همچنین بنگرید به: (صحیح البخاری، ج٤، صص٢٠٦ - ٢٠٧ ح ٣٦٣٦ و ٣٦٣٧ و ٣٦٣٨؛ صحیح مسلم، ج٤، ص٢١٥٨ ح٢٨٠٠؛ البدایة والنهایة - ابن کثیر، ج٣، صص ١٤٦ - ١٥٠)

توضیحاتی که در ادامه ذکر می‌نماییم مشخص می‌گردد که به معجزه‌ی «شق القمر» دلالت دارد نه روز قیامت. اتفاقا یکی از شبهات اسلام‌ستیزان همین است و -إن شاء الله- در قسمت پاسخ به شبهات مربوطه آن را نقد می‌نماییم.

ج)

آیا در احادیث پیامبر ﷺ به این موضوع اشاره شده است؟

بله، در احادیث صحیح ذکر شده است و برخی از علماء به متواتر بودن آن تصریح کرده‌اند[1] به‌طور نمونه:

حدیث اول:

انس بن مالک رضی الله عنه نقل کرده است که: اهل مکه از رسول اکرم ﷺ خواستند معجزه‌ای نشان‌شان دهد، پس انشقاق قمر را به آن‌ها نمایاند.[2]

حدیث دوم:

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه نقل کرده است که ماه در زمان پیامبر ﷺ به دو شقه منشق شد پس رسول‌خدا فرمود: شاهد باشید.[3]

---

١. ر.ک: نظم المتناثر من الحدیث المتواتر - محمد الکتانی، صص٢١١ - ٢١٢؛ المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة - القسطلانی، ج٢، ص٢٥٤؛ البدایة والنهایة - ابن کثیر، ج٣، ص١٤٦.

٢. صحیح البخاری، ج٤، ص٢٠٦ ح٣٦٣٧؛ صحیح مسلم، ج٤، ص٢١٥٩ ح٢٨٠٢.

٣. صحیح البخاری، ج٤، ص٢٠٦ ح٣٦٣٦؛ صحیح مسلم، ج٤، ص٢١٥٨ ح٢٨٠٠؛ سنن الترمذی، ج٥، ص٣٩٨ ح٣٢٨٧؛ السنن الکبری للنسائی، ج١٠، ص٢٨١ ح١١٤٨٩.

حدیث سوم:

ابن‌عباس ﷺ نقل کرده است: همانا ماه در زمان رسول‌اللّه ﷺ منشق شد.[1]

د)

معروف‌ترین مطلبی که امروزه در سایت‌ها و کانال‌های اسلامی در مورد شق القمر وجود دارد بحث تایید این معجزه توسط سازمان فضایی ناسا می‌باشد، آیا این مطلب صحت دارد؟

خیر، این خبر صحت ندارد و از سایت‌ها و وبلاگ‌ها و کانال‌های اسلامی درخواست می‌شود بدون تحقیق، چنین مطالبی را منتشر نکنند.

بنده چند سال پیش تحقیقات بسیار زیادی در خصوص همین خبر انجام دادم تا اینکه به سایت رسمی ناسا رسیدم و مشخص شد یکی از مخاطبان سایت در ۲۱ ژانویه ۲۰۱۰، همین سوال را از یک کارمند ناسا به نام براد بیلی (brad bailey)پرسیده است، او هم در جواب می‌گوید:

«پیشنهاد می‌کنم هر چیزی که در اینترنت می‌خوانید را باور نکنید، تنها نوشته‌هایی قابل قبول هستند که منابع معتبر و علمی داشته باشند. هیچگونه شواهد علمی و گزارشی مبنی بر دو یا چند پاره شدن ماه و اتصال مجدد آن به هم در گذشته وجود ندارد».[2]

---

۱. صحیح البخاری، ج٤، ص۲۰۷ ح۳٦۳۸؛ صحیح مسلم، ج٤، ص۲۱٥۹ ح۲۸۰۳؛ المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج۲، ص۵۱۳ ح۳۷۵۸.

2 .https://lunarscience.nasa.gov/?question=evidence-moon-having-been-split-two

حتی در کلیپ‌هایی که در این زمینه منتشر شده‌اند اسم اشخاصی ذکر می‌شود که نمی‌توان به عنوان «دلیل» به آنها استناد کرد، و شیارهایی که بر روی ماه کشف شده هم مربوط به میلیون‌ها سال قبل است نه ١٤ قرن پیش، همچنین طول این شیارها ٣٠٠ کیلومتر است نه ٣٤٧٦ کیلومتر که قطر ماه است.

اما عزیزان دو نکته‌ی زیر را در نظر داشته باشید:

١. قرار نیست هر معجزه‌ای که توسط پیامبران در طول تاریخ انجام شده است در عصر حاضر توسط مراکز علمی اثبات شود! متاسفانه این شایعات و انتشار گسترده‌ی آنها موجب شده که اکنون با تکذیب خبر، برخی از مخاطبان گمان کنند چنین معجزه‌ای رخ نداده است!

لذا به این عزیزان می‌گوییم: این انتظار شما از کجا سرچشمه گرفته است؟ یعنی اگر علم نتواند ثابت کند عصای موسی ؑ تبدیل به مار شده است ما نباید آن را قبول داشته باشیم! اصلا ما چرا انتظار و حتی اصرار! داریم که باید شیار انشقاق بر روی ماه باقی مانده باشد؟!

بزرگواران معجزات اگر توسط علوم تجربی قابل درک بودند که معجزه نبودند، فراموش نکنید ما برای اثبات این امور منابع موثق دیگری داریم (آیات و احادیثی که ذکر نمودیم).

٢. ما قبلا هم ذکر کرده‌ایم، وحی در کامل‌ترین شکل خود نازل شده است ولی علم هر لحظه در حال تکامل است و هنوز به نقطه‌ی اوج خود نرسیده است لذا «به شرط آنکه، جای این انشقاق بر روی ماه باقی مانده باشد» و ناسا تا کنون چنین چیزی نیافته باشد هیچ کسی نمی‌تواند ادعا

کند در آینده هم چنین چیزی پیدا نخواهد شد چون همان‌گونه که ذکر نمودیم علم به صورت لحظه‌ای در حال کشف مجهولات است.

ولی باز هم تکرار می‌کنم که ما نباید ادعا کنیم (و انتظار داشته باشیم که) حتما این شیار باقی مانده و ناسا آن را ندیده است!

ذ)

آیا مردم دیگر نقاط جهان این معجزه را مشاهده کرده‌اند؟ آیا هیچ سند معتبری در این زمینه وجود دارد؟

قبل از بررسی هر گونه سندی، نکات زیر را در نظر داشته باشید:

۱. در زمان اتفاق این واقعه، در یک نیم کره، روز بوده است پس ۵۰ درصد مردم کره‌ی زمین باقی می‌مانند...

۲. عربستان از لحاظ منطقه‌ی زمانی (UTC) به نسبت مدار گرینویچ (مداری که از لندن می‌گذرد) مثبت ۳ است، ایران ما مثبت ۳ و نیم (یعنی با عربستان نیم‌ساعت اختلاف زمانی داریم و با لندن ۳ ساعت و نیم) اگر فرض کنیم تمدن‌های مشهور آن زمان ایران و روم و چین و هند بوده باشند در یونان منطقه‌ی زمانی مثبت ۲ است، در چین مثبت ۸ و در هندوستان مثبت ۵ و نیم می‌باشد، یعنی اگر این واقعه در ساعت ۲۱ رخ داده باشد در ایران ساعت ۲۱:۳۰ در رم ساعت ۲۰، در چین ساعت ۲ بامداد و در هند ساعت ۲۳:۳۰ دقیقه بوده است! حال اگر ساعت ۱۲ شب باشد چه؟

- در ایران ۱۲ و نیم
- در رم ساعت ۲۳
- در هند ساعت ۲ و نیم بامداد
- در چین ساعت ۵ بامداد

یعنی اگر در ساعات پایانی شب بوده باشد مردم عربستان و ملل دیگر در خواب بوده‌اند مگر کسانی که بیرون بوده باشند، در هر صورت وقتی انتظار داریم مردم جهانَ آن را دیده باشند باید این اختلاف زمانی را هم در نظر بگیریم و بدانیم که درصد زیادی از مردم ناظر آن نبوده‌اند.

۳. در زمان‌های گذشته مانند اکنون نبوده که هزاران دوربین و تلسکوپ، فضا را رصد نمایند و چندین ایستگاه فضایی وجود داشته باشد، معمولا حوادثی که توسط مردم دیده می‌شدند یا با صدا همراه بودند (مانند رعد و برق) یا با افزایش و کاهش نور آن هم به صورت طولانی (مثلا کسوف و خسوف) ولی این شق شدنِ ماه بدون هیچ علامتی انجام شده و مدت‌زمان آن نیز طولانی نبوده است.

٤. زمانی که تاریخ ملل دیگر پر از نقاط مبهم است و بسیاری از امور ثبت و ضبط نشده است چرا انتظار داریم این یک مورد حتما ثبت شده باشد؟! آن زمان جمعیت زمین بسیار کم بوده و از آن مقدار هم، مگر تعداد افراد باسواد و تاریخ‌نویس چند نفر بوده است؟!

٥. تصور کنید شخصی آن را دیده و نزد یک مورخ رفته است آیا اگر مؤرخی خود آن را ندیده باشد حرف او را باور کرده است؟!

٦. گفتیم که در ۵۰ درصد کره‌ی زمین شب بوده است، حال اگر احتمالات اختلاف زمانی و خواب بودن مردم و ثبت نشدن توسط تاریخ‌نویسان و ثبت شدن و از بین رفتن اسناد و همه‌ی احتمالات دیگر را در نظر بگیریم از آن ۵۰ درصد، چند درصد باقی می‌ماند؟ غیر از این است که چند درصد بسیار ناچیز باقی می‌ماند؟ بله، ما قبول می‌کنیم که به صفر نمی‌رسد و هنوز چند درصد، احتمال نگاشته شدن این موضوع وجود دارد

ولی متاسفانه «انتظار اسلام‌ستیزان» چیزی در مایه‌ی ۱۰۰ درصد است! و می‌گویند چون در تاریخ چنین چیزی ثبت نشده است پس حتما این امر انجام نشده است!!!

شاید یکی از مخالفان با دیدن این موارد بگوید: این‌ها بهانه‌گیری هستند ولی خودتان قضاوت کنید، آیا این موارد منطقی نیستند؟!

بعد از ذکر دلایل فوق، مواردی وجود دارد که -إن شاء الله- به بررسی آنها می‌پردازیم:

دلیل تاریخی اول:

حافظ ابن کثیر (م٧٧٤هـ) در کتاب «البدایة و النهایة»، می‌گوید: «با اینکه انشقاق قمر بر بسیاری از مردم پنهان مانده با این وجود در بسیاری از اماکن دیگر این حادثه دیده شده و گفته می‌شود در برخی از سرزمین‌های هندوستان این واقعه ثبت تاریخی شده است و بنایی را در همان شب ساختن و تاریخ انشقاق قمر در آن شب ثبت گردیده است.»[1] شبیه این مطلب نیز از امام ابن تیمیه (م٧٢٨هـ) نقل شده است که بیان داشته برخی از مسافران از بنایی قدیمی که در هندوستان بوده بازدید کرده‌اند که تاریخ ساخت آن به شب انشقاق قمر مکتوب شده است.[2]

وقتی به تاریخ هندوستان نگاه می‌کنیم یک روایت وجود دارد مبنی بر اینکه شخصی به نام «چیرمان پرومال» (Cheraman Perumal) آخرین پادشاه

---

۱. البدایة والنهایة - ابن کثیر، ج۳، ص۱٤٩؛ همچنین بنگرید به: (خاتم النبیین ﷺ - محمد أبوزهرة، ج۱، ص٤۱۲)

۲. ر.ک: شرح الشفا - الملا علی القاری، ج۱، ص٥٩۲.

سلسله‌ی چیرا بوده و در بالکن قصر خود این پدیده را دیده است سپس بعد از مدت‌ها تاجران مسلمان به آن شهر سرسبز می‌روند و ماجرا را مطرح می‌کنند، او می‌گوید که خودش معجزه را دیده و ایمان می‌آورد. در خصوص اسناد این ماجرا تحقیقات بسیار زیادی انجام دادم ولی همانطور که ذکر شد تاریخ آن زمان با نقاط کور فراوانی همراه است...

ظاهرا این داستان به صورت «شفاهی» و «سینه به سینه» در بین مردم هندوستان نقل شده و «بعدها» به کتاب‌ها منتقل شده است ولی همین که برخی از علماء در قرون گذشته اشاره‌ای به آن داشته‌اند، گویای وجود این داستان از زمان‌های دور است.

چند سال پیش شخصی به نام ابویوسف به ایالت محل زندگی این پادشاه در هندوستان یعنی «کرالا» می‌رود و با یکی از افراد همان سلسله (چیرا) که ظاهرا تاریخدان هم می‌باشد مصاحبه انجام می‌دهد، در پاسخ به سوالی که آیا حقیقت دارد اسلام برای اولین بار این گونه به هندوستان وارد شده است؟ او همین مسأله را تایید می‌کند و از شق القمر سخن می‌گوید.[۱]

نکته‌ی جالب توجه اینجاست که ایالت کرالا در جنوب هند واقع شده و کاملا در نوار ساحلی قرار گرفته است، آن هم در جوار دریای عرب، لذا رفت و آمد بازرگان‌های مسلمان به آنجا بسیار محتمل می‌باشد.

در همان روایات ذکر شده است که این شخص («چیرمان پرومال» که نام دیگرش «چکروتی فرماس» می‌باشد) به حجاز می‌آید و ایمان می‌آورد و

---

۱. لینک زیر مصاحبه‌ی آنها می‌باشد:

http://www.iosworld.org/interview_cheramul.htm

یک شیشه زنجبیل به رسول اکرمﷺ می‌دهد و ایشان هم نام او را «تاج الدین» می‌گذارد، برای این حادثه سند هم ذکر می‌کنند.[۱]

ولی بعد از بررسی مشخص شد که چنین واقعه‌ای در سیره‌ی رسول اکرمﷺ وجود ندارد و این یک حاکم رومی بوده که ایمان می‌آورد و برای رسول‌اللهﷺ یک شیشه زنجبیل می‌فرستند.[۲]

در هر صورت با وجود ضعف روایت باز هم چنین چیزی وجود دارد و می‌توانیم از آن به عنوان قرینه استفاده کنیم.

دلیل تاریخی دوم:

مورد دیگر، بحث سرخپوستان آمریکای شمالی و مکزیک می‌باشد، این افراد تمدنی داشته‌اند به نام «مایا»؛ مایایی‌ها قومی بوده‌اند که از لحاظ نجوم، ریاضیات، هنر، معماری و... بسیار کار کرده بودند ولی بعدها تمدن آن‌ها افول پیدا کرد و توسط اسپانیایی‌ها از بین رفت (از ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح تا سال ۱۵۴۶ میلادی حکومت داشته‌اند)، بعد از تسلط مسیحیانِ اسپانیا بر این تمدن، تمام کتاب‌های آنها را سوزاندند اما به صورت معجزه‌آسا سه کتاب نجات پیدا کرده است که امروز در سه نقطه از جهان نگهداری می‌شوند.

یکی از آن‌ها در کتابخانه‌ای در دِرِسدِنِ آلمان نگه‌داری می‌شود و به نسخه درسدن (کُدِکس دِرِسدِن) مشهور است و حاوی اطلاعات جامعی از ریاضیات و ستاره‌شناسی می‌باشد، کتاب دیگر که در اسپانیا کشف شد

---

۱. ر.ک: المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج٤، ص١٥٠ ح٧١٩٠.
۲. ر.ک: المعجم الأوسط للطبرانی، ج٣، ص٤٣ ح٢٤١٦.

مربوط به طالع‌بینی است (که به آن کدکس مادرید هم می‌گویند) و سومی پرسیانوس نام دارد که در پاریس از صندوقی بی‌نام و نشان کشف شد و مربوط به اساطیر و عقاید مذهبی مایاهای باستان است.

یک نکته‌ی خارج از بحث:

فارغ از بحثی که دنبال می‌کنیم، ببینید مسیحیان در طول تاریخ این‌گونه کتابسوزی کرده‌اند و بعدها برای مخفی کردن جنایات خود، این فعل زشت را به مسلمانان نسبت داده‌اند! اگر مطالعه نموده باشید در مقاله‌ی مربوط به «کتاب‌سوزی توسط مسلمانان» بیان نمودیم اولین کسی که چنین تهمتی را در مورد مسلمانان مطرح کرده است شخصی به نام «عبداللطیف بغدادی» می‌باشد که یک «مسیحی» بوده است.

ادامه بحث:

آن چه که مدنظر ماست در کدکس مادرید قرار دارد، ماجرا از این جا شروع می‌شود که چند سال پیش یک سایت متعلق به مردم مایا (چون امروز هم بازماندگانی دارند) می‌نویسد در کدکس مادرید در صفحات ۹۱ الی ۹۳ بحث دو تکه شدن ماه درج شده است، و باز خودش می‌نویسد این دو تکه شدن در یک کتاب طالع‌بینی فارسی هم وجود دارد...

به صورت خلاصه نویسنده می‌خواهد قرابت بین این واقعه در یک کتاب طالع‌بینی مایایی و یک کتاب طالع‌بینی فارسی را بیابد.

بعد از انتشار، ظاهرا مسلمان‌ها متوجه می‌شوند که این تحلیل دقیقا در مورد معجزه‌ی شق القمر می‌باشد و به اثبات اعتقادات آنها می‌انجامد،

مایایی‌ها هم بلافاصله آن را حذف می‌کنند اما اینترنت یک آرشیو (محل بایگانی) دارد که تمام مطالب درج شده‌ای که حذف می‌شوند را در خود نگه می‌دارد، و مسلمان‌ها آن لینک را یادداشت نموده‌اند.[۱]

البته عزیزان این نکته را در نظر داشته باشید طبق اختلافاتی که در زمان مناطق مختلف وجود دارد قطعا هنگامی که این معجزه در عربستان رخ داده در آمریکا روز بوده است و مایایی‌ها خود آن را ندیده‌اند اما همان‌گونه که مقاله هم به این امر اشاره نموده است احتمال دارد این خبر از ملل دیگر و از جانب افراد معتبر به مایای‌ها رسیده باشد، آن‌ها هم در کتاب خود که کلا شکل و حروف عجیب می‌باشد، آن را درج کرده‌اند.

ر)

حال می‌رسیم به شبهاتی که در زمینه‌ی شق القمر مطرح نموده‌اند، ما تحقیق خود را ارئه دادیم، -إن شاء الله- با پاسخ به شبهاتی که مطرح کرده‌اند آن را کامل می‌کنیم.

شبهه‌ی اول:

اقتربت الساعة در مورد قیامت (الساعة) است و مفهوم آیه اینست که در هنگام نزدیک شدن قیامت ماه شکافته می‌شود. بسیار غیر معقول است که دو کلمه‌ی این آیه در مورد قیامت و دو کلمه‌ی بعدی در مورد چیز دیگری باشد.

---

۱. این لینک مقاله‌ی مورد نظر درآرشیو وب می‌باشد:
https://web.archive.org/web/20111028081146/http://www.mayalords.org/restfldr/persia.html

پاسخ:

اصلا این گونه نیست، خداوند می‌فرماید:

﴿اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانشَقَّ الْقَمَرُ﴾

«قیامت نزدیک شد و ماه دو پاره گردید.»

از دو حالت خارج نیست، یا شبهه‌افکن ما را بسیار ساده فرض کرده است یا واقعا معلومات کمی دارد چون پاسخ این شبهه بسیار راحت است، به آیه نگاه کنید که خداوند می‌فرماید: «ماه دو تکه شد» زمان این فعل «ماضی» است، یعنی «انجام شد» ولی به متن شبهه نگاه کنید می‌گوید «ماه شکافته می‌شود» کجا آیه چنین چیزی گفته است!

نکته‌ی دیگر اینست که وقتی به آیات بعد از آن نگاه می‌کنیم متوجه می‌شویم که سیاق آنها با انجام معجزه کاملا منطبق است، ملاحظه بفرمایید:

﴿اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانشَقَّ الْقَمَرُ﴾ (قمر:۱) «قیامت نزدیک شد و ماه دو پاره گردید.»

﴿وَإِن يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ﴾ (قمر:۲) «و هر گاه نشانه ای ببینند روی بگردانند و گویند سحری دایم است.»

﴿وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقِرٌّ﴾ (قمر:۳) «و به تکذیب دست زدند و هوسهای خویش را دنبال کردند و [لی] هر کاری را [آخر] قراری است.»

توجه داشته باشید که انکار معجزات و منتسب کردن آنها به سحر و جادوگری رفتار همیشگی کافران بوده است و آیه هم دقیقاً در مورد آن سخن می‌گوید...

اگر منظور آیه، قیامت باشد نه شق القمر، آیات بعدی هیچ تناسبی با آیه‌ی اول نخواهند داشت، چون در روز قیامت و شکافته شدن ماه اصلا مجالی برای کافران باقی نمی‌ماند که بگویند این سحر است (آیه‌ی ۲)! و بعدا دنبال هوای نفس‌شان بروند (آیه‌ی ۳)!

نکته‌ی آخری که لازم است پاسخ دهیم می‌گوید: درست نیست دو کلمه در جمله، بحث یک موضوع باشد و دو کلمه‌ی دیگر بحث موضوع دیگر، می‌گوییم چرا معقول نیست؟!

یعنی اگر بگوییم: امتحانات نزدیک شده (یک امر آینده) و برادرم به فوتبال نرفت (یک فعل ماضی) جمله‌ی نادرستی نوشته‌ام و غیرمنطقی است؟! به هیچ وجه.

شبهه‌ی دوم:

انشقاق القمر بطور واضح بر معجزه دلالت ندارد برعکس معجزه‌هایی که در قرآن به موسی و عیسی نسبت داده شده است کاملا صریحند ولی اگر حدیث مذکور نبود اوٰلین معنی که از این آیه به ذهن می‌آید قیامت است.

پاسخ:

این که معلوم است چون «معجزه‌ی اصلی» عیسی﵇ شفای بیماران و زنده کردن مردگان بوده است و «معجزه‌ی اصلی» موسی﵇ هم تبدیل کردن عصا به مار بوده است لذا این موارد بسیار واضح مطرح شده‌اند، این استدلال در مورد قرآن هم صدق می‌کند، ما می‌دانیم که «معجزه‌ی اصلی» پیامبر ﷺ قرآن بوده است لذا معجزه بودن آن به‌صورت واضح در قرآن ذکر شده است، مثلا آیه‌ای که بحث تحدی را مطرح نموده است این امر را ثابت

می‌نماید (۲۳ بقره) یا بسیاری از آیات دیگر که می‌گویند این کتاب از جانب خداوند نازل شده است.

اما معجزه‌ی اصلی اصلا به این معنا نیست که رسول اکرمﷺ معجزه‌ی دیگری نداشته است، آیا شما در قرآن هیچ آیه‌ای می‌توانید پیدا کنید که رسول اکرم فقط یک معجزه داشته و آن هم قرآن است؟! خیر.

و همین شرح نزولی که در زمینه‌ی شق القمر ذکر می‌کنند و احادیثی که مؤید این قضیه است معجزه بودن آن را برای ما اثبات می‌نماید.

شبهه‌افکن در جمله‌ی آخر نوشته است: «اگر حدیث مذکور نبود اولین معنی که از این آیه به ذهن می‌آید قیامت است.»

می‌گوییم خوب، همانگونه که خودتان اعتراف می‌کنید الآن این احادیث وجود دارند پس مخالفت شما چه دلیلی دارد؟!

شبهه‌ی سوم:

اگر شق القمر معجزه باشد در تناقض صریح با بقیه‌ی آیات زیادی است که در قرآن آمده و همگی نافی معجزه برای محمد بودند که به همه آنها اشاره کردیم، مخصوصا آیه ۵۹ سوره اسراء:

﴿وَمَا مَنَعَنَا أَن نُّرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَن كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا﴾

«و (چیزی) ما را از فرستادن معجزات باز نداشت جز اینکه پیشینیان آنها را به دروغ گرفتند.»

این آیه تصریح دارد که خدا قصد دادن معجزه به محمد را نداشته است بنابراین با قبول شق القمر به‌عنوان معجزه در حقیقت مجبور به قبول تناقض در قرآن می‌شویم.

پاسخ:

آیه‌ای که ذکر کرده‌اید آیه‌ی ۵۹ سوره‌ی مبارکه‌ی اسراء می‌باشد نه ۶۰، و جالب اینجاست که آن را به صورت کامل ترجمه نکرده‌اید! و ترجمه‌اش این است:

(و [چیزی] ما را از فرستادن معجزات باز نداشت جز اینکه پیشینیان آنها را به دروغ گرفتند و به ثمود ماده شتر دادیم که [پدیده ای] روشنگر بود و[لی] به آن ستم کردند و ما معجزه ها را جز برای بیم دادن [مردم] نمی فرستیم).

منظور این آیه‌ی شریفه آن است که خداوند جواب بهانه‌گیران را نمی‌دهد، یکی به صورت تمسخرآمیز می‌گفت: اگر راست می‌گویی و پیامبر هستی فلان کوه را برای من به طلا تبدیل کن، دیگری می‌گفت فلان امر خارق العاده را برای من انجام بده!

ولی باید دانست این دین مبارک بازیچه‌ی افرادی نیست که از روی هوا و هوس سخن می‌گویند لذا خداوند می‌فرماید در آیین‌های گذشته جهت اتمام حجت درخواست‌های آن‌ها را عملی می‌کردیم اما در نهایت خودشان گرفتار بلا می‌شدند (چون بعد از اتمام حجت و ایمان نیاوردن در معرض عذاب قرار می‌گرفتند) مثلا ماجرای قوم صالح ﷺ...

اگر به متن شبهه نگاه کنید در خط اول نوشته است: در قرآن آیات زیادی وجود دارد که نافی معجزه است و همه‌ی آنها را بیان کرده‌ایم، در پاسخ می‌گوییم: و ما هم تمام آن ادعاهای شما را در جای خود پاسخ داده‌ایم، مخاطبان عزیز تمام آنچه اسلام‌ستیزان ادعا کرده‌اند و آورده‌اند در همین موضوع است، معمولا افراد بهانه‌گیر امور عجیب و غریب درخواست

می‌کنند و خداوند هم می‌فرماید اگر شما اهـل حقیقـت باشـید بـه انـدازه‌ی کافی دلیل و معجزه عرضه شده است (مثلا قـرآن کـریم) و بهانـه‌گیـری‌هـای شما پاسخ داده نخواهد شد.

لذا اجـازه‌ی پیشـروی نـدادن بـه افـراد مسـخره کننـده، بـه معنـای نفـی معجزات نیست، پس معجزه انجام شده است ولی فقط در آنجا کـه پروردگـار خود صلاح دیده است.

شبهه‌ی چهارم:

اگر محمد شق القمر کرده بود در زمانهای بعدی مجبـور نبـود در جـواب معجزه خواستن مردم طفره برود بلکه با صراحت و افتخار مـی‌گفـت کـه مـن شق القمر کردم و این تعداد افراد هم به آن شهادت مـی‌دهنـد امـا محمـد در هیچ جای قرآن و در هیچ حدیثی (از خودش) به آن اشاره نکرده است.

پاسخ:

در پاسخ به این شبهه دو نکته قابل توجه است:

نکته‌ی اول:

رسول الله ﷺ با وجود قرآن چه نیازی به بیان این معجزات داشته است؟

جاهلان مکه به دلیـل تاثیرگـذاری عجیـب قـرآن وقتـی کـه تـلاوت آن را می‌شنیدند سوت می‌زدند و داد و بیـداد مـی‌کردنـد تـا مـردم آن را نشـنوند و تاثیر نپذیرند (فصلت: ٢٦)

شما انتظار دارید با وجود چنین عظمتی که هر لحظه در دسـترس بـود و برای همیشه به جهانیان عرضه شده بود، ایشان بایـد بـه حادثـه‌ای کـه چنـد

سال پیش انجام داده بود استناد می‌کرد؟! مطمئن باشید اگر رسول‌الله ﷺ می‌فرمود من چند سال پیش شق القمر انجام داده‌ام کافران می‌گفتند باور نمی‌کنیم، اگر راست می‌گویی دوباره این کار را انجام بده! و باید هر شب آن را برای آنها تکرار می‌کرد در حالی که عرض شد معجزه‌ی اصلی و قابل تکرار و قدرتمند رسول اکرم ﷺ قرآن مجید بوده است.

برای نفسی که حق‌پذیر باشد یک اشاره‌ی کوچک کافیست و نیازی نیست (لزوما) آنچه درخواست می‌نماید عملی شود، برای آنانکه اهل حقیقت بودند قرآن عرضه شد و مایه‌ی نجات گشت اما برای شما بهانه‌گیران این بهانه باقی مانده است که چرا ادعا نکرد من این کار را کرده‌ام!

نکته‌ی دوم:

این نکته بسیار مهم است، شبهه‌افکن می‌گوید در هیچ حدیثی به این موضوع اشاره نشده است که رسول‌الله گفته باشد من این کار را کردم، پس صحت ندارد، حال رسول‌الله ﷺ پیشوای ماست و این را در مورد او می‌گویید اما به عملکرد پیشوایان خود ابوجهل و ابولهب بنگرید، آنها یک‌بار هم به ازدواج ایشان با یک دختر ۹ ساله اعتراض نکردند! یک بار هم اعتراض نکردند که ای محمد چرا در بین مسلمین برده‌داری وجود دارد و موارد فراوان دیگر...

طبق استدلالی که خود آن را مطرح نموده‌اید سکوت مشرکان دال بر اشکال نداشتن این امور است، و واقعاً هم همینطور است. امّا با وجود آیه‌ی قرآن و قرینه‌های دیگر سکوت پیامبر ﷺ دال بر عدم رخ دادن این واقعه نیست و اصحاب در این مورد سخن گفته‌اند و شرایط مکانی و زمانی آنها هیچ مشکلی با این امور نداشته است.

شبهه‌ی پنجم:

منشأ روایات شق القمر، عبداالله بن مسعود است و راویان دیگر یعنی ابن عباس و انس بن مالک در آن زمان یا متولد نشده بودند یا کودک بوده‌اند. به تعبیر دیگر اگر چنین معجزه‌ای به این بزرگی اتفاق افتاده بود باید حداقل اهالی مکه آنرا ببینند و همه بر آن شهادت دهند نه اینکه منشأ آن یک نفر باشد.

پاسخ:

عبدالله بن مسعود در زمره‌ی اصحابی است که در همان ابتدای ظهور اسلام مسلمان شد، در سال ۵ بعثت به حبشه هجرت کرد و بعدها نیز همراه با سائر مهاجرین به مدینه هجرت نمود. وی در سال ۳۲ هجری وفات یافت که سن او حدود ۶۵ سال بوده است که با یک محاسبه مختصر معلوم می‌شود در هنگام مسلمان شدنش حدود ۲۰ سال سن داشته است.[1] در منابع ذکر شده که شق القمر در سالهای پایانی دوران مکه رخ داده است، و می‌دانیم که پیامبرﷺ ۱۳ سال در مکه بود، حال اگر در سال پنجم قبل از هجرت (٦١٨ میلادی)، یعنی سال هشتم بعثت شق القمر رخ داده باشد، این صحابه ۲۸سال سن داشته است.

انس بن مالک در سال ٦١٢ میلادی متولد شده است، او هنگام شق‌القمر ٦ سال سن داشته است و ابن عباس هم در سال ٦١٨ میلادی متولد شده و هنگام شق القمر یک ساله بوده است.

---

۱. برای اطلاع از سیره‌ی عبدالله بن مسعود و تاریخ اسلام‌آوردن و نیز وفات و سن او به کتاب‌های سیره و رجالی مراجعه شود، به طور نمونه بنگرید به: (تهذیب الکمال فی أسماء الرجال - المزی، ج١٦، ص١٢٦)

با مشخص شدن سن عبدالله بن مسعود ﷺ ادعای شما رد می‌شود ولـی باید بدانید کسی همچون ابن عباس ﷺ هم شخصـی نبـوده کـه بـی‌خـودی حرف بزند، یقینا از اصحاب دیگـر ایـن نکتـه را فراگرفتـه و اطمینـان کسـب کرده و آن را نقل نموده است.[1]

همچنین باید بدانید برای صحت یک حدیث، شهادت تمـام اهـالی یـک شهر ملاک نیست! تا اگر همه‌ی آنها شـهادت ندهنـد ایـن حـدیث نادرسـت باشد، چه بسا در آن دیر وقت بسیاری از مردم شهر خواب بوده باشند.

شبهه‌ی ششم:

بحث دیده نشدن توسط دیگر مردم جهان می‌باشد...

پاسخ:

که در جریان توضیحات این را پاسخ داده‌ایـم و گفتـیم کـه درصـد بسـیار کمـی احتمـال دارد مـردم آن را دیـده باشـند و بـرای ایـن درصـد نـاچیز هـم قراینی وجود دارد.

شبهه‌ی هفتم:

ایـن شـبهه هـم بحـث ناسـا اسـت کـه آن را در جریـان توضـیحات بیـان نمودیم.

---

۱. احادیثی که صحابه نقل کرده‌اند و شرح وقایع و حوادثی بوده که به سبب اندک بودن سن یـا دلایل از این قبیل، خود در آن حوادث حضور نداشته‌اند جزو احادیث مرسل تلقی می‌شـود لیکن این نوع مرسل‌ها به اتفاق محدثین و قاطبه‌ی ائمه حکـم احادیـث متصـل را دارنـد و مقبول هستند. (ر.ک: فتح الباری - ابن حجـر، ج۱، صـص ۳۵۰ و ۳۷۸؛ قفـو الأثـر فـی صفوة علوم الأثر - رضی الدین ابن الحنبلی، ص۶۷؛ السنة ومکانتها فی التشریع الإسلامی - مصطفی السباعی، ص۳۳۸)

مطلب آخر در خصوص معجزه‌ی شق القمر (یک دلیل مهم برای اثبات)

همان‌گونه‌که مستحضرید دلایل فراوانی در خصوص اثبات این معجزه ارائه نمودیم، حتی اشکالات اصلی مخالفان را نیز پاسخ دادیم و ثابت نمودیم مواردی که مطرح می‌کنند هرگز نمی‌تواند درخشش معجزه‌ی بزرگ پیامبر اکرمﷺ را کم‌فروغ نماید.

اما مطلب آخری که تقدیم حضور شما بزرگواران خواهد شد بررسی ماجرا از دریچه‌ی دیگری می‌باشد و به نظر بنده یکی از قوی‌ترین استدلال‌ها در رد ادعای مخالفان است، اگر به اصل ماجرا نگاه کنید متوجه می‌شوید هم در آیه‌ی شریفه‌ی قرآن، و هم در سیره‌ی مبارک پیامبر اکرمﷺ بیان شده است که:

کافران بعد از دیدن شق القمر گفتند این یک «سحر» است و سوال مهمی که در اینجا مطرح می‌شود این است که:

چرا کافران انکار نکردند و نگفتند: «این عمل انجام نشد!؟»

متوجه شدید؟ همین پاسخِ کافران که گفته‌اند این کار سحر است، یعنی «انجام شده» اما نخواسته‌اند بپذیرند و به جای معجزه گفته‌اند سحر است. این پاسخ کافران با ادعای مخالفان امروزی که موضوع را «کاملا انکار» می‌کنند، از زمین تا آسمان تفاوت دارد. **این نکته خیلی مهم است بزرگواران، ساده از کنار آن عبور نکنیم!**

شخص مخالفی که جلوی چشمان او این عمل انجام شده، «انکار نکرده» بلکه گفته است «معجزه نیست» و «فقط سحر» است ولی شخص مخالف امروزی بعد از ۱۴ قرن و در نهایت بی‌خبری می‌گوید اصلا این عمل «انجام نشده» است!

مخالفان امروزی برای ادعای خود به کتاب‌های ما مراجعه می‌کنند (خودشان سندی ندارند)! مشاهده بفرمایید، در مورد آیه‌ی شریفه می‌گویند که منظورش قیامت است، در مورد روایت می‌گویند که راوی‌اش کم سن و سال بوده است ولی به آیه‌ی بعدی نگاه نمی‌کنند که خداوند فرموده است هرگاه معجزه‌ای ببینند می‌گویند سحر است، به انتهای روایت نگاه نمی‌کنند که فرموده کافران گفتند محمد ما را سحر کرد، محمد ماه را سحر کرد، همین است که می‌گوییم: وقتی جهت نقد، کتاب‌های ما را بررسی می‌کنند باید آن‌ها را به طور کامل بخوانند نه گزینشی.

ناباوران می‌گویند هیچ متافیزیکی در جهان وجود ندارد و هر چه وجود دارد ماده است و باید با چشم دیده شود، خوب پیشینیان شما، با چشم خود آن را دیدند و انکار نکردند (بلکه از روی ناچاری انگیزه‌ی دیگری برای آن بیان نمودند)، شما چرا انکار می‌کنید؟!

جالب اینجاست که ناباوران امروزی به سحر هم باور ندارند! و این بهانه را هم از دست داده‌اند.

تذکر:

قبلا تفاوت معجزه و سحر را شرح داده‌ایم و گفتیم که:

- معجزه در هر جایی انجام می‌شود ولی سحر فقط در جایی که موردپسند جنیان است صورت می‌پذیرد.

- پیامبر برای انجام معجزه تحدی می‌کند که کس دیگری نمی‌تواند عمل ارائه شده‌ی من را انجام دهد ولی جادوگر نمی‌تواند تحدی کند.

- معجزه توسط یک انسان پاک و صادق انجام می‌شود ولی سحر توسط یک انسان شرور که با عبادات خالصانه مخالف است.

- معجزه با دَرخواست از خداوند انجام می‌شود ولی سحر با قرائت وِردهای عجیب و غریب.



مشاوره‌ای در زمینه‌ی رد الحاد

الف)

بارها پیش آمده افرادی برای بنده پیام فرستاده و از گرایش عزیزان‌شان به سمت الحاد و ناباوری گلایه کرده‌اند، معمولا قلب این افراد پر از اندوه است و با ناراحتی فراوان درخواست راهنمایی کرده‌اند، واقعا شرایط آنها به خوبی قابل درک است، خیلی سخت است یکی از عزیزانت به سمت گمراهی و بی‌دینی گام بردارد اما نتوانی برای او کاری انجام دهی لذا هر بار توصیه‌های لازم را به این افراد ارائه داده‌ام، یکی دیگر از همین عزیزان مدتی پیش چنین درخواستی مطرح نمود لذا تصمیم گرفتم چند نکته را به صورت خلاصه یادداشت نمایم تا من‌بعد، هر کس در این زمینه به سوال و راهنمایی نیاز داشته باشد مطالعه بفرماید.

ب)

طبعا مشاوره در هر زمینه‌ای به صورت فعال انجام می‌شود و شخص مشاور سوالاتی از مراجعه‌کنندگان می‌پرسد چون تا وضعیت آنها به خوبی مشخص نشود راهنمایی هم ممکن نیست...

(اگر دقت کرده باشید پزشکان هم این گونه رفتار می‌نمایند، به عنوان مثال می‌گویند پدر جان کجایت درد می‌کند؟ مریض می‌گوید پایم، سپس چند سوال از مریض می‌پرسند تا بدانند علائم او به کدام بیماری مرتبط است و طبق همان معلومات به دست آمده، درمان تجویز کنند).

مشاوره‌ی رد الحادی ما هم دقیقاً بر همین منوال است و تا «وضعیت» فردی که اعتقاد خود را از دست داده مشخص نگردد نمی‌توان در مورد او اظهار نظر کرد...

نکته:

مطمئناً مواردی که در اینجا مطرح می‌شود کلی است و نمی‌تواند تمام حالت‌های موجود را تحت پوشش قرار دهد ولی با توجه به اینکه تک تک آنها را در اثر آزمون و خطای فراوان (در طول چند سال فعالیت در این حوزه) به دست آورده‌ام امیدوارم با یاری الله متعال سودمند واقع شود.

ج)

جهت فهم بهتر، مرحله به مرحله پیش می‌رویم و با انجام یک مشاوره‌ی فرضی، نکاتی که مدنظر می‌باشد را تشریح می‌نماییم.

مشاور:

اول به این دو مفهوم توجه بفرمایید:

۱. اسلام‌گریزی چیست؟

جوانانی وجود دارند که از نماز و روزه و عبادات و دیگر امور اسلام «گریزان» هستند، اگر از آنها بپرسیم چرا نماز نمی‌خوانید؟ چیز خاصی نمی‌گویند اما در قلب خود بر این باور هستند که اسلام نادرست است، این

افـراد معمـولا اعتـراف‌هایشـان را در جمـع دوسـتان صـمیمی خـود انجـام می‌دهند، یا گاهی اوقات به صورت غیرمستقیم به این امـر اشـاره مـی‌کننـد ولی در هر مکانی اعتقادات خود را بروز نمی‌دهند...

۲. اسلام‌ستیزی چیست؟

جوانان اسلام‌ستیز از هر فرصتی استفاده می‌کننـد تـا بـا اسـلام مبـارک «ستیز» کنند، مثلا اگر جوان بی‌اطلاعی در دام آنها بیفتد سعی می‌کننـد او را از اسلام و عقیده‌اش منصرف نمایند در همه جا شبهه‌پراکنی می‌کننـد تـا بحث اسلام مطرح شد به آن حمله می‌کنند و...

حـال مـا بایـد بـدانیم ایـن فرزنـد شـما، در چـه مرحلـه‌ای قـرار دارد؟ او «اسلام‌گریز» است یا به مرحله‌ی «اسلام‌ستیزی» هـم رسـیده اسـت؟ شـرح این دو حالت به قرار ذیل است:

۱. حالت اول (اسلام‌گریزی):

مخاطب:

متاسفانه فرزندم اسلام «گریز» است...

مشاور:

ما برای اینکه این جوان را به دایره‌ی اسلام بازگردانیم باید دو کـار انجـام دهیم، اول اینکه او را «متوقف» نماییم تا بیشـتر از ایـن از اسـلام مبـارک دور نشـود و در مرحلـه‌ی دوم بایـد «حرکـت در جهـت مخـالف» را بـرای او ایجـاد نماییم تا دوباره به دایره‌ی اسلام و خداپرستی بازگردد.

برای توقفِ او باید دید از چـه چیـزی گریـزان اسـت؟! چـه چیـزی باعـث گریزانی او از اسلام شده است؟

اسلام«گریزی» / شیوه‌ی توقف:

- اگر ذهنیت نادرستی نسبت به احکام اسلام دارد باید برای او شرح دهیم که این گونه نیست.
- اگر از اعمال نادرست مسلمانان متنفر شده است باید برای او شرح دهیم که اسلام و مسلمان دو مفهوم متفاوت می‌باشند و عملکرد نادرست عده‌ای ربطی به اسلام ندارد.
- اگر خوشی‌های کاذبی را تجربه کرده و احساس می‌کند اسلام جلوی آن را می‌گیرد باید برایش توضیح داد که اسلام مخالف خوشی‌ها نیست فقط آنها را ضابطه‌مند کرده است و همین محدودیت به نفع اوست زیرا گناهان، خانمان‌سوز هستند، مثلا اسلام، عمل جنسی را در قالب ازدواج به رسمیت می‌شناسد و مخالف زنا است.
- اگر بخاطر اخلاق زشت بزرگ خانه است، بزرگی که ادعای مسلمانی هم دارد، باید آن بزرگ، چه پدر باشد چه برادر و چه مادر، رفتارش را تلطیف نماید.
- خلاصه باید دلایل گریز او را کشف نمود و در جهت حل نمودن آن تلاش کرد.

اگر توقف او انجام شد و بعد از مدتی احساس کردیم مواضع قبلی را دنبال نمی‌نماید باید با نشان دادن چهره‌ی رحمانی و واقعی اسلام او را جذب نماییم تا به سمت اسلام حرکت نماید:

اسلام‌گریزی /شیوه‌ی جذب:

- باید به او محبت کنیم.
- باید صداقت، پاکی، خدمت، وفای به عهد، نظم و آراستگی، خوش‌اخلاقی، منطقی بودن و... را از ما ببینند.

- با کسانی که مزین به این صفات زیبا هستند و می‌توانند در ذهن او تبدیل به الگوی عملی شوند رفت و آمد کنیم.

- از زیبایی‌های دین بگوییم؛ زیبایی رفتار برخی از خیّران و دلسوزان متدیّن.

- و...

فقط فراموش نکنید فرزند شما در عرض یک روز به این وضعیت دچار نشده که در عرض یک روز به دایره‌ی عبادات بازگردد، آسیب‌های ذهنی او به ترمیم نیاز دارد، صبور باشید و هر روز برای هدایت او دعا کنید، این دعا کردن لازم است تا خداوند متعال در فعالیتی که شروع کرده‌اید برکت بیندازد، به احتمال زیاد این پروسه زمان‌بر باشد...

۲. حالت دوم (اسلام‌ستیزی):

مخاطب:

متاسفانه فرزندم اسلام«ستیز» است...

مشاور:

این وضعیت از حالت اول (اسلام‌گریزی) پیچیده‌تر است و برای برطرف نمودن آن به انرژی بیشتری نیاز داریم، **جوانانی که به «اسلام‌ستیزی» روی آورده‌اند دو دسته‌اند:**

«دسته‌ی اول» افراد آرام و متینی هستند که به وسیله‌ی مطالب نادرست به این وضعیت دچار شده‌اند، آنها با ستیزی که انجام می‌دهند به زعم خود مردم را از دام یک اندیشه‌ی نادرست نجات می‌دهند!

اسلام‌ستیزی / شیوه‌ی برخورد با افراد متین و اهل مطالعه:

- لذا باید شرایطی فراهم کنید تا یک شخص متخصص در زمینه‌ی رد الحاد با آنها حرف بزند.

- یا اینکه کتاب‌ها و جزوه‌هایی که در این زمینه نوشته شده‌اند را تهیه کنید و در اختیارشان قرار دهید تا خود مطالعه کنند.

- حتی بعد از ارائه‌ی کتاب هم باید مجالی برای آنها فراهم شود که بتوانند با نویسنده‌ی جزوه یا کتاب حرف بزنند، اگر نویسنده در دسترس نبود باید شخص حاذقی را پیدا کنید که بتواند از آن نوشته دفاع نماید چون به احتمال زیاد بعد از مطالعه باز هم شبهات و اشکالاتی در ذهن‌شان پدیدار می‌شود.

اما «**دسته‌ی دوم**» که به نظر بنده اکثریت جوانان اسلام‌ستیز در این گروه قرار دارند متین نیستند و با هیجان فراوان، اسلام را مسخره می‌کنند و به مسیرشان ادامه می‌دهند...

کار با این افراد بسیار سخت است زیرا خود را یک سر و گردن از افراد نصیحت‌گر بالاتر می‌دانند و به هیچ عنوان گوش نمی‌کنند، درواقع آنها در یک روشنفکری کاذب به سَر می‌برند.

اتفاقا روزی مرا به جایی دعوت کردند تا با دو اسلام‌ستیز که برادر بودند حرف بزنم، یکی از آنها متین بود (جزو گروه اول) و دیگری جنَجالی (گروه دوم) اولی به حرف‌های بنده گوش می‌داد و به آنها فکر می‌کرد ولی دومی با نیشخند و از این شاخه به آن شاخه پریدن بحث را ادامه می‌داد.

اسلام‌ستیزی/شیوه‌ی برخورد با افراد هیجانی:

- باید در مرحله‌ی اول به غرور آنها احترام گذاشت، هر حرکتی که باعث تضعیف ابهت خودساخته‌ی آنها شود نتیجه‌ی عکس می‌دهد، گروه دوم دچار غده‌ی خطرناکی شده‌اند که برای عمل کردن و بیرون آوردن آن باید بسیار محتاط باشیم.

- باید دلایل آنها را بشنویم، دلیل خود را ارائه دهیم و طوری وانمود کنیم که برایمان مهم نیست می‌پذیرند یا نه، تا بعدا خودشان به‌آن دلایل فکر کنند، اگر زیاد حساسیت نشان دهیم آنها هم بیشتر جبهه می‌گیرند، متاسفانه این افراد، دلسوزی ما را نوعی بی‌احترامی می‌دانند!

- یک راه دیگر برای تاثیر گذاشتن روی این افراد، استفاده از دوستان صمیمی‌شان می‌باشد یا مدیر باشگاه‌شان یا سوپرمارکت سر کوچه اگر با آن دوست هستند، یا استاد دانشگاهی که قبولش دارند، خلاصه یک فرد تاثیرگذار بر روحیات آنها را باید پیدا کنیم و به صورت نامحسوس این وضعیت را برای او شرح دهیم، اگر محسوس باشد و بفهمد باز هم از اسلام دورتر می‌شود، طبعاً چون این افراد را دوست دارند در مقابلشان متین‌تر ظاهر می‌شوند و حداقل به حرفشان گوش می‌دهند، باز هم به دلیل اهمیت موضوع تکرار می‌کنم که به هیچ عنوان نباید بفهمند ما این افراد را مسئول حرف زدن با آنها کرده‌ایم چون همانگونه که ذکر شد به غرورشان بر می‌خورد...

همچنین افرادی که انتخاب می‌کنیم باید کمی معلومات هم داشته باشند و طوری نباشد که فرزندتان آن‌ها را در منگنه بیندازد ولی نگران نباشید، معمولا افراد دسته‌ی دوم زیاد اهل تحقیق نیستند و بیشتر جبهه‌گیری و بازی با کلمات می‌کنند تا انتقاد.

سخن پایانی:

برادران و خواهران عزیزم

نکاتی که خدمت شما عرض شد تنها مدخلی بر این موضوع می‌باشد و برای حلاجی بیشتر حتما نزد افراد فهیم و دلسوز جامعه‌ی خودتان بروید.

توصیه‌ی بنده به شما اینست که با آرامش، مراحل معرفی شده را طی کنید و با بی‌حکمتی کار را خراب نکنید، بی‌شک هدایت به دست خداوند متعال است و شما فقط وظیفه دارید در نهایت دقت و مهربانی «اسباب هدایت» را فراهم کنید، به این جمله ایمان داشته باشید که: اگر کسی خودش بخواهد، خداوند هم او را هدایت خواهد نمود، کافیست تلنگری ایجاد نمایید تا این خواستن در نهاد آنها جوانه بزند.

و در پایان باز هم از شما می‌خواهم که هر روز و هر لحظه برای هدایت عزیزان‌تان دعا کنید و نقش دعا در کنار ایجاد اسباب را کم‌اهمیت نپندارید.

﴿وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى﴾ (طه: ۴۷)

«امان ماندن از عذاب نصیب کسی است که از هدایت پیروی کند.»

وصلی الله علی سیدنا محمد و علی آل سیدنا محمد



پاسخ به انتقادات یکی از مخاطبان که هوادار پلورالیسم است

یکی از دوستان، انتقادی در مورد فعالیت رد الحادی ما (و به تبع آن اندیشه‌ی اسلامی ما) ارسال نموده است که ان شاء الله جهت استفاده‌ی شما عزیزان، آن را به صورت دقیق مورد بررسی قرار می‌دهیم. ظاهرا ایشان هوادار اندیشه‌ی «پلورالیسم»[1] یا «تکثرگرایی» است، و معتقد است هیچ ناحقی در جهان وجود ندارد و همه به اندازه‌ی خود حامل حقیقت هستند.

---

۱. الف)
پلورالیسم یا کثرت‌گرایی انواع مختلفی دارد، ولی آنچه مدنظر ماست؛ «پلورالیسم دینی» می‌باشد.
کثرت‌گرایانِ دینی معتقدند تمامی ادیان، مذاهب و مکاتبی که در جهان وجود دارند، می‌توانند انسان را به نجات و حقیقت برسانند و موجب سعادت و رستگاری او بشوند؛ هرچند که این ادیان، ادعاهای متفاوت و متعارضی نسبت به یک حقیقت دارند؛ مانند اینکه: مسیحیت به «تثلیث» (پدر، پسر، روح القدوس) و اسلام به «توحید، و...» قائل است. از دیدگاه آنها اختلافات ادیان، هیچ اشکالی ندارد و همه آنها از یک حقیقت سخن می‌گویند و در نهایت، انسان را به نجات و رستگاری می‌رسانند. (سایت تبیان)
ب)
اما خداوند متعال، ادیان منسوخ شده و افکار نادرست را نجات بخش نمی‌داند و می‌فرماید فقط اسلام است که انسانها را به خوشبختی می‌رساند.
فراموش نفرمایید، وقتی می‌گوییم «فقط اسلام» نجات بخش است، منظورمان این نیست، تمام غیر مسلمانان جهنمی هستند! خیر، ما می‌گوییم تکلیف افراد بعد از اتمام حجت مشخص می‌شود و مطمئناً عده‌ای اهل فطرت خواهند بود و در روز قیامت تکلیفشان مشخص می‌گردد.
ج)
دفاع ما در حوزه‌ی «افکار» است (که اسلام برترین است) و در حوزه‌ی «افراد»، خداوند خود می‌داند سرنوشت افراد چگونه خواهد شد.
طبق یک قاعده‌ی کلی و جامع، افرادی که بر راه راست هستند و اعمال شایسته انجام می‌دهند، اهل نجاتند و افرادی که بر راه نادرست قدم گذاشته‌اند اهل نجات نخواهند بود، اما اینکه همه‌ی افرادی که بر راه نادرست هستند؛ (به صورت کامل) از حقیقت آگاه

در جریان پاسخ به ایشان، -إن شاء الله- این اندیشه را به صورت مختصر نقد می‌نماییم (هرچند به تفصیلات بیشتری نیاز دارد و -إن شاء الله- وقت خود خواهیم نوشت)، ایشان در نهایت از الحاد دفاع نموده است. و تکثرگرایی نادرست را هم زیر پا می‌گذارد!

دوست منتقد:

دوست عزیز به واقع چه چیز باعث میشود انسان بر این اندیشه باشد که حقیقت مطلق دست وی است!؟

پاسخ:

برهان و استدلال چنین وضعیتی ایجاد می‌کند، طبعاً اندیشه‌ای می‌تواند ادعای «حقیقت مطلق بودن» داشته باشد که دلایلش از همه قدرتمندتر باشد، ما معتقدیم اسلام مبارک به عنوان کامل‌ترین شریعت پروردگار دارای چنین شرایطی است، اگر شبهاتی در ذهن شما وجود دارد و به خاطر آنها فکر می‌کنید که چنین نیست و اسلام دارای اشکال است! باید

← شده‌اند یا خیر، بحث دیگریست و گفتیم خداوند خود می‌داند... (افرادی که آگاه نیستند، اهل فطرت محسوب می‌شوند و روز قیامت تکلیف‌شان مشخص می‌گردد)

د)

وقتی اسلام خود چنین امتیازاتی دارد، نیازی نیست عده‌ای بگویند اسلام قسمتی از حقیقت است و ادیان منسوخ شده قسمت دیگری از حقیقت... اگر نمی‌دانند، خداوند برای آنها تخفیف قائل شده، اما اگر می‌دانند و باز هم آگاهانه اسلام را نمی‌پذیرند، چرا باید با شعارهایی همچون پلورالیسم آنها اهل نجات معرفی شوند!

اگر دانستن و دشمنی عامدانه قسمتی از حقیقت باشد، پس ابوجهل هم اهل نجات است! و حرف‌های پیامبر ﷺ نادرست! (العیاذ بالله)

بدانید این متن توسط کسی نوشته می‌شود که در حوزه‌ی رد شبهات فعالیت دارد و بعد از سالها مطالعه به این نتیجه رسیده که هیچ اشکالی به اسلام مبارک وارد نیست و تمام شبهات مطرح شده سطحی‌نگری، تلبیس و... هستند.

دوست منتقد:

چه انگیزه‌ای باعث می‌شود ما مکتب خویش را از سایرین برتر بدانیم و هر ایراد در مورد عقیده یا کتاب ما محکوم به شبهه‌افکنی باشد!؟

پاسخ:

باید به این نکته توجه داشته باشید که ما به هر فرد پرسشگری، مهر الحاد و بی‌دینی نمی‌زنیم! چون معتقدیم پرسشگران مسلمان هم وجود دارند که یا کنجکاو شده‌اند یا مخالفان شبهاتی در ذهن‌شان ایجاد کرده‌اند، همچنین معتقدیم پرسشگران غیرمسلمان هم وجود دارند و در حال تحقیق در مورد اسلام هستند اما در این بین، افرادی هم وجود دارند که واقعا به فکر نابودی اسلام هستند و از تمام قوای خود در جهت ایجاد شک و شبهه در ذهن جوان‌ها بهره می‌برند. ما به این افراد می‌گوییم «شبهه‌افکن و اسلام‌ستیز»، اما اینکه چه انگیزه‌ای باعث می‌شود این را به افراد گروه سوم بگوییم؟ ما با استدلال‌های محکم عقلی برتری عقیده‌ی خود را ثابت نموده‌ایم و وقتی ایرادی به اندیشه ما وارد نیست چرا باید بگوییم بله آنها حق دارند اشکال وارد کنند؟!

دوست منتقد:

چرا انسانها نسبت به هر جغرافیایی که هستند عقاید جغرافیایی خود را به کل عالم تعمیم می‌دهند!؟

پاسخ:

تعجب می‌کنم، چطور عقیده را در بند جغرافیا محصور می‌دانید؟

یعنی من که یک ایرانی هستم اندیشه‌ی خودم برای خودم می‌باشد و نباید یک اسپانیایی هم مانند من بیندیشد؟ چه مانعی وجود دارد؟ چرا برای علم چنین دیدگاهی ندارید؟ یک فرمول علمی در فرانسه ارائه می‌شود، مهندسان ایرانی و عراقی هم از آن استفاده می‌کنند، طبق استدلال شما نباید مهندسان اینجا از آن استفاده کنند، نگویید این فرق می‌کند که هیچ فرقی ندارد زیرا هر دو، اندیشه و در محدوده‌ی تفکر هستند.

حال اینکه چرا هر کس عقاید خود را در جهان منتشر می‌کند؟ پاسخ این است که هر کس اندیشه‌ی خود را درست‌ترین و برحق‌ترین می‌داند و می‌خواهد دیگران هم از آن استفاده کنند، حتی این پیام شما گویای همین نکته است، چرا می‌خواهید عقیده‌ی خود را به ذهن بنده منتقل نمایید؟

البته در سطور قبلی عرض کردم، حقیقت مطلق بودن با استدلال مشخص می‌شود نه با ادعا و ارسال به دیگران.

دوست منتقد:

اینکه ما تصور کنیم یک عقیده در جهان حق است و آن هم ما هستیم دور از خرد است، حقیقت میلیاردها تکه هست و هر تکه، دست یک انسان.

پاسخ:

در خصوص تصور حق بودن اگر صرفاً ادعا داشته باشیم بله حرف شما درست است، ولی اگر استدلال داشته باشیم چه؟ آیا آن موقع هم کار ما دور از خرد است؟! ما استدلال داریم و می‌گوییم حامل حقیقت هستیم، آیا نباید آن را اعلام کنیم؟!

اما این که حقیقت را چند میلیارد تکه‌ای می‌دانید و می‌گویید هر تکه‌اش در دست انسانی می‌باشد جمله‌ی عجیبی است! واقعا تعریف حقیقت نزد شما چیست؟

گروهی در جهان وجود دارد که مدعی شده شیطان مقدس است و خداوند ذات منفی جهان است (العیاذ بالله)، گروهی دیگر می‌گوید خداوند مقدس است و شیطان گزاره‌ی منفی این جهان است (دقیقاً برعکس و ضد هم!).

گروهی در جهان وجود دارد که می‌گوید حکومت فقط باید دینی باشد و گروهی دیگر می‌گوید حکومت فقط باید غیر دینی باشد (سکولاریسم).

گروهی در جهان می‌گوید حق با کارفرما است (سرمایه‌داری) و گروهی دیگر می‌گوید حق تنها و تنها با کارگر است (مارکسیسم).

اندیشه‌ی پلورالیستی یا کثرت‌گرایی شما چگونه با این امر کنار می‌آید؟ این که «تناقض درونی» است!

اگر توحید حق باشد، شرک حق نیست و اگر شرک حق باشد، توحید حق نیست، امکان ندارد هر دوی اینها حق باشند! مانند یک ساعت شنی! آیا امکان دارد شن‌های داخل ساعت شنی «همزمان» هم بالا بروند و هم پایین بیایند؟!

دوست منتقد:

عقاید جزمی در ناآگاهی محض ما، انسان را وارد گرداب عظیم خودپسندی و خودبزرگ‌بینی گرفتار می‌کند و از این رو چون آدمی خویش را تنها نقطه‌ی ممکن در یک دایره می‌داند سایرین را به انواع و اقسام عبارتها صدا می‌کند، کافر، الحادی، نجس و...

پاسخ:

عقاید جزمی بله، ولی اگر یک مفهوم در فضای آزاد فکری به اثبات رسیده باشد چه؟ تحت این شرایط چرا باید دچار خودبزرگ‌بینی شود؟ ما مسلمانان وقتی می‌گوییم حامل برحق‌ترین اندیشه هستیم، این دین مبارک نه تنها ما را از تکبر باز داشته بلکه می‌فرماید باید با دلسوزی جهت ایمان آوردن دیگر افراد تلاش کنیم!

در خصوص عباراتی که ذکر کرده‌اید هم مشخص است که نمی‌دانید اینها اصطلاح هستند، کافر به کسی می‌گویند که حقیقت را می‌داند و آن را می‌پوشاند،[1] ملحد به کسی می‌گویند که ناباور باشد و به آن آتئیست هم می‌گویند، نجاست مشرکان که در قرآن بحث شده هم معنوی است نه جسمی، و هرگز در آموزه‌های اسلام نیامده وقتی دستتان به مشرکی خورد بروید خود را تمیز کنید!!! این نجس معنوی قرار دادن هم دلایل خود را دارد.

---

۱. و کافر در اصطلاح شرع به کسی گویند که به اسلام و مقتضیات آن همچون قرآن، محمد رسول‌الله و... باور ندارد.

دوست منتقد:

یک اندیشه پاک فارغ از الحادی که شخص دارد هرگز نمی‌تواند جهان را به مخاطره بیندازد، چرا تصور می‌کنیم تمام بی‌خدایان و نامأنوسان با ادیان، انسانهای گرفتار در شهوت و برزخ دنیا هستند؟!

پاسخ:

اصلا جهان دیگر، معاد و قیامت را در نظر نمی‌گیریم و تصور می‌کنیم فقط زندگی در این دنیا وجود دارد، شخصی که در چارچوب یک دین الهی قرار گرفته باشد همیشه یک ناظر درونی بر اعمال خود احساس می‌کند ولی شخصی که چنین دینی ندارد چه اهرمی برای کنترل خود دارد؟

اگر می‌گویید وجدان و انسانیت و... می‌گوییم شخص دیندار هم این‌ها را دارد ولی گزاره‌ی نظارت درونی چیز دیگریست که فرد تا تقوای بیشتری داشته باشد بیشتر در مقابل آن خود را مقید می‌داند لذا تصور کنید (در شرایط برابر) یک مسلمان و یک ناباور می‌خواهند برای دنیا مخاطره شوند احتمال انصراف کدام یکی بیشتر است؟

البته ما در فرض‌مان خواستار قضاوت صحیح هستیم (خوب یک طرف با بد طرف دیگر مقایسه نشود) شما بهترین آتئیست جامعه و بهترین مسلمان جامعه را مورد بررسی قرار دهید، کدام یک دارای مخاطره‌ی کمتری برای بشریت می‌باشد؟

مسلمان یک سری اسلوب مشخص دارد ولی آتئیست اگر امروز تصمیم خود را عوض کرد و گفت دیدگاه دیگری را می‌پسندم چه «معیاری» وجود دارد که بگوید تصمیم تو اشتباه است؟ پس «نبود معیار ثابت» احتمال مخاطره از جانب شخص آتئیست را بیشتر می‌کند.

احتمال دارد یک آتئیست بعد از خواندن این پاراگراف بگوید: بهترین مسلمان فلان و بهمان خواهد شد (اشاره به شبهات و تهمت‌های مطرح‌شده) که همه‌ی این اشکالات را پاسخ داده‌ایم و ثابت کرده‌ایم که این گونه نیست.

قسمت دوم سوالتان این است که چرا فکر می‌کنید ناباوران کلا فاسد هستند و...؟ که در پاسخ می‌گوییم ما چنین ادعایی نداریم بلکه می‌گوییم آتئیستی که درگیر فساد نشده «خودش سمت آن نرفته وگرنه هیچ عامل بازدارنده‌ای برای او وجود ندارد» چون کاملا در اختیار خودش است و خوبی و بدی را هم خودش تعریف می‌کند.

دوست منتقد:

ادیان اندیشه‌های آزاد به دور از ایمان یقینی را نمی‌پسندند، این آفت است، آفت انسانیت.

پاسخ:

ما بارها گفته‌ایم که دین به معنای برنامه‌ی زندگی می‌باشد و هیچ بی‌دینی در دنیا وجود ندارد ولی مشخص است که منظور شما از دین، ادیان الهی است (نه ادیان غیر الهی)، حال باید مشخص شود که منظور شما از اندیشه‌ی آزاد چیست؟ اگر کفر و بی‌دینی و خارج شدن از فرمان پروردگار است چرا باید آن را بپسندیم؟ شما انتظار دارید امری که بر خِلاف عقیده‌ی دین مبین اسلام باشد، اسلام بیاید به آن بارک الله بگوید؟

این انتظار شما از کجا سرچشمه گرفته است؟ چون هیچ عقیده‌ای این گونه نیست! همین الحادی که دارید از آن دفاع می‌کنید (به عنوان یک دین غیر الهی)، آیا ادیان الهی را قبول دارد؟!

سپس بحث ایمان یقینی را مطرح کرده‌اید؟ دوست عزیز ما اسلامِ نصفه و نیمه نداریم! به قول یکی از داعیان: «اسلام یک تمامیت تقسیم‌ناپذیر است». نمی‌شود هم آن را قبول داشته باشیم و هم قبول نداشته باشیم! هرچند ادیان دیگر هم این گونه هستند، مثلا همین الحاد آیا قبول دارد یک آتئیست که منکر وجود خداوند است به نماز جمعه برود؟! هرگز. همین اندیشه‌ی آزاد به دور از ایمان یقینی که نام بردید، آزاد نیست و برای خود محدودیت‌هایی دارد، اتفاقاً در محدوده‌ی خود ایمان یقینی هم دارد.

پس آنچه آفت انسانیت می‌پندارید برای همه صدق می‌کند و «تکلیف خود را مشخص کردن» نه تنها آفت نیست بلکه خردورزی است.

دوست منتقد:

چرا می‌پنداریم که زندگی بدون دین و خدا پوچ است!؟ چون که فقط ما یعنی من واحد اینگونه می‌پندارم!؟ چون من نمی‌توانم بدون خدا زندگی کنم پس سایرین هم نمی‌توانند و من منجی آنها هستم تا بتوانند!!؟

پاسخ:

پاسخ سوال اول: چون واقعا پوچ است، اگر خدایی وجود ندارد من اینجا چکار می‌کنم؟ اگر نتیجه‌ی طبیعت هستم چرا مثل دیگر اجزای طبیعت بی‌شعور نیستم و طبق غریزه به حیات خود ادامه نمی‌دهم؟ اگر خدایی وجود ندارد من جواب چراهای خود را از کجا دریافت کنم؟ از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود؟

پاسخ سوال دوم: خیر، چون عقل اینگونه خطاب می‌کند، آیا سوالاتی که در دو سطر گذشته نوشتم غیرمنطقی هستند!

پاسخ سوال سوم: اصلا رسالت ما از تبلیغ این نیست، ما نمی‌گوییم چون آنها نمی‌توانند زندگی کنند پس کاری کنیم که بتوانند زندگی کنند! خیر، ما می‌گوییم مسیر خوشبختی این است، چرا نباید آنها هم در آن گام بردارند؟ ما می‌خواهیم خوبی‌هایی که به آن رسیده‌ایم را در بین هم‌نوعان خود تقسیم کنیم و خداوند برای این کار به ما امر نموده است. وقتی به باور قلبی رسیده‌ایم که اگر راهی غیر از اسلام مبارک انتخاب شود خداوند آن را نمی‌پذیرد و آن شخص در فردای قیامت دچار مشقت و بدبختی خواهد شد چرا نباید به او کمک کنیم که رهایی یابد؟

دوست منتقد:

مگر الله در همین کتاب مسلمانان ذکر نمی‌کند که الله هر که را بخواهد نجات می‌دهد و ایمان می‌آورد و هر که را نخواهد نه، پس چرا مسلمین در کار خدا دخالت می‌کنند و با عناوین مختلف خطاب به ناباوران آنها را سعی در برگرداندن و اثبات عقاید خود دارند؟!

پاسخ:

ما قبلا این شبهه را پاسخ داده‌ایم، خیر این گونه نیست، آیه‌ی قرآن می‌فرماید: خداوند هر که را بخواهد هدایت می‌کند، حال خداوند هدایت را برای چه کسانی می‌خواهد؟ برای کسانی که خود خواستار هدایت هستند، یعنی بنده باید بخواهد تا خدا هم هدایت او را بخواهد، وگرنه خداوند اگر هدایت اجباری را می‌طلبید چه کسی یارای مقابله داشت؟!

دوست عزیز، همان‌گونه که عرض شد نیت ما چیز دیگریست لذا امیدوارم با حسن نیت به تبلیغ ما نگاه کنید.

دوست منتقد:

از همان سالهای نخستین زندگی خود که وارد نوجوانی شدم از واژه‌ی شبهه ترس داشتم چون انسانها عقاید خود را حقیقت محض دانستند و تمام حق و ناحق منتقدان را به شبهه تعبیر کردند چرا؟ چون ایمان داشتیم که ما حقیم، یک حقیقت مطلق و بدون شک.

پاسخ:

تمام این مطالب از همان ذهنیت شما ناشی می‌شود که فکر می‌کنید هیچ ناحقی در جهان وجود ندارد! ولی عرض شد که واقعا این گونه نیست و اصلا نمی‌توان این گونه در مورد حقیقت قضاوت کرد!

شبهه پنداشتن انتقاد هم هیچ اشکالی ندارد، شخصی که مدعی است سخن مطرح شده یک شبهه است باید بتواند آن را به صورت منطقی نقد کند، اگر نتوانست طبعاً شبهه یا ایراد یا هر چه، بر پاسخ او پیشی گرفته است. دنیا، دنیای استدلال است و شک نکنید اسلام مبارک حاوی منطقی‌ترین استدلال‌ها می‌باشد چون از جانب خداوند رحمان نزول یافته است... اما باید تحقیق نمود و بهترین استدلال‌ها را پیدا کرد.

دوست منتقد:

من از شما می‌پرسم چرا شخصی را که بزرگترین خطایش در زندگی چند دروغ مختصر و چند دزدی در کودکی بوده صرفا به خاطر آنکه به عقاید شما باور ندارد به ناراستی و پوچی و هرزه‌انگاری متهم می‌کنیم؟! چه چیزی باعث می‌شود ما خویش را بی‌خطا بپنداریم، صرفا عقیده و باور به وجود خدا و حق بودن ادیان؟! واقعا کافی هست؟ ظاهرا کافی هست.

پاسخ:

دوست بزرگوار، من هم از شما می‌پرسم: آیا باور نداشتن به خالق و آفریننده از چند دروغ و چند دزدی انجام شده در زمان کودکی بی‌اهمیت‌تر است؟ که می‌گویید فقط اینها را انجام داده چرا باید بخاطر باور نداشتن به پوچی متهم شود؟!

در سطور گذشته پاسخ دادیم که چرا ناباوری را پوچی می‌دانیم و این مسائل ربطی به هم ندارند، سخن ما در مورد عقیده است ولی شما از اعمال حرف زده‌اید، اصلا قیاس بین این دو مولفه درست نیست، ما اندیشه‌ی اسلام را در مقابل الحاد قرار داده‌ایم، نه اینکه اندیشه‌ی اسلام را در مقابل چند اشتباه یک کودک قرار دهیم.

یا اینکه بگوییم چون ما اندیشه‌ی اسلامی داریم پس هر خطایی که انجام دهیم هم مهم نیست! خیر، در قسمت اعمال این موارد بررسی می‌شوند ولی آنچه مدنظر ما می‌باشد عقیده و ایمان است.

دوست منتقد:

نمی‌دانم عاقبت این همه دین در دنیا به کجا خواهد رفت؟ شاید به سرنوشت تمام ادیانی که آمدند چند هزار سال بودند و رفتند دچار شوند امیدوارم حافظه تاریخی انسانها در مورد خدایانی که مردند آنقدر قوی باشد که نخواهد با وجود از بین رفتن این خدایان امروزی خدای دیگری نتراشد.

پاسخ:

استدلال شما بر اساس «شاید» بنا نهاده شده است و نمی‌توان به عنوان یک استدلال قاطع به آن نگریست اما این استدلال هم نادرست است، کدام آیین مهم جهان از بین رفته و هوادارانی ندارد؟

همچنین در کلام شما به تناقضی بر می‌خوریم، ابتدا بیان نمودید که حقیقت، چند میلیارد تکه است و هر انسانی در این سرزمین یک حق دارد اما رفته رفته خودتان ثابت کردید که منظور شما اینست که حق نزد ملحدان است و بس، اگر غیر از این است چرا برای ادیان آرزوی نابودی می‌کنید؟ مگر طبق دیدگاه شما آنها هم دارای سهم خود برای داشتن حقیقت نیستند!

همچنین نگران حافظه‌ی مردم نباشید، مطمئن باشید همه به سهم خود فکر و اندیشه دارند و مطالب ادیان و افکار مختلف را رصد می‌کنند و -إن شاء الله- روزی خواهد رسید که همه‌ی مردم به حقانیت اسلام مبارک پی ببرند.

دوست منتقد:

حیف از این همه وقتی که انسانها برای کوبیدن بر کوس حقانیت و رد تمام انتقادات دیگران گذاشتند. مطلب طولانی شد، اوقات شما رو تلف نمی‌کنم و برای شما و امثال شما دریچه‌ای از نگاه به جهان را آرزومندم و آن دریچه، خرد در سایه یافته‌های بشری برای استیلای نسل بشر است.

پاسخ:

لطف بفرمایید آنچه درون قلب‌تان می‌باشد همان را بنویسید و در جملاتی که نوشته‌اید به جای انسان‌ها بنویسید مسلمانان و به جای دیگران بنویسید ملحدان، چون مطالب شما گویای دفاع از آنها است و این با دیدگاه پلورالیستی نادرستی که ادعا می‌کنید در تضاد است.

ما هم می‌گوییم: حیف از این همه وقت و انرژی که مخالفان اسلام مبارک صرف دشمنی با این آیین زیبا کردند، به جای آنکه چند صباح دنیا را غنیمت شمارند و کارنامه‌ی اخروی خود را رنگین نمایند...

برای بنده و امثال بنده آرزویی کردید و آن هم نگریستن متفکرانه به جهان در سایه‌ی یافته‌های بشر (علوم تجربی)، برای برتری نسل بشر است! نمیدانم منظورتان از برتری نسل بشر چیست؟! برتری بر چه؟

ولی ابتدا باید ثابت کنید که نگاه بنده و امثال بنده غیرمتفکرانه است؟! سپس ثابت کنید چرا فکر می‌کنید افراد اهل دین مخالف علم هستند؟ و در کجای اسلام چنین چیزی مشاهده نموده‌اید؟!

دوست منتقد:

دانه معنی بگیرد مرد عقل .. ننگرد پیمانه را گر گشت نقل. در پناه حق.

پاسخ:

بی‌شک همین طور است، ما هم ذات و ماهیت اندیشه‌ی شما را نقد نمودیم و سراغ حاشیه نرفتیم اما گفته‌اید در پناه حق، ببخشید کدام حق منظورتان است؟ حقی که نزد شیطان‌پرست‌ها است یا نزد موش‌پرست‌های

هندوستان یا خیر خداباوران؟ ببینید دوست عزیز، این دیدگاه تا به کجا مشکل دارد.

از خدای متعَال می‌خواهم که همه‌ی ما را هدایت نماید.

***

شبهه‌ای در مورد عدالت در بین همسران

در آیه‌ی ۳ سوره‌ی نساء به مردان می‌گوید به شرط عدالت می‌توانید تا ۴ همسر انتخاب نمایید ولی در آیه‌ی ۱۲۹ همان سوره به مردان می‌گوید هرگز نمی‌توانید عدالت را رعایت کنید، آیا این به این معنا نیست که چندهمسری در قرآن ممنوع شده است؟

پاسخ:

خیر، موضوع این دو آیه متفاوت است و ممنوعیتی ایجاد نشده است، ابتدا به آیات مورد نظر نگاه کنید:

آیه‌ی اول:

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا﴾ (نساء: ۳)

«و اگر می‌ترسید که عدالت را درباره‌ی (ازدواج با) دختران یتیم مراعات نکنید، (از ازدواج با آنان صرف‌نظر نمایید و) با زنان دلخواه (دیگر) ازدواج کنید، دوتا، سه‌تا یا چهار تا. پس اگر ترسیدید که (میان همسران) به عدالت رفتار نکنید یک همسر (کافی است) یا (به

جای همسر دوّم از) کنیزی که مال شماست (کام بگیرید، گرچه کنیز هم حقوقی دارد که باید مراعات شود) این نزدیک‌تر است که ستم نکنید.»

آیه‌ی دوم:

﴿وَلَن تَسْتَطِيعُوا أَن تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِن تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾ (نساء: ۱۲۹)

«و هرگز نمی‌توانید (از نظر علاقه‌ی قلبی) میان همسران به عدالت رفتار کنید هرچند کوشش فراوان کنید پس تمایل خود را یکسره متوجّه یک طرف نسازید تا دیگری را بلاتکلیف رها کنید. و اگر راه صلح وآشتی و تقوا پیش‌گیرید به یقین خداوند همواره آمرزنده و مهربان است»

طبعاً خداوند مهربان با قدرت و حکمتی که دارد کتابی نازل فرموده که نیازهای فطری انسان‌ها را درک می‌نماید لذا هیچ امر مخالف فطرتی در آن وجود ندارد.

در آیه‌ی سومِ سوره‌ی مبارکه‌ی نساء وقتی از عدالت سخن گفته شده، بحث عدالت به صورت عمومی مطرح شده است، مواردی همچون: نفقه، امکانات، رفتار زناشویی و... ولی آیه‌ی شریفه‌ی ۱۲۹ به عنوان یک استثنا امری را از حوزه‌ی عدالت خارج کرده است و آن هم «محبت قلبی» است.

چون واقعا امور قلبی در اختیار انسان نیست تا نسبت به آن مکلف باشد! اینکه از بین دو نفر، قلب‌مان یکی را بیشتر پسند نماید ما مقصر نیستیم و نمی‌توانیم کاری کنیم که این علاقه نسبت به شخص اول کم شود

و مقدار اضافه‌ی آن را به شخص دوم بدهیم، این یک قاعده‌ی کلی است و مختص به روابط همسرداری نمی‌باشد، به بیان بسیار ساده این امر «غیر ارادی» است.

ممکن است شخص مخالفی بگوید:

این را از کجا آورده‌اید، به ترجمه‌ی آیه‌ای که خودتان نقل کرده‌اید نگاه کنید، «از نظر علاقه‌ی قلبی» داخل پرانتز قرار دارد و مشخص است که خودتان آن را به ترجمه افزوده‌اید...

که در پاسخ می‌گوییم: بله این عبارت در خود آیه وجود ندارد ولی به ادامه‌ی آیه نگاه کنید، ببینید مطلب داخل پرانتز را تایید می‌نماید یا خیر؟ خداوند متعال بحث «تمایل» را مطرح نموده است، مگر تمایل یک امر درونی و قلبی نیست؟!

طبعاً انسان به کسی که علاقه‌مند باشد توجه بیشتری معطوف می‌نماید اما خداوند می‌فرماید درست است که نمی‌توانید در این زمینه عادل باشید حتی اگر تلاش کنید (چون غیرارادی است) ولی توجه خود را به یک شخص متمرکز نکنید و طوری رفتار نکنید که انگار دیگری را رها کرده‌اید...

پس مشخص می‌شود آیه‌ی اول یک حکم کلی برای عدالت است و آیه‌ی دوم تبصره‌ی جدا شده از آن، ما می‌دانیم که هر قانونی در زندگی انسانها می‌تواند تبصره و استثنا داشته باشد.

همانگونه که ذکر شد وجود این تبصره نیز در موضوع مورد بحث، کاملا حکیمانه است و خداوند متعال در بین «امور ارادی» و «غیر ارادی» تفاوت قائل شده است اما از مفهوم اصلی آیه هم غافل نشویم که می‌فرماید: نباید به علت غیر ارادی بودن این امر، به همسر دیگر بی‌توجهی شود.

در خصـوص چندهمسـری قـبلا توضـیح داده‌ایـم و گفتـه‌ایـم دارای حکمـت‌هـای فراوانـی مـی‌باشـد، معمـولا قـوانین اسـلام بـا هـم معنـا پیـدا می‌کنند، اینکه یک قانون اجرا شود و قوانین دیگر کنار گذاشته شوند طبعاً آن یک مورد هم با مشکل مواجه می‌گردد.

در اسلام اگر چندهمسری وجود دارد، قوانین فراوان دیگـری هـم وجـود دارد که پشتیبان این حکم هستند و کاری می‌کنند کـه چندهمسـری باعـث فتنه و ناراحتی نگردد، مـثلا شـرط عـدالت یـا رفتار حسـنه بـا همسـران کـه همیشه احساس امنیت و آسودگی داشته باشند و...

شک نداشته باشید که در اسلام، اصل بـر تـک‌همسـری اسـت امـا بـرای افرادی که «نیـاز واقعـی» دارنـد چندهمسـری هـم جـایز شـده اسـت. بنـده معتقدم زمانی که «نیـاز واقعـی» وجـود داشـته باشـد اجـرای عـدالت بسـیار محتمل و شدنی است و زندگی همسر قبلی هم خراب نمی‌شود.

اما اگر اشخاصی از این حکم اسلام سوءاستفاده کنند و دنبـال نیازهـای کاذب خود باشند رعایت عدالت از جانب آنها بسیار طاقت‌فرسا خواهد بـود، قبلا «حکمت‌های چندهمسری» را شرح داده‌ایم:

مثلا یکی از آن‌ها توجه به زنان بیوه می‌باشد؛ زنی که سن و سـالی دارد و شوهر خود را از دست می‌دهد یا باید تا آخر عمر ریاضت بکشد و نفـس خـود را محکوم نماید یا باید سراغ فحشا و امور حرام برود و یا ازدواج دیگری انجـام دهد. گزینه‌ی سوم بهترین گزینـه اسـت و معمـولا ایـن ازدواج‌هـا بـا مردانـی صورت می‌پذیرد که همسر دارند چون غالباً پسرهای مجرد حاضر بـه چنـین ازدواج‌هایی نیستند. اگر روی مردان مطلقه هم تمرکز شود، دایره‌ی انتخـاب صحیح برای آن بانو بسیار کوچک خواهد بود.

***

لطفاً این را نگو!

گاهی وقتی با یک جوان پرسشگر صحبت نموده‌ایم همراه با شبهه‌ای که مطرح نموده پاسخ صحیحی که قبلا افراد دیگر به او داده‌اند را هم مطرح نموده و گفته است: لطفا این را نگو، چون قبلا این را شنیده‌ام و پاسخ دیگری می‌خواهم...

مثلا در مورد حدیثی که بحث ناقص العقل بودن زنان را مطرح نموده سوال می‌پرسند ولی قبل از اینکه جواب دهیم خودشان می‌گویند البته نمی‌خواهیم بگویید این به احساساتی بودن زنان باز می‌گردد چون قبلا آن را شنیده‌ایم (اصطلاحا دست پیش می‌گیرند که پس نیفتند!).

در این هنگام جوان داعی و مدافع ما «نباید شوکه شود» و احساس کند: «همین یک پاسخ را می‌دانست که آن هم دیگر بی‌اهمیت شد!»، خیر عزیزان بلکه باید از شخص پرسشگر بپرسید چرا؟! مگر این پاسخ چه اشکالی دارد؟

اگر بعد از این سوال یک اشکال منطقی شنیدیم تلاش می‌کنیم اشکال او را پاسخ دهیم، اگر موفق نشدیم زمان می‌خواهیم و سراغ تحقیق می‌رویم، اگر بعد از تحقیق، یک پاسخ منطقی برای اشکال او یافتیم که ارائه می‌دهیم اما اگر دیدیم او راست می‌گوید سخنش را می‌پذیریم و سراغ یک دلیل دیگر می‌رویم.

منظور بنده این است که بخاطر پیشروی آنها استدلال‌هایی که با مطالعه و تحقیق به دست آورده‌ایم را مفت و رایگان رها نکنیم! باید این احتمال را در

نظر بگیریم که شاید افرادِ قبل از ما این دلیل را به خوبی اقامه نکـرده باشـند یا شاید شخص پرسشگر استدلال آنها را درک نکرده باشد و به شرح بیشتری نیاز داشته باشد، اصلاً شاید شخص مخاطب یک فرد منطقی نباشـد و اصـلا قصد پذیرش نداشته باشد (حتی با ارائه دلایل دیگر).

ولی باز هم تکرار می‌کنم، اگر جوانـان عزیـز مـا در چنـین شـرایطی قـرار گرفتند نباید دست و پای خود را گم کنند و استدلال ارزشمندی که می‌دانند را رها کنند، متاسفانه عده‌ای استدلال خود را رها می‌کنند و جهت رضـایت مخاطب، سراغ دلایلی مـی‌رونـد کـه ممکـن اسـت بـه انـدازه‌ی همـان دلیـل اولشان قوی نباشد!

نکته:

در جواب شبهه‌ی ناقص العقل خوانـدن زنـان توسـط حـدیث پیـامبر ﷺ گفتیم که پاسخ در خود حـدیث وجـود دارد و مشـخص مـی‌شـود کـه منظـور اینست که بانوان از آقایان احساسـاتی‌تـر هسـتند و قـوه‌ی احسـاس آنهـا در تصمیم‌گیری شدیداً فعـال می‌باشـد بـرخلاف مـردان کـه قـوه‌ی تعقـل آنهـا بیشتر دخیل است.

و اصلا منظور حدیث، نقص عقلـی و بـی‌شـعوری و... نیسـت (حاشـا کـه رسول اکرم ﷺ به بانوان بی‌احترامی کرده باشد، العیاذ بالله)[1]



۱. برای اطلاع بیشتر در مورد پاسخ به شبهه ناقص العقل بودن زنان بنگرید به: (الحـاد نـوین، باتلاق رنگین، ج۲، چاپ دوم، صص۲۲۳ - ۲۲۸).

دو فایل گمشده و یک دنیا تذکر و عبرت

در گوشه‌ای از حافظه‌ی کامپیوترم پوشه‌ای پیدا کردم که چندین سال از نگهداری و ایجاد آن می‌گذرد، جالب اینجاست که تا همین مدت اخیر، هیچ اطلاعی از آن نداشتم و حتی به یاد ندارم کَی آن را ذخیره نموده‌ام، اوایل وقتی تازه کامپیوتر خریده بودم وجب به وجب درون درایوها را می‌گشتم و از تمام جزئیاتی که درون آنها ایجاد کرده بودم اطلاع داشتم ولی در سالهای اخیر به دلیل مطالعه و نوشتن اصلا سراغ این امور نرفته‌ام.

اخیراً به صورت اتفاقی این پوشه را پیدا کردم، در اتاقم تنها نشسته بودم، هم بغض گلویم را فشرد و گریه کردم و هم بسیار تاسف خوردم دو فایل از فایل‌های درون آن پوشه مرا به شدت تحت تاثیر قرار دادند، گریه برای فایل اول و تاسف فراوان برای فایل دوم.

الف)

اولی سخنرانی یکی از علما در مورد مرگ بود، به یاد دارم وقتی این فایل را گوش می‌دادم زمان کمی از فوت این داعی سپری شده بود و همیشه با خود می‌گفتم که سبحان الله، ایشان چقدر با آب و تاب در مورد مرگ حرف زده و در نهایت خودش دعوت حق را لبیک گفت و الآن در پیشگاه خداوند است...

وقتی بعد از سالها این فایل را گوش دادم دوباره آن حال و هوای مرگ و گذر عمر را به یاد آوردم با این تفاوت که روح این داعی اکنون سالهاست که نزد خداوند متعال است و در این جهان حضور ندارد، با خود گفتم که یا الله اکنون روح او در چه حال است؟ در کجاست؟ آیا بعد از سالها او در ناراحتی و رنج است یا در خوشی و رفاه (قرار گرفته است)؟!! و کنجکاوی‌های

دیگری که ممکن است برای هر شخصی پیش بیاید و پاسخش فقط نزد خداوند عالم الغیب است.

واقعه‌ی مرگ طوری است که احساس می‌کنیم هر دم از آن شخص فوت شده دور می‌شویم اما کاملا برعکس است، او منتقل شد و ما لحظه به لحظه به او نزدیک می‌شویم چون در صف انتقال قرار داریم، ما هم به زودی به مکانی منتقل می‌شویم که افراد فوت شده در آنجا حضور دارند...

واقعاً مرگ برای همه‌ی ما نشانه‌ی بزرگی است، قلب مومنان از این مسائل خیلی زود متاثر می‌شود و مرگ را با تمام وجود لمس می‌کنند چون ایمان دارند که به زودی نزد الله متعال می‌روند ولی متاسفانه هر چقدر به ناباوران می‌گوییم بس است توبه کنید، باور کنید راه‌تان اشتباه است، باز هم ایمان نمی‌آورند و ما را مسخره می‌کنند، خداوند در سوره‌ی مبارکه‌ی قیامت در مورد این افراد فرموده است:

﴿كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ * وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ * وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ * وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ * إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ﴾

«چنین نیست، او هرگز ایمان نمی‌آورد تا جان به گلوگاهش رسد. * و گفته شود: آیا کسی هست که این بیمار را از مرگ نجات دهد؟! * و یقین به فراق از دنیا پیدا کند. * و ساق پاها (از شدت جان دادن) به هم می‌پیچید. * (آری) در آن روز مسیر همه به سوی (دادگاه) پروردگارت خواهد بود.»

ب)

و دیگری که کاملا متمایز از فایل اول می‌باشد و حال و هوای دیگری می‌طلبد شعری است که یکی از هم‌اتاقی‌های دوران دانشگاهم به آن گوش

می‌داد، این شعر برای من به نمادی برای عشق و عاشقی او تبدیل شده است و با شنیدن آن در هر کجای عالم یاد دوستم می‌افتم که در تاریکی شب‌ها با آن گوشی نسبتا ساده، شعر را روشن می‌کرد، بر روی سینه‌اش می‌گذاشت و چشمانش به خواب می‌رفت، او به شدت عاشق شده بود اما طرف مقابل ازدواج کرد و رهایش نمود...

ضرب‌المثل زیبایی وجود دارد که می‌گوید: «گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی» این دوستم با درد بی‌وفایی آن خانم سوخت و ساخت و ترم‌های دانشگاه را به پایان رساند اما اکنون بعد از سال‌ها با خانم دیگری ازدواج کرده است، زندگی بسیار موفقی دارد و واقعا تاسف می‌خورم که چرا آن زمان تا این اندازه خود را آزار داد!

و متاسفانه چقدر زیادند جوان‌هایی که در حال حاضر همین مشکل را دارند، نه وقت ازدواج‌شان فرا رسیده و نه هیچ استطاعتی برای این امر دارند! بی‌خود و بی‌جهت خود را گرفتار درد و آزاری کرده‌اند که آن سرش ناپیداست! حتی عده‌ای دچار رسوایی‌های شدید می‌شوند! مثلا یکی از همین عشاق به شدت گریه می‌کند، از خودش فیلم می‌گیرد و برای طرف مقابلش آپلود(بارگذاری) می‌کند که چرا از من جدا شده‌ای! چرا من را رها کرده‌ای! طرف مقابل هم در نهایت نامردی، فیلم را منتشر می‌کند و صحنه‌ی گریه‌ی آن شخص نگون‌بخت، دستِ کاربران همیشه در صحنه‌ی فضای مجازی می‌افتد! عده‌ای ادایش را در می‌آورند، عده‌ای دابسمَش (لب‌خوانی) تولید می‌کنند، خلاصه تا دلتان بخواهد این شخص بی‌آبرو می‌شود.

عزیزان من، ای کسانی که چنین مشکلی دارید باور کنید احساسات شما ارزشمندتر از آن است که این گونه بی‌ارزش گردد و بازیچه‌ی دست دیگران شود، به وقت خود -إن شاء الله- ازدواج هم خواهید کرد و با نگاهی به گذشته به رفتارهایی که خودتان انجام داده‌اید خواهید خندید! چون هیچ عقلانیتی در پس آن وجود ندارد و کلا در بند احساسات گرفتار شده‌اید...

روزِ روشنِ این دوست بنده همچون شب تار شده بود ولی الآن ما شاء الله زندگی خود را با هیچ زوجی عوض نمی‌کند، ای کاش می‌توانستم با آنچه الآن از زندگی او دیده‌ام به آن دوران بازگردم و بگویم فلانی:

«صبر داشته باش، مطمئن باش خداوند تو را رها نکرده و به هم نرسیدن شما بی‌حکمت نیست! حتما گزینه‌ی بهتری برای تو وجود دارد، فارغ از این موارد اکنون هیچ شرایطی برای ازدواج نداری، چه دلیل منطقی وجود دارد که خود را گرفتار کرده‌ای؟»

ولی خودتان می‌دانید که مقدور نیست و نمی‌توانم به آنجا بروم... اما اگر به گذشته دسترسی ندارم، خداوند متعال قدرت نوشتن در زمان حال را برایم مقدور فرموده است لذا می‌نویسم برای همه‌ی برادران و خوهرانم که:

«از ماجرای دوست ما درس بگیرید و زندگی خود را به پَای احساسات **زودهنگام و بی‌هدف** تباه نکنید.»



آیا ارزش خود را می‌دانیم؟ (چرا خلق شدم!)

فرد جوانی را در نظر بگیرید که امسال لیسانس گرفته و به پدر و مادر خود می‌گوید: چرا من را به مدرسه فرستادید؟ و این همه سختی را برای من ایجاد کردید؟ از کجا می‌دانستید من رضایت دارم که درس بخوانم؟

به نظر شما پدر و مادرش چه می‌گویند؟ اصلاً انسان‌های عاقل جامعه چه پاسخی برای سوال او دارند؟

غیر از اینست که می‌گویند تو در اشتباه هستی و علم و دانش میوه‌ی بسیار ارزشمندی است؟ غیر از این است که از اهمیت درس و علم و کارکردهای آن برایش سخن می‌گویند و او را قانع می‌کنند که نگرش خود را اصلاح نماید؟[1]

این دقیقاً شرح حال جوانانی است که اعتراض می‌کنند چرا خداوند ما را خلق کرده است! مگر ما راضی بودیم؟ مطمئن باشید در این جا هم انسانهای فهیم به این اشخاص می‌گویند: «خلقت»، «اعطای حیات» و «معرفت‌بخشی» میوه‌ی بسیار ارزشمندی است که شما قدر آن را نمی‌دانید...

بی‌شک کسانی که چنین سخنانی مطرح می‌کنند ارزش وجودی خود را نیافته‌اند، این اشخاص اگر یک بار مشکل فردی را حل کنند و آن لذت

---

۱. البته ممکن است برخی از جوان‌ها به دلیل بیکاری از درس و تحصیل بدگویی کنند، ولی گلایه‌ی آنها از «نبود شغل» است نه وجود «علم و دانش» و این برای مثالی که مطرح نموده‌ایم مشکلی ایجاد نمی‌نماید، هر چند در مثال مناقشه‌ای نیست!

درونـی را تجربـه نماینـد از گفتـه‌ی خـود پشـیمان مـی‌شـوند، اگـر یکبـار بـه بینوایی کمک کنند و به مهربانی خود افتخار نمایند چنین سـخنی بـر زبـان نمی‌آورند، اگر احیانا شخصی بگوید من کمک می‌کـنم ولـی بـاز هـم چنـین حرفی می‌زنم:

مـی‌گـوییم بـه احتمـال زیـاد شـما در ذات خـود دچـار غوغـا و دوگـانگی شده‌اید، و موانعی وجود دارند کـه اجـازه نمی‌دهنـد از ژرفـای وجـود خـدا را لمس کنید...

کسـی کـه مـؤمن و متقـی و عابـد باشـد نـه تنهـا اعتراضـی نـدارد بلکـه خداونـد متعـال را بابـت خلـق شـدنش شـکر می‌نمایـد چـون مـی‌توانـد «نفـس خـود» را بشناسـد و در نهایـت «خـدا را بشناسـد» و بـرایش «عبـادت» انجـام دهـد و «لـذت‌هـای وصـف‌ناپـذیر معنـوی» را بـه ارمغـان بیـاورد و متوجـه گـردد کـه هـیچ کـدام از آفریـده‌هـای خداونـد بـی‌ارزش نیستند.



چرا برنده‌ی جایزه‌ی نوبل در بین مسلمین تا این اندازه کم است؟

چرا مسلمانان با وجود اینکه ۱/۵ میلیارد نفر جمعیت دارنـد فقـط چنـد جایزه‌ی نوبل کسب کرده‌اند ولی یهودیان با ۱۴ میلیون نفـر جمعیـت، ۱۵۵ نوبلیست دارند؟

پاسخ:

کسی که نهِ بخاطر کنجکاوی بلکه به جهت دشمنی نمودن این شبهه را مطرح نماید می‌خواهد به مخاطبانش بگوید «اسلام» دینی است که با علم مخالفت دارد به همین خاطر «مسلمان‌ها» سراغ علم نمی‌روند! ولی ما بارها توضیح داده‌ایم این ذهنیت نادرست است و در هیچ آیه و حدیث صحیحی سندی یافت نمی‌شود که فرموده باشد: سراغ علمِ و دانش نروید! بلکه عکس آن به وفور وجود دارد و ما مسلمین به علم‌آموزی به صورت ویژه ترغیب شده‌ایم...

حال این که چرا سراغ علم نمی‌رویم سوال جالبی است که می‌تواند دلایل زیادی داشته باشد که إن شاء الله در پایان همین متن چند مورد را به صورت اجمالی بررسی می‌نماییم.

اما پاسخ شبهه‌ی مطرح‌شده چیست؟ واقعا چرا به نسبت مسیحیان و یهودیان عالم، نوبل‌های دریافتی ما ناچیز است؟

پاسخ اینست که چون روند اهدای جایزه‌ی نوبل از سال ۱۹۰۱ میلادی (قرن بیستم) شروع شده است، در حالی که چند قرن است تمدن اسلام در ضعف و نابسامانی به سر می‌برد...

به بیان ساده‌تر، بنیاد نوبل در شرایطی شروع به کار نموده که مسلمین جهان در وضعیت نرمال خود نیستند اما بر عکسِ ما تمدن افراد اهل کتاب (مسیحیان و یهودیان) در حالت پیشرفت خود قرار گرفته است لذاآنها در زمینه‌ی علوم مختلف کار می‌کنند و متاسفانه ما به دلیل شرایط غیر مطلوب، درگیر امور دیگری شده‌ایم...

یک سوال: آیا اگر بنیاد نوبل با همین فاکتورهای امروزی در زمان قرون طلایی اسلام[1] ایجاد می‌شد «تمام» جوایز آن به پیروان کدام دین اعطا می‌شد؟! مشخص است که به مسلمانان. پس برای یک تصمیم‌گیری صحیح، علاوه بر جایزه باید بسیاری از مولفه‌های دیگر هم مورد توجه قرار گیرند.

باز گردیم به سوال اول، چرا مسلمانان سراغ علم و دانش نمی‌روند؟

پاسخ این است که چون امت اسلام دچار بحران شده است؛ بحران‌هایی که هم منشأ داخلی و هم منشأ خارجی دارند، از مشکلات داخلی می‌توان به «تفرقه»، «دنیادوستی»، «فاصله گرفتن از آموزه‌های قرآنی» و... یاد کرد و برای مشکلات خارجی هم می‌توان به «استعمارگری و دخالت غربیان در امور مسلمین» اشاره نمود، نکته‌ی مهمی که همه‌ی ما باید به‌آن توجه داشته باشیم اینست که همان «مشکلات داخلی» است که راه را برای مداخله و پیشروی استعمارگران باز نموده است چون این یک امر کاملا بدیهی است، اگر ما دچار ضعف نباشیم دشمن هم نقطه ضعفی نمی‌یابد تا از آن سوءاستفاده نماید...

---

۱. دوره طلایی اسلام یا عصر شکوفایی و ترقی اسلام، دوره‌ای در تاریخ اسلام است که به‌طور سنتی از قرن هشتم تا قرن ۱۳ میلادی به طول انجامیده‌است خصوصاً قرن ۴ و ۵ هجری قمری و طی‌آن بسیاری از نقاط جهان تحت سلطه خلفا قرار گرفتند و توسعه علم، اقتصادی و کارهای فرهنگی شکوفا شد، هنرمندان، صنعت گران، فیلسوفان، دانش پژوهان، شاعران، جغرافی دانان، مهندسان، نویسندگان، شیمی‌دانان، فیزیک‌دانان، پزشکان، بازرگانان و دیگر دانشمندان جهان اسلام، نقش به سزایی در رشد، پیشرفت و تکامل دانش‌ها و فنونی قبیل کشاورزی، هنر، اقتصاد، صنعت، حقوق،ادبیات، دریانوردی، فلسفه، شیمی، فیزیک، جامعه‌شناسی، پزشکی و غیره ایفا کردند . دانشمندان مسلمان در دوران طلایی اسلام پایه‌گذار علم نجوم و ستاره‌شناسی در جهان بودند. (ویکی پدیا)

متاسفانه تحزب و فرقه‌گرایی امت اسلام را نابود کرده است، شما فقط به این یک مورد توجه بفرمایید:

مطمئنم با دیدن همین متن، عده‌ای خود را خارج از گود تصور می‌کنند و سعی می‌نمایند از آن «بر علیه دیگران» استفاده کنند! در حالی که نمی‌دانند همین حرکت آنها مصداق بارز «فرقه‌گرایی» است. کسی که «بداند» کارش دشمنی با مسلمانان است جهت جبران، فعالیت‌هایی هم انجام می‌دهد اما مشکل اصلی کسانی هستند که دشمنی با دیگر مومنان و خارج کردن آنها از دایره اسلام را کار بدی نمی‌دانند و نکته‌ی جالبتر اینجاست که حق هر گونه بی‌احترامی کردنی را برای خود محفوظ می‌دانند!

ولی مودت و دعوت پاک اسلامی این است که بصورت کاملا دلسوزانه - آن هم در یک شرایط مستعد- افرادی که فکر می‌کنیم به خطا رفته‌اند را نصیحت نماییم نه‌آنچه که امروز در جریان است...

ما بارها گفته‌ایم: تحقیر و توهین و بی‌حرمتی به بزرگانی که طرف مقابل، آنها را قبول دارد نامش دعوت اسلامی نیست بلکه فرقه‌گرایی می‌باشد که متاسفانه راه را برای استعمارگران باز می‌نماید چون مطمئن باشید تحت شرایط تحقیر و توهین، آن طیف دیگر هم به همین شیوه پاسخ می‌دهد! و آن چه قربانی احساسات غلط ما شد وحدتی است که خداوند متعال صراحتا به ما امر فرموده است...

تحت شرایط فرقه‌گرایی، آن انرژی که باید به علم و پیشرفت و تقویت تمدن اختصاص یابد صرف نزاع و اثبات برتری فرقه‌ی خود خواهد شد و نخبگان هم فراموش می‌شوند...

بحث دنیادوستی و فاصله گرفتن از قرآن و دین هم آنقدر واضح است که فکر نمی‌کنم نیازی به توضیح داشته باشد..

چند درصد از جوان‌های ما روزانه قرآن می‌خوانند و در ترجمه و تفسیر آن تامل می‌کنند؟! نگویید وقت نیست، چرا برای هر کاری وقت داریم به جز قرآن مجید؟ جوانانی که قرآن را سرلوحه‌ی زندگی خود قرار دهند و بدانند که از جانب پروردگارشان موظف شده‌اند دنبال علم و دانش بروند جامعه و دنیا را تغییر خواهند داد، کافیست جوانان این امت همت نمایند. اگر جوامع اسلامی درگیری حواشی‌های ایجاد شده نباشند، یقیناً تحصیل و پیشرفت انگیزه‌ی اصلی مردم خواهد بود... و یقیناً خداوند متعال هم این را از ما خواسته است.

شما تصور کنید اگر همه‌ی کشورهای اسلامی با هم همکاری علمی، اقتصادی و سیاسی داشته باشند، آن هم نه به عنوان دوست بلکه به عنوان برادر دینی، چه اتفاقی خواهد افتاد؟

احیای امتی که سردمدار علم باشد به همت، تلاش و از خودگذشتگی نیاز دارد.



اشکال یک ناباور به برهان نظم (از مهمترین برهان‌های اثبات وجود خدا)

شبهه:

معمولا برای برهان نظم مجموعه‌های منظمی مثال زده می‌شود؛ اموری همچون ساعت، کارخانه و... اگر دقت کنید تمام این مثال‌ها مادی هستند

و دارای سازنده‌ی مادی هم می‌باشند ولی شما برای جهان مادی به دنبال سازنده‌ی غیرمادی می‌گردید، این که سازنده‌ی جهان باید غیرمادی باشد را از کدام تجربه و مَثال نتیجه گرفته‌اید؟

پاسخ:

قبل از هر چیز بدانید ما دنبال سازنده‌ی غیرمادی «نمی‌گردیم» بلکه جهان سازنده‌ی غیرمادی «دارد» و مثال‌هایی که مطرح می‌کنیم جهت «فهم بیشتر» مخاطبان می‌باشد تا برهان نظم را درک نمایند و اینطور نیست که خلقت موجودات توسط خداوند را دقیقاً مانند خلقت ساعت توسط سازنده‌اش تصور کرده باشیم!

شما پرسیده‌اید: وقتی مثال‌هایتان سازنده‌ی مادی دارد سازنده‌ی غیرمادی را از کجا (بر طبق کدام تجربه و حس و مثال) نتیجه گرفته‌اید؟

در پاسخ می‌گوییم: ما انسانها از طریق سه مجرا اطلاعات جدید دریافت می‌کنیم:

الف) مجرای اول «حس» است که علوم تجربی در راستای آن قرار دارد (تمام اکتشافات و آزمایشات بشر).

ب) مجرای دوم «عقل» است که برهان‌های عقلی و استدلال‌ها و استنباط‌ها از آن ناشی می‌شود.

ج) و مجرای سوم «وحی» است که خداوند متعال از طریق آن بسیاری از اموری که نمی‌دانیم و برای زندگی ما لازم می‌باشد را بیان فرموده است.

حال شما به صورت تک‌بُعدی فقط مجرای اول را مدنظر قرار داده‌اید (تجربه و مثال) و می‌خواهید به برهان نظم اشکال وارد کنید در حالی که

یک عقل سلیم (مجرای دوم) بلافاصله حکم می‌دهد: ماده در یک سکون بی‌نهایت قرار دارد و حتما باید یک «فاعل غیرمادی» آن را به تغییر و تبدیل وا داشته باشد در غیر این صورت حرکتی در کار نخواهد بود.

گذشته از این ما با دلایل عقلانی، صحت وحی را ثابت نموده‌ایم (مجرای سوم) لذا وحی الهی برای ما مومنان سند می‌باشد و بعد از مطالعه برایمان مشخص می‌شود که پروردگار متعال در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ (شورا: ۱۱)

«هیچ چیزی مانند خداوند نیست و او شنوا و بینا است.»

«هیچ چیزی شبیه خداوند نیست» شامل ماده هم می‌شود، یعنی جنس خداوند ماده نیست، اگر خداوند ماده بود که دیگر توانایی خداوندی نداشت چون ماده با ضعف همراه است و توانایی‌های ویژه و فاعلانه از خود ندارد.

تذکر:

پیچیدگی‌های اعجاب‌برانگیزی که در مجرای اول به دست آمده‌اند هم گویای یک مغز متفکر و یک «طراح هوشمند» می‌باشند، مثلا ساختار دی ان ای، مکانیسم‌ها و رفتارهای جانوران، فیزیولوژی و آناتومی بدن جانداران و... طبعاً ماده نمی‌تواند دارای چنین شعوری باشد. لذا اگر وحی را هم در نظر نگیریم کافیست مجرای دوم (عقل) در نتایج و شگفتی‌هایی که از طریق مجرای اول (حس) بدست آمده تأمل نماید...

***

منظور از دو مرگ و دو زندگی در آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی غافر چیست؟ آیا...

ببخشید در آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی غافر از دو مرگ و دو زندگی صحبت می‌شود، اسلام‌ستیزان، شبهاتی در مورد این آیه مطرح نموده‌اند، خواهشمند است در مورد آن توضیح دهید.

پاسخ:

الف)

ابتدا به آیه‌ی مورد نظر توجه نمایید:

﴿قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِّن سَبِيلٍ﴾ **(غافر: ۱۱)**

«کافران می‌گویند: پروردگارا ما را دو بار میرانده‌ای و دو بار زنده کرده‌ای و ما (در این مرگها و حیاتها به قدرت تو پی برده‌ایم و همه چیز را فهمیده‌ایم، اکنون) به گناهان خود اعتراف می‌کنیم، آیا راهی برای خارج شدن (از دوزخ و بازگشت به دنیا و جبران مافات) وجود دارد؟!.»

ب)

در مورد اینکه منظور از **دو مرگ و دو زندگی** در آیه‌ی فوق (۱۱. غافر) چیست، اختلاف تفسیری وجود دارد، **گروه اول** معتقدند آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره توضیح دهنده‌ی آن می‌باشد، آنجا که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾

«(جای تعجّب است) چگونه خدا را انکار و نسبت بدو کفر می‌ورزید؟ در صورتی که (نگاهی به چگونگی هستی خودتان و اوضاعی که دارید برای پی‌بردن به وجود خدا کافی است) شما (چیزهای بی‌جان و) مردگانی بودید که خدا شما را بیافرید و جانتان بخشید سپس شما را می‌میراند و بعد از آن زنده‌تان می‌گرداند. آن‌گاه به سوی او برگردانده می‌شوید.»

با توجه به این تفسیر:

مرگ اول زمانی است که انسانها هنوز حیات پیدا نکرده‌اند و مرده می‌باشند.

زنده کردن اول، تولد در دنیاست.

مرگ دوم، مرگ در دنیا.

و **زنده شدن دوم**، زنده شدن در روز قیامت می‌باشد.

اما مفسران گروه دوم تفسیر دیگری ارائه داده‌اند، آنها می‌گویند:

زنده شدن اول زمانی است که ما در دنیا متولد می‌شویم.

مرگ اول زمانی است که ما در دنیا می‌میریم و روحمان به برزخ منتقل می‌شود.

مرگ دوم بعد از نفخ صور اول رخ می‌دهد زمانی که تمام زمینیان و آسمانیان بجز آنکه خدا بخواهد مدهوش خواهند شد.

زنده شدن دوم، بعد از نفخ صور دوم و زنده شدن تمام انسانها و حرکت به سمت صحرای محشر می‌باشد.

ج)

مخالفان تفسیر اول می‌گویند: «مُرده بودن» و «حیات نداشتن» با «مُردنی» که «بعد از اتمام زندگی» ایجاد می‌شود تفاوت دارد لذا آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره نمی‌تواند مرگ اول را توجیه نماید.

مدافعان تفسیر اول در پاسخ به این انتقاد می‌گویند:

«طبعاً آن عناصر طبیعی که قرار بوده به این انسان تبدیل شوند زمانی که هنوز حیات نداشته‌اند دارای وجود بوده‌اند ولی یک وجود مرده و فاقد حیات که بعدا حیاتمند شده است. خلاصه در حالت مرده (فاقد حیات) باز هم موجود بوده‌اند و کافران می‌گویند خداوندا دو بار ما را میرانده‌ای، یک بار با «حیات نبخشیدن» به موادی که برای آن شخص در نظر گرفته شده است (موادی که حالت مرگ بر آن حاکم شده، ولی وجود داشته است) و بار دیگر با گرفتن روح از جسم در پایان زندگی دنیایی».

همین مدافعان تفسیر اول به تفسیر دوم اشکال وارد می‌کنند می‌گویند: در هیچ جایی اشاره نشده که برزخیان دوباره می‌میرند، وقتی شخصی در دنیا مرد به عالم برزخ می‌رود تا زمان رستاخیز...

پاسخ این افراد هم این است که:

کسی نمی‌تواند منکر «**حیات برزخی**» شود زیرا خداوند متعال در آیه‌ی ۴۶ سوره‌ی مبارکه‌ی غافر می‌فرماید:

﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾

«و آن آتش دوزخ است که بامدادان و شامگاهان آنان بدان عرضه می‌شوند. (این عذاب برزخ ایشان است) و امّا روزی که قیامت برپا

می‌شود (خدا به فرشتگان دستور می‌دهد) خاندان فرعون (و پیروان او) را به شدیدترین عذاب دچار سازید.»

همچنین در آیه‌ی ۱۵۴ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَن يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَٰكِن لَّا تَشْعُرُونَ﴾

«و به کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند مرده مگویید بلکه آنان زنده‌اند ولیکن شما (چگونگی زندگی ایشان را) نمی‌فهمید.»

طبعاً این دو آیه در مورد حیات برزخی سخن می‌گویند و این «حیات» یک امر انکارناپذیر است، حال خداوند متعال در آیه‌ی ۶۸ سوره‌ی مبارکه‌ی زمر می‌فرماید:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنظُرُونَ﴾

«در صور دمیده خواهد شد و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می‌میرند مگر کسانی که خدا بخواهد (آنان را تا زمان دیگری زنده بدارد) سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود، به ناگاه همگی (جان می‌گیرند و) بپا می‌خیزند و می‌نگرند (تا در حق ایشان چه شود و حساب و کتابشان کی انجام پذیرد و سرنوشتشان به کجا بینجامد).»

- حال باید برزخیان هم مشمول افراد موجود در بین آسمان‌ها و زمین باشند، وقتی خداوند متعال در آیت الکرسی می‌فرماید: ﴿لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ «هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است متعلق به خداوند می‌باشد»، اصطلاحی است به معنای همه چیز، و کسی نمی‌تواند ادعا کند آنچه خارج از آسمان‌ها و زمین است متعلق به خداوند نیست!

لذا در آیه‌ی ۶۸ سوره‌ی مبارکه‌ی زمر هم وقتی می‌فرماید تمام افراد موجود در آسمان‌ها و زمین می‌میرند یا مدهوش می‌شوند به معنای تمام افراد است (از جمله برزخیان زنده)، البته به جز افرادی که خداوند بخواهد که آیه‌ی شریفه، خود به آن تصریح فرموده است.

- همچنین می‌توان گفت اگر برزخیان شامل این مردن نباشند خداوند می‌فرمود به جز برزخیان و کسانی که بخواهد همه خواهند مرد ولی خداوند چنین نفرموده است. (اگر کسی ادعا کند افرادی که خدا نمی‌خواهد بمیرند برزخیان هستند باید دلیل داشته باشد که هیچ دلیلی در این زمینه وجود ندارد).

- چطور ممکن است صدای وحشتناک صور اول مشمول فرعون‌ها، نمرودها و طواغیت تاریخ نشود (کسانی که آن را منکر می‌شدند)، صرفا به خاطر اینکه روحشان در برزخ است!

د)

نتیجه‌گیری:

بنده برای نوشتن سطور گذشته تحقیقات فراوانی انجام دادم و آنچه ارائه شد چکیده و جمع‌بندی پژوهش‌های صورت گرفته است، اکثریت مفسران آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره را مطرح نموده‌اند و می‌گویند تفسیر صحیح آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی مبارکه‌ی غافر همین آیه است.

طبعاً از این دو تفسیر فقط یکی درست است و نمی‌توان گفت هر دو درست هستند ولی به هر حال با پذیرش هر کدام از آنها شبهات مطرح‌شده پاسخ داده می‌شود و دلیلی ندارد اسلام‌ستیزان بگویند این آیات دارای اشکال هستند.

شبهه‌ی مطرح شده چیست؟

قرآن‌ستیزان ابتدا می‌پرسند: منظور از دو مرگ در آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی غافر چیست؟ سپس خودشان (در ادامه‌ی شبهه) می‌گویند آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی بقره نمی‌تواند توضیحی برای این دو مرگ باشد چون مرگ اول در آنجا مرده بودن است نه مردن، و می‌گویند این دو آیه با یکدیگر تعارض دارند یا اینکه هیچ توضیحی در قرآن برای آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی غافر وجود ندارد و مشخص نیست و...

که در پاسخ می‌گوییم: اگر تفسیر دوم را بپذیریم شبهه به صورت کامل بر طرف می‌شود و هیچ تعارضی با آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی بقره ایجاد نمی‌شود، همچنین با وجود پذیرش تفسیر اول هم شما به مقصود خود نمی‌رسید چون عرض شد، در آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره مواد بی‌جانِ موجودی که قرار است در آینده به یک موجود زنده تبدیل شوند به عنوان حالت مرده‌ی همان جاندار در نظر گرفته شده‌اند.

به هر حال نفس بنده با تفسیر دوم (مرگ دوم، با نفخ صور اول) آرامش بیشتری کسب می‌نماید و بی‌شک بهترین و درست‌ترین تفسیر آن تفسیری است که نزد الله متعال است، امیدوارم خداوند متعال همه‌ی ما را به بهشت برین رهنمون فرماید.



لزوم «خودباوری» فرزندان امت رسول‌الله ﷺ

از برخی پیام‌های جوانان عزیزمان بسیار خوشحال می‌شوم، همان کسانی که به «**خودباوری**» رسیده‌اند، همان‌هایی که می‌گویند دیروز با

فلانی بحث کردیم جواب آن چنانی نداشتیم اما مطمئنیم ادعای آنها پاسخ دارد، آفرین بر این روحیه، آفرین بر این ایمان. آفرین بر کسی که هم ایمانش را حفظ می‌کند و هم سراغ تحقیق و کنکاش می‌رود، و تصمیم‌گیری را به بعد از تحقیقات اصولی منتقل می‌نماید (بدون کوچکترین شتاب‌زدگی).

اگر جوانان رعنایی که فریب ناباوران را خورده‌اند ذره‌ای از این «خودباوری» را داشتند هرگز کِشتی اذهانشان به آن جزایر متروکه متمایل نمی‌شد و در اقیانوس ابهامات دچار سرگردانی و آشفتگی نمی‌گشتند...

اگر جوانان مسلمان ما فقط از این نکته اطلاع داشته باشند که:

علمی به نام «رد الحاد» وجود دارد و به وسیله‌ی آن می‌توانند جواب شبهات اسلام‌ستیزان را بدهند قسمت اعظم مشکلات ما حل خواهد شد...

اما متاسفانه هنوز هم بسیاری از این «گنجینه‌های امت» از مسأله‌ی به این مهمی اطلاع ندارند و هنوز هم تصور می‌کنند باید با آموزه‌های عمومی در مقابل شبهات ایستاد، متاسفانه عده‌ای تصور می‌کنند نداشتن پاسخ «در آن لحظه» به معنای «نبود پاسخ برای همیشه» است...

ای کاش جوانان ما قدرت و هیمنه‌ی اندیشه‌ی توحیدی خود را لمس می‌نمودند، ای کاش مانند آن پسری می‌شدند که وقتی در تاکسی دست به جیبش می‌بَرد و متوجه می‌شود پولش را فراموش کرده، با خیال راحت به راننده می‌گوید آقا لطفا تا دم در خانه‌ی ما برو، پول این مسیر را هم حساب می‌کنم چون مطمئن است در خانه پول زیادی دارد...

جوانی که به قدرت اندیشه‌اش «باور» داشته باشد با شبهات شبهه‌افکنان مضطرب نمی‌شود و خیلی راحت می‌گوید شاید من نتوانم

جواب دهم! ولی بی‌شک اندیشه‌ی من توانایی پاسخگویی به هر اشکال و ادعایی را دارد...

تاکید بنده‌ی حقیر بر «مطالعه» و «آگاهی» و «دانش‌افزایی» است اما «خودباوری» در جوار زندگی مومنانه یک عنصر «لازم» و «ضروری» است...

اللهم صلی علی سیدنا محمد و علی آل سیدنا محمد.



ما نگران «قطار دین» نیستیم

چون مطمئنیم خداوند متعال خود «حامی» آن است، و تحت هر شرایطی آن را به «مقصد» می‌رساند اما برای «مسافران»، چنین قاعده‌ای وجود ندارد و الله متعال کسی را «به زور» در قطار «نگه نمی‌دارد» لذا همیشه نگران آن مسافرانی هستیم که «افتخار همراهی» با قطار را کسب کرده‌اند اما «فریب» می‌خورند و با «اختیار» خود «پیاده می‌شوند».

ای کاش «همه‌ی مردم دنیا» با این قطار پر از خیر و برکت «همراه» می‌شدند...



شبهه‌ای در مورد زنده به گور کردن دختران در زمان جاهلیت

اگر زنده به گور کردن دختران واقعیت داشته، چرا نسل اعراب از بین نرفته است؟ آیا واقعا این ادعا صحت دارد؟!

پاسخ:

الف)

بله صحت دارد و در قرآن کریم به آن اشاره شده است، اگر این موضوع صحت نداشت مطمئن باشید مشرکان با شنیدن آیات فوق می‌گفتند چنین چیزی صحت ندارد و ما هرگز مرتکب این عمل نشده‌ایم در حالی که چنین اعتراضی در تاریخ وجود ندارد.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ * يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِن سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾ (نحل: ۵۸-۵۹)

«دختران را مایه ننگ و سرشکستگی و بدبختی می‌دانستند) و هنگامی که به یکی از آنان مژده تولّد دختر داده می‌شد (آن چنان از فرط ناراحتی چهره‌اش تغییر می‌کرد که) صورتش سیاه می‌گردید و مملو از خشم و غضب و غم و اندوه می‌شد. از قوم و قبیله (خود) به خاطر این مژده بدی که به او داده می‌شد خویشتن را پنهان می‌کرد (و سرگشته و حیران به خود می‌گفت:) آیا این ننگ را بر خود بپذیرد و دختر را نگاه دارد و یا او را در زیر خاک زنده بگور سازد؟ هان! چه قضاوت بدی که می‌کردند!»

ب)

همچنین در میان اصحاب پیامبر ﷺ بودند کسانی که بعد از ایمان آوردن این عمل دوران جاهلیت را مورد نکوهش قرار می‌دادند و از اینکه خودشان مرتکب چنین عملی شده بودند احساس ندامت می‌کردند، مثلا

تفسیر قرطبی در توضیحات مربوط به زنده به گور کردن دختران چنین ماجرایی تعریف می‌کند اما جهت جلوگیری از اطاله‌ی کلام و دو نشدن از مفهوم شبهه از بیان آن خودداری می‌نماییم.

اما سوال اصلی شما که چرا «نسل اعراب» «منقرض» نشده است؟

پاسخ این است که در هیچ جایی نیامده «تمام» دخترهای حجاز را می‌کشتند! بلکه فقط عده‌ای از قبائل این کار را می‌کردند، آن هم افرادی از این قبایل نه تمام مردهای قبیله!! در کتاب «تاریخ عرب قبل از اسلام» می‌خوانیم که: «برخی از مردم به هنگام تولد دختران، چنان در کینه‌ورزی نسبت به آنان افراط می‌کردند که گاهی این کینه‌ورزی تا سر حد زنده به‌گور کردن آنها ادامه می‌یافت. مرد حفره‌ای می‌کند و نوزاد دختر خود را داخل آن می‌نهاد و سپس روی او خاک می‌ریخت و زنده‌زنده دفن می‌کرد. این خوی زشت در میان قبایل تمیم، قیس، هذیل، کنده، بکر، و قریش شیوع داشت.»[1] بی‌گمان **عامل اقتصادی** در توجیه زنده به‌گور کردن از همه عوامل مهمتر و نیرومندتر بوده است. قرآن نیز به تأثیر فقر یا احتمال بروز آن در واداشتن بعضی از مردم به زنده به‌گور کردن دخترانشان اشاره کرده و از ارتکاب چنین عملی نهی نموده است؛ زیرا خداوند متعال فرزندان و پدران را روزی می‌دهد. در این میان تأثیر **هراس** اعراب از ننگ، در صورت به **اسارت** رفتن دخترانشان در ایام جنگ و حمله، را نیز نمی‌توانیم نادیده بگیریم. زندگی اعراب غالباً در کشمکش و جنگ می‌گذشت و اسارت نیز یکی از پیامدهای این جنگ‌ها بود. با اینهمه، کسانی هم بودند که در جهت

---

۱. تاریخ عرب قبل از اسلام، عبدالعزیز سالم، ترجمه: باقر صدری نیا، ص۳۵۳.

ممانعت از زنده به‌گور کردن دختران می‌کوشیدند و این ممانعت با خریدن کودکانی صورت می‌گرفت که قرار بود زنده به‌گور شوند.[1]

ج)

در کتاب مذکور و دیگر منابع تاریخی[2] برای انجام این عمل شنیع دلایلی ذکر شده که جهت جمع‌بندی به چند مورد اشاره می‌نماییم:

۱. غیرت جاهلی و ترس از اینکه روزی دخترشان در جریان جنگ اسیر شود.

۲. از ترس فقر و تنگ‌دستی، زیرا در آنجا خشک‌سالی‌های فراوانی روی می‌داد و پسرها کار می‌کردند و جلب ثروت می‌نمودند اما دخترها خیر!

۳. جهت تقرب به خداوند، دخترهای زیبارو را می‌کشتند به‌عنوان هدیه‌ای به خدا!!

۴. نابود کردن کودکان زشت و معلول و...!

۵. پسرها نیروی جنگی بودند ولی دخترها خیر!

۶. و...

د)

پناه بر خدای متعال، واقعا واژه‌ی جهالت در رفتار این افراد تبلور یافته بود اما نکته‌ای که نباید از آن غافل بود:

---

۱. منبع قبل، ص۳۵٦.

۲. ن.ک: المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام - جواد علی، ج۹، صص۸۸ - ۸۹؛ تاریخ العرب القدیم - توفیق برو، صص۲٦۹ - ۲۷۰.

«عظمت» و «تاثیرگذاری» دین مبین اسلام است، ببینید چه ملتی را اصلاح کرد که تا قیام قیامت نام یاران بزرگوار پیامبر اکرم ﷺ جاودانه شده است.

***

شبهه: آیا این جفا در حق افراد متّقی نیست؟

ببخشید من یک حدیث از پیامبر ﷺ خواندم که فرموده‌اند اگر کسی خالصانه توبه کند مانند کسی است که گناهی انجام نداده باشد حال وقتی یک گناهکار توبه کننده با بی‌گناهی که پاک پاک بوده برابر می‌شوند آیا حق بی‌گناه ضایع نمی‌شود؟ ممنون می‌شوم این سوال را پاسخ دهید.

پاسخ:

خیر برادر عزیزم.

قبل از هر چیز باید بدانید فقط گناهان حق الله با توبه بخشیده می‌شوند و برای گناهان حق‌الناس چنین حکمی وجود ندارد و برای پاک نمودن حق مردم از نامه‌ی اعمال خود حتما باید آن حقوق تضییع‌شده را ادا کنیم. پس برای حق الناس چنین وجود ندارد که آن را نابرابری بدانیم و دچار ابهام شویم.

اما برای توبه از گناهان حق الله به نکات زیر توجه بفرمایید:

الف)

شما نباید به توبه نمودن و بخشیده شدن افراد، مانند تقلب کردن بر سر جلسه‌ی امتحان نگاه کنید، در جریان تقلب، حق آن دانش‌آموزی که درس

خوانده ضایع می‌شود چون کسی که درس نخوانده مانند او نمره‌ی خوب می‌گیرد و تشویق می‌شود از طرفی ظرفیت پذیرش دانشگاه‌ها و استخدام‌ها محدود است و فرد متقلب جای افراد دیگر را می‌گیرد...

اما ظرفیت بهشت و امکانات آن محدود نیست و آمار توبه‌کنندگان که سهل است اگر تمام انسانهای کره‌ی زمین؛ آنهایی که در تمام اعصار زنده بوده‌اند به بهشت بروند باز هم پر نمی‌شود و دچار محدودیت نمی‌گردد لذا بخشیده شدن گناهکاران زمانی ظلم و بی‌انصافی در حق بی‌گناهان بود که حق این بندگان پاک ضایع می‌شد ولی بخشش و عفو آنها هیچ تاثیر منفی بر دیگران ندارد.

ب)

همانگونه که «طبق قاعده» اگر شخصی ایمان داشته باشد و عمل صالح انجام دهد مستحق رحمت الهی خواهد بود برای افراد توبه کننده هم «چنین قاعده‌ای» وجود دارد و خداوند خود فرموده است شخصی که توبه کند مشمول رحمت من قرار می‌گیرد[1]

(لذا باید همه‌ی قاعده و قانون‌ها دیده شوند نه گزینشی).

ج)

ما نباید به توبه به عنوان یک عمل کم‌اهمیت و کم‌ارزش نگاه کنیم...

توبه، یک توفیق بزرگ الهی است که نصیب هر کسی نمی‌شود، شخصی که توبه نصیبش شده، حتما این **لیاقت** را در خود ایجاد کرده است، ظاهرا

---

۱. اشاره به آیه ۳۱ سوره نور: ﴿وَ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ «ای مؤمنان، همگی [از مرد و زن] به درگاه خدا توبه کنید، باشد که رستگار شوید.» و همچنین آیه ۵۳ سوره زمر، و آیه ۸ سوره تحریم، و... مراجعه شود.

در سوال شما برادر عزیز یک فرد «بالیاقت» با یک فـرد «بـی‌لیاقـت» مقایسـه شده اسـت و نسـبت بـه نتیجـه، دچـار ابهـام شـده‌اید در حـالی کـه شـخص توبه‌کار دیگر بی‌لیاقت نیست و او خود را بالا کشیده است...

د)

باور کنید به این سادگی‌ها هم نیست...

شخص توبه‌کار از آن به بعد باید تلاش کنـد بـدی‌هـایش را جبـران کنـد؛ بدی‌هایی که به‌آنها عادت کرده، ولی شخصی که از ابتدا پاک بوده است راه خود را طی می‌کند و راحت‌تر گام برمی‌دارد...

شخص توبـه‌کـار از یـک ریسـک بسـیار بـزرگ نجـات یافتـه اسـت! چـون سرنوشت او تا به امروز نامشخص بوده است! و هیچ گناه‌کاری نمی‌داند توبـه نصیبش می‌شود یا خیر، لذا باید خاضعانه خدای خود را بخواند تـا ایـن تـاج زرّین را بر سر او قرار دهد...

نکته‌ی پایانی:

سبحان الله «تمام نکات» این دین جای «تامل» است و می‌تواند شـفایی برای دلهای ما باشـد، «بخشـشِ» خداونـد «آنقـدر زیـاد» و «تعجـب‌برانگیـز» است که برای یک «شخص باورمند» سوال پیش آمده است!

یا الله ما انسانها چرا باید بی‌تفاوت باشـیم و لطـف و کـرم تـو را نبینـیم؟! خداوندا خاضـعانه و خاشـعانه درخواسـت مـی‌نمـاییم کـه خَطایـا و معاصـی همه‌ی ما را مورد عفو و بخشش خود قرار بده. اللّهم آمین.

﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّـهِ إِنَّ اللَّـهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ (زمر: ۵۳)

«ای پیامبر، از جانب من) بگو: «ای بندگان من که بر خود اسراف (و ستم) کرده‌اید! از رحمت خدا ناامید نشوید، همانا خداوند همه گناهان را می‌بخشد، یقیناً او بسیار آمرزنده مهربان است.»
﴿وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾ (زمر: ۵۴)
«و به سوی پروردگارتان بازگردید و در برابر او تسلیم شوید، پیش از آنکه عذاب به سراغ شما آید، آنگاه (از سوی هیچ کس) یاری نشوید.»

***

انحرافات نامحسوس!

۱. مدتی پیش در شهری دیگر مهمان یکی از دوستان بودم، شب را با حرف و حدیث‌های فراوان گذراندیم و خوابیدیم، برای نماز صبح بیدار شدم و بلافاصله رفتم که وضو بگیرم چون معمولا شیطان با مهلت گرفتن‌های یک دقیقه‌ای و دو دقیقه‌ای روانه‌ی خواب‌مان می‌کند...

وقتی جانمازی را پهن کردم احساس نمودم دوستم بیدار شد، صدایی در قلبم گفت: «خوبه اینجا نماز صبح هم می‌خونی، الآن فلانی می‌گوید ببین چقدر مومن است که برای نماز صبح هم بیدار شده است» بلافاصله با خودم گفتم أستغفرالله، این که ریا است و بسیار آرام نمازم را خواندم و نگذاشتم متوجه شود اما اگر به توصیه‌ی آن صدا گوش می‌دادم حتما باید سر و صدا می‌کردم و سوره‌ی حمد را با صدایی بلندتر می‌خواندم تا متوجه شود!!

۲. مدتی پیش در راه برگشتن به خانه با خود گفتم: من چند دقیقه وقت آزاد دارم، چرا از آن استفاده‌ی مفیدی ننمایم؟ لذا تصمیم گرفتم به قرآن گوش کنم، موبایل را به ضبط ماشین وصل کردم و با صدای بلند سوره‌ای را گوش می‌دادم، نزدیک کوچه‌ی خودمان بودم که دوستی را دیدم! بلافاصله آن صدا سر و کله‌اش پیدا شد و گفت: خوب است، الآن فلانی می‌گوید: ببین دارد در ماشین هم قرآن گوش می‌دهد و چقدر آدم مومنی است، اول توجه نکردم و شیشه‌ی ماشین را جهت احوال‌پرسی پایین زدم ولی بلافاصله پشیمان شدم و گفتم چرا صدا را قطع نکردم این که ریا است لذا دست‌پاچه شدم و با صدای بلند احوال‌پرسی کردم تا صدای قرآن را نشنود.

۳. روزی در جمعی نشسته بودم، افرادی حضور داشتند که مذهبی نبودند و خلاصه مشغول مباحث اقتصادی و... بودیم که یک شخص اهل دین با قیافه‌ای اسلامی به آن جمع وارد شد، یک لحظه من هم در قلبم احساس کردم باید نگاهم مانند آن افراد دیگر باشد! (نوعی نگاه تمسخرآمیز) اما بلافاصله متوجه شدم این اشتباه است و بیانگر نوعی نفاق قلبی... (ببینید هم‌نشین چقدر تاثیرگذار است).

۴. جوانانی داریم که ادعای مسلمانی دارند و نماز هم می‌خوانند اما وقتی یک آیه‌ی قرآن برای آنها خوانده می‌شود به جای خضوع و خشوع با نوعی اکراه قلبی به‌آن گوش می‌دهند و به زور سعی می‌کنند قیافه‌ی مستمع به خود بگیرند!

۵. یا گاهی در جمعی که همه‌ی حاضران مسلمان هستند وقتی بحث یک حدیث پیامبرﷺ مطرح می‌شود بسیار بی‌اهمیت و با دیده‌ی یک کلام بی‌ارزش به‌آن گوش می‌کنند (آن هم از روی اجبار) اما اگر بگویند فلان

فیلسوف چنین گفته است! چشم‌هایشان از حدقه بیرون می‌زند و با اوج تمرکز و خشوع به آن گوش فرا می‌دهند!

پناه بر خدایَ متعال، انحرافات درونی چقدر نامحسوس هستند و ما توجه نمی‌کنیم؟!!

وقتی می‌گویند ریا، تصور می‌کنیم حتما باید شخصی به صورت عمدی جلوی چشم دیگران به فقیری پول بدهد! و بگوید ببینید من پول می‌دهم! و اصلا تصور نمی‌کنیم ریا، نفاق و بسیاری از این رذائل می‌توانند قلب‌های ما را به صورت نامحسوس تسخیر نمایند...

باور کنید همین الآن (حین نوشتن)، آن صدا دوباره پیدا شده و می‌گوید: «خوب است، اکنون مخاطبانت می‌گویند: ببینید فلانی برای نماز صبح‌ها چقدر پرانرژی بیدار می‌شود، ببینید فلانی از هر لحظه‌اش استفاده می‌کند و قرآن گوش می‌دهد و...» ولی خداوند متعال به قلب‌های ما آگاه است و می‌داند به چه «نیتی» کارهایمان را انجام می‌دهیم و از اعمال خوب و بد ما هم آگاه است.

فقط عزیزان، سخنان بنده به این معنا نیست که اصلا نباید جلوی چشم مردم کار خوب انجام دهیم بلکه می‌گویم جواب وسوسه‌های شیطان و نفس را ندهیم و «نیت‌های» خود را برای پروردگار «خالص» نماییم، به عبارتی دیگر همان کاری که می‌خواستیم انجام دهیم را انجام دهیم اما اجازه ندهیم «ریا» وارد قلب‌مان شود یا اگر در یکی از رفتارهایمان احساس نفاق کردیم بلافاصله استغفار کنیم و جهت جبران اقدام نماییم.

خلاصه، عمل خود را بهتر از گذشته انجام دهیم اما اگر وسوسه‌های درونی گفتند کارت را این گونه پیش ببر تا فلان کس متوجه شود این کار را

نکنیم، و هدف‌مان جلب توجه خالق باشد نه مخلوق. البته اگر برای خدا بود مخلوق هم ببیند اشکالی ندارد ولی اگر بدون توجه به خالق برای رضایت مخلوق نقش بازی کردیم! باید اجر آن عمل را هم از همان مخلوق بخواهیم نه از خالق! در کل هدف بنده از این یادداشت هوشیاری در خصوص ورود انحرافات نامحسوس به قلب بود.

خداوند متعال توفیق اخلاص را نصیب همه‌ی ما بفرماید، اللّهم آمین.



شبهه‌ای دیگر در مورد دعا کردن (سوال یک بی‌خدا از جوان مسلمان!)

سوال یک بی‌خدا از جوان مسلمان.

آیا تا کنون قرعه‌کشی شرکت کرده‌ای؟!

مسلمان: بله.

آتئیست: دعا کرده‌ای که برنده بشوی؟!

مسلمان: بله.

آتئیست: خوب، تو برای چیزی که در آن امکان برد داشتی دعا کردی، آیا تا کنون برای قرعه‌کشی‌هایی که در آنها شرکت نکرده‌ای دعا نموده‌ای؟

مسلمان: خیر این کار احمقانه است.

آتئیست: چرا شرکت نکرده‌ای؟ مگر به قدرت خدایت شک داری؟

مسلمان: خیر، قدرت خداوند شامل محالات نمی‌شود.

آتئیست: پس خدای شما قدرت مطلق نیست و بی‌توان است از مقابله با امر محال.

پاسخ:

الف)

وقتی این شبُهات را می‌بینم اولین چیزی که به ذهنم خطور می‌کند این است که فهم جوانانی که «اسلام‌گریز» و «اسلام‌ستیز» شده‌اند به نسبت الهیات چقدر ساده است و ای کاش قبل از اینکه قیامت خود را این‌گونه به سمت تباهی سوق دهند کمی روی متون اسلامی مطالعه انجام می‌دادند، باور کنید رفتار آنها ناشی از عدم مطالعه‌ی صحیح و اصولی است (ای کاش به صورت دو طرفه مطالعه می‌کردند، ای کاش...).

آیا می‌دانید کسی که بخواهد در مورد زیست‌شناسی سخن بگوید و یکی از بنیان‌های این علم را مورد نقد قرار دهد حداقل باید چند کتاب در این زمینه مطالعه کرده باشد و با یک فهم کامل سراغ نقادی برود؟ اما هنگام بحث دینی چنین روندی طی نمی‌شود و این افراد طبق ذهنیات خود شروع می‌کنند به انکار خداوند، قرآن، دین و...؟

لذا مطمئن باشید هر آنچه ناباوران در مورد خداوند می‌گویند نقد افعال خدایی است که در ذهن خودشان ساخته‌اند و اصلاً و ابداً سراغ پروردگاری نرفته‌اند که اسلام مبارک معرفی نموده است، **به بیان دیگر آنها به نقد «خدای مخلوقی» پرداخته‌اند که محصول تصورات خودشان است نه «خدای خالق و مقتدر و مهربان»**.

ب)

آنها در شبهه‌ی پیش‌رو به جای نوشتن توضیح، یک مناظره‌ی فرضی طراحی کرده‌اند تا به زعم خود اندیشه‌ی نادرست‌شان را راحت‌تر منتقل نمایند!

اگر توجه نموده باشید فرد مسلمان می‌گوید: من وقتی در قرعه‌کشی قرار داشته باشم بله دعا می‌کنم ولی وقتی در جریان قرعه‌کشی نیستم چرا باید از خداوند بخواهم مرا برنده کند؟ حال ناباور می‌گوید: یعنی خداوند نمی‌تواند این کار را انجام دهد؟!

خلاصه شخص ناباور می‌گوید: چرا خداوند «بدون سبب» به بندگانش چیزی نمی‌دهد!؟ در آخر سراغ صفت «قادر بودن» خداوند می‌رود...

ج)

همان‌گونه که بارها توضیح داده‌ایم در پاسخ می‌گوییم:

این انتظار شما از کجا سرچشمه گرفته است؟ در کجای دین ما آمده هیچ کاری انجام ندهید! و خداوند بدون دلیل زمین و زمان را برای‌تان مسخر می‌گرداند؟

وقتی می‌گوییم ناباوران دین را نفهمیده‌اند دقیقاً بدانید منظورمان چیست... متاسفانه به میل خود برای دین «قانون‌تراشی» می‌کنند و بعد از «محقق نشدن» خواسته‌هایی که خودشان «ابداع کرده‌اند»! شروع می‌کنند به «اتهام‌زنی»! خودتان قضاوت کنید، آیا واقعا این کار منطقی است؟ آیا این کار خردورزی است؟ آیا این عمل در راستای روشنفکری ادعا شده قرار دارد؟ به هیچ عنوان.

لازم است جوانانی که فریب نهضت‌های بی‌خدایی را خورده‌اند بدانند:

بله خداوند بر هر کار معقولی توانا است، از جمله هدیه دادن به اشخاص بدون اینکه سببی وجود داشته باشد (مثلا بدون اینکه در قرعه‌کشی شرکت کرده باشند به آنها جایزه بدهد، باز هم تکرار می‌کنم این کار «کاملا معقول و منطقی» است چون خداوند قادر و بی‌نیاز است و بنده ناتوان و نیازمند...)

اما نکته‌ی دیگری که حتماً باید مورد توجه قرار گیرد این است که خداوند متعال «حکمتش» بر این است در دنیای مادی حتماً باید اسباب فراهم شوند تا تغییَر و تحولات صورت پذیرد.

متاسفانه ناباوران پاسخ آن شخص مسلمان را نیز به دلخواه نوشته‌اند! که نادرست است. در پایان، همان مناظره را بازسازی می‌کنیم، -إن شاء الله- به پاسخ‌ها دقت بفرمایید.

د)

در سطور بالا نوشتیم خداوند بر هر کار معقولی توانا است، ممکن است شخصی بگوید مفهوم دیگری که از این جمله برداشت می‌شود اینست که خداوند بر انجام کارهای نامعقول ناتوان است، می‌گوییم خداوند بالاتر از این است که کارهای نامعقول انجام دهد و این انجام ندادنِ خداوند به پستی و کم‌ارزشی آن عمل باز می‌گردد نه به ناتوانی الله متعال.

لله المثلی الاعلی، به این مثال توجه نمایید:

شخص پارسایی می‌گوید من دزدی نمی‌کنم، شخص دیگری به او می‌گوید پس تو یک شخص ناتوان هستی...

به نظر شما این گونه خطاب کردن درست است؟ آیا این شخص ناتوان است؟ یا خیر توانایی انجام این عمل را دارد! و عمداً آن را انجام نمی‌دهد! ما باید بدانیم اگر شخص پارسا این کار را انجام دهد دیگر پارسا نخواهد بود و به آن عمل بی‌ارزش هم بهای فراوانی داده شده است. یکی از دلایل پارسایی او اینست که دزدی نمی‌کند، حال با امتناع از این کار، چرا باید ناتوان قلمداد شود! اگر دزدی کند دیگر پارسا نخواهد بود تا این سوال در مورد او مطرح شود.

پس وقتی می‌گوییم «خدا»، آنچه به ذهن متبادر می‌شود پاکی و انجام کارهای درست است، حال اگر خدا باشد و کارهای غلط انجام دهد قبل از زیر سوال بردن صفت قادر بودن، خود خدایی او را زیر سوال برده‌ایم لذا خداوند منّان از این مطالب نادرست، پاک و منزه است و کارهایش را در نهایت حکمت و بزرگواری انجام می‌دهد.

ر)

بازسازی مناظره:

سوال یک بی‌خدا از مسلمان:

آیا تا کنون در قرعه‌کشی شرکت کرده‌ای؟!

مسلمان: بله

آتئیست: دعا کرده‌ای که برنده شوی؟!

مسلمان: بله

آتئیست: خوب، تو برای چیزی که در آن امکان بُرد داشتی دعا کردی، آیا تا کنون برای قرعه‌کشی‌هایی که در آنها شرکت نکرده‌ای دعا نموده‌ای؟

مسلمان: خیر چرا باید این کار را انجام دهم؟ دینم به من اجازه نداده که چنین کاری انجام دهم چون دین ما دین عملگرایی است نه در خانه نشستن و انتظار داشتن!

آتئیست: چرا دعا نکردی مگر به قدرت خدایت شک داری؟

مسلمان: خیر به قدرت خداوند شک ندارم ولی «حکمت خداوند» بر این نیست که در دنیای مادی بدون سبب، تغییر و تحول ایجاد نماید.

آتئیست: پس خدای شما قدرت مطلق نیست و بی‌توان است از مقابله با امر محال.

مسلمان: عرض کردم، این امر «محال ذاتی[۱] نیست بلکه «خارج از قوانین است» و نوعی «محال عادی» تلقی می‌شود و بین این دو تفاوت وجود دارد.

شما باید بدانید خدای من همزمان که «قادر مطلق» است «حکیم مطلق» هم می‌باشد و یک شخص حکیم هرگز سراغ امور غلط و محال ذاتی نمی‌رود! زیرا امور غلط توسط افراد غیرحکیم انجام می‌شوند نه افراد حکیم، غلط بودنِ یک «فعل» را به خود فعل بازگردانید نه اینکه بخواهید قدرت و توانایی پروردگار قدرتمند را با آن بسنجید و نتیجه‌گیری کنید! (العیاذ بالله).



تاملی در استدلال خانم‌های مخالف حجاب

- یکی از همکارانم در شرکت دزدی کرد، پس من هم دزدی می‌کنم...
- همسرم به من خیانت کرد، پس من هم به او خیانت می‌کنم...

---

۱. ۱- محال ذاتی: امری است که در ذات خویش بدون‌آنکه پای امر دیگری در میان باشد محال و ناشدنی است مانند اجتماع یا ارتفاع نقیضین که از روشن‌ترین مصادیق محال ذاتی است ۲- محال وقوعی: امری است که فی حد نفسه و با نظر به ذات‌آن محال نیست ولی وقوع‌آن مستلزم محال ذاتی است مانند وجود معلول بدون علت که محال وقوعی است، زیرا تحقق‌آن مستلزم تناقض خواهد بود چون باید در یک‌آن، یک شیء (معلول) هم به علت نیاز داشته باشد (چون معلول است) و هم نیاز نداشته باشد (بنابر فرض) و اجتماع نیاز و عدم نیاز، اجتماع نقیضین است. محال ذاتی و محال وقوعی را «محال عقلی» نیز می‌گویند ۳- محال عادی: امری است که وقوع‌آن با نظر به قوانین شناخته شده طبیعت ناممکن است لیکن تحقق‌آن نه ذاتاً ممتنع است و نه مستلزم محال ذاتی است.

- یکی کفش‌های مرا دزدید، من هم می‌روم کفش‌های یک بدبخت دیگر را می‌دزدم.

راستی این سخنان برای شما منطقی هستند؟ آیا خطای یک فرد دیگر می‌تواند «توجیه» و «مجوز» برای انجام خطا توسط ما باشد؟ مسلما خیر، پس به خانم‌هایی که اعتراض می‌کنند و می‌گویند: «وقتی مردها چشم‌هایشان را کنترل نمی‌کنند چرا ما باید زیر بار حجاب برویم؟!» بگویید:

الف) خطای برخی از مردها، توجیهی برای انجام خطا توسط شما نیست، هر کس مسئول نامه‌ی اعمال خویش است.

ب) شما نباید صرفا «رابطه‌ی بین مخلوقات» را به عنوان «معیار» در نظر بگیرید، به این فکر کنید که «در مقابل خالق کائنات» هم مسئولیت دارید و یک «رابطه‌ی بین خالق و مخلوق» هم وجود دارد لذا کاری به مردم نداشته باشید و قبل از هر چیز بدانید حجاب برای بانوان «عبادت» است (همان‌گونه که چشم خود را حفظ کردن برای مردها عبادت است).

عده‌ای می‌گویند حجاب سخت است؟ می‌گوییم تا نوع عبادت سخت‌تر باشد ثواب بیشتری هم دارد، آیا هنوز به سختی آن اعتراض دارید؟ می‌دانید با رعایت حجاب به صورت قلبی و آرامش‌یافته برای چه کسی خاضع و خاشع می‌شوید؟ آیا تلاش‌تان بیهوده خواهد بود؟!

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّـهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾ (حدید: ۱۶)

«آیا وقت آن برای مؤمنان فرا نرسیده است که دلهایشان به هنگام یاد خدا و در برابر [illegible] و حقیقتی که خدا فرو فرستاده است بلرزد و کرنش

برد؟ و آنان همچون کسانی نشوند که برای آنان قبلاً کتاب فرستاده شده است و سپس زمان طولانی بر آنان سپری گشته است و دلهایشان سخت شده اسَت و بیشترشان فاسق و خارج (از حدود دین خدا) گشته‌اند.»



«برهان پاسکال» و «ترغیب» به سمت «خداباوری»

سلام ببخشید یک سوال داشتم، یکی از دوستان بنده اعتقادات خود را از دست داده است و هر چه به او می‌گوییم باز توجه نمی‌کند، بنده او را خیلی دوست دارم و نمی‌توانم بی‌تفاوت باشم ولی متاسفانه او نسبت به سخنان من بی‌تفاوت است، توصیه‌ی شما برای این شرایط چیست؟

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

الف)

این دلسوزی شما بسیار قابل ارج است و انسانهایی که در جامعه، غم‌خوار مشکلات مردم هستند بسیار ارزشمند می‌باشند، از خدای متعال می‌خواهم همیشه اینِ گونه شایسته و دلسوز باقی بمانید و این عمل نیک، چراغ راهی باشد برای مزیّن نمودن مسیر کمالی‌تان در نزد الله متعال.

سوالی که مطرح نموده‌اید حقیقتا سوال افراد زیادی است، و الحمدلله انسان‌های دلسوز در جامعه‌ی ما کم نیستند.

ب)

به نظر بنده در مقابل کسانی که نسبت به استدلال‌های ما «بی‌تفاوت» هستند و طوری نشان می‌دهند که اصلا برایشان مهم نیست، باید از «برهان پاسکال» یا همان «برهان دفع خطر احتمالی» استفاده نماییم.

پاسکال یک دانشمند فرانسوی بود (درگذشت: سال ۱۶۶۹ میلادی) که در زمینه‌ی باور به خداوند متعال برهان جالبی مطرح نموده است، او می‌گوید:

- اگر شما «معتقد» به خدا باشید و او «وجود داشته باشد» شما از یک «پاداش جاودانه» در «بهشت» بهره‌مند می‌شوید.

- اگر شما به خدا «معتقد» باشید و او «وجود نداشته باشد» «هیچ اتفاقی» برای شما نمی‌افتد.

- اگر شما به خدا «اعتقاد نداشته» باشید و او «وجود نداشته» باشد «هیچ اتفاقی» برای شما نخواهد افتاد.

- «اما» اگر شما به خدا «معتقد نباشید» و او «وجود داشته» باشد شما در «جهنم جاودانه» عذاب خواهید شد.

لذا واقعا یک عقل سلیم باید ضررها و فایده‌ها را کنار هم بگذارد و به این نتیجه برسد که باور به خداوند و ادیان منطقی‌تر است.

ج)

عزیزان یک نکته‌ی مهم را در نظر داشته باشید، این برهان باید جهت «ترغیب» افراد «بی‌تفاوت» و «غافل» مورد استفاده قرار گیرد و برهانی برای «اثبات وجود خداوند» نیست، ما برای اثبات وجود خدا برهان‌های قاطع دیگری داریم که از آنها استفاده می‌نماییم...

د)

معمولا ناباوران در مقابل این استدلال می‌ایستند و مطالب زیر را مطرح می‌کنند:

۱. شما خود را از تمام خوشی‌ها بی‌نصیب می‌کنید بخاطر اینکه شاید خداوند وجود داشته باشد.

در پاسخ می‌گوییم: خیر، ما خود را از خوشی‌ها بی‌نصیب نکرده‌ایم، مثلا شما چه کار مفید و سودمندی انجام می‌دهید که ما از آن بی‌بهره هستیم؟ اگر می‌گویید مشروب خوردن، می‌گوییم هم مضرات جسمی دارد و هم از لحاظ اخلاقی باعث بی‌عزتی افراد مصرف کننده می‌شود، اگر می‌گویید آزادی جنسی، می‌گوییم در اسلام هم غریزه‌ی جنسی سرکوب نشده است اما این دین مبارک می‌گوید جهت «آرامش بیشتر انسانها»، «تکامل اخلاقی و اجتماعی» و همچنین «ساختن آینده‌ای بهتر برای فرزندان»، ازدواج و پایبند بودن به کانون گرم خانواده بهتر است، خلاصه مؤمنان از هیچ کدام از «خوشی‌های منطقی و سودمند» محروم نشده‌اند. همین نکته بسیار ارزشمند است اما به این هم اکتفا نشده و مشاهده می‌کنیم که اسلام مبارک می‌فرماید مؤمنان اصلا اجازه ندارند سراغ امور «غیر مفید» بروند.

آیا تفکر ناباوری چنین امتیازاتی دارد؟ پس یک دین الهی (که آخرین و کاملترین نسخه‌ی آن، اسلام است و خداوند فرموده که همه مردم آن را بپذیرند) بسیار زیبا و هدفمند می‌باشد.

۲. یا می‌گویند شما این همه تکالیف سخت را متحمل می‌شوید.

در پاسخ می‌گوییم: این تکالیف حتی در زندگی دنیایی بسیار سودمند هستند، برای نماز به جنبه‌ی بهداشتی آن توجه کنید، کسی که بخاطر نماز بر غسل، طهارت، دوری از نجاسات و شستن دست و پا تاکید دارد آیا ضرر کرده است؟ یا جنبه‌ی روحانی آن! آیا برای چند دقیقه تمرکز کردن و از جنجال و هیاهوی دنیا فاصله گرفتن امر کم‌ارزشی است؟! یا بحث روزه، آیا استراحت معده و سیستم گوارشی امر مضری است؟ و دیگر عبادات هم به این همین شیوه. با وجود سخت بودن، آیا همه‌ی این موارد مفید و قابل اهمیت نیستند؟

یک سوال:

آیا ناباوران هیچ وقت طهارت نمی‌کنند، تمرکز نمی‌گیرند، از رژیم‌های غذایی استفاده نمی‌کنند! مسلما بله آنها هم اینها را رعایت می‌کنند، آیا انجام این اعمال توسط آنان هیچ سختی ندارد؟ مسلماً دارد، پس دلیلی ندارد سختی عبادات را به رخ مومنان بکشند! ما آن را به عنوان شریعت اسلام انجام می‌دهیم، آنها آن را به عنوان نظافت شخصی و برنامه‌ی غذایی.[1]

اما در بین زندگی ما و آنها فرق مهمی وجود دارد، ما **مجبور** به انجام خوبی‌ها شده‌ایم، **ثوابی** هم نصیب‌مان می‌شود و به آینده هم **دلخوش** هستیم ولی ناباوران چه؟ مجبور نیستند، در مورد آینده هم به توجیه کردن و

---

۱. هرچند شیوه‌ی طهارت موجود در اسلام (مثلا وضو و غسل) با شستن دست و صورت به صورت معمولی تفاوت دارد، یا محافظت و حساسیت یک مومن در مقابل قطرات ادرار، ناپاکی و... با نظافت معمولی تفاوت دارد...، اسلام این موارد را اجباری، هدفمند و نظامند نموده و در یک حالت کامل ارائه داده است.

خود را اقناع نمودن روی آورده‌اند چون برخی از اندیشه‌ها مانند خوره، مغز انسان را می‌خورند، مثلا اندیشه‌ی فنا و نابودی (با این موارد چه می‌کنند؟!).

۳. گاهی بحث جهاد و قتال و این موارد را مطرح می‌نمایند و می‌گویند در دنیای ناباوری چنین چیزی وجود ندارد.

در پاسخ می‌گوییم: باید ناباوران بدانند جنگ و ارتش و سرباز در هر کشوری وجود دارد، حال باورمند باشند یا ناباور.

و برای چگونگی استفاده از آنها هم بدانید خداوند متعال اجازه نداده هیچ خون ناحقی ریخته شود، آنچه به نام اسلام و خداپرستی انجام می‌شود و با آموزه‌های دینی فاصله دارد ربطی به اسلام ندارد.

۴. روزی یکی از ناباوران می‌گفت: اگر احیانا خداوند وجود داشته باشد از خردورزان بیشتر خوشش می‌آید.

می‌گوییم کدام خرد؟ اینکه مدام بر علیه اسلام مطالعه می‌کنید اما پاسخ اسلام‌گرایان به انتقادهای خود را نمی‌خوانید و در پاسخ آنها تامل نمی‌کنید خردورزی است؟ آیا مطالعات یک‌طرفه خردورزی است؟ آیا فحاشی و توهین، خردورزی است؟ آیا استناد به احادیث و آرای ضعیف (جهت اثبات سخن خودتان) خردورزی است؟ آیا خلاصه کردن همه چیز در علوم تجربی و حواس پنجگانه خردورزی است؟ و...

- همچنین لازم است بدانید: بله خداوند خردورزی را دوست دارد ولی چرا تصور می‌کنید مومنان خرد ندارند و فقط شما خرد دارید؟ چرا تصور می‌کنید اندیشه و تامل به خاطر ایمان تعطیل می‌شود؟

بی‌شک مسلمانان هم به تفکر و تامل دعوت شده‌اند، حتی ایمان ما زمانی در حالت ارزشمند خود قرار می‌گیرد که با تامل و تفکر و آرامش قلبی همراه باشد نه با ظن و گمان اما شما تصور می‌کنید باید خواستگاه تفکر، ملحد شدن و ناباوری باشد نه به دست آوردن یک ایمان قویتر و محکم‌تر!

لذا آن گونه نیست که می‌پندارید و لطفا مبارزه‌ی اروپای قرون وسطی با خرد را به پای جهان اسلام نگذارید.

ر)

حال با وجود چنین شرایطی آیا منطقی است به خداوند و مقدسات ایمان نداشته باشیم؟

شخصی که باورمند است نه تنها چیزی از دست نداده بلکه «زندگی ابدی» خود را رنگین نموده است ولی یک شخص ناباور فقط زندگی دنیایی خود را به سر برده و «زندگی ابدی‌اش» را خراب کرده است. متاسفانه نمی‌دانند:

اگر فقط این دنیا وجود داشته باشد هر دو گروه (باورمند و ناباور) زندگی خود را کرده‌اند و از لذایذ آن بهره برده‌اند...

(هرچند مطمئن باشید زندگی یک خداباور «زیباتر» و «معنادارتر» است؛ خیالی آسوده، آرامش و لذت ناشی از تقوا؛ قوانین زیبا و فطرت‌پسند و بسیاری از امور دیگر که توضیح آن از حوصله‌ی بحث ما خارج است).

اما اگر معاد وجود داشته باشد (که وجود دارد) چه؟ سرانجام تلخ در انتظار کدام گروه است؟! کدام گروه دچار ضرر بزرگتری می‌شود؟ مسلماً ناباوران دچار خسران بزرگی می‌شوند.

با وجود این وضعیت، آیا واقعا منطقی است که نابـاوران، آرامـش قطعـی پیدا کنند! و نسبت به نصایح اطرافیان «بی‌تفاوت» باشند؟

***

چند نکته در مورد ازدواج محمدﷺ با مادر مؤمنان عایشهؓ

الف)

یکی از معروف‌ترین شبهاتی که در مورد اسلام مطرح مـی‌شـود مـاجرای ازدواج رسول اکرمﷺ با عایشـهؓ مـی‌باشـد، مـا قـبلا نکـاتی در مـورد ایـن ازدواج ارائه داده‌ایم که خلاصه‌ی آن بدین شکل است:

۱. محققان و پژوهشگران، قرینه‌هایی در بین کتاب‌های تاریخی یافته‌اند که گویای این است سن ازدواج عایشهؓ ۱۵ الـی ۲۰ سـال بـوده اسـت امـا احادیث از نظر وثاقت، صحت بیشتری دارند (احادیث می‌گویند سن ایشـان هنگام ازدواج ۹ سال بوده است).

۲. در مناطق گرمسیری دختران و پسران زودتر بالغ می‌شوند.

۳. اگر واقعا این عمل پیامبرﷺ تا این اندازه شنیع بوده چـرا مخالفـان و دشـمنان هـم‌عصـر پیـامبر اعتراضـی نکردنـد؟ دشـمنی آنهـا کـه رو در رو و مسلحانه بوده است!

۴. اگر (آن گونه که ادعا می‌شود) رسول اکرمﷺ بـه کودکـان علاقـه‌منـد بوده‌اند (العیاذ بالله)، کودک که سهل است چرا فقـط یـک ازدواج ایشـان بـا خانمی باکره بوده[1] و بقیه‌ی ازدواج‌های ایشـان بـا بیـوه‌زنـان و پیرزنـان بـوده است؟

---

۱. ر.ک: صحیح البخاری، ج٦، ص١٠٦ح٤٧٥٣؛ صحیح ابـن حبـان، ج١٦، ص٨ ح٧٠٩٦؛ المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج٤، ص١٤ ح٦٧٤٣.

۵. مگر شما به آزادی عمل، اختیار، دموکراسی و... معتقد نیستید؟ زمانی که شوهر و همسر از وصلت خویش راضی بوده‌اند، شما چرا اعتراض می‌کنید؟

ب)

نکته‌ی مهمی که متاسفانه به آن توجه نشده، بحث بلوغ جنسی عایشهﷺ می‌باشد، شبهه‌افکنان طوری می‌گویند با یک دختر ۹ ساله ازدواج شده است که هر انسان بالغی را به شک می‌اندازند! چون در جامعه‌ی ما دختر ۹ ساله، سوم ابتدایی است و هنوز وارد مرحله‌ی بلوغ جنسی نشده است[1]! لذا تا می‌گویند رسول اکرمﷺ با یک دختر ۹ ساله ازدواج کرده، بلافاصله مریم و نسترن و پریسا و مهنازِ ۹ ساله‌ی سوم ابتدایی در ذهن شخص شنونده تداعی می‌شود و با خود می‌اندیشد که این کار چقدر اشتباه بوده است!

در حالی که جهت رفع شبهه باید گفته شود: رسول اکرمﷺ با یک دختر «تازه به بلوغ رسیده» ازدواج کرده است. ببینید با تغییر همین عبارت، چه تغییری در محتوای جمله ایجاد می‌شود!

لذا انتظار دارم شما برادران و خواهران مسلمانم به این نکته حتما توجه داشته باشید و اگر در جایی بحث ازدواج مذکور مطرح شد عبارت را این گونه اصلاح کنید تا فرد شبهه‌افکن معنای مدنظر خود را به ذهن مخاطبان منتقل ننماید.

ج)

روزی دختر یکی از آشنایان تماس گرفت و گفت حتما می‌خواهم شما را ببینم، گفتم در خدمتم، وقتی آمد ذهنش پر شده بود از شبهه (آن موقع ترم

---

۱. اما در مناطق گرم‌سیری بلوغ دخترها در این سن شایعه است.

اول دانشگاه را می‌گذراند)، ظاهرا با دوستانش در مورد حقوق زن حرف زده بود. به صورت بسیار هیجانی و پرانرژی حرف می‌زد و حتی اجازه نمی‌داد من حرف بزنم! در پایان، یکی از دلایلش! این بود که استاد درس اندیشه‌ی اسلامی نتوانسته سر کلاس به سوالاتمان پاسخ دهد!

من فقط گوش می‌دادم، در مقطعی از سخنانش گفتم اجازه است مطالبی که تا الآن مطرح کرده‌اید را پاسخ دهم؟ و دلایل خود را شروع کردم، یکی از اصلی‌ترین شبهات ایشان همین بحث ازدواج مادر مومنان عایشه‌ؓ بود، دلایل بسیاری برایشان ذکر کردم ولی هر بار می‌گفت نمی‌توانم بپذیرم تا این که در پایان گفتم: اگر همین الآن عایشه‌ؓ اینجا بود، به شما چه می‌گفت؟

مات و مبهوت به چشمانم نگاه کرد و ساکت شد، گفتم نه بگو چه می‌گفت؟ آیا نمی‌گفت به چه حقی در مورد زندگی من دخالت می‌کنید؟ چیزی نگفت! و سراغ شبهات دیگرش رفت...

پس عزیزان، ما باید بدانیم کار اسلام‌ستیزان زیاده‌روی و دخالت در امور شخصی دیگران است، وقتی ایشان به این زندگی کاملا راضی بوده و افتخار می‌کند که همسر فخر کائنات، رسول‌اللهﷺ بوده است دیگر به چه حقی ازدواج ایشان را مورد طعن قرار می‌دهند؟

ج)

ممکن است اسلام‌ستیزی بگوید بله به خودش مربوط است ولی این عمل باعث شده مسلمان‌ها هم همین کار را انجام دهند...

در پاسخ می‌گوییم: این قانون را از کجا آورده‌اید؟ در کجای اسلام «امر» شده حتما باید با «دختر تازه به بلوغ رسیده» ازدواج کنید؟!

معمولا ازدواج طبق عرف و عادات جامعه انجام می‌شود، در جامعه‌ای که عرف این گونه ایجاب نماید مرد می‌تواند با «دختر تازه به بلوغ رسیده» ازدواج کند، اسلام هم آن را جایز دانسته است؛ اما اگر در جامعه‌ای چنین عرفی وجود نداشته باشد اسلام هم کسی را مجبور به انجام آن نکرده است!

و دقیقا مشکلی که «ما» با آن روبرو هستیم همین است! عرف ما چنین چیزی را نمی‌پذیرد! اما عرف جامعه‌ی آن زمان، ازدواج با یک «دختر تازه به بلوغ رسیده» را پذیرفته است چون اعراب می‌خواستند زودتر دخترانشان را شوهر دهند، و ازدواج رسول اکرم ﷺ هم بر همین منوال انجام شده است ولی اکنون اسلام‌ستیزان با «معیار قرار دادن عرف و عادات "خود"»! به عرف دیگران حمله می‌کنند!!

د)

جدیدا شبهه‌ای منتشر کرده‌اند که می‌گوید: حرف شما قبول، عایشه‌ؓ بلوغ جنسی داشته است ولی آیا بلوغ فکری هم داشته است؟

در پاسخ می‌گوییم: به احتمال زیاد، خیر! اما به نکات زیر توجه داشته باشید:

بلوغ فکری یکی از شروط بسیار ضروری برای ازدواج است ولی آیا بدون آن ازدواج باطل است؟ یعنی دختری که هنوز به بلوغ فکری نرسیده و ازدواج می‌کند باید مورد طعن و تمسخر دیگران قرار گیرد؟

ظاهرا شبهه‌افکنان به این نکته توجه نکرده‌اند که سنِ رسیدن به بلوغِ فکری در انسانهای مختلف متفاوت است و بسیاری از مولفه‌ها در حصول آن دخیل هستند، افراد زیادی ازدواج می‌کنند که به بلوغ فکری نرسیده‌اند و به

مرور آن را کسب می‌نمایند. آیا باید با چنین رویه‌ای به ازدواج آنان نگاه شود؟!

با بررسی تحقیَقات دانشمندان متوجه می‌شویم طبق آزمایشات و پژوهش‌های نوین، چرخه‌ی کسب بلوغ فکری ممکن است تا ۴۰ سالگی ادامه داشته باشد و این گونه نیست که هر شخصی بلافاصله این موارد را کسب نماید (یک پروسه‌ی زمان‌بر است و بسیاری از ازدواج‌ها زمانی انجام می‌شوند که هنوز این بلوغ رخ نداده است).[1]

همانگونه که ذکر شد بلوغ فکری برای رسیدن به خوشبختی گزاره‌ی مهمی است ولی طوری نیست که اگر کسی به این نقطه نرسیده باشد «محکوم به شکست» شود! و بگوییم دچار ظلم عظیمی در حق خود شده است!

چون در نقطه مقابل آن هم، قرار نیست ازدواجی که در هنگام بلوغ فکری انجام شده حتماً منجر به خوشبختی شود! و بی‌شک در آن زندگی هم احتمال مشکلات و معضلات وجود دارد اما کمتر است.

به طور خلاصه، زندگی شخصی که بلوغ فکری رسیده باشد احتمال موفقیتش بیشتر است و در این بین فقط دو حالت نداریم که ادعا کنیم اگر بلوغ فکری داشته باشیم یعنی خوشبخت و اگر آن را نداشته باشیم یعنی بدبخت!

عایشهؓ با رسول اکرمﷺ ازدواج کرد و دچار بدبختی و مشکلاتی که مدنظر شما می‌باشد هم نشد.

---

1. https://medicalxpress.com/news/2010-12-brain-fully-mature-30s-40s.html.

ر)

شرایط زندگی پیامبر ﷺ طوری بوده است که ازدواج با یک دختر باهوش و کم سن و سال برای ترویج دین مبین اسلام در مرحله‌ی بعد از رحلت ایشان بسیار ضروری بوده است، در این چند سالی که مادر مومنان با پیامبر زندگی کردند نکات بسیار زیادی در زمینه‌ی مسائل خصوصی، خانوادگی و... یاد گرفتند و بعدها آن را به جامعه‌ی اسلامی منتقل نمودند...

طبعاً ذهن یک جوان آمادگی بیشتری برای یادگیری دارد و به لحاظ قوانین معمولی زندگی، یک جوان به نسبت یک پیر، بیشتر عمر می‌کند. وقتی که چنین حکمت والایی در پشت این ازدواج قرار دارد دیگر اعتراض معترضان بی‌اهمیت می‌شود.

ز)

برادران و خواهران مسلمانم مطمئن باشید اگر بگویید این ازدواج اشتباه بوده و پیامبر ﷺ مرتکب خطای بسیار بزرگی شده است باز هم اسلام‌ستیزان راضی نمی‌شوند و بلافاصله سراغ یکی دیگر از کارهای پیامبر ﷺ می‌روند و از شما می‌خواهند به اشتباه بودن آن هم اقرار کنید. خلاصه باید مرحله به مرحله تمام امورات دین خود را جهت رضایت دشمنان کنار بگذاریم و این دقیقاً چیزی است که آنها می‌خواهند لذا هرگز بخاطر «رضایت یک دشمن» نسبت به مسائل دین خود مردد و مشکوک نشوید. یقین داشته باشید شخص اسلام‌ستیز با اصول و کلیات دین ما مشکل دارد و این‌ها فقط بهانه‌اند.

***

سوالی در مورد عذاب قبر و عدالت پروردگار

سلام بر شما، ببخشید ممکن است شخصی ۱۰۰۰ سال پیش از قیامت بمیرد و شخص دیگری ۱ سال پیش از قیامت؛ اگر قرار باشد هردو در برزخ دچار عذاب شوند آیا ظلم نیست شخصی که زودتر مرده، عذاب بیشتری می‌چشد؟

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

خیر، ظلمی رخ نمی‌دهد.

الف)

قبل از هر چیز بدانید «زمان» با «ماده» و «حرکت» معنا پیدا می‌کند و در جایی که این دو مولفه وجود ندارند، زمان هم مفهومی ندارد. به بیان ساده‌تر این ۱۰۰۰ سال و یک سال نزد ما چنین معنایی دارد، و نزد افراد برزخی این‌گونه نیست... اما اگر با همان دید زمان دنیایی به آن نگاه کنیم باز هم ظلمی رخ نداده است، به نکات زیر توجه بفرمایید:

ب)

قطعاً در برزخ «متناسب با جرایمِ» مختلف، «عذاب‌های» مختلفی هم وجود دارد!

ممکن است شخصی ۱۰۰۰ سال عذاب داده شود و شخصی دیگر ۱۰ سال، اما «شدت عذاب» آن ۱۰ سال بیشتر از آن ۱۰۰۰ سال باشد و این بستگی دارد به نوع گناهان اشخاص، وقتی گناه افراد مشابه نیست طبعاً

عذاب آنها هم مثل هم نخواهد بود و هر کس متناسب با عمل خـود مجـازات می‌شود.

تصور کنید گاهی دندانتان کمی درد می‌کند، چند دقیقـه در رختخـواب اذیت می‌شوید ولی بعدا تـا صـبح خوابتـان مـی‌بـرد و بـدون اینکـه بدانیـد ۷ ساعت سپری می‌شود اما گاهی اوقات دندانتان بـه حـدی درد مـی‌کنـد کـه یک دقیقه مانند یک سال است و زمان اصلاً سپری نمی‌شود.

ج)

بر فرض «یکسان بودن نوع عذابِ» این دو شخص باز هم ظلمـی صـورت نمی‌گیرد:

چون وقتی از حساب الهی سخن گفته می‌شود باید تمام مسیر را در نظر بگیریم نه اینکه به صورت گزینشی به قسمتی از آن نگاه کنیم و قسمت‌های دیگر را رها نماییم.

پرونـده‌ی افـراد برزخـی یـک پرونـده‌ی بـاز اسـت و تـا روز قیامـت بسـته نمی‌شود، تصـور کنیـد بـه آن شخصـی کـه ۱۰۰۰ سـال عـذاب چشـیده، در جهنم تخفیف داده می‌شود (به خاطر آن عذاب هزار ساله) ولی آن فردی که فقط یک سال عذاب قبـر را چشـیده ایـن تخفیـف را نخواهـد داشـت (چـون عذاب قبر کمتری متحمل شده است)، در هر صورت عدالت در مورد هـر دو شخص رعایت می‌شود و نسبت عذاب آنها برابر می‌گردد.

د)

وقتی جملات گذشته را می‌نوشتم ترس تمام وجودم را فرا گرفت، یا اللـه وضعیت ما چگونه خواهد بود! یا الله ما غیر از تو کسی را نداریم.

باور کنید تعجب می‌کنم از رفتار جوانانی که این مباحث را می‌خوانند (یا می‌دانند) اما بی‌تفاوت عبور می‌کنند و راه الحاد و بی‌دینی را در پیش می‌گیرند!

کسی که باورمند باشد ممکن است مدت‌زمانی در قبر عذاب داده شود و گناهانش پاک شوند یا افراد مومنی که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند و توبه نکرده‌اند در دادگاه محشر، حکم به جهنمی بودن آنها داده می‌شود و به جهنم می‌روند اما بعد از مدت‌زمانی که خداوند خود می‌داند مورد شفاعت رسول اکرمﷺ قرار می‌گیرند و به بهشت برده می‌شوند، اما شخصی که باورمند نباشد و خداپرستی و عقاید خود را کنار گذاشته باشد دیگر پُل پشت سرش را خراب کرده است...

لذا از همه‌ی جوانانی که راه انحراف را در پیش گرفته‌اند استدعا می‌کنم که عقاید خود را حفظ کنند، حتی اگر تمام زندگی‌شان پر از گناه و معصیت باشد باز هم مومن و باورمند باقی بمانند و این راه ارتباطی با دنیای غفران و مغفرت را قطع ننمایند. به نظر شما درخواستی که مطرح می‌کنیم (ایمان بیاورید)، چه سودی برای ما دارد!؟

غیر از این است که پروردگار مهربان، ما را موظف کرده «امر به معروف» و «نهی از منکر» انجام دهیم؟!

آیا تمام آن شعارهای رنگ و لعاب‌داری که به نام «انسانیت» مطرح می‌شود به اندازه‌ی این یک قانون اندیشه‌ی اسلامی (امر به معروف و نهی از منکر) حاوی انسانیت و نوع‌دوستی می‌باشد؟!

تصور کنید آنجا قیامت است و هر کس راه خود را در پیش می‌گیرد، زندگی ابدی...، توبه کنید عزیزان، مطمئن باشید مدت‌زمان محدودی در اختیار داریم.



شبهه‌ای در مورد توهین به مقدسات

شبهه:

یکی از شگردهای دین‌مداران این است که به محض اینکه دهان باز کردید و دروغهای دینی را انشاء کردید فوراً رگ‌های گردنشان ضخیم می‌شود و می‌گویند شما به باور یک میلیارد مسلمان یا مسیحی توهین می‌کنید و با این استدلال خُنک و سبک کوشش دارند از افشای محتویات فکر خود و همفکران‌شان جلوگیری کنند. اگر گفتن حقیقت و افشای خرافات و گفته‌های پیامبران توهین به اعتقادات مردم است همواره در تاریخ این توهین روا شده و نتیجه این اصطلاح توهین‌ها هم روشن شدن راه‌های پیشرفت و ترقی انسان‌ها بوده است.

مانند سخن گالیله که اعلام کرد زمین کروی است و دور خورشید می‌گردد، کشیشان مسیحی نیز این حرف را توهین به باورهای مسیحیان می‌دانستند، همچنین بقیه اختراعات و اکتشافات مانند کِشف میکروب توسط پاستور در زمان او نیز می‌تواند توهین باورهای مردم جهان باشد که تصور می‌کردند طاعون و وبا و سایر بیماری‌های عفونی در اثر غضب خدا و یا گناهان مردم همه گیر می‌گردد؟

پاسخ:

یـک ادعـای بـزرگ! و در نهایـت ارائـه‌ی دو دلیـل غلـط بـرای اثبـات ادعایش!

ظـاهرا ایشـان مـواردی همچـون «روشـنگری» و «کشـف حقـایق» را بـا «توهین» و «بی‌احترامی» اشـتباه گرفتـه اسـت! و نمـی‌دانـد تـوهین بـه چـه معناست! توهین یعنی خوار کردن، یعنـی اسـتفاده از الفـاظی کـه متناسـب این اندیشه و این شخص نیست، مـا قـبلا توضـیح داده‌ایـم کـه ناسـزا گـویی توهین است ولی اموری که سزاوار باشد جزو توهین محسوب نمی‌شود، مثلا یک دزد را در حین دزدی بگیرند و به کلانتری ببرنـد، شـخص شـاکی نـزدآن مامور بگوید او دزد است مرتکب توهینی نشده است اما اگـر شخصـی دزدی نکرده باشد و به او بگویند دزد، ایـن ناسـزایی‌گـویی و تـوهین و البتـه تهمـت است.

حال این افراد انتظار دارنـد هـر آنچـه دلشـان مـی‌خواهـد در مـورد قـرآن بگویند (بدون آنکه بتوانند ادعای خود را ثابـت کننـد!) و کسـی هـم بـه‌آنهـا نگوید شما دارید به عقاید یک و نیم میلیارد انسان توهین مـی‌کنیـد! عجـب منطقی!

عزیزان، این افراد اول باید ادعای خود را ثابـت کننـد، پـس از آن در ایـن حاشیه‌ی امنِ پوشالی قرار بگیرند و بـه خـود جـرأت دهنـد عقایـد دیگـران را مورد «بی‌احترامی» و «بد و بیراه گویی» قرار دهند.

الف)

به متن دقت بفرمایید، پاراگراف اول (تا آنجا که می‌گوید «ترقـی انسـانها بوده است...» یک ادعای کاملاً بی‌اساس است! او می‌گوید «توهین کـردن»

راه را بر «پیشرفت و ترقی» انسان‌ها هموار می‌نماید! (به بیان دیگر او می‌گوید مردم میل خودشان است آن را توهین می‌دانند یا نه، ما راه پیشرفت را ایجاد می‌نماییم!)

بله بی‌شک روشنگری بدون توجه به اعتراض‌های افراد خواب‌آلود می‌تواند چنین نقشی ایفا نماید ولی روشنگری با توهین کردن تفاوت دارد، در جریان روشنگری با استدلال کار می‌کنیم و تلاش ما بر این است با ارائه‌ی مدرک یا استدلال، آن جریان یا آن شخص را اقناع نماییم، اتفاقا اگر وارد فاز بی‌احترامی و توهین شویم از فضای روشنگری فاصله گرفته‌ایم. ولی توهین این‌گونه نیست...

ممکن است اسلام‌ستیزی بگوید: کار ما هم روشنگری است و مردم را از ضرر اسلام آگاه می‌کنیم ولی شما آن را توهین می‌دانید! به او می‌گوییم ما با نقد اسلام مشکلی نداریم چون برنامه‌ای که بر حقیقت استوار باشد هیچ باکی از انتقاد ندارد اما به شرط آنکه پاسخ ما را هم بشنوید! و در آن تامل کنید، یک طرفه سخن گفتن و پاسخ طرف مقابل را گوش ندادن کجایش روشنگری است!

همچنین هر نقدی (ولو آنکه بسیار محترمانه هم باشد!) نامش روشنگری نیست، استفاده از انواع سفسطه، برداشت نادرست از قضایا، استناد به منقولات ضعیف و نادرست و... کجایش روشنگری است؟!

به بیان بسیار ساده شما اول باید «صحت» و «اعتبار» روشنگری خود را ثابت کنید (طوری که پژوهشگران مسلمان یک پاسخ منطقی برای آن نداشته باشند)، پس از آن ادعا کنید روشنگری می‌کنید و نباید کسی چیزی بگوید!

زمانی که ادعای خود را ثابت نکرده‌اید چرا از مخاطب انتظار دارید در مقابل صحبت‌ها و ادعاهای نادرست‌تان خشوع داشته باشد؟! کاری که شما می‌کنید ناسزا گویی و توهین است نه چیز دیگر.

ب)

به دلایل نادرست او برای اثبات ادعای نادرستش توجه بفرمایید:

۱. «گالیله که اعلام کرد زمین کروی است و دور خورشید می‌گردد، کشیشان مسیحی نیز این حرف را توهین به باورهای مسیحیان می‌دانستند.»

این مثال چه ربطی به ادعای شما دارد؟ بله مطمئناً هر کس که ادعا کرد به عقاید من توهین شده بر حق نیست! ممکن است شخصی در جزایر آمازون گوشت پدرش را بخورد و آن را عبادت بداند، اگر بیاییم با «دلایل منطقی» به او «ثابت کنیم» در اشتباه است، هرچند فریاد بزند که به من توهین کرده‌اید باز هم کار ما نامش توهین نیست چون دلایل ما از دلایل او منطقی‌تر است و به او «ثابت» کرده‌ایم، خواه بپذیرد خواه نپذیرد.

در مورد گالیله و روشنگری‌هایی که انجام داده است هم به همین شکل، اربابان کلیسا برای تحریفاتی که وارد متون دینی‌شان کرده بودند هیچ منطقی نداشتند، هر چقدر به گالیله گفته باشند تو به عقاید ما بی‌احترامی کرده‌ای باز هم کار گالیله توهین نبوده است.

پس کج‌فهمی و بی‌اطلاعی کشیش‌ها و اسقف‌های آن زمان نمی‌تواند مجوزی باشد بر اینکه امروز هم در مورد هر اندیشه‌ای هر آنچه دلمان خواست بر زبان بیاوریم و بگوییم کسی هم حق اعتراض ندارد! لذا همین استدلال شما سفسطه است!

۲. «همچنین بقیه اختراعات و اکتشافات مانند کشف میکروب توسط پاستور در زمان او نیز می‌تواند توهین باورهای مردم جهان باشد که تصور می‌کردند طاعون و وبا و سایر بیماری‌های عفونی در اثر غضب خدا و یا گناهان مردم همه گیر می‌گردد.»

این هم نادرست است، مشکلی که در قرون وسطای اروپا وجود داشت این بود که خداوند را در نقطه‌ی جهالت‌های بشر قرار داده بودند و هر آنچه را که نمی‌دانستند می‌گفتند کار خداست اما وقتی آن امر مجهول کشف شد کار خدا هم دیگر تمام بود! و خدا به کنار نهاده می‌شد!

این نگرش غلط مردم آن زمان (اختراع خدایی به نام خدای رخنه‌پوش) چه ربطی به جامعه‌ی ما دارد؟ این که هواداران خدای رخنه‌پوش، اختراعات بشر را توهین به اعتقادات خود می‌دانسته‌اند چرا شما آن را به عنوان مجوزی تلقی می‌کنید که امروز هم به عقاید بیش از یک و نیم میلیارد مسلمان توهین کنید؟!

ج)

پس باید بدانید «روشنگری» شرایط خود را دارد و «توهین» هم دارای تعریف خاص خود است، امیدوارم جایگاه این دو مفهوم را از یکدیگر تفکیک نمایید تا دچار قضاوت‌های نادرست نشوید و به عقاید دیگران توهین نکنید.

و من الله التوفیق



نقد سخن یک ناباور در زمینه‌ی نظارت پروردگار

شبهه: کهکشان‌های بسیاری وجود دارد که خدا باید به آنها رسیدگی کند اما او به شدت مشتاق این است که بداند ما وقتی برهنه‌ایم چه می‌کنیم.

پاسخ:

جای شگفتی و تعجب است، چرا باید برخی از جوانان ما فریب این سخنان را بخورند؟! از آقای ناباور دو سوال می‌پرسیم:

الف)

آیا شما از تمام فعالیت‌های خداوند اطلاع دارید که این گونه قاطعانه می‌گویید هیچ کار دیگری انجام نمی‌دهد! و مشغول این کهکشان است؟ مسلما خیر، هیچ اطلاعی ندارید و حرف‌تان بی‌اساس است.

پس شما زمانی می‌توانید چنین ادعایی داشته باشید که در این زمینه، علم کامل داشته باشید (که عرض شد، ندارید).

ب)

خدایی که مخلوقاتی را خلق کند و آنها را رها نماید تا هر چه دلشان می‌خواهد انجام دهند یک خدای خوب است یا بد؟

آیا شما در زندگی شخصی خود حاضر هستید بچه‌ای تولید کنید و آن را رها نمایید تا هر چه دلش می‌خواهد انجام دهد؟ مسلما خیر، هر چند ما بندگان خدا هستیم و پروردگار فرزند ندارد ولی شما برای یک فرزند هم چنین چیزی را نمی‌پذیرید چه رسد به رابطه‌ی بین خالق و مخلوق!

لذا اگر خداوند می‌فرماید: نباید زنا کنید[1]، نباید مال مردم را بخورید[2]، نباید خون یکدیگر را بریزید[3] و... بخاطر نظارتی است که بر بندگان خود دارد.[4]

و به این نتیجه می‌رسیم که باز هم استدلال ناباروان نادرست است.



سخنی با دوستان ملی‌گرا

بنده معتقدم حب وطن و دوست داشتن سرزمین آبا و اجدادی خود، امر کاملا بجایی می‌باشد و بسیار طبیعی است که هر کس نسبت به آب، خاک، فرهنگ و تمدن خود علاقه نشان دهد اما اگر این علاقه دچار افراط و تفریط گردد باعث ایجاد مشکلاتی می‌شود که قطعا پشیمانی‌های بزرگی به بار می‌آورد. برای روشن شدن هر چه بهتر این مسأله چند نکته‌ی زیر را در نظر داشته باشید:

---

١. اشاره به‌آیه ٣٢ سوره اسراء: ﴿وَ لا تَقْرَبُوا الزِّنی إِنَّهُ كانَ فاحِشَةً وَ ساءَ سَبيلا﴾ «و به زنا نزدیک مشوید، چرا که‌آن همواره زشت و بد راهی است.»

٢. اشاره به‌آیه ١٨٨ سوره بقره: ﴿وَ لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ﴾«و اموالتان را میان خودتان به ناروا مخورید.»، همچنین بنگرید به: (نساء: ٢ و ٢٩)

٣. اشاره به‌آیه ٣٣ سوره اسراء: ﴿وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتي حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَق﴾ «و نفسی را که خداوند حرام کرده است جز به حق مکشید.»، همچنین بنگرید به: (نساء: ٩٢، مائده: ٣٢، انعام: ١٥١)

٤. اشاره به‌آیات ١٨ و ٦١ سوره انعام: ﴿وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ﴾ «و اوست که بر بندگان خویش چیره است.»، همچنین بنگرید به: (بقره: ١٩،آل عمران: ١٢٠، نساء: ١٢٦، انفال: ٤٧، هود: ٩٢، فصلت: ٥٤، بروج: ٢٠)

الف)

بزرگواران بیایید قبول کنید ما با مسلمان شدن، بر همان ملیت و قومیت خود باقی مانده‌ایم و عرب نشده‌ایم!

چرا فکر می‌کنید نماز خواندن و روزه گرفتن و اهل شریعت بودن به معنای خارج شدن از محدوده‌ی «وطن‌دوستی» می‌باشد؟ مگر «ملیت» و «نژاد» یک انسان با «تغییر اندیشه» تغییر پیدا می‌کند؟ (مسلماً خیر!)

پس چرا فکر می‌کنید مسلمان بودن به معنای رها کردن ملیت و قومیت خود و تبدیل شدن به ملیت عرب می‌باشد؟ نژاد من خونی است که در رگهای من جاریست و هر کاری انجام دهم و برای زندگی به هر جای دنیا بروم باز هم متولد اینجا هستم و مبدا حیات بنده همین جا باقی خواهد ماند.

ب)

۱. ما باید بین امور ثابت و متغیر تفاوت قائل شویم، نژاد من یک امر ثابت است ولی دین من یک امر متغیر می‌باشد.

۲. دین به معنای برنامه‌ی زندگی است لذا چون هر کسی برای زندگی خود نوعی برنامه انتخاب کرده، پس هیچ بی‌دینی در دنیا وجود ندارد.

۳. من هر کاری که انجام دهم نمی‌توانم نژادم را تغییر دهم (پس نژاد من آن امر ثابت است) ولی رها کردن طرز فکر و پذیرش یک دین دیگر برای هر انسانی ممکن است. (و دین من آن امر متغیر می‌باشد).

۴. چون چیزی به نام «تغییر نژاد و قومیت» وجود «ندارد»، اگر فکر کنید من از فلان نژاد خارج شده‌ام قضاوت نادرستی داشته‌اید اما «تغییر دین» ممکن «است».

۵. و جالب این جاست که شما از من می‌خواهید آن مولفه‌ی متغیر را به نفع شما تغییر دهم!!

مثلا از من می‌خواهید به جای فارس مسلمان، به فارس زرتشتی تبدیل شوم! یا فارس سکولار، یا فارس آتئیست![1]

در جمله‌ی بالا به مولفه‌های ثابت و متغیر نگاه کنید، نژاد ثابت است ولی دین متغیر، اسلام و زرتشتیت «دین الهی» هستند (البته الهی بودن زرتشت، محل اختلاف است) و سکولاریسم و آتئیسم «دین غیر الهی» ولی به هر حال هر چهار مورد، دین (برنامه‌ای برای زندگی کردن) می‌باشند و متغیر هستند.

۶. هدف شما از طعنه زدن به اسلام و گرایش به سمت وطن‌دوستی و حتی وطن‌پرستی چیست؟

مشخص است که هیچ کدام از ما توانایی تغییر ملیت و قومیت خود را نداریم (امر ثابت)، و از من می‌خواهید دینم را به دین شما تبدیل کنم!

این درخواست قابل طرح است و جای خود دارد اما اشکال کار اینجاست که شما به جای برنامه‌های زندگی (امر متفاوت) از ملیت (امر ثابت) حرف می‌زنید! و با تحریک احساسات ملی‌گرایانه می‌خواهید دین من را به دین خود تغییر دهید!

باور کنید این شیوه‌ی دعوت نادرست است و شما دچار خطا شده‌اید لذا باید بدانید برای یک نتیجه‌گیری صحیح لازم است دو «مؤلفه‌ی هم‌شکل» را

---

۱. نکته: به جای فارس، هر قومی دوست دارید در جمله‌ی بالا جای گذاری نمایید (کرد، بلوچ، ترک و...)

با هم مقایسه نمایید تا به نتیجه‌گیری صحیحی برسید (دین با دین مقایسه شود و ملیت با ملیت).

ج)

با توجه به توضیحات بند {ب}، ما دیگر از ملیت و قومیت حرف نمی‌زنیم، و از این به بعد هر سخنی داشته باشیم در چارچوب مقایسه‌ی ادیان پیش می‌رویم، به بیان ساده‌تر شما نباید با تکیه بر ملیت (چیزی که من هم مانند شما آن را دارم و مانند شما عاشقش هستم) به نقد دین من بپردازید بلکه باید دینی که مطبوع می‌دانید را در تقابل با اسلام قرار دهید تا به این نتیجه برسیم که کدام دین بهتر است و به عنوان نسخه‌ی متغیر، آن را در کنار نسخه‌ی ثابت قرار دهیم.

معمولا دوستان ملی‌گرای ما روی آئین زرتشت و برنامه‌ی سکولاریسم زیاد تاکید دارند و بررسی این دو دین (این دو شیوه‌ی زندگی کردن) در برابر اسلام کار بسیار راحتیست و بارها آن را انجام داده‌ایم.

د)

دوستان فراموش ننمایید:

انسان هر ملیت و قومیتی که داشته باشد باز هم بنده‌ی پروردگار است و روزی به دادگاه الله متعال بازگردانده می‌شود لذا شایسته نیست که بخاطر حب وطن، حب پروردگار را کنار بگذاریم.

تغییر آن امر ثابت از اختیار همه‌ی ما خارج است و چه کسی می‌تواند عاشق فرهنگ و زبان خود نباشد! ولی کمی منصفانه به قضیه نگاه کنید:

چرا در قسمت متغیر ماجرا، دینی را انتخاب کنیم که فرداروز ما را شرمنده‌ی خداوند متعال نماید؟

آیا با مسلمان بودن نمی‌توان به مردم هم‌زبان خود خدمت کرد؟ بی‌شک اسلام چنین مجرایی را مسدود نکرده است، اسلام در پی آسایش و آرامش واقعی جامعه است، آیا کسانی که با قوانین اسلام به آرامش می‌رسند هم‌زبان و هموطن ما نیستند؟ چرا اسلام مانع آرامش آن نشده است؟

البته امیدوارم خطاهای صورت‌پذیرفته را به اصل برنامه نسبت ندهید چون احتمال می‌دهم با مطالعه‌ی سطور بالا، جنایت‌های انجام شده به نام دین را در ذهنتان مرور نمایید.

مطمئن باشید برنامه‌ی اسلام بدون اشکال است و ما بارها این را ثابت کرده‌ایم...



دوری از تعصب، حلّال بسیاری از مشکلات است (در باب ملی‌گرایی)

زمستان بود، در شبی سوزناک مهمان یکی از فامیل‌هایمان بودم، زن‌ها در اتاقی نشسته بودند و ما مردها در اتاقی دیگر مشغول حرف زدن بودیم، بخاری نفتی و آرامش حاکم بر روستا، شب‌نشینیِ ما را چند برابر جذاب کرده بود...

افراد مختلفی در آن جمع حضور داشتند، حرف می‌زدند و ما هم گوش می‌دادیم، (حداقل بنده چیزی نمی‌گفتم!) تا اینکه در بین پدر و پسری که در آن جمع حضور داشتند یک درگیری لفظی پیش آمد!

پدر ایشان، مرد مومنی بود که هیچ بهره‌ای از مطالعه نداشت و با همان دلایل سنتی تلاش می‌کرد از اسلام دفاع نماید، به گمانم پسرش هم اهل

مطالعه نبود و با همان دلایل سنتی سعی می کرد مقوله‌ی ملیت را بالاتر از دیانت نشان دهد، بحث آنها در مورد گروه‌های اسلامی و گروه‌های سکولار بود...

حرف‌های زیادی رد و بدل شد و من فقط نگاه می کردم تا اینکه آن مرد (شخص اسلام‌گرا) به من نگاه کرد و گفت تو چرا چیزی نمی‌گویی؟ پسرش لبخندی زد و گفت فلانی می‌خواهد ما حرف‌هایمان را بزنیم، بعد حرف بزند، گفتم من در خدمتم، فقط یک سوال می‌پرسم: امیدوارم هر دوی شما پاسخ دهید، گفتند بفرمایید...

گفتم: فرض کنید در فرودگاه شهر نیویورک حضور دارید، یک مسلمان اهل آفریقا، با شخصی که ملیت و زبان شما را دارد اما کمونیست است درگیر می‌شود، شما از کدام شخص دفاع می کنید؟

سوال سختی بود اما جواب دادند، پدر با قاطعیت گفت از آن مسلمان دفاع می‌نمایم، پسر هم قاطعانه و بدون هیچ تاملی گفت از آن فرد هم‌زبان خود دفاع می‌نمایم، صلابت و قاطعیت در نگاه هر دوی آنها موج می‌زد... ولی بنده گفتم پاسخ هر دوی شما نادرست است! ما باید از شخصی دفاع کنیم که **حق** با اوست! و طرفدار شخصِ بی‌گناه باشیم!

اگر مسلمان، مسلمان باشد نباید به «ناحق» با دیگران درگیر شود چون اسلام اجازه‌ی چنین کاری به او نداده است و اگر آن مرد کمونیستِ هم‌زبان شما هم یک شخص شرافتمند باشد حق ندارد شخص دیگری را مورد بی‌احترامی و اذیت و آزار قرار دهد، همین سوال دیدگاه هر دوی آنها را تعدیل کرد.

در آنجا بیش از این بحث را ادامه ندادم اما برای روشن شدن بهتر مسأله می‌توانیم سوال دوم را هم بپرسیم:

اگر دو شخصِ «هم‌زبان» شما یکی با اندیشه‌ی اسلامی و دیگری با اندیشه‌ی کمونیستی با یکدیگر درگیر شوند از کدام شخص دفاع می‌نمایید؟ طبعاً در اینجا مسأله‌ی ملیت و قومیت وجود ندارد و باید در بین اسلام و کمونیسم یکی را انتخاب نمایید...

و باز هم اگر بحث حقیقت‌طلبی و دفاع از حقانیت به صورت «صادقانه» مطرح شود به راحتی می‌توان پاسخ داد.

مخلص کلام بنده این است:

در حوزه‌ی «برنامه‌ها» با تکیه بر دلایل قطعی می‌توان گفت این برنامه را قبول دارم و دیگری را خیر...

اما در حوزه‌ی «افعال بشر» باید محتاط باشیم و ساده به قضایا نگاه نکنیم. (باید دید شخصی که از او دفاع می‌کنیم حق را گفته است یا خیر؟ اصلا نزاع آنها بر سر چیست؟ قرار نیست هر کس که هم فکر ما بود معصوم از خطا باشد).

ضرب‌المثل معروفی وجود دارد که می‌گوید: مشت نمونه‌ی خروار است، متاسفانه خاطره‌ای که برای شما تعریف نمودم درد امروز جوامع ماست، متاسفانه و باز هم متاسفانه بخاطر تعصب‌های نادرست قومیتی و حتی اسلامی! حقیقت را پایمال می‌کنیم...

متاسفانه در جایی که گروه هم‌زبان ما با یک گروه غیر هم زبان اختلافی داشته باشد بدون در نظر گرفتن حق و حقوق! مدافع هم‌زبانمان می‌شویم! یا در جایی که گروه هم‌دین ما مرتکب اشتباهی می‌شود بدون در نظر

گرفتن حق و حقوق! چشم‌بسته فعل او را تایید و توجیه می‌نماییم! این وضعیت را برای اموراتی همچون «حزب» و «فکر» هم در نظر بگیرید؛ مسئله‌ای که در بین مردم به وفور یافت می‌شود، اما عزیزان؛ نباید فراموش کنیم خداوند متعال از شهادت‌ها و گواهی‌های ما در روز قیامت سوال خواهد پرسید...



ما در مورد غرب چه می‌گوییم؟ (پاسخی به دوستان شیفته‌ی تمدن غرب)

بسیار پیش آمده که وقتی از جوامع غربی سخن گفته‌ایم عده‌ای بلافاصله واکنش نشان داده و گفته‌اند: همیشه توهم توطئه در سر دارید! کشورهای غربی بسیار خوب هستند چرا از آنها بدگویی می‌کنید؟

پاسخ این است که آری، غرب دارای تمدن قدرتمندیست که چند قرن پیش پس از رنسانس در ناحیه‌ای از کره‌ی زمین شکل گرفته است. امّا مانند هر تمدن دیگری قابل بررسی می‌باشد:

- غربی‌ها به جامعه‌ی بشر خدمات فراوانی ارائه داده‌اند، بسیاری از تکنولوژی‌ها و پیشرفت‌هایی که در عصر حاضر از آنها استفاده می‌نماییم محصول تلاش و کوشش غربیان است.

- در غرب قوانینی وجود دارد که حقوق انسانها را بسیار محترم می‌شمارد و آزادی‌های زیادی برای افراد (خودی) قائل شده‌اند.

- در تمدن غرب، کرامت انسانها دغدغه‌ی مسئولان و حکومت‌هایشان می‌باشد.

- دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی در غرب، خدمات شایانی در جهت تولید علم و کشف مجهولات انجام داده‌اند.

- سرانه‌ی مطالعه در غرب بسیار بالاست و مردم از کتابخوانی بسیار استقبال می‌کنند.

- در غرب مردم بسیار شرافتمندی زندگی می‌کنند که دارای انسانیت والایی هستند (در آنجا هم خوب و بد وجود دارد).

- و بسیاری از امور دیگر...

چه کسی می‌تواند منکر این خوبی‌ها شود؟ آیا ما هرگز به انکار این موارد پرداخته‌ایم؟ باور کنید بنده، هرگز چنین ادعایی نداشته‌ام و هرگز نمی‌توانم منکر نکات مثبت تمدن غرب شوم ولی آیا تمدن غرب هیچ نکته‌ی منفی‌ای در کارنامه‌ی خود ندارد؟ آیا هر چه آنها انجام می‌دهند در بهترین حالت خود قرار دارد؟ آیا آنها منشأ خوبی در عالم هستند؟ برای پاسخ به این سوالات به مواردی که در ادامه ذکر شده توجه بفرمایید و خودتان قضاوت نمایید:

۱. زوال اخلاقی

صدها میلیون فیلم مبتذل در تمدن غرب تولید شده و برای مردم دنیا آپلود شده است، ۴ میلیون وبسایت پورنوگرافی وجود دارد که متعلق به غرب است، هر ۳۹ دقیقه یک فیلم پورنو در آمریکا تولید می‌شود، ۴۲ درصد از کاربران اینترنت در سطح جهان به پورن نگاه می‌کنند (فیلم‌هایی که توسط همین غربی‌ها ساخته شده است)، ۲۵ درصد جستجوهای انجام شده در موتورهای جستجو در فضای مجازی مربوط به پورن است و...[۱]

---

۱. آمارها متعلق به موسسه‌ی (family safe) می‌باشد.

آیا این کار نمونه‌ی بارز پایمال کردن حقوق و کرامت انسانها نیست؟ آیا این کار عملا باعث نابودی عفت و شرافت صدها میلیون بانوی غربی نشده است؟ بانوانی که مخاطبان‌شان در سراسر دنیا، آنها را به عنوان طعمه‌ی جنسی می‌خواهند امّا هرگز حاضر نیستند به عنوان شریک زندگی و حتی دوست، انتخاب‌شان نمایند، آیا این ابتذال غرب باعث ایجاد انحرافات جنسی در بین مردم سراسر جهان نشده است؟

۲. تاراج ثروت‌های مردم جهان

بیش از یک قرن است در قالب استعمارگری به صورت پیدا و پنهان نفت خاورمیانه را می‌برند، آیا ثروتی که در خاورمیانه وجود دارد متعلق به نسل‌های آینده‌ی این نقطه از کره‌ی زمین نیست؟ آیا نباید انسانهایی که چند قرن بعد از ما در این مکان زندگی می‌کنند چنین پشتوانه‌ای داشته باشند؟ آیا نباید این نفت برای آبادی خاورمیانه به کار برده شود؟

آیا همین غربی‌ها معادن قاره‌ی آفریقا را به تاراج نبردند و باعث فقر و فلاکت و گرسنگی در بین این مردم مظلوم و ستمدیده نشده‌اند؟

۳. قلدرمآبی

ابرقدرت‌های غربی در نقاط مختلف جهان پایگاه‌های نظامی ایجاد کرده‌اند و کافیست شرایط حاکم بر یکی از کشورها، مخالف سیاست‌های آنها باشد بلافاصله از نیروی نظامی خود به عنوان اهرم فشار استفاده می‌کنند، آیا به رسمیت نشناختن استقلال دیگر مردم جهان کار درستی است؟

۴. جنگ‌طلبی و کشتن انسان‌های بی‌گناه

در قرن ۲۰ و ۲۱ میلیون‌ها انسان را در نقاط مختلف جهان سلاخی کرده‌اند، مثلاً به آمار کشته‌شدگان عراق و افغانستان بعد از حمله‌ی ناتو نگاه کنید، بله با حکومت‌ها مخالف بوده‌اند، ولی آیا این مردم بی‌گناه تقصیری داشته‌اند؟!

۵. و موارد دیگر...

لذا از شیفتگان افراطی تمدن غرب (افرادی که به نقدهای ما اشکال وارد می‌کنند) سه سوال می‌پرسیم:

سوال اول:

آیا غربی‌ها این نکات منفی را دارند یا خیر؟ (کسی نمی‌تواند منکر این موارد شود).

سوال دوم:

آیا شما این نکات را منفی می‌دانید یا خیر؟ (عده‌ای اینها را منفی نمی‌دانند و می‌گویند چون قدرت دارند پس حق خودشان است! و فقط باید گفت إنا لله و إنا إلیه راجعون برای چنین بینشی!).

و **سوال سوم** که مهمترین سوال و چکیده‌ی تمام بحث مَا است:

عزیزان «ما منکر «خوبی‌های» تمدن غرب نشده‌ایم ولی چرا شما منکر «بدی‌های» آنها می‌شوید؟

دفاعی که شما از آنها می‌کنید و تعریفات و تمجیداتی که از آنها دارید کاملا گویای این است که هیچ نقطه‌ی سیاهی در کارنامه‌ی غربیان نمی‌بینید! ولی آیا این گونه است؟ پس لازم است بدانید:

ما تمدن غرب را مجموعه‌ای متشکل از نکات مثبت و منفی می‌دانیم و نکات مثبت آنها را ارج می‌نهیم اما قرار نیست بدی‌های آنها را نبینیم و بگوییم حق خودشان است، هر کاری که دوست دارند انجام دهند! لذا نقدهای ما متوجه آن نکات منفی است... (اما چرا؟)

چون واقعا این نکات منفی برای ما مشکل‌ساز بوده است بله، قسمتی از بدبختی‌ها و فلاکت‌های امت اسلام، ناشی از اختلافات و خمودهای درونی است اما قسمت دیگر آن به دخالت‌ها، استعمارگری‌ها، قلدرمآبی‌ها و جنگ‌طلبی‌های سردمداران غرب باز می‌گردد لذا امیدوارم وقتی تمدن غرب را نقد کردیم بدانید که منظور ما چیست و این مسائل را از یکدیگر تفکیک نمایید.



شبهه‌ای در مورد اعجازهای عددی قرآن

حرف G هفتمین حرف از حروف الفبای انگلیسی است و آلمان با حرف G شروع می‌شود. نامgermany از ۷ حرف تشکیل شده. آلمان در گروه G یا گروه ۷ قرار داشت. آلمان مرحله گروهی را با ۷ امتیاز به پایان رساند. آلمان ۷ گل در مرحله گروهی به ثمر رساند. آلمان ۷ گل به برزیل زد و واضح است که جام جهانی در هفتمین ماه از سال میلادی برگزار شد. گل در هفتمین روز هفته تقویم میلادی بود. گل قهرمانی آلمان ۷ دقیقه مانده به پایان وقت

اضافی به ثمر رسید. زننده گل هم Gotze' بود و از همه مهمتر مجموع اعداد ۲۰۱٤ می‌شد ۷.

آیا این نظم تصادفی است؟ این نشانه‌هایی است برای کسانی که تعقل می‌کنند!

پس چرا به آلمان ایمان نمی‌آورید؟!

پاسخ:

لابد افرادی که این شبهه را مطرح نموده‌اند تصور می‌کنند فقط «یک راه» برای «اثبات معجزه بودن قرآن» وجود دارد و آن هم «اعجازهای عددی» معرفی‌شده است لذا با تمسخر و نقدِ این موضوع، گمان می‌کنند موفقیت بزرگی به دست آورده‌اند و به مردم جهان ثابت کرده‌اند قرآن دیگر معجزه نیست!! ولی این نگرش نادرست است، - إن شاء الله- توجه به نکات زیر ما را بیشتر به حقیقت نزدیک می‌نماید:

الف)

مطالبی که تحت عنوان «اعجاز» مطرح می‌شود حاصل تلاش و تفکر انسان‌ها است و مسلمان‌ها خودشان به این نتیجه رسیده‌اند که این امور اعجاز هستند، حال اگر اسلام‌ستیزی بیاید این اعجازها را نقد نماید «تلاش و دیدگاه مسلمان‌ها» را نقد کرده است نه قرآن کریم را...! و عظمت، ابهت و معجزه بودن کلام پروردگار همچنان بر سر جای خود قرار دارد...

ب)

هستند مطالبی که تحت عنوان اعجاز مطرح گشته‌اند و بسیار فراگیر هم شده‌اند اما واقعا اعجاز نیستند و متاسفانه بدون تحقیق در فضای مجازی منتشر می‌شوند ما قبلاً برخی از این موارد را معرفی کرده‌ایم:

«شکستن بدن مورچه و یافتن اشکال در قرآن، خارج شدن امواج از نوک انگشتان در حین سجده کردن، تایید شق القمر توسط ناسا، خلیج اسکارگن دانمارک و قاطی شدن دو دریا (بحث این آیات چیز دیگری است و آن فیلم منتشر شده که دو دریا را نشان می‌دهد تفسیر این آیات نیست)، آزمایش بر روی رحم و ایمان آوردن دانشمند یهودی و...»

بنده روی این موارد تحقیق کرده‌ام و به هیچ نتیجه‌ای نرسیده‌ام جز اینکه همه‌ی آنها بدون سند معتبر در فضای مجازی منتشر شده‌اند و ادعایی بیش نیستند، حتی در کتاب‌های اعجازی هم مطالبی تحت عنوان اعجاز می‌بینم که نفسِ بنده را به عنوان یک مسلمان اقناع نمی‌کند (چه رسد به مخالفان).

ج)

بحث معجزات عددی یکی از موارد محل مناقشه است، برخی از پژوهشگران مسلمان آن را قبول دارند و برخی دیگر مخالف آن هستند.

اتفاقاً چند سال پیش بر سر همین موضوع با یکی از نابـاوران بحث نمودم، تا صبح نخوابیدم و کتاب‌ها و سایت‌های زیادی را مورد بررسی قرار دادم، نتیجه‌ی پژوهش‌هایم این بود که در قرآن نظم و زیبایی وجود دارد و کسی نمی‌تواند منکر آن شود ولی بیشتر مطالب ادعا شده واقعا «اعجاز عددی» نیستند و نویسنده‌های مدعی به هر قیمت ممکن خواسته‌اند ارتباط معناداری در بین این اعداد پیدا نمایند.

در بهترین حالت خود این اعداد، زیبایی ادبی قرآن را ثابت می‌کنند نه معجزه بودن، چون مثال‌های نقضی وجود دارد و همه‌ی آن مواردی که تحت عنوان اعجاز عددی مطرح شده‌اند صحت ندارند...

«منتقـدان مسـلمان» مـی‌گوینـد هـیچ فرمـول ثـابتی بـرای ایـن امـر وجـود نـدارد و نویسـندگان مـدعیِ ایـن اعجـاز بیشـتر بـه صـورت سـلیقه‌ای کار کرده‌اند.

د)

ولی به هر حال همـان‌گونـه کـه در ابتـدای ایـن مطلـب ذکـر شـد دلایـل فراوانی برای اثبات معجزه بودن قرآن وجود دارد و با رد یک ادعا، همان ادعـا نقد شده است نه قرآن کریم.

بـه بـرادران و خـواهران عزیـزم توصـیه می‌نمـایم از طریـق مسـائل و اعجازهایی به دفاع از قرآن بپردازند که هیچ شبهه‌ای در زمینه‌ی آنهـا وجـود ندارد نه اینکه خودمان معجزه‌تراشی نماییم!

این که یک عدد خـاص در بـازی‌هـای مربـوط بـه آلمـان در جـام جهـانی ۲۰۱۴ تکرار شده است یک تصادف و پیش‌آمد اتفاقی بوده است.

یک نکته‌ی مهم:

اگر کسانی بخواهند با ایـن جمـلات بـه تصـادفی بـودن امـور دیگـر بهـا ببخشند و بگویند:

چون در این مسأله با وجود تصادفی بودن باز هم چنین نتیجه‌ی جـالبی ایجـاد شـده اسـت پـس پدیـدار شـدن تصـادفی جهـان نیـز معقولیـت پیـدا می‌کند...

می‌گوییم خیر، این نتیجه‌گیری نادرست است، آیا حادثه‌ای که رخ داده هدفمند بوده است؟ آیا منجر به ایجاد چرخه‌های منظمی شـده کـه بتـوانیم آنها را قانون بنامیم؟ به هیچ عنوان.

ولی خلقت جهان کاملاً هدفمند و منظم می‌باشد و منجر به اموری شده که ما آنها را قانون می‌نامیم؛ قوانینی که نظم جهان را برپا کرده‌اند و اگر آنها نبودند گیتی در مدت‌زمان کوتاهی نابود می‌شد. قوانینی که مدام تکرار می‌شوند.

پس خلقت جهان تصادفی نیست امّا مثالی که شما ذکر کرده‌اید تصادفی است.



یک حدیث زیبا در جهت پاسداشت حقوق انسانها

پیامبر ﷺ فرموده است: (مَنْ لَمْ يَرْحَمْ صَغِيرنَا، وَيَعْرِفْ حَقَّ كَبيرِنَا فَلَيْسَ مِنَّا)[1] «کسی که به کوچک‌تر ما مهربانی نکند و به بزرگ‌تر ما احترام نگذارد از ما نیست».

اگر حق و انصاف وجود داشته باشد باید تمام سازمان‌های حقوق بشری در مقابل این حدیث گهربار ادای احترام کنند. ببینید رسول اکرم ﷺ فرموده است کسی که به کوچکتر از خود مهربانی نکند! و کسی که به بزرگتر از خود احترام نگذارد از ما نیست!

هر دین و عقیده‌ای که داشته باشیم بیایید منصفانه به موضوع نگاه کنیم، انصافا اگر مردم جامعه ما فقط به این حدیث عمل می‌کردند چند درصد از مشکلات‌مان حل می‌شد؟![2]

---

١. سنن أبي داود، ج٤، ص٢٨٦ ح٤٩٤٣؛ سنن الترمذي، ج٤، ص٣٢٢ ح١٩٢٠؛ مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج١١، ص٣٤٥ ح٦٧٣٣.

٢. خود به تطبیقات آن فکر کنید... مردان و زنانِ میانسال حقوق افراد کوچکتر را با مهربانی پاس می‌داشتند، جوانان؛ حقوق مردان و زنان بزرگتر از خود را با مهربانی پاس می‌داشتند.

پس واضح و مبرهن است که مردم ما خودشان از آموزه‌های این دین مبارک فاصله گرفته‌اند وگرنه امر به «مهربانی» و «احترام» آن هم «با این شدت»، راه‌حل از میان برداشتن دریایی از مشکلات است.



سه سوال پرتکرار، سه پاسخ ساده

۱. چرا رو به کعبه نماز خواندن بت‌پرستی نیست؟

پاسخ:

چون ما کعبه را دارای هیچ نیرویی نمی‌دانیم! اما بت‌پرست‌ها بت را دارای نیرو و توانایی می‌دانند. همچنین باید دانست سجده‌ی ما برای خدای متعال است ولی سجده‌ی بت‌پرستان برای آن بت می‌باشد.

۲. چرا ادعا می‌کنید: اسلام دین صلح است؟

پاسخ:

چون اسلام جنگ را آخرین راه برای حل مشکلات می‌داند و تا زمانی که باب تسامح و مصالحه باز باشد دستور جنگ نمی‌دهد.

اگر شخصی بگوید همین که در اسلام لفظ جنگ وجود دارد (تحت هر شرایطی) پس اسلام دین صلح نیست! به او می‌گوییم برای مقابله با کسانی که حق ما را پایمال می‌کنند و فقط زبان خشونت را می‌فهمند حتماً باید چیزی به نام جنگ وجود داشته باشد.

مطمئن باشید هر اندیشه و آیینی که ظلم‌پذیری را روا بداند و سکوت نماید دارای اشکال است.

۳. چرا می‌گویید اسلام به حقوق زنان ظلم نکرده است؟

پاسخ:

چون اسلام حقوق افراد را طبق وظایف و مسئولیت‌هایشان تعیین نموده است، مثلا کسی که مسئولیت مالی کمتری دارد پول کمتری هم به او می‌دهد یا کسی که مسئولیت اجتماعی کمتری دارد اختیارات کمتری نیز برای او در نظر گرفته است و این نشان از برابری است نه ظلم.

خرد حکم می‌کند وقتی اختیارات و پول‌های تعلق گرفته به یک جنس را می‌بینیم مسئولیت‌های دنیوی و اخروی او را هم در نظر داشته باشیم.

لازم است بدانیم مسئولیت کمتر، یک تخفیف است نه تبعیض (و در همین راستاست که حقوق هم کمتر شده است) لذا حق زن و مرد باید «برابر» باشد نه مشابه (طبق توضیحات ذکر شده) و اگر حقوق آنها در همه‌ی موارد «مشابه» باشد به مردها ظلم می‌شود (چون گفتیم در برخی جاها مسئولیت‌های مرد بیشتر است).

***

شبهه‌ای در مورد قبض روح انسان‌ها توسط فرشته‌ی مرگ

فرشته‌ی مرگ چگونه می‌تواند «هم‌زمان» روح صدها و هزاران نفر را در مکان‌های مختلف دنیا قبض نماید؟ مگر چنین چیزی ممکن است؟

پاسخ:

الف)

قبل از هر چیز باید بدانیم که ملک الموت تنها نیست! خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ﴾ (انعام: ۶۱)

«خداوند بر بندگان خود کاملاً چیره است. او مراقبانی (از فرشتگان را برای حسابرسی و نگارش اعمال شما) بر شما می‌فرستد و می‌گمارد (و آنان به کار خود با دقّت تمام تا دم مرگِ یکایک شما، مشغول می‌گردند) و چون مرگ یکی از شما فرا رسید **«فرستادگان ما»** (از میان فرشتگان دیگر به سراغ او می‌آیند و) جان او را می‌گیرند و (فرشتگان گروه اوّل و فرشتگان گروه دوم هیچ کدام در مأموریت خود) کوتاهی نمی‌کنند.»

این آیه برای ما مشخص می‌نماید که فرشته‌ی مرگ تنها نیست و فرشته‌های دیگری هم این کار را انجام می‌دهند لذا شبهه با همین آیه به طور کامل برطرف می‌شود.

ب)

با بررسی آیات مربوطه در قرآن کریم به این نتیجه می‌رسیم که:

۱. قبل از هر چیز، این امر به فرمان پروردگار انجام می‌شود:

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾ (زمر: ۴۲)

«خداوند ارواح انسان‌ها را به هنگام مرگ‌شان می‌گیرد.»

۲. سپس یکی از ملایکه‌ی مقرب پروردگار به نام ما ک الموت مسئول قبض روح انسانها شده است:

﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾ (سجده: ۱۱)

«بگو: فرشته مرگ که بر شما گماشته شده است به سراغتان می‌آید و جان شما را می‌گیرد سپس به سوی پروردگارتان بازگردانده می‌شوید.»

۳. سپس آیه‌ای که در مورد «الف» بیان نمودیم مطرح می‌شود:

﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ﴾ (انعام: ۶۱)

«خداوند بر بندگان خود کاملاً چیره است. او مراقبانی (از فرشتگان را برای حسابرسی و نگارش اعمال شما) بر شما می‌فرستد و می‌گمارد (وآنان به کار خود با دقّت تمام تا دم مرگِ یکایک شما، مشغول می‌گردند) و چون مرگ یکی از شما فرا رسید فرستادگان ما (از میان فرشتگان دیگر به سراغ او می‌آیند و) جان او را می‌گیرند و (فرشتگان گروه اوّل و فرشتگان گروه دوم هیچ کدام در مأموریت خود) کوتاهی نمی‌کنند.»

آن گونه که از تفاسیر بر می‌آید نتیجه و جمع‌بندی حاصل از آیات مربوطه این است که خداوند (سبحانه و تعالی) به فرشته‌ی مرگ فرمان می‌دهد که روح فلان افراد قبض شود و او هم ملایکی را سراغ این افراد می‌فرستد یا به همراه ملایکی دیگر این کار را انجام می‌دهد.

ج)

اما حتی اگر یکی از ملایکه این کار را انجام دهد باز هم آن گونه نیست که مخالفان فکر می‌کنند، برای فهم بهتر موضوع به مثال زیر توجه بفرمایید:

شخصی در مخابرات نشسته و تلفن تمام مردم شهر را در اختیار دارد، او با یک کلیک ساده می‌تواند هر شماره تلفنی را که دلش بخواهد قطع نماید و اصلا نیاز نیست به همه‌ی منازل شهر برود و با سیم‌چین، سیم تلفن‌شان را قطع کند!

حال تصور کنید تمام تلفن‌های جهان در اختیار یک شخص است و او با استفاده از تکنولوژی‌های مربوطه یک کلیک ساده انجام می‌دهد و هر شماره تلفنی را که بخواهد قطع می‌کند. مثلا می‌خواهد در ساعت ۱۰ صبح، تلفن ۱۰۰۰ نفر را قطع کند، همه چیز آماده می‌شود و دقیقاً راس ساعت ۱۰ بر روی سیستمش یک کلیک انجام می‌دهد و عمل مورد نظر انجام می‌شود. همان‌گونه که مشاهده نمودیم محدودیت زمانی و مکانی برای او وجود ندارد.

این مثال فقط برای آمادگی ذهنی شما عزیزان بود تا اگر گفتیم محدودیت زمانی و مکانی برای کسی که بر تمام مجموعه تسلط داشته باشد وجود ندارد بدانید منظورمان چیست، حال می‌رویم سر اصل مطلب:

ملایکه‌ی خداوند ماده نیستند که در بند «زمان» و «مکان» گرفتار باشند و نیازی نیست وقتی که در اینجا هستند برای رفتن به یک مکان دیگر سوار اتوبوس یا هواپیما شوند و بعد از «چند ساعت دیگر» به مقصد مورد نظر

برسند! بلکه در یک بازه‌ی زمانی خاص که اصلا برای ما موجودات مادی قابل فهم نیست به مکان‌های مختلف می‌روند و فعالیت خود را انجام می‌دهند!

وقتی خداوند دستور می‌دهد جان فلان افراد در این لحظه گرفته شود ملایکه‌ی پروردگار بدون محدودیت زمانی و مکانی این امر را در آنِ واحد انجام می‌دهند.

پس کسی که بر تمام مجموعه تسلط داشته باشد و محدود به زمان و مکان نباشد توانایی انجام این کار را دارد.



یکی از اولین گام‌ها برای ایجاد «وحدت» در بین مسلمین

یکی از اولین گام‌ها برای ایجاد وحدت در بین مسلمین، **مودبانه سخن گفتن در مورد علمایی است که ما آنها را قبول نداریم ولی مسلمان‌های دیگر قبول‌شان دارند.**

این چه منطقی است که من حق بی‌احترامی کردن به عقاید دیگران را دارم ولی دیگران حق ندارند!

فراموش نفرمایید:

نقد مودبانه‌ای که از روی دلسوزی و تقوا انجام می‌شود با بی‌ادبی تفاوت دارد (نباید احساسات فرد مخاطب را با تحقیر و توهین و الفاظ رکیک جریحه‌دار نماییم).



شبهه‌ای در مورد آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی مبارکه‌ی مریم

متن شبهه:

در آیه ۲۸ سوره مریم آورده شده است که:

﴿يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا﴾

«ای خواهر هارون نه پدرت آدم بدکاری بود و نه مادرت سرکش.»

در تورات در واگوئی داستان موسی آورده شده است که هارون و موسی خواهری به نام میریام داشته‌اند و طی اتفاقاتی خاص وی مورد نکوهش موسی و قوم بنی‌اسرائیل واقع می‌شود که مفصلا ذکر آن رفته است.

محمد نیز با خواندن یا شنیدن ناقص این داستان، ماریا مادر عیسی را با میریام خواهر هارون و موسی اشتباه گرفته که انعکاس این اشتباه فاحش وی در آیه ۲۸ سوره مریم تجلی پیدا کرده و او مادر عیسی را خواهر هارون خطاب می‌کند در صورتی که بین این دو شخص حداقل ۱۰۰۰ سال فاصله زمانی بوده است.

البته وجه تشابه این دو فقط نام پدرشان است که نام پدر هارون و مریم هر دو عمران بوده است و شاید علت اشتباه محمد نیز همین تشابه اسمی پدران این دو شخص بوده باشد.

پاسخ:

نویسندگان این گونه متون باید بدانند آنچه باعث برتری یک استدلال می‌شود «وجود منطق» و «محکمه پسند بودن» است نه زیاده‌گویی و ادعای گزاف داشتن!

این افراد فکر می‌کنند هر تراوشی که از ذهنشان خارج شد برای همگان اتمام حجت است و مردم مطالعه و تفکر ندارند! اگـر توجـه نماییـد مشـخص می‌شود برای شبهه‌ی مورد نظر دقیقاً همین منوال طی شده است:

۱) مطرح شدن یک ادعـای گـزاف! ۲) نداشـتن دلیـل بـرای اثبـات ایـن ادعا!

الف)

با مراجعه به آیات شریفه‌ی قرآن مشخص مـی‌شـود کـه وقتـی مـریم علیها السلام بدون ازدواج، فرزندی به دنیا می‌آورد تعجب اطرافیان را بر مـی‌انگیـزد و بـا او سـخن می‌گوینـد، یکـی از همـین سـخنان آیـه‌ی ۲۸ سـوره مبارکـه‌ی مـریم می‌باشد و خداوند برایمان نقل می‌کند که به او گفتند: «ای خـواهر هـارون» پدر و مادر تو انسانهای پاکی بودند چرا این کار را کـردی! (ایـن کـار بـد را !)، که بعداً برایشان ثابت می‌گردد فرمان الهی است.

حال ناباوران مـی‌گوینـد در بـین زمـان حضـرت موسـی علیه السلام (کـه بـرادری به نام هارون داشته اسـت) بـا زمـان سـیدنا عیسـی علیه السلام چنـدین قـرن تفـاوت زمانی وجود دارد، چرا ایشان این گونـه خطـاب شـده اسـت؟ (تـا اینجـا ایـن سوال کاملا منطقـی اسـت و ممکـن اسـت بـرای مسـلمین هـم سـوال پـیش بیاید).

ولی آنچه بیش از این نوشته شده است ادعای گزاف خودشان مـی‌باشـد (که پیامبر صلی الله علیه وسلم این ماجرا را کپی نموده و ناقص ذکر فرموده و...!)، به همـین خاطر است که می‌گوییم: همیشه بعد از ارائه‌ی مطالب به نتیجـه‌گیری‌هـای عجیب و غریب آنها توجه نمایید!

ب)

قرآن نوشته‌ی پیامبر اکرمﷺ نیست و کلام الله متعال می‌باشد، ما بارها این را به «محققان» و «انسان‌های منصف» ثابت کرده‌ایم و نشان داده‌ایم که این آیات گهربار و وحی مستقیم الهی می‌باشند.

اگر اسلام‌ستیزان می‌گویند ما قبول نداریم، می‌گوییم تایید یا رد شما برای ما مهم نیست چون «تعصب» و «ایمان آوردنِ به الحاد»، دروازه‌های تفکر را بر شما مسدود کرده است. نظر شما فقط زمانی دارای ارج خواهد بود که به دایره‌ی انصاف وارد شوید و به سوی چراغی به نام آزاداندیشی گام بردارید.

ج)

هنگام نقل موضوعات باید کمی مطالعه کنید و جوانب مختلف مسأله را بررسی نمایید تا دچار چنین خطاهایی نگردید، چون بعد از بررسی این موضوع متوجه می‌شویم این شبهه توسط خود رسول اکرمﷺ پاسخ داده شده است:

مغیره‌بن‌شعبه ﷺ می‌گوید: «رسول خداﷺ مرا به‌سوی مردم نجران فرستادند، مردم نجران [که نصاری‌بودند] به من گفتند: بنگر که شما در قرآن خود می‌خوانید: (یا أُخْتَ هَارُونَ) درحالی‌که موسی ﷺ سالیان سال قبل از عیسی ﷺ زندگی می‌کرد؟! راوی می‌گوید: پس چون بازگشتم، این سخنشان را با رسول خداﷺ در میان گذاشتم، فرمودند: آیا به آنان نگفتی که مردم در آن زمان فرزندان خود را به نام پیامبران وصالحان پیشین نامگذاری می‌کردند.»[1]

---

۱. صحیح مسلم، ج۳، ص۱٦۸۵ ح۲۱۳۵؛ صحیح ابن حبان، ج۱٤، ص۱٤۲ ح٦۲۵۰؛ سنن الترمذی، ج۵، ص۳۱۵ ح۳۱۵۵؛ السنن الکبری للنسائی، ج۱۰، ص۱٦۷ ح۱۱۲۵۳.

در حـدیث توضـیح داده شـده اسـت کـه بلـه، منظـور از هـارون، بـرادر موسی علیه السلام می‌باشد اما چون در میان آن قوم هارون به پاکی و بزرگـی معـروف بوده و به نوعی بر سر زبان‌ها بوده است طبق رسمی که داشته‌انـد بـه خـاطر صالح بودنِ مریم علیها السلام به او نیز گفته‌اند: ای خواهر هارون!

ایـن اصـل ماجراسـت، حـال سـناریوهایی کـه اسـلام‌ستیزان طراحـی کرده‌اند و نسخه‌هایی که در هم پیچیده‌اند معلوم نیسـت از کجـا آورده شـده است!

د)

شاید این شیوه‌ی نام‌گذاری در بـین مـا زیـاد مرسـوم نباشـد ولـی تصـور کنیـد امسـال یکـی از عـرب‌هـای امـارات متحـده‌ی عربـی بـه همسـایه‌ی اسلام‌ستیزش بگوید:

چرا این حرف‌ها را می‌زنی «ابوجهـل»! (ابوجهـل بـه معنـای پـدر جهـل می‌باشد) حال شخصی بیاید اعتراض کند و بگوید: ایـن دیگـر چـه خطـابی است! در بین ابوجهل و این شخص اسلام‌ستیز ۱۴۰۰ سال فاصله‌ی زمـانی وجود دارد! و این مرد اصلا فرزندی به نام «جهل» ندارد که این گونه خطـاب شود! پس مشخص است که ایـن مـرد مسـلمان بسـیار بـی‌اطـلاع اسـت و... راستی کسی برای سخن او اهمیتی قائل می‌شود؟ هرگز!

چـون منظـور آن عـرب مسـلمان «انتسـاب» ایـن شـخصِ اسـلام‌سـتیز بـه ابوجهـل می‌باشـد نـه اینکـه او را بـه عنـوان ابوجهـل واقعـی در نظـر گرفته باشد!



اگر ادیان بر حق هستند چرا وقتی نقد می‌شوند...

شبهه‌ی اول: اگر ادیان بر حق هستند چرا تاب کمترین سخن مخالفی را ندارند؟ دانش، فروتن و متین است ولی دین این گونه نیست.

شبهه‌ی دوم: اگر شما قسمتی از علم را رد کنید جایزه‌ی نوبل می‌گیرید اما اگر قسمتی از دین را رد کنید با شما برخورد می‌کنند.

پاسخ:

نویسندگانِ این شبهات از جهات مختلف دچار خطا شده‌اند که -إن شاء الله- دیدگاه‌شان را نقد می‌نماییم، فقط قبل از هر گونه پاسخگویی در نظر داشته باشید ما مدافع دین اسلام هستیم و در طی پاسخی که تقدیم می‌گردد منظور ما از واژه‌ی دین، اسلام مبارک است نه ادیان دیگر.

الف)

این دو شبهه دقیقاً یک مفهوم را بیان می‌کنند، آن‌ها می‌گویند: «علم نقدپذیر است» ولی «دین این گونه نیست»! لذا با ارائه‌ی پاسخ، هر دو مورد را نقد می‌نماییم.

ب)

بله همین طور است ولی نتیجه‌ای که ارائه داده‌اید نادرست است، متاسفانه دو مقوله‌ای که با یکدیگر مقایسه نموده‌اید دارایِ تفاوت‌های فراوانی هستند.

۱.دین با «یقین» نازل شده است اما:

۲. علم با «مشاهده و فرض و گمان» آغاز گشته است!

خداوند متعال این دین آسمانی را با یقین برای انسان‌ها فرستاده است:

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ﴾

«این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقواپیشگان است.»

اما علوم تجربی این گونه نیستند و با شک و گمان شروع می‌شوند، کسانی که اندک مطالعاتی در زمینه‌ی مطالب علمی داشته باشند می‌دانند که این فرمول تولید علم (در حیطه‌ی علوم تجربی) می‌باشد:

۱- مشاهده: (به‌کارگیری همه‌ی حواس).

۲- طرح مسئله: (پرسشی که با آن روبرو می‌شویم).

۳- فرضیه‌سازی: (ارائه‌ی راه‌حل و پاسخ احتمالی برای حل مسئله).

۴- طراحی و انجام آزمایش (تکرار آزمایش و یادداشت‌برداری حین آزمایش).

۵- نتیجه‌گیری (نظریه: فرضیه‌ای که با انجام آزمایش به اثبات رسیده باشد، نظریه نامیده می‌شود).

جوانان عزیزمان باید بدانند، «دین» توسط یک «خالق مقتدر» که عالم الغیب است و «هیچ گونه» خطایی به کار او «راه ندارد» نازل شده است ولی «علم» توسط «انسان‌هایی که ممکن الخطا می‌باشند» و احتمال دارد «طی تمام مراحل پنجگانه‌ی معرفی شده» «دچار خطا» و «اشتباه» شده باشند ایجاد شده است!

حال (چرا باید مؤلفه‌ای که بستر آن «یقین» است با مؤلفه‌ای که بستر آن «شک» است مقایسه شود؟) و در نهایت به این نتیجه برسیم که فلانی از فلانی بهتر است! پس این طور نیست و هر کدام کارکرد خود را دارد.

لذا «نقدپذیری» «خاصیت ذاتی علم» است اما «دین این گونه نیست»، شما با همان بستر علوم تجربی (نقدپذیری) به دین هم نگاه می‌کنید لذا نتیجه‌ای که به دست آورده‌اید هم نادرست است.

اتفاقاً واکنش و اعتراض دینداران هم به این خاطر است، شما چیزی به نام دین را قبول ندارید و فکر می‌کنید فقط علم در جهان وجود دارد لذا یک عینک مادی‌گرایانه به چشم زده‌اید و هر آنچه از فیلتر عینک‌تان عبور نکند را نادرست می‌پندارید! حال خود بگویید آیا شخص دینداری که «فراسوی ماده» را در نظر می‌گیرد باید ساکت باشد و دیدگاه شما را قبول کند؟

ج)

اگر شخصی بگوید شما اول باید «یقینی بودن اندیشه‌ی خود» را ثابت کنید و به ما نشان دهید اشکالی در آن وجود ندارد، می‌گوییم پس ما شب و روز در حوزه‌ی رد شبهات مشغول چه کاری هستیم؟ این همه اشکالی که مطرح می‌کنند و ما پاسخ می‌دهیم دقیقاً در همین راستاست، اگر اشکالی هم به پاسخ‌های ما وارد می‌کنند باید پاسخ دوباره‌ی پژوهشگران مسلمان به آن اشکال‌ها را نیز بخوانید، آن موقع قضاوت کنید.

د)

مقوله‌ای که بارها توضیح داده‌ایم و هر بار به تکرار نیاز دارد اینست که:

شبهه‌افکنانی که می‌گویند علم قابل نقد است ولی دینداران دین خود را غیر قابل نقد می‌دانند! خودشان دیندارند (طرز فکر آنها دین آنهاست) و اتفاقاً آن‌ها هم دین خود را غیر قابل نقد می‌دانند!

- مثلا به ناباوری که ماوراء الطبیعه را رد می‌کند بگویید این عقیده‌ی شما اشتباه است، ببینید آیا فروتنانه پاسخ می‌دهد؟!

- یا در یک حکومت کمونیستی که همان تفکر ناباوری وجود دارد اما دنبال برنامه‌ی اقتصادی مدنظر خود هستند، کمونیسم (دین آنها) را نقد کنید، ببینید آیا فروتنانه پاسخ می‌دهند؟ یا برای فرامادە تبلیغ کنید، ببیند آیا فروتنانه پاسخ می‌دهند؟!

- یا در اروپای لیبرال اندیشه‌ی سوسیالیسم را ترویج دهید و مخالف سرمایه‌داری باشید و مالیات ندهید، ببینید آیا فروتنانه پاسخ می‌دهند؟!

پس برادران و خواهران مسلمانم، فریب این شعارها را نخورید، آنها «بیشتر» از ما «دین‌های خود» را «پاس» می‌دارند و این شعارها را برای مقابله با کاملترین دین سر می‌دهند؛ دینی که توسط رسول اکرمﷺ به جهانیان ارائه شده است.

و مطمئن باشید اگر آنها علم را نقدپذیر می‌دانند ما هم آن را نقدپذیر می‌دانیم چون معتقدیم این خاصیت ذاتی علم است.



یکی از سخنان مسیحیان برایم شبهه شده است!

سلام، من به یکی از کانالهای مسیحیت وارد شدم، هیچ کدام از مواردی که تحت عنوان نقد اسلام نوشته بودند منطقی نبود از جمله این که گفته بود مسیحیان مسلمان نمی‌شوند! این صحت ندارد و به وضوح واقعیت جوامع بشری و گرایش به سمت اسلام را می‌بینیم اما یکی از سخنانش

ذهنم را مشوش کرده است، او می‌گفت ما روزه می‌گیریم اما پنهان، ولی مسلمان‌ها در رمضان با ریای کامل روزه می‌گیرند، چند مثال ذکر کرد که در اروپا رستوران‌ها در رمضان خرما می‌فروشند و غیره. ممنون می‌شوم که این مورد را بررسی نمایید.

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

الف)

معمولا منتقدان اسلام حین بازگو نمودن احکام عبادی این دین مبارک، بی‌انصافی زیادی به خرج می‌دهند و هر نتیجه‌ای که باب میل خودشان باشد را به مسائل و موضوعات مربوطه نسبت می‌دهند!

مگر «ریاکاری» یا «اخلاصِ در عمل» یک «امر قلبی» و «درونی» نیست؟ «چگونه» و «طبق کدام معیار»، کشیش‌های مسیحی اعمال ما مسلمانان را ریاکاری می‌دانند؟! آیا قلب‌های مسلمین جهان را شکافته‌اند! یا خیر! العیاذ بالله مانند خداوند جهانیان از باطن انسان‌ها هم اطلاع دارند!!

یعنی شخصی که «بخاطر خداوند» متعال روزه گرفته اما می‌رود برای وقت سحر و افطار، یک جعبه خرما می‌گیرد ریاکار است؟!

آیا هر عملی که به صورت «دسته‌جمعی» انجام شود ریاکاری است؟!!

طبق این استدلال نادرست، پس مسیحیان جهان کلاً در حال ریا هستند زیرا یکشنبه‌ها به صورت «دسته‌جمعی» به کلیسا می‌روند!

ب)

در انجیل آمده که سیدنا عیسی ﷺ می‌فرماید:

«هنگامی که روزه می‌گیرید، مانند ریاکاران تُرشرو مباشید، زیرا آنان حالت چهره‌ی خود را دگرگون می‌کنند تا نزد مردم، روزه‌دار بنمایند. آمین، به شما می‌گویم، که پاداش خود را به تمامی یافته‌اند. اما تو چون روزه می‌گیری، به سر خود روغن بزن و صورت خود را بشوی تا روزه‌ی تو بر مردم عیان نباشد، بلکه بر پدر تو که در نهان است، و پدر نهان‌بینِ تو، به تو پاداش خواهد داد.»[1]

وقتی این جملات انجیل را می‌خوانیم و آن را با ادعایی که برخی از کشیش‌ها مطرح می‌کنند مقایسه می‌کنیم بدین نتیجه می‌رسیم که آنها اصلا معنا و مفهوم این سخن سیدنا عیسی ﷺ را درک نکرده‌اند!

اگر توجه بفرمایید ایشان در «مذمت ریاکاری» سخن گفته است، مگر در نسخه‌ی کاملتر و بدون تحریف همان دین عیسی ﷺ (که اسلام مبارک نام دارد) «ریاکاری» مذمت نشده است؟!

در کجای اسلام آمده وقتی روزه گرفتید «به نشانه‌ی ریا» خود را طوری نشان دهید که شما روزه‌دار هستید!؟

اما نوع روزه و احکام موجود در اسلام و مسیحیت با یکدیگر تفاوت دارد، رمضان ماه مهمانی خدا است و مردم جامعه‌ی اسلامی با تمام وجود به استقبال این ماه زیبا می‌روند، چطور ممکن است در یک شهر یک میلیون نفری ۶۰۰ هزار نفر روزه باشند اما کسی نداند رمضان است و این ۶۰۰ هزار

---

۱. انجیل متی، ٦: ١٦ - ١٨.

نفر مخفیانه روزه بگیرند و افطار کنند و برای سحر بیدار شوند و به نماز جماعت و تراویح و شب قدر بروند؟!

مثلا در جامعه‌ی ما شخصی برود بامیه و زولوبیا بخرد ولی به دروغ بگوید من روزه نیستم و برای بچه‌هایم می‌خواهم! چرا؟ تا ریا نشود! این کار کجایش درست است؟ همانگونه که ذکر شد ریا و اخلاص «یک امر درونی» است و خداوند متعال که خود «قاضی» و «فرمانروا» می‌باشد آن را سنجش می‌نماید.

آیا در آیین مسیحیت روزه‌داری این‌گونه است؟ خیر، در آیین مسیحیت یک ماه ثابت برای روزه گرفتن وجود ندارد و سه شاخه‌ی مسیحیان (کاتولیک، ارتودوکس و پروتستان) هر کدام روزهایی را برای روزه‌داری خود مشخص نموده‌اند.

ج)

اگر هدف ما «خیر و صلاح» باشد مطلع کردن دیگران نسبت به روزه چرا مذموم است؟!

به عنوان مثال بنده‌ی حقیر چند سال پیش که فضای مجازی مانند امروز وجود نداشت شب قبل از عرفه برای دوستانم پیامک می‌فرستادم که «إن شاء الله فردا روزه می‌گیرم چون روز بسیار بزرگی است، شما هم در حد توان حتما روزه بگیرید و ثواب آن را از دست ندهید».

چون خودم آن را انجام می‌دادم، به راحتی می‌توانستم به دوستانم نیز پیشنهاد دهم، آیا این کار مذموم است؟! یا شخصی روزه‌ی سنت می‌گیرد و آن را «به نیت ایجاد انگیزه» در جمع همکارانش مطرح می‌نماید، کجای این کار نادرست است؟!

بله ریا مذموم است و اخلاص و مخفی نمودن، امر بسیار مبارکیست ولـی به چه حقی این مبلغان محترم «هر آشکارشدنی» را «ریا» قلمداد کرده‌اند؟! رسول اکرم ﷺ چـه زیبـا فرمـوده‌انـد: (إِنَّمَـا الأَعْمَـالُ بِالنِّيَـاتِ)[1] «اعمـال بـه نیت‌ها بستگی دارند.»

***

مناجاتی با خدای مهربان

خدای مهربانم، شبها و روزها سپری می‌شوند و ثانیه به ثانیه از عمری که به من اعطا فرموده‌ای سپری می‌گردد، پروردگـارا نمـی‌دانـم چـه سرّی دارد ولی هر بار که به گذر ایام می‌اندیشم دلتنگی خاصی سراغ قلبم می‌آیـد، هـر بار خود را مانند آن تکه چوبی می‌بیـنم کـه در یـک رودخانـه‌ی مـوّاج حرکـت می‌کند و آینده‌ی نامشخصی در پیش رو دارد...

- یا الله، مقصد این نفس حقیـرم کجـا خواهـد بـود؟ ایـن تکـه چـوب در کدام ساحل و خشکی آرام می‌گیرد؟

- یا الله از آینده نمی‌ترسم چون به این باور رسیده‌ام در هر جایی بـا مـن هستی و هر وقت که بخواهم می‌توانم با تو سخن بگویم ولی باز هم احسـاس غربت در نهادم زبانه می‌کشد.

- یا الله مقصد ایـن مسـافر غریـب کجاسـت؟! ایـن تکـه چـوب در کـدام ساحل آرام می‌گیرد.

---

۱. صحیح البخاری، ج۱، ص۶ ح۱؛ صحیح مسلم، ج۳، ص۱۵۱۵ ح۱۹۰۷.

- یا الله لحظه به لحظه از شمع عمرم کم می‌شود، هر دم سوختن و جاری شدن قطرات آن را می‌بینم اما نمی‌دانم نفسم بعد از رهایی از زندان جسم به کدام سو پر می‌کشد؟

- یا الله می‌دانم که می‌دانی، تنها دلخوشی‌ام اینست که بعد از اتمام این شمع سوختن، سوی تو می‌آیم.

- مهربانم، نمی‌دانم مأوای بعدی من کدام قسمت از لاهوتت خواهد بود ولی به عزتت قسم در ژرفای قلبم نوعی اطمینان وجود دارد که می‌گوید در هر حال و در هر مکان می‌توانم با تو سخن بگویم حتی اگر جوابم را ندهی.

- خدای من، به رحمانیتت قسم، اگر مرا به قعر دوزخِ سوزانت بیندازی باز هم به سخن گفتن و راز و نیاز کردن و طلب عفو و بخشش نمودن از ذات مبارکت ایمان دارم، نا امید نخواهم شد، هرگز و هرگز.

- مهربانم، جوانی هستم با دستانی خالی، با نامه‌ای پر از گناه، با قلبی پر از حب مخلوقات، با کژی‌های فراوان، با غفلت‌های بسیار، سویت آمده‌ام و می‌گویم:

- یا الله مسیر و توان رسیدن به تو را می‌خواهم، مسیر و توان کسب رضایت تو را می‌خواهم، مسیر و توان آرمیدن در کوی تو را می‌خواهم.

- یا الله این هدایت را هم برای خود و هم برای هم‌نوعانم مسئلت می‌نمایم.

- یا الله بحث هم‌نوعان شد، در عجبم واقعا در عجبم از کسانی که به وضوح می‌دانند مسافرند، حتی سوختن شمع وجودشان را درک نموده‌اند اما به مقصد و مأوای پیش‌رو نمی‌اندیشند!

چطور ممکن است سرگرم زیبایی‌ها و جذابیت‌های «وسیله‌ای» که با آن همراه شده‌ایم شویم اما به «مقصدی» که به سمت آن در حال حرکتیم نیندیشیم؟!

لذا توفیق اندیشیدن در مورد مقصد و منزلگاه پیش‌رو را برای خود و تمام جوانان عزیز و بزرگوارمان از ذات مهربانت مسئلت می‌نمایم.



کافیست در قرآن تامل نماییم (نقد و شبهه‌ی معروف منتقدان اسلام)

نکته‌ی اول:

ناباوران می‌گویند رسول اکرمﷺ (العیاذ بالله) شخص شهوترانی بوده چون ازدواج‌های زیادی انجام داده است و این به روحیه‌ی شهوانی ایشان باز می‌گردد (هرچند ما بارها پاسخ ادعاهای مطرح شده را داده‌ایم اما به ادامه‌ی مطلب و نکته‌ی کلیدیِ مهمی که مدنظر می‌باشد توجه بفرمایید).

نکته‌ی دوم:

ناباوران در یک ادعای نادرست دیگر می‌گویند: قرآن نوشته‌ی رسول اکرمﷺ می‌باشد و این آیات را به میل خود نوشته است، مثلا می‌گویند در فلان جا و فلان جا برای حل شدن کار خودش چنین آیه‌ای نوشته است!

نکته‌ی سوم:

در آیه‌ی ۵۲ سوره‌ی احزاب می‌خوانیم که ای پیامبر دیگر حق نداری هیچ ازدواجی انجام دهی!!!

توضیح:

نکته‌ی سوم، ابتدا شبهه‌ی موجود در نکته‌ی دوم را مردود می‌نماید (زیرا او را محدود می‌کند در حالی که شبهه‌افکنان می‌گویند ایشان به میل خود و به صورت منفعت‌طلبانه آیات را نوشته است!)، سپس یک پله بالاتر می‌رود و این بار شبهه‌ی موجود در نکته‌ی اول را مردود می‌کند (چطور ممکن است یک شخص شهوتران خود را در زمینه‌ی جنسی محدود کند در حالی که کاملا مختار باشد و هیچ مانعی بر سر راه او وجود نداشته باشد؟!) **پس آیه ۵۲ سوره‌ی احزاب، ادعای منفعت‌طلبی و شهوتران بودنِ رسول اکرمﷺ را مردود می‌کند.**

البته انتظار می‌رود بعد از شنیدن توضیح فوق، دو شبهه به این مقوله وارد کنند که إن شاء الله هر دوی آنها را پاسخ می‌دهیم:

ابتدا به خدمت آیه‌ی ۵۲ سوره‌ی مبارکه‌ی احزاب می‌رسیم:

﴿لَّا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِن بَعْدُ وَلَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّـهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَّقِيبًا﴾

«بعد از این، دیگر زنی بر تو حلال نیست و نمی‌توانی همسرانت را به همسران دیگری تبدیل کنی (و مثلاً برخی از اینان را طلاق دهی و به جای وی همسران تازه‌ای را خواستگاری نمایی) هرچند جمال آنان تو را به شگفت درآورد مگر کنیزان. خداوند ناظر و مراقب بر هر چیزی است.»

شبهه‌ی اول:

احتمال می‌دهم اسلام‌ستیزان به استثنای ذکر شده در آیه اشکال وارد کنند و بگویند: بله ازدواج‌ها ممنوع شد ولی ببینید کنیزان استثنا شده‌اند.[1]

در **پاسخ** می‌گوییم:

حتی حلال شدن کنیزان هم محدودیت ایجاد شده را کم‌اهمیت نمی‌نماید! و استدلالی که مطرح نموده‌ایم بر سر جای خود قرار دارد، چون اسلام مبارک مجرای بسیار ناچیزی برای ورود کنیزان به بدنه‌ی امت اسلامی باقی گذاشته بود (اسیر جنگی)، «این کجا» و توانایی ازدواج آزاد با دختران زیباروی مکه و مدینه و سراسر حجاز «کجا»! امّا آیا از این مجرای ناچیز هم استفاده کرد؟

نکته‌ی جالب توجه این جاست که رسول اکرمﷺ قبل از این ممنوعیت هم به انتخاب دختران و زنان زیبارو نپرداخت و فقط با یک دختر ازدواج نمود و بقیه‌ی ازدواج‌هایش با بیوه‌زنان و پیرزنان بود.

شبهه‌ی دوم:

شبهه‌ی دیگری هم در مورد این آیه مطرح می‌کنند، آنجا که فرموده است: «هرچند جمال آنان تو را به شگفتی آورد»، اسلام‌ستیزان می‌گویند

---

۱. برای پیامبرﷺ دو زن که جزو کنیزان بوده‌اند ذکر شده است؛ ماریه قبطیه و ریحانه قرظیه، اما آنچه مشهور و ثابت شده است تنها کنیزی که با پیامبرﷺ بوده بانو ماریه قبطیه بوده است. (ر.ک: التحریر والتنویر- ابن عاشور، ج۲۲، ص٦٥)

بله تعطیل شد ولی چرا این سخن گفته شده است، آیا قبلا که ممنوع نبود این کار را می‌کرد؟ و محو زیبایی می‌شد و ازدواج می‌کرد؟

می‌گوییم خیر، چون قبلاً هم از این معیار استفاده نکرده است پس این ادعا رد می‌شود.

در عبارت فوق منظور، پسند بودن از لحاظ زیبایی است نه اینکه زیبایی تنها معیار انتخاب باشد و طبق آن رفتار شده باشد، یعنی اگر زنی را دیدی که از لحاظ زیبایی هم بسیار موردپسند باشد باز هم چنین اجازه‌ای وجود ندارد...

همانگونه که عرض شد رسول اکرمﷺ قبل از این ممنوعیت نیز با بیوه‌زنان و پیرزنان ازدواج نمود نه افرادی که محو زیبایی آنها گردد! حتی مواردی از همسرانش کنیز آزادشده بودند تا پایگاه اجتماعی این افراد را بالا ببرد و ازدواج‌های دیگر هم هر کدام دارای حکمت خاص خود بوده که توضیح آن از حوصله‌ی بحث ما خارج است لذا این اشکال هم مردود است.



من عضو فلان طایفه هستم

چند سال پیش در منزل یکی از دوستان بودم، پدرش یک تماس تلفنی برقرار کرد و ظاهرا به نتیجه‌ی دلخواه خود نرسید، هنوز گوشی قطع نشده بود که دوستم از اتاقی دیگر با صدای بلند و به صورت بسیار جدی (در خطاب به فردی که پشت تلفن بود) گفت: «چرا این کار را نمی‌کند «رعیتِ» نادان!». بعد از شنیدن این جمله بلافاصله فهمیدم که آها! این‌ها از فلان

طایفه هستند به این خاطر به چشم رعیت به آن شخص نگاه می‌کنند! سپس دوستم بلافاصله به من نگاه کرد و گفت: ببخش فلانی، منظور بدی نداشتم!!!

سبحان الله، خواست ابرو را درست کند زد چشم را هم نابود کرد! با ذکر این جمله برایم مشخص شد که به من هم به دید «رعیت» نگاه می‌کند! (بعد از توهین به واژه‌ی رعیت! از من عذرخواهی کرد).

از آن ماجرا سالهای زیادی می‌گذرد ولی متاسفانه تا کنون موارد فراوان دیگری در جامعه‌ی خودمان مشاهده نموده‌ام! عده‌ای هنوز هم خود را ارباب و سالار مردم می‌دانند. بنده اصلا قصد تخریب و یا خدای‌نکرده توهین کردن به دیگران را ندارم ولی به عنوان یک مسلمانِ قلم به دست که امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه‌ی دینی خود می‌داند چند نکته را به این عزیزان یادآوری می‌نمایم تا -إن شاء الله- توبه نمایند و از این مجرا مرتکب گناه و معصیت نشوند.

الف)

اکثریت افرادی که در جامعه‌ی ما چنین نگرشی دارند مسلمان هستند و در مراسمات مختلف با ما در صف نماز می‌ایستند (مثلا هنگام نماز عید یا نماز جمعه و..) ولی این بزرگواران باید بدانند که یکی از اولین آموزه‌های دین مبین اسلام، ریشه‌کن کردن تضاد طبقاتی و تعصبات طایفه‌ای بود.

بنده بارها این مثال را ذکر کرده‌ام که اسلام مبارک در همان روزهای اول، ابوبکر صدیق (از بزرگان مکه) و بلال حبشی (از بردگان و خدمت‌کاران

مکه) را در یک صف نماز قرار داد و هر دو در مقابل خداوند خاشع شدند، کافیست کمی بصیرت به خرج دهیم.[۱]

شما خود قضاوت کنید، همین حرکت چه مفهومی برای جامعه‌ی اسلامی به دنبال دارد؟[۲]

لذا عزیزان، اگر مسلمان نیستید میل خودتان است و فقط می‌توانم بگویم کارتان درست نیست اما اگر مسلمان هستید باید بدانید دین‌مان به هیچ عنوان اجازه نداده است که چنین رفتاری داشته باشید.

ب)

شیطان چرا برای آدم سجده نکرد؟ گفت من از آتش هستم و او از خاک است لذا «من برترم»![۳]

---

۱. در اثری صحیح وارد است که اوج تربیت و اخلاق و تعالیم اسلامی را می‌توان از آن مشاهده کرد؛ جابر بن عبدالله می‌گوید: «كان عمر يقول: أبو بكر سيدنا، وأعتق سيدنا يعني بلالا»، «عمر ﷺ می‌فرمود: آقا و سیّد ما ابوبکر ﷺ، آقای ما بلال ﷺ را [از بردگی] آزاد نمود.» (صحیح البخاری، ج۵، ص۲۷ ح۳۷۵٤). با توجه به این اثر، بلال حبشی ﷺ که روزگاری برده‌ای بیش نبوده لیکن امام عمر بن خطاب ﷺ او را آقا و سیّد خود می‌خواند، گرچه این سخن از بابِ تواضع و فروتنی بوده است اما چه اندیشه و آموزه‌ای به جز عمل به توصیه‌های اسلام مبارک اینگونه خلیفه‌ی مسلمانان و - کسی که بعد از پیامبراکرم ﷺ و ابوبکرالصدیق ﷺ بهترین این امّت می‌باشد-، برده‌ای را که آزاد شده است را آقای خود (بلکه جمع فرموده سیدنا=آقای ما) خوانده است؟!

۲. سبحان الله دو سال پیش با چشمان خود چنین صحنه‌ای را مشاهده نمودم.. بعد از ظهر بود برای نماز در مسجد بازار حضور داشتم (معمولا مغازه‌داران و افراد شاغل برای نماز به این مسجد می‌آیند)، دیدم که یکی از ثروتمندترین مغازه‌دارانِ شهرمان، همراه پیرمردی که دمِ در مغازه‌ها کارتون و آشغال جمع می‌کند در یک صف؛ نزد هم ایستاده بودند و برای خدای خود پیشانی بر زمین می گذاشتند... در آن لحظه چه قدر به اسلام مبارک افتخار کردم...

۳. ر.ک: (اعراف: ۱۲، اسراء: ٦١، ص: ٧٦)

لذا لازم است... کسانی که خود را بخاطر ایل و تبار و طایفه از دیگران برتر می‌دانند، به یاد این سخن شیطان لعین بیفتند و تلاش کنند از این ذهنیت نادرست خود را برحذر دارند.

ج)

این کار حتی از نظر عقلانی هم هیچ توجیه منطقی ندارد...

مگر مکان تولد انسان‌ها دست خودشان است که در این طایفه متولد شوند یا طایفه‌ای دیگر؟! کسی که در جای دیگری متولد شده چه گناهی دارد؟ چرا باید به دید انسان درجه دو به او نگریسته شود؟

تصور کنید دو بچه‌ی معصوم که به مدرسه می‌روند یکی از فلان طایفه است (روزی ارباب خوانده شده‌اند) و دیگری از فلان طایفه (روزی رعیت خوانده شده‌اند)، چرا باید یکی برتر از دیگری باشد؟![1]

د)

آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی مبارکه‌ی حجرات به صورت بسیار شفاف این موضوع را برای «همه‌ی انسان‌ها» شرح داده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾

«ای مردمان، ما شما را از مرد و زنی (به نام آدم و حواء) آفریده‌ایم و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید (و هر کسی با

---

۱. چند سال پیش فرزند یکی از همین افراد (که سابقاً طبقه‌ی اعیان خوانده شده‌اند) علی رغم اینکه بسیار کوچک بود! عکسی در گوشی‌اش به من نشان داد که ببین فلان خان و فلان خان در مقابل پدربزرگ پدرم زانو زده‌اند! با خود گفتم سبحان الله از همین حالا با چه آموزه‌هایی بزرگش می‌کنند.

تفاوت و ویژگی خاص درونی و بیرونی از دیگری مشخص شود و در پیکره جامعه انسانی نقشی جداگانه داشته باشد). بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شما است. خداوند مسلّماً آگاه و باخبر (از پندار و کردار و گفتار شما و از حال همه‌کس و همه چیز) است.»

لذا:

۱. گرامی‌ترین شخص نزد خدا باتقواترین است.

۲. تفاوت رنگ، طایفه و نژاد یکی از نشانه‌های خلقت خداوند است تا روند زندگی افراد با یکدیگر، تکراری نباشد و... همین!

ر)

و دلایل فراوان دیگر...



یکی از راحت‌ترین اقدامات برای کم فروغ نمودن برنامه‌ی استعمار در جوامع اسلامی

اینکه ما از سالهای نه چندان دور مورد استعمار و هجمه‌ی غربی‌ها قرار گرفته‌ایم امر غریبی نیست، کسانی که مطالعات اندکی در زمینه‌ی تاریخ و جامعه‌شناسی داشته باشند این امر را تایید می‌نمایند، غربی‌ها در اوایل کار به صورت نظامی و با استفاده از قوه‌ی قهریه، ممالک ما را مستعمره می‌نمودند اما اکنون در تلاش هستند فرهنگ و ذهن و جیب ما را مورد استعمار قرار دهند.

البته همین که «ما می‌دانیم» مستعمره بوده‌ایم و اکنون هم غرب در پی استعمار ماست «به امر مبارکی» دست یافته‌ایم چون «آگاهی» ذاتاً امر دلپسندی است اما به هر حال این مرحله‌ی اول است و مرحله‌ی دوم این است که برای تغییر وضعیت پیش‌آمده بلافاصله اقدامات لازم را انجام دهیم. قصد اطاله‌ی کلام ندارم و -إن شاء الله- به اصل مطلب می‌پردازیم:

الف)

شاید بنده توانایی کنترل تمام جامعه‌ی اسلامی را نداشته باشم ولی از خود و خانه‌ی خود که می‌توانم شروع کنم؟ برای فهم بهتر به مثال زیر توجه بفرمایید:

وقتی نظام سرمایه‌داری در قالب صدها شبکه‌ی ماهواره‌ای و سایت‌های تبلیغاتی برای نوعی چاقو تبلیغات می‌کند که فلان و بهمان است و هویج‌ها و کاهوها را این گونه خُرد می‌کند و... به آشپزخانه‌ی منزل خودمان نگاه می‌کنم، اگر «واقعا» به چاقو نیاز داشته باشیم آن را می‌خرم در غیر این صورت چرا باید برای خریدِ آن اقدام نمایم؟!

گاهی خانواده‌هایی پیدا می‌شوند که ۳ چاقوی مناسب در آشپزخانه دارند اما به وسیله‌ی تبلیغات انجام‌شده گرفتار «نیاز کاذب» می‌شوند و باز هم چاقوی دیگری می‌خرند...

حال برای تطابق بهتر موضوع، وسایل برقی، ظروف آشپزخانه، پوشاک و دیگر امور خریداری شده توسط بسیاری از خانواده‌ها را ببینید و خود قضاوت کنید و پاسخ دهید آیا برای خرید آنها «نیاز واقعی» وجود داشته است یا نیاز کاذب؟ مسلماً بسیاری از خریدها نادرست هستند، خودتان می‌دانید در عصر حاضر ریخت و پاش و خریدهای بی‌مورد در جوامع ما

بیداد می‌کند (دقیقاً آنچه که استعمارگران می‌خواهند و برای آن برنامه‌ریزی کرده‌اند).

و در نهایت نکته‌ی اصلی اینجاست که اگر بنده «قناعت» داشته باشم و معقولانه خرید نمایم از یک سو «نیازهای واقعی» خود را برآورده نموده‌ام و از سوی دیگر یک «نه!» بزرگ به هژمونی(سلطه‌گری) نرم استعمار گفته‌ام.

ب)

فارغ از مسائل مادی، در مورد اخلاق و تعاملات اخلاقی هم همین‌طور است.

استعمارگران لذت می‌برند از اینکه در بین ما تفرقه و جنگ و تخریب وجود داشته باشد و سرمایه‌های زیادی برای رسیدن به این هدف خرج (کرده‌اند و) می‌کنند، حال برای مقابله با این پدیده‌ی نادرست کافیست ما «فرهنگ اختلاف» و «شیوه‌ی گفتگوی صحیح» را یاد بگیریم و آن را عملی نماییم، باور کنید باز هم نقشه‌های آنها از بین خواهد رفت، کافیست ما بدانیم و برای اصلاح آن اقدام کنیم.

ج)

اگر استعمار می‌خواهد مردم از قرآن دور شوند، ما به آن نزدیک شویم و آن را سرلوحه‌ی کار خود می‌کنیم، اگر می‌خواهد مسجدها خِلوت باشد و جای پیرمردها شود ما جوانان به مسجد می‌رویم، اگر می‌خواهد دختران لُخت شوند باید خود را بیشتر بپوشانند و به حجاب به عنوان یک امر الهی ایمان داشته باشند و مثال‌های فراوان دیگر...

خلاصه کافیست آنچه در قالب استعمار می‌خواهند بر سر ما پیاده می‌کنند عکسش را انجام دهیم، و این نکته اصلا به معنای فاصله گرفتن از تکنولوژی، امور مدرن و... نیست بلکه جان کلام اینست که نگذاریم «بازیچه» شویم.



صدف‌وار، گوهرشناسان راز...

شبی به عیادت فامیلی رفتیم که حنجره‌اش را جراحی کرده بود و ظاهرا دیگر نمی‌تواند حرف بزند، مگر به وسیله‌ی دستگاهی به نام «کمک‌گفتار» که آن هم صدای خودش نیست و از این به بعد مانند ربات‌ها حرف می‌زند...

وقتی رفتیم فقط با لب‌خوانی خوش‌آمدگویی‌هایش را متوجه شدیم! (هنوز دستگاه را نخریده بود)، وقتی در آنجا نشسته بودم نکاتی در ذهنم گذشت که تصمیم گرفتم آن را برای شما مخاطبان عزیز یادداشت نمایم:

این مرد همیشه در مجالس صحبت می‌کرد و خاطرات زندگی خود را تعریف می‌نمود ولی امشب فقط به ما نگاه می‌کرد! چون صدایی نداشت تا آن را بروز دهد! چند بارِ پیاپی وقتی به او نگاه می‌کردم متوجه می‌شدم که در جمع ما حضور دارد وگرنه بخاطر مباحثی که انجام می‌شد یادم می‌رفت او هم در جمع ما حضور دارد، راستش خیلی دلم برایش سوخت چون بود و نبود او در جمع ما یکسان بود...

اما بیشتر از او دلم برای خودم سوخت، برای دوستانم، اطرافیانم و همه‌ی افرادی که حنجره‌ی سالمی دارند و هر چه دلشان بخواهد می‌توانند با آن بگویند اما به جای استفاده‌ی مفید، روزانه صدها و هزاران سخن نادرست بر زبان می‌آورند...

از شوخی‌های بی‌مورد گرفته تا حرف‌های بی‌اساس و غیر مفید؛ سخنانی که اگر ذکر نکنیم بهتر است و سکوت بسی ارزشمندتر...

سالها پیش در کتاب ادبیات فارسی دوران دبیرستان این شعر سعدی را خواندیم:

اگر پای در دامن آری چو کوه — سرت ز آسمان بگذرد در شکوه

زبان درکش ای مرد بسیاردان — که فردا قلم نیست بر بی‌زبان

صدف‌وار گوهرشناسان راز — دهان جز به لؤلؤ نکردند باز

فراوان سخن باشد آکنده گوش — نصیحت نگیرد مگر در خموش

چو خواهی که گویی نفس بر نفس — نخواهی شنیدن مگر گفت کس؟

نباید سخن گفت ناساخته — نشاید بریدن نینداخته

تأمل کنان در خطا و صواب — به از ژاژخایان حاضرجواب

کمال است در نفس انسان، سخن — تو خود را به گفتار ناقص مکن

کم آواز هرگز نبینی خجل — جوی مشک بهتر که یک توده گل

حذر کن ز نادان ده مرده گوی — چو دانا یکی گوی و پرورده گوی

صد انداختی تیر و هر صد خطاست — اگر هوشمندی یک انداز و راست

چـرا گویــد آن چیــز در خفیــه مــرد / کــه گــر فــاش گــردد شــود روی زرد؟
مکــن پــیش دیــوار غیبــت بســی / بــود کــز پســش گــوش دارد کســی
درون دلـــت شـــهر بندســـت راز / نگـــر تـــا نبینـــد در شـــهر بـــاز
ازان مـــرد دانـــا دهـــان دوختهســـت / که بیند که شمع از زبـان سوختهسـت

راستش هیچ وقت مانند آن شب معنـای ایـن شـعر زیبـا را درک نکـرده بودم! سخن گفتن چه نعمت ارزشمندی است و مـا قـدر آن را نمـی‌دانـیم!! شاید این فامیل ما اگر می‌دانست روزی فـرا مـی‌رسـد کـه دیگـر صـدایش در نمی‌آید و بعد از آن هرگز نمی‌تواند عزیزانش را صدا بزنـد اسـتفاده‌ی بهتـری از صدایش می‌کرد. تصور کنید دیگر نمی‌تواند دخترهایش را صدا بزنـد مگـر با صدایی مثل ربـات! و بـرای همیشـه صـدایش (کـه بـه نـوعی شناسـه‌ی او می‌باشد) از بین رفته است...

هیچ وقت این سوال را نمی‌پرسم ولی مطمئنم فرزندانش هـم آرزو بـه دل می‌مانند که یک بار دیگر صدای پدر عزیزشان را بشنوند...

حال عزیزان، واقعا ما هم نمی‌دانـیم سرنوشـت صـدای‌مـان چـه خواهـد شد، بیایید با خود پیمـان ببنـدیم (همانگونـه کـه بنـده تصـمیماتی بـا خـود گرفتـه‌ام) دیگـر صـدایمان را صـرف امـور بیهـوده و باطـل ننمـاییم و طبـق فرمایش شیخ سعدی، جز به لؤلؤ دهان باز نکنیم.

بی‌شک روز قیامت از این نعمت هم سوال خواهد شد که توانـایی سـخن گفتن و حنجره‌ی سالم ما صرف چه چیزی شد.

***

مقوله‌ی کشته شدن مرتد در اسلام

این شبهه جزو مشهورترین و معروف‌ترین شبهات اسلام‌ستیزان می‌باشد، فقط کافیست مجال سخن گفتن داشته باشند، مشاهده می‌نمایید که حتماً آن را مطرح می‌کنند.

ما قبلا توضیحاتی در این مورد ذکر کرده‌ایم و نوشته‌ایم که اشخاص در «حوزه‌ی شخصی» با خدای خود طرف هستند و میل خودشان است که مسلمان خواهند بود یا خیر اما در «حوزه‌ی اجتماعی» موضوع فرق می‌کند و این بار مقوله‌ای به نام «حق دیگران» در میان است. لذا افراد از دین برگشته نمی‌توانند حق دیگران را به این سادگی پایمال کنند و به شبهه‌پراکنی بپردازند.

چون در جامعه‌ی اسلامی همه‌ی مردم متخصص نیستند که بتوانند اشکالات وارد شده بر اسلام را پاسخ دهند لذا حکومت اسلامی همراه امنیت جانی، حافظ امنیت ایمانی مسلمین هم می‌باشد.

سطور بالا خلاصه‌ی پاسخ گذشته‌ی ما بود اما توجه به نکات زیر هم خالی از لطف نمی‌باشد:

الف)

«معمولا» کسانی که به این حکم اسلام اشکال وارد می‌کنند افرادی هستند که می‌خواهند جلوی چشم مسلمانان به این دین مبارک اشکال وارد کنند، مردم را بی‌عقیده نمایند و کسی هم به آنها نگوید پشت چشمتان ابرو است! یعنی هر طور که خواستند در مورد عقاید ما حرف بزنند اما در نهایت آزاد باشند و با خیال راحت به مسیر خود ادامه دهند!! به نظر شما «مخالفت

اسلام‌ستیزان با این حکم»، نوعی «درخواست مجوز» برای مبارزه‌ی علنی با اسلام نیست؟

جالب اینجاست که شخص اسلام‌ستیزی که به این حکم اشکال وارد می‌کند به «هیچ کدام از عقاید ما» اعتقاد ندارد! حال چرا باید انتظار داشته باشیم «این یک مورد» را قبول داشته باشد! قانونی که دقیقاً می‌خواهد جلوی اعمال و اقوال تخریبی او را بگیرد.

ب)

سه سوال ساده:

۱. یک «حکومت اسلامی» بر چه اساسی تشکیل شده است؟ پاسخ: آموزه‌های اسلام.

۲. آیا رد کردن «آموزه‌های اسلام» به معنای تلاش برای از بین بردن «حکومت اسلامی» نیست؟ پاسخ: بله، این کار دقیقاً مصداق تلاش برای «براندازی» حکومت اسلامی است.

۳. آیا تلاش حکومت اسلامی برای مبارزه با «براندازان» یک امر غیرمنطقی است؟ پاسخ: به هیچ عنوان، زیرا هر حکومتی چنین واکنشی نشان می‌دهد.

امیدوارم نکته‌ی مورد نظر را دریافت کرده باشید که شخص مرتد جهت ستیز با حاکمیت اسلامی (جهت براندازی) برمی‌خیزد و اسلام هم مانند هر حکومت دیگری این حق را برای خود محفوظ می‌داند که جهت ابقای موجودیت خود تلاش نماید.

وقتی «براندازی» در هر جای دنیا سزای سنگینی دارد، چرا فقط مقابله‌ی اسلام دیده می‌شود و به آن اشکال وارد می‌کنند؟!

آیا اگر در کشورهایی همچون فرانسه، انگلیس و... شخصی بخواهد حکومت مبتنی بر «لیبرال- دموکراسی» (دموکراسی آزاد) را سرنگون کند و مانند زمان هیتلر «نازیسم» را بر سر کار بیاورد چه رفتاری با او خواهد شد؟ یا یک کمونیست بخواهد نظام سرمایه‌داری را از بین ببرد و نظام کمونیستی را ایجاد نماید چه رفتاری با او خواهد شد؟ نمونه‌های آن را در جنگ جهانی دوم دیدیم، پس بدانید در هر کجای دنیا با شخص برانداز مقابله خواهد شد.

ج)

برای اجرای احکام در اسلام شرایط خاصی در نظر گرفته شده است و قرار نیست هر کس عملی انجام داد بلافاصله او را بگیرند و مورد قصاص قرار دهند، مثلا برای قطع دست دزد چندین شرط قرار داده‌اند و هرگاه آنها محقق شدند دستش را قطع می‌نمایند برای تنبیه زناکار هم همین‌طور و...

قطعا اجرای حکم مرتد هم به شرایط خود نیاز دارد (بلوغ، اختیار، اقرار، توبه نکردن) و در نهایت کسی باقی می‌ماند که واقعا «قصد براندازی» و «دشمنی» با حکومت اسلامی را داشته باشد نه اینکه: ۱- شخصی سوال داشته باشد، ۲- اشکال داشته باشد، ۳- کنجکاو باشد، ۴- به کار مسلمان‌ها نقد داشته باشد و...، طبعاً در یک جامعه‌ی ایده‌آل اسلامی دادگاه با او حرف می‌زند تا انگیزه‌ی واقعی مشخص گردد و فرصت توبه در اختیارش قرار می‌گیرد و...

د)

ممکن است عده‌ای بگویند این که دیکتاتوری است! چرا نباید کسی حرفی بزند و اعتراضی داشته باشد؟! شاید عده‌ای با مطالعه به این نتیجه رسیده باشند اسلام اشتباه است...

می‌گوییم: بله یکی از اصول آزاداندیشی همین است ولی «کسی که ادعا می‌کند برنامه‌ی اسلام اشتباه است» «اول باید ادعای خود را نزد افراد متخصص **ثابت** نماید» «سپس به **ترویج** نتایج ذهنی و مطالعاتی‌اش بپردازد»، آیا منصفانه است هر کس به هر نتیجه‌ای رسید شروع کند به انتشار آن؟ نباید اول ادعای خود را ثابت نماید؟

می‌دانم اسلام‌ستیزان بعد از خواندن این متن می‌گویند ما اشتباه بودن اسلام را ثابت کرده‌ایم، می‌گوییم اصلا اینطور نیست، هرگز یک طرفه قضاوت ننمایید و نگاهی هم به کتاب‌ها، سایت‌ها و مقالات رد شبهه بیندازید تا متوجه شوید ادعاهای شما پاسخ داده شده است یا خیر! آن هم با برهان و استدلال!

اگر می‌گویید چه کسی قاضی است؟ (که مشخص نماید شبهه درست‌تر است یا پاسخی که به آن داده شده است).

می‌گوییم: عقل و منطقی که نزد انسانهای آزاده، منصف و آزاداندیش است، ما هم قبول داریم هر سخنی، حق نیست ولی بارها ثابت کرده‌ایم برنامه‌ای که خداوند متعال برای انسان‌ها فرستاده و خود ناظر آن است محال است که دچار خطا شود، البته هر چه توسط مسلمان‌ها گفته شد دین نیست و باید صحیح و ضعیف و درست و نادرست را از یکدیگر تشخیص داد که عرض شد این به عهده‌ی متخصصان است.

همچنین احتمال می‌دهم شخصی بگوید: اگر در آینده اشتباه بودن اسلام ثابت شد چه؟ آیا آن موقع هم همین حرف‌ها را می‌زنید؟

در پاسخ می‌گوییم: این دین مبین ۱۴ قرنِ پیش تکمیل شده و در این زمان طولانی در معرض دید مخالفان بسیار زیادی قرار داشته است، اگر بنا

بر اشتباه بودن آن بود فرصت زیادی برای مردود کردن در اختیار دشمنان بوده است، مثلا قرار است چه اتفاقی بیفتد که تا الآن نیفتاده است؟ دین مانند تحقیقات علوم تجربی نیست که هر روز به کشف مجهولات بپردازد، آیات قرآن و احادیث صحیح از همان ابتدا در اختیار همه‌ی مردم دنیا قرار گرفته و مخالفان هم که خودتان می‌دانید در هر سطحی همیشه وجود داشته‌اند...

مطمئناً برنامه‌ای که حق باشد به وسیله‌ی ناحق از بین نمی‌رود، شاید یکی از مهمترین دلایل حقانیت اسلام این باشد که مخالفان برای نقد آن به نیرنگ و فریب روی آورده‌اند (برجسته کردن احادیث ضعیف و تفسیرهای نادرست، قیچی کردن متون، نسبت دادن امور معاصر و افعال انسان‌ها به ذات دین و...).[1]



پاسخ به استدلال‌های یک دانشمند بی‌خدا

به سخنرانی یکی از دانشمندان بی‌خدا گوش می‌دادم، مجری برنامه از او می‌پرسد: اگر خدا وجود نداشته باشد پس همه چی آزاد است، نظر شما در مورد این دیدگاه چیست؟ او در پاسخ می‌گوید: (به صورت خلاصه نکات مهم سخنانش را نقل می‌نمایم).

«خُب برعکس! این حرف یعنی فرض را بر این گذاشتن که انسان هیچ درک و حسی نسبت به «خوب و بد» ندارد، اگر تنها دلیل متین بودنت

---

۱. برای توضیحات بیشتر در زمینه‌ی قتل مرتد به مقاله‌ی مربوط به مقایسه‌ی بین قوانین اسلام و اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر مراجعه نمایید.

اینست که از این طریق مجوز ورودت به بهشت را می‌گیری، اگه تنها دلیلی که بچه‌هایت را تا حد مرگ کتک نمی‌زنی، ترس از جهنم است به نظر من این توهین بزرگی به انسان است که بگوییم: فقط یک نظام پاداش و جزا می‌تواند تو را وادار کند که انسان متینی باشی.

این بدان معنا نیست که من انگیزه و هوس شدیدی دارم که برخیزم بروم دزدی و غارت و تجاوز و هزار تا کار دیگر انجام دهم چون از مجازات شدن هراسی ندارم! اول اینکه من از مجازات شدن توسط دنیا هراس دارم و دوم اینکه از مجازات شدن توسط وجدانِ خودم هراس دارم، من وجدان دارم و وجدان من به دین متکی و وابسته نیست و فکر می‌کنم بقیه‌ی مردم هم آنرا دارند.»

نقد و بررسی:

الف)

کسی نگفته انسان‌های بی‌خدا هیچ اخلاقی ندارند! و افرادی که ناباور می‌شوند به محض کنار گذاشتن ایمان، شروع می‌کنند به دزدی و چپاول!

خیر (همانگونه که بارها تکرار شده) ما باورمندان می‌گوییم: «**تفکر بی‌خدایی**» «**گنجایش**» و «**پتانسیل**» چنین افعالی را دارد نه اینکه «هر بی‌خدایی» فاسد و دزد باشد، دلیل ما برای این ادعا هم این است که در تفکر ناباوری، «قاعده» و «معیاری» وجود ندارد لذا به تعداد انسان‌های ناباور می‌توان نظریات و قانون‌های جدید وجود داشته باشد! طبعاً در دنیای ناباوری عده‌ای یک امر مهم و ریشه‌ای را اخلاقی می‌پندارند و عده‌ای دیگر مخالف آن هستند! و هر دو گروه هم خود را حق مطلق می‌دانند.

ب)

در سخنانتان از «وجدان» سخن گفته‌اید، طبعاً آن ناباورانی که به بی‌اخلاقی می‌پردازند هم با عملِ غیر اخلاقی خود احساس آرامش پیدا می‌کنند! اتفاقاً این افراد طبق «آموزه‌های وجدانشان» گام برمی‌دارند و آن را خوبی می‌دانند! جالب این جاست که شما (ناباورانی که مخالف او هستید) نمی‌توانید اعتراض کنید و چیزی بگویید زیرا اسلوب زندگی او این گونه است!

اما در زندگی باورمندان و مسلمین این گونه نیست، کتاب «قرآن» برای همه‌ی مسلمین جهان به عنوان «معیار» عمل می‌کند.

ج)

۱. ناباور حس «خوب» و «بد» را در نهاد خود دارد و آن را درک می‌نماید.

پاسخ: «یک باورمند هم» این حس حرکت به سمت خوبی و بدی را دارد.

۲. ناباور وجدان دارد.

پاسخ: «یک باورمند هم» وجدان دارد، چه کسی می‌گوید باورمندان وجدان ندارند؟!

۳. ناباور به قوانین اجتماعی التزام دارد.

پاسخ: «مسلمین و باورمندان هم» چنین التزامی دارند.

۴. ناباور در زندگی خود معیاری برای اخلاق ندارد.

پاسخ: «ولی باورمندان» برای جهان‌بینی خود «معیار» دارند.

۵. ناباور هیچ ناظری را بر خود احساس نمی‌کند.

پاسخ: «ولی» شخص مؤمن کافیست اهل تقوا باشد، همیشه خداوند را بر کار خود «حاضر و ناظر» می‌داند و سراغ هر کاری نمی‌رود.

پس شماره ۱ و ۲ و ۳ در بین باورمندان و ناباروان «مشترک» است «ولی» شخص باورمند و خداپرست موارد ۴ و ۵ را نیز دارد که ناباوران ندارند و همین «ارجحیت» و «ارزش» «خداپرستی» بر اندیشه‌ی ناباوری را آشکار می‌نماید. و قبلاً بیان نمودیم گنجایشِ تفکر آنها طوری است که هر رفتاری می‌تواند در آن رای اعتماد بگیرد.!!



چرا مریم علیها السلام طلب مرگ کرد؟ آیا این کار درست است؟

سلام علیکم، ببخشید یک سوال داشتم، چرا مریم علیها السلام دعای مرگ کردند در حالی که طلب مرگ داشتن درست نیست؟

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

الف)

اول به آیه‌ی مورد نظر نگاه می‌کنیم:

﴿فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنتُ نَسْيًا مَّنسِيًّا﴾ (مریم: ۲۳)

«درد زایمان او را به کنار تنه خرمابنی کشاند (تا هم بدان تکیه زند و هم خویشتن را از دید مردمان پنهان دارد. اندیشید که خانواده‌اش و خویشان و بیگانگان نسبت بدو چه خواهند گفت. اندوه و هراس سراسر وجود پاک او را فرا گرفت. گریان و نالان) گفت: کاش! پیش از این مرده بودم و چیز ناقابل فراموش شده‌ای بودم.»

اگر توجه نمایید متوجه می‌شوید که مریم عليها السلام می‌فرماید: «ای کاش پیش از این مرده «بودم» و شخص فراموش شده‌ای «می‌بودم»» و این «درخواست» مرگ نیست! چون «درخواست نمودن»، در نفس خود طلب یک تغییر و تحول برای زمان «آینده» است... اما او می‌گوید ای کاش در «گذشته» چنین می‌شد...

ب)

هرچند برای درک این سخن مریم عليها السلام هم باید شرایط او را فهم نماییم، بعد قضاوت کنیم...

- «دختری» را در نظر بگیرید که ازدواج نکرده و با کسی هم همبستر نشده اما اکنون حامله شده است، برای هر دختری این غیر قابل تصور است، عفت و حیا امر کم‌ارزشی نیست، آن هم برای مریم عليها السلام که با زور و اجبار به او اجازه داده بودند برای عبادت در معبد بماند، طبق آنچه در منابع آمده زکریا عليه السلام یک اتاق در انتهای معبد در مکانی بلند برای او ساخته بود و عده‌ی بسیاری مخالف حضور او بودند لذا از یک دختر عادی بیشتر مورد توجه مردم بود...

- وقت زایمان فرا می‌رسد، «تک و تنها» در بیرون از شهر است! (زن‌های امروزه وقت زایمان در بیمارستان هستند و انواع پزشک و پرستار و ماما دور و برشان است).

- از درد فراوان (دردی که پزشکان می‌گویند جزو آزاردهنده‌ترین دردهای بشری است) به درخت خرمایی تکیه می‌دهد و نمی‌داند چکار کند.

- می‌گوید ای کاش «قبلا مُرده بودم» (به این نکته توجه بفرمایید:) و «چیز ناقابل فراموش شده‌ای» بودم، سبحان الله تواضع در این عبارت موج می‌زند، در این وضعیت تحت این همه فشار، باز هم این گونه از روی تقوا و تواضع سخن می‌گوید.

ج)

طبعاً زندگی در این دنیا، نعمت بسیار بزرگی است که خداوند به انسانها عطا کرده است و هر کسی می‌تواند با اختیار و اراده‌ی خود نیکی‌ها و خوبی‌ها را انجام دهد و مرتبه‌ی خود را نزد الله متعال بالا ببرد لذا انسانها نباید ناسپاسی کنند و اعتراض نمایند که چرا ما زنده‌ایم! (بلکه باید برای افزایش مرتبه تلاش کنند) به افرادی که چنین حرف‌هایی می‌زنند بگویید: چرا عجله می‌کنید، آیا فکر می‌کنید هرگز نخواهید مُرد؟

البته این که شخصی دعا کند روزی به مقام شهادت برسد، جانش را در راه خدا بدهد و بخاطر خدا از خوشی‌های دنیا دست بکشد با کسی که از روی ناسپاسی و مشکلات درخواست مرگ می‌نماید فرق می‌کند.

در هر صورت مریم﷣ درخواست مرگ نکرد زیرا گفت: ای کاش مدت‌ها پیش جانم گرفته شده بود و شاهد این همه فشار روحی و جسمی نبودم، والله أعلم می‌توان گفت که کار او درخواست مرگ نبود بلکه نوعی بیان درد و ناراحتی بوده است، نوعی حسرت.



تشابه فراوان بین کروموزوم‌های انسان و شامپانزه!

سلام ببخشید اگر تکامل صحت ندارد چرا بین کروموزوم‌های انسان و شامپانزه ۹۸ درصد تشابه وجود دارد؟

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته.

قبلا توضیحات دیگری در خصوص فَرگَشت یا تغییر و تحول گونه‌ها ارائه داده‌ایم و با دلایل فراوان نشان داده‌ایم که فرگشت آن غولی نیست که رسانه‌ها و مراکز جهت‌دار به جهانیان معرفی نموده‌اند.

همیشه مشکلی که با طرفداران فرگشت داشته‌ایم اینست که متاسفانه تصور می‌کنند: ما مخالف علم و پیشرفت و تکنولوژی هستیم! یا تصور می‌کنند ما زحمات دانشمندان و زحمت‌کشان را نادیده می‌گیریم! یا با خود فکر می‌کنند ما برای نقدِ امور علمیِ ادعا شده صرفا از دلایل درون‌دینی استفاده می‌کنیم! در حالی که اصلا این طور نیست.

همان گونه که قبلا هم گفته‌ایم امروزه فرگشت به یک ابزار قدرتمند برای ترویج مسائل فکری تبدیل شده است، یعنی ناباوران و کسانی که به مادی‌گری ایمان آورده‌اند با چنگ و دندان از فرگشت حراست می‌کنند تا بگویند ناباور بودن‌شان صحیح است!

به عنوان مثال وقتی زیست‌شناسان یک تحقیق انجام دادند و «فرض‌هایی» مطرح نمودند بلافاصله ناباوران آن را به عنوان یک امر «قطعی» مطرح می‌نمایند و به عقیده‌ی خداباوری حمله می‌کنند!

حال وقتی پژوهشگران مسلمان نقاط ضعف فرضیه‌ها و نظریه‌های مطرح شده را ارائه می‌کنند (تا به ناباوران بگویند شما به وسیله‌ی این مطالب نمی‌توانید ادعای مطلق‌گویی داشته باشید و به عقاید ما حمله کنید) به تحجر و مبارزه با علم متهم می‌شوند، غافل از اینکه بیشتر این اشکالات (اشکال‌هایی که به فرگشت وارد می‌کنیم) توسط دانشمندان دیگر مطرح شده است؛ دانشمندانی که حتی مسلمان نیستند، و این برخورد ناباوران نادرست است.

اما بحث تشابه ژنتیکی بین انسان و شامپانزه:

الف)

همین اکنون بروید یک نقشه‌ی جهان‌نما (نقشه‌ای که تمام قاره‌ها را پوشش داده باشد) از اینترنت دانلود کنید، خط‌کشی بیاورید و یک فاصله‌ی دو سانتیمتری را مشخص نمایید، احتمالاً آن محدوده‌ی خطی (دوسانتیمتری) شامل تمام ایران و افغانستان شود ولی اگر در جهان واقع چنین خطی رسم کنیم از کوه‌ها، دشت‌ها، رودخانه‌ها، شهرها، آبادی‌ها، دشت‌زارها و... می‌گذرد و هزاران کیلومتر است...

این مثال دقیقاً در مورد بحث مورد نظر ما هم صدق می‌کند، تشابه ۹۴ یا ۹۶ درصدی (در منابع مختلف ارقام مختلفی وجود دارد) که حاوی ۶ درصد (یا ۴ درصد) اختلاف می‌باشد، برای ما بسیار ساده است و خیلی راحت می‌گوییم ۶ درصد اختلاف وجود دارد در حالی که همین مقدار برای زیست‌شناسان و افراد متخصص حاوی میلیون‌ها نکته است...

مجله‌ی معتبر نیچر در ۱ سپتامبر ۲۰۰۵ مقاله‌ای در خصوص مقایسه‌ی ژنوم انسان و شامپانزه منتشر کرده است، در آنجا بیان شده که بین این دو

ژنوم ۳۵ میلیون تغییر تک نکلوئتیدی (۳۵ میلیون تفاوت!) وجود دارد، مقاله می‌افزاید برای این تغییرات ۵ میلیون جَهِش (درج و حذف) رخ داده تا وضعیت مورد نظر ایجاد شده است.[۱]

ب)

دانشمندان ادعا می‌کنند که فرگشت برای تبدیل جد شامپانزه‌ها به انسان به ۶ میلیون سال زمان نیاز داشته است، یعنی این تبدیل و تحول در عرض ۶ میلیون سال انجام شده است ولی وقتی به آمار و ارقام نگاه می‌کنیم، طبق قانون احتمالات ۵ میلیون جهشی که در سطور گذشته بیان نمودیم به «میلیاردها سال» زمان نیاز دارد نه فقط ۶ میلیون سال...

دو پروفسور به نام‌های «Rick Durrett» و «Deena Schmidt» در خصوص زمان مورد نیاز برای جهش تحقیقات گسترده‌ای انجام داده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند برای انجام فقط «دو جهش» و «تثبیت» آنها به ۱۰۰ میلیون سال زمان نیاز داریم.[۲]

در مقاله‌ی دیگری دیدم که شخصی به تحقیقات این دو پروفسور اشکال وارد کرده بود، اصلاً ما فرض می‌کنیم این اشکالات وارد است و برای هر

---

۱. برای دریافت مقاله‌ی مورد نظر، عبارت زیر را در گوگل جستجو نمایید:
magazine nature Initial sequence of the chimpanzee genome and comparison with the human genome

برای دسترسی به لینک مستقیم مقاله مراجعه کنید به:
https://www.nature.com/articles/nature04072

2. http://www.genetics.org/content/180/3/1501

در صورت مشکل در لینک بالا می‌توانید عبارت ذیل را در گوگل جستجو نمائید:
Waiting for Two Mutations: With Applications to Regulatory Sequence Evolution and the Limits of Darwinian Evolution

جهش و تثبیت آن به عددی بسیار کمتر، مثلا یک میلیون سال زمان نیاز است، باز هم برای تبدیل شامپانزه به انسان به ۵۰۰ میلیون سال زمان نیاز خواهد بود و اعدادی که توسط تکامل‌گرایان ارائه شده با مشکل بنیادین مواجه می‌گردد.

مقوله‌ی «**زمان مورد نیاز برای انجام جهش‌های انجام شده**»، یکی از مهمترین اشکالات فرگشت است که توسط خلقت‌گرایان (باورمندان به خلقت الهی) مطرح می‌شود، و اصلا امکان ندارد چنین تغییراتی در این زمان‌های کم ایجاد شده باشد.

البته اگر مقوله‌ی زمان را هم در نظر نگیریم مسأله‌ی «**بقای**» گونه‌ی مورد نظر کاملا مشکل‌ساز است. جهت فهم بهتر این نکته مورد ج را به دقت مطالعه بفرمایید.

ج)

پایه و اساس نظریه‌ی تکامل بر جهش‌های ژنی بنا نهاده شده است، به این صورت که آنها می‌گویند:

جهش‌های مفید انجام شده و ساختار بدن موجودات را تغییر داده است، سپس افراد تغییریافته‌ای که توانسته‌اند خود را با محیط تطبیق دهند زنده مانده‌اند و به نسل‌های بعد منتقل شده‌اند.

ولی ما می‌گوییم جهش‌های کور و بی‌هدف! هرگز نمی‌توانند توجیه مناسبی برای این عمل باشند، برای درک بهتر موضوع به مثال زیر توجه نمایید:

شخصی می‌خواهد ماشین خود را از این شهر به شهر دیگری ببرد، گاز و ترمز و سوخت و همه‌ی این‌ها موجود است اما ماشین فرمان ندارد، این شخص فقط گاز می‌دهد و جهت مشخصی برای حرکت ندارد، ماشین در

داخل شهر با موانع زیادی روبرو می‌شود، خانه‌ها، درختان، جدول‌های خیابان و... هر عاملی که بر سر راه او قرار گرفت، باید طوری گاز بدهد که آن را از میان بردارد...، به نظر شما می‌تواند؟ آیا در مدت‌زمان کوتاهی، اثری از ماشین بر جای می‌ماند؟ مسلما خیر و برخورد با موانع او را نابود می‌کند...

این مثال دقیقاً گویای جهش‌های ژنی ادعا شده توسط تکامل‌گرایان است، آنها می‌گویند جهش‌ها کاملا تصادفی هستند و به صورت پیش‌بینی‌شده و هدف‌دار به جهت خاصی نمی‌روند لذا فرمان وجود ندارد، از طرفی ۹۹ درصد جهش‌ها مخرب و ویرانگر هستند (موانع وجود دارند) اما ماشین (موجود مورد نظر) از روی همه‌ی این موانع عبور می‌کند! و بالاخره با آن ۱ درصد (ماشین فرگشت) صحیح و سالم به مقصد می‌رسد! به نظر شما منطقی است؟ به هیچ عنوان.



اسلام و اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر (حقوقِ بشر غربی یا اسلامی؟)

اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر را مطالعه نمودم، قبل از بیان هر مطلبی، مایلم سه نکته‌ی زیر را به عنوان مقدمه تقدیم نمایم:

نکته‌ی اول)

اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر طبق مبانی فکری غرب (اومانیسم - انسان‌محوری) نوشته شده است، در این بیانیه یک «خداپرست» و یک «شیطان‌پرست» هیچ تفاوتی با هم ندارند، هر دو انسان هستند و هر کاری که دلشان بخواهد می‌توانند انجام دهند.

اما در در تفکر «خداپرستی» «حق» و «باطل» مشخص شده است و خداوند متعال نور توحید را به عنوان تنها راه رستگاری انسان‌ها معرفی نموده است. به نظر بنده بزرگترین اشکالی که می‌توان به این اعلامیه وارد نمود همین است (مشخص نبودن حق و باطل).

اگر شخصی بگوید: شما «تصور می‌کنید» حامل حقیقت هستید یقیناً دیگران هم «چنین تصوری» در مورد تفکر خودشان دارند، می‌گوییم: بله چنین نگرشی وجود دارد لذا برای حل این مشکل (که کدام یکی به حقیقت نزدیک‌تر است) باید به صورت ریشه‌ای به قضایا نگاه کنیم، اگر شخصی گفت قوانین حقوق بشر غربی از قوانین حقوق بشر اسلامی بهتر است طبق فرمول زیر با او بحث می‌نماییم:

۱. اثبات وجود خدا:

باید بحث «وجود خدا» را با او مطرح نماییم تا مشخص شود خدا را قبول دارد یا خیر؟ اگر قبول نداشت (او یک آتئیست بود)، تنها بحثی که با او داریم «اثبات وجود خداوند» است[۱] و مسائلی همچون احکام، حقوق انسانها و... در مراحل بسیار پایین‌تری قرار دارد اما اگر وجود ذات باری تعالی را قبول داشت وارد مرحله‌ی دوم می‌شویم:

۲. خداوند قانون‌گذار است یا خیر؟

فراموش نکنید ما به شرطی وارد مرحله‌ی دوم شده‌ایم که شخص مقابل به وجود خداوند به عنوان خالق کائنات اقرار کرده است، حال از او می‌پرسیم آیا این خالق می‌تواند قانون‌گذار هم باشد یا خیر؟ اگر گفت

۱. می‌توانید به مقالات و کتاب‌های نگاشته شده در این زمینه مراجعه نمایید.

خداوند قانون‌گذار نیست (او یک دِئیست[1] بود) باید بحث قانون‌گذاری خداوند را با او مطرح نماییم و به او بگوییم که چگونه ممکن است کسی این همه شگفتی را پدید آورده باشد اما آن را به دست شانس و احتمال سپرده باشد و چرخ گردون کاملاً بی‌هدف بچرخد؟! آیا در دنیای بشر چنین چیزی قابل تصور است که شما آن را برای خداوند متعال تصور نموده‌اید؟ به یک سازنده‌ی لپتاپ نگاه کنید، آیا بعد از ایجاد، آن را رها می‌نماید یا همیشه بر آن نظارت دارد؟ و مباحث دیگر... خلاصه در این مرحله نیز رسالت ما اثبات قانون‌گذاری خداوند است،[2] و هنوز زمان آن فرا نرسیده که بگوییم حقوق بشرِ اسلامی بهتر است یا غربی اما اگر شخص، قانون‌گذاری خداوند را نیز قبول داشت وارد مرحله‌ی سوم می‌شویم:

۳. کدام قانون خداوند بهترین است؟

در این مرحله نیز باید کاملتر بودن قوانین اسلام به نسبت قوانین دیگر ادیان را معرفی نماییم، این مرحله نیاز به شناخت فلسفه‌ی احکام نیز دارد چون ممکن است در مورد بسیاری از احکام و مقاصد و چگونگی آنها سوال پرسیده شود.

بعد از مراحل سه‌گانه‌ی فوق این بار می‌توانیم با اشخاص مختلف گفتگو نماییم که «مفاد موجود در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر بهتر است» یا «آموزه‌های موجود در شریعت زیبای اسلام»؟ بعد از طی نمودن مراحل

---

۱. به جلد اول کتاب الحاد نوین، باتلاق رنگین مراجعه بفرمایید، مباحثی در خصوص اندیشه‌ی دئیسم درآن وجود دارد، اندیشه‌ی دئیسم می‌گوید خداوند دنیا را ساخته است، اما آن را رها نموده و کاری با آن ندارد!

۲. می‌توانید به مقالات و کتاب‌های نگاشته شده در این زمینه مراجعه نمایید.

سه‌گانه‌ی فوق است که به راحتی می‌توانیم از حق و باطل سخن بگوییم و ادعا نماییم آنچه خداوند حرام نموده باطل است و...

اما اگر مراحل فوق انجام نشود گفتگو چه معنایی دارد؟ من می‌گویم شیطان‌پرستی باطل است، شخص مقابل می‌گوید باطل نیست، من می‌گویم شیطان مظهر شرارت است به این خاطر هر چه منتسب به او باشد باطل است، او می‌گوید خیر شیطان مظهر شجاعت است! و... لذا اول باید تکلیف برخی از مسائل را مشخص نماییم، در غیر این صورت بحث کردن هیچ نتیجه‌ای نخواهد داشت.

نکته‌ی دوم)

کاری به غیرمسلمان‌ها ندارم ولی چرا در بین مسلمین عده‌ای بیانیه حقوق بشر را به عنوان معیار قرار داده و سعی می‌کنند اسلام را با آن تطبیق دهند؟ چرا نباید اسلام را معیار بدانیم و بیانیه را با آن تطبیق دهیم؟

در حالت اول باید برخی از امور اسلام را نادیده بگیریم یا به توجیهات فراوان روی بیاوریم ولی در حالت دوم برخی از مطالب بیانیه نادیده گرفته می‌شود...

بالاخره قوانین اسلام را راهگشا و جامع و کامل می‌دانید یا خیر؟ طبق نص صریح قرآن، خداوند غیر از اسلام دین دیگری را قبول ندارد.[1] آیا شما طبق مبانی غرب، مکاتب بشری (دین‌های غیرالهی) را حق می‌دانید؟

بله در بین آنها هم موارد زیبا وجود دارد ولی آیا اسلام را نسخه‌ی کاملی از این زیبایی‌ها می‌دانید یا خیر؟

---

۱. اشاره به آیه ۸۵ سوره آل‌عمران: ﴿وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ ديناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرين﴾ «و هر که جز اسلام، دینی [دیگر] جوید، هرگز از وی پذیرفته نشود، و وی در آخرت از زیانکاران است.»

نکته‌ی سوم)

این بیانیه حاوی مطالب بسیار ارزشمندی است که هیچ کسی نمی‌تواند منکر آن باشد ولی برخی از «مقاصد بیانیه» طبق دستورالعملی که در خود آن وجود دارد به منصه‌ی ظهور نمی‌رسد، مثلا این بیانیه خواستار عدالت است ولی اگر به یک «اندیشه‌ی انحرافی» به اندازه‌ی یک «اندیشه‌ی صحیح» فرصت ظهور و مانور داده شود نه تنها «عدالت» رعایت نشده بلکه با دستان خود عده‌ای از مردم بی‌اطلاع را به سمت آن اندیشه‌ی انحرافی سوق داده‌ایم! این نامش «برابری» نیست بلکه «بی‌تفاوت بودن» در مقابل نابودی مردم است!

۱. اول باید بدانیم اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر چیست:

اعلامیه جهانی حقوق بشر یک پیمان بین‌المللی است که در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ در پاریس به تصویب رسیده است. این اعلامیه نتیجه‌ی مستقیم جنگ جهانی دوم بوده و برای اولین بار حقوقی را که تمام انسان‌ها مستحق آن هستند به‌صورت جهانی بیان می‌دارد، در نتیجه حقوق بشر به حقوقی گفته می‌شود که همگان در همه زمان‌ها و مکان‌ها از آن برخوردارند، متن کامل این بیانیه بر روی وبگاه سازمان ملل متحد منتشر شده است.

اعلامیه‌ی مذکور شامل ۳۰ ماده است که به تشریح دیدگاه سازمان ملل متحد در مورد حقوق بشر می‌پردازد. مفاد این اعلامیه حقوق بنیادی مدنی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی‌ای را که تمامی انسان‌ها در هر کشوری باید از آن برخوردار باشند مشخص کرده است.[۱]

---

۱. به نقل از دانشنامه‌ی ویکی پدیا.

بفرمایید خود یکبار آن را مطالعه نمایید[۱]:

ماده ۱- همه افراد بشر آزاد و با حیثیت و حقوق یکسان زاییده می‌شوند و دارای موهبت خرد و وجدان می‌باشند و با یکدیگر با روحیه برادری رفتار می‌کنند.

ماده ۲- هر کس می‌تواند از کلیه آزادیها که در اعلامیه حاضر به آن تصریح شده، بی‌هیچ گونه برتری، من‌جمله برتری از نظر نژاد و رنگ و جنس و زبان و دین یا هر عقیده دیگر، و از نظر زاد و بوم یا موقعیت اجتماعی، و از نظر توانگری یا نسب یا هر وضع دیگر بهره‌مند گردد. نیز هیچ امتیازی بر اساس نظام سیاسی یا قانونی یا بین‌المللی مربوط به کشور یا سرزمینی که شخص از تبعه آن محسوب است وجود نخواهد داشت، خواه سرزمین مزبور مستقل باشد یا زیر سرپرستی، خواه فاقد خودمختاری باشد یا سرزمینی که حاکمیت آن به شرطی از شروط محدود شده باشند.

ماده ۳- هر کس حق دارد از زندگی و آزادی و امنیت شخصی خویش برخوردار باشد.

ماده ۴- هیچ کس را نمی‌توان به بندگی یا بردگی گرفت. بندگی و سوداگری بنده در هر شکل که باشد ممنوع است.

ماده ۵- هیچ کس را نمی‌توان شکنجه کرد یا مورد عقوبت با روش وحشیانه و غیرانسانی یا اهانت‌آمیز قرار داد.

ماده ۶- هر کس دارای این حق است که شخصیت حقوقی او در همه جا مراعات گردد.

---

۱. منبع: سایت‌های اینترنتی (دسترسی به مفاد این منشور به سبب شهرت‌آن راحت است و نیاز به منبع خاصی ندارد. جهت دریافت و مطالعه، کافیست در گوگل جستجو نمائید.)

ماده ۷- همه افراد در پیشگاه قانون یکسانند و حق دارند که بی هیچ تفاوت از پشتیبانی قانون بطور برابر استفاده کنند.

هر کس حق دارد در مقابل هر گونه تبعیض که ناقض این اعلامیه باشد ودر مقابل هرگونه عملی که چنین تبعیضی را تشویق کند از حمایت یکسان قانون برخوردار گردد.

ماده ۸- هر کس می‌تواند از تعدی به حقوق اصلی که به موجب قانون اساسی یا قانون‌های دیگر برای او شناخته شده است به دادگاههای صلاحیت‌دار ملی متوسل گردد تا حقش استیفا شود.

ماده ۹- هیچ کس را نمی‌توان خودسرانه بازداشت کرد یا زندانی ساخت یا تبعید نمود.

ماده ۱۰- هر کس حق دارد با استفاده کامل از تساوی حقوق با دیگران، دعوای او در یک دادگاه مستقل و بی‌طرف عادلانه و علنی رسیدگی شود و آن دادگاه در باره حقوق و تعهدات او یا صحت هر گونه اتهام کیفری که به او متوجه باشد حکم دهد.

ماده ۱۱- الف) هر کس متهم به ارتکاب جرمی باشد، تا وقتی تقصیر او طی محاکمه علنی که در آن هر گونه تضمین ضروری برای دفاع تامین شده باشد قانوناً به ثبوت نرسد، بی‌گناه محسوب می‌شود.

ب) همچنین هیچکس به علت ارتکاب عملی یا خودداری از عملی محکوم نخواهد شد مگر وقتی که آن کار به موجب قوانین ملی یا بین المللی در هنگام ارتکاب، جرم محسوب باشد. نیز هیچکس به مجازاتی بیش از مجازات مقرر در هنگام ارتکاب جرم محکوم نخواهد شد.

ماده ۱۲- زندگانی خصوصی یا امور خانوادگی یا محل سکونت، یا مراسلات کسی نباید در معرض دخالت خودسرانه واقع شود. نیز به حیثیت و حسن شهرت هیچکس نمی‌توان حمله کرد. هر کس حق دارد در این گونه دخالت‌ها یا این گونه تجاوزها، از پشتیبانی قانون برخوردار باشد.

ماده ۱۳- الف) هر کس حق دارد در داخل هر کشور آزادانه نقل مکان کند و هر کجا بخواهد اقامت گزیند.

ب) هر کس می‌تواند هر کشوری را که بخواهد من‌جمله کشور خود را، ترک کند و می‌تواند به کشور خود باز گردد.

ماده ۱۴- الف) هر کس حق دارد برای گریز از هر گونه شکنجه و فشار به جایی پناهنده شود. نیز می‌تواند در سایر کشورها از پناهندگی استفاده کند.

ب) در جرایم غیرسیاسی یا اموری که مخالف با اصول و هدفهای ملل متحد باشد نمی‌توان از حق پناهندگی استفاده کرد.

ماده ۱۵- الف) هر کس می‌تواند هر ملیتی را بخواهد بپذیرد.

ب) هیچ کس را نمی‌توان خودسرانه از ملیت او محروم ساخت یا حق تغییر ملیت از او را سلب نمود.

ماده ۱۶- الف) زن و مرد وقتی به سن ازدواج برسند می‌توانند بدون هیچ قید نژادی و ملی و دینی ازدواج کنند و خانواده بنیاد گذارند. آنان به هنگام زناشویی و در اثنا و هنگام انحلال آن، دارای حقوق متساوی می‌باشند.

ب) عقد ازدواج جز با رضای آزادانه همسران آینده، قانونی نیست.

ج) خانواده عنصر طبیعی و اساسی اجتماع است و باید از پشتیبانی جامعه برخوردار باشد.

ماده ۱۷- الف) هر کس به تنهایی یا با شراکت دیگری دارای حق مالکیت است.

ب) مالکیت هیچ کس را نمی‌توان بر خلاف قانون از وی سلب کرد.

ماده ۱۸- هر کس دارای حق آزادی فکر و ضمیر و دین است. لازمه این حق آن است که هر کس خواه به تنهایی یا با دیگران علنی یا خصوصی از راه تعلیم و پیگیری و ممارست یا از طریق شعایر و انجام مراسم دینی بتواند آزادانه، دین و یقینیات خود را ابراز کند.

ماده ۱۹- هر کس آزاد است هر عقیده‌ای را بپذیرد و آن را به زبان بیاورد و این حق شامل پذیرفتن هر گونه رای بدون مداخله اشخاص می‌باشد و می‌تواند به هر وسیله که بخواهد بدون هیچ قید و محدودیت به حدود جغرافیایی، اخبار و افکار را تحقیق نماید و دریافت کند و انتشار دهد.

ماده ۲۰- الف) هر کس حق دارد آزادانه در احزاب و جماعت‌های مسالمت‌آمیز شرکت جوید.

ب) هیچ کس را نمی‌توان وادار ساخت به حزبی بپیوندد.

ماده ۲۱- الف) هر کس حق دارد مستقیماً یا به وسیله نمایندگانی که آزادانه انتخاب شده باشند در اداره امور عمومی کشور خود شرکت جوید.

ب) اراده ملت اساس قدرت اختیارات ملی است، این اراده به وسیله انتخابات شرافتمندانه صورت می‌گیرد که دوره به دوره از طریق انتخابات عمومی یکسان، با رای مخفی یا بنا به روشی مشابه با آن که آزادی رای را تامین، انجام می‌یابد.

ماده ۲۲- هر کس از حیث اینکه عضو جامعه محسوب است حق دارد از تامین اجتماعی برخوردار گردد و می‌توانند به کمک کوشش ملی و یاری بین‌المللی با توجه به سازمان و امکانات هر کشور از حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی که با حیثیت و تکامل آزاد شخصیت انسانی ملازمه داشته باشد بهره‌ور گردد.

ماده ۲۳- الف) هر کس حق کار و حق برگزیدن آزادانه کار با شرایط عادلانه و ارضا کننده دارد، نیز حق دارد که در مقابل بیکاری حمایت شود.

ب) هر کس در مقابل کار مساوی، بدون هیچ گونه رعایت امتیاز، حق دستمزد مساوی دارد.

ج) هر کس در مقابل کار، حق دارد دستمزدی منصفانه و ارضا کننده دریافت کند که برای او و خانواده‌اش وجه معیشتی فراهم آورد که شایسته حیثیت کمال یافته انسانی باشد و در صورت مقتضی حق دارد از کلیه وسایل حمایت اجتماعی استفاده نماید.

د) هر کس حق دارد برای پشتیبانی از منافع خود، با دیگران تشکیل سندیکا بدهد و عضو سندیکایی شود.

ماده ۲۴- هر کس حق استراحت و استفاده از ایام فراغت دارد، من‌جمله حق دارد ساعات کارش بطور معقول محدود باشد و از مرخصی نوبتی با دریافت حقوق استفاده کند.

ماده ۲۵- الف) هر کس حق دارد از سطح یک زندگانی برخوردار باشد که سلامت و رفاه او و خانواده‌اش، من‌جمله خوراک و لباس و مسکن و رسیدگی‌های پزشکی آنان را تامین کند. همچنین حق دارد از خدمات ضروری اجتماعی در هنگام بیکاری و بیماری و درماندگی و بیوه گی و پیری

یا در سایر مواردی که بنا به اوضاع و احوالی بیرون از اراده او، وسایل معاش وی مختل گردد استفاده کند.

ب) مادر بودن و فرزند بودن، استفاده از کمک و مساعدت مخصوص را ایجاب می‌کند. هر کودک خواه حاصل زناشویی قانونی باشد یا غیرقانونی، از حمایت اجتماعی برابر برخوردار می‌گردد.

ماده ۲۶- الف) هر کس حق دارد از تعلیم و تربیت استفاده کند. تعلیم و تربیت باید دست کم در مورد آموزش ابتدایی و اساسی رایگان باشد. تعلیمات فنی و حرفه‌ای باید برای همه ممکن باشد. دسترسی به تعلیمات عالیه باید برای همه و بنا به شایستگی هر کس امکان‌پذیر باشد.

ب) هدف تعلیم و تربیت باید شکوفایی کامل شخصیت بشری و تقویت احترام به حقوق بشر و آزادیهای اساسی باشد. تعلیم و تربیت باید حسن تفاهم و گذشت و دوستی بین همه ملتها و همه گروهها از هر نژاد یا هر دین، همچنین گسترش فعالیتهای ملل متحد را برای حفظ صلح تسهیل کند.

ج) پدر و مادر برای تعیین نوع تعلیم و تربیت فرزند خود حق اولویت دارند.

ماده ۲۷- الف) هر کس حق دارد آزادانه در زندگانی فرهنگی اجتماع شرکت جوید و از اقسام هنرها استفاده کند و در پیشرفت علمی و برکات حاصل از آن سهیم باشد.

ب) هر کس حق دارد از منافع اخلاقی و مادی ناشی از هرگونه دستاورد علمی و ادبی یا هنری که بوجود آورده باشد حمایت شود.

ماده ۲۸- هر کس حق دارد بکوشد تا در سطح اجتماعی و جهانی چنان سامان و نظمی حکمفرما شود که حقوق و آزادیهایی که در این اعلامیه اعلام شده است در آن سطح به نتیجه کامل برسد.

ماده ۲۹- الف) هر کس نسبت به اجتماعی که فقط در آن اجتماع رشد آزاد و کامل شخصیت او امکان‌پذیر است تکالیفی بر عهده دارد.

ب) هر کس در اجرای حقوق و در مقام برخورداری از آزادیهای خویش، تنها از محدودیت‌هایی پیروی می‌کند که قانون منحصرا به منظور تامین شناسایی و حرمت به حقوق و آزادیهای دیگران، بالجمله برای تحقق بخشیدن به مقتضیات عادله اخلاق و نظام اجتماعی و مصلحت عمومی، در یک جامعه دموکرات وضع کرده باشد.

ج) در هیچ حال نمی‌توان حقوق و آزادیهای مزبور را به نحوی بکار برد که با هدفها و اصول ملل متحد منافی باشد.

ماده ۳۰- هیچ یک از مقررات اعلامیه حاضر را نمی‌توان به‌نحوی تفسیر کرد که برای دولتی یا گروهی یا فردی متضمن حقی شود که بنا بر آن، بتواند به فعالیتی دست زند یا کاری انجام دهد که هدف آن از بین بردن حقی از حقوق و آزادیهای مذکور در این اعلامیه باشد.

نکته‌ی مهم:

بله می‌دانم با خواندن مفاد اعلامیه نوعی احساس رضایت و آرامش در قلب شما ایجاد شد ولی یک سوال، به نظر شما اسلام با این موارد مخالف است؟ خیر عزیزان...

اسلام‌ستیزان تبلیغات گسترده‌ای به راه انداخته‌اند که اسلام حقوق بشر را پایمال می‌کند، ولی باور کنید در زمینه‌ی اکثریت مطالب قید شده

در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر از ۱۴۰۰ سال پیش آموزه‌های اسلام به بشریت ابلاغ شده است، فقط در بین این دو قانون (اسلام و بیانیه‌ی نوشته شده) «چند مورد اختلاف» وجود دارد که دلیل آن (یا منشاء وجود این اختلافات) در سطور بعد توضیح داده می‌شود، پس وقتی از اختلاف در بین دو مولفه‌ی مذکور سخن می‌گوییم، یا می‌نویسیم «حقوق بشرِ غربی یا اسلامی» منظورمان «آن چند مورد» است نه اینکه همه‌ی محتویات اعلامیه را با شریعت زیبای اسلام در تضاد ببینیم!

دلیل وجود اختلافاتِ پیش‌آمده چیست؟ چرا بین این دو قانون تطابق کامل وجود ندارد؟

همین الآن یک کاغذ و خودکار بیاورید و دو خط راست به صورت موازی رسم نمایید، در ابتدای هر دو خط بنویسید مبدا و در انتهای آنها بنویسید مقصد، کنار هر دو مقصدِ نوشته‌شده یک پرانتز باز کنید و داخل آن بنویسید خوشبختی، به این صورت: مقصد (خوشبختی)

فرض کنید خط اول «آموزه‌های اسلام» می‌باشد و خط دوم «اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر»، پس «مقصد نهاییِ» هر دو مسیر «خوشبختی انسان‌ها» است، با این تفاوت: که در خط اول (اسلام) «خوشبختی دنیوی و اخروی» انسانها مدنظر قرار گرفته است ولی در خط دوم «فقط» خوشبختی دنیوی...

اسلام، «به انسانها به عنوان یکی از مخلوقات پروردگار می‌نگرد» و می‌خواهد در سایه‌ی عبودیت، هم خوشبختی دنیوی را فراهم نماید و هم قیامت ابنای بشر رنگین گردد اما بیانیه حقوق بشر «انسان‌ها را به عنوان موجوداتی می‌بیند که حق زندگی و رفاه دارند» و برای کسب این وضعیت

نباید کسی جلوی آنها را بگیرد، به بیان ساده‌تر این بیانیه فقط برای «این دنیا» برنامه‌ریزی کرده است...

حال بعد از توضیحات فوق، روی نموداری که کشیده بودیم باز می‌گردیم، به آن دو خط موازی نگاه کنید، در خط اول (اسلام) بعد از واژه‌ی خوشبختی باز هم خط را ادامه دهید تا به انتهای کاغذ نزدیک می‌شوید، نیم سانت آخرِ خط را به نقطه چین تبدیل کنید و روی آن بنویسید خوشبختی ابدی، اما در خط دوم، جلوی عبارتِ: مقصد (خوشبختی) یک ضربدر بزرگ بکشید و بنویسید تمام...

عزیزان به صورت واقعی شکل مورد نظر را روی کاغذ رسم نمایید تا برای همیشه این تفاوت را بخاطر بسپارید...

تا برای همیشه در ذهن‌تان ثبت شود که اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، طبق تفکر اومانیستی (انسان‌محوری) تدوین شده است ولی آموزه‌های اسلام بر پایه‌ی اندیشه‌ی «خدامحوری» نازل گشته‌اند...

و این دقیقاً «منشأ اختلافات» موجود در بین این دو برنامه و قانون مدّنظر می‌باشد، با درک این تفاوت این بار به راحتی می‌توانیم بفهمیم که چرا اسلام اجازه نمی‌دهد هر تفکری در جامعه‌ی اسلامی به تبلیغ آموزه‌هایش بپردازد...

اسلام به قیامت و ابدیت افراد نیز می‌اندیشد ولی اعلامیه‌ی حقوق بشر فقط چند صباح دنیا را در نظر دارد و می‌گوید بگذار انسانها آزاد باشند و هر عقیده‌ای که دوست دارند در جامعه منتشر نمایند، در تفکر آنها چیزی به نام گمراهی وجود ندارد (چون گمراهی با قیامت و حساب و کتاب معنا پیدا می‌کند).

به نظر این بنده‌ی خداوند، اختلافِ بین آموزه‌های اسلام و اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر به اختلافِ بین «توحید» و «طبیعت‌گرایی» یا همان «خدامحوری» و «انسان‌محوری» باز می‌گردد، لذا هر گونه بحث و جدلی در این زمینه بدون در نظر گرفتن نکته‌ی فوق به نتیجه نخواهد رسید.

در واقع جدل و گفتگوی اصلی باید در مورد «اثبات حقانیت خداپرستی» یا «اثبات حقانیت طبیعت‌پرستی» باشد چون با اثبات هر کدام، مفاد موجود در قوانین یادشده نیز مشروعیت پیدا می‌کند و اثبات می‌شود.

- در عجبم از کسانی که تفکر خداپرستی را قبول ندارند (ناباورند) اما انتظار دارند ما بیانیه‌ای که منتج از تفکر اومانیستی (انسان‌محوری) می‌باشد را مو به مو اجرا نماییم؟!

- همچنین بسیار تعجب می‌نمایم از رفتار برخی از برادران و دوستانِ «مسلمان و غرب زده‌ی خودمان» که به‌آموزه‌های اسلام اعتراض می‌کنند و می‌گویند چرا مانند بیانیه‌ی جهانی حقوق بشر رفتار نکرده است!

از این دوستان می‌پرسیم: در اعلامیه‌ی مذکور، هیچ اولویتی برای کلام خداوند در نظر گرفته نشده است، نزد شما چطور؟ آیا سخن خداوند اولویت دارد؟ آیا شریعت اسلام بر دیگر ادیان پیشی دارد یا خیر؟ آیا نزد شما نیز گمراهی و ضلالت یک امر در حاشیه و کم‌ارزش است؟ یا برای آن اهمیت قائلید؟

ممکن است برخی از مخاطبان بپرسند:

شما گفتید مگر در زمینه‌ی اموری که آخرت انسانها را خراب می‌نماید وگرنه در بقیه‌ی موارد قوانین اسلام با اعلامیه‌ی جهانی

حقوق بشر منافاتی ندارد، به عبارتی دیگر شما مدعی هستید اسلام خواستار برابری انسان‌ها است آیا می‌توانید این امر را ثابت کنید؟

پاسخ:

بله همین‌طور است و همان‌گونه که ذکر شد این توجه به ابدیت، به جهان‌بینی اسلام باز می‌گردد (در جهان‌بینی‌های غیرالهی چنین نگرشی وجود ندارد) اما در خصوص سوال مطرح‌شده به نظر بنده فقط «**یکی از آموزه‌های جامع اسلام**»، حقوق انسانها را به طور کامل ادا می‌نماید، به این آیات مبارک توجه بفرمایید:

۱. ﴿وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ اللَّـهُ لَكُمْ وَاللَّـهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (نور: ۲۲) «عفو داشته باشید و گذشت نمایید: آیا دوست نمی‌دارید که مورد عفو خداوند متعال قرار گیرید؟ و خداوند آن عفوکننده‌ی رحمت‌گستر است.»

۲. ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ * الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَو وَّزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ * أَلَا يَظُنُّ أُولَـٰئِكَ أَنَّهُم مَّبْعُوثُونَ * لِيَوْمٍ عَظِيمٍ * يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (مطففین: ۱-۶) «وای بر کم‌فروشان: آنان که وقتی برای خود پیمانه می‌کنند، حق خود را به‌طور کامل می‌گیرند امّا هنگامی که می‌خواهند برای دیگران پیمانه یا وزن کنند کم می‌گذارند! آیا آن‌ها گمان نمی‌کنند که برانگیخته می‌شوند، در روزی بزرگ که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان می‌ایستند؟.»

۳. ﴿وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُم مِّنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا * وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّـهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾ (نساء: ۸-۹) «به یتیمان و مستمندان روزی دهید و با آنان به‌طور

شایسته سخن بگویید! کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود به یادگار بگذارند از آینده آنان می‌ترسند، باید (از ستم درباره یتیمان مردم) بترسند! بنابراین از خداوند پروا کنند و استوار سخن گویند.»

۴. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنفِقُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنفِقُونَ وَلَسْتُم بِآخِذِيهِ إِلَّا أَن تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ (بقره: ۲۶۷) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از قسمت‌های پاکیزه اموالی که به دست آورده‌اید انفاق کنید و برای انفاق، به سراغ قسمت‌های نامرغوب آن نروید که اگر آن را به خودتان می‌دادند جز با چشم‌پوشی و بی‌میلی نمی‌پذیرفتید و بدانید که خداوند بی‌نیاز و ستوده‌است.»

۵. ﴿وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُم مَّا يَشْتَهُونَ * وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ... * وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ﴾ (نحل: ۵۷ و ۶۲) «و برای خدا دخترانی می‌پندارند - منزّه است او - و برای خودشان آنچه را میل دارند [قرار می‌دهند]. و هر گاه به یکی از آن‌ها [تولّد] فرزند دختر را خبر دهند چهره‌اش [از شدّت خشم] سیاه می‌شود و [به ناگزیر] خشم و اندوه خود را فرو می‌برد. و چیزی را که خود خوش نمی‌دارند برای خدا قرار می‌دهند، و زبانشان دروغ‌پردازی می‌کند که [سرانجام] نیکو از آنِ ایشان است.»

اگر به دقت، آیات مبارکه را مطالعه نمایید متوجه یک نکته‌ی ظریف می‌شوید و آن بیان **قاعده‌ی مهمی** می‌باشد که می‌فرماید:

«آنچه برای خودتان می‌خواهید برای دیگران هم بخواهید» و **«آنچه برای خود نمی‌خواهید برای دیگران هم نخواهید»**، به بیان ساده‌تر، «با آگاهی‌های لازم» خود را به جای دیگران قرار دادن و این بار قضاوت کردن و

تصمیم‌گیری نمودن، راه درست انجام رفتارهای اجتماعی را به ما نشان می‌دهد.

در این زمینهٔ حدیث هم داریم چنانکه رسول اکرمﷺ در قسمتی از یکی از احادیث شریف می‌فرماید:

(...تُحِبَّ للنّاسِ ما تُحِبُّ لِنَفْسِک، و تَکرَهَ لَهُم ما تَکرَهُ لِنَفسِک)[1]

«آنچه برای خود دوست داری، برای مردم نیز دوست داشته باشی و آنچه را بر خود نمی پسندی برای مردم نیز نپسندی.»

حال طبق منشور اخلاقی فوق، روابط و حقوق تمام انسان‌ها را مورد بررسی قرار دهید:

۱. زمانی که من «حق آموزش» را برای خود می‌پسندم، آن را برای دیگران هم می‌پسندم.

۲. زمانی که دوست دارم «مال»، «جان»، «آبرو»، «ناموس»، «سلامتی»، «کرامت» و «آزادی» من مورد احترام قرار گیرد، باید برای دیگران هم چنین چیزی بخواهم.

۳. زمانی که «آواره» شوم و جایی نداشته باشم طبعاً دوست دارم از من حمایت کنند، پس من هم باید از دیگران حمایت کنم.

۴. زمانی که دوست ندارم برده شوم پس دیگران را به بردگی نمی‌گیرم.

۵. زمانی که دوست دارم معلمم با من «رفتار خوبی» داشته باشد پس من هم باید با دانش‌آموزان رفتار خوبی داشته باشم.

---

۱. مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج٣٦، ص٤٤٥ ح٢٢١٣٠؛ المعجم الکبیر للطبرانی، ج٢، ص٣١٨ ح٢٣٢٧؛ شعب الإیمان للبیهقی، ج٢، ص٩٨ ح٥٧٣.

۶. زمانی که دوست دارم بعد از ازدواج برای من «مسکن» تهیه شود پس من هم وقتی زمامدار حکومت هستم باید برای جوانان مسکن تهیه نمایم.

هر مثال نیکویی که دوست داشتید می‌توانید در فرمول فوق قرار دهید و حقوق مسلم انسان‌ها را از بطن آن استخراج نمایید، هر ۳۰ بند اعلامیه‌ی حقوق بشر را طبق این قاعده‌ی کلی بازنویسی نمایید، ببینید آیا حقوق بشر مورد تکریم قرار می‌گیرد یا خیر؟

این فرمول در سطح «فردی»، «اجتماعی» و حتی برای «حکومت‌داری» می‌تواند کاربرد داشته باشد، کافیست شخص حکومت‌دار، خود را مانند شهروندان در نظر بگیرد تا حقوق آنها را ادا نماید، اتفاقاً پیشوایان دینی ما (مردان بزرگ اسلام) وقتی قدرت و نفوذ اجتماعی داشته‌اند، این منشور اخلاقی را به بهترین نحو اجرا کرده‌اند.

به منشور اخلاقی فوق، «قاعده‌ی طلایی» گفته می‌شود که تقریبا در ادیان ابراهیمی و غالب افکار بشر مورد تکریم قرار گرفته است، حتی در تورات و انجیل هم در مورد آن سخن گفته شده است (که این نشان می‌دهد خداوند متعال آن را به ادیان دیگر هم امر فرموده است).

البته عزیزان اینکه «به صورت کلی» در مورد «توصیه‌ی اسلام به رعایت حقوق بشر» و «اشتراکات موجود در بین آموزه‌های شریعت زیبای اسلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر» سخن گفتیم تصور نفرمایید در این زمینه آیه و حدیث وجود ندارد...

خیر، نصوص بسیار زیادی در مورد حقوق فرد بر فرد، فرد بر جامعه، جامعه بر فرد، فرد بر حکومت، حکومت بر افراد و... در شریعت زیبای اسلام تدوین شده است (چون شریعت کاملی است و هر آنچه برای هدایت بشر

لازم می‌باشد را پوشش داده است) ولی فکر می‌کنم قاعده‌ی معرفی‌شده قلب تپنده‌ای برای کالبد تمامی قوانین معرفی‌شده در زمینه‌ی حقوق بشر می‌باشد و کافیستِ هر شخصی که در جامعه‌ی ما زندگی می‌کند نکته‌ی بسیار ساده‌ای که ذکر نمودیم را عملی نماید تا یک جامعه‌ی «عدالت‌محور» و «عدالت‌گستر» به معنای واقعی کلمه ایجاد گردد.

بررسی چند مورد از اختلافاتی که در بین دو قانون مذکور وجود دارد:

در خصوص اختلافات پیش‌آمده در بین قوانین اسلام و اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، مطالعات زیادی انجام دادم، اگر تمام آنچه که فراگرفته‌ام را یادداشت نمایم به ده‌ها صفحه توضیح نیاز خواهیم داشت ولی از آنجایی که سیاست نوشتاری بنده بر ساده‌نویسی و پرهیز از حواشی استوار است، «نتیجه‌ی» تمام تحقیقاتم در خصوص مسائلی همچون «آزادی عقیده»، «آزادی بیان» و «قتل مرتد» در یک جامعه‌ی اسلامی به شرح زیر می‌باشد[1] (ابتدا سه نکته در خصوص **شیوه‌ی قضاوت نمودن**، سپس بحث اصلی).

نکته‌ی اول)

مخاطبان عزیز، مطالب ما در خصوص «جهان‌بینی» و «مبانی اسلام» است و لزومی ندارد پاره‌ای از عملکردهای نادرستِ مجریان اسلام در طول ۱۴ قرن گذشته را به عنوان معیار قرار دهیم، سخن ما در خصوص «اساس کار» است، در خصوص «حقیقت اسلام»، نه «واقعیت‌های پیش‌آمده»، ما

---

۱. این سه مورد به عنوان اختلاف در بین دو قانون مذکور پررنگ شده‌اند و می‌گویند موارد فوق حقوق بشر را پایمال می‌نماید.

معتقدیم در جامعه‌ی آرمانیِ مد نظر اسلام، نه تنها حقوق بشر پایمال نمی‌شود بلکه در حد اعلای خود پاس داشته می‌شوند... و در چنین جامعه‌ای موارد زیر پیش می‌آید:

۱- «محکوم شدن سیدنا علی ﷺ» در دادگاه اسلام وقتی یک یهودی بر سر یک زره جنگی با او اختلاف پیدا می‌کند...![1]

۲- شخصی به سیدنا عمر ﷺ می‌گوید اگر خطا کنی با همین شمشیر خطایت را اصلاح خواهم نمود و امام عمر ﷺ که خلیفه بوده است شکر خدا را بجای می‌آورد که چنین مردمی در جامعه‌ی اسلامی وجود دارد.[2]

۳- -در حدیث صحیحی با این مضمون - شخصی نزد پیامبر می‌رود و می‌گوید من می‌خواهم زناء کنم، به من اجازه بده، پیامبرﷺ در کمال آرامش به او می‌گوید آیا دوست داری شخصی با خواهر تو زناء انجام دهد؟ او هم می‌گوید خیر، و حضرت رسول به ایشان می‌فرماید: پس کسی که می‌خواهی با او زناء انجام دهی هم خواهر شخصی دیگر است و برادر او هم دوست ندارد.... (بدون هیچ تخریب و تحقیری...)[3]

نکته‌ی دوم)

همچنین اصلا منصفانه نیست شخصی بیاید نیمه‌ی پرِ لیوانِ حقوق بشر جوامع غربی (کارهای مفیدی که انجام داده‌اند) را با نیمه‌ی خالی

---

۱. ر.ک: السنن الکبری للبیهقی، ج۱۰، ص ۲۳۰ ح ۲۰٤٦٥؛ حلیة الأولیاء لأبی نعیم الأصبهانی، ج ٤، ص ۱۳۹ - ۱٤۰؛ البدایة والنهایة - ابن کثیر، ج ۸، ص ۵.

۲. ر.ک: الزهد والرقائق لابن المبارک، ج۱، ص۱۷۹ ح۵۱۲؛ التاریخ الکبیر - البخاری، ج۲، ص۹۸؛ تاریخ دمشق لابن عساکر، ج۱۰، ص۲۹۲.

۳. ر.ک: مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج۳٦، ص٥٤٥ ح۲۲۲۱۱؛ المعجم الکبیر للطبرانی، ج۸، ص۱٦۲ ح۷٦۷۹؛ شعب الإیمان للبیهقی، ج۷، ص۲۹٥ ح۵۰۳۲.

لیوانِ حقوق بشر جوامع اسلامی (کارهای نادرستی که در حق شهروندان مرتکب شده‌اند) مقایسه نماید...

برای یک قضاوت صحیح باید خوبی‌های اینجا با خوبی‌های آنجا و بدی‌های اینجا با بدی‌های آنجا قیاس گردد، حتی ما معتقدیم منصفانه نیست خوبی‌های اینجا با بدی آنجا مقایسه شود!

متاسفانه افرادی که اسلام را متهم به نقض حقوق بشر می‌کنند از این قیاس‌های نادرست بسیار بهره می‌گیرند، یا همان‌گونه که در مورد «الف» ذکر کردیم رفتار نادرست پاره‌ای از مجریان را به حساب اسلام می‌گذارند!

کسانی که از یک «دین الهی» پیروی نمی‌نمایند و صرفاً ادعای انسانیت دارند باید بدانند «آرمان‌های انسانی» به معنای واقعی کلمه به «انصاف» سفارش می‌کنند لذا امیدوارم این انصاف را در حق جوامع اسلامی هم داشته باشید.

نکته‌ی سوم)

مقوله‌ی «آزادی عقیده» و «آزادی بیان» از چالشی‌ترین مباحثی می‌باشد که در مناظرات و گفتگوها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

آن گونه که مشاهده می‌شود نگرش‌ها پراکنده است، عده‌ای از پژوهشگران مسلمان بسیار محکم و قاطع به موضوع نگاه می‌کنند اما افرادی هم وجود دارند که تساهل را سرلوحه‌ی کار خود قرار داده‌اند.

در هر صورت آنچه که برای ما عیان شده اینست که در خصوص اختلافات پیش‌آمده، مخرج مشترکِ تمام دیدگاهها به همان نکته‌ای برمی‌گردد که در ابتدای مطالب عرض نمودیم و آن، تقابل بین جهان‌بینی خدامحورانه و جهان‌بینی انسان‌محورانه (اومانیسم) است.

دیدگاه اسلام در مورد آزادی عقیده چیست؟

خداوند متعال در روز قیامت فقط اسلام را می‌پذیرد اما در دنیا به بنده‌هایش آزادی عمل داده و آزادی عقیده در «سطح فردی» هیچ مانعی ندارد، هر شخصی هر عقیده‌ای که دوست داشته باشد می‌تواند اختیار کند...

نکته‌ی مهم:

ممکن است شخصی بگوید مگر حاکم شرع، توانایی کنترل عقاید شخصی و درونی را دارد که می‌گوید آزاد است؟ آزاد نکند چکار می‌کند؟! می‌گوییم: بله درست است فقط خداوند است که از قلب‌ها آگاه است و انسانها چنین توانایی‌ای ندارند ولی منظور از عبارت فوق اینست که در اسلام چیزی به نام «تفتیش عقاید» وجود ندارد و اسلام کسی را «بالاجبار» به سمت نماز و روزه و عبادات نمی‌آورد...

اما در «حوزه‌ی اجتماعی» موضوع فرق می‌کند، این بار فقط «حق یک شخص» مطرح نیست بلکه موضوعی به نام «حقوق اشخاص» جامعه عنوان می‌شود.

۱. همه‌ی ما می‌دانیم که مردم در یک جامعه، زیر چتر حمایتی حکومت زندگی می‌کنند.

۲. حکومت در هر جامعه‌ای خدمت‌گذار مردم است و باید برای مردم «رفاه»، «نظم» و «امنیت» فراهم نماید.

۳. البته در جامعه‌ی مدنظر ما، هم مردم این حکومت را پذیرفته‌اند و هم حکومت خدمت‌گذاری را سرلوحه‌ی کار خود قرار داده است.

۴. لذا حکومت در خصوص «پدیده‌های اجتماعی» «وکیل» مردم است تا طبق قانون رفتار نماید و آنچه لازم می‌باشد را اجرا کند.

۵. در موضوعِ «تبلیغ برای عقاید مختلف» در سطح جامعه، چون حقوق عموم جامعه مطرح می‌شود حکومت که وکیل مردم است خود وارد عمل می‌شود.

۶. به صورت خلاصه: این حاکمیت است که تصمیم می‌گیرد چنین تبلیغی وجود داشته باشد یا خیر (طبق نکاتی که ذکر شد).

حال سوال اساسی اینست که حاکمیت اسلام چه نوع تبلیغی را می‌پذیرد؟

۱. چون جهان‌بینی خدامحورانه بر جامعه اسلامی حاکم است.

۲. و طبق این جهان‌بینی، خداوند برای بنده‌هایش قانون و برنامه‌ی زندگی فرستاده است.

۳. خوشبختی دنیوی و اخروی انسانها در گرو انجام این برنامه است...

۴. لذا برنامه‌ای که این جهان‌بینی را از اساس قبول نداشته باشد و در پی حذف قانون‌گذاری خداوند باشد مورد تایید حکومت اسلامی نیست.

ناگفته نماند افرادی که در دایره‌ی ادیان الهی هستند با افکاری که «در پی تغییر جهان‌بینی خدامحورانه» و «براندازی مفهومی به نام خداپرستی» هستند تفاوت دارند و قوانین مخصوص به خود را دارند...

البته عزیزان، همانگونه که بارها ذکر نموده‌ایم هر کسی می‌تواند با متخصصان اسلامی بنشیند و بحث و گفتگو و مناظره نماید، و چنین خفقانی وجود ندارد که هر کس فکر و اندیشه‌ای داشته لزوماً باید ساکت شود، خیر!

ما می‌گوییم «تزریق هر اندیشه‌ای» به جامعه، باعث بی‌نظمی و انواع مشکلات و معضلات خواهد شد و این وکیل (حکومت) اجازه نمی‌دهد چنین هرج و مرجی ایجاد شود.

به هر حال هر عقیده‌ای متضمّن خوشبختی دنیوی و اخروی انسان‌ها نیست لذا اندیشه‌های وارد شده به قلمرو اسلام اول باید از فیلتر وکیل مورد اعتماد مردم عبور کنند، پس از آن با عوام روبرو شوند.

ممکن است در اینجا سوالی ایجاد شود که اگر یک حکومت نادرست اسلامی بر سر کار بود و هیچ منطق و دلیلی برای گفتگو نداشته باشد چه؟ به هر حال هر که ادعای اسلام داشت اسلام نیست!

پاسخ این است که مطمئن باشید افراد تاثیرگذار جامعه اقلیتی هستند که هرگز فکر و اندیشه را تعطیل نمی‌کنند، اگر قرار باشد جریانی که در برابر وکیل مردم (حکومت) می‌ایستد سخنان منطقی داشته باشد و وکیل نتواند پاسخ منطقی‌تری ارائه دهد این اقلیتِ تاثیرگذار خود به خود به اندیشه‌ی جدید متمایل می‌شوند...

بله شکی وجود ندارد که در طول این ۱۴ قرن حکومت‌هایی بوده‌اند که به ناحق خود را وکیل مسلمان‌های آزاده و باتقوا معرفی کرده‌اند! اما عرض شد این افراد معیار نیستند و معیار ما قرآن و سنت رسول اکرمﷺ است. در هر صورت شک نداشته باشید که منطق اسلام مبارک و پیروان راستین آن، فراتر از هر منطقی است و تجربه‌ی ۱۴ قرن حضور اسلام در جغرافیای بشر این را نشان داده که هیچ نیرویی یارای مقابله در برابر نور توحید و یکتاپرستی را ندارد.

برای فهم کلیت مسأله به مثال زیر توجه بفرمایید:

تصور کنید چندین خواهر و برادر دارید و اکنون ۲۰ برادرزاده و خواهرزاده شما را عمو و دایی صدا می‌زنند، ۲ نفر از آنها عقیده‌ی نادرستی اختیار کرده‌اند، ۱۸ نفر باقی می‌ماند، در میان آنها هم فقط ۳ نفر متخصص هستند و به راحتی می‌توانند عقاید درست و نادرست را حلاجی نمایند اما ۱۵ نفر باقی مانده در زمینه‌ی این افکار اطلاع چندانی ندارند...

حال تصور کنید تعطیلات است و هر ۲۰ نفر به خانه شما آمده‌اند، شما هم شخص متخصصی هستید و به خوبی می‌دانید حق و ناحق چیست، موضوع تبادل افکار در بین این عزیزان را چگونه مدیریت می‌کنید؟

۱. اگر کسی بگوید به من ربطی ندارد می‌گوییم شما هیچ هنری نکرده‌اید پس انسانیت و حس دلسوزی کجا می‌رود؟

۲. اگر با آن دو برادرزاده‌ی منحرف، چکشی برخورد کنید و به تفتیش عقاید بپردازید و آنها را در هم بشکنید پس انسانیت و خویشاوندی چه می‌شود؟ به هر حال هر چه باشد فامیل هستند.

۳. اگر عمدا اجازه دهید آن دو شخص منحرف هر کاری که دلشان می‌خواهد انجام دهند پس حس دلسوزی شما در قبال دیگر برادرزاده‌ها و خواهرزاده‌ها چه می‌شود؟

به نظر بنده، راهکار اسلام برای این موقعیت بهترین راهکار است:

- اسلام می‌گوید هر ۲۰ نفر نزد خدا دارای کرامت هستند و کسی حق بی‌احترامی، تخریب و توهین ندارد.

- آن دو شخص منحرف تحت شرایط خود نصیحت شوند و اسلام نگـران آنها هم می‌باشد اما هیچ اجبار و اکراهـی بـرای تغییـر عقیـده‌ی آنهـا در کـار نیست و میل خودشان است.

- اما اجازه ندارند دیگران را هم منحرف کنند.

اگر شخصی بگوید از کجا می‌دانید آن ۲ شخص منحـرف هسـتند و سـه نفری که متخصص می‌دانید منحرف نیستند، در پاسخ می‌گوییم:

در جهان‌بینی ما، وقتی خداوند مهربان قوانین را نوشته و در قالـب دیـن اسلام ارائه داده است، انحراف هم کاملا مشخص شده است.

فراموش نکنید که شما در مورد یک جامعه‌ی اسلامی سخن مـی‌گوییـد، اگر به یاد داشته باشید در ابتدای مبحث گفتیم این مباحث زمانی می‌توانـد به نتیجه برسد و مفید واقع گردد که ما تکلیف جهان‌بینی‌ها را مشخص کرده باشیم: ۱. خدامحوری یا انسان‌محوری؟ و در صورت اثبـات خـدامحوری ۲. آیا خدا می‌تواند قانون‌گذار باشد یا خیر؟

ما فرض را بر این گذاشته‌ایم که از این مراحل عبور کرده‌ایـم و پـس از آن به طرح مباحث دیگر پرداخته‌ایم، در غیر این صورت بحـث بـی‌فایـده اسـت چون مطمئناً شخص انسان‌محوری می‌گوید از کجا معلوم آن دو شخصی کـه شما مسلمان‌ها منحرف می‌دانید برحق نیستند!

و چکیده‌ی تمام بحث این است که در جامعه‌ی اسلامی:

۱. «حـقّ»، حـقّ ظهـور دارد و اسـلام چـارچوب حـق را مشـخص نمـوده است (خدامحوری)، (اسلام حاضـر اسـت بـرای اثبـات ایـن حـق بـه گفتگـو بنشیند).

۲. فرد حامل اندیشه‌ی ناحق هم مانند همه‌ی بندگان خداوند، بسیار کریم و عزیز است، حق انتخاب هم دارد ولی اجازه ندارد با انتخاب خود مقوله‌ی قیامت دیگر بندگان خدا را خراب کند، او فقط حق تعیینِ سرنوشت خود را دارد نه دیگران.

یک نکته‌ی مهم دیگر:

چرا دلسوزی اسلام دیده نمی‌شود؟ کجاست اسلام‌ستیز منصفی که این حرف را بشنود؟

اسلام مبارک اگر اجازه‌ی تبلیغ هر تفکری را نمی‌دهد، به فکر سرنوشت ابدی انسان‌ها است، اگر فکر می‌کنید اسلام به این خاطر اجازه نمی‌دهد تا خودش در موضع قدرت باقی بماند می‌گوییم: بله ولی به چه نیتی؟ غیر از این است که خوشبختی اخروی انسان‌ها مدنظر است؟

احتمال دارد باز هم طوماری از سوء استفاده‌ی مسلمان نمایان در ذهن شما تداعی شده باشد ولی مطمئن باشید، هر سوء استفاده‌ای که از قدرت صورت پذیرد مورد تایید اسلام نیست... و قبل از اینکه شما شاکی باشید، اسلام خودش شاکی است...

ما در مورد اسلامی سخن می‌گوییم که در منبع شماره یک آن اینگونه بحث کسانی مطرح شده که خواستار قدرت برای سوءاستفاده و زرق و برق دنیایی هستند:

﴿مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾ (هود: ۱۵)

«کسانی که (تنها) خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند (و جز خوردن و نوشیدن و اموال و اولاد را طالب نبوده و چشم‌داشتی به آخرت

نداشته باشند، برابر سنّت موجود در پیکره هستی، پاداش دسترنج و) اعمالشان را در این جهان بدون هیچ گونه کم و کاستی به تمام و کمال می‌دهیم و حقی از آنان در آن ضایع نمی‌گردد.»

﴿أُولَـٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (هود: ۱۶)

«آنان کسانیند که در آخرت جز آتش دوزخ بهره و سهمی ندارند و آنچه در دنیا انجام می‌دهند ضایع و هدر می‌رود (و بی‌اجر و پاداش می‌شود) و کارهایشان پوچ و بیسود می‌گردد (هرچند که اعمالشان به ظاهر انسانی و مردمی و عبادی باشد).»

آیا واقعا در جوامع غربی «آزادی مطلق» وجود دارد؟

خیر، در جوامع غربی هم محدودیت‌های اجتماعی وجود دارد، فقط عرض شد «نوع آزادی» و «نوع محدودیت» موجود در جوامع مختلف بر اساس جهان‌بینی حاکم تنظیم می‌شود، لذا اگر در آنجا اشاعه‌ی هر اندیشه‌ای آزاد است و شیطان‌پرستی به اندازه‌ی خداپرستی فرصت ظهور دارد به این خاطر است که مفاهیمی همچون سعادت و شقاوت ابدی نزد آن‌ها کم‌اهمیت یا بی‌اهمیت است و موضوعات بر اساس نگرش مادی سنجیده می‌شوند...

مجبورم این جمله را باز هم تکرار کنم، واقعا رفتار مسلمانانی که خودشان جهان‌بینی الهی دارند اما می‌گویند آزادی‌های جامعه‌ی ما دقیقاً باید مانند جوامع غربی باشد مایه‌ی تعجب است!!!

آزادی بیان:

مقوله‌ی آزادیِ بیـان در راسـتای آزادی عقیـده اسـت، آزادی بیـان یعنـی آزادی حرف زدن، اسلام برای حرف زدن قوانین زیادی تنظیم نموده و حرف زدن را کاملا هدفمند کرده است، به عنوان مثال به دوری از:

دروغگویی، غیبت نمودن، سـخن‌چینـی، فحـش دادن، تهمـت زدن و... دستور داده است، از سوی دیگر به راسـتگویی، خـوش‌کلامـی، حـق‌گـویی، سخن گفتن بر علیه ظالم و... امر فرموده است.

مطمئنم تنها چیزی که اسلام‌ستیزان با آن مشکل دارند همـان موضـوع «مجوز نقد کردنِ خدامحوری» می‌باشد و می‌خواهنـد تـا حـد «اسـتقرار یـک جهان‌بینی دیگر» در جامعه‌ی اسلامی آزادی بیان داشته باشـند، کـه عـرض شد اسلام از روی «دلسوزی واقعی برای مردم» اجازه نمی‌دهد ناحق منتشـر گردد.

وگرنه آزادی بیان برای نقد رفتارهای نادرست مسلمانان (چه افراد مـدنی و چه افراد حکومتی) در نصوص اسلام وجود دارد.

کشته شدن مرتد:

این نکته را هـم بارهـا ذکـر کـرده‌ایم و در ایـن یادداشـت هـم بـه صـورت مفصل تکرار شد که افراد در حیطه‌ی شخصی خود مختارنـد امـا اگـر ارتـداد خود را عمومی کنند و کاری کنند که به خاطر آنها مردم عوام فریب بخورند و اسلام را رها نمایند باعث ایجاد بی‌نظمی و هرج و مرج می‌شـوند و حکومـت جلوی آنها را می‌گیرد.

طبعاً برای آن شخص، دادگاه تشکیل می‌شود و در صورتی که ثابت گردد عمدا این کار را انجام داده و هیچ حسابی هم برای حکومت نمی‌کند و می‌گوید به شما مربوط نیست من برانداز شما و حکومت دینی‌تان هستم و هر طور که بخواهم رفتار می‌کنم! حکومت اسلامی هم ذلیل و حقیر نیست و با او برخورد می‌کند وگرنه انسانها آزاد آفریده شده‌اند و در عقاید خود هم آزادند.

نکات پایانی:

۱. اسلام‌ستیزان، انگار اسلام را نشناخته‌اند؛ اسلامی که برنامه‌ی کامل زندگی است و هدایت و خوشبختی انسان‌ها را در دنیا وآخرت مدنظر قرار داده است، چطور ممکن است برای عواملی که می‌خواهند آن را از بین ببرند، فکری نیندیشیده باشد؟ و اجازه‌ی هر عملی را بدهد؟

لذا این که به براندازان اجازه تبلیغ نداده بخاطر کامل بودن این دین است که همه‌ی جوانب را در نظر گرفته است نه نقص آن.

۲. بی‌شک اسلام علیه حقوق بشر نیست وآموزه‌هایش کاملتر از اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر در فکر بشر می‌باشد.

۳. بسیاری از سیاست‌های برون‌مرزیِ دولت‌هامدعی دفاع از حقوق بشر فریب رسانه‌ای است و ماهیت آنها چیز دیگریست، خصوصاً در راستای مسلمان‌کُشی! انگار خوردن حق مسلمین یکی از رسالت‌های این مدعیان است! (آن هم نه حق برابری و عدالت و تحصیل! بلکه کُشتن و پایمال نمودنِ حقِّ خون و جان!)

هرچند مطمئنم در غرب هم افرادی وجود دارند که دغدغه‌های حقوق بشری دارند و با سیاست‌های انجام‌شده مخالفند، چون یقیناً در آنجا هم

خوب و بد وجود دارد ولی در هر صورت **حقوق بشر در یک جهان‌بینی الهی، بهتر پاس داشته می‌شود چون محدودیت‌ها مصونیت هستند و موانع ایجادشده، خدمت و انسانیت.**

۴. بنده در راستای بررسی اندیشه‌ی اسلام و اندیشه‌ی غرب این موارد را بررسی نمودم، برخی از موارد فقهی هستند و برای مصادیق و چگونگی اجرای احکام یا شرایط اجرا و... باید به پاسخ فقها و افراد چیره‌دست مراجعه نمایید.



چرا باید خانم‌ها روزه‌ی خورده‌شده‌ی رمضان را قضا نمایند، مگر دست خودشان است؟

سلام، در ماه مبارک رمضان خانم‌هایی که دچار عادت ماهیانه می‌شوند نمازهایشان مورد عفو قرار می‌گیرد و آن را قضا نمی‌کنند ولی حتما باید قضای روزه‌ی خورده‌شده را بعد از رمضان ادا کنند در حالی که تقصیر خودش نبوده است، چرا این گونه است؟ ممنون می‌شوم این شبهه را پاسخ دهید.

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

سوال جالبی است، -إن شاء الله- مطالعه‌ی نکات زیر شما را به پاسخ می‌رساند.

الف)

قبل از هر چیز باید بدانید که «امور عبادی»، «تشریعی» و «تعبدی» هستند و پاسخ سوالی که می‌گوید: «چرا» باید این کار را انجام دهیم؟ اینست که: «چون» خداوند فرموده است.

ما بندگان، مطیع امر پروردگار هستیم و باید برای هر دستوری که ایشان بفرماید سمعنا و أطعنا بگوییم و انجام دهیم، همچنین شک نداشته باشیم که خداوند مهربان منفعت ما را می‌خواهد و برنامه‌ای که فرستاده، حاوی خوشبختی دنیوی و اخرویِ ما انسان‌ها است.

ب)

اما اینکه «فلسفه‌ی» این حکم چیست؟ بحث دیگریست و می‌توان در مورد آن به بحث و گفتگو پرداخت:

۱. قبل از هر چیز باید بدانیم که منفعت نماز و روزه برای خود بنده است و پروردگار متعال هیچ نیازی به عبادت ما ندارد لذا واقعاً منطقی نیست یکی از خواهران ما بفرماید: من دست خودم نبوده است، به‌صورت غیر ارادی اینگونه شده‌ام، چرا باید باز هم روزه‌هایم را قضا کنم؟!

خواهرم، این روزه برای سلامتی بسیار مفید است و علاوه بر تعادل انرژی در بدن، باعث استراحت سیستم گوارشی و... می‌شود، همچنین در بُعد روحانی باعث تعالی روح بندگان خواهد شد، شخصی که بخاطر پروردگار خود را گرسنه و تشنه نگه می‌دارد، قلباً احساس تقوا می‌کند و در صورت اخلاص، هنگام افطار، حلاوت و شیرینی ایمان را می‌چشد آیا کسب تقوا امتیاز کم‌ارزشی است؟ روزه‌ای که خالصانه باشد یقیناً باعث پیشرفت و ترقی قیامتی روزه‌داران می‌گردد و...

لذا درخواست قضا نمودن (با توجه به برکاتی که دارد) یک «لطف» است نه یک «بی‌عدالتی» (العیاذ بالله).

۲. رمضان و قضا شدن روزه «یک بار در سال» اتفاق می‌افتد ولی قاعدگی و قضا شدن نمازها «در تمام طول» سال جریان دارد.

خداوند متعال این مشقت بزرگ را از دوش بانوان مسلمان برداشته و می‌فرماید نمازهایتان مورد عفو قرار گرفته است اما رمضان یک بار است و گرفتن دوباره‌ی این چند روزه‌ی خورده‌شده، به نسبت کل نمازهای قضا شده در طول سال بسیار کم است لذا به خاطر منافع بالای آن، مشقت ناچیزش در نظر گرفته نشده است و باید دوباره روزه‌ها قضا شوند.

ج)

مگر غیر ارادی بودن باعث ساقط شدن مسئولیت‌ها از گردن ما می‌شود؟

شخصی که بخاطر خستگی، یک روز کامل خوابش ببرد و هر پنج نمازش قضا شود آیا بخاطر اینکه دست خودش نبوده قضای نماز از گردنش ساقط می‌گردد؟ خیر.

یا کسی که به صورت ناخواسته و غیرارادی دچار مریضی شود یا به سفر برود و نتواند نیمی از روزه‌های ماه مبارک رمضان را بگیرد آیا می‌تواند بگوید: چون دست خودم نبوده باید روزه‌هایم مورد عفو و چشم‌پوشی قرار گیرد؟ مسلما خیر.

لذا از شما خواهر بزرگوار درخواست می‌نمایم به برنامه‌ی الله متعال اعتماد کنید و شک نداشته باشید ندانستن فلسفه‌ی احکام (توسط ما بندگان) به معنای نادرست بودن آنها نیست.

بخاطر این شبهه، ماه مبارک رمضان یادم آمد و عطر آن دوباره روانم را نوازش داد.

یا الله توفیق عبادتِ دوباره در ماهِ «التَّسْبِیحِ وَ التَّهْلِیلِ وَ تِلاوَةِ القُرآنِ»، ماهِ «الخَیرِ وَ البَرَکَةِ وَ الاِحْسَانِ» را به ما عطا بفرما، اللهم آمین.

***

اشکالی به عملکرد تربیتی پیامبران علیهم‌السلام

پسر آدم قاتل بود، پسر نوح هم که با بدان بنشست، پسر ایوب هم که یکی از آنها آدم بود و بقیه شارلاتان، ۱۱ تا برادر یوسف هم که حسود بودند! این از حاصل تربیت پیامبران، دیگر از باباهای این زمان چه انتظاری داشته باشیم برای تربیت فرزند؟!

پاسخ:

قبلا نیز بیان نموده‌ایم که یکی از راه‌های نفوذ شبهات در بین جوانان، استفاده از جُک و لطیفه است، جوانان ما باید بسیار هوشیار باشند و مطالب نادرست را منتشر ننمایند.

مطلب فوق در قالب لطیفه نوشته شده است و طبق بررسی‌هایی که انجام دادم در بسیاری از سایت‌های خنده و سرگرمی منتشر شده است! ولی در هر صورت توهین به انبیای الهی است و قبل از آنکه جوانان را بخنداند از ابهت این پیامبران بزرگوار در ذهن‌شان می‌کاهد.

الف)

- بله یکی از پسرانِ آدم ﷺ قاتل بود ولی پسر دیگرش فرد بسیار پارسا و نیکوکاری بَود لذا اگر مشکل از پدر باشد باید هر دو بدکار از آب در می‌آمدند نه یکی از آنها، پس این طور نیست و ادعای مطرح شده صحت ندارد.

- در قرآن فقط به یکی از پسران نوح ﷺ اشاره شده است ولی در تورات و انجیل برای ایشان دو پسر دیگر نیز ذکر شده که این گونه نبودند، در هر صورت، پدرِ مهربان، او را بسیار نصیحت نمود ولی رفیق‌های ناباب او را از نصایح پدر غافل کردند، در این میان تقصیر پدر چیست؟ وقتی پسر نوح ﷺ خطا کرده و به تربیت‌های پدرش پشت کرده است.

- در خصوص فرزندان ایوب ﷺ هم جستجوهایی انجام دادم، در قرآن، تورات و انجیل چنین مطلبی وجود ندارد! فقط در این منابع به فوت آنها اشاره شده آن هم به این دلیل که شکرگذاری این پیامبر والا سنجیده شود.

- در مورد برادران یوسف ﷺ هم باید بدانید که آنها در نهایت توبه می‌کنند و تربیت پدر، آنها را به سرانجام نیکو سوق می‌دهد. راستی یوسف چه؟ و نیز برادرش بنیامین؟ چرا تربیت پدر در اینجا مشکلی نداشت؟!

ب)

برای قضاوت صحیح باید کل تاریخ را به نظاره نشست، در خصوص این موارد چه می‌گویید:

- پسر ابراهیم ﷺ (اسماعیل ﷺ)

- دختران شعیب ﷺ

- فرزندان رسول اکرمﷺ

چرا این پیامبران و تربیت ویژه‌ی آنها را نمی‌بینید؟

ج)

به جای تهمت ناروا به این مردان خدا (پیامبران الهی) باید نکات ارزشمند این قصص‌ها را دریافت نماییم:

۱. موارد ذکر شده دلایل بسیار قدرتمندی هستند مبنی بر این که مقوله‌ی هدایت پارتی‌بازی نیست، اگر فرزند پیامبر هم باشی باید خودت کمالات را کسب نمایی و خاضعانه و خاشعانه به عبادت پروردگار بپردازی وگرنه نجات نمی‌یابی.

۲. ماجرای پسر نوح‌ﷺ درس بسیار بزرگی است برای جوانان، تا با هر کسی رفیق نشوند و بدانند که تاثیر رفیق بد این گونه است، حتی پسر پیامبر را گمراه می‌کند.

۳. اگر جوانی دچار خطایی شد راه توبه همیشه باز است و آینده‌ی خود را خراب نکند، ببینید برادران یوسف چه کار نادرستی انجام دادند ولی باز هم پشیمان شدند و...

۴. و حکمت‌های فراوان دیگر...

پس هنگام انتشار مطالب (اعم از لطیفه‌ها و...) بسیار حساس باشیم و به خاطر بخشیدن لبخند به لب‌های دوستان‌مان، تقوای خود را به شیطان نبخشیم.

***

یک شبهه‌ی معروف در خصوص علم خدا و افعال بشر (یا خدا می‌داند یا نمی‌داند...)

از دو حالت خارج نیست یا خدا قبلا می‌داند من چه خواهم کرد و یا نمی‌داند، اگر نمی‌داند که در این صورت خدا نیست و در صورتی که می‌داند چگونه انتظار دارد که من کاری برخلاف دانایی او بکنم و با رعایت این دو نکته چگونه مرا بعد از مرگ مسئول نموده و کیفر خواهد داد؟

پاسخ:

تمام اینترنت را پر کرده‌اند از شبهه فوق، در حالی که کافیست به این نکته‌ی ساده توجه نمایند:

«دانستن» با «دخالت کردن» تفاوت دارد.

خداوند «می‌داند» ما چکار می‌کنیم و از سرنوشت ما اطلاع دارد، به هر حال «خدا است» و «علم غیب» دارد اما در «افعال اختیاری» ما «دخالت نمی‌کند» (چرا؟) چون «قرار نیست» دخالت کند! و این دنیا را برای «انسانهای مختار» به عنوان «سرای آزمایش» قرار داده است، لذا وقتی افعالی که انجام داده‌ام با «اختیار خودم» انجام شده است چرا «علم غیب خدا» را «بهانه»ای کنم برای «توجیه اشتباهاتم»؟

نکته‌ی اول:

بعد از رد شبهه‌ی فوق، لازم است بدانیم:

اینکه خداوند در افعال ما دخالت نمی‌کند به این معنا نیست، ایشان «نقشی» در زندگی ما ندارد!

۱. بلکه پروردگار مهرورز «شرایط مختلفی» را در زندگی برایمان مقرر می‌فرماید و در نهایت خودمان هستیم که تصمیم می‌گیریم چه واکنشی نسبت به آن (شرایط) داشته باشیم (با عمل اختیاری خودمان).

۲. همچنین «انرژی» و «توان» انجام کارهایمان را خداوند به ما می‌دهد (و باز هم خودمان هستیم که تصمیم می‌گیریم در جهت درست از آن نیرو استفاده کنیم یا نادرست).

مثال:

- خداوند مشکلی در زندگی ما ایجاد می‌نماید تا «عکس‌العمل اختیاری ما» را ببیند («شکر، تلاش و توکل» یا «کفر و عصیان»).

- یا خیر، رفاه و امنیت فراوانی برای ما ایجاد می‌نماید تا «عکس‌العمل اختیاری ما» را ببینید («شکرگزاری، قدر نعمت دانستن و بندگی» یا «گمراهی و سوءاستفاده»).

نکته‌ی دوم:

توضیحی در مورد نکته‌ی اول:

در آنجا نوشتیم خداوند ما را امتحان می‌کند تا عکس‌العمل اختیاری ما را «ببیند»، ممکن است شخصی بگوید: مگر نمی‌دانست که می‌خواهد ببیند؟

می‌گوییم: چرا، خداوند از روز ازل واکنش ما را دیده و دانسته است ولی این دیدن، به منظور رصد کردن و دیدن در همان لحظه است (در راستای نظارت همیشگی‌اش) نه دیدنی که به منظور کسب اطلاعات و جهت علم‌افزایی انجام شود! (العیاذ بالله)

نکته‌ی سوم:

علـمِ غیـبِ خداونـد در حیطـه‌ی پروردگـاری خـودش اسـت و مـا از آن اطلاعی نداریم لذاً کاری به آن نداریم...

آنچه برای ما معنادار می‌باشد فقط «زمان حال» است لذا ما هـم بایـد در هر لحظه که زنده هستیم (زمان حال) قدر این حیات را بـدانیم و نیکـی‌هـا و خوبی‌ها را در نامه‌ی عمل خود ثبت نماییم.

حیطه‌ی پروردگاری خداوندِ متعال، ارتباطی به زندگی ما ندارد، خـودش خالق و مهربان و مقتدر است.



یا شما روشنفکرید یا پیامبر، راستگو؟! (نقدی دیگر بر دیدگاه تاریخمندی)

الف)

عـده‌ای از دوسـتانِ مـدعی روشـنفکری و نـوگرایی (هـواداران نگـرش تاریخمندی) می‌گویند: جغرافیای حجاز با تمـام آداب و رسـومی کـه داشـته است بر ذهنیات پیامبرﷺ تاثیرگذار بوده و همین باعـث شـده کـه برخـی از امور آن زمان را در قرآن قید نماید(!) حتی برخی از امورات نادرست را(!) لذا وجود برخی از مطالب غلط در قرآن کاملا بدیهی است و قرآن از تـاریخ تـاثیر پذیرفته است.[1]

---

۱. در همین کتاب توضیحات دیگـری در مـورد تاریخمنـدی وجـود دارد بـه فهرسـت مراجعـه بفرمایید.

ب)

می‌گوییم: «به صورت فرضی» این دو «انحراف» را از شما می‌پذیریم (۱. دستکاری و ۲. وارد نمودن امور نادرست)، و اذعان می‌کنیم که رسول‌الله ﷺ وقتی مفاهیم را دریافت نموده برخی از امورات نادرستِ حجاز را نیز با پیامِ وحی مخلوط نموده و در قالب قرآن ارائه داده است(!).

ج)

اما این پایان مشکلات نیست! و سنگ بزرگتری بر سر راه ما قرار می‌گیرد! پیامبر ﷺ در حین ارائه‌ی قرآن، یکی از آیات را این گونه بیان می‌کند:

﴿لَّا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ (فصلت: ۴۲)

«هیچ گونه باطلی از هیچ جهتی و نظری متوجّه قرآن نمی‌گردد. (نه غلطی و تناقضی در الفاظ و مفاهیم آن است و نه علوم راستین و اکتشافات درست پیشینیان و پسینیان مخالف با آن، و نه دست تحریف به دامان بلندش می‌رسد چرا که) قرآن فرو فرستاده‌ی خداوند است که با حکمت و ستوده است.»

این آیه «صراحتاً می‌فرماید» هیچ باطلی به قرآن راه نمی‌یابد! ولی شما «صراحتاً می‌گویید» انواع امورات باطل به قرآن راه یافته است!

د)

حال دو گزینه بیشتر نداریم:

۱. پیامبر ﷺ راستگو است و شما در اشتباهید.

۲. پیامبر ﷺ دروغگو است (العیاذ بالله) و شما روشنفکر هستید و راست می‌گویید! امکان ندارد هم پیامبر راستگو باشد و هم حرف شما درست! کدام یک را می‌پذیرید؟!

ممکن است یکی از دوستان مدعی روشنفکری بگوید: پیامبر خود نمی‌دانسته که این امور نادرست هستند به این خاطر آنها را به قرآن وارد کرده است، می‌گوییم پس العیاذ بالله «جاهل» بوده است!!!

لذا **با توجه به این آیه و توضیحات فوق**: «اگر بگویید پیامبر «می‌دانسته» (که امور نادرست به قرآن وارد می‌گردد اما باز هم چنین آیه‌ای را قید کرده است) «دروغگو» می‌شود و اگر بگویید «نمی‌دانسته» «جاهل» می‌شود! (پناه بر خدای مهربان)».

حال، خود پاسخ دهید: (بر اساس آنچه شما ادعا می‌کنید) آیا «تبعیت» از یک فرد دروغگو یا جاهل منطقی است؟ آیا چنین کسی از مقام پیامبری خلع نمی‌گردد؟

ر)

امان از دست فتنه‌هایی که دامان مسلمین را گرفته است...

به خدای احد و واحد قسم، نوگرایی امر بسیار مبارکی است و جامعه‌ی مسلمین به انواع پژوهش‌های نوین در باب قرآن و سنت پیامبر ﷺ نیاز دارد ولی این نوگرایی بالاخره باید «موجودیت اسلام» و «چارچوب قرآن و سنت» را حفظ نماید یا خیر!؟ واقعاً نمی‌دانم این روشنفکریِ خودخوانده که نام اسلامی را نیز یدک می‌کشد چه بلایی بر سر شما آورده که در نهایت به دروغگو پنداشتن و توهین به رسول اکرم ﷺ ختم می‌شود؟!

- بس است عزیزان به خود آیید، لحظات محدود است، از بدو تولد بلیط گرفته‌ایم، چیزی نمانده اتوبوس بیاید و سوار شویم.

- تمام کارهای ما، خصوصا تحقیقات دینی‌مان باید ضامن قیامت ما هم باشد وگرنه راه به جایی نخواهیم برد، محتاط‌تر عمل کنیم.



شبهه‌ای در مورد «هنر» و «مذهب»

ما یک هنرمندِ تروریست سراغ نداریم امّا مذهبی‌های فراوانی داریم که تروریست هستند.

پاسخ:

این جمله، بریده‌ای از سخنرانی یک ملا است که به دلیل کم‌ارزش نمودن مذهبی‌ها مورد توجه اسلام‌ستیزان قرار گرفته و آن را بازنشر می‌کنند ولی از بیخ و بن اشتباه است.

الف)

عجب!

۱. پس آن همه «کارگردان»، «فیلم‌ساز» و «مستندسازی» که در خدمتِ سیاستِ حکومت‌های ظالم و جبّار هستند چه کاره‌اند؟ آیا به وسیله‌ی «هنرشان» به ترویج و اشاعه‌ی «تروریسم» نمی‌پردازند؟

۲. آن همه «نقاش» و «کاریکاتوریستی» که اذهان عمومی را برای سیاست‌های تروریستی هموار می‌کنند چه کاره‌اند؟ «هنرمند» نیستند؟

۳. آن همه «نویسنده» و «روزنامه‌نگاری» که در خدمت استعمار و تروریسم هستند چه کاره‌اند؟ «هنرمند» نیستند؟

و مثال‌های فراوان دیگر...

ب)

هنر به دلیل پیوند عمیقی که با روح انسان‌ها دارد اگر در زمینه‌ی صلح و انسانیت کار کند بسیار موثر است اما جالب اینجاست که نقطه‌ی عکس آن هم صادق است، یعنی اگر در خدمت جنگ و ظلم و نفس‌پرستی باشد تاثیرش از مؤلفه‌های دیگر چند برابر بیشتر است...

یعنی هنرمندی که با قدرت انتقال بالای خود، باعث ترویج تروریسم در اذهان عمومی می‌شود از هر تروریستی تروریست‌تر است.

ج)

ما باید نگرش خود را در زمینه‌ی ابزارهای معقول اصلاح نماییم...

مذهب یک ابزار است برای رسیدن بشر به کمال انسانی و پیمودن قله‌های رفیع خداپرستی، لذا اگر به «صورت صحیح» مورد استفاده قرار گیرد به اهداف والایش می‌رسد اما اگر مورد «سوءاستفاده» قرار گیرد هرگز چنین نقشی را ایفا نمی‌نماید.

مثلا وقتی کارل مارکس گفت: «دین افیون توده‌هاست» سخن او دو وجهی است، یک وجه آن این است که: بله یک «دین منحرف و نادرست» واقعا افیون (تریاک) و نابود کننده‌ی توده‌هاست اما در وجه دیگر، این جمله برای یک «دین صحیح» هرگز قابل انطباق نیست.

هنر هم به همین شکل می‌باشد و یک ابزار است، اگر از آن استفاده‌ی صحیحی داشته باشیم وسیله‌ی ارزشمندی برای خوشبختی دنیوی و

اخـروی انسـان‌هـا خواهـد بـود، امـا اگـر ایـن ابـزار در خـدمت انسـان‌هـای شیطان‌صفت باشد بی‌شک کارکرد مذمومی خواهد داشت.



چالش ۱۴۰۰ ساله و حواشی‌های که به وجود آمده‌اند!

برخی از جوانان مسلمان در فضای مجازی مطلبی منتشر نمودند مبنی بر اینکـه قـرآن ۱۴۰۰ سـال اسـت تغییـر و تحریفـی نداشـته و از گزنـد ایـن همـه دشمن و مخالف مصون مانده است و این یکی از امتیازات ویژه‌ی قرآن است.

واقعاً همین‌طـور اسـت، در عصـری کـه کتابتِ درسـت و حسـابی وجـود نداشته و مطالب بر روی پوست حیوانات نوشته می‌شده باز هم ۶۲۳۶ آیـه‌ی مبارک در همـان شـکل خـود بـه قـرن حاضـر رسـیده و مایـه‌ی تعجـب افـراد خردورز شده است...

امّا اسلام‌ستیزان این حرکت جوانان مسلمان را پاسخ دادنـد و در نقـد آن مطالبی نوشتند، بنده إن شاء الله پاسخ اسلام‌سـتیزان و پاسـخ خودمـان بـه پاسخِ آنها را تقدیم می‌نمایم، امیدوارم که سودمند باشد.

اسلام‌ستیز:

مشهورترین اندیشه در هندسه را حـدود دو هـزار سـال پـیش فیثـاغورس ارائه کرد، او دانشمندی از اهالی یونان باستان بـود کـه سـرو وضـعی بسـیار ساده و ثروتی ناچیز داشت ولی صاحب تجربه‌های فراوان بود. فیثاغورس در جزیره ساموس در دریای اژه به دنیا آمد، او به مصـر بسـیار سـفر کـرد و بـرای کسـب دانش از بابل نیز دیـدن کـرد. در حـدود ۵۳۰ سـال پـیش از مـیلاد در کروتون - محلی یونانی‌نشـین در جنـوب ایتالیـا - سـاکن شـد و شـاگردان و

طرفدارانی دور خود جمع کرد که به فیثاغورسیان معروف شدند، حال ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر می‌توانید همانند فیثاغورس بیاورید؟ دو هزار سال قضیه فیثاغورس بدون کوچکترین تغییر و کشت و کشتار و ۷۲ فرقه شدن در مسیر خدمت به خلق خدا گام برمی‌دارد.

پاسخ:

گاهی با دیدن مطالب اسلام‌ستیزان بسیار تعجب می‌کنم، چون نکات واضح و ساده‌ای را پشت سر می‌گذارند و شروع می‌کنند به نقد آیین یکتاپرستی!

الف)

به دقت، دو خط آخر شبهه‌ی این اسلام‌ستیز را بخوانید و خودتان قضاوت کنید! یک «مسأله‌ی ریاضی» چه ربطی به «ایمان» و «کُشت و کشتار» و «فرقه فرقه شدن» دارد؟!

اصلاً موضوع «عقیده و برنامه‌ی زندگی» با یکی از «علوم عقلی» که در «حوزه‌ای خاص» تدوین شده تفاوت دارد...

ب)

برای فهم بهترِ خطایی که مرتکب شده‌اند به این استدلال توجه بفرمایید: (در این استدلال فرض بر این است که آنها چیزی نگفته‌اند و ما خودمان چنین ادعایی داریم)

- ما قضیه‌ی فیثاغورس را قبول داریم، در جای خود از آن استفاده می‌کنیم و می‌پذیریم که «بدون تغییر» باقی مانده است، آیا شما هم حاضرید قرآن را این گونه بپذیرید؟ (چون از آن استفاده می‌شود و بدون تغییر مانده است)

- مطمئن باشید قبول نمی‌کنند و می‌گویند: این دو قضیه چه ربطی به هم دارند! دین محتویات مختص به خود را دارد و ریاضی هم از دنیای مخصوص به خود خط می‌گیرد.

- می‌گوییم: اگر خودتان این را می‌دانید پس چرا ابتدا حرف دیگری می‌زدید و می‌گفتید «ریاضی بی‌تغییر مانده است، پس ریاضی هم حق است و به آن ایمان بیاورید! چون امور دیگر نیز این گونه ثابت می‌شود پس قرآن معجزه نیست!» آیا متوجه اشتباه‌تان شدید...؟!

ج)

لذا اگر شخصی گفت: فلان مؤلفه و بهمان مؤلفه هم مانند قرآن بدون تغییر مانده‌اند بلافاصله می‌گوییم: ما آنها را قبول داریم، آیا شما هم کتاب ما را قبول دارید؟ اگر گفتند بله که به آنها تبریک می‌گوییم اما اگر گفتند خیر، دلیلشان را می‌پرسیم؛ دلیلی که ارائه می‌دهند پاسخ به همان مطلبی است که خودشان برای ما مطرح کرده بودند و برای آن مثال ذکر می‌کردند.

نکته‌ی پایانی:

ظاهراً اسلام‌ستیزان، سخن ما را متوجه نشده‌اند، ما هرگز ادعا نکرده‌ایم در تمام عالم «فقط قرآن» از تحریف مصون مانده است، چون مثال‌هایی که مطرح می‌کنند دقیقاً گویای اینست و کاملاً مشخص است که می‌خواهند خلاف آن را به ما ثابت کنند!

ما به صورت بسیار ساده می‌گوییم: قرآن کتابی است که از همان روزهای اول تا به امروز هزاران و میلیون‌ها دشمن داشته است به طوری که هیچ کتاب دیگری در تاریخ بشریت این وضعیت را تجربه ننموده است، هندوها در هندوستان دشمن آنند، بودایی‌ها در چین، مسیحی‌ها در اروپا،

زرتشتی‌ها در ایران، ناباوران در فضـای مجـازی و... همچنـین در جامعـه‌ای نازل شد که اهل کتابت، سواد و نوشتن نبودند و تعـداد کاتبـان قـرآن بسیار کم بود، آن هم بر روی پوست حیوانات! ولی باز هم مطالبش به همان قـدرت روزهای اول باقیست و هیچ تغییـر و تبـدیل و تحریفـی در آن بوجـود نیامـده است، جالب آنکه در خود قرآن بیان شده که هیچ تحریفی متوجه ایـن کـلام نمی‌شود و خداوند خود حافظ آن است، مطمـئن باشـید همـین آیـه عطـش مخالفان برای تحریف نمودن را بیشتر می‌نماید ولی باز هم نتوانسته‌اند... (و از خود بپرسید که چرا نتوانسته‌اند...؟)

چند سوال:

آیا فیثاغورس هرگز چنین ادعایی داشته که قضیه‌ی مـن هـیچ وقـت رد نمی‌شود؟! خیر.

آیا فیثاغورس هرگز ادعا نموده که کسی نمـی‌توانـد قضیه‌ای هـم‌سـطح قضیه‌ی من بیاورد؟ خیر.

آیا قضیه‌ی فیثاغورس چنین دشمنانی داشته است؟ خیر.

آیا اصلا «ماهیت» قضیه‌ی فیثاغورس با «ماهیت» یک دین، مشابه است که با یکدیگر قیاس می‌شوند؟! خیر.



می‌خواهم به خدا نزدیک شوم

تا به حال جوانان زیادی پیام فرستاده‌انـد و بخـاطر دور شـدن از خداونـد متعال احساس ناراحتی کرده‌اند، می‌گویند می‌خـواهیم دوبـاره تقـوا داشـته باشیم، باز هم در نماز گریه کنیم و آرامش پیدا کنیم ولی نمـی‌دانیم چگونـه و باید چه کار کنیم؟

پاسخ:[1]

شما یک موبایل را نظر بگیرید، اگر چند ساعت با آن کار کنید بی‌شک شارژش کم می‌شود، اگر بیشتر از آن استفاده کنیم وآنرا شارژ ننماییم این بار خاموش می‌شود. ایمان ما انسانها هم به طور مداوم به شارژ کردن نیاز دارد، در این روزگار پر از فتنه و معصیت، اهرم‌های زیادی وجود دارند که شارژ ایمان ما را مصرف می‌نمایند و اگر هوشیار نباشیم و به موقع آن را شارژ نکنیم ممکن است خدای‌نکرده خاموش شود. برای کسب این موفقیت سه نکته‌ی زیر را با هم مرور می‌نماییم:

الف) حرف زدن با خدا:

۱. داشتن مخاطب، آرزوی هر انسانی است...

چه کسی را در این دنیای پهناور سراغ دارید که نیازی داشته باشد و نخواهد آن را به کسی بگوید؟ مطمئناً نیازهای درونی و معنوی ما کم نیستند، حال تصور کنید شخصی وجود داشته باشد که برای گوش دادن به سخنان و دل‌گفته‌هایمان «همیشه» آماده باشد...

و چقدر شیرین است زمانی که بدانیم خداوند آن مخاطب خاص است و همیشه آماده‌ی شنیدن حرف‌های ماست، لطفاً توجه بفرمایید خداوند تنها «مخاطب» نیست بلکه «مخاطب خاص» است! یعنی طوری به ما گوش می‌دهد که انگار فقط ما بنده‌ی او هستیم و بس، اگر بدانیم این مخاطب

---

۱. ان شاء الله چند نکته و راهکارِ مهم را با هم مرور می‌نماییم، فقط با این تذکر که این نکات عمومی هستند، هر کس به‌آنها عمل کند به خدا نزدیک می‌شود و هرکس عمل نکند فاصله خواهد گرفت...، لذا نوشتن آنها توسط بنده به این معنا نیست که خودم در بهترین نحو اجرایشان می‌نمایم، بنده‌ی حقیر نیز رهگذری در این راه می‌باشم...

خاص از هر آنچه در تصور ما می‌گنجد قدرتمندتر و مهربانتر است گفتگویی که انجام می‌دهیم شیرین‌تر هم خواهد بود...

۲. حال این مخاطب خاص، یک مجرای ویژه تعیین کرده است، خودش! خودش فرموده است برای اینکه به یاد من باشید نماز بخوانید[۱]، طبعاً در شرایط عادی یادها منظم نخواهد بود اما با نماز، یادِ خداوند در یک چرخه‌ی کاملا هدفمند و منظم، هر روز و سر ساعت خود یادآوری می‌شود.

۳. وقتی اذان گفته شد خداوند متعال از اولین لحظه‌ی وقت نماز، منتظر ماست هرچند گاهی اوقات ما بندگان، این یادآوری و نزدیک شدن را به تاخیر می‌اندازیم ولی همچنان خداوند، منتظر ما بندگان است...

نه اینکه پروردگار متعال از روی نیازمندی در انتظار ما باشد، خیر! او بی‌نیاز است ولی می‌داند برای خوشبختی چقدر به حرف زدن با او نیاز داریم لذا این ذات مهربان منتظر آمدن بندگانش است تا پیشرفت کنند و به سوی خوشبختی گام بردارند...

کسی که این ارتباط ویژه را به بعد از فیلم، تماسِ تلفنی، چُرت زدن، چت کردن و... منتقل نماید و همچنان خداوند را منتظر بگذارد طبعاً آنگونه که باید نزدیک نمی‌شود و در حق خود جفا می‌کند.

۴. البته ناگفته نماند که فقط در اولِ وقت خواندن هم کافی نیست، به هر حال باید بدانیم چه می‌گوییم! شما تصور کنید برای یک دیدار مهم نزد شخصی رفته‌اید، فقط همین را به یاد دارید که به آنجا وارد شده‌اید، سپس وقتی که حواس‌تان سر جایش برگشت می‌بینید که دارید خارج می‌شوید!

---

۱. اشاره به آیه ١٤ سوره طه: ﴿وَ أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْري﴾ «و به یاد من نماز برپا دار.»

این کجایش دیدار است! مشخص است که به آن شخص نزدیک نخواهید شد...

برای تمرکز حواس در نماز، لازم است معنای عبارات را یاد بگیریم و هر بار که آیه یا عبارت عربی را تلفظ کردیم در معنای آن نیز تامل کنیم.

لذا کسی که نماز را «اول وقت بخواند» و «بداند چه می‌گوید» بی‌شک به خدا نزدیک می‌شود.

ب) گوش دادن به فرمایشات خداوند:

۱. دوستِ عزیزی دارید، می‌خواهد با شما حرف بزند، حرف‌های زیادی برای گفتن دارد اما شما گوش نمی‌کنید، در نهایت احساس دوری می‌کنید و می‌خواهید به او نزدیک شوید، به نظر شما، یکی از اولین اقدامات برای نزدیک شدن به آن دوست چیست؟ غیر از این است که بنشینید و به حرف‌هایش گوش کنید؟

۲. خداوند متعال ۶۲۳۶ آیه در قالب ۱۱۴ سوره‌ی برای ما فرستاده است، تک تک این آیات برای ماست، سخنانی که خداوند متعال می‌خواهد ما بندگانش بشنویم، آیا ما سراغ خواندن قرآن و گوش دادن به آن کلمات نورانی رفته‌ایم؟

متاسفانه‌ی پدیده‌ی نادرستی در نواحی غیرعرب‌زبانِ جغرافیای اسلام شایع شده که ما را فرسنگ‌ها از قرآن دور کرده است، آن هم صرفا قرائت عربی قرآن است، در کجای دین آمده قرآن بخوانید ولی آن را نفهمید؟ مگر چنین چیزی ممکن است؟

چه بسیار کسانی که بیش از ۱۰ بار قرآن را ختم کرده‌اند اما هنوز در مفاهیم چند سوره‌ی کوچک پایانی آن تامل ننموده‌اند! اشتباه برداشت

نکنید عزیزان، عربی خواندن قرآن سراسر خیر و رحمت و تقوا و لذت است چون شکل عربی آن مستقیم از نزد خدا آمده است اما کافی نیست، و خداوند متعال تامل و تفکر را نیز از ما خواسته است...

و باید مفاهیم این قرآن را در زندگی پیاده نماییم؛ مفاهیمی همچون: صدقه و زکات، کمک به انسانها، اخلاق زیبا، مثبت بودن در جامعه، پیشرفت، مطالعه، فکر کردن و...

باور کنید کسی که علاوه بر عربی‌خوانی، ترجمه‌ی قرآن را نیز بخواند و نکاتی که یاد می‌گیرد را در زندگی پیاده نماید به شدت به خدا نزدیک می‌شود ولی غالباً نکات قرآنی را از داعیان شنیده‌ایم (و می‌شنویم) آیا سواد نداریم؟ آیا به قرآن دسترسی نداریم؟! الآن قرآن کریم در هر موبایلی وجود دارد، ولی متاسفانه هر پیامی را باز می‌کنیم به جز پیامی که از آسمان آمده است. (خدایا ما را ببخش).

۳. از طعنه و کنایه‌ی اسلام‌ستیزان هیچ باکی نداشته باشید، بله می‌دانم یک اسلام‌ستیز با خواندن این متن می‌گوید در قرآن آیات جنگ و خونریزی وجود دارد و شما با خواندن آن به کشتن مردم روی می‌آورید...

پاسخ ما به آنها این است که:

قرآن یک تمدن عظیم ساخته است، هر تمدنی در کنار صلح و آرامش به دفاع و ظلم‌ستیزی هم نیاز دارد، این آیات برای آن شرایط است نه اینکه با خواندن یک آیه، شخصی تحریک شود و به انسان‌کشی روی آورد (العیاذ بالله) کشتن مربوط به زمان جنگ است آن هم کشتن کافران حربی نه هر دگراندیشی.

شخصی که فهم غلطی دارد و به کشتن انسان‌های بی‌گناه روی می‌آورد خودش مقصر است نه قرآن، اگر مشکل از قرآن بود (سوق دادن به کشتن بی‌گناهان)، باید همه‌ی مسلمانان جهان این گونه می‌بودند نه چند طیف جهت‌دار.

ج) همنشینی با صالحان و متقیان:

۱. اگر احساس درد کنیم حضور نزد افرادی که این درد را تجربه نموده‌اند (یا این درد را دارند) به ما آرامش می‌دهد و احساس می‌کنیم سخنانش مرهمی برای دردهای ماست، مثلا شخصی که بدهکار است و تحت فشار می‌باشد، وقتی یک بدهکار دیگر از مشکلات زندگی‌اش می‌گوید کمی آرام می‌شود و احساس می‌کند او تنها دردمند جامعه نیست و افراد دردمند بسیار زیادند، یا یک شخص مریض وقتی کسی نزدش می‌گوید: من هم روزی این گونه بوده‌ام به دقت حرف‌هایش را گوش می‌دهد زیرا سخنانش مانند مرهم خواهند بود.

۲. اگر در پی یک موفقیت خاص هستیم حضور نزد افرادی که در این راه قرار دارند یا افرادی که قبلا موفق شده‌اند به ما انگیزه و انرژی خاصی می‌دهد.

به عنوان مثال شخصی که می‌خواهد برای کارشناسی ارشد امتحان بدهد نزد کسانی که دانشجوی ارشد هستند یا قبلا این مدرک را اخذ کرده‌اند احساس خوبی دارد، احساس می‌کند انگیزه‌اش دو چندان شده است.

۳. همنشینی با انسانهای متقی هم دقیقاً به این شکل است، زندگی متقیانه‌ی این شخص همان موفقیتی است که ما نیز به دنبالش هستیم و اکنون مشاهده می‌کنیم ایشان برای رسیدن به آن گام برداشته است.

شاید باور نکنید ولی یکی از زیباترین لحظات زندگی بنده، زمانی بوده که با انسان‌های متقی و با اخلاص افتخار همنشینی داشته‌ام و بارها پیش آمده وقتی از آنها خداحافظی کرده‌ام در راه برگشت به خانه، تصمیمات زیادی با خود گرفته‌ام و در ژرفای قلبم به خود گفته‌ام: من هم می‌خواهم این گونه باشم.

افرادی که علاوه بر تقوا و پرهیزگاری صاحب علم و معرفت نیز می‌باشند بسیار شیرین‌ترند لذا به دیدار این افراد رفتن یا دعوت از آنها برای تشریف آوردن به منزل‌هایمان تاثیرات بسیار زیادی در زندگی‌مان خواهد داشت، روزی شخصی از بی‌تقواییِ خانواده‌اش می‌گفت، گفتم یکی از داعیان مقبول و باتقوای منطقه را به خانه‌ی خودتان دعوت کن، به خاطر حرف‌هایش عطر تقوا در خانه‌ی شما می‌پیچد و بر روی اعضای خانواده تاثیرگذار خواهد بود...

البته هر کسی که مدعی تقوا و علم و ادب بود حتی اگر لباس مخصوصی هم پوشیده باشد همان گمشده‌ی ما نیست، انسان‌های متقی:

۱. پرخاشگری نمی‌کنند. ۲. با انصاف در مورد دیگران حرف می‌زنند. ۳. مخالف تشریفات و زرق و برق‌های اضافه هستند. ۴. آنقدر با اخلاص حرف می‌زنند که کلامشان فورا به دل می‌نشیند. ۵. آنقدر به زیبایی از خداوند حرف می‌زنند که قلب‌های ما را به خدا نزدیک می‌کنند. ۶. حضور

آنها را در خانه‌ی خود مایه‌ی درد و ناراحتی و ریخت و پاش نمی‌دانیم، متقیان از سفره‌های ساده گلایه نمی‌کنند و نگرش‌شان عوض نمی‌شود.[1]

۴. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾ (کهف: ۲۸)

«با کسانی باش که صبحگاهان و شامگاهان خدای خود را می‌پرستند و به فریاد می‌خوانند (و تنها رضای) ذات او را می‌طلبند و چشمانت از ایشان (به سوی ثروتمندان و قدرتمندان مستکبر) برای جستن زینت حیات دنیوی برنگردد و از کسی فرمان مبر که (به خاطر دنیادوستی و آرزوپرستی) دل او را از یاد خود غافل ساخته‌ایم و او به دنبال آرزوی خود روان گشته است (و پیوسته فرمان خدا را ترک گفته است) و کار و بارش (همه) افراط و تفریط بوده است».

۵. جالب اینجاست که در اسلام مبارک، علاوه بر همنشینی با صالحان و نیکان به دوری از «انسانهای بد» نیز توصیه شده است چون عملاً ما را از خداوند دور می‌کنند:

---

۱. هرچند بنده بارها به خود گفته‌ام آنچه خوشمزه و لذیذ است برای برادر و خواهر ایمانیم اولویت دارد - چون ادعا ندارد، نباید از او پذیرایی کنم؟ اگر یک شخص پرادعای اهل ثروت و مقام به جای او نزد ما می‌آمد چه پذیرایی‌هایی انجام می‌دادیم؟
اما برای متقیان فرقی نمی‌کند، آنها از حلال می‌خورند و شکر خدا را بجای می‌آورند، دیگر هر چه باشد مهم نیست... لذا اگر دارا بودیم بدون اسراف و تبذیر از این دوستان خدا پذیرایی مناسبی انجام دهیم، و اگر دارا نبودیم اصلا لازم نیست خود را به زحمت و هزینه بیندازیم چون هر چه باشد آنها راضی هستند و محبت و ایمان را در اولویت قرار داده‌اند. خداوندا ما را جزو متقیان قرار بده و همنشینی با بندگان محبوبت را نصیب‌مان بفرما. اللّهم آمین.

﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنسَانِ خَذُولًا﴾ (فرقان: ۲۷-۲۹)

«و در آن روز ستمکار هر دو دست خویش را (از شدّت حسرت و ندامت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با رسول‌خدا راه (بهشت را) برمی‌گزیدم (و با قافله انبیاء به سوی خوشبختی جاویدان و رضای خدای سبحان حرکت می‌کردم. ای وای! من بر خود چه کردم؟). ای وای! کاش من فلانی را به دوستی نمی‌گرفتم بعد از آن که قرآن (برای بیداری و آگاهی) به دستم رسیده بود، مرا گمراه (و از حق منحرف و منصرف) کرد. (آری، این چنین) شیطان انسان را (به رسوایی می‌کشد و) خوارِ خوار می‌دارد.»

۶. شعر زیبایی در این زمینه وجود دارد که می‌گوید:

تا توانی می‌گریز از یار بد   یار بد بدتر بود از مار بد

مار بد تنها تو را بر جان زند   یار بد بر جان و بر ایمان زند

اما نقطه‌ی مقابل این شعر هم صادق است، «یار خوب» باعث تقویت ایمان و نزدیک شدن به خدا می‌شود.

نتیجه گیری:

بی‌شک، سه راهکاری که عنوان شد ما را به خدا نزدیک می‌نماید:

۱. خواندن نمازها در اول وقت و فهم آنها (سخن گفتن با خدا).

۲. هر روز تلاوت چند آیه از قرآن کریم و فهم ترجمه‌ی آن (گوش دادن به حرف‌های خدا و عملی نمودن به آنها).

۳. برقراری ارتباط با دوستان خدا (زنده نگه داشتن یاد خدا و ایجاد انگیزه‌ی فراوان برای رسیدن به خدا).



پاسخ به شبهات یک مغازه‌دار...

سلام عرض می‌کنم، ببخشید من مغازه‌دار هستم و گاهی اوقات مشتری‌هایی دارم که در مورد دین و خدا و... حرف می‌زنند، البته خودم به اسلام اعتقاد دارم ولی چند جواب کلی و قاطع برای این حرف‌ها می‌خواهم:

۱. اگر اسلام یک دین کامل است چرا آخرین دین شده است؟

۲. وجود خدا را در یک ثانیه اثبات کنید.

۳. چرا شراب حرام شد؟

۴. چرا نماز ۱۷ رکعت است؟ یک دلیل علمی؟

۵. شخصی به من گفت: کر و کور و لال هستم و هیچ چیزی از پیامبر و خدا و قرآن نمی‌دانم پس به من اثبات کن که اینها وجود دارند.

پاسخ:

و علیک اسلام و رحمت الله و برکاته...

متاسفانه بیشتر افرادی که به اسلام‌ستیزی روی آورده‌اند از هر فرصتی برای ترویج افکار نادرستی که پذیرفته‌اند استفاده می‌کنند، در تاکسی، سوپر مارکت، نانوایی، مراسم عروسی، آرایشگاه و... ولی ای کاش کمی بیشتر تامل نمایند، واقعا ناراحت می‌شوم برای این جوانان ارزشمند، برای فرزندانی که پدران و مادران مؤمن‌شان، جوانی خود را فدای آنها کرده‌اند ولی اکنون به این سادگی! تسلیم کفر و الحاد شده‌اند.

چقدر سخت است، فرزندت در ایام جوانی به قرآن و خداپرستی پشت کند و حرف کسی را هم گوش نکند، چقدر سخت است...

من جواب این سوال‌ها را به صورت بسیار ساده و خلاصه می‌دهم، طوری که در جریان مغازه‌داری به دردتان بخورد چون می‌دانم نزد مشتری‌ها «فرصت» تحلیل و بررسی وجود ندارد ولی باور کنید این افراد «پژوهشگر نیستند» و اصلا از چنین روحیه‌ای برخوردار نیستند که در پاسخ‌ها و سخنان شما «تامل» نمایند لذا وقتی پاسخ‌شان را دادید برای جلوگیری از «کم آوردن» و «رسوا شدن»، بلافاصله «شبهه‌ی دیگری» مطرح کنند.

سوال اول:

اگر اسلام یک دین کامل است چرا آخرین دین شده است؟

پاسخ:

چون باید «زمینه‌سازی» صورت پذیرد و مرحله به مرحله گام برداشت، مگر می‌شود نتیجه‌گیری نهایی به اول متن بیاید و مقدمه به آخر برود؟ مگر می‌شود واحدهای مقطع دکترا را به مقطع ابتدایی بیاورند؟ و درس‌های کلاس آمادگی را به مقطع دکترا؟ خیر.

در مقوله‌ی ادیان هم به همین شکل، خداوند «روحیات» و «سطح فهم بشر» را در نظر گرفته بود و وقتی که «ذهنیت انسان‌ها» آماده شد «پیام نهایی» و «جاودانه» را ابلاغ فرمود.

سوال دوم:

وجود خدا را در یک ثانیه به من ثابت کنید.

پاسخ:

آیا اگر نتوانیم این کار را انجام دهیم، وجود خدا رد می‌شود؟ شما وجود خودتان را در یک ثانیه به بنده ثابت کنید، اگر نتوانستید من هم می‌گویم شما وجود ندارید ولی آیا این سوال و این شیوه‌ی اثبات درست است؟ آیا وجود شما رد می‌شود؟ مسلماً خیر.

سوال سوم:

چرا شراب حرام شد؟

پاسخ:

چون علاوه بر مضرات «اقتصادی» و «جسمانی»، مضرات «معنوی» فراوانی هم دارد، یک انسان مَست کارهایی انجام می‌دهد و حرف‌هایی می‌زند که از «شخصیت اجتماعی» او کاسته می‌شود، و اسلام می‌خواهد انسان‌ها «سالم» و «باعزت» باشند نه «مریض» و «کم‌ارزش».

سوال چهارم:

چرا نماز ۱۷ رکعت است؟ یک دلیل علمی؟

پاسخ:

می‌خواستید چند رکعت باشد؟ (هر عددی گفتند شما بگویید یک دلیل علمی؟)

این امور «تشریعی» هستند (در قالب شریعت و قانون دینی به ما رسیده‌اند)، اگر حکمت آن را بدانیم بسیار خوب است اما اگر ندانیم باز هم

از مسئولیت و تکلیف و اهمیت مسئله کاسته نمی‌شود ولـی «بهانـه‌گیـری» و «توجیه‌تراشی» کاری با انسانها می‌کند که برای «فـرار از مسـئولیت» بـه هـر شاخه‌ای دست بیاویزند.

سوال پنجم:

کسی به من گفت: من کر و کـور و لال هسـتم و هـیچ چیـزی از پیـامبر و خدا و قرآن نمی‌دانم، به من اثبات کن که اینها وجود دارند.

پاسخ:

(به او می‌گفتید:) فعلا که نه کر هستید نه لال و نـه نابینـا..! و هـر وقـت چنین شخصی آمد خودم می‌دانم که چگونه به او اثبات کنم اما بالفرض اگـر چنین موردی پیش آمد و با چنین کسی روبرو شدیم:

او از هر طریقی با ما «ارتباط» برقرار نمایـد مـا هـم از همـان طریـق بـه او می‌گوییم که این موارد حق هستند امـا اگـر «توانـایی ارتبـاط» بـا انسـانها را نداشته باشد و زندگی‌اش «نبـاتی» باشـد اصـلا «مکلـف» نیسـت کـه تـلاش کنیم حقایق دینی را به او معرفی نماییم.



جناب اسلام‌ستیز، اجازه نخواهم داد...

سالها پیش زمانی که هنوز تلگرام و اینسـتاگرام و... وارد عرصه‌ی اینترنت نشده بود مباحثات و مناظرات مجازی خود را در فیسـبوک انجـام مـی‌دادیـم لذا اولین خاطرات رد الحادی بنده در آنجا شکل گرفته است...

آن موقع فقط با کامپیوتر متصل می‌شدیم و گوشی‌های هوشمند به این صورت منتشر نشده بودند لذا فضای فیسبوک و کیبورد کامپیوتر و... حال و هوای مخصوص به خود را داشت...

به یاد دارم بحثی در بین یکی از برادران مسلمان ما و شخص اسلام‌ستیزی صورت پذیرفت، من هم بر حسب وظیفه وارد شدم و کامنتی گذاشتم، شخص اسلام‌ستیز می‌دانست که این موضوع در بین مسلمانان مورد اختلاف است و پاسخ بنده گویای این بود که با آن دوست مسلمان اختلاف نظر دارم لذا گفت: نظرت در مورد کامنت‌های فلان کس چیست؟

بدون تامل گفتم: این به خودمان مربوط است، یک مسأله‌ی خانوادگی است و دو برادر مسلمان بعدا با هم حرف می‌زنند (در یک فضای خصوصی) لذا شما بحث خود را دنبال نمایید.

بعد از آن، چیزی نگفت، یعنی چیزی نداشت که بگوید، آن دوست مسلمان آمد و بسیار تشکر کرد که هوشیارانه توطئه‌ی شخص اسلام‌ستیز را خنثی کرده‌ام، با خود گفتم خدا می‌داند این شخص چند نفر دیگر را (با این روش) به دام انداخته و به آنها خندیده است.

از آن موقع تا کنون با این حربه‌ی اسلام‌ستیزان آشنا هستم، هنوز هم نهایت بهره‌برداری را از آن می کنند...

اگر اکنون سایت‌های اسلام‌ستیزان پر شده از نقد مطالب روایی مسلمانان (احادیث و...) مطمئن باشید آنقدر باسواد نیستنَد که بیایند تمام کتب حدیث را بخوانند و با درک و هوشیاری بالا اشکالاتی وارد نمایند بلکه از سایت‌ها و کانالهای فلان جریان، مطلبی کپی می‌کنند و از سایت‌ها و کانال‌های فلان جریان دیگر، مطلبی دیگر...

شما در این مواقع به آنها بگویید: ایـن مطلبـی کـه از آن حـرف می‌زنیـد اثبات عقاید فلان جریـان اسـت، آیـا آنهـا را قبـول داریـد؟ اگـر گفتنـد خیـر، بگویید پس چرا از مطالب آنها استفاده می‌کنید، ما خودمان مشکلات‌مان را حل می‌کنیم (در کـل سـعی کنیـد بـا آنهـا وارد بحـث کلیـات دیـن شـوید تـا نقاب‌شان را بردارند).

عزیزان هوشیار باشید ما نباید نردبانی شویم که اسلام‌سـتیزان از آن بـالا بروند، مطمئن باشید وقتی به پشت بام رسـیدند نردبـان را بـه داخـل حیـاط پرت می‌کنند و از صدای شکسته شدن اسکلت نردبان (ما) لذت می‌برند...

اگر اختلافات‌مان را خودمان حل کنیم و به کسانی که هیچ کدام از مـا را قبول ندارند اجازه‌ی دخالت ندهیم بسیاری از مشکلات‌مان حل می‌شود.



چرا باید نماز را به زبان عربی بخوانیم، ما که عرب نیستیم؟

چرا باید نماز را به زبان عربی بخوانیم ما که عـرب نیسـتیم؟ هـر کـس بـه زبان مادری خود بخواند بهتر نیست؟

پاسخ:

الف)

برای چند لحظه درخواست شما را قبول می‌نمـاییم و تصـور مـی‌کنـیم از فردا هر کسی بـه زبـان مـادری خـود نمـاز مـی‌خوانـد، ولـی آیـا بـه ایـن فکـر کرده‌اید با اجرای درخواست شما بعد از چنـد سـال دیگـر، چـه وضـعیتی بـر مسلمان‌های جهان حاکم خواهد شد؟

- چند میلیون نفر به حج می‌روند، یکی به زبان عربی نماز می‌خواند، دیگری به زبان ژاپنی، اشخاصی دیگر به زبان‌های: کُردی، فارسی، ترکی، دری، آلمانی، فرانسوی، چینی و... آیا هرگز می‌توانند نماز جماعت را ادا کنند؟ مسلما خیر.

- مسلمانی برای سفر از ایران به یکی از شهرهای فرانسه می‌رود، می‌خواهد در آنجا همراه مسلمین نماز جماعت بخواند اما یک کلمه هم متوجه نمی‌شود و نمی‌داند امام جماعت به فرانسوی چه می‌گوید! لذا اصلا برایش مشخص نمی‌شود چه زمانی سوره‌ی حمد تمام می‌شود! یا چه زمانی سوره‌ی دیگر شروع می‌شود و...!

- اگر زبان نماز تغییر یابد طبعاً زبان اذان هم تغییر می‌یابد و بعد از آن، مردم هر منطقه به زبان محلی خود اذان می‌گویند...

تصور کنید یک مسلمان ایرانی برای خرید به ترکیه می‌رود، صدایی می‌شنود، از کجا بداند که صدای اذان است؟! با خود فکر می‌کند لابد یک ترانه است! یا شخصی مشغول تبلیغات است و... اما سبحان الله، این زبان مشترک چه نعمت بزرگی است، همین الآن اگر بنده‌ی نویسنده، چمدان‌هایم را ببندم و بخواهم دور دنیا را در یک سال طی نمایم در هر جایی که مسلمانان‌ها وجود داشته باشند احساس غربت و بیگانگی شدید نخواهم داشت زیرا اذان و نماز جماعت در تمام جهان مانند هم است، در هر مکانی که باشم کافیست به مسجد بروم، مسلمان‌ها می‌آیند و دقیقاً مانند هم به عبادت و راز و نیاز می‌پردازیم...

اتفاقا چند سال پیش در یکی از شهرهای ایران مهمان بودم، همراه دوستم (میزبان) به نماز جمعه رفتیم، امام جماعت‌شان به زبان محلی

خطبه‌ی جمعه را می‌خواند، باور کنید یک کلمه هم متوجه نمی‌شدم اما وقتی در حین سخنرانی آیات قرآن را تلاوت می‌کرد آنها را به خوبی می‌فهمیدم، نمازشان هم که همان نماز خودمان بود (نمازی که در سراسر جهان مانند هم است).

به صورت خلاصه، نتیجه‌ی بحث اول ما (الف) این است که: زبانِ مشترک برای ادای نماز و اذان، تمام مسلمانان جهان را به یکدیگر مرتبط نموده و باعث ایجاد «وحدت» بزرگی شده است.

ب)

طبعاً ترجمه هیچ کتابی، حال و هوای نسخه‌ی اصلی خود را نخواهد داشت، برای هر کتابی این گونه است اما قرآن از آنچه گفتیم هم حساس‌تر است زیرا یک کتاب استثنا است و از جانب "خداوند متعال" آمده است، حساب قرآن از دیگر کتاب‌ها کاملا جداست، فصاحت و بلاغت بی‌نظیرش فقط مختص به خودش می‌باشد، آیات قرآن به زبان عربی مبین دقیقاً از جانب خالق کائنات آمده است.

بنابراین لذت و شیرینی‌ای که در حالت عربی آیات وجود دارد هرگز در ترجمه‌ها وجود نخواهد داشت پس ما هم برای بهره بردن از این لذت و سیراب شدن از این همه شگفتی، لازم است سوره‌ی حمد و توحید و دیگر آیاتی را که در نماز می‌خوانیم به زبان اصلی خود بخوانیم.

ج)

آیا برای فهمیدن نماز فقط یک راه وجود دارد و آن هم «تغییر زبان» است؟ خیر.

می‌توانیم «ترجمه» و «تفسیر نماز» را بـه خـوبی یـاد بگیـریم بـدون آنکـه زبان آن را تغییـر دهـیم و از برکـاتی کـه در مـوارد «الـف» و «ب» ذکـر کـردیم بی‌نصیب بمانیم! لذا عربی خواندن نماز، نه تنها مشکلی نـدارد بلکـه بسـیار مفید هم می‌باشد و عدم التزام به این قاعده، تبعات فراوانی برای امت اسلام به همراه خواهد داشت.



نیازی نیست برای اروپایی‌ها از بهشت بگوییم!!

برخی از شیفتگان تمدن غـرب مـی‌گوینـد: «نیـازی نیسـت بـرای مـردم اروپا از بهشت بگوییم زیرا آنها در بهشت زندگی می‌کننـد و برایشـان تکـراری است.»

ظاهرا این افراد نه مشخصات بهشت را به خوبی متوجـه شـده‌انـد و نـه از واقعیت‌های اروپا اطلاع دارند؛ اروپـایی کـه در کنـار پیشـرفت‌هـای مـادی از انواع مشکلات معنوی و اخلاقی رنج می‌برد...

متاسفانه این افراد یک طبیعت زیبا را نهایت معرفی بهشت می‌داننـد بـه این خاطر می‌گویند اروپا بهشت است اما توجه نمی‌کنند که بهشـت آنجـایی است که خداوند از بندگانش راضـی شـده اسـت و در بهشـت بـرین، رضـایت خداوند متعال برای همیشه همراه بندگانش باقی می‌ماند.

ای کاش این افراد می‌دانستند که بهشـت واقعـی بهشـت منـتج شـده از معنویات است نه از مادیات، مطمئناً یک شخص نکته‌سنج و اهـل دل، هرگـز با یک رودخانه و چند ویلای مرفه و خـوردنی رنگارنـگ بـه میـوه‌ی اخـلاص و

معرفت و معنویت پشت نمی‌کند و نمی‌گوید فلان مکان هم به دلیل طبیعت زیبایش بهشت است...[۱]

اگر به معنویات کاری نداشته باشیم از لحاظ مادی هم این سخن درست نیست، در بهشتِ خداوند رنج و بیماری و پیری و مرگ وجود ندارد ولی در هر جای دنیا و با هر طبیعتی این موارد وجود دارند، در بهشت نعمت‌ها در بهترین شکل خود هستند ولی در دنیا به صورت ناقص عرضه شده‌اند، یک انسان اهل دل تا زمانی که سرنوشت ابدی‌اش مشخص نگردد تمام خوشی‌های دنیا را مانند کاهی می‌بینند که همراه باد می‌آید و می‌رود. وقتی به دوزخ خداوندی رفتیم دیگر سلطنت و الماس و ویلا و تاج و تخت دنیا به چه دردمان می‌خورد؟



چرا ما مسلمان‌ها به نقد تمدن غرب می‌پردازیم؟

روزی با خود فکر می‌کردم که چرا باید ما مسلمان‌ها به نقد تمدن غرب (اروپا و آمریکا) بپردازیم؟ چرا باید کاستی‌های آنها را پررنگ نماییم و از بدی‌هایشان بگوییم؟ بعد از کمی تامل پاسخ آن را یافتم...[۲]

«دفاع بی‌دلیل و غیرمعقول» از «یک شخص»، «یک مکان» یا «یک مؤلفه» باعث می‌شود که دیگران به آن حمله کنند.

---

۱. البته در اروپا هم اخلاص و معنویت به سهم خود وجود دارد، ولی شبهه افکنان منظورشان طبیعت آنجاست.

۲. طبعاً دلایل فراوانی وجود دارد، اینکه آنها مزاحم ما هستند، اموال ما را به تاراج می‌برند، خون مسلمانان زیادی را ریخته‌اند و... ولی در این یادداشت فقط یک دلیل شایع را بررسی می‌نماییم.

عده‌ای از غرب یک «بُت» و یک «اژدهای هفت‌سر» ساخته‌اند و بخاطر آن به تخریب و تحقیر دیگر مردم جهان می‌پردازند! این افراد تا دهان باز می‌کنند می‌گویند مردم اروپا فلان و بهمان هستند و شما هیچی نیستید!

همین باعث شده که ما هم همراه با تایید خوبی‌ها و پیشرفت‌های موجود در مغرب زمین، از ضعف‌ها، کاستی‌ها و مشکلات‌شان بگوییم و از این «واقع‌نگری» به عنوان اهرمی برای «هوشیار نمودنِ» این «مدافعان افراطی» استفاده نماییم!

ما می‌خواهیم این مدافعان بدانند که اروپای نوین نیز یک تمدن است و هر تمدنی از فراز و فرود و نقات ضعف و قوت برخوردار است لذا وقتی عده‌ای می‌گویند:

در اروپا یک نقطه‌ی سیاه هم وجود ندارد و آنها سراسر خیر و خوبی هستند امّا شما مردم مسلمان، سراسر شر و بدی هستید! به صورت بسیار خلاصه می‌گوییم:

چنین ادعایی صحت ندارد، ما مسلمان‌ها بهترین برنامه‌ی خوشبختی را در اختیار داریم (اسلام مبارک) ولی از آن استفاده نمی‌کنیم اما آنها برنامه‌ای دارند که بهترین نیست و ناقص است (مادی‌گرایی) لیکن از آن نهایت استفاده را برده‌اند و به خوشی و رفاهی که «در حد ظرفیت اندیشه‌هایشان» است رسیده‌اند، حال شما فقط می‌توانید «عملکرد آنها» را «بهتر» از «عملکرد ما» بدانید و هرگز «اندیشه‌ی آنها» با «اندیشه‌ی ما مسلمانان» قابل قیاس نیست...

طبعاً «تئوری» فقط قسمتی از ماجرا است و «اقدام» و «عمل» قسمت دیگر می‌باشد، متاسفانه ما در سطح کلان اقدام را کنار گذاشته‌ایم و بیشتر

اهل شعار هستیم تا عمل، فراموش نکنید سطح کلان است که می‌تواند تاثیرگذار باشد و کاروان تمدن را به مسیر خود بازگرداند و آن هم بازیابی عزت جهان اسلام در راستای وحدت و تحقق دوباره‌ی مفهوم "امت" سخت است ولی نشدنی نیست... کافیست کشورهای مسلمان دست برادری به سوی هم دراز کنند... چون خداوند ما را برادر یکدیگر قرار داده است.[۱]

***

سلام ببخشید می‌توانید بگویید قمار چرا حرام است؟ (اشاره‌ای به قمارهای آنلاین)

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

این که «چرا» حرام است؟ بارها توضیح داده‌ایم، جواب چرا در شریعت این است که: «چون خداوند فرموده است» اما «حکمت» حرام شدن قمار چیست؟ می‌تواند دلایل زیادی داشته باشد.

الف)

۱. به نظر بنده یکی از مهم‌ترین دلایل حرمت قمار، «پایمال شدن انسانیت» است:

تصور کنید ۵ نفر نشسته‌اند و با یکدیگر قماربازی می‌کنند، هر ۵ نفر تلاش می‌کنند و آرزو دارند سرمایه و هست و نیست آن ۴ نفر دیگر را

---

۱. اگر همه‌ی کشورهای مسلمان با تمام قوایی که دارند، بر خدا توکل کنند و یکدیگر را از هر لحاظ تقویت نمایند یقیناً وضعیت دنیای اسلام این‌گونه نخواهد ماند.

تصاحب نمایند! (یعنی هر ۵ نفر تلاش می‌کنند که به ۴ نفر دیگر ضرر مادی وارد نمایند)، شما خود قاضی باشید، آیا این کار انسانی است؟

ما باید تلاش کنیم ضرر را از مردم جامعه دور کنیم و بر سر سفره‌ی آنها نان ببریم ولی قمار! نان از سفره‌ی اکثریت برمی‌دارد و در خورجین اقلیت قرار می‌دهد.

۲. اتلاف وقت و انرژی:

بدون آنکه تلاش و کوششی برای پیشرفتِ مادی و معنوی جامعه صورت پذیرفته باشد، شب و روزِ افراد قمارباز سپری می‌شود.

۳. ثروت افراد بیهوده از دست می‌رود.

۴. قمار باعث تن‌پروری و تنبل‌پروری می‌شود، شخص به جای تلاش به دنبال شانس است.

۵. معمولا قمار در مجالس ناسالمی صورت می‌پذیرد که تربیت اجتماعی افراد را با مشکل مواجه می‌کند

۶. و دلایل دیگر.

ب)

متاسفانه یکی از خطرناک‌ترین نوع قمارها در عصر حاضر، فعالیت در «کازینوهای مجازی و آنلاین» می‌باشد!

مثال بارز آن می‌توان به «پیش‌بینی مسابقات فوتبال» اشاره کرد، امروزه برخی از جوانان یک گوشی متصل به اینترنت در دست گرفته‌اند و دم به دم بازی‌های فوتبال و جدول‌ها را رصد می‌کنند، پول واریز می‌کنند و درگیر انواع شرط‌بندی‌های نامشروع شده‌اند. ۱۰۰۰ نفر شرکت می‌کنند، پول

۸۰۰ نفر در جیب ۱۰۰ نفر می‌رود و پول ۱۰۰ نفر دیگر هم در جیب گردانندگان سایت، آیا این انسانیت است؟

نگویید کم است! و مبالغی که واریز می‌کنیم ناچیز است، مطمئن باشید اگر سه بار برنده شوید حاضرید برای بار چهارم پول بیشتری واریز کنید و به سودهای بیشتری دست یابید اما در میانه‌ی راه هر چه داشته‌اید مال مردم می‌شود و تا به خود بیایید می‌بینید که هم پول‌تان را از دست داده‌اید و هم عمرتان را.

وقتی می‌بینیم برخی از جوان‌های ما از همین اوان جوانی دچار حرام‌خوری شده‌اند! آیا نباید قلبمان به درد آید و ناراحت شویم؟

این قمارها به دلیل مجازی بودن بسیار خطرناک می‌باشند چون والدین دلسوز اصلا متوجه نمی‌شوند فرزندانشان مشغول چه کاری هستند! با خود فکر می‌کنند لابد مشغول چت کردن یا بازی کردن می‌باشند ولی غافل از این که آنها مشغول «قمار» هستند!

جوانانی که از همین حالا پول‌های مفت، بدون زحمت و حرام به جیب‌شان سرازیر می‌شود از کجا معلوم در آینده سراغ حرام‌های دیگر نمی‌روند؟! جوانی که این‌گونه سودای پول و ثروت (آن هم حرام!) در سرش بیاید به احتمال زیاد سراغ علم و مطالعه نمی‌رود و ضررهایی که سالها بعد تاثیرات آن مشخص می‌شود و جوان قمارباز ما از آنها بی‌اطلاع است...

عزیزان هوشیار باشید، مال حرام مانند بادکنک است، حجم دارد ولی مطمئن باشید تو خالی است و با یک سوزن کوچک می‌ترکد و از بین می‌رود.

***

اسلام آوردن شخصیت‌های مشهور غربی و یک نکته‌ی مهم

حتما در جریان هستید که افرادی در بین سیاستمداران، ورزشکاران، هنرمندان و... در اروپا و آمریکا به دین مبارک اسلام مشرف می‌شوند، الحمد لله، واقعا این خبرها مایه‌ی مسرت و خوشحالی است.

بنده بر این باور هستم هر کس که «آزاداندیشانه»، «منصفانه» و به صورت «اصولی» در مورد اسلام تحقیق کند ایمان می‌آورد چون اسلام یک دین الهی است و کاملا فطرت‌پذیر می‌باشد اما تحقیقات «جهت‌دار» و «غیراصولی» هرگز این بار کج را به مقصد نمی‌رساند...

در هر صورت، مسلمان شدن این افراد را به خودشان و تمامی مسلمانان و آزاداندیشان جهان تبریک می‌گویم ولی در این یادداشت می‌خواهم نکته‌ای را خدمت شما عزیزان عرض نمایم و آن هم توصیه به هوشیاری و احتیاط در مورد یک مسأله‌ی بسیار مهم می‌باشد.

اگر دقت کرده باشید وقتی افراد مهم ایمان می‌آورند بسیاری از خبرگزاری‌های مطرح جهان آن را پوشش می‌دهند حتی رسانه‌هایی به آن اشاره می‌کنند که در زمینه‌ی اسلام و یکتاپرستی هیچ اعتمادی به آنها نداریم ولی باز هم خبر را منتشر می‌کنند.

بزرگواران بنده منفی‌نگر نیستم و اصلا نمی‌خواهم ایمان این برادران و خواهران تازه مسلمانم را کم‌ارزش نمایم اما یک درصد بسیار ناچیز احتمال دهید که بعد از چند ماه، این افراد پشیمان شوند و بگویند ما در اشتباه بوده‌ایم و اسلام اشتباه است، شک نکنید آن زمان خبرگزاری‌های بیشتری خروج‌شان از اسلام را پوشش می‌دهند و این بار هجمه‌ی بسیار گسترده‌ای

بر علیه اسلام صورت می‌پذیرد لذا برای «مقابله‌ی فکری» با رخدادهای احتمالی به نکات زیر توجه داشته باشیم:

الف)

ما اسلام را بخاطر «حقانیت» و «منطقی بودن خودش» قبول داریم نه بخاطر اینکه افرادی مسلمان شده‌اند! لذا اگر قرار باشد صدها دانشمند و سیاستمدارِ مسلمان از اسلام خارج شوند یا برعکس صدها دانشمند غیرمسلمان به اسلام داخل شوند باز هم هیچ تغییری در عقیده‌ی ما ایجاد نمی‌گردد.

ب)

هیچ بعید نیست که دشمنان اسلام افرادی را به ظاهر مسلمان کنند و برای آنها تبلیغات گسترده به راه بیندازند و بعد از مدتی بگویند آنها اسلام را کنار گذاشتند! لذا اگر شخصی مسلمان شد بسیار خوشحال می‌شویم که شخص دیگری در این جهان پهناور با نور توحید و حقیقت آشنا شد و برای سلامتی، طول عمر و ثابت‌قدمی او دعا می‌کنیم اما هرگز نباید تمام تخم‌مرغ‌های خود را در سبد او قرار دهیم تا اگر شرایط تغییر کرد و آنها را شکست ما دست خالی بمانیم!

از خداوند متعال می‌خواهم تمام افرادی که به اسلام مبارک مشرف می‌شوند، اسلام‌شان حقیقی باشد (همانگونه که ظن غالب بر این است)، و این اشخاص سفیران اسلام در آن سوی خاورمیانه‌ی مسلمان باشند ولی برای روز مبادا، نکاتی که ذکر شد را ان‌شاءالله در نظر داشته باشید.



بالاخره آزادی اندیشه وجود دارد یا خیر؟!

ابتدا به این «مناظره‌ی فرضی» توجه نمایید:

اسلام‌ستیز:

باید آزادی اندیشه برای همه وجود داشته باشد

مسلمان:

آیا این برای مردم ایران هم صدق می‌کند؟

اسلام‌ستیز:

بله حتما، مگر مردم ایران چه چیزی از دیگر مردم جهان کم دارند؟

مسلمان:

پس مردم ایران ١٤ قرن پیش از این آزادی اندیشه استفاده کردند و مسلمان شدند.

اسلام‌ستیز:

ولی مردم ایران به زور مسلمان شدند و این آزادی نیست.

مسلمان:

ممنون می‌شوم اگر به نکات زیر توجه بفرمایید:

١. این برداشت را برای همیشه اصلاح نمایید.

- مسلمانان ١٤ قرن پیش با زور شمشیر و سرنیزه فقط ساسانیان را شکست دادند، همین.

- و هیچ اجباری برای تغییر عقیده‌ی مردم بکار نبردند، مردم خودشان تبلیغ اسلام را شنیدند، آن را پسندیدند و ایمان آوردند.

- همچنین در نظر داشته باشید هر آنچه از اسناد تاریخی برایمان می‌آورید بررسی کرده‌ایم و ثابت نموده‌ایم که موارد ادعاشده ضعیف‌السند و

نادرست هستند (تاریخ طبری، ابن‌اثیر، ابن‌کثیر، ابن‌خلدون، دو قرن سکوت و...).

- دوست بزرگوار، ما بارها گفته‌ایم: بزرگترین گواه ما مبنی بر اختیاری بودن تغییر دین نزد ایرانیان، وجود قانونی به نام «جِزیه» است، طبق این قانون همه‌ی مردم ایران می‌توانستند جزیه بدهند و زرتشتی بمانند.

- اگر می‌گویید چرا پول بدهند، این را هم قبلا پاسخ داده‌ایم و گفته‌ایم که در حکومت ساسانیان مبالغی سنگین‌تر از این تحت عنوان خراج به دربار پرداخت می‌کردند.

این مبلغ (جزیه)، حق شهروندی بوده است، اکنون هم در همه جای دنیا چنین مبلغی وجود دارد (مالیات)، حتی مسلمانان هم چنین مبلغی پرداخت می‌نمایند که در عرف اسلامی به آن می‌گوییم زکات.

- البته باید بدانید همانگونه که زکات بر همه‌ی مردم واجب نیست، جزیه هم (بر همین منوال)، فقط از افراد خاصی گرفته می‌شده است، در پایان لازم به ذکر است که مقدار جزیه بسیار کمتر از زکات بوده است.

۲. به نظر شما:

چرا مسلمانان «جهت ایجاد مجرا» برای «تبلیغ عقیده‌ی خود» به «زور» متوسل شدند، مگر رسول اکرم ﷺ ابتدا نامه ننوشتند؟ چرا خسرو پرویز شخصی را برای ترور پیامبر ﷺ روانه کرد؟ چرا ایرانیان به سپاه اسلام حمله کردند و آتش جنگ را شعله‌ور نمودند؟

اسلام‌ستیز:

مردم ایران خودشان دین داشتند چرا باید یک دین دیگر به آنها عرضه شود؟

مسلمان:

به حرف اول‌تان بازگردید!! مگر نگفتید باید آزادی اندیشه وجود داشته باشد؟ مگر نگفتید این قاعده برای ایرانیان نیز صدق می‌کند؟ این که اجازه‌ی تبلیغ به مسلمان‌ها داده نشود درست است؟

پایان مناظره.

توضیحات تکمیلی:

پس عزیزان، مطمئن باشید ادعای آزادی اندیشه نزد این افراد فقط ظاهر قضیه است و باطن آن چیز دیگریست...

در باطن می‌گویند: ما اجازه داریم «هر چه می‌خواهیم» منتشر نماییم ولی مسلمان‌ها حق ندارند «عقاید خود» را تبلیغ نمایند! و این یک تناقض بزرگ در رفتار آنهاست.

باور نمی‌کنید؟! به صورت عملی آن را امتحان کنید:

به یک اسلام‌ستیز بگویید آیا حاضرید پسر نوجوان شما به همراه دوستانش به کلاس قرآن مسجد برود؟ می‌گوید خیر! من آن را به کلاس‌های دیگری می‌برم (پس کجاست ادعای آزادی اندیشه؟!).

مطمئن باشید در این دنیای پهناور، هر صاحب عقیده‌ای با انواع القاب و عناوین (آزادی اندیشه، روشنفکری و...) مشغول تبلیغ برای عقاید خود است لذا فریب نخوریم و عقیده‌ی توحیدی خود را فدای شعارهای غیرواقعی دیگران نکنیم.



فوتبال بانوان، مسأله‌ای قابل تامل برای اسلام‌ستیزان!

الف)

ما می‌دانیم که یکی از اصلی‌ترین ادعاهای مطرح‌شده توسط مخالفان اسلام این است که می‌گویند اسلام، حقوق زنان را پایمال کرده است! و هر بار موضوعاتی همچون ارث، دیه، سرپرستی، شهادت دادن و... را مطرح می‌کنند.

همیشه پاسخ ما این بوده که زن‌ها و مردها «تفاوت‌های زیادی» با یکدیگر دارند و خداوند توانا «با در نظر گرفتن این تفاوت‌ها»، «وظایف» و «مسئولیت»هایشان را تعیین نموده است.

مثلا زنی که به صورت شرعی، مسئولیت‌های مالی ندارد و تمام هزینه‌های زندگی‌اش بر عهده‌ی شوهر یا برادرش گذاشته شده است خداوند ارث کمتری برای او در نظر گرفته و ارث بیشتر برای برادر است، آن هم نه از باب تبعیض و توجه بیشتر بلکه بخاطر دفاع از حق آن مرد زحمت‌کش تا برای تامین «هزینه‌هایی که به او محوّل شده» یک پشتوانه‌ی مالی داشته باشد...

نکته‌ای که ذکر نمودیم برای امور دیگر نیز بدین شکل است و در همه‌ی مسائل «تفاوت جسمانی و روحانی» زنها و مردها در نظر گرفته شده است.

لذا تقسیم‌بندی وظایف و واگذاری حقوق‌هایی که در خور آن وظایف باشد نه تنها ظلم و اجحاف در حق یک جنس خاص نیست بلکه نهایت دوراندیشی و دقت است، واگذاری مسئولیت به این صورت که جریان زندگی را مختل نماید نه تنها خدمت نیست بلکه نوعی آسیب رساندن است!

به عنـوان مثـال زنـان عاشـق تربیـت کـودک و شـوهرداری هسـتند، اگـر «مسئولیت مالی» زن‌ها مانند مردها «اجباری» باشد قطعاً بانوان نمی‌توانند این علاقه‌ی قلبی و درونی خود را آن گونه که می‌خواهند دنبـال نماینـد امـا اگر زنان خودشان به صورت «اختیاری» بخواهند فعالیـت اقتصـادی داشـته باشند قطعاً فعالیتی را انتخاب مـی‌کننـد کـه بـه نیازهـا و اولویـت‌هـای مهـم زندگی‌شان لطمه‌ای وارد نسازد، کار کردن اجبـاری، آن هـم تـا آخـر عمـر بـه زمان و انرژی فراوانی نیاز دارد.

ب)

اسلام‌ستیزان با تمام توان تلاش می‌کنند اثبات نمایند که چنین نیست، می‌گویند زن و مرد باید مثل هم ارث داشته باشند، مثل هم کار کننـد، مثـل هم شهادت بدهند و... آن گونه که بنده دیـده‌ام «محـور اسـتدلال‌هایشـان» هم بیشتر بر «استثنائات» قرار گرفته است، مثلا می‌گویند اگر مردی مـریض بود و زنش مجبور باشد کـار کنـد چـه؟ اگـر زنـی پیـدا شـد کـه احساسـات و عواطفش مانند مردان باشد چه؟ و...

مـا هــم می‌گــوییم: بلــه ایــن مــوارد وجــود دارد، قطعــاً در برخــی از مواقع زن چـاره‌ای جـز کـار کـردن نـدارد و مـا هـم معتـرفیم کـه هـر قـانونی دارای تبصـره و تـک‌مـاده اسـت ولـی آیـا تبصـره مـی‌توانـد قـانون را مـردود نماید؟ خیر.

شک نداشته باشید که شریعت اسلام برای این موارد خاص هم نسـخه‌ی مخصوص به خود را دارد و طـوری نیسـت کـه هـیچ اسـتثنایی را بـه رسـمیت نشناسد ولی چند سوال مهم:

۱. ایـن اسـتثنائات چنـد درصـد جامعـه را تشـکیل می‌دهنـد؟ چـرا می‌خواهید کل قاعده‌ی اسلام را به وسیله‌ی آنها مردود نمایید؟ طبعاً بسـیار بسیار کم هستند.

۲. آیا آن زنی که «مجبور» است تـا آخـر عمـر کـار کنـد از وضـعیت خـود راضی اسـت؟ آیـا او هـم فطـرت زنانـه نـدارد و دوسـت نـدارد دنبـال نیازهـا و لذت‌های خداداد‌یَش برود؟ آیا تا به حال از این افراد سوال پرسیده‌اید؟ شما چرا خود را نماینده‌ی تام الاختیار آنها می‌دانید؟

۳. کار کردن زنان فقـط معلمـی، پرسـتاری، میزنشـینی و فـروش شـال و روسری نیست، اگر قرار باشد بـانوان نیـز بالاجبـار کـار کننـد بایـد کـولبری، رفته‌گری، مرغ‌فروشی، قصـابی، کـارگری و سـخت‌تـرین کارهـا را نیـز انجـام دهند، آیـا از آنهـا پرسـیده‌ایـد حاضـرید تـا آخـر عمـر مشـغول ایـن کارهـای طاقت‌فرسا باشید؟

لـذا اسـلام، تفـاوت‌هـا را در نظـر گرفتـه و مسـئولیت‌ها را تقسـیم نمـوده است؛ کاری که حکمت نام دارد نه تبعیض.

ج)

موارد «الـف» و «ب» مقدمـه بودنـد تـا از بطـن مـاجرا اطـلاع پیـدا کنیـد و بدانید کـه اسـلام‌سـتیزان چـه مـی‌گوینـد، همچنـین بدانیـد پاسـخ مـا بـه شبهات آنها چیسـت امـا هـدف اصـلی از نوشـتن ایـن یادداشـت، اشـاره بـه موضوع مهمی است که ممکن است بارهـا شـنیده باشـیم ولـی توجـه‌مـان را جلب نکـرده باشـد؛ آن هـم نکتـه‌ای در مـورد «فوتبـال بـانوان در کشـورهای غربی» است.

دانشنامه‌ی ویکی‌پدیا در مورد مسابقات فوتبال بانوان می‌نویسد:

«مسابقات فوتبال زنان اروپا (UEFA Women's Championship) بالاترین سطح مسابقات فوتبال زنان در قاره اروپا است. زمان برگزاری آن مثل بسیاری از تورنمنت‌های معتبر دیگر تبدیل به هر چهار سال یکبار شده است و یکی از اصلی‌ترین رقابتهای فوتبال زنان به‌شمار می‌رود که بین کشورهای عضو اتحادیه فوتبال اروپا انجام می‌شود. این رقابت‌ها معادل جام ملت‌های اروپا در فوتبال مردان می‌باشد. این رقابتها در اوایل سال‌های ۱۹۸۰ با نام رقابتهای اروپایی یوفا برای تیم‌های زنان آغاز شد. با افزایش محبوبیت فوتبال میان زنان این رقابتها توسط یوفا با عنوان قهرمانان اروپا شکل گرفت. تا کنون هشت دوره از نسخه جدید مسابقات فوتبال زنان اروپا که پس از سه دوره قدیمی‌تر خود که با عنوان رقابت‌های اروپایی برای تیم‌های نماینده زنان که با نام غیررسمی جام اروپا شناخته می‌شد برگزار شده است.»

نکته‌ی بسیار مهمی که لازم است در آن تامل نماییم اینست که طبق «ادعا» و «افتخار» اسلام‌ستیزان، در آنجا محدودیت‌های جنسیتی وجود ندارد و «شرایط مشابه» برای همه زنان و مردان وجود دارد.[1] حال سوالی که ایجاد می‌شود این است که:

چرا در جوامعی که شما آن را بهشت زنان(!) می‌نامید تیم فوتبال زنان و مردان از یکدیگر جدا است؟ چرا در تیم‌های برتر دنیا مردان و زنان مختلط نیستند؟ لطفاً از تفاوت بین زن و مرد سخن نگویید، شما که به آن معتقد نبودید!

---

۱. تذکر: اسلام مبارک هم به محدودیت‌های ناشی از بی‌انصافی و تبعیض باور ندارد، آنچه اسلام می‌فرماید بحث دیگریست.

د)

توجه شما را به گزیده‌هایی از گزارشی جلب می‌نمایم که «خبرگزاری دویچه وله» آلمانَ در ۱۷ مه ۲۰۱۱ منتشر کرده است[1]:

«بخش بزرگی از دختران جوانی که در آلمان به ورزش فوتبال روی می‌آورند تا مدت‌ها در تیم‌های مختلط با پسران بازی می‌کنند. آنان پا به پای پسران می‌دوند و از تمرین‌های یکسان سود می‌برند ولی دختران اذعان می‌کنند که از زمان خاصی به بعد، دیگر نمی‌توانند پا به پای پسران بدوند.

ایوون زیلینسکی، مهاجم تیم زنان اف ث کلن که ۲۱ سال سن دارد می‌گوید: «من با پسران بازی می‌کردم و همواره تلاش می‌کردم بر سرعتم بیفزایم تا مدتی نیز موفق بودم ولی زمانی رسید که همبازیان پسر من وارد مرحله‌ی رشد شدند و من دیگر طاقت و توان آن را نداشتم که پا به پای آنان بدوم».

این امر دلایل روشن فیزیولوژیکی دارد، به گفته‌ی پروفسور هانس یورگن تریتشوکز، پزشک ورزشی و استاد دانشگاه، زنان هر اندازه هم سخت تمرین کنند هرگز نمی‌توانند تفاوت نیروی بیولوژیک با مردان را جبران کنند.

به گفته‌ی وی، این واقعیتی بیولوژیک است که حجم قلب زنان، میزان ماهیچه‌های آنان و حجم خون آنان بین ۱۰ تا ۱۵ درصد کمتر از مردان

---

1 .https://www.dw.com/en/womens-football-same-on-paper-different-on-the-pitch/a-15078422

در صورت خراب بودن لینک عبارت زیر را در گوگل جستجو نمایید:

Women's football: same on paper, different on the pitch

است، بنابراین باید این تفاوت را در نظر گرفت و حوزه‌ی ورزش زنان را جداگانه بررسی کرد.»

ر)

از چند حالت خارج نیست:

۱. در اروپا و سراسر جهان به زن‌ها ظلم می‌شود و اجازه نمی‌دهند آنها به تیم‌های بزرگ و مشهور جهان راه پیدا کنند.

۲. زنان آنقدر ناتوان هستند که اصلا نمی‌توانند مانند مردها رفتار کنند.

۳. بین زن‌ها و مردها تفاوت فیزیولوژیک وجود دارد و این اصلا به معنای برتری یک جنس بر جنس دیگر نیست، هر کدام دارای پتانسیل‌های مخصوص به خود می‌باشد.

پاسخ صحیح، گزینه‌ی ۳ است؛ چیزی که ما از همان اول بیان نموده‌ایم، حال این بازی ورزشی نمونه‌ی کوچکی است، تفاوت یاد شده در بسیاری از امور دیگر خودنمایی می‌کند و خداوند متعال بر طبق همین تفاوت‌ها، مسئولیت‌های زنان و مردان را تعیین نموده است.

ز)

این نکته‌ی طلایی را باید بارها و بارها مرور کرد که بیان می‌دارد: حق زن و مرد باید «برابر» باشد نه «مشابه»، برابری یعنی تفاوت‌های زن و مرد درک شود و برای هر کس طبق پتانسل خودش مسئولیت و حقوق در نظر گرفته شود اما تشابه یعنی بدون توجه به این جزئیات، حقوق و مسئولیت‌ها مشابه باشد!

طبق قاعده‌ی «تشابه» دو اتفاق ناگوار رخ می‌دهد:

۱. کسی که پتانسیل بیشتری دارد و تلاش بیشتری هم انجام می‌دهد حقوقش مانند شخصی خواهد بود که دارای پتانسیل کمتری است لذا در حق او ظلم صورت می‌پذیرد.[۱]

۲. کسی که داری پتانسل کمتری است، مسئولیت بیشتری به او داده می‌شود و به رنج و عذاب می‌افتد.[۲]

اما در قاعده‌ی «برابری» چنین مواردی پیش نمی‌آید.



گذری کوتاه بر واژه‌های «تُندرو» و «میانه‌رو» در جامعه‌ی اسلامی

۱. شما آدم تُندرویی هستید؟ من میانه‌روی را دوست دارم.

۲. شما میانه‌رو نیستید، همه چیز را کنار گذاشته‌اید.

۳. آدم‌های تندرو خطرناک هستند.

۴. میانه‌روی یک شعار است.

۵. دین اسلام دین میانه‌روی است.

۶. این تندروی نیست، شما نمی‌دانید دین چیست.

۷. و...

---

۱. مثلاً مقوله‌ی ارث، با توجه به مسئولیت‌هایی همچون نفقه و مهریه و ازدواج فرزندان و ...، اگر ارث مرد با ارث زن برابر باشد، در حقش ظلم صورت می‌پذیرد.

۲. تصور کنید یک خانم فوتبالیست که حرفه‌ای هم می‌باشد، به یک تیم حرفه‌ای مردانه برود و همه از او انتظار داشته باشند در مواجهه با تمرینات سخت و طاقت‌فرسای آنجا مانند مردان رفتار کند! طبعاً نمی‌تواند و این نوعی ظلم در حق آن زن خواهد بود.

الف)

ممکن است هر کدام از ما صدها جمله در این خصوص شنیده باشیم، به جرأت می‌توان گفت که این موضوع یکی از داغ‌ترین مباحث جامعه‌ی ما می‌باشد، متاسفانه بسیاری از افرادی که در این زمینه صحبت می‌کنند نه می‌دانند تندروی چیست و نه شناختی از میانه‌روی دارند!

به عنوان مثال این دو «تفکر نادرست» در جامعه‌ی ما دیده می‌شود:

۱. عده‌ای گمان می‌کنند «میانه‌روی» به این معناست که هم نماز بخوانی و هم مشروب بخوری! یعنی باید میزان حسنات و سیئات شما برابر باشد آن موقع به یک شخص میانه‌روی بسیار عالی تبدیل خواهید شد!

۲. در زمینه‌ی «تندروی» هم عده‌ای گمان می‌کنند هر کس علاوه بر واجبات، سراغ سنت‌های پیامبر ﷺ برود شخص بسیار تندروی است![۱]

در حالی که اصلا این گونه نیست، انجام گناه، نه تنها هیچ ربطی به میانه‌روی ندارد بلکه یک «انحراف» است و «مقید بودن به جزئیات شریعت» نیز نه تنها تندروی نمی‌باشد بلکه یک امتیاز ویژه است و یقیناً هر کسی «همّت» انجام آن را ندارد.

ب)

پس تعریف واقعی تندروی و میانه‌روی چیست؟

به نظر بنده، اگر بخواهیم در یک جمله و به صورت بسیار ساده پاسخ دهیم خواهیم گفت: «فرد میانه‌رو حکیم است» و «فرد تندرو حکیم نیست».

---

۱. چه جوان‌های نازنینی که بخاطر گذاشتن ریش یا رعایت دیگر سنت‌ها هزاران برچسب خورده‌اند، چه خواهرانی که به خاطر رعایت حجاب، مورد طعنه‌ی برخی از مردم قرار گرفته‌اند...!

حکیم یکی از نام‌های خداوند است لذا همه‌ی کارهای پروردگار متعال از روی حکمت انجام می‌شود، شرح و تفسیرِ دو کلمه‌ی «حکمت» و «حکیم» بسیار زیاد است اما اگر باز هم متساهلانه (آسان) به آن نگاه کنیم می‌گوییم: حکمت داشتن، یعنی طوری رفتار نماییم که کارها و سخنان و عقاید ما «بِجا» باشند، یعنی هر چیزی را بر سر جای خود قرار دهیم.

خداوند متعال تمام کارهایش در نهایت دقت و حکمت انجام می‌شود، یعنی هر کدام از کارهایش را طوری انجام می‌دهد که بهترین نوع انجام است، مثلا تمام جوانب قضیه را در نظر دارد، عجله نمی‌کند، آینده‌ی این عمل را در نظر می‌گیرد و...

یک «مسلمان میانه‌رو» نیز با تاسی از این صفت پروردگار بسیار «حکیمانه» رفتار می‌کند و اگر دچار «بی‌حکمتی» شود در «دایره‌ی انسان‌های تندرو» قرار خواهد گرفت.

ج)

توضیحاتی در مورد میانه‌روی:

۱. میانه‌روی (حکیم بودن) در حوزه‌ی عقاید:

- کسی که یک «عقیده‌ی میانه» داشته باشد حق طبیعی خودش است که در بین برداشت‌های صورت گرفته از قرآن و سنت پیامبر ﷺ یکی را برگزیند و طبق همان، مسیر کمالی خود را بپیماید، حتی ممکن است «در شرایط خود» به نقد جریان‌های دیگر نیز بپردازد، **اما** در هر حال «دیوار تقوا را فرو نمی‌ریزد»، «بی‌احترامی نمی‌کند»، اگر «سخن حقی» از جانب یک جریان دیگر شنید آن را می‌پذیرد، «خود را ۱۰۰» و «دیگران را صفر» نمی‌بیند و... چنین شخصی می‌گوید: من به ۱۰۰ نزدیک هستم و فلان

جریان و فلان جریان نیز علاوه بر خطاهایی که دارند حاوی درصد بالایی هستند اما به هر حال آنها هم مسلمانند و مشترکات فراوانی با یکدیگر داریم، افراد میانه‌رو می‌گویند چرا باید آیه‌ی وحدت را فدای اختلافات نماییم؟

- به صورت خلاصه، فرد میانه‌رو در جریان مباحث اختلافی همراه با «قبول داشتن دیدگاه خود» و «قبول نکردن دیدگاه دیگران»، بسیار محترمانه، مؤدبانه و مؤمنانه به آراء دیگر می‌نگرد و بر این باور است که در بین سیاه و سفید رنگ‌های فراوان دیگری نیز وجود دارد...

- شخص میانه‌رو با اطلاع از آراء مختلف منطقی‌ترین آنها را می‌پذیرد و این‌گونه نیست که بدون مطالعه، یک عقیده را بپذیرد و شروع کند به تخریب دیگران.

- لذا قرار دادن عقیده‌ی خود بر جای مناسب و قرار دادن عقاید دیگران بر جای مناسب، طوری که وحدت جهان اسلام و تقوایی که داریم حفظ شود حکمت نام دارد (میانه‌روی).

- حال شخص میانه‌رو زمانی که در مورد «عقاید اختلافی در بین داعیان» چنین نگرشی داشته باشد قطعاً در مورد مردم عوام و به موازات آن عقایدی که به صورت «ندانسته» منتشر می‌کنند مهربان‌تر خواهد بود.

۲. میانه‌روی در حوزه‌ی اعمال (گفتار و کردار):

- کسی که عقیده‌ی میانه داشته باشد به جای «تخریب»، دیگران را «تفهیم» می‌نماید، اگر «هدف» انتقال حقیقت است باید بدانیم که «تخریب» نتیجه‌ی عکس می‌دهد و باید حتما از «تفهیم» استفاده نماییم اما اگر هدف «تخریب» است نباید نام دعوت را روی آن بگذاریم زیرا رسالتِ

دعـوتِ پـاک اسـلام چیـز دیگریسـت، متاسـفانه افـراد تندرو از «تـوهین»، «تحقیر» و «تمسخر» استفاده می‌کنند!

- کسی که میانه‌رو باشد اول سعی مـی‌کنـد بـه قلـب‌هـا نفـوذ کنـد، بعـد مطالب خود را منتقل نماید، مگر ممکن است برای شخصی کـه از مـا متنفـر است سخن بگوییم و او حرف‌هایمان را با لبخند بپذیرد! رسول‌الله ﷺ حتـی قبل از نبوت در قلب مردم جای داشت (محمـد امـین)، و بعـد از بعثـت ایـن روند را بسیار تقویت نمود، مـا نیـز در جریـان میانـه‌روی بایـد دلسـوز بـودن و امین بودن خود را به طرف مقابل نشان دهیم و بـی‌شـک پـس از کسـب ایـن شرایط، راه دعوت و نصـیحت بسـیار پربرکـت خواهـد بـود. معمـولاً اشـخاص تندرو بدون در نظر گرفتن این نکته انتظار دارند هر چـه گفتنـد مـردم بـدون تامل بپذیرند!

- کسی که میانه‌رو باشد بسیار صبور است و با شنیدن یک سخن تنـد یـا کنایه، اخلاق اسلامی خود را فراموش نمی‌نماید (ناراحت می‌شود ولی خـود را کنترل می‌کند تا در زمان مناسب یک اقدام مناسب انجـام دهـد یـا سـخن مناسبی بگوید)، افراد تندرو کافیسـت یـک حـرف زشـت بشـنوند، بلافاصـله قاطی می‌کنند و شروع می‌کنند به پرخاشگری!

- گاهی اوقات باید مدت‌ها صـبر کـرد تـا مطلبـی را بـه شخصـی یـاد داد چون عده‌ای در مقابلِ «دانستن» بسیار «مقاومـت» می‌کننـد در ایـن مواقـع انسان‌های میانه‌رو عجله نمـی‌کننـد و بـرای دعـوتی کـه می‌خواهنـد انجـام دهند برنامه‌ریزی‌های بلندمدتی انجـام مـی‌دهنـد، امّـا شـخص تنـدرو صـبر ندارد و بدون برنامه حرف خود را می‌زند و پیش می‌رود.

- کسی که میانه‌رو باشد بین «ندانستن» و «انجام ندادنِ عمدی» تفاوت قائل می‌شود، گاهی اوقات اشتباهی از جوانی می‌بینیم، اگر او ندانسته این کار را انجام داده باشد باید متوجهش نماییم نه اینکه آموزش نداده او را از خود برانیم! تندورها بلافاصله حمله می‌کنند!

- کسی که میانه‌رو باشد از «گناه» بدش می‌آید نه از «گناهکار»، و معتقد است همه‌ی انسانها نزد خداوند مُکَرَم هستند، لذا اگر فردی مرتکب گناه شد شخص میانه‌رو سعی می‌کند دلسوزانه به او نزدیک شود تا برایش توضیح دهد اشتباهش چه بوده است، و بی‌شک این عمل به دلسوزی و ادای احترام نیاز دارد. امّا افراد تندرو علاوه بر گناه به گناهکر هم به دید یک موجود بسیار بی‌ارزش می‌نگرند، هر انسانی دارای کرامت ذاتی است ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ ولی متاسفانه عده‌ای، قدر این کرامت را نمی‌دانند. به آموزه‌های اسلام نگاه کنید، از مثله کردن جنازه‌ی دشمنان نهی کرده است،[1] چون آن نفس خطاکار رفت و جسمی باقی مانده که انسان است و دارای کرامت.

- کسی که میانه‌رو باشد برای دیگران مایه‌ی امنیت و آرامش خواهد بود، وقتی یک مسلمان میانه‌رو در جایی مغازه داشته باشد باید همسایه‌ها بخاطر اخلاق و منش زیبایش، او را نعمتی بدانند نه اینکه آرامش همه را بر هم بزند و حتی از وجود او احساس ناامنی کنند، متاسفانه اِفراد تندرو کاری

---

۱. مثله و شکنجه به اجماع [علماء] «حرام» است. (ر.ک: سبل السلام - الصنعانی، ج۲، ص٤٦٧)، و همچنین مثله کردن و قطعه کردن اجساد کافران حربی (جنگی) بعد از مرگ نیز «حرام» است. (ر.ک: الأم للشافعی، ج٤، ص۲۵۹؛ المغنی لابن قدامة، ج۹، ص٣٢٦)

می‌کنند که همسایه‌ها از آنجا نقل مکان کنند یا کاری می‌کنند که همسایه‌ها از اسلام متنفر می‌شوند.

- افراد میانه‌رو بسیار «مردمی و خاکی» هستند، بنده جوانانِ مسلمانی را دیده‌ام که از مردم فاصله گرفته‌اند و فقط چند نفری با هم ارتباط داشته‌اند! در حالی که مردم شهر مسلمان هستند (با وجود همه‌ی انحرافات و گناهان)، افراد تندرو از مردم فاصله می‌گیرند در حالی که جای جوانِ مسلمانِ داعی وسط مردم است تا با اخلاق زیبایش مردم را رهنمون نماید.

- افراد میانه‌رو به مردم گوش می‌دهند (هنر گوش دادن دارند) و در نهایتِ ادب پاسخ می‌دهند نه اینکه سخن طرف مقابل را نشنیده، پاسخ دهند. افراد تندرو برای نظرات دیگران احترام قائل نیستند.

- افراد میانه‌رو هم خود و هم مردم را محتاج درگاه خدا می‌بینند و از بالا و نقطه‌ی امن فرضی! با مردم حرف نمی‌زنند. افراد تندرو طوری مردم را خطاب قرار می‌دهند انگار آنها بهشتی شده‌اند و مردم جهنمی هستند!

- به صورت خلاصه، مسلمان‌های میانه‌رو بسیار حکیمانه رفتار می‌کنند و در زمانها و مکان‌های مختلف طوری سخن می‌گویند که دیگران را به اسلام مبارک جذب نمایند (یا جریان‌های دیگر را به حقی که نزد خودشان می‌باشد جذب کنند) نه اینکه دافعه‌ی آنها مسلمان و کافر را از اسلام دور نماید!

د)

چند مثال در مورد تندروی:

۱. روزی یکی از داعیان! با بنـده تمـاس گرفـت و سـوالی در زمینـه‌ی رد الحاد مطرح نمود، پـس از پاسـخگویی گفـت فلانـی، در مـورد شـما تحقیـق کردم و بعد از اطمینان از عقایدتان سوال پرسیدم چـون بـا خـود گفتـه بـودم اگر منتسب به فلان جریان باشد هیچ علمی از او نخواهم گرفت!!

من هم دلم نیامد به او بگویم: همین تلفن هوشمندی کـه بـا آن صـحبت می‌کنید ثمره‌ی علم کسانی است که حتی کلیت اسلام را قبول ندارنـد پـس چرا از آن استفاده می‌کنید؟!

واقعاً این تندروی اسـت! وقتـی در مـورد یـک مسـأله‌ی عقلـی و تـاریخی (غیرعقیدتی) از بنده سوال می‌پرسد چرا باید آن را مشـروط نمایـد بـه اینکـه هـم‌عقیـده‌ی او باشـم! آیـا در سـخن و رفتـار ایـن شـخص، هـیچ حکمتـی می‌بینید؟!

۲. روزی مادری با بنده تماس گرفت و با قلبی پر از اندوه گفت: پسرم بـه یک جوان تندرو تبدیل شده و گفتـه روزی تـو را بـه قتـل می‌رسـانم چـون بـه فلان امر باور ندارید، آیا این حکمت است؟

۳. یکی از برادران مسلمان مرا بـه خانـه‌ی خـود دعـوت کـرده بـود، چنـد جوان فامیل خودشان را نیز به همین شکل تا به سوالاتشان پاسخ دهم، مـن بسیار دوستانه و مهربانانه گوش می‌دادم و پاسخ می‌دادم...

یک جوان مذهبی تندرو در آنجا حضور داشت (تندرو طبـق تعریفـی کـه ارائه شد) و متاسـفانه وقتـی آن جوانهـا سـوال مـی‌پرسـیدند بصـورت بسـیار

تحقیرآمیز می‌خندید و می‌گفت این سوالات چیست که شما می‌پرسید؟ آیا این واکنش‌ها حکیمانه است؟

۴. بارها دیده‌ام در گروه‌های مجازی برخی از داعیان دمار از کردار علمایی درآورده‌اند که قبول‌شان نداشته‌اند، نهایت امر این است که به حرفش گوش نمی‌کنید و قبولش ندارید یا به صورت بسیار محترمانه نقدش می‌نمایید اما توهین، تحقیر و فحاشی نشان از همان تندروی (بی‌حکمتی) دارد.

ر)

- برادران و خواهرانم، حکمت داشتن (یا همان میانه‌روی) دایره‌ی بسیار گسترده‌ای دارد، رسول‌خداﷺ در مکه شکنجه شدن یاسر را می‌دید اما می‌فرمود (صبرا یا آل یاسر إن موعدکم الجنة)؛ ای افراد خاندان یاسر شکیبا باشید! موعد شما بهشت است.[1]

اما وقتی اسلام در مدینه قدرت گرفته بود، آنگاه که یهودیان بنی قینُقاع در بازار به یک زن مسلمان بی‌حرمتی کردند، یک مسلمان آن فرد یهودی را به سبب این هتک حرمت می‌کشد، سپس فرد آن مسلمان توسط یهودیان کشته می‌شود؛ در نتیجه اسباب جنگ و مقابله با این قبیله به وجود می‌آید.[2]

---

۱. الصحیح من أحادیث السیرة النبویة - الصویانی، صص۷۵ - ۷٦؛ همچنین بنگرید به: (المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج۳، ص٤۳۲ ح٥٦٤٦؛ المعجم الکبیر للطبرانی، ج۲٤، ص۳۰۳ ح۷٦۹؛ حلیة الأولیاء لأبی نعیم الأصبهانی، ج۱، ص۱٤۰)

۲. السیرة النبویة الصحیحة - أکرم ضیاء العمری، ج۱، ص۳۰۰؛ همچنین بنگرید به: (السیرة النبویة لابن هشام، ج۲، ص٤۸؛ البدایة والنهایة - ابن کثیر، ج٤، ص٥). ناگفته نماند که مؤرخان دلایل دیگری هم برای جنگ با قبیله‌ی بنی قینقاع ذکر نموده‌اند ولی این دلیل نیز وجود دارد.

- عده‌ای گمان می‌کنند بحث از میانه‌روی به این معناست که دیگر چیزی به نام جنگ در ادبیات مسلمانان وجود نداشته باشد در حالی که ما گفتیم: میانه‌روی یعنی داشتن حکمت. حذف جنگ نه تنها یک کار حکیمانه نیست بلکه اقدامی در جهت ذلیل کردن مسلمانان است.

اما مسلمانان میانه‌رو (حکیم) برای مصادیق آن بسیار دقت می‌کنند و جنگ را آخرین راه می‌دانند نه اینکه حرف اول و آخرشان جنگ باشد، این مصادیق و دقت را باید در کلام علما و دانشمندان معاصر جستجو نمود اشخاصِ آگاهی که حکیمانه نظر می‌دهند، فتنه‌ها را درک می‌کنند و بسیار با احتیاط مصالح مسلمین را در نظر می‌گیرند.

ز)

۱. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾

(نحل: ۱۲۵)

«(ای رسول ما خلق را) به حکمت (و برهان) و موعظه نیکو به راه خدایت دعوت کن و با بهترین طریق با اهل جدل مناظره کن (وظیفه تو بیش از این نیست) که البته خدای تو (عاقبت حال) کسانی را که از راه او گمراه شده و آنان را که هدایت یافته‌اند بهتر می‌داند.»

ببینید خداوند اولین شرط دعوت را «حکمت» معرفی نموده است، مولفه‌ای که مانند بستر برای همه‌ی فعالیت‌های تبلیغی عمل می‌نماید، پس از آن بحث موعظه را مطرح می‌فرماید، موعظه به معنای نصیحت کردن است، و در نهایت اگر کار به بحث و مجادله کشیده شد می‌فرماید: به

شیوه‌ای احسن و نیکو این عمل را انجام دهید و حرف‌های رکیک و زننده اصلا مورد تایید پروردگار عالمیان نیست.

۲. نکته‌ی قرآنی بسیار جالب دیگری که مربوط به دعوت می‌باشد شیوه‌ی گفتگوی موسی ﷺ با فرعون است، خداوند وقتی این پیامبر برگزیده‌ی [illegible] را همراه با برادرش (هارون) به سراغ فرعون می‌فرستد به او می‌فرماید:

﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ﴾ (طه: ۴۴)

«اما به نرمی با او سخن بگویید شاید متذکّر شود یا (از خدا) بترسد!»

عزیزان نکته‌ی بسیار مهمی در این آیه وجود دارد و آن «به نرمی سخن گفتن» است، می‌دانید با چه کسی؟ با کسی که بر روی زمین ادعای خدایی داشت و خون‌های ناحق فراوانی ریخته بود. سبحان الله، ما گاهی با برادران و خواهران مسلمان خود به صورت بسیار ناروا سخن می‌گوییم، آن هم به خاطر اینکه از حقیقت بی‌اطلاعند و دچار اشتباه شده‌اند یا از اجتهاد یک عالم دیگر تبعیت کرده‌اند در حالی که این آیات به ما می‌گویند حتی با اسلام‌ستیزان هم حق نداریم از زبان زشت و زننده استفاده نماییم.

۳. نکته‌ی قرآنی سوم در باب رفتار حکیمانه و میانه‌روانه‌ی پیامبر ﷺ و دستاورد بسیار بزرگ وی می‌باشد:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّـهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّـهِ إِنَّ اللَّـهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ (آل‌عمران: ۱۵۹)

«به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [مردم] نرم (و مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب! و در کارها با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش! و) بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.»

جمع شدن مردم دور پیامبر ﷺ بخاطر نرم بودن و مهربانی... آیا خشونت‌های رفتاری و کلامی، آن هم به نام دین، هیچ توجیهی دارد؟

عزیزان! این آیه در مورد روابط اجتماعی است و اصلا منظور آن میدان جنگ نیست! مشخص است که در آنجا خشونت وجود خواهد داشت (در جنگ حلوا پخش نمی‌کنند) ولی برای روابط اجتماعی این‌گونه نیست؟ متاسفانه افراد تندرو میدان دعوت را نیز مانند میدان جنگ تصور کرده‌اند!

م)

آیا تندروی و میانه‌روی فقط برای داعیان مسلمان صدق می‌کند؟

خیر، تندروی یک صفت است و برای افراد فعال در حوزه‌های مختلف صدق می‌کند، مثلا در بحث ملی‌گرایی، افرادی داریم که به صورت بسیار شیوا و جذاب از ملت، زبان و فرهنگ خود سخن می‌گویند و آن را به مردم معرفی می‌نمایند اما افرادی هم داریم که به صورت نادرست مردمِ دیگر را تحقیر می‌کنند تا خود را بالا بکشند، این تندروی است.

یا حتی در بین ناباوران و اسلام‌ستیزان، افرادی وجود دارند که سعی می‌کنند دلایل خود را با استدلال مطرح کنند (علی رغم باطل بودن) اما

ناباورانی وجود دارند که جز تمسخر، تحقیر و بی‌احترامی هیچ سخن دیگری ندارند، دسته‌ی دوم از «لحاظ رفتاری»، تندرو هستند.[1]

خدا نکند افراد تندروی طیف‌های مختلف با یکدیگر روبرو شوند، چون اولین کاری که می‌کنند؛ قربانی کردن حقیقت است و انرژی آن‌ها صرف جدل و پرخاشگری خواهد شد...

ر)

نکته‌ی آخر:

انگیزه‌ی بنده از نوشتن این متن، دستیابی به دو هدف زیر بود: (إن شاء الله که محقق گردد):

۱. دفاع از برادران و خواهرانی که به ناحق تندرو خطاب می‌شوند.

۲. نصیحتِ برادران و خواهرانی که ندانسته تندروی به خرج می‌دهند و کارهایشان حکیمانه نیست.

به هر حال همه‌ی ما مسلمانیم و طبق حدیث شریف، هر کدام از ما قسمتی از یک کالبد هستیم:

(مَثَلُ المؤمنين في تَوَادِّهم وتراحُمهم وتعاطُفهم: مثلُ الجسد، إذا اشتكى منه عضو: تَدَاعَى له سائرُ الجسد بالسَّهَرِ والحُمَّى)[2]

---

۱. در کل هیچ ناباوری میانه رو و حکیم نیست، زیرا اگر حکمت داشتند، این راه را برنمی‌گزیدند و به جنگ ادیان نمی‌آمدند!، در هر صورت ما به عنوان مسلمان‌های میانه رو این افراد را نصیحت و تفهیم می‌نماییم و برایشان دعای خیر داریم، تا بلکه نور هدایت به قلب‌های‌شان وارد شود.

۲. صحيح البخاري، ج۸، ص۱۰ ح۶۰۱۱؛ صحیح مسلم، ج۴، ص۱۹۹۹ ح۲۵۸۶.

«مثال مؤمنان در دوستی و مهربانی و عطوفت باهم، مانند جسد واحدی است که چون عضوی از آن بیمار شود سایر اعضاء با تب کردن و بیداری نمودن همراهی می‌کنند.»[۱]

فراموش نکنیم: هر مسلمانی باید نسبت به خطای مسلمانان دیگر احساس مسئولیت کند و آنها را نصیحت نماید.



آنچه ساده می‌پندارید...

یکی از رسالت‌های ما مسلمانان این است که دین خود را آن گونه که هست معرفی نماییم.

افرادی را دیده‌ام که جهت کسب رضایت یا دیدن لبخند مصنوعی دشمنان، منکر احکامی همچون قتل مرتد، قطع دست دزد، تازیانه و... شده‌اند ولی کاملا در اشتباه بوده‌اند (و هستند) چون دشمنان اسلام در کتاب‌ها و سایت‌هایشان به هر چه که سد راهشان (ترویج الحاد) باشد اشکال وارد می‌کنند، اگر الآن یک قسمت از اسلام را کنار بگذارید فردا سراغ قسمت دیگر می‌روند پس‌فردا قسمت‌های دیگر و...

---

۱. شیخ سعدی - علیه الرحمه- در گلستان این حدیث شریف را به نظمی نیکو درآورده است:

بنی‌آدم اعضای یک پیکرند — که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به‌درد آورَد روزگار — دگر عضوها را نمانَد قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی — نشاید که نامت نهند آدمی

مثلا در خصوص همین خشونت اگر بگویید حرف شما قبول، قتل مرتد و قطع دست دزد و... در اسلام وجود ندارد فردا می‌گویند چرا خداوند برای اقوام لوط، عاد و... عذاب فرستاده است! یا می‌گویند چرا باید در «میدان جنگ» کافران کشته شوند؟!

متاسفانه عده‌ای تصور می‌کنند اگر به اسلام‌ستیزان بگویند: قبول، فلان بخش اسلام نادرست است، آنها راضی می‌شوند و پی کارشان می‌روند ولی این طور نیست، آنها با کلیت اسلام مشکل دارند، (با شخصی به نام محمد رسول‌اللهﷺ، با کتابی به نام قرآن و با ذاتی به نام الله متعال).

آنها آمده‌اند بگویند دینی به نام اسلام با تمام جزئیات و کلیاتش باید برود (زهی خیال باطل!) شک نداشته باشید قرن‌هاست این خواب و حسرت را به قبرهایشان برده‌اند و تا روز قیامت هم همین گونه خواهد بود ولی این انکار کردن‌ها شایسته‌ی یک مسلمان نیست!

برادرم و خواهرم، همین آیه و حدیثی که شما فدای رضایت یک ملحد می‌کنید درخت تنومندی است که بعد از حمایت خداوند، هزاران دانشمند و داعی و مجاهد برای آن خون داده‌اند، آیه و حدیثی که در یک نرم‌افزار چندمگابایتی جمع شده و در تبلت و گوشی شما نصب شده است ساده به اینجا نرسیده که می‌خواهید ساده رهایش کنید.

استفاده از واژه‌ی «نمی‌دانم» و ارجاع شخص مخالف به کتب علمای بزرگوار، کار سختی نیست لذا وقتی توانایی دفاع نداشتیم بهتر آن است به جای «انکار» کار را به کاردان بسپاریم.

***

استدلال نادرستی که توسط ناباوران تکرار می‌شود

یکی از ناباوران مطلب زیر را منتشر نموده بود:

- مؤمن: چرا به خدا باور نداری؟
- ناباور: به همان دلیل که تو به خدای ادیان دیگر باور نداری.

پاسخ:

این افراد به زعم خود، به هوادارانشان «استدلال» یاد می‌دهند تا این گونه پاسخ مؤمنان را بدهند غافل از این که استدلال‌هایشان بسیار ضعیف است.

الف)

اگر هواداران ادیان مختلف به جز تعریفی که خود از خدا دارند، تعاریف دیگر را قبول ندارند «خدای خود» را که قبول دارند؟! در قاموس آنها مفهومی به نام «خدا» که وجود دارد!

اما موضوع بی‌خدایان فرق می‌کند، آنها هیچ‌کدام از تعاریف انجام‌شده توسط خداپرستان را قبول ندارند! آنها اصلا ذاتی به نام خدا را قبول ندارند (العیاذ بالله) حال شما بگویید «بی‌خدایی آنها» طبق استدلالی که مطرح می‌کنند چگونه توجیه می‌شود؟! آیا ربطی به سوال مطرح‌شده دارد! خیر.

ب)

آنها با این استدلال نادرست می‌خواهند بگویند چون هر کس تعریف خود را از خداپرستی ارائه می‌دهد پس هیچ‌کدام از تعاریف درست نیستند! ولی این نگرش نادرست است، به مثال زیر توجه بفرمایید[1]:

---

۱. نکته: این مثال هیچ ربطی به خدا ندارد و صرفاً برای فهم بیشتر مطرح می‌گردد.

تصور کنید ۱۰ نفر لپتاپ دارند، مدل و امکانات همه‌ی لپتاپ‌ها متفاوت است، هر کس ادعا می‌کند که لپتاپ من بهتر است، آیا چون هر کدام از آنها چنین ادعایی دارند ما باید بگوییم پس لپتاپی در کار نیست؟ یا خیر باید به حرف همه‌ی آنها گوش دهیم و لپتاپ‌ها را بررسی کنیم تا بهترین لپتاپ را شناسایی نماییم؟!

تعجب نکنید عزیزان! این دقیقاً هدف آنها از طرح این استدلال است! استدلالی که بسیار پرتکرار هم می‌باشد...، پس در زمینه‌ی خداشناسی وجود ادعاهای مختلف در بین ادیان، دلیلی بر انکار وجود خدا نیست و باید سخن همه‌ی آنها را شنید و به منابع درجه یک هر کدام از آنها مراجعه نمود تا صحیح‌ترین تعریف پیدا شود.[1]

ج)

اگر استدلال را به خودشان برگردانید اشتباه‌شان را بهتر متوجه می‌شوند. حتماً می‌دانید که ناباوران هیچ منبعی برای «امورات اخلاقی» ندارند لذا هر کس تعریف خود را دارد و این امر در بین آنها «اختلافی» است.

در این شبهه دیدید که آنها می‌گویند چون تعاریف مختلفی برای خدا وجود دارد پس خدایی وجود ندارد، ما هم می‌گوییم: «طبق همین استدلال» (اختلاف مساویست با عدم) پس ناباوران هم اخلاق ندارند و همه‌ی آنها بی‌اخلاقند! (آیا باز هم استدلال نادرست خود را تکرار می‌کنند؟! آیا تبعات این استدلال را می‌پذیرند؟).

---

۱. الحمدلله با دلایل فراوان تعریف اسلام از خداوند متعال؛ کامل‌ترین و صحیح‌ترین تعریف است.

یادآوری:

ما می‌گوییم ناباوران هیچ منبعی برای اخلاق ندارند و شخص ناباوری که بدترین کارهای اخلاقی را انجام نمی‌دهد خودش تمایل ندارد وگرنه اندیشه‌ای که پذیرفته، هیچ مانعی بر سر راه او قرار نداده است.

ج)

گاهی لازم است طبق همان روش خودشان پیش برویم تا اشتباه‌شان را متوجه شوند، مناظره را بازنویسی می‌کنیم و ادامه می‌دهیم:

- مسلمان: چرا به خدا باور نداری؟

- ناباور: به همان دلیل که تو خدای ادیان دیگر را باور نداری.

- مسلمان: خدای ادیان دیگر چه تعریفی دارند؟ (به احتمال زیاد هیچ پاسخی ندارد).

ناباور: هر تعریفی داشته باشد به هر حال شما آنها را قبول ندارید و آنها هم شما را قبول ندارند.

- مسلمان: این موضوع، یک اختلاف اعتقادی در بین ما باورمندان است، نقش شما در این بین چیست؟ می‌دانید هواداران هیچ کدام از ادیان، شما را قبول ندارند؟

ناباور: هر دینی می‌گوید من راست می‌گویم، پس همه در اشتباهند و خدایی وجود ندارد.

مسلمان: عجب! از کی تا به حال اختلاف، دلیلِ بر عدم بوده است! پس مطالب علمی، ادبی، فرهنگی، اقتصادی و... هم وجود ندارند چون پر از آراء و نظراتِ مختلف و گوناگون هستند.

***

روزه گرفتن در مناطق قطبی

فیلمی مشاهده نمودم از شخصی که در مناطق شمالی زمین زندگی می‌کرد (به گمانم در مناطق شمالی کانادا) او افق را فیلم‌برداری کرده بود و می‌گفت:

«الآن با وجود آفتاب، ساعت ۱۱ شب است، در اینجا برای چند ماه روز است و چند ماه شب، حتما پیامبر نمی‌دانسته که چنین جایی وجود دارد لذا مسلمان‌ها پاسخ دهند در اینجا چگونه می‌توان روزه گرفت؟! در چند ماه از سال اصلا شبی وجود ندارد که افطار و سحر وجود داشته باشد و...»

پاسخ:

اگر متن شبهه (سخن فرد) را به خوبی مطالعه نمایید متوجه یک اشتباه بزرگ در سخنان او می‌شوید، اشتباهی که سرچشمه‌ی خطاهای دیگر اوست، آنجا که می‌گوید «پیامبر نمی‌دانسته» است! می‌دانید این سخن چه معنایی دارد؟ این یعنی:

۱. قرآن نوشته‌ی پیامبر ﷺ است و کلام خدا نیست (العیاذ بالله).

۲. و پیامبر ﷺ چون در حجاز بوده و از قطب شمال اطلاعی نداشته است قانون روزه را طوری نوشته که مشمول آنجا نمی‌شود اما بررسی:

الف) این افراد در اشتباه هستند و باید بدانند که قرآن کلام پروردگار است نه پیامبر ﷺ و اگر رسول امین از قطب شمال بی‌اطلاع بوده، حتما خداوند متعال (که خودآفریننده‌ی کائنات است) از آنجا اطلاع داشته است.

این که بحث آنجا مطرح نشده است حتماً نیازی وجود نداشته وگرنه خدای علیم و مقتدر بحث آنجا را نیز مطرح می‌فرمود.

ب) آنچه که نزد اسلام‌ستیزان به هفت خان رستم و یک معمای حل‌ناشدنی تبدیل شده، نزد شریعت اسلام بسیار ساده است.

در آنجا برای چند ماه شب وجود ندارد؟ بسیار عالی، عالِم اسلامی که وجود دارد! اسلام دست آنها را باز گذاشته تا در این مواقع فتوا بدهند و ساعاتی از روز را به وقت اذان‌ها اختصاص دهند، «مثلا» در این ۲۴ ساعتی که کلا روز است بگویند ساعت ۱۲ وقت اذان ظهر باشد، ساعت ۱۶ اذان عصر، ساعت ۱۸ وقت اذان مغرب و... یا با نزدیک‌ترین مرکز اسلامی همراه شوند یا با عربستان.

خلاصه به راحتی می‌توانند عبادت خود را انجام دهند بدون اینکه مشکلی داشته باشند.



آیا ادیان به دلیل ترس ایجاد شده‌اند!!!

ناباوران می‌گویند «دلیل ایجاد ادیان»، «ترس» انسانها است و بشریت از ترس بلایای طبیعی و عذاب به دینداری روی آورده است.

پاسخ:

طبق این فرضِ نادرستِ ناباوران باید متقی‌ترین افراد، بزدل‌ترین انسانها می‌بودند! ولی قبلا پاسخ این ادعا را داده‌ایم و بیان نمودیم:

اگر ادعای شما درست است چرا کسانی که بسیار دیندار هستند بدون هیچ ترسی حاضرند از جان شیرین خود بگذرند و در راه خدا شهید شوند؟ آیا این مثالِ نقض، ادعای شما را باطل نخواهد کرد؟ طبعاً در بین انسانهای «دیندار» هم فقط افراد «بسیار متقی» حاضرند این کار را انجام دهند.

اما نکته‌ی دیگری که می‌خواهم امروز به پاسخ گذشته اضافه نمایم این است که بله، ترس از خداوند و عذابش وجود دارد اما این «ترس»، نوعی «انگیزه» است نه «منشأ» و «منبع»!!!

و این «انگیزه» نیز یک ترس عاقلانه است نه بزدلانه. آیا کسی که از تصادف و بیماری بترسد و مقدماتی انجام دهد که دچار این موارد نشود بزدل است؟ به هیچ عنوان. این شخص ترس دارد ولی یک ترس عاقلانه؛ ترسی که انگیزه‌ی او برای کسب سلامتی شده است، انسانهای دیندار هم به همین شکل هستند، ترس از عذاب ترسی عاقلانه است و انگیزه به سمت خداپرستی.

قبلا به این نکته هم اشاره نموده‌ایم که ما در عربی سه نوع ترس داریم:

۱. جبن (ترس بزدلانه و نادرست، مثلا ترس از یک موجود توهمی)

۲. خوف (یک ترس عاقلانه) و خشیت (یک ترس محبت‌آمیز، که برای جلوگیری از نارضایتی محبوب شکل می‌گیرد، مثلا شخصی از ترس اینکه مادرش ناراحت شود در ساعتی که مادر درخواست نموده خود را به خانه می‌رساند، طبعاً این ترس محبت‌آمیز با بزدلی تفاوت دارد و نشان از تعالی روح است، و ترس انسانها از خداوند منان هم به همین شکل است).

پس به صورت خلاصه:

بله، «ترس» یک «راه عاقلانه» و «محبت‌آمیز» و «نوعی انگیزه» برای «سوق دادن» انسانها به سمت خداپرستی می‌باشد؛ انگیزه‌ای که کاملا عاقلانه است ولی «منشأ ادیان» نمی‌باشد، «ادیان برحق»، «منشأ الهی» دارند و خداوند آن‌ها را برای هدایت انسانها فرستاده است. ما برای اثبات الهی بودن دین اسلام، دلایل عقلی و نقلی فراوانی داریم و هرگز نمی‌گوییم چون می‌ترسیم پس اسلام حق است!!!



آیا شما حاضرید دختر ۹ ساله‌تان با یک مرد بزرگسال ازدواج کند؟

سلام خواهشا به صورت سلیس پاسخ دهید، آیا شما حاضرید دختر ۹ ساله‌تان با یک مرد بزرگسال ازدواج کند؟

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

من قول می‌دهم به صورت سلیس و روان به سوال شما پاسخ دهم ولی قبل از پاسخ، خواهش می‌کنم شما هم به صورت سلیس این نکته را به حافظه‌تان بسپارید:

شرط اساسی برای ازدواج بلوغ است، در مناطق ما معمولا دختران ۹ ساله به بلوغ نمی‌رسند ولی در برخی از مکان‌ها چنین وضعیتی وجود دارد و به خاطر آنهاست که عدد ۹ بر سر زبان‌ها افتاده است (نه واقعیت جامعه

ما) لذا سوالی که در این زمینه مطرح می‌کنید را برای همیشه این گونه اصلاح نمایید:

آیا شما حاضرید دختر «تازه به بلوغ رسیده‌تان» را به عقد یک مرد بزرگسال در بیاورید؟ (متوجه شدید؟ نگویید ۹ ساله، چون عرض شد این سن مربوط به بلوغ در منطقه‌ای خاص است).

اما پاسخ به سوال شما:

الف) خیر، بنده حاضر نیستم چنین کاری انجام دهم و اسلام مبارک هم هیچ اجباری برای انجام این عمل تعیین نکرده است (بلکه فقط جایز است).

ب) عرف جامعه‌ی ما چنین چیزی را نمی‌پذیرد و لزومی هم ندارد وقتی با عرف ما مشکل دارد و فقط جایز است آن را انجام دهیم (اختیاری است و اجباری در کار نیست، شرایط مختص به خود را می‌طلبد).

ج) حال:

بله می‌پذیریم عرف ما این را نمی‌پذیرد ولی آیا می‌توانیم و چنین حقی داریم که به جای جوامع و عرف‌هایی که با این ازدواج مشکلی نداشته‌اند تصمیم‌گیری نماییم؟ و بگوییم فلان افراد مرتکب فلان اشکال شده‌اند! به هیچ عنوان.

پس ازدواج پیامبر ﷺ با یک دختر تازه به بلوغ رسیده در صدر اسلام، مسأله‌ای بوده که با عرف خودشان سازگار بوده و پیامبر برای اهداف والاتر[1] از آن استفاده نموده است (و هیچ اشکالی متوجه این ازدواج نیست).



---

۱. در همین کتاب توضیحاتی در این زمینه ذکر کرده‌ایم، به فهرست مراجعه بفرمایید.

با وجود علم خدا، چرا ملائکه هم اعمال ما را...

سلام وقتی خداوند از همه چیز آگاه است و علم او بی‌پایان می‌باشد چه نیازی به فرشتگان وجود دارد که اعمال ما انسانها را ثبت و ضبط نمایند؟

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

الف)

این سوال، پیش‌فرض نادرستی دارد، اگر آن را اصلاح نماییم پاسخ مسأله بسیار راحت خواهد بود، پیش‌فرض نادرست می‌گوید:

۱) خدا به همه چیز آگاه است.

۲) ولی برای «آگاهی از احوال بندگان» از فرشتگان ناظر استفاده می‌کند.

طبعاً، اگر با چنین نگرشی به موضوع نگاه کنیم شبهه‌ی مورد نظر ایجاد می‌شود، ولی آیا چنین است؟ خیر، چنین چیزی صحت ندارد و الله متعال «بدون وجود فرشتگان هم» علم غیب دارد و از همه‌ی چیزِ عالَم آگاه است.

پس فرشتگان جهت آگاهی‌بخشی به پروردگار! ناظر ما نیستند و این پیش‌فرض نادرست باید اصلاح شود.

ب)

فلسفه‌ی وجود فرشتگان چیست؟

آنگونه که از مفاهیم دین عزیزمان برمی‌آید فرشتگان به این خاطر اعمال ما را ثبت می‌کنند که در روز قیامت، گزارش‌شان گواهی بر عملکرد ما انسان‌ها باشد و مجالی برای انکار نداشته باشیم.

ج)

اما همانگونه که بارها گفته‌ایم علم غیب خداوند نزد خودش محفوظ است و ما نباید بخاطر آن، اعمال زندگی خود را کنار بگذاریم! ایشان «خدایی» می‌کند و ما «بندگی».

اگر بنا بر علم خداوند بود نباید هیچ فعلی در جهان صورت می‌پذیرفت چون خداوند همه چیز را می‌داند ولی عالم بودن خداوند یکی از صفات اوست و خالق بودن صفتی دیگر (خلق ما انسانها)، هادی بودن باز هم یکی دیگر از صفات ایشان است (طبق این صفت ما در یک پروسه‌ی هدایتی قرار گرفته‌ایم)، حکیم بودن زندگی ما را بر اساس حکمت تنظیم نموده است، عادل بودن (با عدل و داد، نتیجه را به پایان می‌رساند) و... همه صفات پروردگار هستند و باید آنها را نیز ببینیم نه فقط یک صفت خاص.

والله اعلم، ثبت اعمال توسط ملائکه، یکی از مؤلفه‌هایی است که باعث می‌شود «احساس مسئولیت ما انسانها بخاطر وجود ناظران متعدد افزایش پیدا کند» و این نشان از حکیمانه بودن افعال خداوند متعال دارد. طبق برنامه‌ی خداوند مقتدر در روز قیامت، شاهدانی از مخلوقات دیگر بر ما گواهی می‌دهند و متوجه می‌شویم که نظارت ما از هر جهتی صورت گرفته است پس این نگرش نادرست است که خداوند متعال نداند و چند نفر را به عنوان ناظر بفرستد تا برای او خبر جمع کنند! (العیاذ بالله).

د)

روز قیامت چهار گزارش در زمینه‌ی اعمال ما ارائه می‌شود و فقط ملائکه نیستند:

۱. نظارت خداوند متعال:

﴿إِنَّ اللَّـهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ (حج: ۱۷)

«همانا خداوند بر همه چیز گواه است.»

۲. فرشتگان:

﴿وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ﴾ (قاف: ۲۱)

«در آن روز هر انسانی (اعم از نیکوکار و بدکار به میدان محشر) می‌آید همراه با راهنمایی (که او را رهبری و رهنمود می‌کند) و همراه با گواهی (که بر پندار و گفتار و کردار او شهادت می‌دهد).»

۳. زمین:

﴿يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾ (زلزال: ۴)

«در آن روز (که سرآغاز قیامت است) زمین خبرهای خود را بازگو می‌کند (و به زبان قال یا حال خواهد گفت که چه چیزهایی بر آن گذشته است.»

۴. اعضای بدن:

﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (نور: ۲۴)

«(آنان عذاب عظیمی دارند) در آن روزی که علیه آنان زبان و دست و پای ایشان بر کارهایی که کرده‌اند گواهی می‌دهند.»

نکته‌ی بسیار مهم:

وقتی در جایی یک دوربین مداربسته می‌بینیم سعی می‌کنیم رفتارهای خود را اصلاح کنیم، چهار ناظر، ثانیه به ثانیه همه‌ی اعمال ما را رصد می‌کنند ولی باز هم گناه می‌کنیم. یا الله ما را ببخش.

***

وقتی بخواهی رد کنی باید استاد باشی ولی... (یک ادعای نادرست)

مسلمین معتقدند برای اینکه اسلام را رد کنی باید در اسلام‌شناسی به درجه‌ی اجتهاد، در فلسفه‌ی دین به درجه‌ی استادی و در تسلط بر زبان عربی، هم‌سطح یک عرب‌زبان باشی اما برای قبول کردن اسلام عقل یک دختربچه ۹ ساله کافیست، زیبا نیست؟

پاسخ:

چه خطاهای بزرگی در این متن کوچک وجود دارد؟!

الف)

کدام مسلمانی اعتقاد دارد که اسلام توسط افراد (چه با سواد و چه بی‌سواد) قابل «رد شدن» است؟! این ادعا را از کجا آورده‌اید؟ ما معتقدیم که اسلام آیین برگزیده‌ی پروردگار است و خداوندی که دارای کمال مطلق است هرگز کاری نمی‌کند که نیاز به اصلاح و رد کردن داشته باشد.

ب)

خصوصیات ذکر شده برای رد کردن اسلام نیستند! بلکه در جای خود جهت امور دیگر کاربرد دارند، مثلا کسانی که بخواهند فتوا بدهند و در زمینه‌ی متغیرات دین مبین اسلام، اظهارنظر کنند باید این مرتبه‌های علمی را کسب کرده باشند چون اظهارنظر در مورد حلال و حرام بسیار حساس است و باید افراد متخصص و محتاط وارد عمل شوند...

ج)

در عبارت پایانی به سن تکلیف دختران اشاره کرده است:

اولاً این سن در بین مناطق جغرافیایی و حتی افراد مختلف متغیر است، نشانه‌ی بلوغ در دخترها بروز عادت ماهیانه است که بسته به محل زندگی و شرایط دیگر در سنین مختلف ایجاد می‌شود، (برای پسران هم همین‌طور، نشانه‌ی بلوغ در پسران احتلام است، در برخی پسرها از همان سن ۱۲ سالگی در برخی ۱۴ در برخی ۱۵ و...) پس عدد ۹ برای دخترها ثابت نیست و برای هر جایی صدق نمی‌کند.

ثانیاً اینکه در این سن کم (پس از بلوغ) مسأله‌ی قبول کردن اسلام مطرح می‌شود (که شبهه‌افکن به کنایه از آن یاد کرده ست) باید بدانید که برای پذیرش یک دین (برنامه‌ی زندگی) لزومی ندارد همه‌ی مردم بروند سالها درس بخوانند و بعد از قطعی شدنِ حقایق به آن بپیوندند، همین‌که افراد معتمد جامعه (از جمله پدر و مادرِ کودکان) چنین دینی داشته باشند کودکان را هم طبق همین آموزه‌ها بزرگ می‌کنند.

ولی فارغ از تمام این مسائل، سخن شما جای تعجب دارد!!!

مگر شما ناباوران هم همین کار را نمی‌کنید؟ آیا به محض اینکه اندیشیدن وارد زندگی فرزندانتان شد طرز تفکر آتئیستی و اومانیستی خود را به آنها تزریق نمی‌نمایید؟

می‌گویید خیر؟!!! آیا حاضرید ابتدا اسلام را به آنها آموزش دهید تا اگر بزرگتر شدند خودشان راه دیگری را برگزینند؟ یا خیر! از همان ابتدا آنها را طبق تفکر مادیگری خودتان تربیت می‌کنید؟ پس یک مسلمان هم حق خودش است که به محض بروز بلوغ، آن اصولی که خود قبول دارد را به

فرزندانش آموزش دهد. پس به طور خلاصه در اسلام چیزی بنام رد کردن نداریم و تخصص‌های نام برده هم برای امر دیگریست نه رد کردن و یاد دادن دین به کودکان هم هیچ اشکالی ندارد.

نتیجه‌گیری (مهم):

کاملا مشخص است که می‌خواهند با این گونه پیام‌ها، - به صورت غیرمستقیم، - چنین تفکری ایجاد نمایند که مسلمانان با خود فکر کنند اسلام قابل رد کردن است! ولی نمی‌دانند که جوانان مسلمان بیدارند و نیرنگ و فریب‌شان را برملا می‌سازند.



۸ مارس!

الف)

هشتم مارس، روزی است که به عنوان روز زن نامگذاری شده است. روز جهانی زنان بزرگداشتی است که هر ساله در روز ۸ مارس برابر با ۱۷ اسفند برگزار می‌شود و نقطه کانونی در جنبش حقوق زنان است. بسته به مناطق مختلف، تمرکزِ جشن بر بزرگداشت و دفاع از حقوق زنان و برگزاری جشنی برای دستاوردهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی زنان است.[۱]

خیلی‌ها انتظار دارند بنده به این روز حمله نمایم، خیلی‌ها هم منتظر هستند جملاتم تایید کننده‌ی این روز باشد ولی به هر حال نباید نوشته‌ها و گفته‌هایمان بر مبنای احساسات افراد تنظیم شود.

---

۱. برگرفته از دانشنامه‌ی ویکی پدیا.

بنده قبل از نوشتن هر مطلبی برای تمام بانوان سرزمینم آرزوی سلامتی و موفقیت دارم اما دوست دارم بانوان بزرگوار، این چند خط را نیز که نوشته‌ی یکی از مردان همین سرزمین است مطالعه بفرمایند.

ب)

ممکن است عده ای از خواهران (از همین حالا) پیش از آنکه ادامه را بخوانند حالت دفاعی به خود گرفته باشند و بخواهند این متن را با نگرش کاملاً انتقادی بخوانند! یعنی قبل از خواندن، تصمیم گرفته‌اند آن را نپذیرند! اما برای حل شدن مشکلات باید دقیقاً منظور مخاطبان‌مان را بفهمیم آن موقع قضاوت نماییم. امیدوارم در یک فضای آزاد فکری یادداشت را دنبال بفرمایید.

ج)

شما اعداد ۱+، صفر و ۱- را در نظر بگیرید، فرض می‌کنیم «مثبت یک» وضعیت مساعد زنان، «صفر» وضعیت متوسط و «منفی یک» بیانگر وضعیت نامساعد زنان می‌باشد.

همه‌ی ما می‌دانیم حق طبیعی هر انسانی است که از یک زندگی مساعد بهره‌مند گردد اما متاسفانه در برخی از فرهنگ‌ها به بانوانِ بزرگوار ظلم می‌شود و با دیده‌ی حقارت به آنها می‌نگرند اما یک سوال:

به نظر شما، ما مخالف برچیده شدن دیدگاه‌ها و رفتارهای نادرست و ظلم‌آمیز هستیم؟ یا خیر آنها را تایید می‌نماییم؟

باور کنید هر انسان آزاداندیشی خواستار برچیده شدن ظلم در تمام حالت‌های آن می‌باشد. طبعاً ما هم دوست داریم همه‌ی بانوان در وضعیت

مثبت و مساعدی قرار بگیرند، به جنسیت خود افتخار کنند، مردها حق آنان را مراعات نمایند و رضایت و شادی در قلب همه‌ی آنها وجود داشته باشد اما نکته‌ای که بسیار حائز اهمیت است «چگونگی رسیدن» به این هدف مهم می‌باشد. توجه به اینکه از چه راهی به این موفقیت می‌رسیم بسیار مهم است لذا بحث اصلی ما در خصوص انتخاب «مسیر صحیح» است و باید از همین ابتدا بدانید هدف همه‌ی ما یکیست و مسیرها متفاوت هستند.

متاسفانه برخی گمان می‌کنند وقتی از اسلام و زن سخن می‌گوییم هدف ما چیز دیگریست و می‌خواهیم علیه بانوان حرف بزنیم! عزیزان من نیز (مانند همه‌ی شما مخاطبان) مادرم را بسیار بسیار بسیار... دوست دارم، چطور می‌توانم علیه بانوان مطلب بنویسم؟! لذا مطمئن باشید این متن در دفاع از بانوان نوشته است، آن هم با معرفی مسیر صحیح جهت رسیدن به حقوق واقعی.

د)

متاسفانه جوامع ما با اینکه اسلامی هستند بسیاری از آموزه‌های مربوط به حقوق زنان را فراموش کرده‌اند، این در ذات خود نادرست است، اما متاسفانه بسیاری از قوانینی که اجرا می‌شوند هم به صورت ناقص و نادرست اجرا می‌شوند و باعث شده بانوان مسلمان تصور کنند اسلام مخالف حقوق آنان است. در حالی‌که اگر منصفانه به موضوع نگاه کنیم، مسلمان‌ها مقصرند نه اسلام...

حال همین خلأها (که عرض شد ناشی از سوء اختیار انسان‌ها است) باعث شده برنامه‌های دیگری به جامعه‌ی ما نفوذ پیدا کنند؛ برنامه‌هایی که

اصلا در حد اسلام نیستند، و دقیقاً مانند این است که شخصی ماشین خود را در پارکینگ نگه دارد و در سرمای زمستان سوار بر دوچرخه شود تا به مقصدِ دوری برسد!

عزیزان خواه یا ناخواه این برنامه‌ها (برنامه‌های غیراسلامی) در جوامع ما قابل اجرا نیستند و تلاش برای تحمیل آنها فقط خودزنی و از دست دادن انرژی مثبت جامعه است.

به این مثال توجه بفرمایید:

شخصی را در نظر بگیرید که برای خرید وسایل فروشگاهش به چین رفته است، در آنجا برای صرف نهار به رستوران چینی‌ها می‌رود، دو نفر روبروی او نشسته‌اند که قورباغه و عقرب می‌خورند، خوردن که پیشکش، شخص مسافر با دیدن این صحنه حالش به هم می‌خورد! آیا می‌توان این غذا را به زور بر آن فرد مسلمان تحمیل کرد؟ مسلماً خیر، حال این بحث غذا است، اگر کمی دقت نماییم تحمیل دستورالعمل‌های یک فرهنگ بر فرهنگی دیگر از ذائقه‌ی غذایی به مراتب مهم‌تر است.

در کشورهای غربی، جایگاه زنان به حدی پایین بود که از مقدماتی‌ترین حقوق انسانی خود بی‌نصیب بودند لذا دلسوزان آنها به پا خواستند و فریاد برآوردند که ما جلوی این ظلم را خواهیم گرفت و همین، دلیل ایجاد جنبش‌های فمنیستی در اروپا شد («همه‌ی» حقوق زنان پایمال می‌شد!)، سوای از این، قانون منظم و مدونی هم وجود نداشت که این حق از دست رفته را به بانوان بازگرداند و حامی آنها باشد... لذا خانم‌ها کاملا بی‌کس مانده بودند.

اما در جوامع مسلمان چه؟ آیا چنین ظلم‌هایی وجود دارد؟ آیا چنین تحقیرهایی وجود دارد؟ مسلماً خیر، خداوند متعال می‌فرماید شما را از نفس واحدی آفریدیم، یعنی زن و مرد، دارای یک ریشه هستند[۱] حق مالکیت برای زن نیز وجود دارد، شوهر مسئول تامین هزینه‌های زندگی‌اش می‌باشد و.... حتی اگر ظلم هم وجود داشته باشد قانون مدوّن اسلام (شریعت) مخالف آن است و هر ظلمی که صورت پذیرد فاصله گرفتن از مفاهیم زیبای آن است (این نکته بسیار مهم است، در غرب این پشتوانه‌ی قانونی وجود نداشت).

خلاصه اگر کسی بگوید بله در جوامع اسلامی ظلم وجود دارد می‌گوییم به نظر شما این ظلم ناشی از قوانین اسلام است یا عدم اجرای قوانین آن؟ مشخص است که قوانین اسلام رعایت نمی‌شود به این خاطر زنان مظلوم واقع شده‌اند.

اما اگر بگوید قوانین اسلام باعث این ظلم شده‌اند از او می‌پرسیم مثلا کدام قانون؟ مطمئنا بحث ارث، دیه، حجاب، مهریه، کار کردن و... مطرح می‌شود که تک تک این موضوعات را به صورت تخصصی و با دلایل عقلانی بررسی نموده‌ایم.[۲] و ثابت کرده‌ایم که این موارد نه تنها ظلم نیستند بلکه حامی زنان می‌باشند.

---

۱. اشاره به آیه ۱ سوره نساء: ﴿یا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمُ الَّذی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالاً کَثیراً وَ نِساءً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذی تَسائَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحامَ إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلَیْکُمْ رَقیباً﴾ «ای مردم، از پروردگارتان که شما را از «نفس واحدی» آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید، و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد، پروا دارید؛ و از خدایی که به [نامِ] او از همدیگر درخواست می‌کنید پروا نمایید؛ و زنهار از خویشاوندان مَبُرید، که خدا همواره بر شما نگهبان است.»

۲. به جلد ۱ و ۲ کتاب الحاد نوین، باتلاق رنگین مراجعه بفرمایید.

پس با جایگزین نمودن برنامه‌ای که قابلیت اجرا در جامعه‌ی ما را ندارد (آموزه‌های فمنیسمی)، مشکلات بانوان حل نمی‌شود.

وقتی می‌گوییم آموزه‌های فمنیستی قابلیت اجرایی ندارند به صورت واضح منظورمان چیست؟

ببینید عزیزان، ما خداباور هستیم و معتقدیم این دنیا سرای آزمایش است، دنیا نزد ما همراه تمام زیبایی‌ها و شیرینی‌هایش مزرعه‌ی آخرت است لذا همراه با کسب خوبی‌های موجود در این دنیا باید قیامت خود را نیز آباد کنیم، حال قوانین غربی آخرت را در نظر ندارند و فقط برای این دنیا کار کرده‌اند.

در واقع کسی که بخواهد آموزه‌های فمنیستی را به طور کامل اجرا نماید بین آن قوانین و جهان‌بینی اسلام اصطکاک ایجاد می‌شود و نمی‌تواند هر دو مورد را حفظ نماید لذا وقتی می‌گوییم در جوامع اسلامی نمی‌توان به وسیله‌ی آموزه‌های یک سیستم غربی به خوشبختی و کمال رسید منظورمان جهان‌بینی حاکم بر کشورهای مسلمان است، در اینجا قانونی در بین «خالق مهربان» و «مخلوقی که مورد مهر قرار گرفته» وضع شده است اما در غرب منافع و آسایش دنیوی انسانها ملاک تصمیم‌گیری‌ها است.

در آنجا (غرب) بستری به نام جهان‌بینی اومانیستی (انسان‌محورانه) وجود دارد و برنامه‌های خود را طبق اهدافی که دارند (خوشبختی در این دنیا) عملی می‌نمایند اما برای یک مسلمان این گونه نیست.

حال اگر شخصی بگوید من جهان‌بینی اسلام را قبول ندارم، بحث ما با او بر سر جهان‌بینی‌ها و اثبات جهان‌بینی اسلام خواهد بود نه حقوق زنان.

اگر شخصی بگوید قوانینی که در جهان‌بینی اسلام به‌عنوان مرجع تعیین شده اشتباه هستند (العیاذ بالله) باید بتواند ادعای خود را ثابت کند؟ مثلا کدام قانون اسلام اشتباه هست؟ که عرض شد غالب مواردی که مطرح می‌شوند را پاسخ داده‌ایم.

ر)

- تمام سخن ما این است:

به جای ترویج فمنیسم، چرا این نکته‌ی مهم را به مردان جامعه خود یاد ندهیم که اسلام اجازه‌ی بدرفتاری، زشت‌خویی، ظلم و دیگر امور نادرست را به شما نداده است؟

- چرا به آنها نگوییم اگر در حق زنان‌تان ظلم کنید پروردگار متعال حق مظلوم را از ظالم می‌گیرد.

- چرا نگوییم شیوه‌ی رفتار با مادران (و پدران) در قرآن مشخص شده است و خداوند فرموده حتی به والدین خود اُف هم نگویید.[1]

- چرا این نکته‌ی مهم را به مردان جامعه منتقل نکنیم که خوشرویی، اخلاق زیبا، تکریم و احترام خانواده‌ی خود جزو عبادات است.

---

۱. اشاره به‌آیه ۲۳ سوره اسراء: ﴿وَ قَضی رَبُّكَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ كِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً كَرِيماً﴾، «و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر [خود] احسان کنید. اگر یکی از آن دو یا هر دو، در کنار تو به سالخوردگی رسیدند به‌آنها [حتی] «اوف» مگو و به‌آنان پرخاش مکن و باآنها سخنی شایسته بگوی.»

- چرا مردان را متوجه نسازیم که حتی ناز کشیدن همسر، بوسیدن همسر و کلیه‌ی امور محبت‌آمیز زندگی زناشویی، عبادت محسوب می‌شود و زوجین نزد خداوند متعال ماجور خواهند شد.

- و موارد فراوان دیگر.

ز)

خودتان قضاوت کنید، آیا آموزش این نکات که فرد را در مقابل خداوند سبحان «برای همیشه» موظف به مهربانی و عدالت می‌نماید بهتر است یا اینکه «سالی یک بار» در روز هشتم مارس یادمان بیفتد که حقوق زنان هم باید رعایت شود!

آنچه باعث نجات حقیقی خانم‌ها می‌شود تربیت صحیح آقایان و تغییر رفتار آنها است، حال خود بگویید کدام اصلاح و کدام تربیت از اصلاح و تربیت دین بهتر و پررنگ‌تر است؟ فمنیسم نهایتاً قوانین را تصویب می‌نماید اما در آیین اسلام هم قوانین وجود دارد و هم مرد مورد مؤاخذه قیامتی قرار خواهد گرفت...

ک)

من نمی‌دانم احساساتی کردن بانوان - بدون داشتن راهکار اصولی و مناسب - چه دردی را درمان می‌کند؟ (ادعا نیست! بسیاری از حق و حقوقی که درخواست می‌شود شیرازه‌ی خانواده را از هم می‌پاشد، مثل عدم اطاعت زن از شوهر).

در بسیاری از خانواده‌ها به خاطر همین افکار و اقوال، زن بدون هیچ دلیل خاصی «در مقابل» مرد قرار می‌گیرد و کانون خانواده را در آستانه‌ی فروپاشی قرار می‌دهد. عزیزان، گرفتن حقوق زن زمانی ارزشمند است که زندگی او نابود نشود!

زنی که طلاق داده شد یا دختری که به سمت میان‌سالی حرکت کرد[1] (چرا؟ چون به هر قیمت ممکن می‌خواهد آرمان‌های ۸ مارس را محقق نماید و شرایط برایش مهیا نمی‌گردد) دیگر حقوق را برای چه می‌خواهد؟ (آرمان‌هایی که گاهی مخالف فطرت زنانگی و مردانگی نیز می‌باشند). بزرگواران، تلاش برای گرفتن حقوق باید لازمه‌ی خوشبختی و پیشرفت باشد نه پسرفت و ناامیدی و وضعیت خود را از منفی یک به منفی پنج رساندن!

نکات پایانی:

پس نتیجه‌ی بحث این است که همه‌ی ما آرزو داریم وضعیت خواهران جامعه به بهترین حالت خود برسد اما چرا به جای کندن خار از اطراف گل طبیعی خود، به آب دادن گل مصنوعی بیگانگان مشغول شده‌ایم! ما منکر حقوق شرعی بانوان نیستیم؛ حقی که خدا برای آنها تعیین کرده است اما تخطی از امر خدا نه برای زن درست است و نه برای مرد (گرفتن حقوق زن در لوای کنار گذاشتن حقوق پروردگار چه ارزشی دارد؟ حقوق واقعی، آن حقوقیست که خوشبختی دنیوی و اخروی را نیز تضمین نماید.)

مطمئن باشید این برنامه (۸ مارس و موج‌های سه‌گانه‌ی فمنیسم) برای زنان غربی تدوین شده و ظلم‌های صورت گرفته در حق آنها را پوشش داده است نه زن مسلمان خاورمیانه. در آنجا بستر ایجاد این جنبش‌ها وجود داشت ولی در اینجا به اجرای برنامه‌های اسلام نیاز داریم.

---

۱. ما نمی‌گوییم هر آنکه سنش بالا رفته و ازدواج ننموده، بخاطر دنبال کردن آرمان‌های ۸ مارس دچار این وضعیت شده است... خیر! بلکه می‌گوییم «یکی از دلایلی که زمینه سازِ» این وضعیت شده همین بالا رفتن ادعاها و در نهایت موفق نشدن است.

آیا با وجود تمام کاستی‌هایی که داشته‌ایم (آن هم بخاطر عدم اجرای صحیح برنامه یا تعطیلی برخی از قوانین)، باز هم چنین وضعیت وحشتناکی برای زنان مسلمان ایجاد شده است که انسان محسوب نشوند؟ حق رای و مالکیت نداشته باشند؟ دستمزد کم و ناچیز در جریان کار کردن دریافت نمایند و...؟ مسلما خیر، این موارد در اروپا وجود داشت.

پس بیایید عزیزان، درد خود را به شیوه‌ی اصولی (طبق اِلمان‌های بومی و داخلی) درمان کنیم، استفاده‌ی نادرست از درمان موجود در نسخه‌ی دیگران، درد ما را دوا نخواهد کرد. با اجرای شریعت زیبای اسلام، هر روز و هر ساعت، روز زن خواهد بود (آن هم در قالب یک وظیفه‌ی شرعی و قیامتی که اجرای آن باید خالصانه نیز باشد).



ای خدای «عادل» و «مهربانم» بدون تو، امیدی ندارم

خدای مهربانم، بابت بودنت چه امیدها به دل دارم، ای مظهر زیبایی‌ها، بودنت چقدر آرام‌بخش است، یا الله، چقدر ظالم است نفسی که خود را از درک وجود تو محروم کرده و این جوانه‌های امید را با تیغ ظن و گمان قلع و قمع نموده باشد.

ای پادشاه پادشاهان، خیلی‌ها می‌گویند که تو در حق بَندگانت تبعیض روا داشته‌ای، عده‌ای را دارا کرده‌ای و عده‌ای دیگر را ندار ولی من از ژرفای وجود به عدالت تو ایمان دارم، امروز داشتم به مقوله‌ی قضا و قدر فکر

می‌کردم؛ امری که قسمتی از آن وابسته به اختیار ماست ز قسمِ دیگرش در اختیار ذات مبارکت...

بارها پیش آمده:

۱. شخصِ ثروتمندی، مردم فقیر را مورد استهزا قرار داده است اما با همان قسمت از قضا و قدر که غیر وابسته به اختیار است چنان تنبیهش نموده‌ای که دیگر از این کارها نکند (مثلا یک تصادف را بر سر راهش مقدر فرموده‌ای).

۲. شخصی که از سلامتی کامل برخوردار بوده است فخرفروشی نموده و انسانهای مریض یا معلول را مورد تمسخر قرار داده است اما چنان زمین‌گیرش کرده‌ای که وضعیت آن معلول آرزوی هر شبش شده است (چه رسد به سلامتی سابق).

۳. شخصی چون بچه‌دار شده به مردان و زنان نازا فخرفروشی کرده است ولی در یک حادثه هدیه‌ای که به آنها داده بودی را پس گرفته‌ای (مرگ فرزند).

۴. شخصی تلاش نموده با علمش دیگران را تحقیر نماید اما در مدت‌زمان کوتاهی به همان افراد نیازمندش کرده‌ای.

چند سال پیش در یکی از روستاها مهمان یکی از فامیل‌هایمان بودم، چند نفر کنار مسجد روستا ایستاده بودیم و با هم حرف می‌زدیم، یک ماشین آمد، شخصی پیاده شد، انتظار داشتیم به ما سلام کند ولی متکبرانه رد شد و سلام نکرد، رفت دم درِ مسجد ولی نتوانست در را باز کند (یک حلقه بیرون آورده‌اند تا از بیرون با کشیدن باز شود)، کمی تلاش کرد باز هم نتوانست و در نهایت آمد از ما پرسید، سبحان الله چند لحظه پیش با وجود

اینکه به او نگاه می‌کردیم، آن هم در آرامش روستا، این مرد مسن! افتخار نداد به ما سلام کند ولی در عرض چند ثانیه، خدای متعال ورق را چرخاند و روی دیگر موضوع را هویدا نمود و متواضعانه آمد سوال پرسید.

مهربانم، من به عدالت تو ایمان دارم...

خدایا اگر قضا و قدر کلا به دست بندگان بود مطمئنم صاحبان ثروت و قدرت، بیماری و بلا و مشکلات را از خود دور می‌کردند و آن را بر مردم رنج‌دیده تحمیل می‌نمودند ولی در سرای عادلانه‌ی تو، آنها هم مصون نیستند.

خدای مهربانم، اگر قضا و قدر به دست تو نمی‌بود ثروتمندان و قدرتمندان بهترین کلیه‌ها و بهترین قلب‌ها و زیباترین چشم‌ها و ابروها را برای خود کنار می‌گذاشتند ولی در سرای عادلانه‌ی تو این موارد در بین همه‌ی مردم تقسیم شده است بدون کمترین تبعیض.

خدای مهربانم، تفکر در این موارد آرامش عجیبی به قلبم هدیه می‌نماید، خدایا سجده‌ی شکر به جای می‌آورم که هستی، خدایا بدون وجود تو، دنیا برایم قابل تصور نیست.

ای خالق زیبایی‌ها می‌دانم که عده‌ای فقر و مشکلات و نابسامانی‌ها را در ذهن دارند و می‌گویند پس چرا فلان کس این گونه است و فلان کس این گونه نیست؟ ولی خود می‌دانی که باید بیشتر تامل کنند و بدانند که فقط «یکی از دلایل فقر و مشکلات»، «آزمایش یا قصاص از جانب تو» می‌باشد و «بقیه‌ی موارد» «اشتباه عملکردی خود انسان‌هاست».

خداوندا «در این دنیا» که سرای آزمایش است و عدالت به طور کامل، «فرصت» و «امکان» ظهور ندارد باز هم مقوله‌ی عدالت را رها نکرده‌ای

و مـواردی از آن را مـی‌بینـیم، حـال چطـور ایمـان نداشـته باشـیم کـه در «دنیای دیگر» به بهترین وجه، آن را اجرا نمـی‌نمـایی؟ خـدایا ممنـونم بابـت بودنت.

***

شبهه در خصوص زبان قومی که مورد آزار اقوام یاجوج و ماجوج بوده‌اند... (کهف: ۹۳ - ۹۴)

متن شبهه:

﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا * قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَن تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا﴾

«تا وقتی بین دو سد رسید و در بـین آن دو سـد قـومی را دیـد کـه هـیچ زبانی را نمی‌فهمیدند آنان گفتند: ای ذو القرنین، قومی به نام یأجوج و مأجوج در این سرزمین فساد بسیار می‌کنند، آیا چنانچه ما خـرج آن را به عهده گیریم سدی میان ما و آنها می‌بندی که مـا از شـر آنـان آسـوده شویم؟»

در آیه ۹۳ تاکید شده که این قوم «هیچ زبانی را نمـی‌فهمیدنـد» ولـی در آیه ٩٤ می‌گوید: آنان گفتند که قوم یاجوج و ماجوج فلان کرده‌انـد و بهمـان و جالب اینکه از ذوالقرنین سوال می‌پرسند!

۱. آنها چطور و با چه زبانی به ذو القرنین گفتند؟ مگر نه اینکه آنهـا هـیچ زبانی را نمی‌فهمیدند.

۲. وقتی از ذو القرنین سوال می‌پرسند، یعنی منتظر پاسخ ذو القرنین هستند اما اگر به هیچ وجه زبانی را نمی‌فهمند چگونه می‌خواهند بدانند که ذو القرنین چه پاسخی به آنها می‌دهد ذو القرنین هیچگاه نمی‌تواند پاسخ سوال را به آنها بفهماند.

پاسخ:

إن شاء الله پاسخ آن را در سه قسمت تقدیم می‌نماییم:

الف)

به تفاسیر زیادی نگاه کردم، اکثر مفسران بر این باور هستند که وقتی خداوند متعال در آیه‌ی ۹۳ سوره‌ی مبارکه‌ی کهف می‌فرماید: آن قوم هیچ زبانی را نمی‌فهمیدند منظور این نیست «نمی‌توانستند حرف بزنند» بلکه هدف اینست که به مخاطب بفهماند آنها به دور از فرهنگ و تمدن بودند.

اما عده‌ای دیگر از مفسران می‌فرمایند منظور این است که آنها به سختی متوجه می‌شدند.[1] به هرحال آیه‌ی ۹۴ هم مؤید این تفاسیر می‌باشد چون در آنجا ذکر شده که آنها مشکل خود را به ذو القرنین «گفتند»، طبعاً توانایی حرف زدن داشته‌اند که توانسته‌اند شکایت خود را نزد ذو القرنین مطرح نمایند (که مورد ظلم یاجوج و ماجوج قرار گرفته‌اند).

اگر با این نگرش به شبهه نگاه کنیم ابهامی باقی نمی‌ماند و به این نتیجه می‌رسیم که اسلام‌ستیزان در اشتباه هستند.

---

۱. به‌طور نمونه بنگرید به: لباب التأويل في معاني التنزيل- الخازن، ج۳، ص۱۷۷؛ التفسير الكبير - فخر الدين الرازي، ج۲۱، صص۴۹۸ - ۴۹۹؛ التحرير والتنوير - ابن عاشور، ج۱۶، صص۳۱ - ۳۲.

ب)

اما اگر شخص اسلام‌ستیزی این تفاسیر را نپذیرفت و همچنان ادعای خود را مطرح کند به او می‌گوییم شما فرض کنید آنها نمی‌توانستند حرف بزنند ولی از طریق «ایماء و اشاره» (Sign language) مشکل خود را به ذو القرنین گفته‌اند آیا باز هم اشکالی که مدنظرتان می‌باشد ایجاد می‌شود؟ به هیچ عنوان، و هیچ ابهامی متوجه آیات شریفه نمی‌باشد.

ج)

به هر حال در آیه‌ی ۹۴ ذکر شده است که آنها - اول - با ذو القرنین حرف زدند لذا از همان طریقی که مشکل خود را به او گفته‌اند ذو القرنین هم از همان طریق با آنها حرف زده است. و سخن شبهه‌افکن که نوشته: «ذو القرنین هیچگاه نمی‌تواند پاسخ خود را به آنها بفهماند» اشتباه است. آنها چگونه به او گفتند؟ ذو القرنین هم از همان راه.

***

نوش‌دارویی برای بسیاری از سهراب‌ها...

الف)

در روزگاری زندگی می‌کنیم که «آزادی بیان» در حد اعلای خود قرار دارد و تا جایی پیشروی کرده که به نظر بنده دیگر قابل کنترل نیست، آیا شما می‌توانید جلوی مطالب اسلام‌ستیزان را بگیرید؟ آیا می‌توانید شبکه‌های ماهواره‌ای را مسدود کنید؟ آیا این توانایی را دارید که جلوی تولید و پخش سریال‌های مخرب را بگیرید؟ آیا یوتیوب و فیسبوک و تویتر و... قابل مهار هستند؟ خیر، مردم از همه‌ی اینها استفاده می‌کنند.

عزیزان، ما در عصر تکنولوژی قرار داریم؛ تکنولوژی - از لحاظ اخلاقی - یک امر خنثی است، اگر شخص مثبتی آن را مورد استفاده قرار دهد تولیدات مثبتی برای جامعه ایجاد می‌کند اما اگر یک شخص منفی سراغ آن برود نتیجه‌ی عکس خواهد شد و مشاهده می‌کنیم که اسلام‌ستیزان نهایت استفاده را از آن برده‌اند.

ب)

راه‌چاره چیست؟

یکی از بزرگترین رسالت‌های ما مسلمانان در عصر حاضر، «آگاهی‌بخشی» به مردم خصوصاً لایه‌های «آسیب‌پذیر» جامعه است. دختر نوجوانی که بداند حق و ناحق چیست اگر در تلگرام و واتس‌آپ و فیسبوک و همه‌ی ابزارهای ارتباط‌جمعی عضویت داشته باشد احتمال آسیبش کمتر از دخترخانمی است که حق و باطل را نشناخته و فقط در یکی از نرم‌افزارها فعال است.

لذا آن کیمیای رهایی‌بخش و آن سپر مستحکم، عنصریست به نام «آگاهی»، کافیست جوانان ما آگاه باشند. پدر و مادری که نگران فرزندانشان هستند، در مرحله‌ی اول باید «میزان آگاهی» جگرگوشه‌های‌شان را بسنجند، اگر آن گوهر گرانبها موجود بود این بار مدیریت و نظارت بر فعالیت‌های آنها بسیار راحت‌تر می‌شود.

ج)

وقتی «آگاهی» و «شناخت» وجود داشته باشد، شخص حامل حقیقت راه خود را در بین تمام طوفان‌ها پیدا خواهد کرد و مسیر رو به جلو خواهد داشت اما اگر ناحق باشد آگاهی و شناخت و تمام امکانات دنیا در اختیارش قرار بگیرد بالاخره خواهد ایستاد.

مطمئناً مردم در مرتبه‌ای از شعور و آگاهی قرار دارند که این موارد را بفهمند لذا باید «معلومات درست» را به مردم برسانیم و در این راه از تمام ابزارهای مجازی و حقیقی استفاده نماییم.

د)

اسلام مبارک به‌عنوان آخرین دین پروردگار، کاملا حق می‌باشد و هیچ دین و تفکری به اندازه‌ی آن صحیح نیست لذا باید این اسلام را به مردم معرفی کرد.

- وقتی جوان مسلمان بداند که اسلام خواستار برابری در بین زن و مرد می‌باشد اما برای احکامش «فطرت زنانگی و مردانگی» را در نظر گرفته است دیگر شاکی نخواهد بود که چرا این احکام دقیقاً مانند یکدیگر نیستند.

- وقتی جوان مسلمان بداند که اسلام، اخلاق زیبا، مدارا، بخشش و مهربانی را به عنوان یکی از مهمترین برنامه‌هایش قرار داده است، دیگر برایش مهم نیست که یک مدعی اسلام چه می‌گوید و افعالش چگونه هستند. (چون می‌گوید من با اسلام طرف هستم نه مسلمان‌ها)

- وقتی جوان مسلمان مطالعه کند و سابقه و تاریخ تمدن غرب را بشناسد متاثر از افراد غرب‌زده‌ای نخواهد بود که به نام روشنفکری در صددند هر دیدگاه نادرستی را بر اذهان جامعه‌ی اسلامی تحمیل نمایند.

- وقتی جوان مسلمان «بداند»، فقط «بداند» که تمدن اسلام در عصر رسانه در حال «نبرد فکری با دیگر تمدن‌ها» می‌باشد تسلیم هر سخن ناروایی نخواهد شد و «بلافاصله و بدون درنگ» سراغ تحقیق می‌رود.

لذا آگاهی می‌تواند نوش‌دارویی باشد که جلوی مرگ بسیاری از سهراب‌ها را بگیرد.

ر)

آگاهی‌بخشی چگونه ایجاد می‌شود؟

- کسی که آگاه نباشد چگونه می‌تواند دیگران را آگاه کند؟! لذا باید از خود شروع کنیم، هر روز با نیم ساعت[1] مطالعه‌ی مفید می‌توانیم درهای آگاهی را بر روی خود بگشاییم و هرچه این میزان بیشتر باشد بهتر است.

- نمی‌دانید چه چیزی مطالعه نمایید؟ کتاب ندارید؟

۱. مطمئن باشید خواننده‌ی کتاب کم است اما شهرهای ما پر از «انباردار» است! افراد زیادی وجود دارند که یک انبار کتاب دست‌نخورده دارند و حتی گرد و خاک روی آنها را هم تمیز نمی‌کنند لذا بروید و از آنها کتاب به امانت بگیرید.

۲. یا به کتاب‌خانه‌های عمومی بروید و هر آنچه باب میلتان بود را به امانت بگیرید.

۳. اگر باز هم مقدور نشد به کتاب‌فروشی‌ها بروید و کتاب بخرید.

۴. اما همیشه و در هر حال هزاران پی دی اف در فضای مجازی در دسترس است و می‌توانید در اینترنت جستجو نمایید و کتاب‌های مختلف را دانلود کنید.

- فقط مطالعه‌ی کتاب به حوصله نیاز دارد و نباید انتظار داشته باشیم مانند یک مقاله در عرض ۱۰ دقیقه تمام شود، بعد از مطالعه‌ی کامل متوجه

---

۱. این عدد را به عنو[illegible] عرض نمودم.

می‌شویم که چقدر به معلومات ما افزوده شده است و بلافاصله لذت شیرین کسب آگاهی را در قلب‌هایمان احساس می‌کنیم.[۱]

- بله، همین‌که این مطلب را می‌خوانید یعنی در حال مطالعه هستید، فقط خواستم بگویم کتابی که به صورت مفصل یک مبحث را توضیح داده است نباید فراموش شود، اکتفا کردن به مطالعات مجازی درست نیست چون با مطالعه‌ی کتاب، آگاهی ما «عمیق‌تر» می‌شود و آن وقت است که می‌توانیم دیگران را هم «آگاه» نماییم.

ز)

در راستای آگاهی‌بخشی، چه کسانی رسالت سنگین‌تری دارند و باید تلاش بیشتری انجام دهند؟

داعیان، معلم‌ها، اساتید دانشگاه، افراد تحصیل‌کرده و همه‌ی کسانی که قدرت انتقال بالایی دارند.

اکنون وقت تلاش است، وقتی در نبرد فکری قرار گرفته‌ایم باید همه‌ی مردم تلاش خود را انجام دهند ولی به هر حال برخی از افراد بیشتر مستعد هستند و می‌توانند کار بهتری انجام دهند.

خصوصا رسالت معلمان بسیار سنگین شده است، دانش‌آموزان در عصر حاضر بسیار کنجکاو هستند و اگر معلم‌های عزیز بتوانند به آنها کمک کنند وقتی به دانشگاه و بطن جامعه رفتند کمتر در معرض آسیب قرار می‌گیرند.

اما در این بین نقش فضای مجازی را نباید فراموش کرد، امروز مولفه‌هایی چون فاصله و مرز جغرافیایی معنایی ندارد، همانگونه که عرض

---

۱. البته این معیاری برای همه‌ی ماست و -ان شاء الله- بنده هم بتوانم کاستی‌هایم را جبران کنم و این راه را بیشتر ادامه دهم.

شد آزادی بیان هم بسیار تقویت شده است، اگر جوانان مسلمان در فضای مجازی میدان را برای اسلام‌ستیزان خالی نکنند روند آگاهی‌بخشی به جامعه بسیار عالی پیش خواهد رفت.

در پایان:

از خداوند متعال می‌خواهم همه‌ی جوانان عزیز ما آگاهی لازم نسبت به دین و برنامه‌شان را کسب نمایند تا فریب جنگ روانی دشمنان اسلام را نخورند و عقیده‌ی پاک خود را فدای سیاه‌نمایی‌های اینترنتی و رسانه‌ای نکنند.



برای لاله‌های پرپر شده‌ی در نیوزیلند[1]

بند بند وجودم درد می‌کند.

صبح روز جمعه مشغول نوشتن متنی بودم که ملاحظه نمودم فیلم یک حادثه‌ی دردناک به سرعت در فضای مجازی در حال انتشار است، وقتی آن را دانلود نمودم کاملا شوکه شدم، اولین چیزی که در ذهنم تداعی شد بازیهای کامپیوتری بود؛ همان بازی‌هایی که یک تفنگ‌دار به داخل سالن‌ها و پایگاه‌ها می‌رود و نیروی‌های دشمن را می‌کُشد و امتیاز کسب می‌کند.

---

۱. در اسفند سال ۱۳۹۷ هجری شمسی یک حادثه‌ی تروریستی در نیوزیلند رخ داد و ده‌ها مسلمان را در مسجد به خاک و خون کشیدند... حتی فرد قاتل فیلم شهادت این مسلمان‌ها را به صورت زنده بر روی اینترنت پخش کرده بود...متن فوق در آن ایام برای آن عزیزان نوشته شده است.

فقط یک تفاوت بزرگ وجود داشت، در آن بازی‌ها نیروی‌های دشمن نیز سلاح دارند و از خود دفاع می‌کنند و تفنگ‌دار باید مواظب باشد اما در این فیلم افراد بی‌دفاعی که مزاحم کسی نبودند و در حال عبادت و سجده برای خداوند متعال بودند به خاک و خون کشیده شدند، تفنگ‌دار سفّاک هر جنبنده‌ای را به رگبار می‌بست و برایش مهم نبود که چه کسانی در آنجا حضور دارند.

سنگینی عجیبی در قلبم احساس می‌کنم، واقعا این خون امت رسول‌الله ﷺ است؟!! باور نمی‌کنم. بیش از یک میلیارد مسلمان نشسته‌اند و یک مسیحی نادان، ۵۰ مسلمان بی‌گناه را صرفاً به جرم آنکه گفته‌اند الله خدای ماست و محمد فرستاده‌ی او، در خون خود می‌غلطاند!! باور نمی‌کنم.

امشب وقتی نماز عشاء را خواندم در تحیات آخر گریه کردم:

وقتی گفتم: التحیات لله و الصلوات الطیبات، ناخودآگاه درد سنگین قلبم را به خدای خود گفتم.

وقتی گفتم: السلام علیک یا أیها النبی، خجالت کشیدم، دلم برای دیدار پیامبرم بسیار تنگ شد که این فاجعه‌ی بزرگ را به او بگویم.

وقتی گفتم: السلام علینا و علی عباد الله الصالحین، یاد آن بندگان صالحی افتادم که امروز جام شهادت را سر کشیدند و به دیار باقی شتافتند؛ بندگان صالحی که بسیار مظلومانه در گوشه‌ای از خاک مهمان‌نانواز نیوزیلند جمع شده بودند و مظلومانه شهید شدند.

- خداوندا امت اسلام کَی از این خواب سنگین بیدار می‌شود؟ هست و نیست امت را ویران کردند و اکنون در صدد گرفتن جان‌هایمان هستند ولی باز هم خم به ابرو نمی‌آوریم! مطمئن باشید اگر این حادثه در یک کشور اسلامی اتفاق افتاده بود و یک مسلمان به کلیسای مسیحیان وارد

می‌شد اسقف‌های کودک‌باز واتیکان زمین و زمان را به هم می‌دوختند و رسانه‌های غربی از هزار و یک سناریوی جدید برای امت اسلام رونمایی می‌کردند اما خودتان در چند روز آینده عکس‌العمل رسانه‌ها و سران دنیا را ببینید.

- خداوندا این جوانان کَی بیدار می‌شوند و باید چند تلنگر دیگر بر پیکره‌ی امت وارد شود تا بفهمند که هنوز جنگ بین اسلام و مسیحیت در جریان است؟ هنوز جنگ‌های صلیبی اجرا می‌شود و صلیبیان به هر طریقی می‌خواهند ما را مستعمره نمایند.

- خداوندا جوانان مسلمان کَی متوجه خواهند شد که مهمترین هدف غرب، استعمار فکر آنهاست و کلید ورود به وادی این استعمار، گرفتن قرآن و سنت رسول‌الله ﷺ از آنان است؟

- خداوندا من از سران کشورهای غربی انتظار همدردی و حمایت ندارم چون بدتر از آن را در خانه‌ی خودم (بلاد اسلام) بر سر فرزندان و کودکان امت اسلام آورده‌اند اما از مسلمانان انتظار دارم که بیدار شوند، غفلت بعد از این ماجرا دهن‌کجی به خون این شهیدان است، پایمال نمودن خون این شهیدان است.

آنها شهید شدند و نزد خدای خود رفتند ولی غرب بدانند که با این فعالیت‌ها اسلام بیشتر به مردم جهان معرفی خواهد شد و کافیست هر شخص آزاداندیشی در مورد اسلام مطالعه نماید.

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ (آل‌عمران: ۱۶۹)

«هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.»

چند نکته‌ی مهم در مورد «بازخوردهای» حمله‌ی تروریستی نیوزیلند در فضای مجازی:[1]

حادثه‌ی تروریستی انجام‌شده در کرایست چرچ نیوزیلند، قلب همه‌ی ما را زخمی کرده است ولی متاسفانه عده‌ای به جای همدردی یک گونی نمک به دست گرفته‌اند و کارشان شده نمک‌پاشی و زجر دادن افراد ناراحت.

یکی از همین نمک‌پاشی‌ها «برجسته کردن بیش از حد» همدردی مردم نیوزیلند یا برخی از افراد در اروپا می‌باشد (عده‌ای ندانسته این کار را می‌کنند ولی عده‌ای...) مثلا یک مرد انگلیسی در شهر منچستر تابلویی به دست گرفته که روی آن نوشته است:

«شما دوست من هستید و من به هنگام نماز خواندن مراقب‌تان هستم»!

ما هم می‌گوییم: ممنون. خدای متعال همه‌ی ما را هدایت کند ولی برجسته کردن بیش از حد و کاملاً جهت‌دارِ این حرکات چه معنایی دارد؟ تصور می‌کنید با خاموش کردن چراغ‌های برج ایفل خون این ۵۱ شهید فراموش می‌شود؟ (در حین انجام عبادت، افراد بی‌دفاع) مطمئنم الآن افرادی بنده را به امور زیر متهم می‌کنند:

۱. شما ترویج خشونت می‌کنید و می‌گویید حتما باید انتقام گرفته شود.

پاسخ:

انتقام که بله صد درصد. ولی از چه کسی؟ از کسانی که خاطی هستند و مرتکب این عمل قبیح شده‌اند نه افراد بی‌گناه. و در اینجا و آنجا و همه جای دنیا، کشتن انسان‌های بی‌گناه محکوم است.

۲. شما همدردی انسان‌های مهربان را نمی‌بینید.

---

۱. این نکات را چند روز پس از حادثه نوشتم.

پاسخ:

اتفاقا می‌بینم و خیلی هم از این بابت خرسندم ولی عده‌ای طوری این امور را پوشش می‌دهند انگار همدردی آنها همه چیز را درست کرده و ماجرا به خوبی و خوشی تمام شده است! (مانند فیلم هندی) خیر عزیزان، امت رسول الله ﷺ فراموش نخواهد کرد، این خون‌ها نزد خدا عزت دارد، خون شهیدان است.

هر محبتی، قابل لمس است ولی عده‌ای در پی این هستند که با بزرگ کردن این محبت‌ها، فاجعه را مخفی نمایند و دشمنی مسیحیان و یهودیان با امت اسلام را کم‌اهمیت جلوه دهند، که در اشتباه هستند و امت، دیگر فریب این سیاست‌های رسانه‌ای را نمی‌خورد.



شبهه‌ای در مورد موسی ﷺ و سخن شیطان

شبهه:

به این آیه دقت کنید:

﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾

(حجر: ۳۹)

«گفت ای پروردگار من چون مرا نومید کردی در روی زمین بدیها را در نظرشان بیارایم و همگان را گمراه کنم.»

بسیار خوب، شیطان اینجا در این آیه سخن گفته و در کلام الله آمده که چون من را ناامید کردی من خواهم رفت روی زمین و بدی‌ها را در نظر انسان‌ها زیبا جلوه خواهم داد، خلاصه قرار است جناب شیطان، بندگان

خدا را گمراه کند اما حکم تخصیص خورده و شیطان کلام خودش را تصحیح می‌کند و می‌گوید:

﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾ (حجر: ۴۰)

«مگر آنها که بندگان مخلص تو باشند.»

شیطان اعلام می‌کند همه بندگان را گمراه می‌کنم به جز چه کسانی؟ بندگان مخلص. حال پرسش پدید می‌آید که بندگان مخلص چه کسانی هستند؟

﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا﴾ (مریم: ۵۱)

«و در این کتاب موسی را یاد کن او بنده‌ای «مخلص» و فرستاده‌ای پیامبر بود.»

حال در سوره‌ی قصص می‌خوانیم:

﴿وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَـٰذَا مِن شِيعَتِهِ وَهَـٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِن شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَـٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ﴾ (قصص: ۱۵)

«بی‌خبر از مردم شهر به شهر داخل شد دو تن را دید که با هم نزاع می‌کنند این یک از پیروانش بود و آن یک از دشمنانش آن که از پیروانش بود بر ضد آن دیگر که از دشمنانش بود از او یاری خواست موسی مشتی بر او نواخت و او را کشت گفت «این کار شیطان بود» او به آشکارا دشمنی گمراه‌کننده است.»

و در آیه بعد می‌گوید:

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ (قصص: ۱۶)

«گفت ای پروردگار من به خود ستم کردم مرا بیامرز و خدایش بیامرزید زیرا آمرزنده و مهربان است.»

حال پرسش از شما مسلمان، لطفا بفرمایید:

۱. انسان مخلص به فتح لام، موسی چگونه مورد دستبرد شیطان واقع شده است؟

۲. آیا این خود تناقضی آشکار در نص صریح قرآن پیرامون انسان مخلص نیست؟

۳. این که عصمت موسی چگونه با ظاهر بعضی آیات قرآن پیرامون نفوذ نکردن به فعل انسان مخلص مانند موسی به تایید قرآن و مثل کشتن مرد قبطی سازگار است؟

پاسخ:

همه چیز از آنجا شروع می‌شود که شما در ماجرایی که برای موسی﷣ پیش آمده به اندازه‌ی کافی دقت نکرده‌اید لذا به نکات زیر توجه بفرمایید:

نکته‌ی اول:

موسی﷣ داخل شهر می‌آید و می‌بیند که یک فرد مؤمن با یک «شخص حربی» در حال دعوا کردن است، به این خاطر می‌گوییم حربی که ماموران و هواداران فرعون دستشان به خون مردم بنی‌اسرائیل آغشته بود و طبق فرمایش قرآن، مردهایشان را می‌کشتند و زنان‌شان را به کنیزی می‌گرفتند:

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾ (قصص: ۴)

«فرعون در زمین برتری‌جویی کرد و اهل آن را به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود؛ گروهی را به ضعف و ناتوانی می‌کشاند، پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را (برای کنیزی و خدمت) زنده نگه می‌داشت، او به یقین از مفسدان بود.»

خودتان در توضیحات شبهه‌افکن به ترجمه‌ی آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی قصص نگاه کنید، در آنجا آمده است که یکی از پیروان موسی ﷺ (یکی از بنی‌اسرائیلیان) با یکی از دشمنان (یکی از فرعونیان) نزاع و دعوا داشت و طبق آیه‌ای که ذکر کردیم فرعونیان، دشمنان حربی بنی‌اسرائیل بودند.

نتیجه‌ی نکته‌ی اول: موسی ﷺ یک شخص حربی را کشته و مرتکب هیچ گناهی نشده است.

نکته‌ی دوم:

پس چرا موسی ﷺ از کرده‌ی خود پشیمان شد و طلب مغفرت نمود؟

«چون آنجا محل مناسبی برای این کار نبود» (کمک به مظلوم درست است ولی در آنجا باید جهت مصلحت بزرگتر صبر می‌نمود یا کار دیگری انجام می‌داد ولو آنکه قتل غیرعمدی بوده باشد).

این کار می‌توانست به قیمت جان موسی ﷺ تمام شود و به حدی مهم بود که بلافاصله فرعونیان جلسه‌ی اضطراری تشکیل دادند و تصمیم گرفتند موسی ﷺ را شهید نمایند و شخصی از درباریان به موسی خبر می‌دهد که هر چه سریعتر خود را مخفی کند و فرار نماید.

﴿وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ﴾ (قصص: ۲۰)

«در این هنگام) مردی با سرعت از دورترین نقطه شهر [مرکز فرعونیان] آمد و گفت: «ای موسی، این جمعیّت برای کشتن تو به مشورت نشسته‌اند، فوراً از شهر خارج شو که من از خیرخواهان توام!»».

نکته‌ی سوم:

پس موسی ﷺ مرتکب گناه به این بزرگی (قتل ناحق) نشده که از دایره‌ی انسان‌های مخلص خارج شود و شما برای او پرونده‌سازی کنید و قرآن را به تناقض‌گویی متهم نمایید! (العیاذ بالله) بلکه فعلی را انجام داد که در حین درستی، شرایط مناسبی جهت انجام آن وجود نداشت (در بین درست و درست‌تر، باید درست‌تر را انتخاب می‌نمود) لذا بابت این عدم دقت از خداوند متعال طلب عفو نمود و موسی ﷺ این فراموشی و شتابزدگی را از جانب شیطان می‌داند و می‌فرماید:

﴿...قَالَ هَـٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ﴾ (قصص: ۱۵)

«...این از عمل شیطان بود، براستی که او دشمن و گمراه‌کننده آشکاری است.»

تذکر:

البته عده‌ای از مفسران می‌گویند: عبارت «هذا» در آیه‌ی فوق به دعوای بین آن دو شخص بازمی‌گردد نه شتابزدگی موسی ﷺ، و در نهایت موسی بخاطر شتابزدگی که خود انجام داده طلب عفو می‌فرماید.

و همانگونه که مشاهده می‌فرمایید در آیه‌ی بعد آمده که این پیامبر والامقام (علی نبینا و علیه الصلات و السلام) از خداوند (بابت این شتابزدگی) طلب عفو می‌نماید و خداوند هم توبه‌ی او را می‌پذیرد.

پاسخ به سوالات:

حال بعد از توضیحات فوق، سه سوال شبهه‌افکن را پاسخ می‌دهیم:

۱. انسان مخلَص به فتح لام، موسی چگونه مورد دستبرد شیطان واقع شده است؟

پاسخ:

به صورت «غیرعمدی» یک «کار درست» را در «جای نامناسب» انجام دادن - که ناشی از فراموشی به علت شتابزدگی باشد - گمراهی نیست! گمراهی با انجام گناهان بوجود می‌آید. وآن موقع می‌توانیم بگوییم شخص، مورد دستبرد شیطان قرار گرفته است.

۲. آیا این خود تناقضی آشکار در نص صریح قرآن پیرامون انسان مخلص نیست؟

پاسخ:

خیر، در صورتی تناقض وجود داشت که موسی ﷺ دچار «گناه» می‌شد.

۳. این که عصمت موسی چگونه با ظاهر بعضی آیات قرآن پیرامون نفوذ نکردن به فعل انسان مخلص مانند موسی به تایید قرآن و مثل کشتن مرد قبطی سازگار است؟

پاسخ:

این مطلب تکراری است و در سوال‌های گذشته پاسخ دادیم.

محتاجم به دعای خیر...

فهرست موضوعی

شبهات مربوط به خداوند متعال

شبهاتی در مورد قرآن کریم

شبهات مربوط به رسول اکرمﷺ

مطالبی در خصوص احکام اسلام

اثبات حقانیت اسلام

شبهاتی در مورد جامعه‌ی اسلامی

حقوق زنان در اسلام

رد الحاد

دیدگاه تکاملی داروین

تقابل اسلام و اندیشه های دیگر

قضا و قدر، دعا کردن، اجل، جبر و اختیار و...

اسلام و ملی گرایی

نقد مدعیان روشنفکری!

اسلام و غرب

نقد و بررسی چند ادعای ناباوران

مطالب گوناگون

دل نوشته‌های نویسنده

مناجات

منابع و مآخذ

الف) کتاب‌های تفسیری و علوم قرآنی

۱. جامع البیان فی تأویل القرآن، محمد بن جریرالطبری، الناشر: مؤسسة الرسالة، الطبعة: الأولی، ۱٤۲۰ هـ - ۲۰۰۰م.
۲. معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، البغوی، الناشر: دار إحیاء التراث العربیی- بیروت، الطبعة: الأولی، ۱٤۲۰هـ
۳. لباب التأویل فی معانی التنزیل، أبو الحسن الخازن؛ الناشر: دار الکتب العلمیة – بیروت، الطبعة: الأولی – ۱٤۱٥هـ
٤. التفسیر الکبیر، فخرالدین الرازی؛ الناشر: دار إحیاء التراث العربی – بیروت،الطبعة: الثالثة - ۱٤۲۰هـ.
٥. الجامع لأحکام القرآن، القرطبی، الناشر: دار الکتب المصریة – القاهرة، الطبعة: الثانیة، ۱۳۸٤هـ - ۱۹٦٤م.
٦. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، شهاب الدین الألوسی، الناشر: دار الکتب العلمیة – بیروت، الطبعة: الأولی، ۱٤۱٥هـ.
۷. التحریر والتنویر، محمد الطاهر بن عاشور، الناشر: الدار التونسیة للنشر – تونس، سنة النشر: ۱۹۸٤هـ.

۸. محاسن التأویل، محمد جمال الدین القاسمی، الناشر: دار الکتب العلمیه – بیروت، الطبعة: الأولی - ۱٤۱۸هـ.
۹. التفسیر المنیر فی العقیدة والشریعة والمنهج، وهبة بن مصطفی الزحیلی؛ الناشر: دار الفکر المعاصر – دمشق، الطبعة: الثانیة، ۱٤۱۸هـ.
۱۰. المدخل لدراسة القرآن الکریم، محمد أبو شُهبة، الناشر: مکتبه السنة – القاهرة، الطبعة: الثانیة، ۱٤۲۳ هـ - ۲۰۰۳م.
۱۱. المقدمات الأساسیة فی علوم القرآن، عبد الله الجدیع العنزی، الناشر: مرکز البحوث الإسلامیة لیدز – بریطانیا، الطبعة: الأولی، ۱٤۲۲ هـ - ۲۰۰۱م.
۱۲. تفسیر آیات الأحکام، محمد علی السایس؛ الناشر: المکتبة العصریة للطباعة والنشر، تاریخ النشر: ۲۰۰۲م.
۱۳. روائع البیان تفسیر آیات الأحکام، محمد علی الصابونی؛ الناشر: مکتبة الغزالی - دمشق، مؤسسة مناهل العرفان – بیروت، الطبعة: الثالثة، ۱٤۰۰ هـ - ۱۹۸۰م.
۱٤. فی ظلال القرآن، سید قطب، ترجمه: مصطفی خرمدل، تهران: نشر احسان، چاپ دوم، ۱۳۸۷.

ب) کتاب‌های حدیثی، علل و شرح‌های آن

۱. صحیح البخاری، محمد بن إسماعیل البخاری؛ الناشر: دار طوق النجاة، الطبعة: الأولی، ۱٤۲۲هـ
۲. صحیح مسلم، مسلم بن الحجاج؛ الناشر: دار إحیاء التراث العربی – بیروت.

٣. موطأ الإمام مالک، الناشر: دار إحیاء التراث العربی، بیروت – لبنان، عام النشر: ١٤٠٦ هـ - ١٩٨٥م.
٤. صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان، محمد بن حبان التمیمی، أبوحاتم، الدارمی، البُستی، الناشر: مؤسسة الرسالة – بیروت، الطبعة: الثانیة، ١٤١٤ – ١٩٩٣م.
٥. المستدرک علی الصحیحین، أبو عبدالله الحاکم النیسابوری، الناشر: دار الکتب العلمیة – بیروت، الطبعة: الأولی، ١٤١١ – ١٩٩٠م.
٦. سنن أبی داود، سلیمان بن الأشعث السجستانی، أبی داود؛ الناشر: المکتبة العصریة، صیدا – بیروت.
٧. سنن الترمذی، محمد بن عیسی الترمذی؛ الناشر: شرکة مکتبة ومطبعة مصطفی البابی الحلبی – مصر، الطبعة: الثانیة، ١٣٩٥ هـ - ١٩٧٥م.
٨. السنن الکبری، أبوعبدالرحمن النسائی، الناشر: مؤسسة الرسالة – بیروت، الطبعة: الأولی، ١٤٢١ هـ - ٢٠٠١ م.
٩. سنن ابن ماجه، محمد بن یزید القزوینی؛ الناشر: دار إحیاء الکتب العربیة - فیصل عیسی البابی الحلبی.
١٠. سنن الدارمی، الناشر: دار المغنی للنشر والتوزیع، المملکة العربیة السعودیة، الطبعة: الأولی، ١٤١٢ هـ - ٢٠٠٠م.
١١. سنن الدارقطنی، الناشر: مؤسسة الرسالة، بیروت – لبنان، الطبعة: الأولی، ١٤٢٤ هـ - ٢٠٠٤ م.
١٢. سنن سعید بن منصور، الناشر: الدار السلفیة – الهند، الطبعة: الأولی، ١٤٠٣هـ-١٩٨٢م.

١٣. السنن الكبرى، أبوبكرالبيهقى، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت – لبنات، الطبعة: الثالثة، ١٤٢٤ هـ - ٢٠٠٣م.

١٤. معرفة السنن والآثار، أبوبكرالبيهقى، الناشر: دار الوفاء (المنصورة - القاهرة)، الطبعة: الأولى، ١٤١٢هـ - ١٩٩١م.

١٥. شعب الإيمان، أبو بكر البيهقى؛ الناشر: مكتبة الرشد للنشر والتوزيع بالرياض بالتعاون مع الدار السلفية ببومباى بالهند، الطبعة: الأولى، ١٤٢٣ هـ - ٢٠٠٣م.

١٦. إثبات عذاب القبر وسؤال الملكين، أبو بكر البيهقى؛ الناشر: دار الفرقان - عمان الأردن،الطبعة: الثانية، ١٤٠٥هـ

١٧. مسند الإمام أحمد بن حنبل، الناشر: مؤسسة الرسالة، الطبعة: الأولى، ١٤٢١ هـ - ٢٠٠١م.

١٨. مسند أبى يعلى الموصلى، الناشر: دار المأمون للتراث – دمشق، الطبعة: الأولى، ١٤٠٤ – ١٩٨٤م.

١٩. مصنف عبد الرزاق الصنعانى، الناشر: المجلس العلمى- الهند، الطبعة: الثانية، ١٤٠٣هـ

٢٠. المصنف، أبو بكر بن أبى شيبة، الناشر: مكتبة الرشد – الرياض، الطبعة: الأولى، ١٤٠٩هـ

٢١. الآحاد والمثانى، أبو بكر بن أبى عاصم، الناشر: دار الراية – الرياض، الطبعة: الأولى، ١٤١١ – ١٩٩١م.

٢٢. المعجم الكبير، أبو القاسم الطبرانى، دار النشر: مكتبة ابن تيمية – القاهرة، الطبعة: الثانية، بى‌تا.

٢٣. المعجم الأوسط، أبو القاسم الطبرانى، الناشر: دار الحرمين – القاهرة.

٢٤. الزهد والرقائق، عبدالله بن المبارك؛ الناشر: دار الكتب العلمية – بيروت.
٢٥. حلية الأولياء وطبقات الأصفياء، أبو نعيم الأصبهاني؛ الناشر: السعادة - بجوار محافظة مصر، ١٣٩٤هـ - ١٩٧٤م.
٢٦. المقاصد الحسنة في بيان كثير من الأحاديث المشتهرة على الألسنة، شمس الدين السخاوي؛ الناشر: دار الكتاب العربي – بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥م.
٢٧. سؤالات السلمي للدارقطني؛ بي‌جا، الطبعة: الأولى، ١٤٢٧هـ
٢٨. الأباطيل والمناكير والصحاح والمشاهير، الجورقاني؛ الناشر: دار الصميعي، الرياض،الطبعة: الرابعة، ١٤٢٢ هـ - ٢٠٠٢م.
٢٩. طبقات المدلسين، ابن حجر العسقلاني؛ الناشر: مكتبة المنار – عمان، الطبعة: الأولى، ١٤٠٣ – ١٩٨٣م.
٣٠. سلسلة الأحاديث الصحيحة، محمد ناصرالدين الألباني؛ الناشر: مكتبة المعارف، ١٤١٦ هـ - ١٩٩٦م.
٣١. قفو الأثر في صفوة علوم الأثر، رضي الدين ابن الحنبلي؛ الناشر: مكتبة المطبوعات الإسلامية – حلب، الطبعة: الثانية، ١٤٠٨هـ
٣٢. السنة ومكانتها في التشريع الإسلامي، مصطفى السباعي؛ التاشر: المكتب الإسلامي - دار الوراق للنشر والتوزيع، الطبعة: الأولى، سنة ٢٠٠٠م.
٣٣. الاستذكار، أبو عمر بن عبد البر؛ الناشر: دار الكتب العلمية – بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٢١ – ٢٠٠٠م.

٣٤. المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج، يحيى بن شرف النووى؛ الناشر: دار إحياء التراث العربى – بيروت، الطبعة: الثانية، ١٣٩٢هـ
٣٥. فتح البارى شرح صحيح البخارى، ابن حجر العسقلانى؛ الناشر: دار المعرفة - بيروت، ١٣٧٩هـ
٣٦. سبل السلام، أمير الصنعانى؛ الناشر: دار الحديث، [بى تا].
٣٧. عون المعبود شرح سنن أبى داود، العظيم آبادي؛ الناشر: دار الكتب العلمية – بيروت، الطبعة: الثانية، ١٤١٥هـ
٣٨. تحفة الأحوذى بشرح جامع الترمذي، المباركفوري؛ الناشر: دار الكتب العلمية – بيروت.
٣٩. إرواء الغليل فى تخريج أحاديث منار السبيل، محمد ناصر الدين الألبانى؛ الناشر: المكتب الإسلامى – بيروت، الطبعة: الثانية ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥م.
٤٠. نظم المتناثر من الحديث المتواتر، محمد الكتانى؛ الناشر: دار الكتب السلفية – مصر، الطبعة: الثانية، [بى تا].

پ) کتاب‌های فقهی و اصول

١. الأم، محمد بن إدريس الشافعى؛ الناشر: دار المعرفة – بيروت، سنة النشر: ١٤١٠هـ/١٩٩٠م.
٢. المحلى بالآثار، أبو محمد بن حزم الأندلسى؛ الناشر: دار الفكر – بيروت، [بى تا].
٣. الإحكام فى أصول الأحكام، أبو محمد بن حزم الأندلسى؛ الناشر: دار الآفاق الجديدة، بيروت.

٤. المبسوط، شمس الأئمة السرخسي؛ الناشر: دار المعرفة – بيروت، تاريخ النشر: ١٤١٤هـ-١٩٩٣م.
٥. المجموع شرح المهذب، يحيى بن شرف النووی؛ الناشر: دارالفکر، [بی‌تا].
٦. المغنی، ابن قدامة؛ الناشر: مکتبة القاهرة، تاريخ النشر: ١٣٨٨هـ - ١٩٦٨م.
٧. إعلام الموقعين عن رب العالمين، ابن قيم الجوزية؛ الناشر: دار الكتب العلمية – بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١١هـ - ١٩٩١م.

ت) کتاب‌های سیره و تاریخی

١. السيرة النبوية، عبدالملك بن هشام؛ الناشر: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابی الحلبي وأولاده بمصر، الطبعة: الثانية، ١٣٧٥هـ - ١٩٥٥م.
٢. المغازی، محمد بن عمر الواقدی؛ الناشر: دار الأعلمی – بيروت، الطبعة: الثالثة - ١٤٠٩/١٩٨٩م.
٣. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد؛ الناشر: دار صادر – بيروت، الطبعة: الأولى، ١٩٦٨م.
٤. التاريخ الكبير، محمد بن إسماعيل البخاری؛ الناشر: دائرة المعارف العثمانية، حيدر آباد – الدكن.
٥. تاريخ بغداد، أبو بكرالخطيب البغدادي؛ الناشر: دار الغرب الإسلامی – بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٢٢هـ - ٢٠٠٢م.
٦. الاستيعاب فی معرفة الأصحاب، أبو عمر بن عبد البر؛ الناشر: دار الجيل، بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢م.

٧. تاريخ دمشق، أبوالقاسم ابن عساكر؛ الناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، عام النشر: ١٤١٥هـ - ١٩٩٥م.
٨. تهذيب الكمال في أسماء الرجال، أبوالحجاج المزي؛ الناشر: مؤسسة الرسالة – بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٠ – ١٩٨٠م.
٩. سير أعلام النبلاء، شمس الدين الذهبي؛ الناشر: مؤسسة الرسالة، الطبعة: الثالثة، ١٤٠٥ هـ / ١٩٨٥م.
١٠. ميزان الاعتدال في نقد الرجال، شمس الدين الذهبي؛ الناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت – لبنان، الطبعة: الأولى، ١٣٨٢ هـ - ١٩٦٣م.
١١. البداية والنهاية، أبو الفداء إسماعيل بن كثير الدمشقي؛ الناشر: دار إحياء التراث العربي، الطبعة: الأولى ١٤٠٨، هـ - ١٩٨٨م.
١٢. تهذيب التهذيب، ابن حجرالعسقلاني؛ الناشر: مطبعة دائرة المعارف النظامية، الهند، الطبعة: الطبعة الأولى، ١٣٢٦هـ
١٣. تقريب التهذيب، ابن حجرالعسقلاني؛ الناشر: دار الرشيد – سوريا، الطبعة: الأولى، ١٤٠٦ – ١٩٨٦م.
١٤. المواهب اللدنية بالمنح المحمدية، أبو العباس، شهاب الدين القسطلاني؛ الناشر: المكتبة التوفيقية، القاهرة - مصر.
١٥. شرح الشفا، الملا على القاري؛ الناشر: دار الكتب العلمية – بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٢١هـ
١٦. السيرة النبوية الصحيحة، د.أكرم ضياء العمري؛ الناشر: مكتبة العلوم والحكم، المدينة المنورة، الطبعة: السادسة، ١٤١٥ هـ - ١٩٩٤م.

۱۷. السیرة النبویة کما جاءت فی الأحادیث الصحیحة، محمد بن حمد الصویانی؛ الناشر: مکتبة العبیکان، الطبعة: الأولی، ۱٤۲٤ هـ - ۲۰۰٤م.

۱۸. الصَّحیحُ من أحادیث السّیرة النبویة، محمد بن حمد الصویانی؛ الناشر: مدار الوطن للنشر،الطبعة: الأولی، ۱٤۳۲ هـ - ۲۰۱۱ م.

۱۹. صحیح السیرة النبویة، إبراهیم بن محمد العلی؛ الناشر: دار النفائس للنشر والتوزیع، الأردن، الطبعة: الأولی، ۱٤۱٥ هـ - ۱۹۹٥م.

۲۰. الموسوعة فی صحیح السیرة النبویة، محمد إلیاس عبد الرحمن الفالوذة؛ الناشر: مطابع الصفا – مکة، الطبعة: الأولی، ۱٤۲۳هـ

۲۱. صحیح الأثر وجمیل العبر من سیرة خیر البشر (صلی الله علیه وسلم)، محمد بن صامل السلمی و الاخرین؛ الناشر: مکتبة روائع المملکة – جدة، الطبعة: الأولی، ۱٤۳۱ هـ - ۲۰۱۰م.

۲۲. سبل السلام من صحیح سیرة خیر الأنام علیه الصلاة والسلام، صالح بن طه عبد الواحد؛ الناشر: مکتبة الغرباء، الدار الأثریة، الطبعة: الثانیة، ۱٤۲۸هـ

۲۳. السیرة النبویة بین الآثار المرویة والآیات القرآنیة، محمد الدبیسی؛ الناشر: رسالة دکتوراة، کلیة الآداب - جامعة عین شمس، القاهرة، عام: ۱٤۳۱ هـ - ۲۰۱۰م.

۲٤. خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم، محمد أبی زهرة؛ الناشر: دار الفکر العربی – القاهرة، عام النشر: ۱٤۲٥هـ

۲٥. تاریخ عرب قبل از اسلام، عبدالعزیز سالم، مترجم: باقر صدری نیا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۸۳.

۲٦. المفصل فـي تـاريخ العـرب قبـل الإسـلام، د. جـواد علـي؛ الناشـر: دار الساقي، الطبعة: الرابعة ١٤٢٢هـ/ ٢٠٠١م.

۲۷. تـاريخ العـرب القـديم، توفيـق بـرو؛ الناشـر: دار الفكـر، الطبعـة: إعـادة الطبعة الثانية ١٤٢٢هـ/ ٢٠٠١م

ث) کتاب‌های انساب (نسب شناسی)

۱. نسب قريش، مصعب الزبيري؛ الناشر: دار المعارف، القاهرة، ط: ٣.

۲. أنسـاب الأشـراف، أحمـد بـن يحيـى الـبَلَاذُري؛ الناشـر: دار الفكـر – بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦م.

ج) کتاب‌ها و مقالات متفرقه

۱. کتاب مقدس (عهـد قـدیم و جدیـد)، ترجمـه مـژده بـرای عصـر جدیـد، ۲۰۱۲م.

۲. تمدن اسلام و عـرب، گوسـتاو لوبـون، ترجمـه: سـید محمـد تقـی فخـر داعی گیلانی، تهران: چاپخانه علمی، چاپ سوم، ۱۳۱۸.

۳. حکمت‌های تحـریم ربـا، سـید هـادی حسـینی، فصـل نامـه‌ی اقتصـاد اسلامی، شماره ۵.

٤. فلسفه‌ی تحریم ربا، سید یحیی علوی، فصل نامـه‌ی تحقیقـات مـالی - اسلامی، سال اول شماره اول.

۵. نادر شکراللهی، استادیار گروه معـارف اسـلامی دانشـگاه تربیـت معلـم تهران، فصلنامه کلام و دین‌پژوهی، شماره ۲۱.

٦. حلال و حرام در اسلام، یوسف قرضـاوی، متـرجم: ابـوبکر حسـن زاده، تهران: نشر احسان، چاپ هشتم، ۱۳۸۸.

۷. الحاد نوین باتلاق رنگین ۲، مراد یوسفی، تهران: نشر احسان، چاپ اول، ۱۳۹۷.

۸. قانون در طب، ابو علی سینا، ترجمه: عبدالرحمن شرفکندی (هژار)

چ) منابع انگلیسی

1. De Felici, Massimo; Siracus, Gregorio (2000). "The rise of embryology in Italy: from the Renaissance to the early 20th Century" (PDF). Int. J. Dev. Biol. 44: 515-521.

2. Michele Triplett's Fingerprint Dictionary: H" (glossary), Michele Triplett, 2006, Fprints.nwlean.

3. Watt. W.Montgomery, Muhammad at Medina, (1956), Oxford ,p127

a. Https://www.ncbi.nlm.nih.gov
b. http://cms.herbalgram.org
c. http://www.journal.ac
d. http://listverse.com
e. http://www.bbc.com
f. https://www.independent.co.uk
g. https://lunarscience.nasa.gov
h. http://www.iosworld.org
i. https://web.archive.org
j. https://medicalxpress.com
k. https://www.nature.com
l. http://www.genetics.org

https://www.dw.com
https://www.nobelprize.org
https://www.washingtonpost.com
https://sciencenews.org
https://scientificamerican.com
http://www.worldometers.info
https://lunarscience.nasa.gov
https://www.abc.net.a

حقیقت یا واقعیت!

• بین این دو مولفه تفاوت وجود دارد. «حقیقت» از «حق» می‌آید و «واقعیت» از «وقع». حق به معنای "معیار"، "امر درست" و "اصل موضوع" است اما وقع به معنای "آنچه روی می‌دهد" می‌باشد.

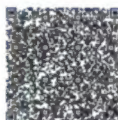
• وقتی ما از اسلام مبارک دفاع می‌کنیم از حقیقت سخن می‌گوییم اما شبهه‌افکنان مدام واقعیت (عملکرد نادرست برخی از مسلمان‌ها) را به روی ما می‌آورند!

• به یاد داشته باشیم ما مدافع اسلام هستیم نه مسلمانان و پاره ای از جهت‌گیری‌های نادرست شان...

• و چقدر سخت است وقتی می بینیم دوستان و عزیزان ما به خاطر کژی‌های موجود در جامعه (واقعیت)، به خداپرستی (حقیقت) پشت می کنند!

• متاسفانه ریشه‌ی بسیاری از مشکلات فکری جامعه‌ی ما «عدم درک» این دو مفهوم است...






ISBN
9 786003 496323